



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

شناخت نامہ

حضرت خدیجہ
سلام اللہ علیہا



جلد اول

ناصر رفیعی محمدی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شناخت نامه حضرت خدیجه علیها السلام

نویسنده:

ناصر رفیعی

ناشر چاپی:

جامعه المصطفی (صلی الله علیه وآله) العالمیه

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

| | |
|----|---|
| ۵ | فهرست |
| ۱۷ | شناخت نامه حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ جلد ۱ |
| ۱۷ | مشخصات کتاب |
| ۱۷ | اشاره |
| ۲۱ | سخن دبیر علمی همایش |
| ۲۳ | مقدمه |
| ۲۹ | یک (متون کهن و دانش نامه ها) |
| ۲۹ | ۱- سفر رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ برای بار دوم به شام |
| ۲۹ | اشاره |
| ۲۹ | چکیده |
| ۳۴ | پسران و فرزندان رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ و نام های ایشان |
| ۳۵ | ۲- سخن از ازدواج پیمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ با خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ |
| ۳۵ | اشاره |
| ۳۵ | چکیده |
| ۳۸ | ۳- ازدواج رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ با خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ |
| ۳۸ | اشاره |
| ۳۸ | چکیده |
| ۳۹ | سن آن حضرت |
| ۳۹ | سفر به شام |
| ۳۹ | رغبت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ به ازدواج با آن حضرت |
| ۴۰ | نسب خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ |
| ۴۰ | ازدواج با خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ |
| ۴۱ | فرزندان آن حضرت از خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ |
| ۴۱ | مادر ابراهیم |

۴۱ سخن خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ با ورقه بن نوفل

۴۵ ۴- تزویج محمّد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ را ...

۴۵ اشاره

۴۵ چکیده

۴۶ ازدواج، تجارت، ابوطالب عَلَیْهِ السَّلَامُ

۴۹ بیت

۴۹ بیت

۵۱ بیت

۵۲ بیت

۵۴ بیت

۵۵ بیت

۵۵ سفر بازرگانی رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ

۵۷ سفر شام

۵۷ بیت

۵۷ بیت

۵۹ بیت

۶۰ بیت

۶۰ بیت

۶۲ بیت

۶۶ بیت

۶۸ بیت

۷۰ بیت

۷۲ بیت

۷۳ بیت

۷۷ مراجعت پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ از شام

۷۹ بیت

- ۸۰ بیت
- ۸۱ بیت
- ۸۳ بیت
- ۸۵ بیت
- ۸۷ بیت
- ۸۷ خواستاری بنی هاشم خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامَ را
- ۹۰ بیت
- ۹۴ خطبه ابوطالب عَلَیْهِ السَّلَامَ
- ۹۵ بیت
- ۹۸ بیت
- ۱۰۱ بیت
- ۱۰۳ بیت
- ۱۰۳ عدد اولاد پیغمبر
- ۱۰۷ ۵- ام المؤمنین خدیجه کبری عَلَیْهَا السَّلَامَ
- ۱۰۷ اشاره
- ۱۰۷ چکیده
- ۱۱۴ کمال ایمان خدیجه کبری عَلَیْهَا السَّلَامَ و پاره ای از شئون خاصه او
- ۱۱۸ اطلاع خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامَ به احوال پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ از علمای یهود
- ۱۱۹ خواب دیدن خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامَ رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ را
- ۱۲۰ ورود اعمام النبی در خانه خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامَ به جهت سرمایه برای تجارت
- ۱۲۳ آمدن رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ به خانه خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامَ
- ۱۲۴ بار بستن رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ بر شتر در محضر خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامَ
- ۱۲۷ رفتن رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ به جانب شام برای تجارت
- ۱۳۰ نزول قافله به وادی الامواء و جریان سیل
- ۱۳۱ نزول قافله بر سر چاه و پر کردن ابوجهل آن چاه را
- ۱۳۱ رسیدن قافله به وادی ذبیان و قصه ازدها

- ۱۳۲ قصاید بنی هاشم در وادی ذبیان
- ۱۳۶ ایجاد نخلستان در وادی بی آب
- ۱۴۱ ورود قافله به شام و قصه سعید بن قمطور با رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ
- ۱۴۳ مراجعت رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ از سفر شام و دیدن خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ قبه نور را
- ۱۴۷ ورود رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ به خانه خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ و مکالمات ایشان
- ۱۵۴ وارد شدن صفیه بنت عبدالمطلب بر خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ برای تحقیق مطلب
- ۱۵۵ وارد شدن ورقه بر خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ و مکالمات ایشان در باب مزاجت
- ۱۶۰ کیفیت عروسی خدیجه کبری عَلَیْهَا السَّلَامُ
- ۱۷۵ سلام آوردن جبرئیل از جانب حق تعالی برای خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ
- ۱۷۷ حامله شدن خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ به فاطمه زهرا عَلَیْهَا السَّلَامُ و مسئلت او از خدای تعالی
- ۱۸۸ اولاد ام المؤمنین خدیجه کبری عَلَیْهَا السَّلَامُ
- ۱۹۳ وفات خدیجه کبری عَلَیْهَا السَّلَامُ و آوردن کفن از جانب حق تعالی
- ۱۹۵ ۶- حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ در دایره العارف بزرگ اسلامی
- ۱۹۵ اشاره
- ۱۹۵ چکیده
- ۲۰۳ کتابنامه
- ۲۰۶ ۷- حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ در دانشنامه جهان اسلام
- ۲۰۶ اشاره
- ۲۰۶ چکیده
- ۲۱۹ کتابنامه
- ۲۲۳ ۸- خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ در دایرهالمعارف تشیع
- ۲۲۳ اشاره
- ۲۲۳ چکیده
- ۲۳۰ کتابنامه
- ۲۳۲ ۹- حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ در دانشنامه فاطمی
- ۲۳۲ اشاره

| | |
|-----|--|
| ۲۳۲ | چکیده |
| ۲۴۵ | فضایل و مناقب |
| ۲۵۳ | کتابنامه |
| ۲۵۷ | ۱۰- خدیجه بنت خویلد عَلَیْهَا السَّلَامُ در دایره المعارف صحابه پیامبر اعظم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ |
| ۲۵۷ | اشاره |
| ۲۵۷ | چکیده |
| ۲۶۱ | اسلام آوردن خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ |
| ۲۶۴ | فضائل حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ |
| ۲۶۵ | علاقه پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ به خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ |
| ۲۶۷ | درگذشت حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ |
| ۲۶۷ | فرزندان حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ |
| ۲۶۸ | حسادت عایشه به حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ |
| ۲۶۹ | وفات خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ |
| ۲۷۰ | کتابنامه |
| ۲۷۲ | ۱۱- خدیجه بنت خویلد عَلَیْهَا السَّلَامُ در دایره المعارف قرآن کریم |
| ۲۷۲ | اشاره |
| ۲۷۲ | چکیده |
| ۲۷۲ | نخستین و برترین همسر پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ و اولین زن مسلمان |
| ۲۷۳ | خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ پیش از اسلام |
| ۲۷۵ | خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ و پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ |
| ۲۷۸ | خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ و اسلام |
| ۲۸۱ | شأن و منزلت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ |
| ۲۸۳ | شأن نزول برخی از آیات در باره خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ |
| ۲۸۵ | کتابنامه |
| ۲۹۰ | ۱۲- خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ در دایره المعارف اسلام و نقد آن |
| ۲۹۰ | اشاره |

| | |
|-----|---|
| ۲۹۰ | چکیده |
| ۲۹۳ | کتابنامه |
| ۲۹۵ | مقدمه |
| ۲۹۵ | اشاره |
| ۲۹۶ | اشکالات ساختاری |
| ۳۰۱ | اشکالات محتوایی |
| ۳۰۱ | ۱. ازدواج های حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَام پیش از ازدواج با پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ |
| ۳۰۴ | ۲. شریک تجاری پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ |
| ۳۰۵ | ۳- استقلال اقتصادی حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَام |
| ۳۰۷ | ۴. حمزه؛ وکیل پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ در ازدواج |
| ۳۰۸ | ۵. پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ؛ مباشر حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَام |
| ۳۰۹ | ۶. علت پیشنهاد ازدواج از سوی حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَام |
| ۳۱۱ | ۷- شخصیت دادن به حکیم بن حزام |
| ۳۱۴ | ۸. نقش حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَام در تأیید رسالت پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ |
| ۳۲۰ | ۹- ثروت حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَام در اختیار پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ |
| ۳۲۳ | کتابنامه |
| ۳۲۷ | دو (زندگینامه و موضوعات خاص) |
| ۳۲۷ | اشاره |
| ۳۲۹ | ۱۳- خدیجه عَلَیْهَا السَّلَام قسمتی از پیامبری محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بود |
| ۳۲۹ | اشاره |
| ۳۲۹ | چکیده |
| ۳۳۲ | در آخرین نگاه های خدیجه عَلَیْهَا السَّلَام چه بود؟ |
| ۳۳۶ | کتابنامه |
| ۳۳۷ | ۱۴- ازدواج با خدیجه عَلَیْهَا السَّلَام |
| ۳۳۷ | اشاره |
| ۳۳۷ | چکیده |

- ازدواج پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ۳۴۰
- فرزندان رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ۳۴۴
- زُيْد بن حارثه ۳۴۶
- ولادت فاطمه عَلِيْهَا السَّلَامُ دختر پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ۳۴۷
- کتابنامه ۳۴۸
- ۱۵- خدیجه عَلِيْهَا السَّلَامُ ملکه اسلام ۳۵۰
- اشاره ۳۵۰
- چکیده ۳۵۰
- با چه شرایطی باید ازدواج کرد؟ ۳۵۱
- علل ظاهری و باطنی این ازدواج ۳۵۳
- کیفیت خواستگاری خدیجه عَلِيْهَا السَّلَامُ ۳۵۵
- سن خدیجه عَلِيْهَا السَّلَامُ ۳۵۷
- کتابنامه ۳۵۷
- ۱۶- ازدواج حضرت خدیجه عَلِيْهَا السَّلَامُ با پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ۳۵۸
- اشاره ۳۵۸
- چکیده ۳۵۸
- داستان آشنایی پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ و خدیجه کبری عَلِيْهَا السَّلَامُ ۳۵۸
- ازدواج حضرت رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ با خدیجه کبری عَلِيْهَا السَّلَامُ به نقل از ابن اثیر ۳۶۰
- ازدواج پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ و خدیجه کبری عَلِيْهَا السَّلَامُ در تاریخ طبری ۳۶۱
- داستان ازدواج پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ به نقل از جواد فاضل ۳۶۱
- داستان ازدواج و زندگی پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ و خدیجه عَلِيْهَا السَّلَامُ به نقل از «اعیان الشیعه» ۳۷۰
- داستان خدیجه کبری عَلِيْهَا السَّلَامُ در کتاب ریاحین الشریعه ۳۷۴
- معجزات پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ به نقل از «ریاحین الشریعه» ۳۸۲
- کیفیت عروسی خدیجه کبری عَلِيْهَا السَّلَامُ ۳۸۶
- ۱۷- حضرت خدیجه عَلِيْهَا السَّلَامُ ۳۸۹
- اشاره ۳۸۹

| | |
|-----|---|
| ۳۸۹ | چکیده |
| ۳۸۹ | معرفی خدیجه عَلَیْهَا السَّلَام در چند سطر |
| ۳۹۱ | اسلام خدیجه عَلَیْهَا السَّلَام |
| ۳۹۲ | در دوره رسالت |
| ۳۹۴ | سیرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَام |
| ۳۹۶ | خدیجه عَلَیْهَا السَّلَام در احادیث رسول گرامی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ |
| ۴۰۱ | منزلت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَام نزد رسول گرامی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ |
| ۴۰۳ | سخنان بزرگان و دانشمندان در باره خدیجه عَلَیْهَا السَّلَام |
| ۴۱۰ | کتابنامه |
| ۴۱۳ | ۱۸- پرتوهایی از زندگانی بانو خدیجه کبری عَلَیْهَا السَّلَام |
| ۴۱۳ | اشاره |
| ۴۱۳ | چکیده |
| ۴۱۴ | خانواده |
| ۴۱۴ | پدر |
| ۴۱۵ | مادر |
| ۴۱۵ | خواهران و برادران |
| ۴۱۵ | ولادت |
| ۴۱۷ | نام گذاری |
| ۴۱۷ | کنیه |
| ۴۱۷ | ویژگی های اخلاقی |
| ۴۱۷ | ایمان استوار به خدا |
| ۴۱۸ | اراده قوی |
| ۴۱۸ | صبر |
| ۴۱۸ | پاک دامنی |
| ۴۱۹ | سخاوت |
| ۴۱۹ | علاقه به تجارت |

- ۴۲۰ خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ در هاله ای از تکریم
- ۴۲۰ اشاره
- ۴۲۱ ۱. تحیت خدای تعالی بر خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ
- ۴۲۱ ۲. خانه خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ در بهشت
- ۴۲۲ تکریم پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ از خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ
- ۴۲۵ ستایش ابوطالب عَلَیْهِ السَّلَامُ از خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ
- ۴۲۵ افتخار امام حسن عَلَیْهِ السَّلَامُ به جدّه خویش
- ۴۲۶ افتخار امام حسین عَلَیْهِ السَّلَامُ به جدّه خویش
- ۴۲۶ افتخار امام زین العابدین عَلَیْهِ السَّلَامُ
- ۴۲۷ امام حسن عسکری عَلَیْهِ السَّلَامُ
- ۴۲۷ جلوه هایی از زندگی جاهلی
- ۴۲۸ بت پرستی
- ۴۲۹ بزرگ مردانی که بت ها را نپذیرفتند
- ۴۳۵ شکستن بت ها از سوی رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ
- ۴۳۷ زنده به گور کردن دختران
- ۴۳۸ زندگی اقتصادی
- ۴۳۹ کرنش و فرمان برداری
- ۴۴۰ بی سوادی
- ۴۴۰ حلف الفضول
- ۴۴۱ دارالندوه
- ۴۴۱ تجارت و وصلت
- ۴۴۲ تجارت رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ با دارایی خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ
- ۴۴۳ تحسین خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ از پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ
- ۴۴۳ خواستگاری خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ از پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ
- ۴۴۴ خطبه ابوطالب عَلَیْهِ السَّلَامُ
- ۴۴۵ تحلیل خطبه ابوطالب عَلَیْهِ السَّلَامُ

- سن پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ۴۴۶
- سن خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ ۴۴۶
- خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ و بخشیدن اموالش به رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ۴۴۹
- ازدواج نکردن خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ با کسی غیر از پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ۴۴۹
- فرزندان خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ ۴۵۰
- اشاره ۴۵۰
۱. قاسم ۴۵۰
۲. عبد الله ۴۵۱
۳. طیب ۴۵۲
۴. طاهر ۴۵۲
۵. فاطمه زهرا عَلَیْهَا السَّلَامُ ۴۵۳
- اشاره ۴۵۳
- ولادت فاطمه عَلَیْهَا السَّلَامُ ۴۵۳
- القاب ۴۵۳
- کنیه ها ۴۵۴
- شباهت فاطمه زهرا عَلَیْهَا السَّلَامُ به رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ۴۵۵
- فضیلت فاطمه عَلَیْهَا السَّلَامُ در احادیث رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ۴۵۶
- فاطمه عَلَیْهَا السَّلَامُ در روزگار حیات پدر ۴۵۹
- پس از وفات پدر ۴۶۰
- به سوی بهشت برین ۴۶۲
۶. زینب ۴۶۵
۷. رقیه ۴۶۷
۸. ام کلثوم ۴۶۸
- اشاره ۴۶۸
- علت وفات ام کلثوم ۴۶۹
- کتابنامه ۴۷۰

- ۴۷۶ ۱۹- حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ
- ۴۷۶ اشاره
- ۴۷۶ چکیده
- ۴۷۶ یک. ازدواج با خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ
- ۴۷۸ انگیزه این ازدواج فرخنده
- ۴۸۰ سفر تجارتي رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ برای خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ
- ۴۸۴ نقد و بررسی این داستان
- ۴۹۰ مراسم عقد و ازدواج
- ۴۹۱ یک اشتباه تاریخی دیگر
- ۴۹۱ خطبه عقد
- ۴۹۳ مهریه چقدر بود و چه کسی پرداخت؟
- ۴۹۶ فرزندان رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ از خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ
- ۴۹۸ شمه ای از فضایل خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ
- ۵۰۱ کتابنامه
- ۵۰۴ ۲۰- خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ در خانه پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ
- ۵۰۴ اشاره
- ۵۰۴ چکیده
- ۵۰۵ سفر دوم به شام
- ۵۰۶ ازدواج پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ با خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ
- ۵۱۰ خطبه ابوطالب عَلَیْهِ السَّلَامُ
- ۵۱۱ نگاهی به سخنان ابوطالب عَلَیْهِ السَّلَامُ
- ۵۱۱ دین رایج
- ۵۱۲ پاسخ
- ۵۱۳ کابین خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ
- ۵۱۴ سن خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ به هنگام ازدواج
- ۵۱۸ یتیم قریش؛ دروغی مفضح

- ۵۲۰ آیا پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ با خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ به طمع ثروتش ازدواج کرد
- ۵۲۱ خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ، نمونه برتر -
- ۵۲۱ خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ میان زنان قریش -
- ۵۲۶ آیا دو همسر عثمان، دختران پیامبرند
- ۵۲۸ آیا زینب دختر رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ است، یا ربیبه او؟
- ۵۳۱ رقبای علی عَلَیْهِ السَّلَامُ -
- ۵۳۱ خوشاوندی هند بن ابی هاله با امام حسن عَلَیْهِ السَّلَامُ از ناحیه مادر -
- ۵۳۳ کتابنامه -
- ۵۳۹ درباره مرکز

شناخت نامه حضرت خدیجه علیها السَّلام جلد ۱

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور: شناخت نامه حضرت خدیجه علیها السَّلام / ناصر رفیعی محمدی

مشخصات نشر: جامعه المصطفی العالمیه

مشخصات ظاهری: ۳ ج

موضوع: زندگینامه - حضرت خدیجه

موضوع: تاریخ - حضرت خدیجه

موضوع: جاهلیت - اسلام - حضرت خدیجه

موضوع: خدیجه (علیها السَّلام) بنت خویلد، ۶۸ - ۳ قبل از هجرت.

موضوع: زنان مقدس مسلمان

Muslim women saints : موضوع

موضوع: احادیث اهل سنت -- قرن ۱۴

موضوع: *Hadith (Snnites) -- Texts -- ۲۰th centry

شناسه افزوده: جامعه المصطفی (ص) العالمیه. مرکز بین المللی ترجمه و نشر المصطفی (ص)

شناسه افزوده: Almstafa International niversityAlmstafa International Translation and

Pblication center

رده بندی کنگره: BP۲۶/۲

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۷۲۲

ص: ۱

اشاره

شناخت نامه حضرت خديجه عَلَيْهَا السَّلَامُ

جلد اول

ص: ۳

سخن دبیر علمی همایش

بررسی ابعاد شخصیت ام المومنین حضرت خدیجه کبری عَلَیْهَا السَّلَامُ از موضوعات مهم و شایسته تحقیق و بررسی است. مطالعه تاریخی زندگی آن بزرگوار نشان می دهد که ایشان هم در دوران جاهلیت، هم پس از بعثت رسول خدا دارای فضایل، اوصاف اخلاقی و کمالات معنوی فراوان بود. شخصیتی که در جامعه خود به عنوان الگوی زن برتر تأثیر به سزایی در گسترش صفات نیک انسانی داشت.

ایشان و فداکاری، عفت و پاک دامنی، دوراندیشی و درایت، عزم و اراده، عطوفت و سخاوت، کرامت و مهربانی، صبر و استقامت، و توجه به مستمندان، بخشی از صفات پسندیده آن الهه کرامت است.

حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ نخستین لبیک گوی رسالت، همسر و هم سَر رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، انیس تھی دستی، کاشانه ام اییها و مادر امت است. نقش مهم او در پیشبرد اسلام در دوران نونهالی و ظهور دین و حمایت بی دریغش از اندیشه های توحیدی پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بر کسی پوشیده نیست. مقام معظم رهبری مدظله می فرمایند: «جناب خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ حقیقتاً مظلوم است. به خاطر این که شرف همسری پیغمبر در مورد ایشان دارای یک ارزش مضاعف است. دیگران مشرف به شرف همسری پیغمبر شدند، لکن این رنج هایی را که پیغمبر در عمده دوران رسالت به آنها مبتلی بودند، ندیدند. جناب خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ دوران رنج پیغمبر را، دوران سختی کار پیغمبر را تحمل کردند و دیدند.»

علی رغم تلاش های درخور ستایشی که در معرفی این شخصیت آسمانی ارائه شده، پژوهش های جدید، جامع و پویا هم چنان ضروری است تا ابعاد بیشتری از زندگی این شخصیت بزرگوار روشن شود و اندکی از غبار مظلومیت و غربت از چهره نورانش زدوده گردد.

آنچه به مناسبت برگزاری همایش ملی صدف کوثر ارائه می شود، گامی است کوچک در شناساندن حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ که شامل عناوین ذیل است:

۱. مجموعه مقالات همایش صدف کوثر، عَلَیْهَا السَّلَامُ جلد

۲. شناخت نامه حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ (فارسی)، ۳ جلد

عَلَیْهَا السَّلَامُ. شناخت نامه حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ (عربی)، ۱ جلد

۴. ام المومنین خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ فی مصادر اهل السنه، ۱ جلد

امید است مجموعه آثار همایش مقبول درگاه الهی واقع شود و همگان مشمول عنایت و شفاعت رسول خدا صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ هَمَسِر گرامیش ام الائمه حضرت خدیجه کبری عَلَیْهَا السَّلَامُ واقع شویم. از همه اساتید، فضلا، و پژوهشگرانی که در نگارش مقاله همکاری داشته اند قدردانی می کنم؛ به ویژه از اساتید آقایان مهدی مهریزی، محمد اسفندیاری، هادی ربانی و وحیدرضا نوربخش که در تدوین آثار همایش همراهی جدی داشته اند.

هم چنین از حمایت بی دریغ ریاست محترم جامعه المصطفی العالمیه حضرت آیت الله علیرضا اعرافی و حجت الاسلام و المسلمین دکتر محمّد جواد زارعان، ریاست مجتمع عالی امام خمینی رحمه الله علیه و کمیته علمی همایش صمیمانه سپاسگزاری می نمایم.

رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ

دبیر علمی همایش صدف کوثر

ناصر رفیعی محمّدی

ص: ۶

یکم. برای پی بردن به دیدگاه اسلام در باره زن می باید به پنج منبع مراجعه کرد. دیدن این منابع در کنار هم می تواند تصویری کلان از نگاه اسلام و آموزه های اسلامی به زن را نشان دهد. تجزیه این منابع و رویکرد تبعیض آمیز به آنها، نگاه ناقص و احیاناً یک سویه را به همراه دارد. این منابع پنج گانه عبارت اند از:

۱. قرآن کریم؛

۲. سنت قولی پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ امامان شیعه عَلَيْهِ السَّلَام؛

عَلَيْهَا السَّلَام. سنت و سیره عملی پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ امامان شیعه عَلَيْهِ السَّلَام؛

۴. اعلام و شخصیت های برجسته و نام آور اسلامی؛

۵. نمادها و نشانه ها در شعایر مذهبی و دینی.

در زمینه قرآن و سنت قولی، آثار متعدد و گوناگونی تدوین شده است. اما سنت عملی و سیره پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ پیشوایان نسبت به زن کمتر مورد تحقیق و پژوهش قرار گرفته است. در مورد منبع چهارم یعنی اعلام و شخصیت ها، آثار مستقل و ضمنی فراوانی از قرون گذشته تا به امروز تألیف شده است؛ گرچه در این زمینه فقدان تحلیل و نگاه جامع و انضمامی مشهود است.

در باب نمادها و نشانه ها تا کنون کاری را سراغ نداریم. مراد از نمادها در شعایر مذهبی، برخی از احکام و تکالیف در عباداتی چون حج است که می تواند ترسیم کننده جامعه آرمانی اسلام باشد؛ مثلاً در مسجد الحرام و اعمال حج و عمره پاره ای از احکام ویژه به چشم می خورد که در غیر مسجد الحرام و غیر حج و عمره به گونه ای دیگر در میان مذاهب فقهی و اسلامی رایج است. در نماز جماعت مسجد الحرام عدم رعایت تقدم و تأخر زن و مرد در صفوف نماز مبطل نیست؛ با این که همه مذاهب اسلامی در غیر مسجد الحرام تأخر زنان را شرط صحت نماز آنها می دانند.

و یا این که در حال احرام صورت زنان نباید پوشیده باشد؛ با این که فتوای پوشش صورت در برابر نامحرم یکی از آرای متداول میان فقیهان شیعه و اهل سنت در این زمینه است؛ همان گونه که از جواز اتمام نماز در مسجد الحرام می توان استنتاج کرد که مسجد الحرام وطن هر مسلمان است.

و یا همان طور که از نوع لباس احرام، نفی تبعیض نژادی و نفی تبعیض میان فقیر و غنی را می توان استنتاج کرد، از این احکام نیز می توان برای نشان دادن دیدگاه اسلام نسبت به زن در جامعه آرمانی استفاده کرد.

دوم. قرآن کتاب خدا، که منبع نخستین و اصیل برای آموزه های اسلامی است، بسیار حکیمانه و مترقیانه با مسئله زن برخورد کرده است. در این کتاب آسمانی، حدود عَلَیْهَا السَّلَامُ ۵۰ آیه به اشکال مختلف، به زن پرداخته است، که بخش معتنا به آن، به تغییر دیدگاه و نگرش رایج به زن بر می گردد.

نزول آیات مربوط به زن، از سال نخست بعثت در مکه آغاز شد و تا سال آخر زندگی پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ در مدینه ادامه یافت. می توان در ارزیابی کلان و کلی، مراحل طرح مسئله زن در قرآن را در چهار مرحله زیر خلاصه کرد:

۱. مبارزه با نگاه تحقیرآمیز جاهلیت به زن: این مسئله از سال نخست بعثت آغاز می شود و در سال های دوم، نهم، دهم و یازدهم، در آیات مکی تکرار می شود. (۱) نمونه این آیات چنین است:

سال اول بعثت: (وَ إِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ □ □ وَ إِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ □ بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ؛ (۲) و آن گاه که جان ها به هم در پیوندند، پرسند زان دخترکِ زنده به گور؛ به کدامین گناه کشته شده است؟)

سال دوم بعثت: (أَلَكُمُ الذَّكَرُ وَ لَهُ الْأُنثَى * تِلْكَ إِذًا قِسْمَةٌ ضِيزَى؛ (۳) آیا [به خیالتان]

ص: ۸

۱- نشانی این آیه ها به ترتیب سال نزول، از این قرار است: تکویر: ۷ - ۹؛ نجم: ۲۱ - ۲۲ و ۲۷؛ صافات: ۱۴۹ - ۱۵۳؛ زخرف: ۱۶؛ نحل: ۵۸.

۲- تکویر: ۷ - ۹.

۳- نجم: ۲۱ - ۲۲.

برای شما پسر است و برای او دختر؟! در این صورت، این تقسیم نادرستی است).

سال یازدهم بعثت: (وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِالْأُنثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ؛ (۱)) و هر گاه یکی از آنان را به دختر مژده آورند، چهره اش سیاه می گردد، در حالی که خشم [و اندوه] خود را فرو می خورد).

۲. طرح مباحث معرفت شناسانه و دفاع از هویت انسانی زن: قرآن کریم در این جهت، به معرفی هویت انسانی زن و مرد، چگونگی خلقت و توانمندی های زنان و مردان پرداخته است. این موضوع با طرح مسئله آفرینش نر و ماده، از سال نخست بعثت، شروع و در سال های دوم، سوم، پنجم، دهم، یازدهم و سیزدهم، در آیات مکی، و نیز در سال های اول و پنجم هجرت، در سوره های مدنی (۲) ادامه می یابد. نمونه ای از این آیات عبارت اند از:

سال سوم بعثت: (وَيَادِمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ فَكُلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا؛ (۳)) و ای آدم! تو با جفت خویش در آن باغ سکونت گیر و از هر جا که خواهید، بخورید).

سال دهم بعثت: (جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا؛ (۴)) از خودتان برای شما جفت هایی قرار داد).

عَلَيْهَا السَّلَامُ. معرفی الگو های مثبت: سومین مرحله ای که قرآن کریم در نشان دادن و تعمیق نگاه مثبت به زن پی گرفته، ارائه الگو های مثبت از زنان دوره های کهن تاریخ است. این قضیه از سال چهارم، با معرفی مریم آغاز می شود؛ در سال پنجم به معرفی تلاش های زنان همراه موسی (مادر و خواهر) می پردازد و در سال ششم، مجدداً زنان همراه موسی و داستان دختران شعیب و سلطنت و حکومت ملکه سبا را طرح می کند. در سال دوازدهم داستان همسر زکریا و مریم بازگو می شود و در سال های سوم، پنجم، هشتم و نهم دوره مدینه نیز، گوشه هایی از زندگی مریم بیان (۵) می گردد. نمونه ای از این آیات چنین است:

ص: ۹

۱- . نحل: ۵۸.

۲- . نشانی این آیه ها به ترتیب سال نزول، از این قرار است: لیل: ۳؛ نجم: ۴۵؛ اعراف: ۱۹؛ طه: ۱۱۷؛ نحل: ۵۸؛ روم: ۲۱؛ نساء: ۱.

۳- . اعراف: ۱۹

۴- . شوری: ۱۱.

۵- . نشانی این آیه ها به ترتیب سال نزول، از این قرار است: مریم: ۱۶ - ۲۹؛ طه: ۳۸ - ۴۰؛ قصص: ۷ و ۲۶؛ نحل: ۲۳؛ انبیاء: ۹۰؛ مؤمنون: ۵۰؛ آل عمران: ۳۷ - ۳۶؛ نساء: ۱۷۱؛ تحریم: ۱۱.

سال چهارم بعثت: (وَ اذْكَرْ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ اتَّيَدَّتْ مِنْ اَهْلِهَا مَكَانًا شَرْفِيًّا؛ (۱)) و در این کتاب از مریم یاد کن؛ آن گاه که از کسان خود، در مکانی شرقی به کناری شتافت).

سال ششم بعثت: (وَ اَوْحَيْنَا اِلَى اُمِّ مُوسَى؛ (۲)) و به مادر موسی وحی کردیم).

سال ششم بعثت: (قَالَتْ اِحْدَاهُمَا يَا اَبْتِ اسْتَجِرْهُ؛ (۳)) یکی از آن دو [دختر] گفت: ای پدر! او را استخدام کن).

سال ششم بعثت: (اِنِّي وَجَدْتُ امْرَاةً تَمْلِكُهُمْ وَ اُوْتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَ لَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ؛ (۴)) من [آن جا] زنی را یافتم که بر آنها سلطنت می کرد و از هر چیزی به او داده شده بود و تختی بزرگ داشت).

سال هشتم هجرت: (وَ ضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا امْرَاَتَ فِرْعَوْنَ؛ (۵)) و برای کسانی که ایمان آورده اند، خدا همسر فرعون را مثل آورده).

۴. تغییر و اصلاح قوانین دوران جاهلی نسبت به زن: بیان احکام و مقررات مربوط به زنان در حوزه های زندگی فردی، خانوادگی و اجتماعی، از سال نخست مدینه آغاز و در سال های چهارم، پنجم، هفتم، هشتم، نهم و دهم ادامه می یابد و در این سال ها، این موضوعات مطرح می شود: (۶) طلاق، گواهی، قصاص،ظهار، ازدواج، حجاب، چند همسری، ارث، زنا، سرقت، امر به معروف، نهی از منکر و ... نمونه هایی از این آیات، چنین است:

سال دهم: (وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ اَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ؛ (۷)) و مردان و زنان با ایمان، دوستان یکدیگرند که به کارهای پسندیده

ص: ۱۰

۱- .مریم: ۱۶

۲- .قصص: ۷.

۳- .همان: ۲۶.

۴- .نمل: ۲۳.

۵- .تحریم: ۱۱.

۶- .نشانی این آیه ها به ترتیب سال نزول، به این صورت است: احزاب: ۴ - ۶، ۲۸ - ۳۷، ۴۹ - ۵۳؛ نساء: ۱، ۷، ۶، ۴، ۳ و ...؛ طلاق: ۱، ۲، ۴، ۶؛ نور: ۲، ۴، ۶، ۱۱، ۲۳، ۱۲، ۲۶، ۲۹، ۳۱، ۵۸، ۶۱.

۷- .توبه: ۷۱.

وامی دارند و از کارهای ناپسند بازمی دارند).

سال دهم هجرت: (وَعَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ؛^(۱) با آنها به شایستگی رفتار کنید).

سوم. در منابع اسلامی و شیعی یعنی کتاب و سنت به زنان برجسته و نام آوری برمی خوریم که دارای کمالات والای معنوی و انسانی و اخلاقی اند و بدین جهت تکریم آنان و الگو گرفتن از آنها مورد توجه پیشوایان دینی قرار گرفته است؛ مانند: مریم، آسیه، خدیجه، فاطمه، زینب، فاطمه معصومه، حکیمه (عمه امام زمان) و نرجس (مادر امام زمان) و زنان بسیار دیگر.

این تکریم و احترام تا بدان جا می رسد که قُبه و بارگاه برخی از این زنان، جایگاه زیارت و رفت و آمد معنوی مسلمانان و به ویژه عالمان و صالحان قرار دارد. از بارگاه حضرت زینب عَلَیْهَا السَّلَامُ در دمشق و قاهره گرفته تا بارگاه حضرت معصومه عَلَیْهَا السَّلَامُ در قم.

پرورش و رشد این زنان از یک سو، و فرا خواندن به تکریم و الگوگیری از آنان از سوی دیگر، تلقی اسلام از زن و رویکرد آموزه های اسلامی را به زنان نشان می دهد. آموزه ها به گونه ای است که خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ و فاطمه عَلَیْهَا السَّلَامُ و زینب عَلَیْهَا السَّلَامُ می پرورد و آنان را سرمشق سیر و سلوک معنوی و اخلاقی معرفی می کند.

چهارم. حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ نخستین همسر پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ بانوی اول اسلام، اولین زنی است که به پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ایمان می آورد و در طول حیات خود، پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ و رسالتش را با تمام توان مالی و قبیله ای یاری می کند. از وی در روایات اسلامی گاه به عنوان یکی از زنان برجسته بهشتی^(۲) و گاه یکی از زنان برگزیده الهی^(۳) و گاه یکی از زنان به کمال رسیده، یاد شده است.^(۴)

ص: ۱۱

۱- نساء: ۱۹.

۲- مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۲، ۳ و ۴، به نقل از الخصال.

۳- همان، ح ۵ (به نقل از الخصال).

۴- بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح البخاری، ج ۴، ص ۶۲-۶۳ و ج ۷، ص ۱۴۲؛ ابن ماجه قزوینی، محمد بن یزید، سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۹۱، ح ۲۲۸۰.

خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ بانویی است که بر پایهٔ روایتی در تفسیر عیاشی در شب معراج پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ خدایند و جبرائیل به وی سلام می‌رسانند (۱) و پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ بارها خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ را بشارت به بهشت می‌داد. (۲) خلاصه آن که خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ بانوی اول اسلام است و تمامی فرق و مذاهب اسلامی، مقام او را ارج می‌نهند و از وی به عنوان یکی از زنان برجسته و شاخص یاد می‌کنند.

این شناخت نامه با هدف ارج نهادن به مقام بلند و شامخ این بانو از یک سو، و معرفی الگوهای برخاسته از فرهنگ و هویت دینی از سوی دیگر فراهم آمده است. برای دست‌یابی بدین منظور جست‌وجو و فحص نسبتاً کاملی از تمامی مکتوبات پیرامون این بانو به زبان‌های فارسی و عربی به عمل آمد و پس از شناسایی و ارزیابی، مجموعاً ۸ عَلَیْهَا السَّلَامُ نوشته انتخاب شد که نوشته‌های به زبان فارسی ۶۲ عدد و به زبان عربی ۲۵ عدد است که مجموعاً در چهار مجلد (سه جلد فارسی و یک جلد عربی) عرضه می‌گردد.

پنج. در پایان، اظهار سپاس و تشکر داریم، نخست از برگزارکنندگان و دست‌اندرکاران همایش بزرگ داشت حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ به ویژه دبیر این همایش جناب حجت الاسلام و المسلمین دکتر ناصر رفیعی و سپس از دوستان و اصحاب فضل و دانش که در مراحل گردآوری، ویرایش و آماده‌سازی این مجموعه ما را یاری رساندند؛ آقایان: محمّد باقر نجفی، محمّد ربانی، سید رضا باقریان موحد، خلیل عصامی، محمّد پورسباغ، حسین افخمیان و مهدی خوشرفتار.

مهدی مهریزی هادی ربانی

ص: ۱۲

۱- . مجلسی، محمّد باقر، بحار الأنوار، ج ۴، ص ۲، ح ۱۱، به نقل از تفسیر العیاشی.

۲- . همان، ص ۷، ح ۱۲.

۱- سفر رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ لِبرای بار دوم به شام

اشاره

سفر رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ لِبرای بار دوم به شام (۱).

ابن سعد

چکیده

شرح سفر تجاری کاروان حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ با استناد به کهن ترین منابع تاریخی دنیای اسلام است. به گفته نویسنده: چون پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ و میسره به بصری که از مناطق شام است، رسیدند در سایه درختی فرود آمدند. نسطور راهب با خود گفت: زیر این درخت هیچ کس جز پیامبران فرو نمی آیند. به میسره گفت: آیا در چشمان محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ رگه های سرخ دیده می شود؟ گفت: آری همیشه چنین است. راهب گفت: او پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ است و آخرین پیامبران. چون پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ کالاهای خود را فروخت میان او و مردی اختلاف پیش آمد. آن مرد به پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ گفت: به لات و عزی سوگند بخور. پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فرمود: من هرگز به آنها سوگند نمی خورم و من می روم تو هم از لات و عزی اعراض کن. آن مرد گفت: ادعای شما درست است و به میسره گفت: به خدا سوگند این همان پیامبری است که دانشمندان ما صفات او را در کتاب های خود دیده اند. هنگام نیمروز و شدت گرما، میسره دو فرشته را می دید که بر رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ از آفتاب سایه می اندازند. میسره تمام این کارها را به دقت بررسی و حفظ می کرد و خداوند محبت پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ را چنان در دل میسره افکنده بود که نسبت به آن حضرت همچون برده یی رفتار می کرد.

کلیدواژه: حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ، پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، تاریخ اسلام، ازدواج،

ص: ۱۳

محمد بن عمر واقدی اسلمی می گوید: موسی بن شیبیه از عمیره دختر عبیدالله بن کعب بن مالک، از ام سعد دختر سعد بن ربیع، از نفیسه دختر منیه که خواهر یعلی بن منیه است، نقل می کرد: چون پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله به ۲۵ سالگی رسید، ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ به او گفت من مردی فقیرم و روزگار هم بر ما سخت گرفته است و کاروان بازرگانی قریش آماده حرکت است و به شام می رود. خدیجه عَلَيْهَا السَّلَامُ دختر خویلد هم گروهی از مردان قوم تو را در کاروان های بازرگانی خود می فرستد. اگر پیش او بروی و تقاضا کنی، حتماً فوری خواهد پذیرفت. اتفاقاً این گفت و گوی ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ و پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله به اطلاع خدیجه عَلَيْهَا السَّلَامُ رسید و خودش کسی پیش رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله فرستاد و گفت: من حق الزحمه یی که دو برابر آن است که به خویشاوندانت می دهم به تو خواهم داد.

عبد الله بن جعفر رقی از ابوالملیح، از عبد الله بن محمّد بن عقیل نقل می کند که ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ گفت: ای برادرزاده! شنیده ام خدیجه عَلَيْهَا السَّلَامُ فلان کس را به دو شتر اجیر کرده است و ما به چنین اجرتی راضی نیستیم. میل داری در این باره با او صحبت کنم؟ پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله فرمود: اگر خودت دوست داری انجام بده. و ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ پیش خدیجه عَلَيْهَا السَّلَامُ رفت و گفت: آیا میل داری محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله را اجیر کنی؟ ضمناً به ما خبر رسیده است که فلانی را در مقابل پرداخت دو شتر اجیر کرده ای و ما در مورد محمّد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله به کمتر از چهار شتر راضی نیستیم. گوید، خدیجه عَلَيْهَا السَّلَامُ گفت: اگر این تقاضا را در مورد بیگانه ای که از او خوشم نیاید می کردی برمی آوردم تا چه رسد در مورد خویشاوندی مورد علاقه.

واقدی می گوید: موسی بن شیبیه از عمیره دختر عبیدالله بن کعب بن مالک، از ام سعد دختر سعد بن ربیع از نفیسه دختر منیه نقل می کند: ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ به پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله گفت: این روزی است که خداوند به تو روزی فرموده است.

پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله همراه میسره غلام خدیجه عَلَيْهَا السَّلَامُ رفت. عموهای پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله توصیه آن حضرت را به عموم اهل کاروان کردند، و چون پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله

و میسر به بُصیری که از مناطق شام است، رسیدند در سایه درختی فرود آمدند. نسطور راهب با خود گفت زیر این درخت هیچ کس جز پیامبران فرو نمی آیند، و به مئیسره گفت: آیا در چشمان محمد صلی الله علیه و آله رگه های سرخ دیده می شود؟ گفت: آری همیشه چنین است. راهب گفت: او پیامبر صلی الله علیه و آله است و آخرین پیامبران.

و چون پیامبر صلی الله علیه و آله کالاهای خود را فروخت میان او و مردی اختلاف پیش آمد. و آن مرد به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: به لات و عزی سوگند بخور. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: من هرگز به آنها سوگند نمی خورم و من می روم تو هم از لات و عزی اعراض کن. آن مرد گفت: ادعای شما درست است و به میسره گفت: به خدا سوگند این همان پیامبری است که دانشمندان ما صفات او را در کتاب های خود دیده اند.

و هنگام نیمروز و شدت گرما، میسر دو فرشته را می دید که بر رسول خدا صلی الله علیه و آله از آفتاب سایه می اندازند. میسر تمام این کارها را به دقت بررسی و حفظ می کرد و خداوند محبت پیامبر صلی الله علیه و آله را چنان در دل میسر افکنده بود که نسبت به آن حضرت هم چون برده یی رفتار می کرد. آن دو کالاهای خود را فروختند و دو برابر حد معمولی سود بردند. و چون برگشتند و به مزالظهران (۱) رسیدند، میسره گفت: خوب است تو زودتر پیش خدیجه علیها السلام بروی و به او خبر دهی که خداوند در این سفر چه سودی برای او فراهم آورده است و او قدردانی خواهد کرد.

پیامبر صلی الله علیه و آله پیش افتاد و هنگام ظهر وارد مکه شد و خدیجه علیها السلام در غرفه یی نشسته بود و متوجه رسول خدا صلی الله علیه و آله شد که سوار شتر می آید و دو فرشته بر او سایه افکنده اند. خدیجه علیها السلام او را به زن هایی که آن جا بودند از دور نشان داد و آنها سخت تعجب کردند. و پیامبر صلی الله علیه و آله پیش خدیجه علیها السلام آمد و به او خبر داد که در آن سفر چقدر سود برده اند و خدیجه علیها السلام خوشحال شد. و چون میسره پیش خدیجه علیها السلام آمد آنچه دیده بود گفت و اضافه کرد که من این دو فرشته را از هنگام بیرون آمدن از شام دیده ام و آنچه را که راهب و آن مرد دیگر که در مورد کالا اختلاف نظری

ص: ۱۵

۱- مزالظهران، جایی در یک منزلی مکه است. واقعی می گوید فاصله آن تا مکه پنج میل است. (یاقوت حموی، شهاب الدین ابی عبدالله، معجم البلدان، ج ۸، ص ۲۱ م)

داشت گفته بودند به اطلاع خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ رساند.

پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ از این کاروان دو برابر سود معمول را برای خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ آورد و خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ هم دو برابر آنچه قرار گذاشته بود به آن حضرت پرداخت کرد.

ازدواج پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ با خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ دختر خویلد

محمد بن عمر بن واقد اسلمی از موسی بن شیبه، از عمیره دختر عبد الله بن کعب بن مالک، از ام سعد دختر سعد بن ربیع، از نفسیه دختر منیه نقل می کند که می گفته است: خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ دختر خویلد بن اسد عبدالعزی بن قصی، بانویی خردمند و دوراندیش و والا-گهر بود و خداوند متعال برای او خیر و کرامت اراده فرموده بود. خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ از لحاظ نسب و شرف و ثروت گزینه ترین زن قریش بود و تمام مردان قریش در آرزوی آن بودند که اگر بتوانند با او ازدواج کنند و خواستگاری ها کرده بودند و حاضر شده بودند مهریه سنگین بپردازند.

گوید، [نفسیه دختر منیه] خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ پس از بازگشت پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ با کاروان از شام مرا به عنوان خبرگیری پیش او فرستاد. من گفتم: ای محمد! چه چیز مانع آن است که ازدواج کنی؟ فرمود: چیزی ندارم که ازدواج کنم. گفتم: اگر از لحاظ مالی مسئله ای نباشد و از تو دعوت شود که با کسی که دارای زیبایی و مال و شرف و کفایت است و هم شأن تو است ازدواج کنی می پذیری؟ فرمود: او چه کسی است؟ گفتم: خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ. فرمود: چگونه برای من ممکن است؟ گفتم: بر عهده من. فرمود: باشد من آماده ام.

نفسیه گوید: من پیش خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ برگشتم و به او خبر دادم. او به پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ پیغام داد که فلان هنگام پیش من بیا و عمویش عمرو بن اسد را هم دعوت کرد تا او را به عقد پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ درآورد. عمویش آمد و پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ هم همراه عموهایش آمد و یکی از ایشان از خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ خواستگاری کرد و او را به همسری پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ درآورد. عمرو بن اسد گفت: این ازدواج بس فرخنده است که هرگز سست نمی شود. پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ هنگام ازدواج با خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ ۲۵ سال داشت

و خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ چهل سال داشت که او متولد پانزده سال پیش از سال فیل است.

از محمّد بن عمر واقدی از محمّد بن عبد الله بن مسلم، از پدرش، از محمّد بن جبیر بن مطعم، و از ابن ابی زناد، از هشام بن عروه، از پدرش، از عایشه، و از ابن ابی حبیبه، از داود بن حُصَیْن، از عِکْرَمَه، از ابن عباس نقل شده است که همگی گفته اند: عموی خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ عمرو بن اسد او را به ازدواج رسول خدا صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ در آورد که پدرش خویلد پیش از جنگ فجار در گذشته بود.

هشام بن محمّد بن سائب کلبی از قول پدرش، از ابو صالح، از ابن عباس نقل می کند: عمرو بن اسد بن عبدالعزّی بن قصی عموی خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ که پیری فرتوت بود او را به ازدواج پیامبر صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ در آورد و از فرزندان اسد در آن هنگام کسی غیر از او باقی نمانده بود و عمرو بن اسد خودش فرزندی نداشت.

خالد بن خدّاش بن عجلان از معمر بن سلیمان نقل می کند که می گفته است از پدرم شنیدم که از قول ابو میجلز نقل می کرد که: خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ به خواهر خود گفته است پیش محمّد صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ برو و در باره من با او صحبت کن. و خواهرش پیش آن حضرت آمد و به او جواب موافق داد و قرار گذاشته شد که پیامبر صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ او را به همسری بگیرد. گویند، پدر خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ را چندان شراب دادند که مست شد و پیامبر صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ را خواست و خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ را به ازدواج او در آورد و بر آن پیرمرد حُلْمَه یی زیبا پوشانند. و چون به خود آمد، گفت: این حُلّه چیست؟ گفتند: دامادت محمّد صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ آن را به تو پوشانده است. او خشمگین شد و سلاح برگرفت و بنی هاشم نیز سلاح برداشتند و گفتند ما را چندان رغبتی به شما نبوده است. و سپس صلح کردند.

گوید: محمّد بن عمر واقدی با اسناد دیگری برای ما نقل کرد که: خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ پدرش را شراب نوشاند؛ چنان که سیاه مست شد و ماده گاوی کشت و لباس های زیبای یمنی بر او پوشاند و عطر به او مالید و چون پدرش از مستی به هوش آمد گفت: این گاو کشته شده و این بوی خوش و این جامه گران بها چیست؟ خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ گفت: مرا به همسری محمّد صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ در آوردی. گفت: من چنین نکردم چگونه من این کار را

می کنم و حال آن که بزرگان قریش تو را خواستگاری کردند و موافقت نکردم.

محمد بن عمر واقدی می گوید: این روایات همه در نظر ما نادرست و مخدوش است و آنچه در نظر ما ثابت است و از اهل علم نقل شده این است که پدر خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ، خویلد بن اسد پیش از جنگ فجار در گذشته است و عمویش اسد او را به ازدواج رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ در آورده است.

پسران و فرزندان رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ و نام های ایشان

هشام بن محمد بن سائب کلبی از پدرش ابو صالح، از ابن عباس نقل می کند که می گفته است: نخستین فرزند رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ که در مکه و پیش از بعثت متولد شد قاسم بود و کنیه آن حضرت هم به نام او و ابوالقاسم بود. سپس به ترتیب زینب و رقیه و فاطمه عَلَیْهَا السَّلَامُ و ام کلثوم متولد شدند و پس از بعثت پسری به نام عبد الله ملقب به طاهر و پسری به نام طیب متولد شدند و مادر همگی ایشان خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ دختر خویلد بن اسد بن عبد العزی بن قصی بود، و مادر خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ، فاطمه دختر زائده بن اصم بن هرم بن رواحه بن حجر بن عبد بن معیص بن عامر بن لؤی است. نخستین فرزند آن حضرت که مرد قاسم و سپس عبد الله و هر دو در مکه مردند و عاص بن وائل سیهمی گفت نسل او قطع و بی عقب شد و خداوند متعال این آیه را نازل فرمود که: «سرزنش کننده تو بلا عقب است.» (۱)

واقدی از عمرو بن سلمه هذلی بن سعید بن محمد بن جبیر بن مطعم، از پدرش نقل می کند: قاسم هنگام مرگ دو ساله بوده است.

واقدی می گوید: سلمی کنیز صفیه دختر عبدالمطلب در زایمان های خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ عهده دار مامایی بود، و خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ معمولاً برای هر پسر دو گوسپند و برای هر دختر یک گوسپند عقیقه می کرد. فاصله میان هر فرزندش یک سال بود و معمولاً برای آنها دایه می گرفت و پیش از تولد فرزند دایه را بر می گزید.

ص: ۱۸

۱- آخرین آیه سوره صد و هشتم کوثر. م.

سخن از ازدواج پیمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ بِا خَدِيجَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ (۱)

محمد بن جریر طبری

چکیده

شرح ازدواج حضرت خدیجه عَلَيْهَا السَّلَامُ با رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ بر اساس یکی از کهن ترین کتب تاریخی دنیای اسلام است. به گفته نویسنده: چون خدیجه عَلَيْهَا السَّلَامُ از راست گویی و امانت و نیک خوئی پیمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ خبر یافت، کس پیش وی فرستاد که با غلام وی میسر به کار تجارت سوی شام رود و سهمی بیشتر از تاجران دیگر بگیرد. پیمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ پذیرفت و با مال خدیجه عَلَيْهَا السَّلَامُ آهنگ شام کرد و میسر نیز همراه او بود و چون به شام رسیدند پیمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ در سایه درختی نزدیک صومعه یکی از راهبان فرود آمد و راهب سر برون کرد و از میسر پرسید: این مرد که زیر این درخت نشسته کیست؟ میسر گفت: یکی از مردم قریش است و اهل حرم است. راهب گفت: به خدا کسی که زیر این درخت نشسته پیمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ است. پیمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ کالایی را که همراه داشت بفروخت و آنچه می خواست خرید و سوی مکه بازگشت و چنان که گفته اند میسر می دید که در گرمای روز دو فرشته بر او سایه می کنند. چون پیمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ به مکه رسید و مال خدیجه عَلَيْهَا السَّلَامُ را بداد، دو برابر یا بیشتر سود کرده بود و میسر سخنان راهب و سایه انداختن دو فرشته را با وی بگفت.

کلیدواژه: حضرت خدیجه عَلَيْهَا السَّلَامُ، پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ، تاریخ اسلام، ازدواج، راهب مسیحی، میسر.

هشام گوید: وقتی پیمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ خدیجه عَلَيْهَا السَّلَامُ را به زنی گرفت ۲۵ داشت و خدیجه عَلَيْهَا السَّلَامُ چهل ساله بود.

از ابن اسحاق روایت کرده اند که خدیجه عَلَيْهَا السَّلَامُ دختر خویلد بن اسد بن عبدالعزی

ص: ۱۹

ابن قصى، زنى بازرگان بود و شرف و مال داشت و مردان را در مال خویش به کار مى گرفت و قرار مى نهاد که چیزی از سود آن برگیرند، که قرشیان قومی بازرگان بودند.

و چون خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ از راست گویی و امانت و نیک خوئی پیمبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ خَبر یافت، کس پیش وی فرستاد که با غلام وی میسر به کار تجارت سوی شام رود و سهمی بیشتر از تاجران دیگر برگیرد.

و پیمبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ پذیرفت و با مال خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ آهنگ شام کرد و میسر نیز همراه او بود و چون به شام رسیدند پیمبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ در سایه درختی نزدیک صومعه یکی از راهبان فرود آمد و راهب سر برون کرد و از میسر پرسید: «این مرد که زیر این درخت نشسته کیست؟» میسر گفت: «یکی از مردم قریش است و اهل حرم است.» راهب گفت: «به خدا کسی که زیر این درخت نشسته پیمبر است.»

و پیمبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ کالایی را که همراه داشت بفروخت و آنچه می خواست خرید و سوی مکه بازگشت و چنان که گفته اند میسر می دید که در گرمای روز دو فرشته بر او سایه می کنند. و چون پیمبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ به مکه رسید و مال خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ را بداد، دو برابر یا بیشتر سود کرده بود و میسر سخنان راهب و سایه انداختن دو فرشته را با وی بگفت.

خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ زنی خردمند و دوراندیش بود و خدا خواسته بود که او را گرمی بدارد و چون میسر حکایت بگفت، کسی پیش پیمبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ فرستاد و پیغام داد: «ای عموزاده من به سبب خویشاوندی و شرف و امانت و نیک خوئی و راست گویی به تو راغبم» و خویشتن را بر او عرضه کرد.

در آن هنگام خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ به شرف و مال و نسب والا- از همه زنان قریش بهتر بود و کسان به ازدواج وی رغبت داشتند. و چون این سخنان با پیمبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ بگفت، آن را به عمان خود خبر داد و حمزه بن عبدالمطلب با وی پیش خویلد بن اسد آمد و خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ را خواستگاری کرد و خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ زن پیمبر شد.

به جز ابراهیم دیگر فرزندان پیمبر، زینب و رقیه و ام کلثوم و فاطمه عَلَیْهَا السَّلَامُ و قاسم و طیب و طاهر از خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ بودند و کنیه از قاسم گرفت و او را ابوالقاسم گفتند. همه پسران در

جاهلیت بمردند و دختران به دوران اسلام رسیدند و مسلمان بودند و با پیمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله هجرت کردند.

از ابن شهاب زهری روایت کرده اند که خدیجه عَلِيهَا السَّلَامُ پیمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله را با یکی دیگر از قرشیان برای داد و ستد در بازار حباشه در تهامه به کار گرفته بود و خویلد او را به زنی به پیمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله داد و آن که در این باره رفت و آمد کرد کنیزی از موالید مکه بود. واقدی گوید: این همه خطا است.

گویند: خدیجه عَلِيهَا السَّلَامُ کس پیش پیمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله فرستاد و او را به ازدواج خویش خواند و او زنی شریف بود و همه قرشیان به ازدواج با وی راغب بودند و اگر امید می داشتند مال فراوان خرج می کردند. و خدیجه عَلِيهَا السَّلَامُ پدر خویش را بخواند و شراب داد تا مست شد و گاوی بکشت و پدر را عطر زعفران آلود زد و حله ای بپوشانید و کس پیش پیمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله و عمان وی فرستاد که بیامدند و خویلد او را به زنی پیمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله داد و چون از مستی درآمد گفت: «این حله و این عطر چیست؟»

خدیجه عَلِيهَا السَّلَامُ گفت: «مرا به زنی به محمد بن عبد الله داده ای.» خویلد گفت: «من نکردم. من چنین نکنم که بزرگان قریش تو را خواستند و ندادم.»

واقدی گوید: این نیز خطا است و به نزد ما روایت ابن عباس درست است که گوید: «عمر و بن اسد عموی خدیجه عَلِيهَا السَّلَامُ وی را به زنی پیمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله داد که پدرش پیش از جنگ فجار مرده بود.»

ابوجعفر گوید: خانه خدیجه عَلِيهَا السَّلَامُ همان است که اکنون به نام خانه خدیجه عَلِيهَا السَّلَامُ شهره است و معاویه آن را خرید و مسجد کرد که مردم در آن نماز کنند و بنایی در آن ساخت که هم چنان به جا است و تغییر نکرده و سنگی که بر در خانه بر طرف چپ هست، سنگی است که پیمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله زیر آن پناه می برد تا از سنگ هایی که از خانه ابولهب و خانه عدی بن حمراء ثقفی پرتاب می شد در امان باشد و سنگ یک ذراع و یک و جب در یک ذراع است.

ازدواج رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِخَدِيجَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ (۱)

ابن عبدالملک ابن هشام

چکیده

شرح فضائل اخلاقی و معنوی حضرت خدیجه عَلَيْهَا السَّلَامُ به عنوان یک الگوی مناسب برای جامعه اسلامی است. از دیدگاه نویسندگان: خدیجه عَلَيْهَا السَّلَامُ، زنی بازرگان، برخوردار از جایگاهی بلند و بسیار ثروتمند بود. از مردان می خواست که با مال او کار کنند و آنان را در بهره آن شریک می گرداند و سهمی از آن را به آنان می داد. قریشی یان تاجر بودند، وقتی خبر راست گفتاری و امانت داری و اخلاق والای رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِخَدِيجَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ رسید، کسی را به نزد آن حضرت فرستاد و به او پیشنهاد کرد که با مقداری از اموال او برای تجارت به شام سفر کند و حاضر است سهمی بسی بهتر از آن که به دیگر تاجران می دهد، به او بدهد و غلام خود، میسر را هم با او همراه می کند. رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِخَدِيجَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ پیشنهادش را پذیرفت و با مالی که او در اختیارش گذاشته بود، همراه با غلامش، میسر رهسپار شد تا این که به شام رسید. رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِخَدِيجَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ در نزدیکی صومعه یکی از راهبان، در سایه درختی فرود آمد، راهب به میسر نگریست و گفت: زیر این درخت، هرگز جز پیامبر ننشسته است.

کلیدواژه: حضرت خدیجه عَلَيْهَا السَّلَامُ، رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ،

تاریخ اسلام، راهب، ازدواج، میسر، تجارت.

ص: ۲۲

۱- سیرت محمد رسول الله از تبارشناسی تا هجرت، ترجمه: مسعود انصاری، تهران: مولی، چاپ اول، ۱۳۹۲، ج ۱، ص ۲۵۴

ابن هشام می گوید: به روایت چندین کس از اهل علم، از ابن عمرو مدنی، وقتی رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ به سن بیست و پنج سالگی رسید، با خدیجه عَلِيهَا السَّلَامُ، دختر خویلد بن اسد بن عبد العزی بن قُصَي بن کلاب بن مرّه بن کعب بن لُوی بن غالب ازدواج کرد.

سفر به شام

ابن اسحاق می گوید: خدیجه عَلِيهَا السَّلَامُ زنی بازرگان، برخوردار از جایگاهی بلند و بسیار ثروتمند بود، از مردان می خواست که با مال او کار کنند و آنان را در بهره آن شریک می گرداند و سهمی از آن را به آنان می داد و [اصولاً] قریشی یان تاجر بودند و وقتی خبر راست گفتاری و امانت داری و اخلاق والای رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ به او رسید، کسی را به نزد آن حضرت فرستاد و به او پیشنهاد کرد که با مقداری از اموال او برای تجارت به شام سفر کند و حاضر است سهمی بسی بهتر از آن که به دیگر تاجران می دهد، به او بدهد و غلام خود، میسره را هم با او همراه می کند. رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ این پیشنهادش را پذیرفت و با مالی که او در اختیارش گذاشته بود، همراه با غلامش، میسره رهسپار شد تا این که به شام رسید.

رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ در نزدیکی صومعه یکی از راهبان، در سایه درختی فرود آمد. راهب به میسره نگریست و گفت: این مرد که زیر این درخت نشسته است، کیست؟

میسره به او گفت: او مردی از قریش و اهل حرم است.

راهب به او گفت: زیر این درخت، هرگز پیامبر ننشسته است.

رغبت خدیجه عَلِيهَا السَّلَامُ به ازدواج با آن حضرت

آن گاه رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ کالایی را که آورده بود، فروخت و آنچه را که می خواست، خرید، سپس همراه میسره رو به سوی مکه گذاشت و چنان که می گویند هر گاه که گرما شدت می گرفت و آن حضرت سوار بر شتر خویش حرکت می کرد، میسره دو فرشته را می دید که می آیند و در برابر خورشید بال می گشایند و بر آن حضرت سایه می افکنند. وقتی

به مکه برگشت و اموالی را که برای خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ خریده بود، باز آورد، خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ آنها را فروخت و دو برابر [سرمایه خویش] و یا نزدیک به آن سود کرده بود.

میسره نیز در باره قول راهب و دو فرشته ای که بر آن حضرت سایه افکنده بودند، با خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ سخن گفت. خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ زنی هشیار، شریف و خردمند بود، در عین حال خداوند متعال او را به کرامت خویش نواخته بود، و تا میسر آن سخنان را گفت [در دل او رغبتی حاصل شد]، به حضور آن حضرت پیام پرستاد که من به دلیل خویشاوندی که با تو دارم و نیز به خاطر جایگاه و شرف و امانت و اخلاق نیکو و راست گویی ات مهر تو در دل من افتاده است. آن گاه به آن حضرت پیشنهاد کرد که با او ازدواج کند. خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ در آن زمان در میان قریش از با اصل و نسب ترین، والا-ترین و ثروتمندترین زنان قریش بود و به همین خاطر تمامی قوم او حریص بودند تا مگر بتوانند با او ازدواج کنند.

نسب خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ

او خدیجه، دختر خویلد بن اسد بن عبدالعزی بن کلاب بن مره بن کعب بن لؤی بن غالب بن فهر بود و مادرش هم فاطمه، دختر زائده بن أصم بن رواحه بن حجر بن عبد بن معیص بن عامر بن لؤی بن غالب بن فهر و مادر فاطمه، هاله و دختر عبدمناف بن حارث بن عمرو بن منفذ بن عمرو بن معیص بن عامر بن لؤی بن غالب بن فهر، و مادر هاله، قلابه، دختر و سعید بن سعد بن سهم بن عمرو بن هُصَیص بن کعب بن لؤی بن غالب بن فهر بود.

ازدواج با خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ

وقتی این پیشنهاد را با رسول خدا صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ در میان نهاد، آن حضرت موضوع را با عموهای خویش در میان گذاشت و عمویش حمزه بن عبدالمطلب ۲ با آن حضرت همراه شد تا این که به نزد خویلد بن اسد رفتند و خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ را از او خواستگاری کردند و رسول خدا صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ با او ازدواج کرد.

ابن هشام می گوید: آن حضرت بیست نفر شتر جوان مَهْرِ او مقرر کرد و خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ نخستین زنی بود که با او ازدواج کرد و تا هنگامی که او زنده بود، رسول خدا صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ با کسی ازدواج نکرد.

فرزندان آن حضرت از خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ

ابن اسحاق می گوید: همه فرزندان رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ از خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ بودند، مگر ابراهیم، که عبارت اند از: قاسم، چنان که کنیه آن حضرت [به ابوالقاسم] از او است و طاهر و طیب و زینب و رقیه و امّ کلثوم و فاطمه عَلَیْهَا السَّلَامُ.

ابن هشام می گوید: قاسم بزرگ ترین پسر آن حضرت بود، آن گاه طیب، سپس طاهر و بزرگ ترین دخترش هم رقیه و پس از او زینب و پس از او امّ کلثوم و پس از او فاطمه عَلَیْهَا السَّلَامُ بود.

ابن اسحاق می گوید: قاسم و طیب و طاهر در زمان جاهلیت در گذشتند، اما دخترانش، همگی دوران اسلام را درک کردند و با آن حضرت به مدینه هجرت کردند.

مادر ابراهیم

ابن هشام می گوید: مادر ابراهیم، ماریه قبطیه بود. عبد الله بن وَهَب از ابن لَهِیة روایت کرده است که گفت: مادر ابراهیم، ماریه، سُرَیَّت (کنیز) پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ است که مقوقس، از حفن (از نواحی مصر)، از کوره اَنْصَتَنَا (از نواحی نیل)، به او هدیه داده بود.

سخن خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ با ورقه بن نوفل

ابن اسحاق می گوید: خدیجه بنت خویلد، برای ورقه بن نوفل بن اسد بن عبدالعزی، پسر عمویش، که مسیحی بود و کتاب های آسمانی را پژوهش کرده بود و از علوم رایج در میان مردم نیز آگاه بود، این سخن میسر را گفته بود که راهب در شام به او چه می گفت و آن دو فرشته در راه بر او سایه می گستراندند.

آن گاه ورقه گفت: «ای خدیجه! اگر این سخن راست باشد، محمّد پیامبر این امت است و من می دانم که پیامبر منتظر در میان این امت برانگیخته خواهد شد و اکنون زمان آن است.»

[راوی] می گوید: ورقه همواره در انتظار چنان روزی بود و در این باره گفته است:

لَجِجْتُ وَكُنْتُ فِي الذِّكْرِ لَجُوجَا

لَهُمْ طَمَالِمَا بَعَثَ النَّشِيجَا

وَوَصَفَ مِنْ خَدِيجِهِ بَعْدَ وَصْفِ

فَقَدْ طَالَ انْتِظَارِي يَا خَدِيجَا

بِبَطْنِ الْمَكَّتَيْنِ عَلَيَّ رَجَائِي

حَدِيثُكَ أَنْ أَرَى مِنْهُ خُرُوجَا

بِمَا خَبَّرْتَنَا مِنْ قَوْلِ قَسِّ

مِنَ الرَّهْبَانِ أَكْرَهُ أَنْ يَعُوجَا

بِأَنَّ مُحَمَّدًا سَيَسُودُ فِينَا

وَيُخَصِّمُ مَنْ يَكُونُ لَهُ حَجِيجَا

وَيُظْهِرُ فِي الْبِلَادِ ضِيَاءَ نُورِ

يُقِيمُ بِهِ الْبَرِيَّةَ أَنْ تَمْوَجَا

فَيَلْقَى مَنْ يُحَارِبُهُ خَسَارًا

وَيَلْقَى مَنْ يَسَالِمُهُ فُلُوجَا

فِيالْتِي إِذَا مَا كَانَ ذَاكُمْ

شَهَدْتُ فَكُنْتُ أَوْلَهُمْ وُلُوجَا

وُلُوجَا فِي الَّذِي كَرِهْتُ قُرَيْشُ

وَلَوْ عَجْتُ بِمَكَّتَيْهَا عَجِيجَا

أَرْجِي بِالَّذِي كَرِهُوا جَمِيعَا

إِلَى ذِي الْعَرْشِ إِنْ سَفَلُوا عُرُوجَا

وَهَلْ أَمْرُ السَّفَالَةِ غَيْرُ كُفْرٍ

بِمَنْ يَخْتَارُ مَنْ سَمَكَ الْبُرُوجَا

فَإِنْ يَتَّقُوا وَابَقَ تَكُنْ أُمُورٌ

يَضْحُجُّ الْكَافِرُونَ لَهَا ضَحِيجَا

وَإِنْ أَهْلِكَ فَكُلِّ فِتَى سَيْلَقَى

مِنْ الْأَقْدَارِ مَتَلَفَهْ خُرُوجَا

«از یاد [آن خاطره] پریشان شدم، از اندوهی که دیرزمانی گریه و فریاد برمی انگیخت. اوصاف خدیجه، پس از همدیگر، ای خدیجه، انتظار من دیری انجامیده است.»

امیدوارم به سخنانت ای خدیجه که از بطن مکه (از میان مردمش) بیرون آمدن [محمد را] برای پیامبر بینم.

خبری که از سخن کسی از راهبان به من دادی، دوست ندارم در آن کثری وجود داشته باشد.

به آن محمد، بین ما، سروری می یابد و با ستیهندگان خود مبارزه خواهد کرد.

در سرزمین ها نور و روشنایی خواهد درخشید و در پرتو آن نور مردم را از پریشانی

رهایی می بخشند.

آنان که با او پیکار خواهند کرد، زیان می بینند و آنان که با او در آشتی باشند، پیروز می شوند.

ای کاش وقتی این اتفاق می افتد، من زنده باشم و نخستین کسی که به دین او در خواهم آمد.

در دینی که قریش آن را خوش نمی دارند، هر چند قریشی یان در مکه از بالا گرفتن ندایش ناخشنود باشند.
من هر آنچه را که آنان نپسندند، به حضور صاحبِ عرش، اگر آنان فرود آن را بخواهند، بالا خواهم برد.
نه مگر پستی و سفلگی همان انکار برگزیده کسی است که برج های آسمان را بالا برده است.
اگر بر جای بمانند و من نیز زنده باشم، رخدادهایی اتفاق می افتد که کافران از آن فریادها برخوانند داشت.
و اگر بمیرم، هر کس که زنده می ماند از سرنوشت و روزگار، نابودی های بسیاری خواهد دید.»

ص: ۲۷

اشاره

تزویج محمد صلی الله علیه و آله خدیجه علیها السلام را شش هزار و یکصد و هشتاد و هشت سال بعد از هیوط آدم علیه السلام بود (۱)

محمد تقی لسان الملک سپهر

چکیده

شرح زندگانی و ازدواج حضرت خدیجه علیها السلام با استناد به کهن ترین منابع تاریخی دنیای اسلام است. از دیدگاه نویسندگان: در عرب و عجم، نظیر خدیجه علیها السلام نتوان یافت. ملوک جهان در طلب او شدند و او خود مخطوبه کس نگشت. ورقه گفت: اینک او را با یکی از سادات قریش در زناشویی رغبتی افتاده و خویلد مرا وکیل کرده که او را مخطوبه کنم. اینک اقرار خویلد را گوش کنید و فردا در خانه خدیجه علیها السلام حاضر شوید. مردمان گفتند: نیکوکاری باشد. پس ورقه از آنجا به سرای ابوطالب علیه السلام آمد و صورت حال را بگفت. ابوطالب علیه السلام فرمود: دانستم که کار برادرزاده من به سامان شود و با برادران به کار ولیمه زفاف پرداخت. در این وقت، عرش و کرسی در اهتزاز آمد و فرشتگان سجده شکر گذاشتند و خدای جبرئیل را فرمود تا رایت حمد بر بام کعبه افراشته داشت و هر کوه در مکه سر برکشید و زبان به تسبیح خدای برگشود و زمین ببالید و شرف مکه از عرش اعظم برگذشت.

کلیدواژه: حضرت خدیجه علیها السلام، پیامبر صلی الله علیه و آله، تاریخ اسلام، خواستگاری،

ص: ۲۸

۱- ناسخ التواریخ: زندگانی پیامبر صلی الله علیه و آله، به اهتمام جمشید کیانفر، تهران: اساطیر، چاپ اول، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۳۱۸ ۳۵۶. (برابر صفحه ۵۱۹ جلد دوم از کتاب اول چاپ سنگی)

معلوم باد که سیاق تاریخ نگاران را با گذاردن گان احادیث و اخبار بینونتی تمام باشد؛ زیرا که علمای احادیث را واجب افتد که در ایراد یک معنی اگر همه ده حدیث مخالف وارد است هر یک را بی کاهش و فزایش برنگارند. و مورخین را نیکو آن است که از روایات مختلفه و قصص متباینه آن را که به صواب دانند گزیده کنند تا از در اطناب نباشند؛ لاجرم راقم حروف را در خبر انبیا و سیر اوصیا علیهم الاف التحیه والثنا اگر چنان افتد که از یک حدیث برخی را نگاشته و بعضی را گذاشته بود، حمل بر تحریف و تسامح نباید کرد که این احتراز از آن است که سخن به دراز نکشد و کلمات گوناگون در معنای واحد مرقوم نیفتد. اکنون به داستان رسول خدای صلی الله علیه و آله و تزویج آن حضرت مر خدیجه علیها السلام را باز آییم.

همانا خدیجه علیها السلام دختر خُوَیْلِد بن اَسَد بن عبد العُزَی بن قُصَیِّ بن کِلَاب بن مُرّه بن کَعْب بن لُؤی بن غالب بن فِهر است و مادر خدیجه علیها السلام را نام فاطمه است و او دختر زائده بن الاصم [بن هرم] بن زواحه بن حُجر بن عبد بن معیص بن عامر بن لُؤی بن غالب بن فِهر است و مادر فاطمه، هاله نام داشت و او دختر عبد مناف بن الحارث بن عمرو بن منقذ بن عمرو بن معیص بن عامر بن لُؤی بن غالب بن فِهر است و مادر هاله، قلابه نام داشت و او دختر سَید بن سَهم بن عمرو بن هُصَیص بن کَعْب بن لُؤی بن غالب بن فِهر است و این خدیجه علیها السلام نخست به حباله نکاح عتیق بن عائذ المخزومی بود و فرزندی از او آورد که جاریه نام داشت و از پس عتیق، به حباله نکاح ابو هاله بن مُنذر الاسدی (۱) درآمد و از ابو هاله نیز فرزندی آورد که هند نام داشت.

و چون ابو هاله نیز نماند، خدیجه علیها السلام را از مال خویشتن و میراث شوهران ثروتی عظیم به دست شد و آن را سرمایه ساخته به شرط مضاربه (۲) تجارت کرد تا از صنایع توانگران شد؛ چندان که کارداران او هشتاد هزار (۸۰۰۰۰) شتر از بهر بازرگانی می داشتند و روز تا روز

ص: ۲۹

۱- شرف النبی، ص ۲۰۱: ابو هاله بن نباش بن زراره الاسدی.

۲- مضاربه: شراکت دو کس باشد به مال.

مال او بر افزون می شد و نام او بلند می گشت و بر بام خانه او قبه ای از حریر سبز با طناب های ابریشم راست کرده بودند با تمثالی چند، و این جلالت او را علامتی بود. در این وقت عَقَبَه بن أَبِي مُعَيْط و صلت بن ابی شهاب که هر یک را چهارصد غلام و کنیز خدمت گزار بود و ابوجهل و ابوسفیان که در شمار صنادید قریش بودند و دیگر بزرگان از هر جانب خواستار شدند که خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ را به حباله نکاح خویش درآورند و او سر به کس در نمی آورد.

در این وقت چنان افتاد که روزی خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ با جمعی از زنان در منظره و (۱) سرای خویش جای داشت و یکی از احبار (۲) یهود نیز با او بود و این هنگام مُحَمَّد صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ از زیر منظره عبور داشت. مرد یهود با خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ عرض کرد که: اگر توانی این جوان را بدین منظره دعوت فرمای. خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ بفرمود تا کنیزکی به نزد آن حضرت شتافت و خواستار شد تا جنابش بدان جا درآید. و آن حضرت اجابت مسئول او نموده درآمد و در انجمن ایشان بنشست. آن مرد یهود از پیغمبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ التماس نمود که: کتف خویش را بگشای تا من نظاره کنم. و ملتمس او مبذول افتاد. چون بر مهر نبوت نگریست گفت: سوگند با خدای که این مهر پیغمبری است. خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ فرمود: اگر عمّ او حاضر بودی تو نتوانستی بر بدن او نگران شدی؛ زیرا که اعمام او جنابش را از احبار یهود بر حذر دارند. عرض کرد که: هیچ کس را آن نیرو نیست که وی را آسیب رساند. سوگند با کلیم خدای که او پیغمبر آخرالزمان است.

و چون آن حضرت از منظره به زیر آمد مهرش در دل خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ جای کرد و به آن مرد گفت: تو چه دانستی او پیغمبر است؟ گفت: از توریه مرا ملحوظ افتاده که او خاتم انبیا است و هنوز کودک باشد که پدر و مادرش از جهان بیرون شوند و جدّ و عمّش کفالت او کنند. پس به سوی خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ اشارت کرد و گفت: او زنی از قریش به نکاح درآورد که بزرگ قبیله و سید عشیره باشد. این سخن را نگاه بدار. و چون برخاست که بیرون شود با خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ گفت: نگرانش نباش که مُحَمَّد صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ را از دست

ص: ۳۰

۱- ایوانی که مشرف باشد و از آن جا تماشا کنند یا مثل آن.

۲- جمع جبر: دانشمند جهودان.

نگذاری که پیوستن با او کار دو جهان را راست کند. و این معنی در خاطر خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ راسخ گشت.

و دیگر چنان افتاد که روزی از اعیاد، خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ با گروهی از زنان قریش در مسجد الحرام حاضر بود و یکی از یهود بر ایشان گذشت و گفت: زود باشد که در میان شما پیغمبری مبعوث گردد و هر یک بتوانید او را به شوهر گیرید. آن نسوان همی سنگ پاره بدو افکندند. اما خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ را این اندیشه در ضمیر سخت شد و روزی با وَرَقَه بن نُوْفَل بن اَسَد که پسر عمّش بود گفت! می خواهم شوهری کنم و این مردم که در طلب من تعب برند هیچ یک را پسندیده ندارم. و این وَرَقَه از بزرگان قوم عیسی بود و از علوم نیک خبر داشت و از کتب آسمانی دانسته بود که پیغمبر زنی از قریش به سرای آرد که آن زن سیده قوم خویش بود و گمان داشت که آن زن خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ خواهد بود.

بالجمله در جواب خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ گفت: اگر خواهی تو را حدیثی عجب مشکوف دارم؟ و مقداری آب حاضر کرده عزیزمه بر آن بخواند و فرمود تا خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ بر آن آب غسل کرد و از انجیل و زبور چیزی بنوشت و گفت: این نگاشته را در زیر سر خویش بگذار و به خواب که شوهر خود را در خواب بخواهی دید. چون خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ چنان کرد در خواب دید که مردی به نزدیک او فراز شد با قامتی به اندازه و چشمی سیاه و گشاده و ابروان نازک و لب های سرخ و گونه های گلرنگ با ملاحظت و صباحتی به نهایت و در میان دو کتف علامتی داشت و پاره ابری بر سر او سایه انداخته و بر اسبی از نور سوار بود که لجامی از زر و زینی با هر گونه جواهر مرصع داشت و آن اسب را رویی چون روی آدمیان و پاها بر سان پای گاو بود، بدان امتداد که نور بصر راست.

بالجمله آن سوار از خانه ابوطالب عَلَیْهِ السَّلَامُ همی آمد و خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ چون او را بدید در بر گرفت و در دامن نشانید. پس از خواب انگیخته شد و آن شب را تا بامداد دیگر به خواب نتوانست شد و صبحگاه به نزد وَرَقَه شتافته صورت خواب خویش باز گفت. وَرَقَه فرمود: ای خدیجه! اگر این خواب بر صدق است رستگار خواهی بود و آن کس که در خواب دیده ای حامل تاج کرامت و شفیع روز قیامت و سید عرب و عجم باشد. همانا او

محمد بن عبد الله بن عبدالمطلب است. چون خدیجه علیها السلام این بشنید آتش مهرش در خاطر زیانه زدن گرفت و آن گاه که انجمن از بیگانه پرداخته شد بنشست و در هوای آن حضرت بگریست.

اما از آن سوی ابوطالب علیه السلام روزی با محمد صلی الله علیه و آله گفت: من بدان اندیشه ام که زنی از بهر تو به سرای آورم و اینک مالی در دست ندارم و پیر شده ام. همانا خدیجه علیها السلام دختر خویلد را با ما قرابت است و او را مالی فره (۱) باشد و هر سال غلامان خود را به بازرگانی فرستد و تجارت به مضاربه کند. اگر خواهی از بهر تو سرمایه ستانم تا بدان تجارت کنی و خدای تو را سود بخشد. آن حضرت فرمود نیکو باشد. پس ابوطالب علیه السلام و عباس و دیگر برادران آهنگ خانه خدیجه علیها السلام کردند. و خدیجه علیها السلام در هوای آن حضرت این شعر انشاد می کرد.

بیت

كَمْ اشْتَرُ الْوَجْدَ وَالْاَجْفَانَ (۲) تَهْتِكُهُ (۳)

وَ اُطْلِقُ الشَّقَّ وَالْاَعْضَاءَ تُمْسِكُهُ

جَفَانِي الْقَلْبُ لَمَّا اَنْ تَمَلِكُهُ

غَيْرِي فَوَا اَسْفَا لَوْ كُنْتُ اَمَلِكُهُ

مَا ضَرَّ مَنْ لَمْ يَدْعُ مِنِّي سِوَى رَمَقِي

لَوْ كَانَ يَشْمَحُ (۴) بِالْبَاقِي فَيُتْرِكُهُ

چون سخن خدیجه علیها السلام بدین جا رسید، ناگاه بانگ سندان از در بشنید و از آواز در سروری در قلبش جای کرد و کنیزک خویش را گفت: برو و بدان تا کیست از پس در؟ و این شعر بگفت:

بیت

أَيَا رِيحِ الْجُنُوبِ لَعَلَّ عَلِمُ

مِنَ الْأَحْبَابِ يُطْفِي بَعْضَ حَرِّي

وَلَمْ لَا تَحْمِلُوكَ إِلَيَّ مِنْهُمْ

سَلَامًا اشْتَرِيهِ وَلَوْ بِعُمَرِي

۱- زیاد.

۲- جفن: پلك چشم.

۳- هتك: پرده دریدن.

۴- سماحت: جوانمردی و مسامحه، سهل گرفتن با کسی.

وَحَقَّ وِدَادِهِمْ رَانِي كَتُومٌ

وَإِنِّي لَا أَبُوحُ لَهُمْ بِسِرِّي

أَرَأَيْتَ اللَّهُ وَضَلَّهُمْ قَرِيبًا

وَ كَمْ يُسِرُّ أُنِي مِنْ بَعْدِ عُسْرِ

فَيَوْمٌ مِنْ فِرَاقِكُمْ كَشَهْرِ

وَ شَهْرٍ مِنْ وَصَالِكُمْ كَدَهْرِ

پس آن کینزک برفت و باز آمد و گفت: ای سیدۀ من، اینک بزرگواران عرب و فرزندان عبد المطلب اند. چون خدیجه علیها السلام این بشنید شاد شد و گفت: در بگشای و میسره را بگوی فرش نیکو برای ایشان بگسترده و هر کس را به جای خود بنشانند و انواع فواکه و اطعمه حاضر سازد و این شعرها بگفت:

بیت

أَلَدَّ حَيَاتِي وَضَلُّكُمْ وَ لِقَاكُمْ

وَ لَسْتُ أَلِدُ الْعَيْشَ حَتَّى أَرَاكُمْ

وَ مَا اسْتَحْسَنْتُ عَيْنِي مِنَ النَّاسِ غَيْرَكُمْ

وَ لَا لَدَّ فِي قَلْبِي حَبِيبٌ سِوَاكُمْ

عَلَى الرَّأْسِ وَالْعَيْنَيْنِ جُمْلَةً سَعِيكُمْ

وَ مَنْ ذَا الَّذِي فِي فِعْلِكُمْ قَدْ عَصَاكُمْ

فَهَا أَنَا مَجْنُونٌ عَلَيْكُمْ بِأَجْمَعِي

وَ رُوحِي وَ مَالِي يَا حَبِيبِي فِدَاكُمْ

وَ مَا غَيْرُكُمْ فِي الْحُبِّ يَسْكُنُ مُهْجَتِي

وَ إِنْ شِئْتُمْ تَفْتِيشَ قَلْبِي فَهَاكُمْ

پس کار انجمن راست کردند و ایشان را درآوردند و خورش و خوردنی حاضر کردند، و خدیجه علیها السلام از پس پرده

بنشست و گفت: ای بزرگان مکه و حرم! کلبه مرا رشک اِرم کردید. هر حاجت که دارید برآورده است.

ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: از بهر آن حاجت آمدیم که سودش نیز تو را باشد. همانا برای پسر برادر خود مُحَمَّد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بدین جا شده ایم. خدیجه عَلَيْهَا السَّلَامُ چون این نام بشنید بر حصول مقصود دل قوی کرد و این شعرها بگفت:

بیت

بِذِكْرِكُمْ يُطْفَى الْفُؤَادُ مِنَ الْوَقْدِ

وَ رَوْيَتُكُمْ فِيهَا شِفَا أَعْيُنِ الرَّمِدِ

وَمَنْ قَالَ إِنِّي أَشْتَفِي مِنْ هَوَاكُمُ

فَقَدْ كَذَبُوا لَوْمَتْ فِيهِ مِنَ الْوَجْدِ

وَ مَالِي لَا أَمَلِي سُورًا بِقُرْبِكُمْ

وَ قَدْ كُنْتُ مُشْتَاقًا إِلَيْكُمْ عَلَى الْبَعْدِ

ص: ۳۳

تَشَابَهُ سِرِّي فِي هَوَاكُم وَ خَاطِرِي

فَابُدِّي الَّذِي أَخْفَى وَ أَخْفَى الَّذِي أَبَدِي

آن گاه گفت: مُحَمَّد صَلَّيَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ كَجَا اسْتِ كِه مِن حَاجَتِ او رَا از لب های او بشنوم؟ عباس چون این شنید برخاست و به ابطح آمد و آن حضرت را نیافت. پس به هر سوی در طلب بود تا به کوه جری برآمد و دید که رسول خدای صَلَّيَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ در خوابگاه ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ خفته، و ردای مبارک بر زبر انداخته و اژدهایی عظیم بر بالینش خفته و به جای بادبزن برگ گلی در دهان دارد و آن حضرت را مروه (۱) جنبانی کند.

چون عباس آن مار بزرگ بدید بر پیغمبر صَلَّيَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بترسید و شمشیر برکشیده آهنگ اژدها کرد و هم ثعبان به سوی او درآمد. پس عباس فریاد برآورد که: ای برادرزاده! مرا دریاب.

چون پیغمبر صَلَّيَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ چشم گشود اژدها ناپدید شد. پس آن حضرت فرمود: از بهر چه تیغ برکشیده ای؟ صورت آن حال را بگفت. پیغمبر صَلَّيَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ تبسم فرمود و گفت: آن فرشته خدا است که روز و شب به حراست من مأمور است. بسیار او را دیده ام و با او سخن کرده ام. پس عباس گفت که: کس انکار فضل تو نتواند کرد و این گونه چیزها از تو بعید نباشد. اکنون آهنگ خانه خدیجه عَلَيْهَا السَّلَامُ فرمای که می خواهد تو را بر مال خود امین کند.

پس آن حضرت راه پیش گرفت و نور آن حضرت به خانه خدیجه عَلَيْهَا السَّلَامُ پیشی جست و خیمه او را روشن کرد. خدیجه عَلَيْهَا السَّلَامُ گفت: ای میسره! چون است که اطراف خیمه را مسدود نساخته ای که تابش آفتاب بدین قبه درآمده؟ میسره گفت: اینک قبه را ثلمه و روزنی نباشد و بیرون شده معلوم داشت که آن نور روشن از جبین رسول خدای صَلَّيَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ تافته است. باز آمد و خدیجه عَلَيْهَا السَّلَامُ را بشارت داد که این فروغ جبین محمّد صَلَّيَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ است که این قبه را روشن کرده و اینک با عباس همی آید. پس اعمام پیغمبر صَلَّيَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ به استقبال بیرون شدند و آن حضرت را درآورده در صدر مجلس جای دادند.

ص: ۳۴

و خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ طعام بفرستاد و خود از پس پرده آمد و گفت: ای سید من! کلبه تاریک مرا روشن ساختی و وحشت ها را به مؤانست بدل فرمودی. آیا می خواهی امین من باشی بر اموال و به هر سوی که خواهی به تجارت شوی؟ فرمود: بدان راضی شدم و خواهم به سوی شام سفر کنم. فرمود: حکم تو را است و از بهر تو در این سفر صد اوقیه (۱) زر و صد سیم و دو شتر با حمل آن مقرر گردانیدم، آیا راضی شدی؟ ابوطالب عَلَیْهِ السَّلَامُ گفت: او راضی شد و ما راضی شدیم و ای خدیجه! تو محتاج چنین امینی باشی که تمامت عرب بر امانت و صیانت و تقوا و دیانت او معتقدند. خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ گفت: ای سید من! آیا توانی حمل بر شتر بست؟ پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فرمود: توانم.

خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ با میسره فرمود: شتری حاضر کن تا امتحان کنم. میسره برفت و شتری درشت اندام درآورد که هیچ راعی را نرم کردن آن ممکن نبود. عباس گفت: ای میسره! شتری از این نرم تر نیافتی که محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ را با آن ممتحن داری؟ پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فرمود: او را بگذار. و چون شتر پیش شد زانو زد و روی خود را بر پای آن حضرت نهاد، و چون پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ دست بر پشت او سود به زبان فصیح گفت: کیست مانند من که سید پیغمبران دست بر پشت من کشید؟ آن زنان که نزدیک خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ بودند گفتند: این نباشد مگر سحری بزرگ که از این یتیم صادر شد. فرمود: این سحر نباشد، بلکه این آیات و کرامات است و این شعرها بگفت:

بیت

نَطَقَ الْبَعِيرُ بِفَضْلِ أَحْمَدَ مُخْبِرًا

هَذَا الَّذِي شَرَقَتْ بِهِ أُمُّ الْقُرَى (۲)

هَذَا مُحَمَّدٌ خَيْرٌ مَبْعُوثٍ أَتَى

فَهُوَ الشَّفِيعُ وَ خَيْرٌ مَنْ وَطِئَ الثُّرَى (۳)

يَا حَاسِدِيهِ تَمَرُّ قُوا (۴) مِنْ غَيْظِكُمْ

فَهُوَ الْحَبِيبُ وَ لَا سِوَاهُ فِي الْوَرَى (۵)

ص: ۳۵

۱- . یک دوازدهم رطل.

۲- . أم القرى: مکه معظمه را گویند.

۳- . ثری: خاک نمناک.

۴- . مزق: جامه پاره کردن.

۵- . وری: آفریدگان.

آن گاه به سوی پیغمبر صَلَّی اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نَغْرِیست و گفت: ای سید من! این جامه که اندر بر داری در خور سفر نباشد. آن حضرت فرمود که مرا جز این جامه نباشد. خدیجه بگریست و حکم داد تا دو جامه قُباطی (۱) مصر و دو جِبَّهٔ عدنی و دو بُرد یمانی و یک عمامهٔ عراقی و دو موزه از پوست و عصایی از خیزران حاضر کردند و فرمود: این جامه ها را بر بالای تو فرونی بود، مهلت ده تا کوتاه کنم. آن حضرت فرمود: هیچ جامه با اندام من ناراست نیاید؛ چه اگر بلند باشد چون بیوشم کوتاه شود و اگر کوتاه باشد بلند خواهد شد و آن جامه ها را در بر کرد و همه راست آمد و از میان جامه چون بدر تمام بتافت و چون خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ بدو نگریست گفت:

بیت

أُوْتِیْتِ مِنْ شَرَفِ الْجَمَالِ فُنُونَا

وَلَقَدْ فَتَنْتَ بِهَا الْقُلُوبَ فُتُونَا

قَدْ كُؤِنْتَ لِلْحُسَنِ فِیكَ جَوَاهِرُ

فَبِهَا دُعِیْتَ الْجَوْهَرَ الْمَكُونَا

یَا مَنْ أَعَارَ الطَّبِیَّ فِی فِلْتَاتِهِ

لِلْحُسَنِ جَیْدَا اسامِیَا وَ جُفُونَا

أَنْظُرْ إِلَى جِسْمِی النَّحِیْلِ وَ كَیْفَ قَدْ

أُجْرِیْتُ مِنْ دَمْعِ الْعُیُونِ عُیُونَا

أَسْهَرْتَ عَیْنِی فِی هَوَاكَ صَبَابَهٗ

وَمَلَأْتَ قَلْبِی لَوْعَهٗ وَ جُنُونَا

سفر بازرگانی رسول اکرم صَلَّی اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

آن گاه ناقه صهبای خویش را از بهر سواری آن حضرت بدو فرستاد و میسره و ناصح دو غلام خود را ملازم رکابش ساخت و به روایتی خُزَیْمَه بن حکیم را که هم از خویشانش بود با آن حضرت همراه کرد و با ایشان گفت: دانسته باشید که من این مرد را که بر مال خود امین کردم، پادشاه قریش و سید اهل حرم است و دست هیچ کس بر زبردست او نیست و او هر چه در مال من کند روا باشد و شما را نرسد که با او سخن گویند و پاس عظمت او را بدارید و آواز خود را بر آواز او بلندتر نکنید. میسره گفت: با خدای سوگند که سال ها است مهر او

۱- قبطنی: کتان باریک سفید که از مصر خیزد و قبطنی جمع آن باشد.

در ضمیر من جای دارد و اکنون که تو او را دوست داری آن مهر مضاعف شد.

سفر شام

بالجمله رسول خدای خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ را وداع گفت و بر ناقه صهبا برنشست و ناصح و میسره در رکابش بدویدند و خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ این شعرها بگفت:

بیت

قَلْبُ الْمُحِبِّ إِلَى الْأَحْبَابِ مَجْدُوبٌ

وَ جِسْمُهُ بِيَدِ الْأَسْقَامِ مَنْهُوبٌ

وَ قَائِلٌ كَيْفَ طَعْمُ الْحُبِّ قَلْتُ لَهُ

الْحُبُّ عَذْبٌ وَلَكِنْ فِيهِ تَعْدِيْبٌ

أَفْدَى الَّذِينَ عَلَى خَدِي لِيُعْدِيَهُمْ

دَمِي وَ دَمْعِي مَسْفُوحٌ وَ مَشْكُوبٌ

مَا فِي الْخِيَامِ وَ قَدْ سَارَتْ رِكَابُهُمْ

إِلَّا مُحِبُّ لَه فِي الْقَلْبِ مَحْبُوبٌ

كَأَنَّمَا يُوسِفُ فِي كُلِّ نَاجِيَةٍ

وَالْحَيِّ فِي كُلِّ بَيْتٍ فِيهِ يَعْقُوبٌ

در این وقت مردم مکه در ابطح انجمن بودند که آن حضرت را وداع گویند. چون پیغمبر صَلَّی اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ به ابطح رسید، مانند آفتاب تابناک همی نمود دوستان از دیدار او شاد شدند و دشمنان را آتش حسد در سینه افتاد. در این وقت عباس این شعر بگفت:

بیت

يَا مُخَجَّلِ الشَّمْسِ وَالْبَدْرِ الْمُنِيرِ إِذَا

تَبَسَّمَ الثَّغْرُ لَمَعَ الْبَرْقُ مِنْهُ أَضَا

كَمْ مُعْجَزَاتٍ رَأَيْنَا مِنْكَ قَدْ ظَهَرَتْ

يَا سَيِّدَ ذِكْرُهُ يَشْفِي بِهِ الْمَرَضَا

و این هنگام پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آٰلِهِ در اموال خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ نگریست و هنوز بر شتران حمل نشده بود و فرمود: چون است که این بارها هنوز بر زمین باشد؟ خادمان عرض کردند که: عدد ما اندک است و این حمل ها بسیار باشد. آن حضرت را بر ایشان رحم آمد و از راحله فرود شد و دامن بر میان استوار کرد و شتران را یک یک بار بریست و هر شتری روی بر پای مبارکش می نهاد و به اشارت آن حضرت از در انقیاد می بود تا چاشتگاه شد و سورت گرمی آفتاب اثر کرد و عرق از جبین مبارکش بچکید. عباس خواست سایبانی از بهر آن حضرت ساز کند. غیرت خدای قادر جنبش کرد و جبرئیل را خطاب در رسید که نزدیک

ص: ۳۷

گنجور بهشت شو و آن ابر را که دو هزار سال قبل از خلقت آدم از بهر حبیب خود محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ آفریده ام. بگیر و بر سر او گسترده کن تا از حدت آفتاب زیان نبیند.

ناگاه مردم آن ابر رحمت را بر سر آن حضرت گسترده دیدند و در عجب شدند. عباس گفت: این نزد خدای خود از آن گرامی تر است که محتاج به مظهر من باشد این شعر بگفت:

بیت

وَقَفَ الْهَوَىٰ بِي حَيْثُ أَنْتَ فَلَيْسَ لِي

مُتَقَدِّمٌ مِنْهُ وَلَا مُتَأَخِّرٌ

مَعَ الْحَدِيثِ: کاروانیان از آن جا کوچ دادند و چون به جُحْفَه الْوِدَاعِ (۱) رسیدند، مُطْعِمُ بْنُ عَدِيٍّ گفت: ای گروه شما را سفری دراز در پیش است و از این جا تا شام شعاب ترسناک و بیغوله های بیم انگیز فراوان باشد. از این مردم یک تن را بر خود امیر کنید و به صلاح و صواب دید او باشید تا در میانه منازعتی بادید نیاید. جملگی این رأی را استوار داشتن و او را تحسین کردند.

پس بنی مخزوم گفتند: ما ابوجهل را قاید خویش دانیم و بنو عدی: مُطْعِمُ بْنُ عَدِيٍّ را اختیار کردند و بنو النضر: نَضْرُ بْنُ حَارِثٍ را برگزیدند و بنی زُهْرَه: اجنحه بن جلاح را امیر دانستند و بنی لُؤَيٍّ گفتند: ما ابوسفیان را رئیس خود شماریم. و میسره گفت: ما جز محمد بن عبد الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ را مقدم نداریم و بنی هاشم نیز بر این شدند. ابوجهل چون این بشنید تیغ برکشید و گفت: اگر شما محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ را بر خود مقدم بدانید، من این تیغ بر شکم خود نهم و چنان فشار کنم که از پشتم سر بدر کند. حمزه عَلَيْهِ السَّلَامُ شمشیر برآورد و گفت: ای زشت کردار ناکس تو ما را از کشتن خود بیم دهی. سوگند با خدای که نمی خواهم جز آن که خدای دست ها و پاهای تو را قطع کند و دیدگان را کور نماید. رسول خدای فرمود:

«أَعْمِدُ سَيْفِكَ يَا عَمَاءُ وَلَا تَسِيْفَتُّحُوا سِيْفَرَكُمُ بِالشَّرِّ دَعْوَهُمْ يَسِيرُونَ أَوَّلَ النَّهَارِ وَ نَحْنُ نَسِيرُ آخِرَهُ فَإِنَّ التَّقْدِيمَ لِقَرِيْبٍ؛ یعنی ای عم! تیغ خود را در غلاف کن و استفتاح سفر به شرّ و خلاف مفرمای بگذار تا ایشان اول روز کوچ دهند و آخر روز ما خواهیم شد در هر

ص: ۳۸

۱- . جُحْفَه الْوِدَاعِ در شش منزلی مکه است و آن جا میقات اهل مصر و شام بود و از آن جا تا غدیر خم دو میل راه است.

حال تقدم قریش را است.» پس ابوجهل با مردم خود از بنی هاشم بر یک سوی شد و این شعرها بخواند:

بیت

لَقَدْ ضَلَّتْ حَلِيفُ (۱) بَنِي قُصَيِّ

وَقَدْ زَعَمُوا بِتَشْيِيدِ الْيَتِيمِ

وَ رَامُوا لِلْخَلِيفَةِ غَيْرَ كُفُوٍ

فَكَيْفَ يَكُونُ فِي الْأَمْرِ الْعَظِيمِ

وَإِنِّي فِيهِمْ لَيْثٌ حَمِيٌّ

بِمَقْصُولٍ وَلِيٍّ جَدُّ كَرِيمٍ

فَلَوْ قَصَدُوا عُيَيْنَهُ أَوْ ظَلِيمَا

وَ صَخْرَ الْحَرْبِ ذَا الشَّرَفِ الْقَدِيمِ

لَكُنَّا دَائِمِينَ لَهُمْ وَكُنَّا

لَهُمْ تَبَعًا عَلَى حَلْفِ ذَمِيمٍ

چون کلمات او به عرض عباس رسید این سخنان را در جواب او فرمود:

بیت

أَلَا أَيُّهَا الْوَعْدُ (۲) الَّذِي رَامَ ثَلْبِنَا (۳)

أَتَثْلِبُ قِرْنًا فِي الرِّجَالِ كَرِيمٍ

وَلَوْ لَا رِجَالٌ قَدْ عَرَفْنَا مُحَلَّهُمْ

وَهُمْ عِنْدَنَا فِي مَحْدَبِ (۴) وَ مُقِيمٍ

لِدَارَتِ سُيُوفٍ يُفْلِقُ (۵) الْهَامَ (۶) حُدَّهَا

بِأَيْدِي رِجَالٍ كَاللِّيُوثِ تُقِيمُ

بالجمله: چون کاروان بدین گونه کوچ دادند و چند منزل بیمودند به وادی الامواه رسیده فرود شدند. ناگاه رسول خدای
صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ سَحَابِي مَتْرَاكِم يَافَت. فرمود: من بدین قوم از جنبش سیل بیم دارم. صواب آن است که از این وادی به
دامن کوه کوچ دهیم.

عباس عرض کرد که فرمان تو را است. پس آن حضرت حکم داد تا در میان کاروانیان ندا دردادند که اموال و ائقال خود را
به دامن کوه حمل کنید. مردمان همه اطاعت کردند جز یک

ص: ۳۹

۱- . حلیف: هم سوگند و هم عهد، حلف: سوگند خوردن.

۲- . وغد: مردم ناکس را گویند.

۳- . ثلب: عیب کردن، مثالب: عیبه.

۴- . حدب: به فتحین: زمین بلند.

۵- . فلق: شکافتن.

۶- . هامه: سر را گویند، جمع هام باشد.

تن از بنی جُمَح که مُضَيَعَب نام داشت. او بدین حکومت سر درنیاورد و گفت: ای گروه! دل های شما سخت ضعیف است که از آنچه هنوز اثری نیست بهراسید. این سخن بر زبان داشت که بارانی به شدت باریدن گرفت و سیلی عظیم جنبش کرد و او را با آن مال فراوان که داشت از پیش کرد و نابود ساخت. مردمان از اخبار جنابش به اخبار غیب شگفتی گرفتند و این ندانستند که ابر، بی مشیت او برنخیزد و باران بی اراده او نیارد؛ اگر چه من به اشعار خویش استشهاد نکنم این چند شعر خواهم نگاشت، و هی هذه:

بیت

عَلَّتْ مَا يَكُونُ وَ مَعْنَى كُنْ

پاك و والاتر از ثنا و سخن

سَرِّ تَوْحِيدِ وَ نَقْشِ سِرْمَدِ اَوْسْتِ

احد و احمد و محمّد اوست

قَدَمِشْ بَا اَزَلِ بُنِي كُوَيْدِ

مَدَّتْشْ رَا اَبَدِ زِ پِي پُوَيْدِ

كَسْ زِ بِي چُونِ نَكُوَيْدِ اَزِ چِهْ وَ چُونِ

آفَرِيْنَشْ تُوِيِي نِهْ كَمِ نِهْ فَرْوَنْ

كُرْدَهْ تُوَسْتِ اَيْنِ وُلُوْدِ وَ وُلْدِ

وَرْنِهْ حَقِّ لَمْ يِلْدِ وَ لَمْ يُوَلْدِ

تُو شَدِي هَمْ خَرِيْفِ وَ هَمْ نُوْرُوْزِ

رُوِي وَ مُوِي تُو كُرْدِ اَيْنِ شَبِّ وَ رُوْزِ

نُوْرِ وَ ظَلْمَتِ وَ ظَلِيْفَهْ خُوَارِ تُو اَسْتِ

كُفْرِ وَ دِيْنِ نِيْزِ نُوْرِ وَ نَارِ تُو اَسْتِ

دِيْنِ اَزِ اَنْ رُوِي هَمْچُو مَاهِ كُنِي

كُفْرِ اَزِ اَنْ گِيْسُوِي سِيَاهِ كُنِي

گر تو این زلف و چهره برتابی

نیست نه زنگی و نه سقلابی

جهل از تو حظیره ساخت عدم

علم در عالم از تو گشت علم

مع القصة مُضَيِّعَبَ با تمامت اموال و ائقال تباه گشت و مردمان در دامان جبل چهار روز بودند و آن سیل هر روز بر زیادت بود. میسره عرض کرد که این سیل تا یک ماه دیگر قطع نشود. از این آب عبور ممکن نگردد و در این دامن جبل از این بیشتر سکون به صواب نباشد. اگر فرمایی به سوی مکه مراجعت کنیم؟ پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اَوْ رَا پاسبخ نگفت و بخفت و در خواب دید که ملکی با او گفت: ای مُحَمَّد! محزون مباش و از بامدد بفرمای تا قوم حمل خود برگیرند و در کنار وادی بایست تا مرغی سفید بادید آید و با بال خود خطی بر

ص: ۴۰

آب رسم کند. پس بر اثر بال او روان شو بگو: بسم الله و بالله و مردمان خود را بفرمای تا این کلمه بگویند و به آب درآیند.

صبحگاه که پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ از خواب برانگیخته شد بفرمود تا حمل بر شتران بستند و با مردمان به کنار وادی آمده بایستاد. ناگاه مرغ سفیدی از فراز کوه به زیر آمد و با پر خود خطی سفید بر آب رسم کرد؛ چنان که آن نشان بر آب بیاید و آن حضرت فرمود: بسم الله و بالله و در آب در آمد و مردمان همه این نام بگفتند و درآمدند و تمامت مردم به سلامت از آب بدر شدند؛ جز دو تن یکی از قبیله بنی جُمَح که بسم اللات و العزی گفت و غرقه گشت و اموالش به هدر شد و آن دیگر از بنی عَیدی بود. چون روزگار یار خویش را بدید، بسم الله گفت و برست. قوم با او گفتند: یار تو را چه پیش آمد؟ گفت: او زبان بگردانید و آن کلمه که مُحَمَّد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ فرمود دیگر گون کرد و غرقه گشت.

ابوجهل چون این بدید گفت: ما هَذَا إِلَّا سِحْرٌ عَظِيمٌ. مردمان گفتند: ای پسر هشام! این سحر نیست وَاللَّهِ مَا أَظَلَّتِ الْخَضْرَاءُ وَلَا أَقَلَّتِ الْعُغْبَاءُ أَفْضَلُ مِنْ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ و حسد ابوجهل زیادت شد و از آن جا با قوم خویش کوچ داده بر سر چاهی فرود شدند.

در این وقت ابوجهل بامردم خود گفت: اگر مُحَمَّد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ از این سفر به سلامت باز شود بر ما فزونی خواهد جست و مرا طاق این حمل نباشد. اکنون مشک های خود را از این چاه پر آب کنید و پنهان دارید تا چاه را با خاک انباشته کنیم از بهر آن که چون بنی هاشم در رسند آب نباشد از تشنگی به هلاکت شوند و سینه من از غم مُحَمَّد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ بیاساید. پس مشک های خود را پر آب کردند و چاه را بیناشتند و برفتند و ابوجهل غلام خود را مشکی از آب داد و گفت: در پس این جبل پنهان باش تا مُحَمَّد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ و اصحابش در رسند و از تشنگی به هلاکت شوند. چون این مژده با من آری تو را آزاد کنم و مال فراوان عطا دهم.

بالجمله آن غلام خویشتن را مخفی بداشت تا پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ و کسانش برسیدند و آن چاه را انباشته یافتند. رسول خدای صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ دست برداشت و خدای را

بخواند. ناگاه از زیر قدم های مبارکش چشمه ای خوشگوار بجوشید و روان شد. مردمان سیرآب شدند و مشک ها پر آب کردند و برگذشتند.

غلام ابوجهل شتاب کرد و از ایشان سبقت جست. ابوجهل چون او را بدید گفت: هان ای غلام! بازگویی که آن جماعت چگونه هلاک شدند؟ آن غلام صورت حال را مکشوف داشت و گفت: سوگند با خدا که هر کس با مُحَمَّد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ خصمی کند رستگار نشود. ابوجهل خشم کرد و او را سقط گفت و از آن جا راه سپرده به اراضی شام درآمدند و به کنار آن وادی رسیدند که ذبیان نام داشت.

ناگاه

از درختان آن وادی اژدهایی عظیم سر بدر کرد که درازای نخلی داشت و بانگی بیمناک برآورد و از چشمش همی آتش بجست. آن شتر که ابوجهل بر آن سوار بود چون این بدید برمید و او را از پشت به زمین کوفت؛ چنان که استخوان پهلویش بشکست و مدهوش باز افتاد. مردم وی از آن جا باز شدند و او را بازآوردند. چون به خویش آمد گفت: این راز را مستور بدارید باشد که چون مُحَمَّد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بدین جا رسد آسیبی بیند. پس بودند تا مُحَمَّد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ برسد.

آن حضرت فرمود: ای پسر هشام! این نه جای فرود شدن است از بهر چه باز ایستادید. ابوجهل گفت: ای مُحَمَّد! تو سید عربی و من شرم دارم که از تو سبقت جویم. از این پس از قفای تو خواهم تاخت. عباس شاد شد و خواست راه برگیرد آن حضرت فرمود: ای عم! باش که او مکرری اندشیده است و خود از پیش روی کاروان راه سپر گشت و چون بدان بیشه رسید و اژدها پدید گشت. ناقه آن حضرت خواست برمد بانگ بر او زد که بیم مکن. همانا خاتم پیغمبران بر پشت تو است.

و آن گاه با اژدها خطاب کرد که از راه بگرد و مردم را زیان مکن. در این وقت اژدها به سخن درآمد و گفت: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مُحَمَّدُ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَحْمَدُ. آن حضرت فرمود: السَّلَامُ عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى. پس گفت: ای مُحَمَّد! من از جانوران زمین نیستم، بلکه یکی از پادشاهان جن باشم و نام من هام بن الهیم است و بر دست پدرت خلیل ایمان آوردم و

خواستار شفاعت شدم. فرمود: شفاعت خاص برای یکی از فرزندان من است که او را مُحَمَّد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ گویند و مرا خبر داد که در این جا ادراک خدمت تو خواهم کرد و بسی انتظار بردم تا عیسی را دریافتم. هم در آن شب که به آسمان همی رفت و حواریون را اندرز همی کرد که متابعت تو کنند و شریعت تو گیرند. اینک بدان چه می جستم فایز شدم و خواستارم که مرا از شفاعت بی بهره نسازی.

رسول خدای صِلَى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فرمود: چنین باشد. اکنون از این کاروانیان کناره باش تا مردم ما بی آسیب بگذرند. پس ازدها روی بنهفت و مردمان شاد شدند و عباس این شعرها بگفت:

بیت

يا قاصِدا نَحْوِ الْحَطِيمِ (۱) وَ زَمْرَمِ

بَلَّغْ فَضَائِلَ أَحْمَدَ الْمُتَكْرِمِ

وَ أَشْرُحْ لَهُمْ ما عَايَنْتَ عَيْنَاكَ مِنْ

فَضْلِ لِأَحْمَدَ وَ السَّحَابِ الْأَرْكَمِ (۲)

قُلْ وَآتِ بِالْآيَاتِ فِي السَّبِيلِ الَّذِي

مَلَأَ الْفِجَاجَ (۳) بِسَبِيلِهِ الْمُتَرَاكِمِ (۴)

وَ نَجَا الَّذِي لَمْ يَخْطَ قَوْلَ مُحَمَّدِ

وَ هُوَ الَّذِي أَحْطَا بِوَسْطِ جَهَنَّمَ

وَالْبَيْتِ لَمَّا أَنْ ضَرَّ نَبَا الظَّمَا (۵)

فَدَعَى الْحَبِيبُ إِلَى الْأَلَةِ الْمُنْعَمِ

فَاصْتُ (۶) عُيُونًا ثُمَّ سَأَلْتُ أَنْهْرًا

وَ عَدَا الْحَسُودُ بِحَسْرَةٍ وَ تَغَمُّمِ (۷)

وَ الهامُ ابْنُ الهيمِ لَمَّا أَنْ رَأَى

خَيْرَ الْبَرِيَّةِ جَاءَ، كَالْمُسْتَسْلِمِ

- ۱- . حطيم: ديوار بيرون كعبه از سوي مغرب.
- ۲- . ركم: بر هم نشانندن.
- ۳- . فجاج: راههاي گشاده.
- ۴- . ارتكام و تراكم: لازم فیه و گرد آمدن.
- ۵- . ظما: تشنه شدن.
- ۶- . فيض: لباب رفتن رود.
- ۷- . تغمغم: سخن ناپیدا گفتن.

ناداهُ أَحْمَدُ فَاسْتَجَابَ مُلَيَّا

وَشَكَا الْمَحَبَّةَ كَالْحَبِيبِ الْمُغْرَمِ (١)

مِنْ عَهْدِ إِبْرَاهِمَ ظَلَّ مَكَانَهُ

يَرْجُو الشَّفَاعَةَ خُوفَ جِسْرِ جَهَنَّمَ

مَنْ ذَائِقَايَسِ أَحْمَدَا فِي الْفَضْلِ مِنْ

كُلِّ الْبَرِيَّةِ مِنْ فَصِيحٍ وَاعْجَمٍ

وَبِهِ تَوَسَّلَ فِي الْخَطِيئَةِ آدَمُ

فَلْيَعْلَمْ الْأَخْبَارَ مَنْ لَمْ يَعْلَمْ

چون عباس از این شعر بیرداخت، زبیر ساز سخن کرد و این کلمات بفرمود:

بیت

يَا لِلرِّجَالِ ذَوِي الْبَصَائِرِ وَالنَّظَرِ

قَوْمُوا أَنْظُرُوا أَمْرًا مَهُولًا قَدْ خَطَرَ

هَذَا بَيَانٌ صَادِقٌ فِي عَصْرِنَا

مَنْ سَيِّدِ عَالِي الْمَرَاتِبِ مُفْتَخِرِ

آيَاتُهُ قَدْ أَعْجَزَتْ كُلَّ الْوَرَى

مَنْ ذَائِقَايَسُ عَدَّهَا أَوْ يُحْتَصِرَ

مِنْهَا الْعَمَامُ تَظَلُّهُ مَهْمَا مَشَى

أَنِّي يَسِيرٌ تَظَلُّهُ وَإِذَا خَضَرَ

وَكَذَلِكَ الْوَادِي أُنِي مُتْرَادِفَا

بِالسَّيْلِ يُسْحَبُ (٢) لِلْحِجَارَةِ

وَ الشَّجَرِ وَ نَجَا الَّذِي قَدْ طَاعَ قَوْلَ مُحَمَّدٍ

وَ هَوَى الْمُخَالَفِ مُسْتَقِرًّا فِي سَقَرٍ

وَ أزالَ عَنَّا الضَّيْمَ (٣) مِنْ حَرِّ الظَّمَاءِ

مِنْ بَعْدِ مَا يَأْتِ التَّقَلُّقُ (٤) وَالضَّجْرَ

وَالْبَيْرُ فَاصَّتْ بِالمِيَاهِ وَ أَقْبَلَتْ

تَجْرِي عَلَى الأَرْضِ أَشْبَاهَ النَّهْرِ

وَالهَامُ فِيهِ عِبَارَةٌ وَ دَلَالَةٌ

لِدَوِي العُقُولِ ذَوِي البَصَائِرِ وَ الفِكْرِ

كَأَدِ الحَسُودِ يَدُوبُ مِمَّا عَايَنْتَ

عَيْنَاهُ مِنْ فَضْلِ لِأَحْمَدٍ قَدْ ظَهَرَ

يَا لِلرِّجَالِ أَلَا أَنْظَرُوا أَنْوَارَهُ

تَعْلُو عَلَى نُورِ الغَزَالِ (٥) وَالقَمَرِ

اللَّهُ فَضَّلَ أَحْمَدًا وَ أَخْتَارَهُ

وَ لَقَدْ أَذَلَّ عَدُوَّهُ ثُمَّ أَحْتَقَرَ

ص: ٤٤

١- . مغرم: معذب.

٢- . سحب: به معنی کشیدن باشد.

٣- . ضميم: به معنای ستم کردن باشد.

٤- . تقلقل: اضطراب کردن.

٥- . غزاله: آفتاب را گویند.

چون زبیر این گفته به کران آورد، حمزه آغاز این مقالت نمود:

بیت

مَا نَالَتْ الْحَسَادُ فَيْكَ مُرَادَهُمْ

طَلَبُوا نُقُوصَ الْحَالِ مِنْكَ فَزَادَا

كَادُوا وَمَا خَافُوا عَوَاقِبَ كَيْدِهِمْ

وَالْكَيْدُ مَرْجِعُهُ عَلَى مَنْ كَادَا

مَا كُلُّ مَنْ طَلَبَ السَّعَادَةَ نَالَهَا

بِمَكِيدِهِ أَوْ أَنْ يَرُومَ عِنَادَا

يَا حَاسِدِينَ مُحَمَّدَا يَا وَيْلَكُمْ

حَسَدَا تَمَزَّقَ (۱) مِنْكُمْ الْأَكْبَادَا

اللَّهُ فَضْلَ أَحْمَدَا وَ اخْتَارَهُ

وَلَسَوْفَ يُمْلِكُهُ الْوَرَى وَ بِلَادَا

وَلِيَمْلَأَنَّ الْأَرْضَ مِنْ إِيْمَانِهِ

وَلِيَهْدِيَنَّ عَنِ الْعَوَى مَنْ حَادَا (۲)

پس رسول خدای صلی الله علیه و آله ایشان را مشمول الطاف و اشفاق ساخته و از آن وادی کوچ دادند و در منزل دیگر که گمان آب داشتند آب نیافتند. مردم سخت بهراسیدند و بیم کردند که در آن جا از عطش جان دهند. در این وقت پیغمبر صلی الله علیه و آله دست های خود را تا مرفق عریان ساخت و در میان ریگ فرو برد و سر برداشت و خدای بخواند. ناگاه از میان انگشتان مبارکش چشمه ای بجوشید و چندان برفت که عباس عرض کرد که: ای برادرزاده! بیم است که اموال ما غرق شود. پس از آن آب بخوردند و مواشی را بدادند و مشک ها پر آب کردند.

در این هنگام رسول خدای صلی الله علیه و آله از میسر خرما طلب کرد و او طبقی بنهاد و آن حضرت از آن خرما بخورد و خستوی (۳) آن را در خاک بنهفت و با عباس بفرمود: بدانم که در این جا نخلستانی برآورم و از ثمر آن بهره گیرم و پس از آن جا کوچ دادند و چون لختی راه پیمودند، آن حضرت با عباس فرمود: هم اکنون باز شو و از آن نخلستان که من کردم مقداری رطب به سوی ما حمل کن.

- ۱- مزق: پاره کردن جامه.
- ۲- حیود: میل کردن، حاد از آن کلمه است.
- ۳- خستو: هسته.

عباس باز شد و در آن جا نخلستانی انبوه یافت که از خرما گرانبار بود. پس یک شتر از آن خرما حمل کرده به میان کاروانیان آورد و مردمان بخوردند و خدای را شکر گرفتند؛ اما ابوجهل همی ندا در داد که از این خرما که این جادوگر کرده است مخورید.

مع القصة از آن جا نیز راه سپر شدند تا عقبه آیله نمودار شد و در آن جا دیری بود که چند راهب اقامت داشت و سید ایشان فلیق بن یونان بن عبدالصّلیب نامیده می شد و کنیت او ابوخیبر بود و او خبر پیغمبر صلی الله علیه و آله را از انجیل دانسته بود و چون به قصه آن حضرت می رسید می گریست و می گفت: ای فرزندان! چه وقت باشد که مرا بشارت دهید به آمدن بشیر و نذیر؟ اَلَّذِي يَبْعَثُهُ اللَّهُ مِنْ تَهَامَةٍ مُتَوَجِّحًا بِتَاجِ الْكِرَامَةِ تَظْلُهُ الْعِمَامَةُ يَشْفَعُ فِي الْعُصَاةِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. رهبانان با او گفتند: چندین گریستن از بهر چیست؟ مگر ظهور او نزدیک باشد؟ فرمود: سوگند با خدای که او در کعبه ظاهر شده است و زود باشد که مرا از رسیدن او بدین اراضی بشارت دهید، و همی به یاد آن حضرت بگریست تا بینایش اندک شد.

ناگاه روزی رهبانان کاروانی را از دور بدیدند که در پیش روی ایشان کسی باشد که ابرش بر سر سایه افکنده و از جبینش نور نبوت چنان ساطع است که دیده را در می رباید. فریاد برداشتند که: ای پدر عقلانی! اینک کاروانی از طرف حجاز بادید آمد. فلیق فرمود: بسیار کاروان از حجاز بر ما گذشت و آن کس که من جستم نیافتم. گفتند: اینک نوری از این کاروان بر فلک همی تابد. فلیق را دل بجنیید و دانست که روز وصال پیش آمد. پس دست برداشت و گفت: ای خداوند! به جاه و منزلت آن محبوب که اندیشه ام به سوی او پیوسته در زیادت باشد. بینایی مرا به سوی من بازده تا او را دیدار کنم. هنوز این سخن به پای نبرده بود که چشمش روشنایی یافت. پس با رهبانان خطاب کرد که: منزلت او را نزد خدای دانستید و این شعر بگفت:

بیت

بَدَّ النُّورُ مِنْ وَجْهِ النَّبِيِّ فَاشْرَقَا

وَ أَحْيَا مُجِئاً بِالصَّبَابَةِ مُحَرَّقاً

ص: ۴۶

وَ اَبْرًا عُيُونًا قَدْ عَمِينَ مِنَ الْبُكَاءِ

وَ اصْبَحَ مِنْ سُوءِ الْمَكَارِهِ مُطْلَقًا

آن گاه فرمود: ای فرزندان! اگر این پیغمبر مبعوث در میان این گروه است در زیر این درخت فرود خواهد شد که بسیار از پیغمبران بدین جا فرود شدند و این شجره که از عهد عیسی عَلَیْهِ السَّلَامُ تا کنون خشک باشد بارور خواهد گشت و از این چاه که بسیار وقت است خشک مانده آب خواهد جوشید.

بالجمله زمانی دیر برنیامد که کاروانیان در رسیدند و گرد آن چاه فرود شدند و چون آن حضرت از مردم تنها می زیست به یک سوی شده در زیر درخت فرود شد و در حال درخت برگ بگرد و میوه برآورد. پس برخاسته بر سر چاه آمد و چون چاه را خشک یافت، آب دهان مبارک در آن افکند تا در زمان پر آب گشت.

چون راهب این بدید گفت: ای فرزندان! مطلوب به دست شد و بفرمود: از خورش و خوردنی آنچه لایق بود فراهم کردند. پس چند تن از رهبانان را به سوی کاروانیان فرستاد که ایشان را بخوان ولیمه دعوت کنند و فرمود: سید این طایفه را بگویند که پدر ما سلام می رساند که ولیمه از بهر شما کرده ام و خواستارم که به طعام حاضر شوید.

چون رسول راهب به میان کاروان چشمش بر ابوجهل افتاد و پیغام راهب را بگذاشت. ابوجهل بانگ برداشت که ای گروه! راهب از بهر من طعامی کرده است. بر سر خوان او حاضر شوید. گفتند: حراست مال و منزل با که خواهد بود؟ گفت: با محمّد امین صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله. پس آن حضرت را بگذاشتند و به دیر راهب در رفتند. و فلیق ایشان را بزرگوار بداشت و خوش بنهاد. چون آن جماعت دست به طعام بردند راهب در آمد و کلاه برگرفت و بر دیدار هر یک بنگریست و هیچ یک را با آن نشان داد که دانست برابر نیافت. پس کلاه بیفکند و بانگ برآورد واخیتاه! و این شعر بگفت:

بیت

يا اهل نجدٍ تَقْصِي العُمُرُ في اَسْفِ

مِنْكُمْ وَ قَلْبِي لَمْ يَبْلُغْ اَمَانِيهِ

يا ضَيْعَةَ العُمُرِ لا وَضَلُّ الوُدُيَهُ

مِنْ قُرْبِكُمْ لا وَا وَعْدُ اُرْجِيهِ

ص: ۴۷

پس روی بدان گروه کرد و گفت: ای بزرگان قریش! آیا از شما کسی به جای مانده باشد؟ ابوجهل گفت: بلی جوانی خردسال که روزمزد زنی است و از بهر او به تجارت آمده به جای است. هنوز این سخن به پای نبرده بود که حمزه بجست و مشتی چنانش بر دهان کوفت که به پشت افتاد و فرمود: چرا نگویی بشیر و نذیر و سراج و منیر و او را نگذاشتیم بر سر متاع خود جز از در امانت و دیانت او و نیکوتر از ما همه او باشد، و به سوی راهب نگریست و فرمود: آن کتاب که در دست داری مراده و بگو چه خیر در آن است تا من این گره برکشایم؟

راهب گفت: ای سید من! این سفری است که صفت پیغمبر آخر زمان کرده اند و من او را همی طلب کنم. عباس گفت: ای راهب! اگر او را دیدار کنی توانی شناخت؟ گفت: توانم. پس عباس او را برداشته نزدیک پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ آورد و راهب سلام داد. آن حضرت فرمود عليك السلام ای فلیق بن یونان بن عبدالصّلیب! راهب گفت: نام من و پدر و جدّ مرا چه دانستی؟ فرمود: آن کس مرا خبر داد که هم تو را به بعثت من خبر کرده است. پس راهب سر بر قدم آن حضرت نهاد و گفت: ای سید بشر! خواستارم که به ولیمه من حاضر شوی و کرامت من بر زیادت کنی.

رسول خدای صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فرمود: این گروه متاع خویش به من سپرده اند و حراست مرا است. عرض کرد که: من ضامنم اگر عقلی ناپدید شود شتری در عوض دهم. پس آن حضرت به اتفاق راهب روان شد و آن دیر را دو در بود. یکی سخت پست و در برابر آن صوری چند کرده بودند از بهر آن که چون کسی از آن در به درون شود ناگزیر خمیده رود و عظمت آن صور را به ضرورت بدارد. و راهب رسول خدای را از بهر امتحان از آن درخواست بردن و خود پشت خم آورده به درون رفت. اما چون آن حضرت برسید طاق آن درگاه بلند شد؛ چندان که به استقامت قامت و پشت راست در رفت و مردم انجمن برخاسته او را بر صدر جای کردند و فلیق و دیگر راهبانان در حضرت او بایستادند و میوه های گوناگون بنهادند.

در این وقت راهب سر برداشت و گفت: پروردگارا! مرا آرزو است که خاتم نبوت را نظاره

کنم و دعایش به اجابت مقرون شده. جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَامُ در آمد و جامه از کتف آن حضرت دور کرد تا مهر نبوت ظاهر گشت و نوری از آن ساطع شد که خانه روشن گشت و راهب از دهشت به سجده در رفت، و چون سر برداشت عرض کرد که: تو آنی که من می جستم.

بالجمله قوم چون از کار اکل و شرب پرداختند راهب را وداع گفته به مساکن خویش شدند و ابوجهل سخت زبون و ذلیل بود. اما رسول الله با ميسره در نزد راهب بماند، و چون فلیق مجلس را از بیگانه پرداخته یافت، عرض کرد: ای سید من! بشارت باد تو را که خدای گردن سرکشان عرب را برای تو ذلیل خواهد کرد و ممالک را در تحت فرمان تو خواهد داشت و بر تو قرآن خواهد آمد. تو سید انام باشی و دین تو اسلام باشد. همانان بتان را بشکنی و آتشکده ها را بنشانی و چلیبا(۱) را بر هم زنی و ادیان باطله را نابود سازی و نام تو تا آخر زمان باقی ماند. ای سید من! خواستارم که در زمان خود از رهبانان جزیت ستانی و ایشان را امان دهی.

آن گاه روی با ميسره کرد و گفت: خاتون خود را از من سلام برسان و بشارت ده که به سید انام ظفر یافتی و خدای نسل این پیغمبر صَلَّی اللهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ را از فرزندان تو خواهد گذاشت و نام تو تا آخر زمان بخواهد ماند و بسا کس که بر تو حسد خواهد برد و دانسته باش که آن کس که محمد صَلَّی اللهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ را به رسالت استوار ندارد بهشت خدای را نخواهد دید؛ چه او افضل پیغمبران است. هان ای ميسره! بترس بر محمد صَلَّی اللهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ در شام که یهود دشمنان وی اند. این بگفت و رسول خدای را وداع کرد.

رسیدن پیغمبر صَلَّی اللهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ به شام

پس پیغمبر صَلَّی اللهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ به میان کاروان آمد و از آن جا به سوی شام حمل بر بستند و برنشستند، و چون به شام درآمدند مردم آن بلده انبوه شده به نزد قریش آمدند و متاع ایشان را به بهای گران بخریدند و برفتند، و رسول الله صَلَّی اللهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ در آن روز چیزی نفروخت و ابوجهل شاد شد و گفت: هرگز خدیجه عَلَيْهَا السَّلَامُ از این شوم تر تاجری به جانبی گسیل

ص: ۴۹

نکرد و همانا متاع ها فروخته شد و آن وی هم چنان برجا است.

بالجمله آن روز بگذشت و روز دیگر آن مردم عرب که در نواحی شام سکون داشتند آگاه شدند که کاروان حجاز رسیده. هم گروه به شهر درآمدند و چون جز متاع خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ چیزی به جای نبود، آن را از مال دیگر کسان به دو چندان خریدند و از متاع خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ جز یک حمل پوست چیزی نبود.

در این وقت سعید بن قمطور که یکی از احبار یهود بود برسد و دیدار آن حضرت را با آنچه از کتب مطالعه کرده بود برابر یافت. گفت: این است که آیین ما را از هدر و زنان ما را بی شوهر کند. پس حیلتی اندیشید و نزد پیغمبر صَیْلَمَى اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ آمد و گفت: ای سَیْد من! این حمل پوست را به چه فروشی؟ فرمود: به پانصد درهم سیم. عرض کرد من: بدین بها خریدارم بشرط آن که به خانه من در آیی و از طعام من بخوری تا برکتی در خانه من بادید شود. پیغمبر صَیْلَمَى اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ فرمود: چنین کنم.

پس یهودی حمل را برگرفت و آن حضرت را با خود ببرد و از پیش به خانه در رفت و زن خود را گفت: مردی را با خود آورده ام که دین ما را بر باطل کند. در قتل او مرا مساعدت کن، و فرمود: این سنگ دست آس را بگیر و از راه بام بر فراز در خانه باش. آن گاه که این مرد بهای متاع خویش را بگیرد و خواهد بیرون شود، این سنگ را به پشت جنبش ده تا بر سر او فرود آید و هلاکش کند. پس زن سنگ را برگرفت و بدان جا شد. و آن گاه رسول خدای صَیْلَمَى اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ خواست از خانه بدر شود، [زن] چون چشمش بر دیدار آن حضرت افتاد، لرزه در اندامش درآمد و قدرت نیافت که سنگ را بگرداند تا آن گاه که رسول اللّٰهُ صَیْلَمَى اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ بگذشت سنگ بگیرد و بر سر دو پسر یهود [ی] فرود آمد و هر دو تن را نابود ساخت.

پس سعید بن قمطور از خانه بیرون تاخت و فریاد همی کرد که ای مردمان! این آن کس است که دین های ما را معطل بگذارد، هم اکنون به خانه من اندر آمد و طعام مرا بخورد و فرزندان مرا بکشت. چون مردم یهود آن بانگ شنیدند با شمشیرهای آخته (۱) بیرون تاختند و این هنگام آن

ص: ۵۰

حضرت از شام بیرون شده بود. پس بر اسبان برنشستند و از دنبال کاروان بشتافتند.

ناگاه بنی هاشم برفقا نگریسته ایشان را بدیدند و حمزه چون شیر آشفته اسب برانگیخت و تیغ در ایشان نهاد و جمعی را مقتول ساخت. گروهی از آن جماعت سلاح جنگ بریختند و نزدیک شده گفتند: ای مردم عرب! این کس را که شما در حمایت او ما را نابود کنید، چون ظاهر شود اول دیار شما را خراب کند و مردان را بکشد و بتان شما را بشکند. هم اکنون ما را با او بگذارید تا شرّ او را از شما و از خویشان بگردانیم. حمزه دیگر باره بدیشان حمله برد و گفت: مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ چراغ تاریکی های ما است.

آن جماعت ناچار روی برتافتند و مردم قریش غنیمت فراوان از ایشان به دست کرده راه مکه پیش گرفتند، و چون چند منزل پیمودند، مَیْسِرَه با مردمان گفت: شما بسیار سفر کردید و هرگز این سود و غنیمت برای شما حاصل نشد و این همه از برکت مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ است و او در میان شما اندک مال باشد. روا است اگر هر یک چیزی به رسم هدیه به نزدیک آن حضرت بگذارید. همه گفتند: نیکو گفتی. پس هر کس چیزی بنهاد تا آن متاعی فراوان شد و آن جمله را به رسم هدیه به نزدیک پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ آوردند. آن حضرت در رد و قبول هیچ سخن نکرد و مَیْسِرَه آن را برگرفت.

مراجعت پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ از شام

مع القصة همه جا طی مسافت کرده به جُحْفَه الوداع فرود شدند و هر کس مبشّری به خانه خود گسیل می ساخت تا مژده ورود او برساند. مَیْسِرَه نزد آن حضرت آمد و عرض کرد که: نیکو آن است که خود بشارت به خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ بری و سود این سفر را بازنمایی.

پس پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ راه مکه پیش گرفت و زمین در زیر قدم ناچه او در نور دیده شد و در زمان به کوهستان مکه رسید و خواب بر جنابش مستولی گشت. در این وقت خدای با جبرئیل وحی کرد که: برو به جنات عدن و آن قبه را که دو هزار سال پیش از آفرینش آدم عَلَیْهِ السَّلَامُ از بهر مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ کرده ام بگیر و فرود شده بر سر آن حضرت به

پای کن. و آن قبه از یاقوت سرخ بود و علاقه‌ها (۱) از مروارید سفید داشت و از بیرون درونش دیده شدی و از درون بیرونش را با دید بودی و عمودها از زر داشت که با مروارید و یاقوت و زبرجد مرصع بود.

بالجمله چون جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَامُ آن قبه را برگرفت، حوران بهشت شادان سر از قصرها بدر کردند و گفتند: حمد خداوند بخشنده را همانا بعثت صاحب این قبه نزدیک شده است و نسیم رحمت بوزید و درهای بهشت به صریر (۲) آمد. و جبرئیل آن قبه را فرود آورد بر فراز سر آن حضرت به پای کرد و فرشتگان ارکان آن قبه را گرفتند بانگ به تسبیح و تقدیس برداشتند و جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَامُ سه علم از پیش روی آن حضرت برگشود و کوه‌های مکه شاد شدند و ببالیدند و فرشتگان و مرغان و درختان بانگ برداشتند و گفتند: لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللَّهِ. گوارا باد تو را ای بنده! چه بسیار گرامی بوده ای نزد پروردگار خود.

و این هنگام خدیجه عَلَيْهَا السَّلَامُ با گروهی از زنان در منظره خانه خویش جای داشت. ناگاه بر شعاب مکه نظر کرد و نوری درخشان از سوی مُعَلَّى دید و چون نیک نگریست قبه ای دید که همی آید و گروهی بر گرد آن در هوا عبور می کنند و رایت‌ها از پیش آن قبه می رسد و کسی در میان قبه به خواب است و نور از وی به آسمان برمی شود. خدیجه عَلَيْهَا السَّلَامُ را حال دگرگون شد. زنان گفتند: ای سیده عرب! تو را چه پیش آمد. گفت: نخست مرا آگهی دهید که بیدارم یا به خواب اندرم؟ گفتند: همانا بیداری. گفت: اکنون به سوی مُعَلَّى نظاره کنید تا چه می بینید؟ گفتند: نوری می نگریم که بر آسمان برمی شود. فرمود آن قبه و دیگر چیزها را دیدار کرده اید؟ گفتند: ندیده ایم. فرمود: در میان قبه سبزی سواری از آفتاب درخشانده تر می بینم و آن قبه بر سر ناقه رهواری است. گمان من آن است که آن ناقه صهبای من است و آن سوار مُحَمَّد صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ باشد. گفتند: آنچه تو می گویی پادشاهان روم و عجم را به دست نشود، مُحَمَّد صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ را کجا فراهم شود؟ خدیجه عَلَيْهَا السَّلَامُ فرمود: مُحَمَّد صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ از این بزرگ تر است، و هم چنان نظر بر راه می داشت تا آن

ص: ۵۲

۱- . علاقه‌ها: بندها.

۲- . صریر: صدا.

حضرت از درگاه مُعلی در آمد و فرشتگان با قبه بر آسمان شدند و رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ آهنگ خانه خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ کرد.

و چون به در خانه آمد. کنیزکان بشارت قدم مبارکش را به خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ بردند و خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ برهنه پای از غرفه به صحن خانه دوید و چون در را بگشودند، آن حضرت فرمود: السَّلَامُ عَلَیْكُمْ یا اهل البیت. خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ گفت: گوارا باد تو را ای سلامتی روشنی چشم من. پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فرمود: بشارت باد تو را که مال تو به سلامت رسید. خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ گفت: سلامتی تو از بهر من بشارتی کافی است که تو در نزد من گرامی تری از دنیا و هر چه در او است و این شعر بگفت:

بیت

جاء الحیبُ الذی أهواه من سَفَرٍ

وَالشَّمْسُ قَدْ آثَرَتْ فِي وَجْهِهِ آثَرًا

عَجِبْتُ لِلشَّمْسِ مِنْ تَقْبِيلِ (۱) وَجَنَّتِهِ (۲)

والشمس لا ينبغي ان تدرک القمر

آن گاه عرض کرد که کاروان را در کجا گذاشتی؟ آن حضرت فرمود در جُحْفَه. گفت: چه وقت از ایشان جدا شدی؟ فرمود که: ساعتی پیش نباشد. همانا خدای زمین را از بهر من در نوردید (۳) و راه را نزدیک کرد. این نیز بر عجب خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ بیفزود و سرور او افزون گشت. پس عرض کرد که: خواستارم تا مراجعت کرده با کاروانیان در آیی و از این سخن قصد آن داشت که بداند آن قبه دیگر باره باز خواهد شد یا مقطوع گشت. پس مقداری خوردنی و مشکی از آب زمزم از بهر زاد آن حضرت را سپرد و جنابش راه برگرفت و خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ همی از قفای او نگران بود. ناگاه دید که آن قبه باز شد و آن فرشتگان باز آمدند؛ بدانسان که از نخست بود.

بالجمله: آن حضرت دیگر باره به کاروان رسید. میسیره گفت: ای سید! من مگر از رفتن به مکه بازااستادی؟ آن حضرت فرمود: من برفتم و باز شدم. میسیره عرض کرد: مگر این سخن به مزاح باشد؟ فرمود: نه چنین است. من به مکه رفتم و طواف کعبه کردم و خدیجه

ص: ۵۳

۱- قبله: بوسه، تقبیل: بوسیدن.

۲- وجنه: رخسار را گویند.

۳- درنوردید: پیچید.

عَلَيْهَا السَّلَامُ را دیدار نمودم. اینک آب زمزم و نان خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ است که زادراه من کرده. مَیْسِرَه در میان کاروان ندا در داد که ای مردمان! مُحَمَّد صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ دو ساعت افزون غائب نشد و اینک چند روزه راه پیموده و از مکه توشه خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ را با خود آورده. قوم در شگفتی شدند و ابوجهل گفت: از ساحری های وی عجب نباشد.

و روز دیگر کاروانیان به سوی مکه کوچ دادند و مردم مکه به استقبال کاروان بیرون شدند و خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ خویشان و غلامان خود را پذیره (۱) آن حضرت ساخت و حکم داد تا در همه راه عظمت رسول خدای صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ را بداشتند و قربانی پیش کشیدند و آن حضرت راه به پایان برده در خانه خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ فرود شد و خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ از پس پرده جای کرد و رسول خدای صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ سود آن سفر را با وی نمود و او از این بازرگانی سخت به عجب شد و پدر خود خُوَیْلِد را مزده فرستاد.

آن گاه

با مَیْسِرَه گفت: تو را در این سفر از مُحَمَّد صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ چه مشاهده رفت؟ مَیْسِرَه عرض کرد که: کرامت آن حضرت از آن افزون است که مرا طاقت باز نمودن آن باشد و لختی از قصه های آن سفر بازگفت و پیام فلیق راهب را با خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ بگذاشت. خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ گفت: خاموش باش ای مَیْسِرَه که شوق مرا به سوی مُحَمَّد صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ زیادت کردی. آن گاه مَیْسِرَه و زن و فرزندش را آزاد ساخت و او را خلعت کرد و دو شتر و دویست درهم سیم عطا فرمود. آن گاه حکم داد تا از عاج و آبنوس کرسی نهادند و رسول خدای صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ را جای داد و دیگر باره از سفر آن حضرت و سود تجارت پرسش نمود، و گفت: دیدار تو بر من مبارک افتاد و این شعر را انشا کرد:

بیت

فَلَوْ أَنِّي أَمْسَيْتُ فِي كُلِّ نَعْمَةٍ

وَ دَامَتْ لِي الدُّنْيَا وَ مُلْكُ الأَكَاسِرَةِ (۲)

ص: ۵۴

۱- پذیره: استقبال.

۲- اکاسره: طبقه سلاطین ساسانیان اند از عجم.

فَمَا سُوِّتَ عِنْدِي جَنَاحَ بَعُوضِهِ (۱)

إِذَا لَمْ يَكُنْ عَيْنِي لِعَيْنِكَ نَاطِرَهُ

پس گفت: ای سید من! تو را در نزد من حق بشارتی است. اگر فرمایی، حاضر کنم؟ آن حضرت فرمود: من نخست عم خویش را دیدار کنم و باز آیم.

و از آن جا به خانه ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ آمد و قصه های خویش را بگفت. و فرمود: ای عم! آنچه مرا در این سفر به دست شده تو را باشد. ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ آن حضرت را در بر کشیده بر جبین مبارکش بوسه زد و گفت: مرا آرزو است که از بهر تو در خور شرف و جلالت تو زنی آورم. پس از آنچه خدیجه عَلَيْهَا السَّلَامُ تو را به مژده دهد دو شتر از بهر تو خواهم خرید و از آن زر و سیم که به دست شده از بهر تو زنی کابین کنم. پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: هر چه تو پسندد داری روا باشد.

و از آن جا سر و تن را شسته خویشتن را خوشبوی ساخت و جامه نیکو در بر کرد و به خانه خدیجه عَلَيْهَا السَّلَامُ آمد. خدیجه عَلَيْهَا السَّلَامُ از دیدار او شاد شد و این شعر بگفت:

بیت

دَنَى فَرَمَى مِنْ قَوْسٍ حَاجِبِهِ سَهْمًا

فَصَادَفَنِي (۲) حَتَّى قُتِلْتُ بِهِ ظَلْمًا

وَاسْفَرَ عَن وَجْهِ (۳) وَاسْتَبَلَّ (۴) شَعْرَهُ

فَبَاتَ يُبَاهِي الْبَدْرَ فِي لَيْلِهِ ظَلْمًا

وَلَمْ أَدْرِ حَتَّى زَارَ مِنْ غَيْرِ مَوْعِدٍ

عَلَى رَعْمٍ وَاشٍ (۵) مَا

أَحَاطَ بِهِ عِلْمًا وَ عَلَّمَنِي مِنْ

طَيْبِ حُسْنِ حَدِيثِهِ مُنَادِمَةً

يَسْتَنْطِقُ الصَّخْرَةَ الصَّمَا

آن گاه گفت: ای سید من! تو را هم حاجت نزدیک من باشد از من روا است. بفرمای تا هیچ حاجت داری؟ آن حضرت از این سخن شرمگین شد و جبین مبارکش خون آلود گشت.

- ۱- . بعوضه: پشه را گویند.
- ۲- . مصافحه: یافتن.
- ۳- . سافر الوجه: آنچه پیدا شود از روی.
- ۴- . اسبال: سست کردن بند از او.
- ۵- . وشایه: سعایت کردن و دروغ گفتن از کسی به نزد کسی.

پس خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ سخن بگردانید و گفت: این مال که در نزد من داری چون اخذ فرمایی به چه کار خواهی داشت؟ فرمود: عمّ من ابوطالب عَلَیْهِ السَّلَامُ بر آن سراسر است که از بهر من هم از خویشان من زنی نکاح کند و نیز دو شتر از بهر کار سفر به دست کند. خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ عرض کرد: آیا راضی نیستی من از بهر تو زنی خطبه کنم؟ آن حضرت فرمود: راضی باشم. عرض کرد: زنی از بهر تو می دانم از قوم تو که در جود و جودت و جمال و عفت و کمال و طهارت از جمله زنان مکه بهتر و برتر است و در نسب با تو نزدیک باشد و در کارها با تو یاور گردد و از تو به قلیلی راضی شود؛ اما او را دو عیب باشد: نخست آن که پیش از تو دو شوهر دیده است و دیگر آن که سالش از تو افزون باشد.

رسول خدای صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ از اصغای این کلمات رخسار مبارکش در عرق رفت و هیچ سخن نفرمود. دیگر باره خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ آن سخنان را بگفت و عرض کرد: ای سید من! چرا پاسخ نگویی؟ سوگند با خدای که تو محبوب منی و من در هیچ کار مخالفت تو نکنم و این شعر بگفت:

بیت

يَا سَعْدُ إِنَّ جُزْتَ بَوَادِي الْأَرَائِكِ

بَلَّغْ قُلْتَبًا ضَاعَ مِنِّي هُنَاكَ

وَاسْتَفْتِ غِرْلَانَ (۱) الْفَلَا (۲) سَائِلًا

هَلْ لِسِيرِ الْحَبِّ مِنْهُمْ فَكَاكَ

وَإِنْ تَرَى رَكْبًا بَوَادِي الْحِمَا

سَائِلُهُمْ عَنِّي وَ مَنْ لِي بِذَاكَ

نَعَمْ سَرَوْ أَوْ اسْتَضَحُّوا نَاطِرِي

وَالآنَ عَيْنِي تَشْتَهِي أَنْ تَرَكَ

مَا فِي مِنْ عَضْوٍ وَلَا مَفْضَلٍ

إِلَّا وَقَدْ رَكَّبَ (۳) مِنْهُ هَوَاكَ

عَذَّبْتَنِي بِالْهَجْرِ بَعْدَ الْجَفَا

يَا سَيِّدِي مَاذَا جَزَاءُ بِذَاكَ

فَاحْكُمْ بِمَا شِئْتَ وَمَا تَوَضَّعِي

-
- ۱- . غزلان: جمع غزال.
 - ۲- . فلا و فلوات: جماعت.
 - ۳- . ركب: شتر سواران از ده و افزون از آن.

آن حضرت در جواب فرمود ای دختر عم! تو را ثروت و مال فراوان است و من مردی فقیر و بی سامانم. مرا زنی باید که در بضاعت چون من باشد. تو امروز ملکه باشی و ملوک را نشائی، خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ گفت: ای محمّد! اگر مال تو اندک است مال من بسیار باشد، و من که جان از تو دریغ ندارم چگونه از بذل مال رنجه شوم؟ اینک من و آنچه مرا است در تحت حکومت تو است و تو را به کعبه و صفا سوگند می دهم که ملتمس مرا پذیرفتار باش. این بگفت و اشکش بریخت و این شعر بخواند:

بیت

وَاللّٰهُ مَا هَبَّ نَسِيْمُ الشَّمَالِ

إِلَّا تَذَكَّرْتُ لِيَالِي الْوَصَالِ

وَلَا أَمَّا مِنْ نَحْوِكُمْ بَارِقٌ (۱)

إِلَّا تَوَهَّمْتُ لَطِيفَ الْخِيَالِ

أَحْبَابِنَا مَا خَطَرَتْ خُطْرَهُ

مِنْكُمْ غَدَاةَ الْوَصْلِ مِنْي بِيَالِ (۲)

جَوْرُ اللَّيَالِي حَخَّصَنِي بِالْجِفَا

مِنْكُمْ وَمَنْ يَأْمَنُ جُورَ اللَّيَالِ

رِقْوًا أَوْ جُودًا وَ أَوْ أَرْحَمُوا وَ أَعْطَفُوا

لَا بُدَّ لِي مِنْكُمْ عَلَى كُلِّ حَالِ

آن گاه عرض کرد که: هم اکنون برخیز و خویشان خویش را بفرمای تا به نزد پدر من شوند و مرا از بهر تو خواستاری کنند، و از کابین بزرگ بیم مکن که من از مال خویشان خواهم داد. پس آن حضرت برخاسته به نزد ابوطالب عَلَیْهِ السَّلَامُ آمد و دیگر اعمامش نیز حاضر بودند. با ایشان فرمود: هم اکنون برخیزید و به خانه خُوَيْلِدِ شده، خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ را از بهر من خواستاری کنید. ایشان در جواب سخن نکردند.

بعد از زمانی ابوطالب عَلَیْهِ السَّلَامُ گفت: ای برادرزاده! خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ را ملوک جهان خواستار شدند و او سر به کس درنیورد و تو امروز مردی فقیر باشی چگونه این مقصود بر کنار آید؟ اگر از او سخنی آشنا شنیده ای همانا به مزاح باشد.

و ابولهب گفت: ای پسر برادر! خود را در دهان عرب میفکن. تو در خور خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ

۱- . بارق: ابر بادرخش.

۲- . بال: تن آسایی.

نباشی.

عباس برخاست و با ابولهب عتاب آغازید و گفت: جمال و جلالت محمد صلی الله علیه و آله از همه کس افزون است و اگر خدیجه علیها السلام از او مال بخوهد سوار می شوم و بر ملوک جهان درآمده هر چه او بخوهد فراهم می کنم.

در این وقت سخن بر آن نهادند که صفیه دختر عبدالمطلب به خانه خدیجه علیها السلام شده حقیقت حال را مکشوف دارد. پس صفیه به خانه خدیجه علیها السلام درآمد و خدیجه علیها السلام از قدم او شاد شد و او را سخت گرمی بداشت و فرمود: از هر او خوردنی حاضر کنند. صفیه گفت: ای خدیجه! من از بهر طعام نیامده ام. می خواهم بدانم آن کلام که شنیده ام از در صدق است یا بر کذب باشد؟ خدیجه علیها السلام گفت: آنچه شنیدی جز به راست مدان. همانا من جلالت محمد صلی الله علیه و آله را دانسته ام و مزاجت و مضاجعت او را غنیمی بزرگ می دانم و کابین را نیز بر مال خویشتن بسته ام.

صفیه از این سخن شادان و خندان شد و گفت: ای خدیجه! سوگند با خدای که در حب محمد صلی الله علیه و آله معذوری و تاکنون چشمی مانند نور محبوب تو ندیده است و گوشی عذب تر از کلام او نشنیده ای و این شعر بخواند:

بیت

اللَّهُ أَكْبَرُ كُلِّ الْحُسَيْنِ فِي الْعَرَبِ

كَمْ تَحْتَّ عُرْوَهُ هَذَا الْبَدْرِ مِنْ عَجَبٍ

قِوَامُهُ تَمَّ إِنْ مَالَتْ ذَوَائِبُهُ

مَنْ حَلَفِهِ فَهِيَ تُغْنِيهِ عَنِ الْأَدَبِ

تَبَّتْ يَدَا لَائِمِي فِيهِ وَ حَاسِدِهِ

وَلَيْسَ فِي سِوَاهُ قَطُّ مِنْ إِرَبٍ

و خدیجه او را خلعتی شایسته کرد.

خواستاری بنی هاشم خدیجه علیها السلام را

پس صفیه شاد و خرم مراجعت نموده با برادران گفت: خدیجه علیها السلام جلالت محمد صلی الله علیه و آله را نزد خدای او دانسته. برخیزید و به خواستاری نزدیک خویش روید. ایشان همگی شاد شدند؛ جز ابولهب که به آن حضرت کین و حسد داشت.

بالجمله ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَام، رسول خدای صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آٰلِهِ رَا جَامَهُ نِکُو در بر کرد و شمشیر هندی بر کمر بست و بر اسب تازی برنشانند و اعمام گرامش گرد او را فرو گرفتند و هم چنان او را به خانه خُوَیْلِد در آوردند.

چون خُوَیْلِد، بنی هاشم را نگرست برخاست و گفت: مرحبا و أهلاً و قدم ایشان را مبارک داشت. ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَام فرمود: ای خُوَیْلِد! ما از یک نژادیم و فرزندان یک پدریم. اینک از بهر حاجتی به سوی تو آمده ایم و می خواهیم در میان زن و مردی زناشویی افکنیم و پیوندی کنیم. خُوَیْلِد گفت: آن زن کیست و آن مرد کدام است؟ ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَام فرمود: آن مرد سَیِّد ما مُحَمَّد صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آٰلِهِ، و آن زن دختر تو خدیجه عَلَيْهَا السَّلَام است. خُوَیْلِد چون این کلمات را اصغاً فرمود رخسارش دیگر گونه شد و گفت: سوگند با خدای که شما از صناید عرب و بزرگان اهل زمانید، اما خدیجه عَلَيْهَا السَّلَام را در کار خویش عقل و کفایت از من بیش است و بسیار دیدیم که ملوک قصد او کردند و بی نیل مقصود باز شدند. پس کار مُحَمَّد صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آٰلِهِ چگونه شود که مردی فقیر و مسکین است؟

حمزه چون این بشنید برخاست و گفت: لَا تُشَاكِلِ الْيَوْمَ بِالْأَمْسِ وَلَا تُشَاكِلِ الْقَمَرَ بِالشَّمْسِ. (۱) همانا مردی جاهل و گمراه بوده ای و عقل از تو بیگانه شده است. مگر نمی دانی اگر مُحَمَّد صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آٰلِهِ قصد مال کند ما را به هر چه دست است از بهر او است؟ این بگفت و برخاست و بنی هاشم از آن جا بیرون شده هر کس به سرای خویش شد.

اما از آن سوی چون این خبر به خدیجه عَلَيْهَا السَّلَام بردند، سخت غمناک شد و فرمود: پسر عم من وَرَقَه بن نُوْفَل بن اَسَد را حاضر سازید. برفتند و وَرَقَه در آمد، و خدیجه عَلَيْهَا السَّلَام را محزون یافت. گفت: ای خدیجه! چون است که غمگین باشی؟ گفت: چگونه غمگین نباشم؛ زیرا که پرستاری و مونسى ندارم؟! وَرَقَه گفت: گمانم چنین است که شوهری خواهی کردن. گفت: چنین باشد. وَرَقَه گفت: همانا ملوک جهان و صناید عرب در طلب تو بس رنج و تعب بردند و تو سر به کس درنیوردی. گفت: من بر آنم که از مکه بیرون نشوم.

ص: ۵۹

۱- امروز را به فردا تشبیه مکن و ماه را با خورشید برابر بدان.

وَرَقَه كَفت: هم در مكه شَيْبَه بن رَبِيعَه و عُقْبَه بن ابى مُعَيط و ابى جهل بن هشام و الصَّيْلَت بن ابى يهاب خواستار تو بودند. كفت: ايشان جز از در گمراهى نباشند. اگر جز اين كس دانى بگوئى؟ كفت: شنیده ام محمّد بن عبد الله نيز خواهنده تو است.

خديجه عَلَيْهَا السَّلَامُ فرمود: اى پسر عم! اگر در او هيچ عيبى دانى بگوئى؟ وَرَقَه زمانى سر به زير افكند، پس سر برداشت و عرض كرد كه: عيب او را بگويم. قال: اَصْلُهُ اَصَيْلٌ وَ فَرْعُهُ طَوِيلٌ وَ طَرْفُهُ (١) كَحَيْلٍ (٢) وَ خَلْقُهُ جَمِيلٌ وَ فَضْلُهُ عَمِيمٌ وَ جُودُهُ عَظِيمٌ.

خديجه عَلَيْهَا السَّلَامُ فرمود: همه از فضل او كفتى هم چنان عيب او را نيز برشمار. قال: وَجْهُهُ اَقْمَرٌ (٣) وَ جَبِينُهُ اَزْهَرٌ (٤) وَ طَرْفُهُ اَحْوَرٌ (٥) وَ رِيْحُهُ اَزْكَى مِنَ الْمِسْكِ الْاَذْفَرِ (٦) وَ لَفْظُهُ اَحْلَا مِنَ الشُّكْرِ وَ اِذَا مَشَى كَأَنَّهُ الْبَدْرُ اِذَا بَدَرَ (٧) وَ الْوَيْلُ (٨) اِذَا مَطَرَ.

خديجه عَلَيْهَا السَّلَامُ كفت: اى پسر عم! از عيب او مرا آگاهى ده. تو همه فضائل او گويى. قال: يا خديجه! مَخْلُوقٌ مِنَ الْحُسْنِ الشَّامِخِ وَ النَّسَبِ الْبَاذِخِ (٩) وَ هُوَ اَحْسَنُ الْعَالَمِ سَيِّرَةً وَ اَضْيَفَاهُمْ سَرِيْرَةً اِذَا مَشَى يَنْحَدِرُ (١٠) مِنْ صَبَبٍ (١١) شَعْرُهُ كَالْغَيْهَبِ (١٢) وَ خَدُّهُ اَزْهَرٌ مِنَ الْوَرْدِ (١٣) الْاَحْمَرِ وَ رِيْحُهُ اَزْكَى مِنَ الْمِسْكِ الْاَذْفَرِ وَ لَفْظُهُ اَعْدَبُ (١٤) مِنَ الشَّهْدِ وَالشُّكْرِ.

ص: ٦٠

- ١- طرف: چشم را گویند.
- ٢- كحيل: سرمه كشيده.
- ٣- اقمَر: تابان.
- ٤- ازهر: درخشان.
- ٥- حوره: سفيدى و سياهى كه به كمال باشد، احور لغت منه.
- ٦- اذفر: خوشبو.
- ٧- شتافتن به سوي چيزى.
- ٨- وبل: باران تند.
- ٩- باذخ: بلند.
- ١٠- مى ريزد با تندى.
- ١١- ضبب: ريختن.
- ١٢- غهيب: تاريكى.
- ١٣- ورد: گل.
- ١٤- اعدب: گواراتر.

خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ گفت: چندان که من از عیب جویم، تو عرض هنر کنی! وَرَقَه گفت: ای خدیجه! من کیستم که تو نام فضایل او را برشمرد و مکارم او را باز نمود: و این شعر بگفت:

بیت

لَقَدْ عَلِمْتُ كُلَّ الْقَبَائِلِ وَالْمَلَا

بَانَ حَبِيبَ اللَّهِ أَطَهَرُهُمْ قَلْبًا

وَ أَصْدَقُ مَنْ فِي الْأَرْضِ قَوْلًا وَ مَوْعِدًا

وَ أَفْضَلُ خَلْقِ اللَّهِ كُلُّهُمْ قُرْبًا

خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ گفت: من او را دیده ام و جلالت قدرش دانسته ام و جز او کسی را به شوی نگیرم. وَرَقَه گفت: اگر اندیشه تو این است شادش باش که عن قریب مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ به درجه رسالت ارتقا جوید و پادشاه مغرب و مشرق عالم گردد. اکنون مرا چه عطا کنی که هم امشب تو را به نکاح او درآورم؟ خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ گفت: اینک مال من همه در پیش چشم تو است. هر چه خواهی بگیر. وَرَقَه گفت: من از مال این جهانی نخواهم، بلکه آن خواهم که مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ در قیامت شفاعت من کند؛ زیرا که نجات آن جهان جز به تصدیق رسالت او و شفاعت او به دست نشود. خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ فرمود: من ضامن شدم که آن حضرت شفیع تو باشد.

پس وَرَقَه بیرون شد و به سرای خُوَیَلِد آمد و با او گفت: چه در حق خویشتن اندیشیدی که خود را به دست خویشتن به هلاکت افکندی؟ خُوَیَلِد گفت: چه کرده ام؟ گفت: اینک دل های پسران عبدالمطلب را در کین خود چون دیگ جوشان ساخته، و پسر برادر ایشان را خوار شمرده، و رد سؤال ایشان کرده ای. خُوَیَلِد گفت: ای پسر برادر! جلالت قدر مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بر همه کس روشن باشد. اما چه کنم که اگر پذیرفتار این سخن شوم بزرگان عرب را که از این آرزو بازداشته ام با من به کین شوند؛ و دیگر آن که خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ با این سخن هم داستان نشود.

وَ رَقَه گفت: مردم عرب بزرگواری مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ را دانسته اند و از این در با تو سخن نتوانند کرد و خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ نیز او را شناخته و دل در هوای او باخته. برخیز و خاطر

بنی هاشم را از کین بپرداز. لا- سَيِّمًا الْأَسِيدُ الْهَجُومُ (۱) حَمَزَهُ الْقَضَاءُ الْمَحْتُمُ لَا يَصِيدُ (۲) عَنْكَ صَادٌ وَلَا يَرُدُّهُ عَنْكَ رَادُّهُمْ. اکنون باید به خانه بنی هاشم شد و از ایشان عذر خواست. خُوَيْلِدٌ گفت: بیم دارم که چون مرا ببینند در من آویزند و خونم بریزند. ورقه گفت: ضمانت این کار بر من است. و خُوَيْلِدٌ را برداشته به در سرای عَبْدِ الْمُطَّلِبِ آورد و گوش فراداشتند. دیدند اولاد عَبْدِ الْمُطَّلِبِ همه فراهم اند و حمزه با رسول خدای صَلَّيَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَي گوید: ای قره العین! سوگند با خدای که اگر فرمایی هم تا کنون بروم و سر خُوَيْلِدٌ را بیاورم؟ خُوَيْلِدٌ گفت: می شنوی. وَرَقَهُ فرمود تو بشنو.

پس خُوَيْلِدٌ گفت: مرا بگذار تا مراجعت کنم. وَرَقَهُ گفت: بیم مکن که این جماعت آن مردم نیستند که چون بدیشان درآیی از خود دور کنند. هم اکنون نگران باش که من چه خواهم کرد. و در بکوفت. در این وقت رسول خدای صَلَّيَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: ای اعمام! اینک خُوَيْلِدٌ با برادرزاده اش وَرَقَهُ به نزد شما می رسند. حمزه برخاست و در بگشود و ایشان را در آورد. هر دو تن ندا برداشتند و گفتند: نُعْمَتُمْ صَبَاحًا وَ مَسَاءً وَ كَفَيْتُمْ شَرَّ الْأَعْدَاءِ يَا أَوْلَادَ زَمْرَمَ وَ الصَّافَا.

ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ او را به خیر جواب گفت؛ اما حمزه فرمود: آن کس که از قرابت ما دوری جوید ما او را به خیر جواب نگوئیم. خُوَيْلِدٌ عرض کرد که: شما خود آگاهید که خدیجه به حصافت عقل ممتاز است و من با ضمیر او دانا نبودم. اکنون که دانستم که دل او نیز به سوی شما است. از در عذر آمدم و شاید اگر از آنچه رفت سخن نگوئید و این شعر بگفت:

عَوْدُونِي الْوِصَالُ فَالْوَضْلُ عَذْبٌ

وَ أَرْحَمُوا فَالْفِرَاقُ وَالْهَجْرُ صَعْبٌ

زَعَمُوا حِينَ عَايَنُوا أَنَّ جُرْمِي

فَرَطُ حَبِّ لَهْمٍ وَ مَا ذَاكَ ذَنْبٌ

لَا وَحَقَّ الْخُضُوعِ عِنْدَ التَّلَافِي

مَا جَزَا مَنْ يُحِبُّ إِلَّا يُحِبُّ

ص: ۶۲

۱- هجوم: در آمدن بر کسی.

۲- صد: باز داشتن.

گفت: ای خُوَیْلِدُ تو نزد ما گرامی باشی اما روا نباشد، چون ما با تو نزدیک شویم تو ما را دور بداری. وَرَقَه گفت: ما مُحَمَّد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ را سخت دوست می داریم و با سخن شما هم داستانیست؛ اما نیکو آن است که فردا در نزد بزرگان عرب این خطبه شود تا حاضر و غایب بدانند.

فرمود: چنین باشد. پس وَرَقَه گفت: خُوَیْلِدُ را زبانی است که عرب آن را ستوده ندارند. من بر آنم که او در کار خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ مرا وکیل کند. خُوَیْلِدُ گفت: وکیل باشی. وَرَقَه گفت: این سخن را در نزد کعبه اقرار کن؛ آن جا که صنایع عرب مجتمع باشند. پس جملگی برخاسته به در کعبه آمدند و بزرگان عرب مانند الصَّلْت بن ابی یهاب و لیمه بن الحجاج و هشام بن الْمُغیره و ابوجهل بن هشام و عثمان بن مبارک العمیدی و اسد بن عُویَلِب الدرامی و عُقَبَه بن ابی مُعَیْط و اُمَیَّه بن خلف و ابوسفیان بن حرب در آن جا انجمن بودند.

پس وَرَقَه فریاد برداشت که نُعَمَّتُمْ صَبَاحًا يَا سَيِّدَاكَانَ حَرَمَ اللَّهِ، ایشان گفتند: اهلاً و سهلاً یا اَبَا التَّيَّان. پس گفت: ای بزرگان قریش! آیا خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ را چگونه شناخته اید؟ گفتند: در عرب و عجم نظیر او نتوان یافت. گفت: روا است که او بی شوهر زیستن کند. گفتند: ملوک جهان در طلب او شدند و او خود مخطوبه کس نگشت. وَرَقَه گفت: اینک او را با یکی از سادات قریش در زناشویی رغبتی افتاده و خُوَیْلِدُ مرا وکیل کرده که او را مخطوبه کنم. اینک اقرار خُوَیْلِدُ را گوش کنید و فردا در خانه خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ حاضر شوید. مردمان گفتند: نیکوکاری باشد.

و خُوَیْلِدُ اقرار داد که من کار خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ را از خود برداشتم و بر وَرَقَه گذاشتم. پس وَرَقَه از آن جا بیرون شد و به سرای خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ آمد و گفت: کار از دست خُوَیْلِدُ بیرون شد. اکنون خانه خویش را آراسته کن که فردا بزرگان عرب انجمن خواهند شد و من تو را به مُحَمَّد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خواهم داد.

خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ شاد گشت و خلعتی که پانصد دینار بها داشت وَرَقَه را عطا کرد. وَرَقَه گفت: من از این جز شفاعت مُحَمَّد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نخواهم و چشم بر اشیای این جهانی ندارم.

خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ فرمود: نیز آن از بهر تو باشد. آن گاه حکم داد تا سرای را آراسته کردند و مائده آماده نمودند و از هر خوردنی و خورش ساز داد و هشتاد تن غلام و کنیزک از بهر خدمت مجلس برگماشت.

پس وَرَقَه از آن جا به سرای ابوطالب عَلَیْهِ السَّلَامُ آمد و صورت حال را بگفت. رسول خدای فرمود: لَا أَنْسِي اللَّهَ لَكَ يَا وَرَقَه وَجَزَاكَ فَوْقَ صُنْعِكَ مَعْنَا. ابوطالب عَلَیْهِ السَّلَامُ فرمود: دانستم که کار برادرزاده من به سامان شود. و با برادران به کار ولیمه زفاف پرداخت.

در این وقت عرش و کرسی در اهتزاز آمد و فرشتگان سجده شکر گذاشتند و خدای جبرئیل را فرمود تا رایت حمد بر بام کعبه افراشته داشت و هر کوه در مکه سر برکشید و زبان به تسبیح خدای برگشود و زمین ببالید، و شرف مکه از عرش اعظم برگذشت.

و روز دیگر اکابر قریش در خانه خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ درآمدند و ابوجهل چون به مجلس در رفت قصد آن کرسی کرد که از همه برتر بود. میسره گفت: آن را بگذار و جای خویشتن گیر.

در این هنگام خبر رسیدن بنی هاشم برسد و مردم انجمن از بهر پذیره بیرون شدند و اولاد عبدالمطلب را دیدند که در اطراف آن حضرت همی عبور کنند و حمزه با شمشیر کشیده از پیش روی ایشان همی آید و گوید:

يَا أَهْلَ مَكَّةَ الزُّمُوا الْأَدَبَ وَ قَلُّوا الْكَلَامَ وَ أَنْهَضُوا عَلَيَّ الْأَقْدَامَ وَ دَعُوا الْكَبِيرَ فَإِنَّهُ قَدْ جَاءَكُمْ صَاحِبُ الزَّمَانِ مُحَمَّدٍ الْمَخْتَارِ مِنَ الْمَلِكِ الْجَبَّارِ الْمُتَوَجِّعِ بِالْأَنْوَارِ صَاحِبِ الْهَيْبَةِ وَالْوَقَارِ.

پس آن حضرت چون آفتاب درخشان پدیدار شد و دستاری سیاه بر سر داشت و پیرهنی از عبدالمطلب در بر، و بردی از ایلیاس عَلَیْهِ السَّلَامُ بر دوش افکنده و نعلین عبدالمطلب در پای، و عصای ابراهیم خلیل بر کف، و یک انگشتری از عقیق سرخ در انگشت داشت، و اعمامش بر گرد او بودند و مردمان از هر سوی به تماشای جمال او می تاختند.

بالجمله به مجلس درآمد و اکابر و اشراف جنبش کرده آن حضرت را بر بزرگ تر کرسی جای دادند؛ اما ابوجهل تعظیم آن حضرت را از جای جنبش نکرد و حمزه چون این بدید

مانند شیر آشفته بدو دوید و کمرش را بگرفت و گفت: برخیز که هرگز از مصایب به سلامت نباشی. ابوجهل در خشم شد و تیغ از میان برکشید و حمزه او را مجال نگذاشت و دستش بگرفت و چنان بفشرد که خون از بن ناخنش روان گشت. بزرگان قریش پیش شدند و ملتمس گشته حمزه را باز آوردند و آن آتش فتنه را بنشانند.

خطبه ابوطالب علیه السلام

پس ابوطالب علیه السلام آغاز خطبه کرد و فرمود:

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ هَذَا الْبَيْتِ الَّذِي جَعَلَنَا مِنْ زُرْعِ إِبْرَاهِيمَ وَ ذُرِّيَّةِ إِسْمَاعِيلَ وَ أَنْزَلَنَا حَرَمًا آمِنًا وَ جَعَلَنَا الْحُكَّامَ عَلَى النَّاسِ وَ بَارَكَ لَنَا فِي بَلَدِنَا الَّذِي نَحْنُ فِيهِ، ثُمَّ ابْنُ أَخِي هَذَا لَا يُوزَنُ وَ بَرَجُلٍ مِنْ قُرَيْشٍ إِلَّا رُجِحَ بِهِ وَ لَا يُقَاسُ بِهِ رَجُلٌ إِلَّا عَظُمَ عَنْهُ وَ لَا عِدْلٌ لَهُ فِي الْخَلْقِ وَ إِنْ كَانَ مُقِلًّا فِي الْمَالِ فَإِنَّ الْمَالَ رِفْدٌ حَائِلٌ وَ ظِلٌّ رَائِلٌ وَ لَهُ فِي خَدَيْجِهِ رُغْبَةٌ وَ لَهَا فِيهِ رُغْبَةٌ وَ لَقَدْ جِئْنَاكَ لِنَخِطِبَهَا إِلَيْكَ بِرِضَاهَا وَ أَمْرِهَا وَ الْمَهْرُ عَلَيَّ فِي مَالِي الَّذِي سَأَلْتُمُوهُ عَاجِلَةً وَ آجِلَةً وَ لَهُ وَ رَبِّ هَذَا الْبَيْتِ حَظٌّ عَظِيمٌ وَ دِينٌ شَائِعٌ وَ رَأْيٌ كَامِلٌ؛

یعنی حمد خدای را که پروردگار خانه کعبه است و گردانیده است ما را از اولاد ابراهیم و ذریت اسمعیل و جای داده است. ما را در حرم امن و امان و گردانیده است. ما را بر مردمان از حکم کنندگان و مبارک گردانیده از برای ما بلد ما را که در آن قامت داریم. پس بدانید که پسر برادرم محمّد بن عبد الله با هیچ یک از مردم قریش سنجیده نمی شود؛ مگر آن که فزونی دارد و با هیچ مردی قیاس نمی شود جز این که از او بزرگ تر است و او را در میان مردم نظیر نباشد و اگر مال او اندک است، همانا مال رزقی است متغیر، و چون سایه ای است که زود بگردد و او را با خدیجه رغبت است، و خدیجه را نیز با او رغبت باشد، و ما آمده ایم ای وَرَقَه که او را از تو خواستاری نمایم و به رضا و خواهش او و هر مهر که خواهید از مال خود می دهم. آنچه در حال خواهید و آنچه مؤجل گردانید بر من است، و سوگند به پروردگار خانه کعبه که او را بهره ای شامل و رأیی کامل و دینی شایع است.

بالجمله ابوطالب علیه السلام از پس این کلمات خاموش گشت و با این که وَرَقَه از علمای

عیسی عَلَیْهِ السَّلَامُ بود، چون آغاز پاسخ نهاد، اضطرابی در سخن او پدید شد، و از جواب ابوطالب عَلَیْهِ السَّلَامُ عاجز گشت. خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ چون این بدید خود به سخن آمد و گفت: ای پسر عم! هر چند در این مقام نیکوتر آن باشد که تو سخن کنی، اما در کار من بیش از من سلطنت نداری. پس بانگ برداشت که: تزویج کردم به تو ای محمّد! نفس خود را و مهر من در مال من است بفرمای تا عمّت از بهر ولیمه زفاف ناقه نحر کند و هر وقت خواهی به نزد زن خود در آی.

ابوطالب عَلَیْهِ السَّلَامُ گفت: ای گروه! گواه باشید که او خود را به محمّد صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ تَزْوِیج کرد و کابین خویش را خود ضامن گشت.

یکی از مردم قریش گفت: سخت عجب است که زنان در راه مردان ضمانت مهر خویش کنند. ابوطالب عَلَیْهِ السَّلَامُ در غضب شد و برخاست، و چون او را خشم آمدی تمامت قریش در بیم شدند. پس فرمود: اگر شوهران مانند برادرزاده من باشند زنان به گران تر کابین و بزرگ تر بها، طلب ایشان کنند و اگر مانند شما باشند کابین گران از ایشان خواهند خواست.

مع القصه خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ را به چهارصد دینار زر ناب کابین همی بستند و عبد الله بن عَنَم که یکی از مردم قریش است این شعر تهنیت انشاد کرد:

بیت

هَنِيئًا مَرِيئًا يَا خَدِيجَهُ قَدْ جَرَتْ

لَكَ الطَّيْرُ فِيمَا كَانَ مِنْكَ بِأَسْعَدِ

تَزَوَّجَتْ مِنْ خَيْرِ الْبَرِيَّةِ كُلِّهَا

وَمَنْ ذَا الَّذِي فِي النَّاسِ مِثْلُ مُحَمَّدِ

بِهِ بَشَرِ الْبَرَانِ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ

وَمُوسَى بْنُ عِمْرَانَ فَيَا قُرْبَ مَوْعِدِ

أَقْرَبَتْ بِهِ الْكُتَابُ قَدَمَا بَأَنَّهُ

رَسُولٌ مِنَ الْبَطْحَاءِ هَادٍ وَ مُهْتَدٍ

در این وقت مردمان همی شنیدند که از آسمان ندایی در رسید که: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَدْ زَوَّجَ الطَّاهِرَةَ بِالطَّاهِرِ وَ الصَّادِقَةَ بِالصَّادِقِ. پس حجاب مرتفع گشت و حوریان به دست خویش طیب بر آن مجلس نثار کردند و همی گفتند: هَذَا مِنْ طَيْبِ مُحَمَّدِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ تَزْوِیج کرد.

اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ.

در این وقت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ چهل سال داشت و به روایتی ۲۸ ساله بود.

ص: ۶۶

مع الحدیث چون از کار خطبه برداختند مردمان هر کس به سرای خویش شد و رسول خدای صلی الله علیه و آله به خانه ابوطالب علیه السلام آمد و زنان قریش و نسوان بنی عبدالمطلب و بنی هاشم در خانه خدیجه علیها السلام انجمن شدند و شادی کنان دف همی کوفتند.

در این هنگام خدیجه علیها السلام چهارصد دینار زر از بهر رسول خدای صلی الله علیه و آله فرستاد و خلعتی از بهر ابوطالب علیه السلام و عباس انفاذ داشت و پیام داد که این زر کابین است به سوی پدر من خویلد فرست. پس ابوطالب علیه السلام و عباس آن خلعت را در بر کردند و آن زر به نزد خویلد آوردند. پس خویلد به خانه خدیجه علیها السلام آمد و گفت: ای فرزند! چرا جهاز خویش نکنی. اینک مهر تو است که از بهر من آورده اند. ابوجهل چون این شنید در میان مردم به پای شد و گفت: آگاه باشید که زر کابین را خدیجه خود به سوی محمد فرستاد. این خبر را به ابوطالب علیه السلام بردند و آن حضرت تیغ بر میان استوار کرد و به ابطح آمد و فرمود: ای مردم عرب! شنیدم گوینده ای عیب ما جست. پس اگر زنان حق ما بر خویشان نهند، این عیب نباشد؛ بلکه تحف و هدایا سزاوار محمد است.

و از آن سوی خدیجه علیها السلام شنید که بعضی از زنان عرب او را در تزویج محمد صلی الله علیه و آله شنعت کنند، پس انجمنی کرد و ایشان را دعوت فرمود و گفت: ای زنان عرب! شنیده ام شوهران شما مرا عیب کنند که چرا سر به محمد در آوردم. اکنون از شما پرسش می کنم اگر مانند محمد در جمال و کمال و فضل و اخلاق پسندیده در بطن مکه و میان عرب گمان دارید مرا بنمائید؟ ایشان خاموش بودند؛ چه انباز او را ندانستند. پس روی با ورقه کرد و فرمود: با محمد بگوی که غلامان و کنیزکان و آنچه مرا در دست است به جملگی ترا هبه کردم. هر گونه تصرف کنی روا باشد. پس ورقه به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و پیغام خدیجه علیها السلام را بگذاشت.

و شب سیم چنان که قانون عرب بود اعمام پیغمبر صلی الله علیه و آله به خانه خدیجه علیها السلام در آمدند و عباس این شعر بگفت:

أَبَشِّرُوا بِالْمَوَاهِبِ

يَا آلَ فِهْرٍ وَغَالِبٍ (١)

إِفْخَرُوا يَا آلَ قَوْمِنَا

بِالْتَّنَا وَالرَّغَائِبِ (٢)

شَاعَ فِي النَّاسِ فَضْلُكُمْ

وَعَلَا فِي الْمَرَاتِبِ

قَدْ فَخَرْتُمْ بِأَحْمَدٍ

زَيْنِ كُلِّ الْأَطْيَابِ

فَهُوَ كَالْبَدْرِ نُورُهُ

مُشْرِقٌ غَيْرُ غَائِبٍ

قَدْ ظَفَرْتَ خَدَيْجَهُ

بِجَلِيلِ الْمَوَاهِبِ

بِفَتَى هَاشِمِ الَّذِي

مَالَهُ مِنْ مُنَاسِبٍ

جَمَعَ اللَّهُ شَمْلَكُمْ

فَهُوَ رَبُّ الْمَطَالِبِ

أَحْمَدَ سَيِّدِ الْوَرَى

خَيْرِ مَاشٍ وَرَاكِبٍ

فَعَلَيْهِ الصَّلَاةُ مَا

پس خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ زبان بر گشود و لختی از فضایل و جلالت قدر رسول خدای صِلَمَی اللّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ بیان کرد و از آن پس گوسفندان بسیار به نزد ابوطالب عَلَیْهِ السَّلَامُ فرستاد تا جمله را ذبح کرد و سه روز تمامت مردم مکه را ولیمه بداد، و اعمام آن حضرت را در آن جشنگاه دامن برزده خدمت همی کردند. از پس آن خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ کس به طایف فرستاد و مردم زرگر و اهل صنعت بیاورد و کار حلی و حلل زفاف را راست کرد و شمع ها برسان درختان از عنبر بساخت و تمثال ها از مشک و عنبر بکرد و بسیار کارهای بدیع بر آورد و از بهر رسول خدای صِلَمَی اللّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ از دیباچ و خز بر تختی از عاج و آبنوس بگسترد و آن تخت را صفایح (۴) ذهب به کار رفته بود.

ص: ۶۸

-
- ۱- . فھر و غالب نام دو تن از اجداد پیغمبر است.
 - ۲- . رغیبه: عطای بسیار، رغایب جمع آن است.
 - ۳- . عیس: شتران سفید سرخ موی.
 - ۴- . جمع صحیفه: ورقه و لوح.

بالجمله شش ماه در ادوات زفاف رنج برد تا کار بر مراد کرد. آن گاه کنیزکان خود را جامه های حریر گوناگون در بر کرد و از گردن ایشان قلایید زرین درآویخت و در گیسوهای ایشان رشته های مروارید و مرجان بر بست و خدام را حکم داد تا طبق های طیب و عنبر بر گرفتند و بخور عود و مشک کردند و مروحه ها که با ذهب و فضه پیراسته بودند به دست کردند و یک طایفه شمع ها بر گرفتند و گروهی دف بر کف نهادند و بسیار شمع ها در میان سرای به پای کردند که هر یک به اندازه نخلی بود. آن گاه زنان مکه را خرد و بزرگ دعوت فرمود و از بهر اعمام پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مجلس دیگر راست کرد. آن گاه کس نزد ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ فرستاد که هنگام زفاف فراز است.

پس رسول خدای صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ دستاری حمرا بر سر بست و جامه از قباطی مصر در بر نمود و غلامان بنی هاشم هر کس شمعی و چراغی بگرفت و مردم در شعاب مکه انبوه شدند و همی بدان حضرت نگران بودند و نور مبارکش از زیر جامه و جبین در لمعان بود.

بالجمله

آن حضرت با فرزندان عبدالمطلب به سرای خدیجه عَلَيْهَا السَّلَامُ در آمد و بدان مجلس که خدیجه عَلَيْهَا السَّلَامُ از بهرش کرده بود، در رفت و بنشست. در این وقت خدیجه عَلَيْهَا السَّلَامُ خواست تا خویشتن بر رسول خدای صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ظاهر کند. جامه نیکوتر در بر کرد و تاجی از زر احمر که مرصع به دُرّ گوهر بود بر سر بست و خلخال ها از ذهب خالص که با فیروزه زینت کرده بود در ساق داشت و قلایید بسیار از زمرد و یاقوت بر گردن، بر رسول خدای بر گذشت. و زنان دف ها بکوفتند.

آن گاه از بهر جلوه ثانی دختران عبدالمطلب به نزد خدیجه عَلَيْهَا السَّلَامُ شدند و نوری در دیدار او تابنده دیدند که هرگز مشاهده نرفته بود، و این از فضل رسول خدای صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ظاهر گشت و خدیجه عَلَيْهَا السَّلَامُ زنی تمام بالا و سفید و فربهی بود؛ بدان نیکویی که در عرب و عجم نظیر نداشت. در این نوبت جامه زرتار مرصع به جواهر احمر و اخضر و اصفر و دیگران الوان در بر کرد و بر رسول خدای در آمد و صفیه دختر عبدالمطلب در پیش روی او همی رفت و این شعرها همی خواند:

ص: ۶۹

جاء السُرُورُ مَعَ الفَرَحِ

وَ مَضَى النُّحُوسُ مَعَ التَّرَحِ (١)

أَنوارُ نَاقِدٍ أَقْبَلتُ

وَالْحالُ فِينا قَدْ نَجَحَ

بِمَحْمَدِ المَذْكَورِ فِي

كُلِّ المَفاوِزِ وَ البَطَحِ (٢)

لَوانِ يوازِنِ أَحْمَدُ

بِالْحَلِقِ كُلِّهِم رَجَحَ

وَ لَقَدْ بَدِئنا بِفَضْلِهِ

لِقُرَيْشِ أَمْرٍ قَدْ وَضَحَ

ثُمَّ السُّعُودُ لِأَحْمَدِ

وَ السَّعْدُ عَنهُ ما بَرَحَ

بِحَدِ يَجْهَ نَبَتِ الكِمالِ

وَ بَحْرِ نايِلِها (٣) طَفَحَ (٤)

يا حُسْنَها فِي حُلِيِّها

وَ الحَلْمِ مِنْها ما بَرَحَ

هَذا النُّبِيُّ مُحَمَّدُ

ما فِي مَدائِحِهِ

كَالِجِ (٥)

صَلُّوا عَلَيْهِ تَسْعُدُوا

وَاللَّهُ عَنْكُمْ قَدْ صَفَحَ (٤)

پس خدیجه علیها السَّلَامُ در آمد و در برابر رسول خدای صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَقُوفِ يَافَتْ. زنان آن تاج که بر سر او بود برگفتند و بر سر پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بَنَهَادَنْد، و دف ها بنواختند و با خدیجه عَلِيهَا السَّلَامُ گفتند: بدان رسیدی که هیچ کس از زنان عرب و عجم نرسید، فَهَنْئِيَا لِمَكَ. پس در جلوه سیم خدیجه عَلِيهَا السَّلَامُ جامهٔ اصفر در بر کرد و دیگر جواهر پیرایه ساخت و تاجی مرصع به جواهر شاداب بر سر نهاد که از لمعان آن یاقوت که در میان داشت. تمامت آن موضع و مسکن روشن بود و هم چنان صفیه در پیش روی او همی رفت و این شعر بگفت:

ص: ٧٠

١- . طرح: اندوه ضد فرح.

٢- . بطح: به معنی سیل.

٣- . نایل: به معنی عطاست.

٤- . طفوح: لباب شدن.

٥- . ملح: روی ترش کردن.

٦- . صفح: در گذاشتن گناه.

بیت

أَخَذَ الشُّوقُ مُوثِقَاتِ الْفُؤَادِ

وَ أَلْفَتْ السُّهَادَ (۱) بَعْدَ

الرُّقَادِ (۲)

فَلْيَالِي اللَّقَا بُنُورِ السَّدَانِي

مُشْرِقَاتُ خِلَافِ طُولِ الْبِعَادِ

فَزَتِ بِالْفَخْرِ يَا خَدِيجَهُ إِنْ

قُلْتِ مِنَ الْمُصْطَفَى عَظِيمِ الْوِدَادِ

فَعَدَا شُكْرُهُ عَلَى النَّاسِ فَرَضًا

شَامِلًا كُلَّ حَاضِرٍ ثُمَّ بَادِي

كَبَّرَ النَّاسُ وَ الْمَلَائِكَةُ جَمْعًا

جَبْرَائِيلُ لَدَى السَّمَاءِ يُنَادِي

فُزْتِ يَا أَحْمَدُ بِكُلِّ الْأَمَانِي

فَنَجَى اللَّهُ عَنْكَ أَهْلَ الْعِنَادِ

فَعَالَيْكَ الصَّلَوَةُ مَا سُرَّتِ الْعَيْسُ

وَ حُطَّتْ لِثِقَلِهَا فِي الْبِلَادِ

در این نوبت خدیجه علیها السلام نزد رسول خدای صلی الله علیه و آله بنشست و نسوان عرب جملگی بیرون شدند.

عدد اولاد پیغمبر

و مادام که خدیجه علیها السلام در سرای پیغمبر صلی الله علیه و آله بود آن حضرت پاس حشمت او بداشت و زنی دیگر به سرای درنیامورد و خدیجه علیها السلام از پیغمبر صلی الله علیه و آله دو پسر آورد: نخستین، قاسم نام داشت و از این روی کنیت آن حضرت ابوالقاسم بود، و آن دیگر عبد الله نام داشت و ملقب به الطیب الطاهر بود و از این جا بعضی از مردم به خطا

رفته طیب و طاهر را دو پسر جداگانه شمارند.

و هم چنان خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ را از آن حضرت چهار دختر بود: نخستین: رُقَبَه، دوم: زینب، سیم: اُمُّ کُلثوم، چهارم: فاطمه عَلَیْهَا السَّلَامُ. و پسران آن حضرت قبل از بعثت درگذشتند، و دختران بودند تا با آن حضرت هجرت کردند. اما زینب به حباله نکاح اَبُو العاص بن الرَّبِیع درآمد و از او دختری آورد که امامه نام داشت و امامه را علی عَلَیْهِ السَّلَامُ بعد از وفات فاطمه عَلَیْهَا السَّلَامُ به حباله نکاح آورد و امامه زنده بود تا آن حضرت شهید شد.

ص: ۷۱

۱- . سهاد: بالضم، بیداری.

۲- . رقاد: خواب و به خواب شدن.

و زینب در سال هفتم هجرت در مدینه وفات نمود.

اما زُفَیْه را عُتْبَه بن اَبی لهب عقد بست و قبل از آن که بر او در آید طلاق گفت. پس پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ فرمود: «اللَّهُمَّ سَلِّطْ عَلَيَّ عُتْبَةَ كَلْبًا مِنْ كِلَابِكَ؛ یعنی الهی سگی از سگک های خود را بر عُتْبَه مسلط کن.» پس خداوند شیری را گماشت که در میان اصحاب او را بدرید و بعد از او عثمان او را نکاح کرد و زُفَیْه با عثمان به حبشه هجرت کرد و چون در مدینه آمده وداع جهان گفت. عثمان بعد از او امّ کلثوم را عقد بست و از این روزی عثمان را ذُو النُّورین گفتند. ولادت این فرزندان پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ قبل از اسلام بود.

اما فاطمه عَلَیْهَا السَّلَامُ بعد از اسلام متولد شد و هم چنان ابراهیم که مادر او ماریه قبطیه بود در سال هشتم هجرت آن حضرت متولد گشت و تفصیل این جمله بعون الله تعالی هر یک در جای خود مرقوم خواهد شد و عدد زنان آن حضرت باز نموده خواهد گشت.

ص: ۷۲

ام المؤمنین خدیجه کبری عَلَیْهَا السَّلَامُ (۱)

ذبیح الله محلاتی

چکیده

شرح زندگانی و فضائل اخلاقی حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ با استناد به منابع مهم تاریخی و حدیثی است. از دیدگاه نویسندگان: از احادیث شیعه و اخبار عامه معلوم می شود که خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ در علم و اطلاع به کتب راویه معروفه بوده و از زنان قریش علاوه بر کثرت اموال و ضیاع و عقار و تجارتی که داشت او را ملکه بطحا می گفته اند. به عقل و کیاست مزیت تامه داشته و در آن زمان او را طاهره مبارکه و سیده نسوان می گفته اند؛ بلکه از کسانی بود که انتظار قدوم پیغمبر صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ را می کشید و همیشه از ورقه و از علمای دیگر از علائم نبوت استفسار می نمود و چون خدمت آن بزرگوار رسید، اول از مهر نبوت مسئلت نمود و آن را زیارت کرد و اشعار فصیحه او در مدح آن حضرت، کاشف از علم و ادب و کمال محبت او به آن شمس آل عبدالمطلب است و در همان روزی که رسول خدا صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ مبعوث گردید، خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ به او ایمان آورد.

کلیدواژه: حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ، پیامبر صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ، تاریخ اسلام، بعثت، ملکه بطحا، تجارت.

خدیجه بنت خویلد بن اسد بن عبد العزی بن قصبی ابن کلاب بن مره بن کعب بن لوی بن غالب بن فهرست، و مادر خدیجه فاطمه دختر زائده بن الاصم است که نسبش ایضاً به لوی بن غالب می رسد. و مادر فاطمه هاله است، دختر عبد مناف بن الحارث، که نسبش

ص: ۷۴

ایضاً به لوی بن غالب می رسد و مادر هاله قلابه نام داشت و او دختر سعد بن سهم ابن عمرو که از اولاد غالب بن فهر است و کنیه خدیجه، ام هند است و بنا بر مشهور شوهر اوّل او عتیق بن عائذ مخزومی و شوهر دوم او ابی هاله بن المنذر الاسدی بوده است. از او دختری آورد، نام او را هند گذارد، از این جهت مکنه به ام هند گردید و ابو هاله نیز نماند.

خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ را از مال خویش و میراث شوهران ثروتی عظیم فراهم آمد، آن را سرمایه نمود به شرط مضاربه تجارت همی کرد تا از صنایع توانگران گردید؛ چندان که هشتاد هزار شتر در زیر بار تجارت او بودند. همه روزه مال او زیاد می گردید و نام او بلند می گشت و بر بام خانه او قبه ای از حریر سبز با طناب های ابریشم راست کرده بودند به امثالی چند و این جلالت او را علامتی بود.

در این وقت عقبته بن ابی معیط و صلت بن ابی شهاب که هر یک چهار صد کنیز و غلام و خدمتکار داشته اند و ابوجهل و ابوسفیان که در شمار صنایع قریش بودند و دیگر بزرگان از هر جانب خواستار شدند که خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ را به حباله نکاح خود درآورند و او سر به کس در نمی آورد، تا آن که رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ او را در حباله نکاح خود در آورد و از او قاسم و عبد الله که آنها را طیب و طاهر می نامیدند و ام کلثوم و زینب و رقیه و فاطمه زهرا عَلَیْهَا السَّلَامُ از او متولد گردید و خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ جمیع اموال خود را واگذار به رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ نمود و بیست و چهار سال و یک ماه با آن حضرت زندگی کرد و چون خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ از دنیا رفت شصت و پنج سال عمر داشت و تا او زنده بود رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ زنی اختیار نکرد و به دست خود او را در حجون مکه به خاک سپرد و وفات او به روایت یعقوبی قبل از هجرت به سه سال در ماه رمضان اتفاق افتاد. این فهرست دوره حیات خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ بود.

فضائل خدیجه ام المؤمنین عَلَیْهَا السَّلَامُ از کتب اهل سنت

اوّل. احمد بن محمد بن حنبل شیبانی در مسند خود و طبرانی و غیر ایشان به اسانید خود از انس بن مالک از رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ روایت کرده اند که فرمود: «خیر نساء العالمین اربع:

مریم بنت عمران و آسیه بنت مزاحم و خدیجه بنت خویلد و فاطمه بنت محمّد و متبتع خبیر عند التأمّل.» خواهد دانست که خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ از جهات عدیده بر مریم و آسیه فضیلت دارد چه آن که ملائک فضل بذل مال و علم و عبادت و معرفت و صبر و شکیبایی و حضانت اولاد و تدبیر منزل و حسن التبعّل، یعنی به نیکویی شوهر داری نمودن، و این خصائص پسندیده که ملائک فضل زنان است، آنچه برای خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ فراهم بود برای آنها یعنی آسیه و مریم فراهم نبود.

دوم.

احمد بن ابی یعقوب بن جعفر بن وهب الکاتب، المعروف به ابن الواضح الکاتب الاخباری، المتوفی فی حدود سنه ۲ عَلَیْهِ السَّلَامُ ۸ و کان تاریخه اقدم تاریخ العربیه واتبه عند السنه والجماعه در تاریخ خود حدیث کند که رسول خدا صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ بِر خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ وارد شد در حالی که در سکرات موت بود فرمود: ای خدیجه! ضراء خود را در بهشت از من سلام برسانی. عرض کرد ضراء من چه کسان باشند؟ فرمود: زنان بهشتی من آسیه و مریم بنت عمران و کلثوم خواهر موسی بن عمران و خدیجه بنت خویلد؛ خدای متعال آنها را به من تزویج کرده است.

سوم. نیز در آن کتاب گوید: چون خدیجه به رحمت حق پیوست، فاطمه به رسول خدا در آویخت و گریه می کرد و بهانه مادر می گرفت و می گفت مادر من کجا است؟ جبرئیل عرض کرد یا رسول الله! فاطمه را بگو خداوند متعال بنا کرده است برای مادرت قصری از لؤلؤ میان تهی که در آن قصر تعب و رنجی نیست.

چهارم. در بخاری و مسلم از ابوهریره روایت می کند که: جبرئیل خدمت رسول خدا صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ آمَد، عرض کرد: خدیجه می آید با او ظرفی است از طعام، از خداوند سلام به او برسان و او را بشارت بده به خانه ای در بهشت از نی که در آن تعب و رنجی نیست.

و حدیث این است: «انها فی بیت الجنه من قصب لاصخب فيه ولا نصب.»

برخی شرح کرده اند که قصب مروارید مجوف است و صخب رفع صوت است و نصب به معنی تعب است و فی الحدیث «القصب الذهب» و قال الجوهری: «القصب بیت من جوهر» و قال صاحب النهایه فی غریب الحدیث: «القصب لؤلؤ مجوف واسع کالقصر المنیف»؛ یعنی قصب نام مروارید میان تهی است که به شکل قصر بسیار عالی است.

ص: ۷۶

پنجم. ترمذی در صحیح خود می فرماید، که حضرت امیرالمؤمنین عَلِيهِ السَّلَامُ فرمود: «خیر نسائها مریم و خیر نسائها خدیجه.»

ششم. حاکم نیشابوری در مستدرک صحیح بخاری و طبرانی در معجم و احمد حنبل در مسند و ابن عبدالبر در جلد ثانی استیعاب و دیگران از رسول خدا حدیث کرده اند، که فرمود: «افضل نساء اهل الجنة خدیجه بنت خویلد و فاطمه بنت محمّد و مریم بنت عمران و آسیه بنت مزاحم.»

هفتم. و نیز حاکم روایت کند از عایشه، که رسول خدا فرمود: «سيدات أهل الجنة أربع مریم و فاطمه و آسیه و خدیجه.»

هشتم. و نیز حاکم روایت کند از حدیفه یمانی، که رسول خدا فرمود: «خدیجه سابقه نساء العالمین إلى الإیمان بالله و بمحمّد.»

نهم. بخاری در صحیح خود از عایشه روایت کند، که خواهر خدیجه اذن خواست بر حضرت رسول وارد شود. رسول خدا چون نام خدیجه بشنید خرسند شد. من گفتم چقدر او را یاد می کنی و حال آن که پیره زنی از زن های حمراء الصدقین بوده که هلاک شد، خداوند بهتر از خدیجه به تو داده. پس آن بزرگوار بر آشفت و فرمود: واللّه بهتر از خدیجه روزی من نشده است. ایمان آورد به من آن وقتی که مردم مرا تکذیب می کردند و مالش را انفاق کرد در وقتی که مردم امساک کردند: «و کانت من أحسن النساء جمالاً وأكملهن عقلاً واتمهن رأياً وأكثرهن عفة ودنيا وحياء ومروه ومالا.»

دهم. در خصائص فاطمیه از کتاب نزهه المجالس و منتخب النفایس شیخ عبدالرحمن شافعی نقل کرده است که جبرئیل به حضرت رسول عرض کرد که هر وقت من از سدره المنتهی به زمین می آیم حق تعالی می فرماید سلام مرا به خدیجه برسان. خدیجه گفت: اللّٰه السلام ومنه السلام والیه يعود السلام وعلی جبرئیل السلام.

یازدهم. و نیز در آن کتاب به سند خود از محمّد بن اسحاق نقل کرده است، که او روایت می کند که حضرت رسول هر وقت از تکذیب قریش و اذیت های ایشان محزون و آزرده می شد، هیچ چیز آن حضرت را مسرور نمی کرد مگر ذکر خدیجه و هر گاه خدیجه را

می دید مسرور می شد و مبتهج می گردید و خدیجه آن بزرگوار را در بر می گرفت و می بوسید و امر قریش را توهین می نمود و صدقه می داد برای سلامتی آن حضرت.

دوازدهم: بوصیری در قصیده برده که ابن حجر او را شرح کرده در مصر به طبع رسیده می گوید:

ورآته خدیجه و التقی و الزهد

فیه سحیه و الحیاء و اتاها ان الغمامه و

الصرح اظلته منهما افیاء

و احادیث ان وعد رسول الله

بالبعث حان منهما الوفاء

فدعته الی الرواج وما احسن

ما یبلغ المنی الاذکیاء

واتاها فی بیتها جبرئیل

ولذی اللب فی الامور اریتاب

فاماطت عنهما الخمار لتدری

اهو الوحی ام هو الاغیاء

فاختفی عند کشفها الرأس

جبرئیل فما عاداو اعید الغطاء

فاستبان خدیجه انه الکنز الذی

حاولته والکیمیاء

این اشعار اشاره به مطالبی است که در محل خود مشروحاً بیان خواهد شد. اجمالاً می گوید: ابر سایه انداخت بر رسول خدا و خدیجه کرائم و صفات رسول خدا را از زهد و تقوی و حیاء به میزان امتحان سنجیده بود و تماشا کرد سایه انداختن ابر را بر سر او و دیدن دو ملک را که بال های خود را در برابر آفتاب بر سر مبارک آن جناب گسترده و شناختن پیغمبری او را به این

دو علامت و رغبت کردن به وی.

و دیگر به روایت عامه، خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ خواهش کرد از آن حضرت که هر وقت جبرئیل می آید مرا اطلاع بده و قصد خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ امتحان و اختبار بود. چون جبرئیل آمد و او را خبر داد، خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ عرض کرد: برخیز یا رسول الله! روی زانوی چپ من بنشین. آن گاه عرض کرد بر زانوی راست من بنشین و هر گاه آن حضرت را حرکت می داد از محل خود عرض می کرد آیا جبرئیل را می بینی؟ فرمود: بلی، پس روی و موی خود را گشود. آن گاه عرض کرد آیا جبرئیل را می بینی؟ فرمود: نه. در آن حال خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ گفت: بشارت باد تو را که این ملک است. پس جامه پوشید و به نزد ورقه رفت و قصه را باز گفت.

ص: ۷۸

ورقه گفت: ای خدیجه! لقد جاء الناموس الاكبر التي ياتي موسى عَلَيْهِ السَّلَامُ.

ابن حجر عسقلانی در اصابه احادیث مذکوره را نیز نقل کرده، به علاوه مطالب بسیاری آورده که همه متضمن فضائل خدیجه است و گفته: «و من مزایا خدیجه انها ما زالت تعظم النبی و تصدق حدیثه قبل البعثه و بعدها» تا این که گوید: روزی خدیجه به طلب رسول خدا بیرون آمد. جبرئیل به صورت مردی با او مصادف شد. از خدیجه احوال رسول خدا را پرسش کرد. خدیجه خوف کرد که بگوید رسول خدا در کجا است. ترسید که این مرد از کسانی باشد که قصد کشتن پیغمبر دارد. چون خدمت آن حضرت رسید و قصه را بازگفت، حضرت فرمود آن جبرئیل بود و امر کرد که از خدا تو را سلام برسانم.

چهاردهم. نیز در اصابه گوید: «قالت عایشه کان رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَا يَكَادُ يَخْرُجُ مِنَ الْبَيْتِ حَتَّى يَذْكُرَ خَدِيجَةَ وَيُحَسِّنُ الثَّنَاءَ عَلَيْهَا فَذَكَرَهَا يَوْمًا مِنَ الْيَوْمِ فَأَخَذَتْنِي الْغَيْرَةُ فَقُلْتُ هَلْ كَانَتْ الْأَعْجُوزَا قَدْ أَبْدَلَكِ اللَّهُ خَيْرًا مِنْهَا فَغَضِبَ ثُمَّ قَالَ لَا وَاللَّهِ مَا أَبْدَلَنِي اللَّهُ خَيْرًا مِنْهَا أَمَنْتُ بِئِذَا كَفَرَ النَّاسُ وَصَدَقْتَنِي إِذْ كَذَبَنِي النَّاسُ وَوَأَسْتَنِي بِمَالِهَا إِذْ حَرَمَنِي النَّاسُ وَرَزَقَنِي اللَّهُ مِنْهَا أَوْلَادًا دُونَ غَيْرِهَا مِنَ النِّسَاءِ قَالَتْ عَائِشَةُ فَقُلْتُ فِي نَفْسِي لَا إِذْكَرَهَا بَعْدَ بَسْبِهِ أَبَدًا وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِذَا ذَبَحَ شَاهَ يَقُولُ أَرْسَلُوا إِلَيَّ أَصْدِقَاءَ خَدِيجَةَ قَالَ فَذَكَرْتُ لَهُ يَوْمًا فَقَالَ إِنِّي لِأَحِبُّ حَبِيبَهَا.»

حاصل ترجمه این حدیث به فارسی این است که عایشه گفت کمتر اتفاق می افتاد که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ از خانه بیرون برود و خدیجه را به خیر یاد نکند؛ چندان که یک روز آتش حسد من مشتعل شد. گفتم: یا رسول الله! تا چند یاد می کنی خدیجه را او پیر زالی بیش نبوده، خداوند بهتر از او را به تو مرحمت کرده. رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ از سخن من در غضب شد. پس فرمود: «نه به خدا قسم بهتر از خدیجه نصیب من نشده، به من ایمان آورد هنگامی که مردم کافر بودند و تصدیق نبوت من نمود، در وقتی که مردم مرا تکذیب می کردند و اموال خود را تمام در تحت اختیار من گذارد، در وقتی که مردم مرا از خود دور می کردند و نسبت به من در مال خود بخل می نمودند و خداوند متعال از خدیجه

به من فرزندان روزی کرد و رحم تو را خدا عقیم قرار داده است.» عایشه می گوید من با خود قرار دادم که دیگر خدیجه را به بدی یاد نکنم. و هر گاه رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ گوسفندی ذبح می نمود، سفارش می کرد که از برای دوستان و اصداق خدیجه از این گوشت بفرستید. عایشه می گوید من گفتم برای چه این کار بکنیم؟ فرمود: من دوست دارم دوستان خدیجه را.

کمال ایمان خدیجه کبری عَلَیْهَا السَّلَامُ و پاره ای از شئون خاصه او

از احادیث شیعه و اخبار عامه معلوم می شود که خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ در علم و اطلاع به کتب راویه معروفه بوده، و از زنان قریش علاوه بر کثرت اموال و ضیاع و عقار و تجارتی که داشت او را ملکه بطحا می گفته اند. به عقل و کیاست مزیت تامه داشته و در آن زمان او را طاهره مبارکه و سیده نسوان می گفته اند؛ بلکه از کسانی بود که انتظار قدم پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ را می کشید و همیشه از ورقه و از علمای دیگر از علائم نبوت استفسار می نمود. و چون خدمت آن بزرگوار رسید اول از مهر نبوت مسئلت نمود و آن را زیارت کرد و اشعار فصیحه او در مدح آن حضرت، که عنقریب خواهی شنید، کاشف از علم و ادب و کمال محبت او به آن شمس آل عبدالمطلب می باشد و در همان روزی که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مبعوث گردید، خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ به او ایمان آورد و در نهج البلاغه است: «قال: لم یجمع بیت واحد یومئذ فی الإسلام غیر رسول الله و خدیجه و أنا ثالثهما اری نور الوحی والرساله و اشم ریح النبوه ولقد سمعت رننه الشیطان حین نزل الوحی علیه فقلت یا رسول الله ما هذه الرننه فقال هذا شیطان قد آیس ان یعبد.»

در این جمله امیر المؤمنین عَلَیْهِ السَّلَامُ می فرماید: در تمامت حجاز و غیر آن، خانه ای نبود که در او از اسلام اثری باشد؛ مگر رسول خدا و خدیجه کبری و من سومی ایشان بودم که نور وحی و رسالت را می دیدیم و رایحه نبوت را استشمام می کردم و هر آینه ناله ای به گوشم رسید حین نزول الوحی، عرض کردم: یا رسول الله! این چه ناله و رننه است، فرمود: شیطان است که مأیوس شد دیگر کسی او را پرستش کند. بالجمله خدیجه کبری عَلَیْهَا السَّلَامُ

افضل امهات المؤمنین و اول نساء المسلمین اسلاما و اقدمهم ایمانا و أشرفهم نسباً و أكرمهم شرفاً.

هر کس به کتاب های اهل سنت نظر کند می داند که حضرات اهل سنت در فضل و منفبت عایشه چقدر اخبار نقل کرده اند. مع ذلك خدیجه علیها السلام را به او تفضیل می گذارند و خود عایشه اخباری در مناقب خدیجه علیها السلام روایت نموده، که بعض آن آنفاً گذشت و بعض آن را در جلد اول این کتاب در احوالات فاطمه زهرا علیها السلام نقل کرده ایم، و چرا چنین نباشد و هی المرثه الجلیله النبیله الاصلیه العقلیه الکامله العاقله الباذله العالمه الفاضله العابده الزاهده المجاهده الحازمه والحبیه لله ولرسوله ولولیه المختاره من النساء و الصفیه البیضاء حلیله الرسول وام البتول صفوه النسوه الظاهره و سیده العفائف المطهرات دره الصدف و أهل العز والمجد والشرف السابقه فی جمیع الخیرات.

خلاصه: خدیجه کبری علیها السلام اول زنی است که تصدیق پیغمبر صلی الله علیه و آله نمود و اول زنی است که در مکه با رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز به جماعت خواند و اولی زنی است که ایمان خود را در مکه اظهار نمود در میان مشرکین خونخوار و اول زنی است که دشمن را از رسول خدا صلی الله علیه و آله دفع می داد و اول زنی است که تمام اموال خود را به رسول خدا صلی الله علیه و آله بخشید و اول زنی است در اسلام که ایمانش به درجه کمال رسید و اول زنی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را اختیار نمود.

در خصائص فاطمیه می فرماید: الحق جناب خدیجه کبری علیها السلام در بذل همت و اهتمام به خدمت رسالت در اول اسلام کاری نکرد که بتوان وصف نمود، بلکه زبان بیان از شرح آن عاجز است و قاصر و به اتفاق فریقین خدیجه علیها السلام افضل همه زوجات رسول خدا صلی الله علیه و آله است. شیخ حر عاملی در منظومه اش گوید:

زوجاته خدیجه و فضلها

ابان عند قولها و فعلها

بنت خویلد الفتی المکرم

الماجد المؤید المعظم

لها من الجنة بيت من قصب

لا صخب فيه ولا لها نصب

وهذه صورته لفظ الخبر

عن النبي المصطفى المطهر

و از مفاخر و مناقب خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ آنچه بر غالب خواص و عوام مخفی است، قبول ولایت جناب امیر المؤمنین عَلَیْهِ السَّلَامُ است و امامت اولاد امجاد او است. با این که آن وقت مکلف نبود به قبول ولایت؛ یعنی این تکلیف پس از حضرت رسالت فرض و واجب بوده، ولی آن مخدره در زمان ولادت فاطمه عَلَیْهَا السَّلَامُ از امامت ائمه اطهار عَلَیْهِمُ السَّلَامُ از فرزند خود شنیده بود و این مطلب خاطر نشانش بود و قدر و مقام امیر المؤمنین عَلَیْهِ السَّلَامُ را دانسته و پیوسته در انجام این امر و انجام این مقصود سعی و جدی بلیغ داشت.

علامه مجلسی در ششم بحار روایت می کند که روزی رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ را خواست و در کنار خود نشانید و فرمود: این جبرئیل است و می گوید از برای اسلام شروطی است:

اول. اقرار به یگانگی خداوند متعال؛

دوم. اقرار به رسالت رسولان؛

سوم. اقرار به معاد و عمل به اصول و امهات این شریعت و احکام آن.

چهارم. اطاعت اولی الامر و ائمه طاهرین عَلَیْهِمُ السَّلَامُ از فرزندان او یکان یکان با برائت از عدای ایشان به همین ترتیب.

پس خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ به همه آنها اقرار و اعتراف نمود و تصدیق واحد واحد فرمود؛ به خصوص امیر المؤمنین عَلَیْهِ السَّلَامُ، که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله فرمود: «هو مولاك و مولی المؤمنین و امامهم بعدی؛ یعنی علی مولای تو و مولای مؤمنان و بعد از من امام ایشان است» و از خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ عهد اکید و میثاق شدید گرفت در قبول ولایت آن جناب و بیعت محکمه نمود و رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله یک یک از اصول و فروع دین را حتی آداب وضو گرفتن و آداب نماز و روزه و حج و جهاد و بر والدین و صلوة رحم و واجبات و محرمات همه را ذکر نمود. پس رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله دست خود را بالای دست امیر

المؤمنين عَلَيْهِ السَّلَامُ نهاد و خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ دست خود را بالای دست رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ نِهَاد و بدین نهج با امیر المؤمنین عَلَیْهِ السَّلَامُ بیعت کرد.

این خلاصه روایت بود و اگر نه حدیث مفصل است و این است معنی «ما کمل من النساء الا اربعة آسیه بنت مزاحم مریم بنت عمران خدیجه بنت خویلد فاطمه بنت محمّد.» و از حدیث مشار إليه ظاهر می شود که آن مخدره به تمام اصول دین و احکامی که در آن نازل شده، فرداً فرد ایمان آورده و روح تمام اصول و فروع که میزان رد و قبول است ایمان به امامت آن بزرگواران است. با این که خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ در آن وقت مکلفه به امر امامت نبوده، ولی این مقام مخصوصی است از برای کاملین و اولیاء کاملین از این خانواده. اگر چه مرتبه ولایت مؤخر است، لیکن در هر وقت و زمان برای خواص ایشان حتم و فرض است و آن در ایمان شرط کمال و بدون ولایت این شریعت قالبی بی روح و کلامی بی معنی می نمود و لهذا در یوم غدیر در نصب خلافت جناب امیر المؤمنین عَلَیْهِ السَّلَامُ آیة (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ) آمد و کریمه (وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغَتْ رِسَالَتَهُ) شاهد صدق مدعی است.

الحاصل در ذات قدسیه خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ، ودایع نفیسه و ذخایری شریفه بود که در آن زمان بین اهل زمین و اهل آسمان انحصار داشت و أعظم آنها گوهر گران بهای ولایت امیر المؤمنین عَلَیْهِ السَّلَامُ بوده است؛ کانهها قبل الوقوع بالقوه ایمان آورده و تصدیق نموده، پس سبقت و قدمت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ در اسلام و ایمان به جمیع مراتب و مقامات ایمان بوده و این قسم از ایمان برای مردم میسر نبود و مسئله امامت امری مخفی و پنهان بر ابناء آن زمان بوده تا روز غدیر پرده برداشته شد.

و در احترام و تجلیل خدیجه طاهره عَلَیْهَا السَّلَامُ همین بس که تا حیات داشت، رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ هیچ زنی اختیار ننمود و در مدت این بیست و چهار سال و یک ماه با وجود خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ به احدی از زنان دنیا رغبت ننمود. کیف لاهوی امیره عشیرتها و سیده قومها و وزیر صدق لرسول الله کانهها از کثرت اغنام و حشم و ضیاع و عقار و املاک و قری و مال التجاره و عیید و اماء و مستقلات و جواهر غالیه و وجوه نقدیه ملکه بین حجازات

و اطراف آن بوده و تمام آن را بدون ظنت به اکمال منت در راه آن جناب بذل نمود؛ خصوصاً در آن سه سال که آن بزرگوار در شعب مکه با بنی هاشم بود مصارف ایشان در عهده خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ بود و ابوالعاص بن ربیع داماد خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ شترها را می آورد و گندم و خرما بار می کرد و به بنی هاشم می رسانید. پس خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ به مال و جان با دل و زبان ایمان به پیغمبر عَلَیْهَا السَّلَامُ آخرالزمان آورد.

بلی شمشیر امیر المؤمنین عَلَیْهِ السَّلَامُ برابری کرد با بذل مال او و اگر نه در جهت اسلام و سبقت در ایمان با هم مساوات داشته اند و همین شرف بزرگ بس است خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ را. علاوه دختری مانند فاطمه زهرا عَلَیْهَا السَّلَامُ آورد که از وی بر تمام دنیا شرافت و کرامت یافت و بر سیدات نسوان برتری جست. ذلک فضل الله یوتیه من یشاء.

اطلاع خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ به احوال پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ از علمای یهود

ابن حجر عسقلانی در اصابه گوید: اتفاق چنان افتاد که روزی خدیجه با جمعی از زنان در منظری از غرفه های سرای خویش جای داشته اند و یکی از احبار یهود نیز با او بود و این هنگام محمد صلی الله علیه و آله از آن جا عبور فرمود. مرد یهودی با خدیجه گفت: بشود این جوان را به این منظره دعوت فرمایی.

خدیجه کنیز خود را به سوی آن حضرت فرستاد و او را دعوت فرمود. آن حضرت اجابت فرمود و بدان منظره در آمد و در انجمن ایشان بنشست. مرد یهودی خواستار شد از آن حضرت که کتف خود را بگشاید. ملتمس او میزدول افتاد. چون مرد یهودی چشمش بر مهر نبوت افتاد، گفت سوگند یا خدای که این مهر پیغمبری است. خدیجه گفت: اگر عم او حاضر بودی تو نتوانستی بر بدن او نظر کنی؛ زیرا که اعمام او جنابش را از مردم یهود بر حذر دارند. مرد یهودی گفت: هیچ کس را قدرت نباشد که بر محمد آسیبی برساند. قسم به موسی بن عمران عَلَیْهِ السَّلَامُ که او پیغمبر آخر الزمان است.

چون آن حضرت از منظره به زیر آمد، مهرش در دل خدیجه جای کرد و با مرد یهودی گفت تو چه دانستی که او پیغمبر است؟ گفت تورات مرا ملحوظ افتاده که او خاتم انبیا است

و هنوز کودک باشد که پدر و مادر او از جهان بروند و جد و عمش کفالت او کنند. پس به سوی خدیجه اشارت کرد و گفت: او زنی از قریش به نکاح درآورد که بزرگ قبیله و سید عشیره باشد. این سخن را نگاه بدار. چون درخواست که بیرون رود با خدیجه گفت: نگران باش که محمّد را از دست نگذاری که پیوستن به او کار هر دو جهان را راست کند و این معنی در خاطر خدیجه راسخ گردید.

و دیگر چنان افتاد که خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ روزی از اعیاد با جمعی از زنان قریش در مسجد الحرام حاضر بود. یکی از یهود بر ایشان گذشت و گفت زود باشد که در میان شما پیغمبری مبعوث گردد. هر یک بتوانند او را به شوهری اختیار کنید. آن زنان چون این بشنیدند همی سنگ پاره به او افکندند. اما خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ را این اندیشه در ضمیر سخت شد و روزی با ورقه بن نوفل بن اسد بن هاشم بن عبد مناف که پسر عموی او بود گفت: می خواهم شوهری بنمایم و این مردم که در طلب من تعب برند، هیچ یک را پسندیده ندارم و این ورقه از بزرگان قوم عیسی بود و از علوم نیک خبر داشت و از کتب آسمانی دانسته بود که پیغمبر آخرالزمان زنی به سرای درآورد که سیده قوم خود باشد و گمان داشت که آن زن خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ باشد.

خواب دیدن خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ رَا

باجمله ورقه در جواب خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ گفت: اگر خواهی تو را حدیثی عجیب مکشوف دارم. خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ فرمود: کدام است؟ گفت: مقداری آب حاضر کن. چون آب حاضر کرد عزمه ای بر آن آب بخواند و فرمود تا خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ از آن آب غسل کند و از انجیل و زبور چیزی بنوشد و گفت: این نگاشته را در زیر سر خود بگذار و بخواب که آن کس که شوهر تو باشد در خواب خواهی دید. چون خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ چنین کرد، در خواب دید که مردی از خانه ابوطالب عَلَیْهِ السَّلَامُ بیرون آمد با قامتی با اندازه و چشمی سیاه و گشاده و ابروان نازک و لب های سرخ و گونه های گلرنگ با ملاحتی بی حد و صباحتی به نهایت و در میان دو کتف او علامتی بود و پاره ابری بر سر او سایه انداخته و بر اسبی از نور سوار بود

که لجام او را از طلا و زین او مرصع به جواهرات مختلفه و روی او چون روی آدمیان و چهار پای او چون پاهای گاو و امتداد او به قدر مدبصر.

خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ چون او را بدید در بر گرفت و در دامن نشانید. پس از خواب بیدار شد و تا صبح دیگر به خواب نرفت و صبحگاه به نزد ورقه رفت و صورت خواب خویش را باز گفت. ورقه فرمود: ای خدیجه! اگر این خواب بر صدق است رستگار خواهی بود. آن کس که در خواب دیده ای حامل تاج کرامت و شفیع روز قیامت و سید عرب و عجم باشد. همانا او محمّد بن عبد الله بن عبدالمطلب است.

چون خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ این بشنید آتش مهرش زبانه زدن گرفت تا آن گاه که انجمن از بیگانم به پرداخت بنشست و در هوای آن حضرت همی گریست و این ابیات بگفت:

کم استرالوجد و الاجفان تهتکه

واطلق الشوق والاعضاء تمسکه

جفانی القلب لما ان تملکه

غیری فوا اسفا لو کنت املکه

ما ضر من لم یدع منی سوی رمقی

لو کان یسمح بالباقی فیترکه

ورود اعمام النبی در خانه خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ به جهت سرمایه برای تجارت

حضرت ابوطالب عَلَیْهِ السَّلَامُ روزی با رسول خدا صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ كَعْت: من بدان اندیشه ام که زنی از بهر تو به سری در آورم و اینک مالی در دست ندارم و پیر شده ام. همانا خدیجه دختر خوید با ما قرابت دارد و او را مالی فراوان باشد و هر ساله غلامان خود را به تجارت فرستد و مال به مضاربه دهد. اگر خواهی از بهر تو سرمایه ستانم بدان تجارت کنی و ربح آن را به جهت تو عیالی خواستگاری بنمایم.

آن حضرت فرمود روا باشد. پس ابوطالب عَلَیْهِ السَّلَامُ و عباس و دیگر برادران، آهنگ خانه خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ نمودند و در بکوفتند. خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ چون بانک سندان بشنید سروری در قلبش جای کرد و کنیزیک خویش را گفت برو بین کوبنده در کیست؟ و این اشعار بگفت:

ایاریح الجُنب لعل علم

من الاحباب یطفی بعض حرّ

ولولا تحملوک الی منهم

سلاما اشتریه ولو بعمری

وحق و دادهم إنی کتوم

وإنی لا ابوح لهم بسرّی

أرانی الله و صلهم قریبا

و کم یسرّ اتی من بعد عسر

ویوم من فراقکم کشهر

وشهر من وصالکم کدهر

پس آن کنیزک برفت و باز آمد و گفت: ای سیده من! اینک بزرگواران عرب و فرزندان عبدالمطلب می باشند. طلب اذن می نمایند. چون خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ این بشنید شاد شد و گفت: در بگشا و میسره را بگوی تا فرش نیکو برای ایشان بگستراند و هر کس را به جای خود بنشانند و انواع فواکه و اطعمه حاضر ساخت و این اشعار بگفت:

الذحیوتی و صلکم ولقائکم

ولستُ الذا لعیش حتی اراکم

وما استحسننت عنی من الناس غیرکم

ولا لذّنی قلبی حبیب سواکم

علی الرأس والعین جُمله سعیکم

ومن ذا الذی فی فعلکم قد عصاکم

فها انا مجنون علیکم باجمعی

وروحی ومالی یا حبیبی فداکم

وما غیرکم فی الحب یسکن محبتی

وان شتم تفتیش قلبی فهاکم

پس کار انجمن را راست کردند و ایشان را در آوردند و خوروش و خوردنی حاضر کردند و خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ از پس پرده بنشست و گفت: ای بزرگان مکه و حرم! کلبه مرا رشک ارم کردید. هر حاجت که دارید بر آورده است.

ابوطالب عَلَیْهِ السَّلَامُ فرمود: از بهر آن حاجت آمده ایم که سودش نیز تو را باشد. همانا برای پسر برادرم محمّد بدین جا شده ایم که از تو سرمایه برای تجارت به جهت او بگیریم. چون خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ نام مبارک رسول خدا صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ بشنید بر حصول مقصود دل قوی کرد و این اشعار بگفت:

بذکرکم یطفی الفواد من الوقد

ورؤتیکم فیها شفا اعین الرمد

ومن قال إنی اشتفی من هواکم

فقد کذبوا لو مت فیہ من الوجد

ص: ۸۷

ومالی لا املی سروراً بقربکم

وقد کنت مشتاقاً إلیکم علی البعد

تشابه سری فی هواکم وخاطری

فابدی الذی اخفی واخفی الذی ابدی

آمدن رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِه خَانَهُ خَدِیجَه عَلَیْهَا السَّلَامُ

آن گاه خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ فرمود: محمّد خود کجا است که من حاجت او را از لب های او بشنوم؟ عباس چون این بشنید برخاست و با بطح آمد. آن حضرت را نیافت. پس به هر سوی در طلب وی بر آمد تا آن که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در خوابگاه ابراهیم خفته و ردای مبارک بر زیر خویش انداخته و اژدهای عظیم بر بالینش خفته و به جای بادبزن برگ گلی در دهان گرفته، آن حضرت را باد می زند. چون عباس آن مار بزرگ بدید بر پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بترسید و شمشیر بر کشید و آهنگ اژدها کرد و هم ثعبان به سوی او در آمد. پس عباس فریاد بر آورد که ای برادر زاده! مرا دریاب. چون پیغمبر چشم گشود، اژدها ناپدید شد. پس آن حضرت فرمود: از بهر چه تیغ بر کشیدی؟ صورت حال باز گفت. پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ تبسم فرمود و گفت: آن فرشته از جانب خداوند متعال بحر من مأمور است. بسیار او را دیده ام و با او سخن کرده ام. عباس گفت: کسی انکار فضل تو نتواند کردن و این گونه چیزها از تو بعید نباشد. اکنون آهنگ خانه خدیجه فرما که می خواهد تو را بر مال خود امین گرداند.

پس آن حضرت راه پیش گرفت و نور آن حضرت به خانه خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ تابیدن گرفت و خیمه او را روشن کرد. خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ گفت: ای میسره! چرا اطراف خیمه را مسدود نساختی که تابش آفتاب بر این قبه در آمده. میسره گفت: این قبه را ثلمه و روزنه نباشد. این فروغ جبین محمّد است که این قبه را روشن کرده است و اینک با عباس عم خود همی آید. پس اعمام پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بیرون شدند به استقبال آن خورشید رسالت و آن حضرت را در آوردند و در صدر مجلس جای دادند.

خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ طعام بفرستاد و خود از پس پرده آمده عرض کرد: ای سید من! کلبه تاریک مرا روشن ساختی و وحشت های مرا به موانست بدل فرمودی. آیا می خواهی امین

من باشی در اموال من و به هر کجا که می خواهی سفر نمایی؟ فرمود بدان راضی شدم و می خواهم به سوی شام سفر کنم. عرض کرد حکم تو را است و از بهر تو در این سفر صد اوقیه طلا- و صد اوقیه نقره و دو شتر با حمل آن مقرر کردم. آیا راضی شدی؟ ابوطالب گفت: او راضی شد و ما هم راضی شدیم. ای خدیجه! تو محتاج چنین امینی خواهی بود که تمامت عرب بر دیانت و امانت و صیانت و تقوای او متفق اند.

بار بستن رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بر شتر در محضر خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ

خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ گفت: ای سید من! آیا توانی بر شتر بار به بندی؟ پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فرمود: توانم. خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ با میسر فرمود: شتری حاضر کن تا امتحان بنمایم. میسره برفت و شتری درشت اندام حاضر کرد. عباس گفت: ای میسره! شتری از این صعب تر نیافتی که محمّد را با آن امتحان بنمایی؟ پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فرمود: باکی نیست. او را بگذار تا بیاورد. چون شتر پیش شد زانو بزد و روی خود را بر پای آن حضرت نهاد. چون رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ دست بر پشت او مالید به زبان فصیح گفت: کسیت مانند من که سید رسولان بر پشت من دست کشید؟ آن زنان که نزدیک خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ بودند گفتند: این نباشد مگر سحری بزرگ که از این یتیم صادر شد. خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ فرمود: این سحر نباشد. این آیات بینات است و این اشعار بگفت:

نطق البعیر بفضل احمد مُخبراً

هذا الذی شرفت به ام القرى

هذا محمّد خیر مبعوث اتی

فهو الشفیع و خیر من وطأ الثرى

یا حاسدیه تمز قوامن غیظکم

فهو الحیب ولا سواه فی الوری

آن گاه به سوی پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ نگرست و گفت: ای سید من! این جامه که اندر بر داری در خور سفر نباشد. آن حضرت فرمود که مرا جز این جامه نباشد. خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ بگریست و حکم داد تا دو جامه قباطی مصر و دو جبه عدنی و دو برد یمانی و یک عمامه عراقی و دو موزه از پوست و عصایی از خیزران حاضر کردند و فرمود: این جامه ها را بر بالای تو فزونی بود، مهلت ده تا کوتاه کنم.

آن حضرت فرمود: حاجت نباشد. من هر جامه که در بر کنم بر قامت من رسا خواهد بود و اگر کوتاه بود بلند گردد و اگر بلند باشد به حد قامت من گردد. پس آن جامه ها را در بر کرد و همه راست آمد و از میان جامه چون بدر تمام بتافت. چون خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ آن خورشید تابان و مهر فروزان بدید یک باره دل از دست بداد و این اشعار بساخت:

اوتیت من شرف الجمال فنونا

ولقد فتنت بها القلوب فتونا

قد کونت للحسن فیک جواهر

فیها و عُیت الجواهر المکنونا

یا من اعار الضبی فی فلتانه

للحُسن جیداً سامیاً وجفونا

انظر الی جسم النحیل و کیف قد

اجریت من دمع العیون عیونا

اسهرتُ عنی فی هواک صبابه

و ملئت قلبی لوعه و جنونا

آن گاه ناقه صهب ای خویش را به جهت سواری آن حضرت بدو فرستاده و مترنم به مضمون این مقال گردید:

هزار دشمنم ار می کنند قصد هلاک

گرم تو دوستی از دشمنان ندارم باک

مرا امید وصال تو زنده می دارد

وگر نه هر دم از هجر هست بیم هلاک

پس خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ میسر و ناصح دو غلام خود را طلبد و آنها را ملازم رکابش گردانید و به روایتی خزیمه بن حکیم را که از خویشان خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ بود به همراه حضرت فرمود و با ایشان فرمود دانسته باشید که من این مرد را که بر مال خود امین کردم پادشاه قریش و اهل حرم است و دست هیچ کس بر بالای دست او نیست و او هر چه در مال من بکند روا باشد و شما را نرسد که با او سخن گوید و بایستی پاس عظمت او را بدارید و آواز خود را با آواز او بلند مکنید. میسر و قسم

یاد کرد که سال ها است محبت مُحَمَّد صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ در ضمیر من جای گرفته است و اکنون که تو او را دوست داری،
آن مهر مضاعف شد. پس خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ این اشعار بگفت:

ص: ۹۰

قلب المحب الى الاحباب مجذوب

وجسمه بيد الاسقام منهوب

وقائل كيف طعم الحب قلت له

الحب عذب ولكن فيه تعذيب

افدى الذين على خدى لبعدهم

دمى ودمعى مسفوح و مسكوب

ما فى الخيام وقد سارت ركائبهم

الامحِب له فى القلب محبوب

كانما يوسف فى كل ناحيه

والحى فى كل بيت فيه يعقوب

كان این اشعار ام المؤمنین سلام الله علیها مضمون شعر حافظ است که می گوید:

مردم دیده من جز برهت ناظر نیست

دل سرگشته من غیر تو را ذاکر نیست

اشکم احرام طواف حرمت می بندد

گرچه از خون دل ریش دمى طاهر نیست

رفتن رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ به جانب شام برای تجارت

چون رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ را وداع نمود به جانب ابطح آمد و مردم در آن جا انجمن بودند که آن حضرت را وداع کنند. چون پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ به ابطح رسید مانند آفتاب همی درخشید. دوستان از دیدار او همی شاد شدند و دشمنان از آتش حسد بسوختند. در این وقت عباس بن عبدالمطلب این اشعار بگفت:

یا مخجل الشمس والبدر المنیر اذا

تبسم الثغر لمع البرق منه اضا

این هنگام رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بَدِيدَ كِه اموال خديجه عَلَيْهَا السَّلَامُ هنوز بر شتران حمل نشده، فرمود برای چیست که این اموال و بارها بر زمین است؟ خادمان عرض کردند که عدد ما اندک است. این حمل ها بسیار باشد. آن حضرت را بر ایشان رحم آمد و از راحله فرود شد. دامن بر میان استوار کرد و شتران را یک یک بار بست و هر شتر روی بر پای مبارکش می نهاد و به اشارت آن حضرت از در انقیاد بود تا این که آفتاب بلند شد و سورت گرما بر وجود مبارکش اثر کرد و عرق از جبین مبارکش می چکید. عباس خواست سایبانی به جهت آن حضرت فراهم آورد و در آن وقت خداوند متعال فرمان کرد جبرئیل را که برو به

نزدیک گنجور بهشت و آن ابر را که دوازده هزار سال قبل از خلقت آدم از بهر حبیب خود محمّد آفریده ام بگیر و بر سر او گسترده کن تا از ازدحت آفتاب محفوظ ماند. ناگاه مردم قافله آن ابر رحمت را چون بر سر آن حضرت دیدند، همه در عجب شدند. عباس گفت: محمّد در نزد خدا از آن گرمی تر است که محتاج به مظله من باشد.

پس کاروانیان از آن جا حرکت کردند. چون به جحفه الوداع رسیدند و آن در شش منزلی مکه است و میقات اهل مصر و شام است و از آن جا به غدیر خم دو میل است بالجمله مطعم بن عدی گفت: ای گروه قافله! شما را سفری دراز در پیش است و از این جا تا شام شعاب ترسناک و موارد خطرناک و وادی های سهمناک فراوان باشد. از بین مردم یک تن را بر خود امیر کنید و به صلاح و صواب دید او باشید تا در میانه منازعتی بادید نیاید. جملگی این رای را استوار داشته اند و او را تحسین کردند. پس بنی مخزوم گفتند: ما ابوجهل را قائد خویش دانیم و نبی عدی مطعم را اختیار کردند و بنو النضیر نصر بن حارث را برگزیدند و بنی زهره اجنحه بن جلاح را امیر دانسته اند و بنولوی ابوسفیان را پسندیده داشتند. میسره گفت: ما جز محمّد بن عبد الله کسی را بر خود مقدم نداریم و بنی هاشم با او هم داستان شدند.

ابوجهل چون این بشنید تیغ بر کشید و گفت: اگر شما محمّد را بر خود مقدم دارید من این تیغ را بر شکم خود نهم و چنان فشار کنم که از پشتم سر بدر کند. حمزه شمشیر بر آورده و گفت: ای زشت کردار ناکس! تو ما را از کشتن خود بیم می دهی؟ قسم به خدا نمی خواهم مگر آن که هر دو دست و پای تو قطع شود و دیدگان تو کور گردد. رسول خدا فرمود: «اغمد سیفک یا عماء ولا تستفتحوا سفرکم بالشر دعوهم یسیرون اول النهار و نحن نسیر آخره؛ بگذار تا ایشان اول روز حرکت بنمایند و ما در آخر روز حرکت می نماییم و در هر حال قریش مقدم باشند.» پس ابوجهل با مردم خود از بنی هاشم به یک سوی شدند. پس کاروانیان بدین گونه کوچ دادند و چند منزل پیمودند، تا آن که به وادی امواه رسیدند. در آن جا فرود شدند.

به ناگاه رسول خدا صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ سَحَابِی مَتْرَاکِم بدید. فرمود: من بدین قوم از جنبش سیل بیم دارم. صواب آن است که از این وادی به دامن کوه کوچ دهیم. عباس عرض کرد که فرمان تو را است. پس آن حضرت حکم داد تا در میان کاروان ندا در دادند که اموال و ائقال خود را به دامن کوه حمل کنید. مردمان همه اطاعت کردند؛ مگر یک نفر از قبیله بنی جمح که مصعب نام داشت. او بدین حکومت سر در نیاورد و گفت: ای گروه قافله! سخت دل های شما ضعیف است که از آن چه اثری نیست بهراسید. این سخن بر زبان داشت که بارانی به شدت باریدن گرفت و آن مرد را سیل ربود و او را با احمال و ائقال او نابود ساخت.

مردمان از خبر دادن رسول خدا صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ به این واقعه سیل تعجب ها کردند. پس اهل قافله در دامنه کوه چهار روز بودند و آن سیل هر روز به زیادت می شد. میسره عرض کرد که ما مجرب داشته ایم که این سیل تا یک ماه دیگر قطع نشود و از آب عبور ممکن نگردد و در این دامن جبل از این بیشتر سکون صواب نباشد و اگر فرمایی به سوی مکه مراجعت کنیم. پیغمبر صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ او را هیچ جواب نفرمود و بخفت. در خواب دید که ملکی با او گفت: ای محمد! محزون مباش و فردا اول صبح بفرما تا قوم حمل خود بگیرند و در کنار وادی بایست تا مرغی سفید بادید آید و با بال خود خطی سفید بر آب رسم کند که اثر آن بماند. پس بر اثر بال او روان شوید و بگویید: بسم الله و بالله و به آب در آید که شما را زبانی نرسد.

چون صبح شد رسول خدا صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ از خواب بیدار گردید. فرمان داد تا حمل بر شتران بستند و با مردمان به کنار وادی آمدند. ناگاه مرغ سفیدی از فراز کوه به زیر آمد و با پر خود خطی سفید بر آب رسم کرد؛ چنان که آن نشان بر روی آب نمایان بود. پس آن حضرت فرمود: بسم الله و بالله و در آب در آمد و مردمان همه متابعت کردند و به سلامت بیرون شدند؛ مگر یک نفر از قبیله بنی جمح؛ گفت: بسم اللات و الغری. چون این بگفت، غرقه آب گشت و اموالش به هدر شد. ابوجهل چون این بدید گفت: ما هذا السحر مبین. مردمان گفتند: ای پسر هشام! این سحر نیست. والله ما اظلت الخضرء ولا اقلت الغبراء افضل من محمد. از این سخنان آتش حسد

زبان زدن گرفت و از آن جا با قوم خویش کوچ داد تا بر سر چاهی فرود شدند.

نزول قافله بر سر چاه و پر کردن ابوجهل آن چاه را

در این وقت ابوجهل با مردم خود گفت: اگر محمد از این سفر به سلامت باز شود بر ما فزونی خواهد جست و مرا طاعت این حمل نباشد. اکنون مشک های خویش را از این چاه پر کنید تا این که من این چاه را از خاک پر کنم تا محمد و یارانش که بدین جا رسند، چون آب نیابد از تشنگی بمیرند و سینه من از غم محمد بیساید. پس مشک های خود را پر آب کردند و چاه را پر از خاک انباشتند و برفتند. ابوجهل غلام خود را مشکی از آب داد و گفت در پس این جبل پنهان باش تا محمّد و اصحابش در رسند. بنگر چگونه از تشنگی به هلاکت رسند. چون این مژده به من آری تو را آزاد کنم و مال فراوان عطا کنم.

پس آن غلام در پس کوه مخفی شد تا پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ و همراهانش رسیدند و آن چاه را انباشته یافتند. رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ دید همراهانش دل بر مرگ نهادند و از حیات خود ناامید شدند. در آن حال خدا را بخواند ناگاه از زیر قدم های مبارکش چشمه خوشگوار بجوشید و روان شد و مردمان سیراب شدند و مشک ها پر آب کردند و از آن جا حرکت نمودند. غلام ابوجهل چون این بدید شتاب زده از ایشان سبقت جست و خود را به ابوجهل رسانید. ابوجهل چون او را بدید گفت: هان ای غلام! باز گوی که آن جماعت چگونه هلاک شدند. آن غلام صورت حال را مکشوف داشت و گفت سوگند با خدای که هر کس با محمد خصمی کند رستگار نشود. ابوجهل از این سخن در خشم شد. سیلی سختی به صورت غلام زد. او را ناسزا گفت. پس از آن جا حرکت نمودند و به کنار وادی ذبیان رسیدند.

رسیدن قافله به وادی ذبیان و قصه ازدها

ناگاه از میان درختان آن وادی ازدهای عظیمی سر به در کرد که درازی نخلی داشت و بانگی بی مناک برآورد و از چشمان او شراره آتش جستن می کرد. در آن حال شتری که ابوجهل بر او سوار بود چون این بدید بر مید و ابوجهل بر زمین افتاد؛ چنان که استخوان پهلویش بشکست و مدهوش بیفتاد و مردم بر او جمع شدند و او را به هوش آوردند. چون به هوش آمد گفت:

این راز را مستور بدارید تا محمّد بدین جا رسد و از این اژدها آسیبی بیند.

پس در آن جا بودند تا رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رسید و فرمود: ای پسر هشام! این نه جای فرود شدن است. از بهر چه توقف دارید؟ ابوجهل گفت: ای محمّد! تو سید عربی و من شرم دارم که از تو سبقت جویم. از این پس از قفای تو خواهم رفت. عباس شاد شد. خواست راه برگردد. آن حضرت فرمود: ای عم! به جای باش که خوف آن می رود که مگری کرده باشد و خود از پیش کاروان راه سپر گشت. چون بدان وادی رسید اژدها پدیدار شد. ناگاه آن حضرت خواست برمد. حضرت فرمود: مترس! همانا خاتم پیغمبران بر پشت تو است، و آن گاه با اژدها خطاب کرد و فرمود: از سر راه دور شو و مردم ما را زیان مکن. در حال اژدها به سخن درآمد و گفت السلام علیک یا محمّد السلام علیک یا احمد.

آن حضرت فرمود: السلام علی من اتبع الهدی. اژدها گفت: من از جانوران زمین نیستم، بلکه یکی از پادشاهان جن باشم و نام من هام بن هیم است و بر دست پدرت ابراهیم خلیل الله ایمان آوردم و خواستار شفاعت شدم. فرمود: شفاعت خاص یکی از فرزندان من است که او را محمّد گویند و مرا خبر داد که در این جا ادراک خدمت تو خواهم کرد و بسی انتظار بردم تا عیسی عَلَيْهِ السَّلَام را دریافتم. هم در آن شب که به آسمان همی رفت حواریون را اندز همی کرد که متابعت شما بنمایند و شریعت تو گیرند. اینک بدانچه می خواستم فائز شدم و خواستارم که مرا از شفاعت خویش بی بهره نسازی. رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: چنین باشد اکنون از این کاروانیان بر کنار باش تا قافله ما عبور کند. پس اژدها پنهان شد و مردم شاد شدند. در آن وقت عباس این قصیده بسرود:

قصاید بنی هاشم در وادی ذبیان

یا قاصداً نحو الحطیم و زمزم

بلغ فضائل احمد المتکرم

واشرح لهم ما عاتیت عیناک من

فضل لاحمد والسحاب الارکم

قل وأت بالایات فی السیل الذی

ملاء الفجاج بسیله المتراکم

ونجی الذی لم یخط قول محمّد

ومن الذی اخطا بوسط جهنم

والبئر لما ان اضر بنا الضمء
فدعى الحبيب الى الاله المنعم
فاضت عيوننا ثم سالت أنهرأ
وغدا الحسود بحسره وتغمم
والهام ابن الهيم لما ان رأى
خير البريه جاء كما المستسلم
ناداه احمد فاستجاب منياً
وشكى المحبه كالحبيب المعزم
من عهد ابراهيم ظل مكانه
يرجو الشفاعه خوف جسر جهنم
من ذايقا يس احمدأ فى الفضل من
كل البريه من فصيح واعجم
وبه توسل فى الخطيئه آدم
فاليعلم الاخبار من لم يعلم

چون عباس از اين اشعار پرداخت، زبير بن عبدالمطلب ساز سخن كرد اين اشعار بگفت:

يالرجال ذوى البصائر والنظر
قوموا انظروا امرا مهو لا قد خطر
هذا بيان صادق فى عصرنا
من سيد عالي المراتب مفتخر
آياته قد اعجزت كل الورى

من ذا يقايس عدها او يختصر

منها الغمام تظله مهما مشى

انى يسير تظله وإذا حضر

وكذلك الوادى انى متراكما

بالسيل يصحب للحجاره والشجر

ونجى الذى قد طاع قول محمّد

وهو المخالف مستقرا فى سقر

وازال عنا الضيم من حر الضماء

من بعد ما ياتى التقلقل والضجر

والبئر فاضت بالمياه واقبلت

تجرى على ارض كاشباه النهر

والهام فيه عباره ودلاله

لذوى العقول ذوى البصائر والفكر

كاد الحسود يذوب مما عانيت

عنايه من فضل لاحمد قد ظهر

يا للرجال الا انظروا انواره

تعلو على نور الغزاله والقمر

الا يضل احمدا واختياره

ولقد اذل عدوه ثم احتقر

چون زبير بن عبدالمطلب اشعار خود را خاتمه داد، حمزه بن عبدالمطلب اين اشعار بگفت:

ما نالت الحساد فيك مرادهم

طلبوا نقوص الحال منك فرادا

كادوا وما خافوا عواقب كيدهم

والكيد مرجعه على من كادا

ما كل من طلب السعاده نالها

بمكیده اوان یروم عنادا

یا حاسدین محمّداً یا ویلکم

حسدا تمزق منکم الاکبادا

الله فضل احمدا واختاره

ولسوف یملکه الوری وبلادا

ولیملان الارض من ایمانه

ولیهدین عن الغوی من حادا

پس رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ايشان را مشمول الطاف و اشفاق ساخته و از آن وادی کوچ کردند و در منزل دیگر که گمان آب داشتند، آب نیافتند و مردم سخت بهراسیدند.

ایجاد نخلستان در وادی بی آب

و بیم کردند که در آن جا از عطش جان بدهند. در این وقت رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ دست های خویش را تا مرفق عریان ساخت و در میان ریگ فرو برد و سر برداشت و خدای را بخواند. ناگاه از میان انگشتان مبارکش چشمه بجوشید و چندان برفت که عباس عرض کرد: ای برادرزاده! بیم آن است که اموال ما غرق شود. پس از آن آب بخوردند و مواشی را بدادند و مشک ها را پر آب کردند. در این هنگام رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ از میسره خرما طلب کرد و او طبقی بنهاد. آن حضرت تناول نمود و خستوی او را در خاک پنهان نمود. عباس عرض کرد: ای پسر برادر! این کار را چه حکمت باشد؟ فرمود: می خواهم نخلستانی در این جا برآورم و از ثمر آن تناول نمایم. عباس را شگفتی گرفت. پس از آن جا پاره ای راه برفتند. آن حضرت با عباس فرمود: هم اکنون باز شو و از آن نخلستان که من برآوردم مقداری رطب به سوی ما حمل کن. عباس روان شد. در آن جا نخلستانی بدید انبوه که از خرما گران بار باشد. پس یک شتر از آن خرما حمل کرده، میان قافله

آورده، و مردمان بخوردند و خداوند متعال را شکر گفتند.

اما ابوجهل همی ندا در داد که از این خرما که این جادو کرده است نخورید. مردم سخن او را وقعی نگذاشتند.

پس از آن جا کوچ کردند تا به عقبه ايله رسیدند. در آن جا دیری بود که چند راهب اقامت

ص: ۹۷

داشت و سید ایشان فلیق بن یونابن عبدالصلیب بود و کنیت او ابوالخیر و اخبار.

نزول قافله به عقبه ایله و قصه راهب با رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله

رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله را، از انجیل دانسته بود و چون به قصه آن حضرت می رسید، می گفت: ای فرزندان! چه وقت باشد که مرا بشارت دهید به آمدن بشیر و نذیر الذی یبعثه الله من تهامه متوجاً به تاج الکرامه تظله الغمامه شفیع فی العصاه یوم القیامه.

رهبانان با او گفتند: چندین گریستن از بهر چیست؟ مگر ظهور او نزدیک باشد؟ فرمود: سوگند با خدای که او در کعبه ظاهر شده است و زود است که مرا از رسیدن او به سرزمین ما بشارت دهید و همی به یاد حضرت بگریست تا بینائیش اندک شد.

ناگاه روزی رهبانان کاروانی را از دور بدیدند که در پیش روی او کسی باشد که ابر بر سر او سایه افکنده است و از جبینش نور نبوت چنان ساطع است که دیده تاب او را ندارد. این وقت فریاد برداشتند که ای پدر عقلانی! اینک کاروانی از طرف حجاز می آید. فلیق فرمود: بسیار کاروان از حجاز بر ما گذشت و آن کس که من جستم نیافتم. گفتند: اینک نوری از این کاروان بر فلک همی تابد. فلیق را دل بجنید و دانست که روز وصال پیش آمد. پس دست برداشت و گفت: ای خداوند! به حق جاه و منزلت آن محبوب که همیشه اندیشه ام به سوی او پیوسته و در زیارت باشد، بینایی مرا به سوی من باز گردان تا او را دیدار کنم. هنوز این سخن به پای نبرده بود که چشمش روشنایی یافت. پس با رهبانان خطاب کرد که منزلت محبوب مرا نزد خدای متعال دانستید. در آن وقت این اشعار بگفت:

بدا النور من وجه النبی فاشرقا

واحیا محباً بالصبا به محرقاً

و ابری عیونا قد عمین من البکا

واصبح من سوء المکاره مطلقا

آن گاه فرمود: ای فرزندان! اگر این پیغمبر مبعوث در میان این گروه است در زیر این درخت فرود خواهد شد، که بسیار از پیغمبران در این جا فرود شدند و این شجر که از عهد عیسی تا کنون خشک باشد، بارور خواهد گشت و از این چاه که بسیار وقت است خشک

مانده است، آب خواهد جوشید. بالجمله زمانی دیر نیامد که کاروانیان در رسیدند و گرد آن چاه فرود آمدند و چون آن حضرت تنها می زیست به یک سوی شده در زیر درخت فرود شد. در حال درخت سبز و خرم گردید و میوه بر آورد. پس برخاست بر سر چاه آمد و چون چاه را خشک یافت، آب دهان مبارک در آن افکند. در زمان پر آب گشت.

چون راهب این بدید گفت: ای فرزندان! مطلوب من حاصل گردید. چندان که توانید از خورش و خوردنی آنچه لایق هست فراهم کنید. پس چند تن از رهبانان را به سوی قافله فرستاد که ایشان را دعوت فرماید و گفت: سید این طائفه را بگویید که پدر ما سلام می رساند و می گوید که ولیمه از برای شما کرده ام و چنان می خواهم که به طعام من حاضر بشوید. چون رسول راهب به میان کاروان آمد، چشمش بر ابوجهل افتاد. پیغام راهب را بگذاشت. ابوجهل بانک برداشت که ای گروه! راهب از بهر من طعامی کرده است. بر سر خان او حاضر شوید.

گفتند: حراست مال و منزل با که خواهد بود؟ گفت: با محمد امین. پس آن حضرت را گذاشتند و به دیر راهب در آمدند و فلیق مقدم ایشان را بزرگ شمرد و سفره طعام بگسترانید. در آن وقت راهب درآمد و کلاه بر گرفت و نظر به سوی حاضرین از روی تأمل کرد و هیچ یک را با آن نشان که دانسته بود برابر نیافت. پس کلاه بیفکند و بانک بر آورد که وا خیتاه! و این شعر بگفت:

یا اهل نجد تقضی العمر فی اسف

منکم و قلبی لم یبلغ امانیه

یا ضیعه العمر لا وصل الودیه

من قریکم لا ولا وعد ارجیه

پس روی بدان گروه کرده گفت: ای بزرگان قریش! آیا کسی از شما به جا مانده باشد؟ ابوجهل گفت: بلی، جوانی خردسال که اجیر زنی شده است و از بهر او به تجارت آمده است.

ابوجهل هنوز این سخن در دهن داشت که حمزه از جای بجست و چنانش مشت بر دهن بکوفت که به پشت افتاد و فرمود: چرا نگویی بشیر و نذیر و سراج منیر، و او را نگذاشتیم بر سر متاع خود جز از در امانت و دیانت او و نیکوتر ما همه او باشد. و به سوی

راهب نگریست و فرمود: آن کتاب که در دست داری مراده و بگو چه خبر در آن است تا من حل این مشکل بنمایم. راهب گفت: ای سید من! این کتابی است که صفت پیغمبر آخر زمان در او بیان کرده اند و من او را همی طلبم. عباس گفت: ای راهب! اگر او را بینی می شناسی؟ راهب گفت: بلی، می شناسم. پس عباس دست او را گرفت نزدیک رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ آوَرَد. راهب سلام داد. حضرت فرمود: و علیک السلام یا فلیق بن یونان بن عبدالصلیب. راهب گفت نام من وجد و پدر مرا چه دانستی؟ فرمود: آن کس مرا خبر داد که هم تو را به بعثت من خبر داده است.

پس راهب سر بر قدم آن حضرت نهاد و گفت: ای سید بشر! خواستارم که به ولیمه من حاضر شوی و کرامت بفرماید. رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فرمود: این گروه متاع خویش به من سپرده اند و بایستی آن را حراست کنم. راهب گفت: من ضامنم اگر عقال شتری مفقود بشود در عوض شتری بدهم.

پس آن حضرت به اتفاق راهب روان شد و آن دیر را دو در بود؛ یکی بسیار پست و در برابر او صورتی چند کرده بودند، از بهر آن که چون کسی از آن در بدرون شود ناچار بایستی خم بشود و قهراً تعظیم آن صور حاصل گردد. راهب به جهت امتحان آن حضرت را از آن درخواست وارد کند. چون به نزدیک باب رسید راهب خود پشت خم نمود و وارد گردید. رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ چون خواست داخل بشود طاق بلند شد به حدی که آن حضرت با تمام استقامت داخل گردید. قریش برخواستند و او را در صدر مجلس جای دادند و فلیق با دیگر رهبانان در حضرت او بایستادند و میوه های گوناگون بنهادند.

در این وقت راهب سر برداشت و گفت: پروردگارا! مرا آرزو است که مهر نبوت را نظاره کنم. دعایش به اجابت مقرون گردید. جبرئیل درآمد و جامه را از کتف رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ دور کرد تا مهر نبوت ظاهر گشت و نوری از آن ساطع گردید که خانه روشن گردید و راهب از دهشت به سجده افتاد. چون سر برداشت با حضرت رسول گفت که تو آنی که من می جستم. پس قوم از کار اکل و شرب پیرداختند. راهب را وداع گفته به مساکن خویش

شدند و ابوجهل سخت ذلیل و زبون گردید؛ اما رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ در نزد راهب بماند.

چون فلیق مجلس را از بیگانه برداخت، با حضرت گفت: ای سید من! بشارت باد تو را که خدای تعالی گردن کشان عرب را برای تو ذلیل خواهد نمود و ممالک را در تحت فرمان تو خواهد آورد و بر تو قرآن خواهد فرستاد و تو سید پیغمبران و خاتم ایشان باشی و دین تو اسلام خواهد بود. همانا بتان را بشکنی و آشکده ها را بنشانی و چلیپا را بر هم بزنی و ادیان باطله را نابود سازی و نام تو تا آخرالزمان باقی خواهد ماند. ای سید من! خواستارم که در زمان خود از رهبانان جزیت ستانی و ایشان را امان دهی.

آن گاه روی با میسره کرد و گفت: خاتون خود را از من سلام برسان و بشارت ده که به سید انام ظفر یافتی و خدای نسل این پیغمبر را از فرزندان تو خواهد گذاشت و نام تو تا آخرالزمان بخواهد ماند و بسا کس که بر تو حسد خواهد برد و دانسته باش که آن کس که محمد را به رسالت استوار ندارد، بهشت خدای را نخواهد دید؛ چه او افضل پیغمبران است. هان ای میسره! بترس بر محمد که در شام یهودان دشمنان وی باشند.

این

بگفت و رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ را وداع گفت. پس پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ به میان کاروان آمد و از آن جا به سوی شام حمل بر بستند و چون به شام درآمدند مردم آن بلده انبوه شدند و به نزد قریش آمدند.

ورود قافله به شام و قصه سعید بن قمطور با رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ

متاع های ایشان را به بهای گران خریدند و برفتند. رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ در آن روز چیزی نفروخت. ابوجهل شاد شد. گفت هرگز خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ از این شوم تر تاجری به جایی نفرستاده بود. همانا متاع ها فروخته شد و او متاع خود را نگاه داشته و از آن چیزی نفروخته. بالجمله آن روز بگذشت. روز دیگر مردم بادیه از اطراف شام خبردار شدند که قافله حجاز آمده است. یک باره به شهر درآمدند و چون متاعی جز متاع رسول خدا صلی الله

ص: ۱۰۱

علیه و آله به جای نبود، دو چندان خریدند؛ تا آن که جز یک بار پوست چیزی به جای نماند. در این وقت سعید بن قمطور که یکی از احبار یهود بود برسد و دیدار آن حضرت را با آنچه در کتب بود مطابق یافت. با خود گفت این است که آیین ما را هدر و زنان ما را بی شوهر و اطفال ما را بی پدر کند و اموال ما را به غنیمت بگیرد.

پس حیلتي اندیشید و به نزد رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله آمد و گفت: ای سید من! این حمل پوست را به چند می فروشی؟ فرمود: به پانصد درهم. عرض کرد: من بدین بها خریدارم؛ به شرط آن که به خانه من در آیی و از طعام من تناول فرمایی تا برکتی در خانه من پیدا شود. رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله فرمود: چنین کنم. پس یهودی حمل را بگرفت و آن حضرت را با خود برد و از پیش به خانه درآمد و زن خود را گفت: مردی به خانه در آورده ام که دین ما را باطل کند. در قتل او مرا مساعدت کن. زن گفت: چه می توانم کرد؟ مرد او را گفت: این سنگ آسیا را بگیر و از راه بام بر فراز در خانه باش تا وقتی که این مرد بهای متاع خویش بستاند و خواهد بیرون شود، این سنگ را بر سر او فرود آور تا هلاک شود.

پس زن آن دستاس سنگ را بر گرفت و بر فراز بام آمد و منتظر بیرون آمدن آن حضرت بود. چون آن حضرت از خانه بدر شد، زن چشمش بر دیدار آن حضرت افتاد. دستش بلرزید و قدرت نیافت که سنگ را بگرداند. تا آن گاه که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله عبور نمود. پس سنگ را رها کرد. اتفاقاً دو پسر یهود از خانه بیرون شدند. سنگ بر سر ایشان واقع شد. در حال جان بدادند. پس سعید بن قمطور از خانه بیرون تاخت و فریاد همی کرد که ای مردمان! این آن کس باشد که دین شما را باطل کند و مال شما را به غنیمت بگیرد و زنان شما را اسیر کند و مردان شما را بکشد. اکنون به خانه من درآمد و طعام مرا بخورد و دو فرزندان مرا بکشت و بیرون رفت. چون مردم یهود این بانک بشنیدند با شمشیرهای برهنه بیرون تاختند. این هنگام آن حضرت با قافله از شام بیرون شده بودند.

پس مردم یهود بر اسبان بر نشستند و از دنبال کاروان تاختند. ناگاه بنی هاشم بر قفای خویش نگرستند. مردم یهود را با شمشیرهای برهنه دیدار کردند که بر اثر ایشان می تاختند.

حمزه چون این بدید مانند شیر آشفته بر ایشان حمله برد و تیغ بر ایشان نهاد و جمعی را مقتول ساخت. گروهی از آن جماعت سلاح بریختند و نزدیک شدند. گفتند ای مردم عرب! این کس را که شما ما را در حمایت او نابود می کنید، چون ظاهر شود اول دین شما را باطل کند و مردان شما را بکشد و بتان شما را بشکند. هم اکنون ما را با او گذارید تا شر او را از شما و خویشتن بگردانیم. حمزه دیگر باره بدیشان حمله برد و گفت: محمد چراغ تاریکی های ما است. آن جماعت روی بر تافتند و مردم قریش غنیمت فراوان از ایشان به دست کردند. راه مکه پیش گرفتند. چون چند منزل راه بیمودند، میسره با مردم گفت: شما بسیار سفر کرده اید، هرگز این سود و غنیمت برای شما حاصل نشد و این همه از برکت محمد است و او در میان شما اندک مال باشد. روا است اگر هر یک به رسم هدیه چیزی به نزدیک حضرتش بگذارید. همه گفتند نیکو گفتی.

پس هر کدام چیزی آوردند تا آن متاعی فراوان شد. آن جمله را به رسم هدیه به نزد آن حضرت گذاردند. آن حضرت در رد و قبول هیچ سخن نکرد و میسره آن را بر گرفت. بالجمله طی مسافت نمودند تا به جحفه الوداع فرود شدند.

مراجعت رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ از سفر شام و دیدن خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ قَبَهُ نَور را

و هر کس مبشری به خانه خود گسیل داشت تا مژده سلامتی خود را برساند. میسره نزد آن حضرت آمد. عرض کرد: یا سیدی! نیکو آن است که بشارت به نزد خدیجه بروی و سود این سفر را باز نمایی. پس پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ راه مکه برگرفت و زمین در زیر قدم ناقه او منطوی گردید. در حال به کوهستان مکه رسید و خواب بر جنبش مستولی گردید. در این وقت خداوند متعال وحی نمود به جبرئیل که برو به جنان و آن قبه را که دو هزار سال پیش از آفرینش عالم از بهر محمد خلق کرده ام برگیر و فرود شده بر سر محمد بگستران و آن قبه از یاقوت سرخ بود و علاق ها از مروارید سفید داشت و از بیرون درونش دیده شدی و از درون بیرون را با دید بودی و عمودها از طلا داشت که با مروارید و یاقوت و زبرجد مرصع بود.

پس جبرئیل آن قبه را برگرفت. حوران بهشت شادان سر از قصرها به در کردند. گفتند:

حمد خداوند بخشنده را. همانا بعثت صاحب این قبه نزدیک شده است و نسیم رحمت بوزید و درهای بهشت به صریر آمد و جبرئیل آن قبه را فرود آورد بر فراز سر آن حضرت بر سر پا کرد. فرشتگان ارکان آن قبه را گرفتند. تسبیح و تقدیس برداشتند و جبرئیل سه علم از پیش روی آن حضرت بگشود و کوه های مکه شاد شدند و بیالیدند و فرشتگان و مرغان و درختان بانک برداشتند و گفتند: لا- إله إلا الله محمّد رسول الله. گوارا باد تو را ای بنده! چه بسیار گرامی بودی نزد پروردگار خود و این هنگام خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ با گروهی از زنان در منظره خانه خویش جای داشتند.

ناگاه خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ بر شعاب مکه نظر کرد و نوری درخشان از سوی معلی دید و چون نیک نگریست، قبه ای دید که همی آید و گروهی در گرد او در هوا عبور می کنند و رایت ها از پیش آن قبه می رود و کسی در میان قبه به خواب است و نور از وی به آسمان بالا می رود. خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ را حال دگرگون شد. زنانی که بر گرد او بودند گفتند: ای سیده عرب! تو را چه می شود؟

فرمود: مرا آگهی دهید که من بیدارم یا در خواب باشم. گفتند: همانا بیداری. گفت: اکنون به سوی معلی بنگرید تا چه می بینید؟ گفتند: نوری می نگریم که به آسمان بالا- می رود. فرمود: آن قبه و دیگر چیزها را دیدار کردید؟ گفتند: ندیدیم. گفت: من قبه ای از یاقوت سرخ می بینم که سواری از آفتاب درخشنده تر در میان آن قبه است و آن سوار محمّد است که بر پشت ناقه صهبای من سوار است.

گفتند: آنچه تو می گویی پادشاهان عجم را به دست نشود، محمّد را کجا فراهم شود؟! خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ فرمود: محمّد از آن بزرگ تر است. و هم چنان نظر به سر راه می داشت تا آن حضرت از درگاه معلی بر آمد و فرشتگان با قبه به آسمان شدند و رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ أَهْلَ الْبَيْتِ خانۀ خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ کرد و چون به در خانه آمد، کنیزکان بشارت قدم مبارکش را به خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ بردند. خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ با پای برهنه از غرفه به زیر آمد. چون در بگسترند، آن حضرت فرمود: السلام علیکم یا اهل البیت. خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ گفت: گوارا باد تو را سلامتی ای روشنی چشم من! رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فرمود: بشارت باد تو را که مال تو به سلامت

رسید.

خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ گفت: سلامتی شما از بهر من بشارتی کافی است و تو در نزد من گرمی تر از دنیا و هر چه در او است. پس این اشعار بسرود:

جاء الحبيب الذي اهواه من سفر

والشمس قد اثرت في وجه اثرا

عجبت للشمس من تقبيل و جنه

والشمس لا ينبغي ان تدرك القمر

حافظ گوید:

امروز مبارک است فالم

کافتاد نظر بر آن جمالم

الحمد خدای آسمان را

کاختر بدر آمد از وبالم

امروز بدیدم آنچه دل خواست

از آنچه نخواست بد سکالم

استقبال خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ مراجعت دادن او را به سوی قافله

چون خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ با پای برهنه برای استقبال رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ به در سرای دوید و اشعار مذکوره بسرود، گفت: ای نور دیده! کاروان را در کجا گذاشتی؟ آن حضرت فرمود: در جحفه. گفت: چه وقت از ایشان جدا شدی؟ فرمود: ساعتی بیش نباشد. همانا خداوند متعال از بهر من زمین را در هم نوردید و راه را نزدیک فرمود. این نیز بر عجب خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ بیفزود و سرور او افزون گشت.

پس عرض کرد: ای نور دیده! خواهش دارم که مراجعت فرمایی و با قافله تشریف بیاورید و از این سخن قصد آن داشت که آیا آن قبه دوباره فرود خواهد شد یا نه. پس مقداری خوردنی و مشکی از آب زمزم از بهر زاد آن حضرت مهیا کرد. پس رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ راه بر گرفت و خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ از قفای او همی نگران بود. ناگاه دید آن قبه باز شد و آن فرشتگان باز آمدند؛ بدانسان که از نخست بود. بالجمله آن حضرت طی مسافت کرد تا به کاروان رسید.

میسره گفت: ای سید من! مگر از رفتن به مکه باز ایستادی. آن حضرت فرمود: من رفتم و باز شدم. میسره عرض کرد: مگر این سخن از در مزاح باشد. فرمود: نه چنین است. من به

ص: ۱۰۵

مکه رفتم و طواف کردم و خدیجه را دیدار کردم. اینک آب زمزم و نان خدیجه است که با من است. میسره در میان کاروان ندا در داد که ای مردمان! محمّد افزون از دو ساعت بیش نیست که غایب شده است. اینک چند روزه راه را پیموده از مکه توشه خدیجه با خود آورده است. اهل قافله تعجب ها کردند. ابوجهل گفت: از ساحری های محمّد عجب نباشد.

و روز دیگر کاروان به سوی مکه کوچ دادند و مردم مکه به استقبال کاروانیان بیرون شدند. اما خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ خویشان خود را پذیره آن حضرت ساخت و حکم داد تا در همه راه ها عظمت رسول خدا صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلهِ را بداشتند و قربانی پیش کشیدند و آن حضرت راه به پایان برده، در خانه خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ فرود شد و خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ از پس پرده جای کرده، و رسول خدا صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلهِ سود آن سفر را با وی بنمود و خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ از این بازرگانی سخت در عجب و پدر خود خویلد را مژده فرستاد. آن گاه با میسره گفت: تو را در این سفر از محمّد چه مشاهده رفت؟

میسره عرض کرد که کرامت آن حضرت از آن افزون است که مرا طاق باز نمودن آن باشد و لختی از قصه های آن سفر باز گفت و پیام فلیق راهب را با خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ گذاشت. خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ گفت: خاموش باش ای میسره که شوق مرا به سوی محمّد زیاد کردی. آن گاه خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ میسره و زن و فرزند او را آزاد ساخت و او را خلعت فاخر و دو شتر و دو یست درهم سیم عطا فرمود. آن گاه فرمود تا از عاج و آبنوس کرسی بنهادند، که هر گاه رسول خدا صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلهِ وارد شود بر آن کرسی بنشیند.

ورود رسول خدا صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلهِ به خانه خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ و مکالمات ایشان

پس رسول خدا صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلهِ بیامد و بر آن کرسی قرار گرفت. خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ دیگر باره از سفر و سود تجارت پرسش نمود و گفت: دیدار تو بر من مبارک افتاد و از روی شوق این اشعار بسرود:

فلو اننی امسیت فی کل نعمه

ودامت لی الدنیا و ملک الاکاسره

فما سویت عندی جناح بعوضه

إذا لم تکن عینی بعینک ناظره

ص: ۱۰۶

اگر به کوی تو باشد مرا مجال وصول

رسد ز دولت وصل تو کار من به حصول

مرا امید وصال تو زنده می دارد

و گرنه از غم هجرت نشسته زار ملول

پس خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ گفت: ای سید من! تو را در نزد من حق بشارتی است. اگر فرمایی حاضر کنم. آن حضرت فرمود: من نخست عم خویش را دیدار کنم و باز آیم. و از آن خانه به خانه ابوطالب عَلَیْهِ السَّلَامُ در آمد و قصه های خویش را بگفت و فرمود: ای عم! من آنچه در این سفر به دست کرده ام تو را باشد. ابوطالب عَلَیْهِ السَّلَامُ آن حضرت را در بر کشید. جبین مبارکش را بوسه داد و گفت: مرا آرزو است که از بهر تو در خور شرف و جلالت تو زنی آورم، پس از آنچه خدیجه تو را به مژده دهد دو شتر از بهر تو خواهم خرید و از آن زر و سیم که به دست شده است از بهر تو زنی کابین کنم.

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: هر چه پسند داری روا باشد و از آن جا سر و تن را شسته و خویشتن را خوشبو ساخته و جامه نیکو در بر کرده و به خانه خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ آمد و خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ از دیدار او شاد شد و با کمال شوق این اشعار بسرود:

دنی فرمی من قوس حاجبه سهماً

فصادفنی حتی قتلت به ظلما

واسفر عن وجه و اسبل شعره

فقبات یباهی البدر فی ليله ظلما

فلم ادر حتی زار من غیر موعده

علی رغم واش ما احاط به علما

و علمنی من طیب حسن حدیثه

منادمه یستنطق الصخره الصماء

تا که ابروی تو را از مژگان ساخته اند

بهر صید دل ما تیر کمان ساخته اند

خال هندوی تو را آفت دل ها کردند

چشم جادوگر تو غارت جان ساخته اند

روی زیبای تو را آینه جان کردند

و اندر آن مردم چشم نگران ساخته اند

ای مصحف آیات الهی رویت

وی سلسله اهل ولایت مویت

سرچشمه زندگی لب دلجویت

محراب نماز عارفان ابرویت

ص: ۱۰۷

بالجمله خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ گفت: ای سید من! بفرما اگر تو را حاجتی باشد، البته مقرون به اجابت است. رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ از این سخن سر به زیر افکند. جبین مبارکش عرق نمود. خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ سخن بگردانید گفت: این مال که در نزد من داری چون اخذ فرمایی آن را به چه کاری خواهی زد؟ فرمود. عم من ابوطالب بر آن سر است که از بهر من هم از خویشان من زنی نکاح کند و نیز دو شتر از بهر کار سفر به دست کند. خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ گفت: آیا راضی نیستی من از بهر تو زنی خطبه کنم؟

آن حضرت فرمود: راضی باشم. خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ گفت: زنی از بهر تو می دانم از قوم تو که در جودت و جمال و عفت و کمال و طهارت؛ از جمله زنان مکه بهتر و برتر است و در نسب با تو نزدیک باشد و در کارها با تو یاور و معین و ناصر بود و از تو به قلیلی راضی باشد. اما او را دو عیب باشد: نخست آن که پیش از تو دو شوهر دیده و دیگر آن که سالش از تو افزون باشد. رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ از اصغای این کلمات رخسار مبارکش در عرق رفت و هیچ سخن نفرمود. دیگر باره خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ آن سخنان را بگفت و عرض کرد: ای سید من! چرا پاسخ نگویی؟ سوگند با خدای که تو محبوب منی و من در هیچ کار با تو مخالفت نکنم و از بذل مال در راه تو دریغ ندارم و این اشعار بسرود:

یا سعدان جزت بواد العراق

بلغ قلبیا ضاع منی هناک

و استفت غزلان الغلا سائلا

هل لاسیر الحب منکم فکاک

وان تری ركباً بوادی الحما

سائلهم عنی و من لی بذاک

نعم سروا و استصحبو ناظری

والان عینی تشتھی ان تراک

مافی من عضو ولا مفصل

الا و قد ركب منه هواک

عذ بتنی بالهجر بعد الجفا

یا سیدی ماذا جزاء بذاک

فاحکم بما شئت وما ترتضی

فالقلب لا یرضیه الا رضاک

مشک از اشک به دوش مزده دارم شب روز

دارم از عشق تو من منصب سقائی را

هزار جهد بکردم که سر عشق پیوشم

نبود بر سر آتش میسرم که نجوشم

ص: ۱۰۸

ذکر تو از زبان من فکر تو از خیال من

چون بروی که رفته است در رگ در مفاصلم

مشتغل توام چنان کز همه چیز غافلم

مفتکر تو ام چنان کز همه خلق غایبم

ما را ز آرزوی تو پروای خواب نیست

سر جز به خاک کوی تو بردن صواب نیست

بالجمله رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در جواب خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ فرمود: ای دختر عم! تو را ثروت و مالی فراوان است و من مردی فقیر و بی سامانم. مرا زنی باید که در بضاعت چون من باشد. تو امروز ملکه حجاز باشی و درخور ملوک هستی.

خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ گفت: ای سید من! اگر مال تو اندک است مال من بسیار است و من که جان از تو دریغ ندارم، چگونه از بذل مال رنجه شوم. اینک من و آنچه مرا است در تحت حکومت تو است و تو را به کعبه و صفا سوگند می دهم که ملتمس مرا پذیرفتار باش. این بگفت سیلاب اشکش به صورت روان گردید و این اشعار بگفت:

والله ما هب نسيم الشمال

الا تذكرت ليالي الوصال

ولا اضامن نحوكم بارق

الا توهمت لطيف الخيال

احبابنا ما خطرت خطره

منكم ومن يا من جور الليال

رقوا وجودوا اعطفوا وارحموا

لا بدلى منكم على كل حال

آن پیک نام ور که رسید از دیار دوست

آورد حرز جان ز خط مشکبار دوست

دل دادمش به مژده و خجالت همی برم

زان نقد کم عیار که کردم نثار دوست

در سختی عشق اگر بمیرم

من دل ز غم تو بر نگیرم

بی شک دل ماه خور بگیرد

گر سوی فلک رسد نفیرم

خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ عرض کرد هم اکنون بر خیز و خویشان خود را بفرما تا به نزد پدر من شوند و مرا از بهر تو خواستگاری کنند و از کابین بزرگ بیم مکن که من از مال خویشانم خواهم داد.

ص: ۱۰۹

پس آن حضرت برخواسته به نزد ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ آمده و دیگر اعمامش حاضر بود. با ایشان فرمود: برخیزید و به خانه خویلد شده، خدیجه را از بهر من خواستگاری بنمایید. ایشان در جواب سخن نکردند. بعد از زمانی ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ به سخن آمده گفت: ای فرزند برادر! خدیجه را ملوک جهان خواستار شدند و سر به کس در نیاورده و تو امروز مردی فقیر باشی. چگونه این مقصود بر کنار آید، اگر از او سخن آشنایی شنیده باشید همانا به مزاح باشد و ابولهب گفت: ای پسر برادر! خود را در دهن عرب میفکن. تو در خور خدیجه نباشی. عباس برخاست و با ابولهب عتاب کرد. گفت: همانا عظمت و جلالت محمّد از همه کس افزون است و اگر خدیجه مال بخواهد سوار می شوم و بر ملوک جهان در آیم تا هر چه بخواهد فراهم آورم.

وارد شدن صفیه بنت عبدالمطلب بر خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ برای تحقیق مطلب

این وقت سخن بر آن نهادند که خواهر خود صفیه را به خانه خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ بفرستند و مطلب را کاملاً تحقیق کنند. پس صفیه به خانه خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ در آمد و خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ از قدوم او شاد شد و او را سخت گرمی بداشت و فرمان داد که از بهر صفیه خوردنی حاضر بنمایند. صفیه گفت: از بهر طعام نیامدم. می خواهم بدانم آن که شنیده ام از در صدق یا بر کذب باشد.

خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ فرمود: آنچه شنیدی صدق است. همانا جلالت محمّد را دانسته ام و مزاجت و مصاحبت او را غنیمتی بزرگ می دانم و کابین را نیز بر مال خویش بسته ام. صفیه از این سخن شادان و خندان شده گفت: ای خدیجه! سوگند با خدای در حب محمّد معذوری و تا کنون چشمی مانند نور محبوب تو ندیده است و گوشی شیرین تر از کلام او نشنیده است. پس صفیه این اشعار بگفت:

اللّٰهُ اکبر کلّ الحسن فی العرب

کم تحت غره هذ البدر من عجب

قوامه تم ان مالت ذوائبه

من خلفه فهی تعنيه عن الابد

تبت ید الائمی فیه و حاسده

ولیس لی فی سواه قط من ارب

پس خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ او را خلعتی شایسته بداد. صفیه شاد و خرم به سوی خانه

مراجعت کرد و برادران را آگهی داد و گفت: خدیجه جلالت محمّد را نزد خدا دانسته است. برخیزید و به خواستگاری نزد خویلد شوید. ایشان همه شاد شدند جز ابولهب که با آن حضرت کینه و حسد داشت. بالجمله ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَام رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ را جامه نیکو در بر کرد و شمشیر هندی بر کمر او بستند و بر اسب تازی بر نشانده اند و اعمام گرامش کرد او را گرفته هم چنان او را به خانه خویلد در آوردند. چون خویلد بنی هاشم را نگریست برخاست و گفت: مرحبا و اهلا و قدم ایشان را مبارک داشت.

ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَام فرمود: ای خویلد! ما از یک نژادیم و فرزندان یک پدریم. اینک از بهر حاجتی به سوی تو آمدیم و می خواهیم در میان مردی و زنی زناشویی افکنیم و پیوندی کنیم. خویلد گفت: آن زن کیست و آن مرد کدام است؟ ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَام گفت: آن مرد سید ما محمّد و آن زن دختر تو خدیجه است. خویلد چون این کلمات را اصغا نمود رخسارش دگرگون شد. گفت: سوگند با خدای که شما از صنادید عرب و بزرگان زمانید، اما خدیجه را در کار خویش عقل و کفایت از من بیش است و بسیار دیده ام که ملوک قصد او را کردند و بی نیل مقصود باز شدند؛ پس کار محمّد چگونه شود که مردی فقیر و مسکین است.

حمزه چون این بشنید برخاست و گفت: لا تشاکل الیوم بالامس ولا تشاکل القمر بالشمس. همانا مردی جاهل و گمراه بوده ای و از عقل بیگانه شده ای. مگر نمی دانی اگر محمّد قصد ما کند ما را به هر چه دسترس است از او دریغ نداریم. این بگفت و برخاست و بنی هاشم از آن جا بیرون شدند و هر کس به خانه خود مراجعت نمود. اما این خبر چون به خدیجه عَلَيْهَا السَّلَام رسید سخت غمناک شد و فرمود: پسر عم من ورقه را طلب کنید.

وارد شدن ورقه بر خدیجه عَلَيْهَا السَّلَام و مکالمات ایشان در باب مزاجت

پس ورقه بر خدیجه عَلَيْهَا السَّلَام وارد شد. او را محزون یافت. گفت: ای خدیجه! تو را چه می شود آثار حزن در تو نمودار است؟ فرمود: چرا محزون نباشد کسی که مونس ندارد و پرستاری از برای او نیست. ورقه گفت: گمانم چنین است که شوهر خواهی کردن. خدیجه

عَلَيْهَا السَّلَامُ گفت: چنین است. ورقه گفت: همانا ملوک جهان و صنایع عرب در طلب تو بسی رنج بردند و تحمل تعب کردند و تو سر به کس در نیاوردی. خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ گفت: نمی خواهم از مکه بیرون روم.

ورقه گفت هم در مکه جماعتی در طلب تو سعی کردند؛ مثل عتبه و شیبه و عقبه بن ابی معیط و ابوجهل و صلت بن ابی یهاب و غیر ایشان.

خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ فرمود: این جماعت اهل ضلالت و جهالت باشند. آیا غیر این جماعت کسی را می دانی؟ ورقه گفت: شنیده ام که محمد بن عبد الله هم قدم پیش گذاشته است. خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ گفت: ای پسر عم! اگر در محمد عیبی دانی بگو؟ ورقه زمانی سر بزیر افکند پس سر برداشت و عرض کرد: عیب محمد این است اصله اصیل و فرعه طویل و طرفه کحیل و خلقه جمیل و فضله عمیم وجوده عظیم.

قمر تکامل فی نهاییه سعه

یحکی القضیب علی رشاقده

البدر یطلع من بیاض جینه

والشمس تعزب فی شقائق خده

حاز الکمال باسرها فکانما

حسن البریه کلها من عنده

خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ فرمود: همه از فضائل او سخن کنی. من خواهانم که اگر او را عیبی باشد بر شماری. ورقه گفت: عیب او این است که وجهه اقرم و جینه ازهر و طرفه احور، یعنی سیاه، و ریحه از کی من المسک الازفر و لفظه احلی من السكر و اذا مشی کانه البدر اذا بدر و الوبل اذا مطر. خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ گفت: ای پسر عم! مرا از عیب او آگهی ده. تو همی فضائل او گویی. قال: یا خدیجه! محمّد مخلوق من الحسن الشامخ و النسب البازخ و هو احسن العالم سیره و اصفاهم سریره إذا مشی ینحدر من صلب شعره کالغیث؛ یعنی تاریکی و وخده ازهر من الورد الاحمر و کلامه اعذب من الشهد و السكر.

الورد فی خده والدر فی فیه

والبدر عن وجهه فی الحسن بخیه

اقول قول زلیخا فی عوازلها

فذلکن الذی لمتنی فیه

خدیجہ عَلَیْهَا السَّلَامُ گفت: چندان کہ من عیب او جویم تو ہمی فضائل او را بر شمری و

ص: ۱۱۲

مکارم اخلاق او را باز نمایی. ورقه گفت: ای خدیجه! من کیستم که بتوانم فضل و جلالت محمّد را وصف کنم و صفات پسندیده و اخلاق حمیده او را شرح دهم. پس این اشعار بسرود:

لقد علمت كل القبائل والملا

بان حبيب الله اطهرهم قلبا

واصدق من في الارض قولاً وموعداً

وافضل خلق الله كلهم قربا

خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ گفت: ای پسر عم! من او را شناخته ام و جلالت قدر او را دانسته ام و جز او کسی را شوهر نگیرم. ورقه گفت: اگر اندیشه تو این است شاد باش که عن قریب محمّد به درجه رسالت ارتقا جوید و پادشاه مغرب و مشرق عالم گردد و اکنون مرا چه عطا کنی که هم امشب تو را به نکاح او درآورم. خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ گفت: اینک مال من همه در پیش چشم تو است. هر چه خواهی بر گیر. ورقه گفت: من از مال این جهان نمی خواهم، بلکه همی خواهم که محمّد در قیامت مرا شفاعت نماید؛ زیرا که نجات آن جهان جز به تصدیق رسالت او و شفاعت او به دست نشود. خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ فرمود: من ضامن باشم که آن حضرت شفاعت تو بنماید.

پس ورقه بیرون شد و به سرای خویند در آمد و با او گفت: چه در حق خویش اندیشیدی و خود را به دست خویشان به هلاکت افکندی؟ خویند گفت: چه کرده ام؟ ورقه گفت: اینک دل های پسران عبدالمطلب را در کین خود چون دیک جوشان ساختی و پسر برادر ایشان را حقیر شمردی و رد سؤال ایشان کرده ای. خویند گفت: ای پسر برادر! جلالت قدر محمّد بر همه کس روشن باشد اما چه کنم اگر پذیرفتار این سخن بشوم بزرگان عرب را که از این آرزو بازداشته ام با من کینه ورزند. دیگر این که خدیجه با این سخن هم داستان نشود. ورقه گفت: مردم عرب بزرگواری محمّد را دانسته اند و از این در با تو سخن نتوانند کرد و خدیجه نیز او را شناخته و دل در هوای او باخته اکنون برخیز و خاطر بنی هاشم را از کین پرداز؛ لا سیما حمزه اسد باسل القضاء المحتوم لا یصده عنک صاد ولا یرده عنک راد.

پس ورقه با خویند به در خانه ابوطالب عَلَیْهِ السَّلَامُ آمدند و گوش فرا داشتند. شنیدند

حمزه با رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ می گوید: ای قره العین! سوگند با خدای که اگر فرمایی هم اکنون بروم و سر خویلد را بیاورم. خویلد با ورقه گفت: می شنوی حمزه چه می گوید. ورقه گفت: تو بشنو. خویلد گفت: بگذار من بر گردم؛ چه آن که خوف دارم چون حمزه مرا بنگرد سر از بدن من بگیرد. ورقه گفت: ضمانت این کار بر من بیم مکن؛ چه آن که ایشان مردمی نباشند که چون به ایشان وارد شوی کسی را رنجه کنند. اکنون نگران باش تا من چه گویم. پس در بکوفت. در این وقت رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: ای اعمام من! اینک خویلد با ورقه بر در سرای رخصت می طلبند که بر شما وارد بشوند. در حال حمزه برخاست و در بگشود و ایشان را در آورد. هر دو تن ندا برداشتند و گفتند: نعمتم صباحا و مساء و کفیتم شر الاعداء یا اولاد زمزم و صفا. ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ او را بخیر جواب گفت. اما حمزه فرمود: آن کس که از قرابت ما دوری جوید ما جواب او را بخیر نگوئیم.

خویلد عرض کرد که شما خود می دانید که خدیجه به حذافت عقل ممتاز است و من به ضمیر او دانا نبودم. اکنون که دانستم او دل به سوی شما دارد از در عذر آمده ام و خواستارم از آنچه رفته دیگر سخن نگوئید و عذر مرا پذیرفتار شوید و این اشعار بگفت:

عودونی الوصال فالوصل عذب

وارحموا فالفراق و الهجر صعب

زعموا حین عاینوا ان جرمی

فرط حب لهم و ما ذاک ذنب

لاوحق الخضوع عند التلاقی

ما جزا من یحب الا یحب

حمزه گفت: ای خویلد! تو نزد ما گرامی باشی، اما روا نباشد چون ما با تو نزدیک شویم تو ما را دور بداری. ورقه گفت: ما محمّد را سخت دوست می داریم و با سخن شما هم داستانی، اما نیکو آن است که فردا در نزد بزرگان عرب این خطبه بشود تا حاضر و غائب بدانند. حمزه فرمود: چنین باشد.

پس ورقه فرمود: خویلد را زبانی نباشد که مرضی عرب گردد. من می خواهم که او مرا در کار خدیجه وکیل کند. خویلد گفت: وکیل باشی. ورقه گفت: این سخن را در نزد کعبه اقرار کن؛ آن جا که صنایع عرب مجتمع باشند. پس جملگی برخواستند به در کعبه آمدند؛

در حالی که بزرگان عرب و صنادید قریش جمع آمدند. پس ورقه فریاد برداشت و گفت: نعمتم صباحاً یاسکان الحرم! ایشان گفتند: اهلاً وسهلاً یا أبا البیان! پس گفت: ای بزرگان قریش! آیا خدیجه چگونه او را شناخته اید؟ گفتند: در عرب و عجم نظیر او نتوان یافت. گفت: روا است که او بی شوهر زیست کند؟ گفتند: که ملوک جهان در طلب او شدند و سر به کس در نیاورد و مخطوبه کس نگردید. ورقه گفت: اکنون او را با یکی از سادات قریش در زناشویی رغبتی افتاده و خویلد مرا وکیل کرده او را مخطوبه کنم. اینک اقرار خویلد را گوش دارید و فردا در خانه خدیجه حاضر شوید. مردمان گفتند: نیکوکاری باشد و خویلد اقرار کرد که من کار خدیجه را از خود برداشتم و بر ورقه گذاشتم.

پس ورقه از آن جا بیرون شد و به سرای خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ آمد و گفت: کار از دست خویلد بیرون شد. اکنون خانه خویش را آراسته کن که فردا بزرگان عرب انجمن شوند و من تو را به محمّد خواهم داد. خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ شاد گشت و خلعتی که پانصد دینار بها داشت، ورقه را عطا کرد. ورقه گفت: من از این کار که کردم جز شفاعت محمّد نخواهم و چشم بر اشیای این جهان ندارم. خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ فرمود: نیز آن هم از بهر تو خواهد بود. آن گاه فرمان داد تا سرای او را آراسته کردند و مائده آماده نمودند و از هر خوردنی و خورش مهیا کردند و هشتاد غلام و کنیز از بهر خدمت مجلس برگماشت.

کیفیت عروسی خدیجه کبری عَلَیْهَا السَّلَامُ

بالجمله ورقه از آن جا به سرای ابوطالب عَلَیْهِ السَّلَامُ آمد و صورت حال را بگفت. رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: لا انسی الله لك يا ورقه وجزاک فوق صنیعک معنا. ابوطالب عَلَیْهِ السَّلَامُ فرمود: اکنون دانستم که کار برادرزاده من به سامان شود و با برادران به کار ولیمه زفاف پرداختند. در این وقت عرش و کرسی به اهتزاز درآمد و فرشتگان سجده شکر گذاشتند و خداوند متعال جبرئیل را فرمود تا رأیت حمد را بر بام کعبه افراشته داشت و هر کوه در مکه بود سر بر کشید و زمین مکه بر خود ببالید و شرف مکه از عرش اعظم برگذشت و روز دیگر اکابر قریش در سرای خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ درآمدند و ابوجهل چون به مجلس درآمد قصد آن

کرسی کرد که از همه بهتر بود و آن را برای رسول خدا صَلَّي اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَهْيَا کرده بودند. میسره فرمود: آن را بگذار و جای خویشتن گیر. در این هنگام خبر رسیدن بنی هاشم برسید و مردم انجمن از بهر پزیره بیرون شدند و اولاد عبدالمطلب را دیدند که در اطراف آن حضرت همی عبور کنند و حمزه با شمشیر کشیده از پیش روی ایشان همی آید و گوید:

يا اهل مكة الزموا الادب وقللوا الكلام وانهزوا على الاقدام ودعوا الكبر فانه قد جائكم صاحب الزمان محمد المختار من الملك الجبار المتوج بالانوار صاحب الهيته والوقار.

پس آن حضرت چون آفتاب درخشان طالع گشت و دستاری سیاه بر سر داشت و پیراهن عبدالمطلب در بر و برد الیاس بر دوش افکند و نعلین شیث در پای و عصای ابراهیم خلیل بر کف و انگشتری از عقیق سرخ در دست و اعمامش بر گرد او بودند. مردمان از هر سو به تماشای جمال او می تاختند. پس آن حضرت به مجلس درآمد و اکابر و اشراف جنبش کرده آن حضرت را بر همان کرسی بزرگ جای دادند. اما ابوجهل تعظیم حضرت ننمود و از جای جنبش نکرد. حمزه چون این بدید مانند شیر آشفته بدوید و کمرش را گرفت و گفت برخیز که هرگز از مصائب سلامت نباشی. ابوجهل در خشم شد. دست به شمشیر برد. حمزه او را مجال نگذاشت و دست او را گرفت چنان فشار داد که خون از بن ناخن او روان گشت. بزرگان قریش پیش شدند و ملتمس گشته حمزه را آرام دادند و آن آتش فتنه را بنشانند.

پس ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ آغاز خطبه کرد و فرمود: الحمد لله رب هذا البيت الذي جعلنا من زرع ابراهيم و ذرية اسماعيل و ائزلنا حرماً آمناً و جعلنا الحکام على الناس و بارك لنا في بلدنا الذي نحن فيه ثم اين اخي هذا لا يوزن برجل من قريش الارجیح به ولا يقاس به رجل الاعظم عنه ولا عدل له في الخلق و ان كان مقلا في المال فان المال رفق حائل و ظل زائل وله في خديجه رغبه ولها فيه رغبه ولقد جئنا لنخطبها برضاها وامرها والمهر على في مالي الذي سئلتموه عاجله و آجله وله رب هذا البيت حظ عظيم و دين شايع وراي كامل.

چون ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ این خطبه را به پایان رسانید خاموش گشت و با این که ورقه از علمای شریعت عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ بود، چون آغاز پاسخ نهاد و اضطرابی در سخن او پدید شد و از جواب ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ عاجز شد. خدیجه عَلَيْهِ السَّلَامُ چون این بدید خود به سخن آمد.

گفت: ای پسر عم! هر چند در این مقام نیکوتر آن باشد که تو سخن کنی، اما در کار من بیش از من سلطنت نداری.

پس بانك برداشت که: تزویج کردم به تو ای محمّد نفس خود را و مهر من از مال من است. بفرما تا عم ات ولیمه از بهر زفاف بنمایند و هر وقت خواهی به نزد زن خود در آی. ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ گفت: ای گروه! گواه باشید که او خود را به محمّد تزویج کرد و کابین خویش را خود ضامن گشت. یکی از مردم قریش گفت: سخت عجب است که زنان در راه مردان ضمانت مهر خویش کنند. ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ در غضب شد و برخاست و چون او را غضب آمدی تمامت قریش از غضب او در بیم شدی. پس بفرمود: اگر شوهران مانند برادرزاده من باشد، زنان بزرگ تر کابین و به گران تر بها طلب ایشان بنمایند و اگر مانند شما باشند، کابین گران از ایشان خواهند خواست.

القصه خدیجه عَلَيْهَا السَّلَامُ را به چهار صد دینار طلا کابین بستند. در آن وقت عبد الله بن غنم که یکی از مردم قریش بود به تهنیت این اشعار بگفت:

هنيئاً مرثياً يا خديجه قد جرت

لك الطير فيما كان منك باسعد

تزوجت من خير البريه كلها

ومن ذا الذی فی الناس مثل محمّد

به بشر البران عیسی بن مریم

وموسی به عمران فیا قرب موعد

اقرت به الكتاب قدماً بانه

رسول من البطحنا هاد و مهتد

و خدیجه کبری عَلَيْهَا السَّلَامُ اشعار شورانگیز بسیار گفته و شعرای بنی هاشم در انشا قصیده چندان که توانسته اند خودداری نکردند. این چند شعر فارسی ذیل از شیخ سعدی مناسب است:

ماه فرو مانده از جمال محمّد

سرو نروید به اعتدال محمّد

قدر فلک را کمال منزلتی نیست

در نظر قدر با کمال محمّد

وعدۀ دیدار هر کسی به قیامت

لیله الاسری شب وصال محمّد

آدم و نوح خلیل و موسی عیسی

آمده مجموع در ظلال محمّد

ص: ۱۱۷

عرصهٔ دنیا مجال همت او نیست

روز قیامت مگر مجال محمد

وان همه پیرایه بسته جنت فردوس

گو که قبولش کند بلال محمد

هم چه زمین خواهد آسمان که بیفتد

تا بدهد بوسه بر نعال محمد

شاید اگر آفتاب و ماه نتابد

پیش دو ابروی چون هلال محمد

چشم مرا گر به خواب دید جمالش

خواب نگیرد مگر خیال محمد

دلم آشفته روی محمد

سراسر کشته کوی محمد

شدم واقف ز سرقاب قوسین

چه دیدم طاق ابروی محمد

گل رویش چه یاد آرم به خاطر

شوم سرمست از بوی محمد

تمام انبیاء از شوق دیدار

نظر انداخته سوی محمد

عزیز مصر با حسن و ملاحات

غلام خال هندی محمد

هزاران لشکر از دل های عشاق

اسیر تار گیسوی محمد

معطر گشته بزم هشت جنت

ز عطر نفحه خوی محمد

زالال سلسبیل و نهر و تسنیم

روان گردیده از جوی محمد

گسسته بت پرستان تار زنار

چه بشنیدند یاهوی محمد

سر خود را بتان بر خاک سودند

ز سحر چشم جادوی محمد

در این وقت مردمان همی شنیدند که از آسمان ندایی در رسید که: ان الله تعالی زوج الطاهره بالطاهر الصادق. پس حجاب مرتفع گشت و حوریان به دست خویش طیب بر آن مجلس نثار کردند و همی گفتند: هذا من طیب.

محمد صلی الله علیه و آله در این وقت بنا بر قول جماعتی از مورخین ۲۸ سال از سن خدیجه علیها السلام گذشته بود. کیف کان چون از کار خطبه برداختند، مردمان هر کس به سرای خویش شد و رسول خدا صلی الله علیه و آله به خانه ابوطالب علیه السلام آمد و زنان قریش و نسوان بنی عبدالمطلب و بنی هاشم در خانه خدیجه علیها السلام انجمن شدند و شادی کنان همی دف کوفتند.

در این هنگام خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ چهار صد دینار از مهر رسول خدا صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ فَرَسْتاد و خلعتی نیز از بهر ابوطالب عَلَیْهِ السَّلَامُ و عباس انفاذ داشت و پیام داد که این زر کابین من است به سوی پدر من خویلد فرستید. پس ابوطالب عَلَیْهِ السَّلَامُ و عباس آن خلعت در بر کردند و آن زر به نزد خویلد آوردند. پس خویلد به خانه خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ آمد و گفت: ای فرزند! چرا جهاز خویش نکنی؟ اینک مهر تو است که از بهر من آورده اند.

ابوجهل چون این بشنید در میان مردم به پای شد و گفت: آگاه باشید که زر کابین، خدیجه خود به سوی مُحَمَّد فرستاده. این خبر را به ابوطالب عَلَیْهِ السَّلَامُ بردند. آن حضرت شمشیر در میان استوار کرد و به ابطح آمد و فرمود: ای مردم عرب! شنیده ام جوینده ای عیب ما جست. پس اگر زنان حق ما بر خویشان نهند این عیب نباشد، بلکه تحف و هدایا سزاوار مُحَمَّد است.

و از آن سوی خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ شنید که بعضی از زنان عرب او را در ترویج با مُحَمَّد صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ شَنْعت کنند. پس انجمنی کرد و ایشان را دعوت نمود و گفت: ای زنان عرب! شنیده ام شوهران شما مرا عیب کنند که چرا سر به مُحَمَّد در آوردم. اکنون از شما پرسش می کنم که اگر مانند مُحَمَّد در جمال و کمال و نیکویی اخلاق و پسندیده گی خصال و فضل و شرافت حسب و نسب پسندیده تر از مُحَمَّد در بطن مکه و میان عرب گمان دارید، مرا بنمایید؟ و ایشان خاموش بودند. چه همانند او را نتوانستند به دست کنند.

پس روی با ورقه کرد و فرمود: با مُحَمَّد بگوی که غلامان و کنیزان و آنچه مرا در دست است به جملگی تراهیه کردم. هر گونه تصرفی کنی روا باشد. پس ورقه به نزد رسول خدا صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ آمد و پیغام خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ را بگذاشت. و شب سیم، چنان چه قانون عرب بود اعمام رسول خدا صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ به خانه خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ در آمدند و عباس بن عبدالمطلب این اشعار بسرود:

ابشروا بالمواهب یا آل فہرو غالب

افخر ویا لقومنا بالثناء الرغائب

شاع فی الناس فضلکم وعلافی المراتب

قد فخرتم باحمد زین کل الاطائب

فهو كالبدر نوره مشرقا غير غائب

قد ظفرت خديجه بجليل المواهب

بفتى هاشمى الذى ماله من مناسب

حج الله شملكم فهو رب المطالب

احمد سيد الورى خير ماش وراكب

فعليه الصلوه ما سار عيس وراكب

پس خديجه عَلَيَّهَا السَّلَامُ زبان بر گشاد و لختی از فضائل و جلالت قدر رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ را بیان کرد و از آن پس گوسفندان بسیار به نزد ابوطالب عَلَيَّهِ السَّلَامُ فرستاد تا جمله را ذبح کرد و سه روز تمامت مردم مکه را ولیمه داد و اعمام آن حضرت در آن جشنگاه دامن بر زده خدمت می کردند. از پس آن خديجه عَلَيَّهَا السَّلَامُ کس به طائف فرستاد و مردم زرگر و اهل صنعت بیاورد و کار حلّی و حلل را که در زفاف بایستی بوده باشد راست کرد و شمع ها بر مثال درختان معطر به عنبر بساخت و تمثال ها از مشک و عنبر بگرد و بسیار کارهای بدیع بر آورد و از برای رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فرشی از دیباج و خز بر تختی از عاج و آبنوس بگسترد و آن تخت را به صفایح ذهب مرصع گردانید.

بالجمله شش ماه در ادوات زفاف رنج برد تا کار بر مراد کرد. آن گاه کنیزکان خود را جام های حریر گوناگون در بر کرد و از گردن ایشان قلاند زرّین در آویخت و در گیسوهای ایشان رشته ای مروارید و مرجان بر بست و خدا مرا حکم داد تا طبق های طیب و عنبر بر گرفتند و بخور عود و مشک کردند و مروح ها که با ذهب و فضه پیراسته بودند به دست کردند و یک طایفه شمع ها بر گرفتند و گروهی دف بر کف گرفتند و بسیار شمع ها در میان سرای برپا کردند که هر یک به اندازه نخلی بود.

آن گاه زنان مکه خرد و بزرگ دعوت فرمود و از بهر اعمام رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مجلس دیگر تهیه نمود. آن گاه به نزد ابوطالب عَلَيَّهِ السَّلَامُ فرستاد که در هنگام زفاف فراز است. پس رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ دستاری حمراء بر سر بسته و جامه از قباط مصری در بر نمود و غلامان بنی هاشم هر یک شمعی و چراغی بگرفتند و مردم در شعاب مکه انبوه شدند و همی بدان حضرت نگران بودند و نور مبارکش از زیر جامه و جبین در لمعان بود.

بالجمله آن حضرت با فرزندان عبدالمطلب به سرای خديجه عَلَيَّهَا السَّلَامُ در آمد و بدان

مجلس که خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ از بهرش کرده بود، دررفت و قرار گرفت. در این وقت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ خواست تا خویشتن را بر رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ ظاهراً نماید. جامه نیکو در بر نمود و تاجی از طلای سرخ که مرصع به درو گوهر بود بر سر بست و خلخال‌ها از ذهب خالص که با فیروزه زینت کرده بودند در ساق داشت و قلابد بسیار از زمرد و یاقوت بر گردن بر بست و بر رسول خدای صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ بر گذشت و زنان دَف‌ها بکوفتند.

آن گاه از بهر جلوه ثانی دختران عبدالمطلب بنزد خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ شدند و نوری از دیدار او تابنده دیدند، که هرگز مشاهده نرفته بود و این از فضل رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ ظاهراً گشت و خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ زنی تمام بالا و سفید و فربه بود که بدان نیکویی در عرب و عجم نظیر نداشت. در این نوبت جامه زرتاری مرصع به جواهر احمر و اخضر و اصفر و دیگر الوان در بر کرد و بر رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ بر آمد و صفیه دختر عبدالمطلب در پیش روی او همی رفت و انشای این ابیات بنمود و زنان دَف‌ها همی کوفتند و در شعر با او مساعدت می کردند. ظاهر انصف بیت اول را زن‌ها تکرار می کردند:

جاء السرور مع الفرح

ومضى النحوس مع الترح

لو ان يوازن احمد

بالخلق كلهم رجح

هذا النبي محمّد

لقربش امر قد وضع

بمحمّد المذكور في

كل المفاوزو البطح

ثم السعود لاحمد

ما في مدائحه كلح

انوار ناقدا قبلت

والحال فنياقد نجح

ولقد بدامن فضله

والسعد عنه ما برح

صلو عليه تسعدوا

والله عنكم قد صفح

پس خدیجه علیها السلام در آمد و در مقابل رسول خدا صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَقُوفِ یَافَتْ. زنان آن تاج که بر سر او بود برگرفتند و بر سر رسول خدا صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ نِهَادَنَد و دف ها بنواختند و با خدیجه علیها السلام بگفتند: بدان رسیدی که هیچ یک از زنان عرب و عجم نرسید.

ص: ۱۲۱

فهنيئالك.

پس در جلوهٔ سوم خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ جامهٔ اصفر در بر کرد و به جواهر گوناگون پیرایه ساخت و تاجی مرصع به جواهر شاداب بر سر نهاد که از لمعان آن یاقوت که در میان داشت. تمامت آن موضع و مسکن روشن شد و هم چنان صفیة در پیش روی او همی رفت و این اشعارها را انشا می نمود:

اخذ الشوق موثقات الفؤادی

والفت السهاد بعد الرقاد

فلیالی التقی بنور التدانی

مشرقات خلاف طول البعاد

فزت بالفتح یا خدیجه ان

نلت من مصطفی عظیم الوداد

فغدا شکره علی الناس فرضاً

شاملا کل حاضرتم باد

کبر الناس والملائک جمعاً

جبرئیل لدی السماء ینادی

فزت یا أحمد بکل الامانی

فنجی الله عنک أهل العناد

فعلیک السلام ما سرت العیس

و حطت لثفلها فی البلاد

در این نوبت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ نزد رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ بَنَشَسْتُ و نسوان عرب به جملگی بیرون شدند و مادام که خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ در سرای رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ بود، پاس حشمت او بداشت و زنی دیگر در سرای نیاورد.

بعثت رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ و تسلیت دادن خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ آن حضرت را

مکشوف باد که چون خدیجه کبری عَلَیْهَا السَّلَامُ آیات عجیبه از رسول خدا صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ قَبْلَ الْبَعْثِ دیده بود، ایمان به آن حضرت آورده بود و قبل البعثه تصدیق آن حضرت نموده بود، تا حدی که هنگام بعثت خدیجه کبری عَلَیْهَا السَّلَامُ همی آن حضرت را تسلی می داد. روزی رسول خدا صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ فرمودند: ای خدیجه! شخصی را می نگرم که پای در زمین و سر به آسمان دارد. آیا تو او را نگران باشی؟ خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ عرض کرد که من او را مشاهده نکنم.

پس بیامد در نزد رسول خدا صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ بنشست و عرض کرد: اکنون او را نگرانی؟

ص: ۱۲۲

فرمود: بلی. خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ سر خود برهنه نمود و عرض کرد: اکنون او را نگرانی؟ فرمود: نه از نظرم غائب گردید. خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ عرض کرد: مژده باد تو را که این فرشته خدا است؛ چه اگر دیو بودی از سر برهنه من پرهیز نکردی. اکنون رخصت می دهی که به نزد پسر عم خود ورقه بروم. حضرت فرمود: روا باشد.

خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ به نزد ورقه آمد و آن چه دیده بود بیان کرد. ورقه گفت: «قدوس قدوس والذی نفس ورقه بیده یا خدیجه لقد جائه الناموس الاکبر الذی کان یاتی موسی وانه لنبی هذه الامه» و قصیده چند در مدح آن حضرت انشا نمود. این چند بیت ذیل از آن قصیده است:

فان یک حقا یا خدیجه فاعلمی

حدیثک آیانا فاحمد مرسل

وجبریل یاتیه ومیکال معهما

من الله وحی بشرح الصدر منزل

یفوز به من فاز عزاً لدینه

ویشقی به الغاوی الشقی المضلل

فریقان منهم فرقه فی جناه

واخری باغلال الجحیم یغلل

پس خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ شاد خاطر از نزد ورقه بیرون شد و عداس راهب را که آن هنگام که در مکه بود نیز دریافت و این قصه با او گفت و هم از او آن جواب یافت که از ورقه اصغا نمود.

پس به خانه درآمد و آن حضرت را نگریست که نوری درخشان در جبهه او متلاًلاً بود. عرض کرد این چه نور است که من در جبهه شما مشاهده می کنم؟ رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: این نور پیغمبری است، بگو: لا إله إلا الله، محمد رسول الله. خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ گفت که من سال ها است شما را شناخته ام که رسول خدایی و شهادت به رسالت آن حضرت داد. پس آن حضرت فرمود: زملونی زملونی و به روایتی فرمود: دثرونی دثرونی؛ یعنی مرا پوشانید و به خفت و چیزی بر او پوشانیدند تا این که خوف و حراس او اندک شد. پس با خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ فرمود:

«خشیت علی نفسی. فقالت خدیجه: لا تخف. فان ربک لا یرید بک الا خیرا لانک تقری الضیف و تصدق الحدیث و تؤدی الامانه و تعین الناس علی النوائب و تود الیتیم و تحن

یعنی یا رسول الله! بیم مکن که خدا جز خیر از بهر تو نخواهد؛ زیرا که شما مهمان دوست و راست گوی باشی و امانت گذاری و یاری دهنده در ماندگانی و نیکوکننده با غریبانی و نیکوخواهی هستی و این جمله بعد از نزول جبرئیل بود.

و حاصل این روایت این است که در سال شش هزار و دویست و سه سال بعد از هبوط آدم ابوالبشر علیه السلام در بیست هفتم رجب که مطابق بود در آن سال با نوروز عجم، رسول خدا صلی الله علیه و آله مبعوث گردید و این چنان بود که در همان روز آن حضرت در ابطح تکیه بر دست مبارک خود کرده بود و بخفته و علی علیه السلام در طرف راست و جعفر در طرف چپ و حمزه از جانب پای آن حضرت خفته بودند. ناگاه آواز بال جبرئیل و میکائیل و اسرافیل برآمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله از خواب بیدار شد و دهشتی یافت و شنید که اسرافیل با جبرئیل گوید که به سوی کدام یک از این چهار نفر مبعوث شده ایم؟ جبرئیل به سوی آن حضرت اشارت کرد که به سوی او آمدیم و او محمد نام دارد و اشرف پیغمبران است و آن که در جانب راست او است، وصی او علی بن ابی طالب است و او اشرف اوصیا است و آن که در طرف چپ او است، جعفر پسر ابوطالب و او طیار است که در بهشت با دو بال رنگین پرواز خواهد کرد و آن دیگر حمزه سید الشهداء است که در قیامت سید شهیدان خواهد بود.

بالجمله

عظمت جبرئیل اطراف آسمان را فرو گرفت و اطراف زمین را پر کرد. پس دست فرا برد و بازوی آن حضرت را گرفت و گفت: بخوان رسول خدا. فرمود: چه بخوانم که ندانم چیزی خواند. جبرئیل آن حضرت را در بر کشید و فشار داد و گفت بخوان: (اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ * اقْرَأْ وَ رَبُّكَ الْأَكْرَمُ * الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ * عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ).

رسول خدا صلی الله علیه و آله این جمله بخواند و تبلیغ رسالت نموده، مراجعت کرد. در مرتبه ثانی با هفتاد هزار تن فرشته نازل شد و میکائیل با هفتاد هزار تن ملک به زیر آمد و

کرسی عزت و کرامت بیاوردند و آن کرسی از یاقوت سرخ بود و یک پایه از زبرجد و یک پایه از مروارید داشت. آن گاه تاج نبوت بر سرش نهادند و لوای حمد به دستش دادند و گفتند بدین کرسی برآی و حمد خدای بگذار.

پس رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بر آن کرسی بالا رفت و حمد خداوند متعال به جای آورده در این هنگام فرشتگان باز شدند و رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ از کوه حرا به زیر آمد و انوار جلالش چنانش فرو گرفته بود که هیچ کس را امکان نظر بر او نبود و بر هر گیاه و درخت که می گذشت، به زبان فصیح می گفت: السلام عليك يا نبي الله، السلام عليك يا رسول الله. و گویند که آن حضرت جبرئیل را بدان صورت دید که پاها بر زمین و سر بر آسمان داشت و بال های خویش را بگسترده؛ چنان که از مشرق تا مغرب را فرا گرفته بود و در میان هر دو چشمش نوشته بود: لا إله إلا الله، محمد رسول الله. چون آن حضرت بر او نگرست بترسید: «فقال من أنت رحمك الله فاني لم ار شيئاً قط اعظم منك خلقاً ولا أحسن منك وجهاً فقال جبرائيل أنا روح الامين المنزل إلى جميع النبيين والمرسلين.»

پس رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ این راز را با خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ در میان نهاد. خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ این حکایت را به ورقه پسر عم خود برد، و او بشارت داد که این ناموس اکبر جبرئیل است و این اشعار بسرود:

وان ابن عبد الله أحمد مرسل

إلى كل من ضمت عليه الأباطح

و ظنی به ان سوف یبعث صادقاً

كما أرسل العبدان نوح و صالح

و موسی و ابراهیم حتی یری له

بهاء و منشور من الذکر واضح

پس روز دیگر ورقه در طواف خانه کعبه درک خدمت رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ نمود، با حضرت عرض کرد که قسم به خدای که تو پیغمبر این امت باشی و زود باشد که به قتال و جهاد مأمور شوی. کاش من زنده بودم و تو را همی نصرت کردم. پس پیش آمد و سر آن حضرت را بوسه داد و به آن حضرت ایمان آورد و در آن هنگام ورقه پیر و نابینا بود. پس از چند روزی وداع جهان گفت و این سخن از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ در حق او است که

فرمود: «لقد رأيت القس في الجنة عليه يثاب خضرلانه آمن بي و صدقني» و مقصود آن حضرت از قس ورقه بود. چه قسیس و قس عالم نصارا را گویند و او از علمای نصاری بود و در ایمان به رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ از همه مردم مکه سبقت گرفت.

سلام آوردن جبرئیل از جانب حق تعالی برای خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ

از این پیش یاد کردیم که جبرئیل به رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ عرض کرد: هر گاه از سدره المنتهی می آیم به سوی شما خطاب می رسد که سلام ما را به خدیجه برسان.

و چون رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ دعوت خود را آشکار نمود، بعد از آن که سه سال مردم را در پنهانی دعوت می نمود، کفار قریش در خصمی او یک دل و یک جهت شدند و ابوطالب عَلَیْهِ السَّلَامُ و حمزه و امیرالمؤمنین عَلَیْهِ السَّلَامُ و خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ در نصرت پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ از پای ننشستند.

یک روز در ایام حج چنان افتاد که آن حضرت به کوه صفا رفت و به آواز بلند ندا کرد: ایها الناس! من رسول پروردگارم. مردم از اطراف بر او نظر می کردند و تعجب می نمودند. پس آن حضرت از کوه صفا سرازیر شد و به کوه مروه برآمد و سه نوبت بدین گونه ندا در داد و سفهای قریش در خشم شدند و هر کس سنگی برداشت و بدوید و ابوجهل سنگی بر آن حضرت پرانید؛ چنان که بر پیشانی مبارکش آمده بشکست و خون بدوید. رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ از آن جا به کوه ابوقیس برفت و در موضعی که امروز او را متکی گویند تکیه کرد و مشرکین در فحوص حال آن حضرت بودند. اما از آن سوی کسی به نزد امیرالمؤمنین عَلَیْهِ السَّلَامُ آمد و گفت محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ کشته شد.

حضرت امیر بگریست و به نزد خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ آمد و فرمود که می گویند مشرکان پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ را سنگ باران کردند. خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ صدا بگریه بلند کرد. پس آب و طعامی برداشتند و به طلب رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بیرون شتافتند و علی عَلَیْهِ السَّلَامُ در شعاب جبال شد و همی فریاد کرد که: یا رسول الله! در کجا گرسنه ماندی و مرا با خود نبردی؟ و خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ به طرف وادی همی رفت و بانک برداشت که: پیغمبر

برگزیده را به من بنماید.

در این هنگام جبرئیل بر رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرود شد. آن حضرت بگریست و فرمود: بین ای برادر جبرئیل، که قوم من با من چه کردند! سخن مرا به کذب نسبت دادند و پیشانی مرا شکسته اند. جبرئیل آن حضرت را بگرفت و برفراز کوهش بداشت و فرشی یاقوتین از بهشت بیاورد و در زیر پای رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بگسترانید؛ چنان که از شعاع آن بساط کوهستان مکه روشن شد و عرض کرد: یا رسول الله! اگر کرامت خود را نزد خداوند متعال می خواهی بدانی، این درخت را طلب کن.

پس پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ آن درخت را که پدیدار بود طلب کرد. بیامد و آن حضرت را سجده کرد و چون فرمود باز شو باز شد. در این وقت اسماعیل که ملک موکل آسمان و ماه بود فرود شد و عرض کرد: السلام علیک یا رسول الله. اگر فرمایی ستارگان را بر این قوم کافر بیارم تا جملگی بسوزند؟ از پس او ملک آفتاب آمد و گفت: اگر فرمایی آفتاب را بر سر ایشان فرود آورم تا سوخته گردند؟ آن گاه ملک زمین آمد که اگر گویی زمین را فرمایم تا ایشان را فرو برد؟ آن گاه ملک موکل به کوه ها آمد و گفت: اگر حکم دهی کوه ها را بر سر ایشان بگردانم؟ آن گاه ملک بحار آمد و گفت: اگر فرمایی دیار ایشان را به دریا غرق کنم؟

آن حضرت روی خویش به سوی آسمان کرد و فرمود: من برای عذاب مبعوث نشدم؛ بلکه من رحمت عالمیانم، مرا با قوم خود بگذارید که ایشان نادانند.

پس جبرئیل عرض کرد که خدیجه را نگران باش که از گریه او ملائکه به گریه در آمدند. او را به سوی خود طلب کن و سلام من بدو برسان و بگوی خدای تو را سلام می رساند و بشارت ده او را که در بهشت تو را خانه ای از مروارید است که به نور زینت کرده اند و در آن جا بانک و حشت آمیز و رنج و تعبی نیست.

پس پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، علی عَلَيْهِ السَّلَام و خدیجه عَلَیْهَا السَّلَام را طلب کرد. در آن وقت همی از روی مبارکش خون می دوید و نمی گذاشت آن خون به زمین برود. خدیجه عَلَیْهَا السَّلَام گفت: بابی أنت و اُمی چرا نمی گذاری این خون به زمین برود. فرمود: می ترسم که خدای بر اهل زمین غضب بنماید. پس آن حضرت را بی گناه به خانه آوردند و سنگی

بزرگ بر فراز خانه تعیبه کرده بودند. چون مشرکان بدانستند که آن حضرت به سوی خانه شده، گرد خانه را فرو گرفتند و سنگ باران کردند و هر سنگ که به بام خانه می آمد و آن سنگ که بر فراز خانه تعیبه کرده بودند مانع از آسیب بود و هر چه از پیش رو می رسید، علی عَلَیْهِ السَّلَامُ و خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ خویشتن را سپر آن حضرت می داشتند. عاقبت الامر خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ گفت: ای مردم قریش! شرمنده نمی شوید که خانه زنی را سنگ باران می کنید که نجیب ترین قوم شما است و از خدای احتراز نمی کنید؟

پس مشرکان به خانه های خویش باز شدند و رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ پیغام جبرئیل را به خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ رسانید. خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ گفت: ان الله هو السلام و منه السلام و علی جبرئیل السلام و علیک یا رسول الله السلام و رحمه الله و برکاته و علی من سمع السلام الا الشیطان. و این از کمال فهم خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ بود که نگفت: و علی الله السلام؛ چنان که بعضی از صحابه در تشهد گفته اند: السلام علی الله، پیغمبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ نهدی کرد و فرمود: خداوند سلام است بگویند: التحیات لله و الصلوه و الطیبات و این سلام آوردن جبرئیل از جانب خداوند برای خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ از این پیش یاد کردیم که بخاری و مسلم در صحیح خود و حاکم در جلد سوم مستدرک، ص ۱۸۵ و سبط ابن جوزی در تذکره الخواص، ص ۱ عَلَیْهِ السَّلَامُ و غیر آن به روایات متعدده ذکر کرده اند و آن روایات متضمن بعضی تعریضات بر عایشه هم می باشد؛ چنان چه تفصیل آن را در جلد چهارم «الکلمه التامه» ایراد کرده ام.

حامله شدن خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ به فاطمه زهرا عَلَیْهَا السَّلَامُ و مسألت او از خدای تعالی

کیفیت ولادت فاطمه زهرا عَلَیْهَا السَّلَامُ و روایت عزلت گرفتن رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ از خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ تا چهل روز، در جلد اول این کتاب به تفصیل بیان شد.

مرحوم فاضل تحریر آخوند ملا- محمّد باقر طهرانی در خصائص فاطمیه از کتاب منهج الصادقین کاشانی نقل کند که چون خدیجه کبری عَلَیْهَا السَّلَامُ مانند زن عمران بن ماثان، مادر مریم، لب به دعا گشود و عرض کرد: ای خداوند مهربان! تو دانایی به احوال بندگان و شنوایی بدان چه می گویند. من از زن عمران بهترم و محمّد شوهر من از عمران افضل است.

من این مولودی که در رحم دارم برای تو محرر کردم آن را قبول کن.

در آن حال جبرئیل بر حضرت رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نازل شد و عرض کرد به خدیجه بفرماید خدا می فرماید: «لا اعتاق قبل الملك خلی بینی و بین صفوتی یا صفیتی فانی املکها و هی ام الائمه و عتیقی من النار؛ یعنی آزاد کردن پیش از ملک نمی شود. این فرزند را به من واگذار. ای برگزیده من! فاطمه مملوکه من است و مادر امامان است و من او را از آتش آزاد کرده ام.» پس خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ فرمودند: از این مژده دلم خوش شد.

و در این مژده نکاتی است باید توضیح شود:

اولاً: این نذر در زمان سلف مشروع و معمول بوده که پدر پسر خود را خالص می کرد از برای عبادت پروردگار و خدمت کردن بیت المقدس و عمل آخرت، حتی از خدمت والدین آن پسر بی بهره بود و همیشه متعلق این نذر اولاد ذکور بوده اند نه اناث؛ برای مانعی که دختران از حیض و غیره داشته اند و در آن وقت در بیت المقدس محررین از ولدان و غلمان بسیار بودند. بکله تا چهار هزار نفر دارد. مادر مریم که «حسنه» نام داشت علی الرسم این نذر را به طریق عموم کرد؛ یعنی نذر کرد آن چه در شکم دارم محرر باشد؛ چنان که در قرآن مجید خبر داد: (إِذْ قَالَتِ امْرَأَتُ عِمْرَانَ رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا فَتَقَبَّلْ مِنِّي إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ).

ثانیاً: خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ در زمان حمل خواست به همان نذر مشروع که معمول زنان سلف بوده عمل کرده باشد؛ به قصد این که در شریعت رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مشروع و معمول خواهد بود. پس به طریق عموم مولود خود را محرر کرد که در مسجد الحرام خالصاً لوجه الله خدمت گزار باشد و به خدمتی از خدمات دنیوی مشغول نگردد.

ثالثاً: جبرئیل نازل شد و عرضه کرد: لا اعتاق قبل الملك. عتق آزاد کردن و خالص نمودن عبد مملوك است از قید رقیق. پس این عبارت این معنی دارد: فاطمه مملوکه من است. تو چگونه او را آزاد می کنی؟

رابعاً: فرمود مادر امامان است و این مژده باعث خوش وقتی او شد و این مژده و بشارت مناسبت بسیار با مقصود خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ داشت.

خامساً: فاطمه عَلَیْهَا السَّلَامُ از آتش آزاد است و همین غرض اصلی و مقصد کلی از تحریر بود و چون ام المؤمنین خدیجه طاهره عَلَیْهَا السَّلَامُ مسبوق بود که خداوند به او دختری خواهد داد و رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ در ایام حمل، خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ را مژده داده بود که این حمل دختر است و مادر امامان است، پس خداوند عطوف فاطمه زهرا عَلَیْهَا السَّلَامُ را مملوکه خود خواند به جای فتقبل ربها به قبول حسن و بشارت تحریر و تخلص از آتش به وی داد و فایده و نتیجه تحریر، خلاص از آتش است و مطابق مقصود و منظوری که داشت مژده اش داد: اگر به مریم یک فرزند دادم، به فاطمه زهرا فرزندان عدیده می دهم. اگر وجود حضرت عیسی عَلَیْهِ السَّلَامُ فرزند او بابرکت بود؛ فرزندان فاطمه عَلَیْهَا السَّلَامُ هم در وجه ارض اِلی یوم القیمه پیشوایان بندگان من هستند؛ یعنی هر یک در روزگاری حجت پروردگار است و خداوند متعال در حدیث مذکور خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ و فاطمه عَلَیْهَا السَّلَامُ را صفة خود خوانده برابر اصطفای مریم که فرمود: «ان الله اصطفاک و طهرک و اصطفاک علی نساء العالمین.»

یعنی چنان چه مریم را از زنان خودش برگزیدیم، فاطمه زهرا عَلَیْهَا السَّلَامُ را از زنان عالمیان برگزیدیم و او را انتخاب نمودیم. بناء علی هذا، حنه فرزند خود را تحریر کرد و نتیجه خالصه او حضرت عیسی بود و خدیجه طاهره عَلَیْهَا السَّلَامُ نیز در این امت نیز فرزند خود را تحریر کرد و نتیجه آن یازده تن از ائمه معصومین عَلَیْهِمُ السَّلَامُ بودند که با آخرین ایشان حضرت عیسی عَلَیْهِ السَّلَامُ، با آن رسالت عظمی، اقتدا می نماید و پشت سر او نماز می خواند. پس خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ افضل از حنه است و فاطمه عَلَیْهَا السَّلَامُ افضل از مریم است و فرزندان او افضل از عیسی عَلَیْهِ السَّلَامُ باشند.

اضطراب خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ در مسئله شق القمر و تسلیت فاطمه عَلَیْهَا السَّلَامُ او را در رحم

تکلم فاطمه زهرا عَلَیْهَا السَّلَامُ در رحم مادر مسلم بین الفریقین است؛ که تفصیل آن در جلد اول گذشت. از آن جمله در مسئله شق القمر بود که چون خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ اضطرابی در او پیدا شد از جهت مشرکین، فاطمه در رحم او تکلم کرد و گفت ای مادر! خوف مکن که

خدای مشرق و مغرب با پدر من است و این داستان چون فرح بخش است، برای مؤمنین تمام آن را در این جا نقل می نمایم:

در ناسخ در اواخر جلد متعلق به حضرت عیسیٰ عَلَيْهِ السَّلَامُ حدیث کند که چون نام رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بلند شد، خصمی آن حضرت در قلوب مردم عظیم گشت. لاجرم روزی ابوجهل بر ابوبکر بن ابی قحافه عبور کرد. گفت: شنیده ام که محمّد هم چنان همه روزه مردم خویش را فراهم کرده به یگانگی خدا و رسالت خویش دعوت کند و کار از آن بگذشت که دیگر آزریم او بداریم، سوگند به لالت و عزای که فردی با جماعتی از قریش، حبیب بن مالک را پذیره خواهم شد و او را بابطح خواهم آورد تا بنی هاشم را حاضر کند و با محمّد از در مناظره بیرون شود. همانا حبیب بن مالک در علوم و حکم توانا است و محمّد در مقابل او نتواند سخن کرد و آن گاه که غلبه حبیب را افتد، چهره او و مردم او را با مشک و زعفران غالیه کنم و روی محمّد و اصحاب او را با سیاهی و خاکستر انباشته دارم.

هان ای ابوبکر! بر جان خویش بترس که من بر تو همی ترسم. ابوبکر گفت: انشاء الله به خیر خواهد بود. و از آن جا به نزد پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ آمد و کلمات ابوجهل را بگفت. در این وقت جبرئیل به صورت خویش فرود شد و بر فراز سر رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ایستاد و گفت:

السلام علیک یا رسول الله . السلام علیک یا محمّد. خدای تو را سلام می رساند و می فرماید قسم به عزت و جلالت خودم که من اعز و اشرف از تو خلق نکردم، بیم مکن که من با توام. سوگند به عزت و جلال خودم که به دست تو از بهر حبیب بن مالک معجزه ای آشکار بنمایم که بر ملوک جهان فخر کنی و رتبت و مکانت تو معلوم گردد. بدان ای محمّد! که حبیب بن مالک را دختری است که او را سمع و بصر نیست و دست و پای او خشک شده است و آن دختر را مخطوبه پسر عمش گردانیده است و چون او از حال دختر آگهی ندارد طلب زفاف کند و حبیب کار او را به ملاحظه گذراند و اکنون در خاطر دارد که آن دختر را به مکه حمل داده، به دور خانه کعبه طواف دهد و از آب زمزم بچشانند و از خدای خواهد که او را شفا دهد و هم این سخن حبیب گفته است که من این دختر را به نزد محمّد می برم و

می گویم تو می گویی من پیغمبر خدایم؟! اگر این صدق و راستی است در سخن تو، از خدای خویش بخواه تا او را شفا دهد و زود باشد که با چهل هزار مرد از قبائل عرب در مکه حاضر شود و تو را طلب کند. بیم مکن که کار بر مراد تو خواهد رفت.

بالجمله، حبيب بن مالک در میان قبائل عرب سخت بزرگ بود و همه عشایر و اقوام عرب او را مکانت بزرگی می نهادند و در این هنگام که وقت حج فرا رسید، حبيب ابن مالک با چهل هزار مرد از حمیر و دیگر اقوام به مکه در آمدند. پس ابوجهل به اتفاق جمعی از مشرکین روز دیگر به استقبال شتافتند و بدان جا که حبيب نزول کرد برفتند و رخصت حاصل کرده، بر او در آمدند و حبيب بر سریر از سیم مذهب جای داشت و دستاری احمر بر سر بسته تاجی بر آن نصب کرده بود. این هنگام صد و شصت سال عمر داشت.

بالجمله،

حبيب بزرگان قریش را ترحیب گفت و ایشان نزد او شکایت آغاز کردند و بنالیدند. عمرو بن هاشم گفت: ایها الملک! تو پناه مردمانی و ما امروز پناه به تو آوردیم. تو می دانی بنی هاشم اهل حرم اند و صاحب شرف و ما را در بزرگواری ایشان سخن نیست. اما در میان ایشان یتیمی بادید آمده که بعد از پدر و مادر و جد عم او وی را تربیت کرده، اینک دعوی نبوت می نماید و خدایان ما را بد می گوید و ما را از عبادت اصنام باز می دارد و می گوید من رسول خدایم و بر سفید و سیاه مبعوثم و وقت باشد که نظر بر آسمان می گمارد و می گوید جبرئیل بر من نازل شود و اوامر و نواهی آورده ای. ملک نیکو آن است که تو با ما به ابطح آیی و او را حاضر سازی و با او سخن گویی و مقهور فرمایی تا از این پندار فرود آید.

حبيب گفت چنان کنم و بفرمود شراب و طعام بیاورند و از اکل و شرب بپرداختند. پس روز دیگر مردمان را ندا در دادند تا برنشست و طی مسافت کرده، در ابطح فرود شدند و خیم ها راست کردند و حبيب در سراپرده خود جای کرد و بزرگان عرب را از یمین و شمال خود نشانید. ابوبکر در آن جا حاضر بود، این بدید و با رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ خبر آورد. آن حضرت فرمود: هم دیگر باره بیرون شو و کشف حال ایشان نموده باز آی. این مرتبه چون ابوبکر بیرون رفت، ابوجهل را دید که مردمان را به سوی حبيب دعوت می نماید. چون جملگی ار در آن جا انجمن کرد، با حبيب بن مالک گفت هیچ کس از خدمت تو سر بر

ص: ۱۳۲

نتافت. اینک تمامت قریش در خدمت تو حاضرند؛ جز بنی هاشم و بنی عبدالمطلب. اکنون بفرمای تا ایشان را حاضر بنمایند.

حیب بفرمود تا چهل نفر از بزرگان انجمن در طلب ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ بیرون شدند و به در سرای او آمدند و در بکوفتند. ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ از خانه بدر شد و صورت حال را باز دانست. فرمود: شما به نزد حیب شده او را آگهی دهید که من اکنون بر شما خواهم رسید. پس آن جماعت باز شدند و او را آگهی دادند. در آن وقت ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ جامهٔ فاخر در بر کرد و با بزرگان بنی هاشم و بنی عبدالمطلب روانهٔ ابطح شد و صف‌ها از بهر ایشان بشکافتند تا به نزدیک حیب آمدند و بر او سلام دادند و جواب شنیدند و در پیش روی حیب بنشستند و مردمان چشم‌ها بر بنی هاشم داشتند تا بدانند چه خواهد شد.

نخستین حیب آغاز سخن کرده و گفت: ای ابوطالب! در فضل و شرافت شما هیچ کس را از مردم عرب جای سخن نیست؛ جز این که مردم بطحا و بزرگان صفا شکایت از غلامی می‌نمایند که در میان شما نشو و نما دارد و گمان می‌کند که پیغمبر است و هیچ پیغمبر نیامد جز این که او را معجزهٔ روشن و دلیل مبین بوده و هم اکنون نیکو است که این غلام از آن پیش که خود را به نبوت بستاید حجت خویش را آشکار کند تا مردمان بنگرند و به دو ایمان آورند و اگر او را آیتی نباشد از آن چه خواهند ردع و منع فرمایند و شما خود آگاهید که این کار جز به آیت بزرگ بر اولاد ابراهیم راست نیاید. همانا شرف و مکانت شما در قریش باعث شده است که از سفک دماء محفوظ مانده اید و الا خود می‌دانید که اگر مردی در میان عرب بادید آید و خدایان ایشان را دشنام بگویند و ایشان را از عبادت اصنام باز دارد، قتل او را واجب دانند.

ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ گفت: ای ملک! این مرد بدون حجت هیچ سخن نکند، بلکه با این جماعت گوید که من رسول خدایم؛ به شرط معجزهٔ روشن و حجتی مبرهن و شما را به پروردگار عباد و خالق سیاه و سفید و روز و شب و شمس و قمر می‌خوانم؛ برای خیر دنیا و عقبای شما. آن گاه گفت: ای ملک! تو را به پدران بر گذشته تو سوگند می‌دهم که از این مردمان پرسش کن که هرگز از محمد سخنی به کذب اصغا کرده باشید؟

مردمان همه گفتند که او راست گو و امین است؛ جز این که چیزی آورده است که ما حمل آن نتوانیم کرد. در این وقت حبیب گفت: من دوست دارم که او را دیدار کنم و حجت او را بنگرم.

ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ گفت: حاجب خود را به سوی او فرست تا بدین انجمن درآید که او از بهر هیچ خطایی کندی نداشته و برای هیچ جوابی اظهار عجز نکرده. لاجرم حبیب حاجب خود را بخواندن پیغمبر صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فرمان داد. ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ با او گفت: به در سرای خدیجه عبور کن و در سرای به نرمی بکوب و چون محمّد بیرون شود و او را دیدار کردی، بگو اعمام تو در انجمن حبیب تو را دعوت می نمایند.

ابوجهل

گفت: ایها الملک! اگر محمّد از آمدن به این مجلس سر برتابد، بر تو است که او را کرها حاضرش بنمایی. ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: لال باش! از چه خوف دارد که حاضر نشود؟! بالجمله حاجب برفت و در سرای رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بکوفت و آن حضرت از خانه بیرون شد. حاجب چون او را بدید، عظمتی از آن حضرت در دلش جای کرد که بیم آن بود عقل از سرش پرواز کند. پس از اسب به زیر آمد و دست حضرت را بوسید و گفت: ای سید آل عبد مناف! حبیب بن مالک شما را به مجلس خود دعوت می فرماید و اعمام شما نیز آن جا حاضرند. حضرت فرمود: نیکو باشد بشتاب و آگهی ده که من از قفای تو خواهم رسید.

پس حاجب بر نشست و برفت و رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ به خانه باز شد و جامه که در خور آن روز بود در بر کرد و استعمال بوی خوش نمود و آهنگ بیرون شدن فرمود و خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ ایستاده همی بگریست و اضطراب می نمود و بر آن حضرت از کثرت اعدا می ترسید و پیغمبر صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ او را از گریه باز می داشت. در این وقت جبرئیل فرود شد و گفت: خدای تو را سلام می رساند و می فرماید: سوگند به عزت و جلال خودم که من با تو هستم. بیم مکن نصرت من از یمین و شمال و خلف و امام تو همراه تو است و من می شنوم و می بینم و من در منظر بلندم.

پس گفت: ای محمّد! خداوند متعال مرا به طاعت تو مأمور داشته و با من سه هزار فرشته است. اینک به سوی فراز دیده باز کن تا بنگری. رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ به بالا بنگریست

ص: ۱۳۴

و صف های ملائکه بدید که به دست ایشان حرب ها می باشد که اگر مردمان بنگرند از پای درآیند. پس فرشتگان بر رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ درود فرستادند و آن حضرت جواب باز داد. آن گاه جبرئیل گفت: ای محمّد! به سوی جماعت قریش و مردم حمیر عبور فرما و حجت خویش آشکار کن، و فرشتگان گفتند: ای محمّد! خدای ما را به طاعت تو گماشته است.

در این وقت چهره پیغمبر صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ از فرح و سرور چون آفتاب درخشان گشت و به سوی انجمن حبیب رهسپار شد و نور دیدار آن حضرت در جمله اتلال و جبال مکه بتافت و فرشتگان در گرد پیغمبر صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ همی برفتند و بانگ تهلیل و تکبیر و تقدیس بلند نمودند و از آن سوی مردمان انجمن شدند انتظار رسیدن پیغمبر صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ داشتند. در این وقت ابوجهل شعری به رجز انشا کرد:

حبیب أعنا و افصل

الامر نبینا

من الساحر الكذاب

من آل غالب

و حبیب و ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ نیز هر یک شعری چند بخواندند و مردمان به مناظرات ایشان در نظاره بودند و کفار قریش می گفتند: اگر محمّد در این انجمن حاضر نشود او را به صعب تر وجهی مقتول خواهیم ساخت. و در این وقت رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ برسید و نور دیدارش در اقطار آسمان و زمین برفت و دیدها همه به سوی او شد و عقل ها برمید و دل ها در بیم شد و مانند رسته یاقوت در صدر مجلس جای گرفت و یک صد و نود نفر در آن انجمن حاضر بودند. تماماً به جهت احترام آن حضرت بی اختیار از جای جستن کردند و خدای از آن حضرت هیتی در دل ها بیفکند که هیچ کس را نیروی سخن کردن نماند. شتران نیز رغا نکردند و اسبان نیز سهیل ننمودند.

پس حبیب ابتدا به سخن نمود و گفت: ای محمّد! مشایخ عرب گفته اند تو می گویی من از جانب خدا بر حاضر و بادی پیغمبرم، آن حضرت فرمود: چنین است. مرا خدای فرستاد تا دین حق را آشکار کنم؛ اگر چه مشرکین مکروه شمارند.

حبیب گفت: ای محمّد! از برای هر پیغمبری معجزه ای و حجتی بوده است؛ چنان که نوح را سفینه بود و داود آهن به دست او نرم گشت و آتش بر ابراهیم سرد و سلامت شد و

ص: ۱۳۵

عصا به دست موسی اژدها گردید و عیسی مرده می زنده می کرد: اکنون تو را چه حاجتی و معجزه ای باشد؟ اگر تو رسول خدایی بایدت به مثل انبیا معجزه خود را ظاهر بنمایی.

آن حضرت فرمود: چه معجزه می خواهی تا بیاورم. گفت: می خواهم از خدای خویش بخواهی تا شبی تاریک بر ما درآورد؛ چنان چه از تیرگی نور چراغ دیده نشود. آن گاه تو بر کوه ابو قبیس برایی و قمر را از آن هنگام که بدر تمام باشد، ندا کنی تا او بیابد و هفت نوبت دور کعبه طواف کند، پس در پیش روی کعبه سجده کند. آن گاه به سوی تو آید و با تو تکلم کند؛ چنان که همه بشنوند و بفهمند و ببینند. آن گاه در گریبان تو داخل شود و دو نصف شده، نصفی از آستین راست و نصفی از آستین چپ و نصفی در طرف مغرب و نصفی از طرف مشرق برود. پس هر دو مراجعت نمایند و با هم پیوسته به حالت اول برگردد و در جای خود قرار گیرد. چون چنین کنی یقین دانم که تو رسول خدایی و سخن تو بر صدق است و ما با تو ایمان آوریم.

ابوجهل چون این بشنید برخاست و گفت: ای حبیب! خدای تو را رحمت کند که این غم را از دل ما برداشتی و قلوب ما را به راحت افکندی. در آن وقت رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فرمود: ای حبیب! آیا به غیر این چیز دیگری می خواهی؟ عرض کرد: جز این نخواهم. اگر آن را ظاهر ساختی، دانم که تو رسول خدایی.

حضرت فرمود: چون آفتاب سر به مغرب کشد قدرت حق را بر تو ظاهر خواهم کرد. این بفرمود و از جای برخاست و مردمان برخاستند و بنی هاشم اطراف رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ را فرو گرفتند و علی عَلَيْهِ السَّلَامُ همی مردم را از پیش روی پیغمبر صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ می شکافت و راه بگشاد تا به خانه خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ وارد شدند از آن سوی ابوجهل با مشرکین گفت: از ته دیگ ها سیاهی بگیرید. آن را با خاکستر و بول شتر درهم کنید که عنقریب بنی هاشم رسوا شوند و من بفرمایم تا چهره ایشان را بدان سیاه کنند. اما خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ هنوز در گریه و اضطراب بود. رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فرمود: ای خدیجه! آیا گمان می کنی که خدای دشمنان را بر من نصرت دهد؟ مترس و شاد باش که خدای از آن بزرگ تر است که مرا به دشمن گذارد. آن گاه به محراب خویش شد و مشغول نماز گردید.

پس از فراغ نماز دست‌ها برداشت به جانب آسمان و عرض کرد: «یا رب وعدک وعدک یا من لا یخلف المیعاد.» در حال جبرئیل فرود شد و گفت: ای محمد! خدای تو را سلام می‌رساند و می‌فرماید قسم به عزت و جلال خودم که اگر بخواهی آسمان‌ها بر زمین فرود آورم. ای محمد! من قمر را به طاعت تو باز داشته‌ام هزار سال از آن بیش که پدرت آدم را خلق کنم. بخوان بهر چه می‌خواهی قمر را که سر بر فرمان تو دارد. رخساره پیغمبر صلی الله علیه و آله از فرح و سرور در فروغ شد و پیشانی از بهر سجده بر خاک نهاد. پس جبرئیل گفت: ای محمد! اینک من حاضریم. قسم به عزت پروردگار خودم اگر قمر خلاف فرمان تو کند او را از مکان خود محو کنم. هم اکنون من از پیش تو خواهم بود. بیرون شو و معجزه خود را آشکار فرما.

پس بنی‌هاشم در سرای رسول خدا صلی الله علیه و آله انجمن شدند تا آفتاب غروب کرد. آن‌گاه عباس گفت با ابوطالب علیه السلام آیا محمد صلی الله علیه و آله تواند مسئول حبیب بن مالک را به اجابت مقرون کند. در حال هاتفی ندا در داد که محمد رسول پروردگار می‌باشد و خدای کفالت کار او کند و کذب دشمنانش باز نماید. چون رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن هاتف را شنید فرمود: ای عم! شک در قلب تو در نیاید. سوگند با خدای که تو و غیر تو باید انتظار برد از پسر برادر تو چیزی را که چشم شما بدان روشن شود.

بالجمله شامگاه مردمان پای جبل ابو قیس چشم به راه پیغمبر صلی الله علیه و آله همی داشتند. پس آن حضرت با علی علیه السلام و ابوطالب علیه السلام و عباس و سایر بنی‌هاشم به جانب جبل ابو قیس روان شدند. چون بر فراز جبل رسید، جبرئیل ندا کرد که ای محمد! بخوان پروردگار خود را تا عطا کند آنچه را از او طلب کرده‌ای. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله سر برداشت و گفت: «اللهم به حق علیک یا من لا یخلف المیعاد و یا من لا یخفی علیه خافیة فی الارض و لا فی السماء اجبنی فیما دعوتک و أنت تعلم ما سئونی.»

هنوز سخن پیغمبر صلی الله علیه و آله به نهایت نشده بود که خدای فرشته ظلمت را بگماشت تا جهان را چنان تاریک گردانید که هر چه مشعل و چراغ بر افروختند فایده‌ای نکرد. حبیب گفت: ای محمد! این تیرگی کفایت است. اکنون بفرما تا قمر چنان شود که گفته شد. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله چشم فرا داشت و فرمود به بانک بلند: «ایها القمر

المنير المترد في فلك التدوير اخرج الايه التي او دعت فيك بحق من خلقك.»

چون رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ این سخن فرمود، قمر مانند اسب دونده به سرعت تمام همی آمد و مردمان همی به او نگران بودند تا به کعبه رسید و نورش همی در فزایش بود. پس هفت نوبت طواف کرد و آن گاه در پیش روی سجده کعبه نمود و بعد به سوی پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ سرعت کرده، به زبان فصیح ندا در داد که اشهد أن لا إله إلا الله، وأن محمداً رسول الله. پس به گریبان آن حضرت در رفت و از آستین سر به در کرد. دیگر باره به گریبان آن حضرت فرو رفت و نصفی از آستین راست و نصفی از آستین چپ آن حضرت بیرون شد و یکی به سوی مشرق و یکی به سوی مغرب روان گردید. آن گاه باز شد با هم پیوسته به جای خود قرار گرفت.

ابوجهل گفت: ان هذا لسحر مبين. اما حبيب فریاد برداشت که ای محمد! تو رسول خدایی و سخن تو بر صدق است و جمعی کثیر به آن حضرت ایمان آوردند و بنی هاشم از پیش روی آن حضرت همی رفتند و از شادی چهره های تابناک داشتند و مردمان همی گفتند: سوگند با خدای زمزم و مقام که ما هرگز چنین معجزه ندیدیم. پس رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ به خانه مراجعت نمود. خدیجه عَلِيهَا السَّلَامُ آن حضرت را استقبال نمود و عرض کرد: یا رسول الله! من معجزه شما را مشاهده کردم بر فراز خانه خویش و از آن عجب تر آن که این جنین که در رحم من است با من تکلم کرد و گفت: یا اماه لا تخشی علی ابی و معه رب المشارق والمغرب.

پس رسول خدا تبسم فرمود و گفت: خدا عطا نکرده است هیچ پیغمبری را معجزه ای جز این که مرا به آن مخصوص گردانیده. در این وقت ابوطالب عَلِيهِ السَّلَامُ از پیش روی رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در آمد و این اشعار را بسرود:

الم تر أن الله جل جلاله

اتانابه برهان علی ید احمد

وابدی ظلاماً حالکاً فعمت به

عیون الوری فی کل غور و منجد

واقبل بدر التم من بعد ظلمه

الی أن علی فوق الحطیم یمبعد

ص: ۱۳۸

وطاف به بیت الله سبعاً وحجه

وخر امام البيت في خير مسجد

وسار إلى أعلى قریش مسلماً

وأكرم فضل الهاشمی محمد

وقد غاب بدر التم في وسط حبيبه

وفي ذيله أهوى على رغم حسد

وعاينته في الافق يركض واضحاً

مبيناً بتقدير العزيز الممجذ

وعاينته نصفين في الشرق واحد

وفي الغرب نصف غير شك لملحد

پس روز دیگر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ از خانه بیرون شده به نزدیک حبيب رفت و فرمود: ای حبيب! بگو لا إله إلا الله، محمد رسول الله. عرض کرد که من این سخن خواهم گفت در وقتی که با من پیمانی بکنی. حضرت فرمود: شفای دختری را می خواهی که کور و کر و لال می باشد و هر دو دست و پای او خشکیده و او را در هودجش جای دادی؟ عرض کرد: یا رسول الله! کی تو را به این امر خبر داد؛ زیرا که من هیچ کس را مطلع نکرده ام. پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: خدای من مرا به آن مطلع گردانیده است.

حبيب گفت: آیا خدای تو می تواند چنین کس را شفا دهد. قال: نعم يحيى العظام وهي رميم. پس فرمود: تا دختر را حاضر کردند و عبای خویش را که پشم آن از گوسفند فدای اسماعیل بود بر او افکندند. آن گاه حضرت به اندازه فهم او با او خطاب کرد و فرمود: ايتها النطفه المخلوقه من ماء مهين التي لا- تسمع الكلام و الا-ترد الجواب ارجعي خلقاً سويا مثل القمر بهجته وجمالاً.

پس آن دختر تندرست شد و اعضای نیکو یافت و به سخن آمده گفت: اشهد أن لا إله إلا الله لا شريك له، وأشهد أن محمداً عبده ورسوله و مردمان همه در عجب شدند و حبيب بن مالك با گروهی از عرب ایمان آوردند. از برکت این معجزه باهره، ابوجهل و اتباعش مخذول و خجلت زده بر کفر و حسد آنها افزوده شد.

اولاد ام المؤمنین خدیجه کبری علیها السلام

در صدر عنوان یاد کردیم که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ از خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ دو پسر آورد:

ص: ۱۳۹

یکی قاسم، که مکنه به او گردید، و دیگری عبد الله که هر دو در کوچکی جان به حق تسلیم نمودند و این دو پسر ملقب به طیب و طاهر بودند و از این جا بعض مردم به خطا رفته اند و طیب و طاهر را دو پسر جداگانه شمارند. (۱)

و در تاریخ یعقوبی گوید: «توفی القاسم ابن رسول الله فقال صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَهُوَ فِي جَنَازَتِهِ وَنَظَرَ إِلَى جَبَلٍ مِنْ جِبَالِ مَكَّةَ يَا جَبَلُ لَوْ أَنَّ مَابِي بَكَ لَهَدَك يَوْمَ وَكَانَ الْقَاسِمُ تَوَفَى وَلَهُ أَرْبَعُ سِنِينَ ثُمَّ تَوَفَى عَبْدُ اللَّهِ بْنِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بَعْدَهُ بِشَهْرٍ وَلَمْ يَفْطَمِ فَقَالَتْ خَدِيجَةُ يَا رَسُولَ اللَّهِ لَوْ بَقِيَ حَيًّا أَفْطَمَهُ قَالَ فَطَامَهُ فِي الْجَنَّةِ وَسَأَلْتُ خَدِيجَةَ رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَتْ إِنَّ أَوْلَادِي مِنْكَ قَالَ فِي الْجَنَّةِ قَالَتْ بَغِيرَ عَمَلٍ قَالَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا كَانُوا عَامِلِينَ.»

این روایت چنان می رساند که قاسم بعد از چهار سال که از عمر او گذشته بود روحش به شاخسار جنان پرواز کرد و بعد از یک ماه برادرش عبد الله جان به حق تسلیم کرد و رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در جنازه قاسم فرمودند؛ در حالی که کوه های مکه را مخاطب قرار داده بود: ای جبل! آنچه بر من وارد شد اگر بر تو وارد می شد از هم متلاشی می شدی. و خدیجه عَلِيهَا السَّلَامُ عرض کرد: یا رسول الله! کاش فرزند من عبد الله چندان حیات می داشت که او را از شیر باز می کردم. رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمودند: در بهشت او را از شیر باز می نمایند. خدیجه عَلِيهَا السَّلَامُ عرض کرد: یا رسول الله! فرزندان من از شما در کجا می روند؟ فرمود: جایگاه ایشان در بهشت خواهد بود. عرض کرد: با این که عملی ندارند؟ فرمود: خدا می داند که اینان اگر در دنیا زندگانی می کردند جز عمل صالح از ایشان بروز نمی کرد.

و به روایت مجلسی در حیوه القلوب، روزی رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بر خدیجه عَلِيهَا السَّلَامُ وارد شد او را گریان دید. فرمود: ای خدیجه! چرا گریه می کنی؟ عرض کرد یا رسول الله! شیر در پستان من جاری شده، یاد فرزند خود نمودم.

و به روایت ثقه الاسلام کلینی قدس سره در کافی به سند خود از امام محمد باقر عَلِيهِ السَّلَامُ روایت کند که فرمودند: چون قاسم فرزند رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ از دنیا رفت، آن

ص: ۱۴۰

خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ را دیدند گریه می کند. فرمود: ای خدیجه! چرا گریه می کنی؟ عرض کرد: یا رسول الله! دانه مروارید گران بهایی بود که از دستم رفت. پس از برای او می گیریم. آن حضرت فرمودند: ای خدیجه! آیا راضی نیستی که چون روز قیامت شود او را ببینی که بر در بهشت ایستاده است. چون نظرش بر تو افتد بگیرد دست تو را. پس داخل بهشت گرداند و تو را منزل دهد در پاکیزه ترین منزل های بهشت. خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ عرض کرد این از برای من است یا از برای هر بنده مؤمن؟ حضرت فرمود: از برای هر بنده مؤمن. حضرت فرمود: برای هر بنده مؤمن است که صبر کند و نیت خود را خالص گرداند از برای خدا. به درستی که خدای حکیم تر و کریم تر از این است که میوه دل بنده را از او باز گیرد و با وجود این او را عذابش کند.

و اما دختران خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ فاطمه زهرا عَلَیْهَا السَّلَامُ که در جلد اول این کتاب مفصلاً مذکور شد و زینب و رقیه که در این جلد مذکور شد مفصلاً. و اما کلثوم در این جا بیان می شود. باید دانست که بین محدثین و مورخین در ام کلثوم و زینب و رقیه از چند جهت خلاف است.

یکی آن که آیا ام کلثوم و دو خواهر او زینب و رقیه دختران رسول خدا صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ از بطن خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ یا دختران خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ باشند از شوهر دیگر یا دختران خواهر خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ که او را هاله می گفتند؟ ذهب الی کل فریق. ظاهر آیه شریفه می رساند که ایشان دختران رسول خدا صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ بودند. من قوله تعالی: (یا أیها النبی قل لِأَزْوَاجِکَ وَبَنَاتِکَ وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِینَ...) چون بنات جمع است و ظاهر جمع تعدد است.

و در تکمله الرجال، از قرب الاسناد حدیث کند از عبد الله بن جعفر حمیری از هارون بن مسلم از مسعده بن صدقه از امام صادق عَلَیْهِ السَّلَامُ که فرمود: ولد لرسول الله صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ من خدیجه القاسم و الطاهر و ام کلثوم و زینب و رقیه و فاطمه فزوج علیا فاطمه و تزوج ابوالعاص بن ربیع زینب و تزوج عثمان بن عفان ام کلثوم و لم یدخل بها حتی ماتت و تزوج مکانها رقیه الخ.

این حدیث دو مطلب می رساند: یکی این که این ها دختران پیغمبرند از بطن خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ و دیگر این که عثمان اول ام کلثوم را تزویج کرد و به او دخول نکرده از دنیا رفت. بعد رقیه را تزویج کرد.

و در بعضی از ادعیه شهر رمضان است: اللهم صل علی رقیه و ام کلثوم ابنتی نبیک الخ.

ولکن علامه خبیر ابوالقاسم علی بن احمد الکوفی در کتاب الاستغاثه فی بدع الثلاثه تحقیق کرده است که این سه دختر فرزندان هاله خواهر خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ می باشند و لکن نام ام کلثوم در بین نیست. می گوید: اصح این است که خدیجه بنت خویلد را خواهری بود هاله نام زوجه مردی از بنی مخزوم. هاله از این مرد رقیه و زینب را آورد. چون از دنیا رفت و هاله پریشان بود و خواهرش خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ مال دار بود، خواهر را با دو فرزندش کفالت می کرد. چون تزویج او با رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ واقع شد و هاله از دنیا رفت این دو دختر در هجر رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ منسوب به آن حضرت گردیدند: و گفته روایت قرب الاسناد چون در طریق او مسعده بن صدقه باشد، ضعیف است و آیه شریفه می توان گفت شبیه آیه مباحله است.

و خلاف دیگر این است که تزویج ام کلثوم به عثمان قبل از رقیه بوده یا بعد از رقیه و آیا اولادی از ام کلثوم آورده است یا خیر؟ معروف است که قبل از ام کلثوم رقیه را داشته. چون او وفات کرد ام کلثوم را گرفت؛ چنان چه طبرسی در اعلام الوری و دیگران روایت کردند که عثمان بعد از رقیه، ام کلثوم را نکاح کرد و قال ابن سعد فی الطبقات الکبیر: «ان ام کلثوم بنت رسول الله امها خدیجه بنت خویلد بن اسد بن عبد العزی بن قصی تزوجها عتبه بن ابی لهب.»

چون رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ مبعوث به رسالت گردید و سوره «تبت یدا ابی لهب» نازل گردید، ابولهب پسرش عتبه را گفت: البته باید دختر محمد را طلاق بگویی و الا تو را از خود نفی خواهم کرد. پس عتبه ام کلثوم را طلاق گفت و هنوز با او همبستر نشده بود و ام کلثوم در مکه بود تا خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ که تصدیق رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ نمود، ام کلثوم هم ایمان آورد و هنگامی که رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ به مدینه هجرت نمود، ام کلثوم هجرت کرد با عیالات رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ و هنگامی که خواهرش رقیه رحلت

نمود، در خانه عثمان ام کلثوم را عثمان تزویج کرد و در آن وقت بکر بود و این در ماه ربیع الاول بود؛ یعنی تزویج در ماه مذکور بود، ولی زفاف در جمادی الاخره واقع شد و در خانه عثمان بود تا در سنه نهم از هجرت دنیا را وداع گفت.

و اولادی از برای او نشد و وفات او در ماه شعبان بود در سنه مذکوره و شنیدی که صاحب استغاثه فرمود: اول ام کلثوم را گرفت و بعد از وفات او رقیه را تزویج کرد و هو الاصح. البته چه آن که عثمان رقیه را چندان با قطب شتر او را بزد تا بعد سه روز شهید شد و از دنیا رفت؛ کما عرفت فی ترجمتها. با این حال چگونه عثمان جرئت دارد که در مقام تزویج خواهر او بر آید و رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ چگونه این کار می کند؟

و در اعیان الشیعه به ترجمه ام کلثوم می فرماید: که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فرمودند در قبر ام کلثوم داخل نشود با این حال، کسی که جنابت دارد و دیشب جماع کرده است، و عثمان با این که اولی از دیگران بود که داخل قبر بشود و او متصدی دفن آن مخدره نشد، از این جهت سامه بن زید و فضل بن عباس و امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ ام کلثوم را دفن کردند.

و در خصائص فاطمیه گوید: آنچه از اخبار فریقین معلوم است این است که این بنات طاهرات که به شرف اسلام مشرف شدند هر یک با ایمان ثابت و کمالات محموده از دنیا رفته اند و از اغلب زنان آن زمان ایشان را امتیاز و مزیت خاصه بوده و مرحمت های رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ و فاطمه زهرا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ هر یک دلیل است و شاهد صدق است بر حسن حال ایشان؛ کما عرفت فی ترجمه زینب و رقیه خواهران ام کلثوم.

وفات خدیجه کبری عَلَیْهَا السَّلَامُ و آوردن کفن از جانب حق تعالی

در صدر عنوان اشاره شد که وفات خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ در دهم شهر رمضان، سه سال قبل از هجرت بوده است. و در ناسخ گوید در سنه ۶۲۱ عَلَیْهَا السَّلَامُ بعد از هبوط آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ وفات کرد و رحلت او بعد از رحلت ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ به سه روز و به قولی عَلَیْهَا السَّلَامُ ۵ روز و به قولی یک سال بوده و چون خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ مریض شد، رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فرمود: ای خدیجه! خدای تعالی تو را با مریم دختر عمران و آسیه بنت مزاحم برابری داده است.

و در خصائص فاطمه گوید: در روایت مشهور است که ملائکه رحمت از جانب حضرت عزت کفن از برای خدیجه عَلَیْهَا السَّلَام آوردند و بعد از بلوغ اجل و زمان فراق و توجه به عالم اعلی از مبداءِ مراسم خاصه الهیه و تفقدان و تلافیات لا تعد ولا تحصى که منحصر به خدیجه طاهره عَلَیْهَا السَّلَام بوده اظهار شد و آنها باعث تسلیه خاطران پیغمبران مهربان گردید و رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ به همراه جنازه اش با کمال حزن و اندوه همی رفت تا در حجون مکه در قبرستان معلی برابر قبر آمنه بنت وهب، والده ماجده رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ، قبری برای او حفر نمودند و رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ در میان آن قبر خوابیدند. پس بیرون آمدند و آن گوهر پاک را گرفته در زیر خاک مدفون ساختند.

و در سال عَلَیْهِ السَّلَام ۲ عَلَیْهِ السَّلَام از هجرت قبه ای بر سر قبر خدیجه عَلَیْهَا السَّلَام بنا کردند و مردم مکه در حضور آن تربت زاکیه و بقعه سامیه اظهار خلوص و ارادت می نمودند و به حسب تجربه رفع غم و کشف غم و رفع مصائب و نوائب دنیویه و اخروییه می شد از ایشان و قصاید فصیحه شعرای عرب که در مدح آن مخدره انشا کرده بودند، در آن بقعه آویخته داشتند و روز میلاد حضرت رسول صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ از خانه خدیجه عَلَیْهَا السَّلَام به مزارش می آمدند و اظهار نشاط و انبساط می نمودند و حال بر این منوال بود تا این که در سنه ۱ عَلَیْهَا السَّلَام ۴۴ آن بقعه مبارکه را با سایر بقاع متبرکه خراب کردند. حضرات وهابی ها خذلهم الله و تا امروز که سنه ۱ عَلَیْهَا السَّلَام ۱ آن بقعه مبارکه مهجور و مخروب است؛ چون حضرات وهابیه تعمیر قبور را بدعت می دانند، به تفصیلی که حقیر در جلد پنجم «الکلمه التامه» مشروحاً نگاشته ام.

حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ در دایره العارف بزرگ اسلامی (۱)

عبدالحمید مرادی

چکیده

شرح زندگانی حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ با استناد به مهم ترین منابع تاریخی و روایی اهل سنت و شیعه است. از دیدگاه نویسندگان: در منابع، احادیث بسیاری از پیامبر اسلام صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ در وصف خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ آمده است، که بیانگر جایگاه والای او نزد آن حضرت است. خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ یکی از چهار بانویی دانسته شده است که بهترین زنان دو عالم یا بهترین زنان بهشت اند. پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ، خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ را به داشتن خانه ای از نی در بهشت بشارت داده است که در آن هیچ غم و اندوهی نیست. هم چنین در حدیثی آمده است که پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ سلام خدا را از جانب جبرئیل به او ابلاغ فرمودند. خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ محبوب ترین زن رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ بود.

کلیدواژه: خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ، پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ، تاریخ اسلام، زنان بهشتی، سلام خدا.

خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ، نخستین همسر پیامبر اسلام صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ و اولین بانویی که به اسلام گروید. وی دختر خویلد بن اسد و فاطمه بنت زائده ابن اصم، از قبیله بانفوذ قریش بود. (۲)

ص: ۱۴۵

۱- دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، چاپ اول، ۱۳۹۴، ج ۲۲، ص ۱۱۳ - ۱۱۶.

۲- ابن هشام حمیری، ابومحمد عبدالملک، السیره النبویه، ج ۱، ص ۲۱۴؛ ابن سعد واقدی، ابوعبدالله محمد، الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۳۳؛ زبیری، مصعب بن عبدالله، نسب قریش، ص ۲۳۰.

گفته اند که خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ، پیش از ازدواج با پیامبر اسلام صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، دو بار ازدواج کرده، (۱) و از آن همسران صاحب فرزندان شده بود، که در شمار (سه یا چهار فرزند) و نام آنها اختلاف است. (۲) معروف ترین فرزند او از این ازدواج ها هند بن ابی هاله بود که خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ را به سبب او «ام هند» می خواندند. هند نیز مسلمان شد و در جنگ بدر یا احد حضور یافت و نیز در جنگ جمل در رکاب علی عَلَیْهِ السَّلَامُ بود که به شهادت رسید. (۳) با این همه، بعضی از علمای شیعه آورده اند که خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ موقع ازدواج با پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ دوشیزه بود و کسانی که به عنوان فرزندان او از دو همسر قبلی اش نام بردار شده اند، خواهرزاده هایش بوده اند که تحت سرپرستی مالی و عاطفی او قرار داشتند. (۴)

خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ پیش از ظهور اسلام نیز به سبب فضایل و کمالاتش شخصیتی برجسته و قابل احترام به شمار می رفت. (۵) افزون بر آن، وی یکی از تاجران و ثروتمندان مشهور عرب بود و با اشخاص معتمد به عنوان کاروان سالار قرارداد مضاربه می بست تا از سوی او به تجارت پردازند. (۶)

در باره همکاری مُحَمَّد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ و خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ در تجارت، گفته اند: ابوطالب عَلَیْهِ السَّلَامُ به خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ پیشنهاد داد که مُحَمَّد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ سرپرستی

ص: ۱۴۶

- ۱- نک: ابن حیب بغدادی، ابوجعفر مُحَمَّد، الْمُحَبَّر، ص ۷۸ - ۷۹؛ ابن قتیبه دینوری، عبد الله بن مسلم، المعارف، ص ۱۳۳.
- ۲- نک: ابن هشام حمیری، ابومحمد عبدالملک، السیره النبویه، ج ۴، ص ۲۹۱؛ ابن قتیبه دینوری، عبد الله بن مسلم، المعارف، ص ۱۳۳.
- ۳- نک: ابن کلبی، هشام بن محمد، جمهره النسب، ص ۲۶۹؛ ابن اثیر جزری، علی بن محمّد، الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۲۶۳؛ ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، البدایه والنهایه، ج ۶، ص ۲۵؛ ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، الأصابه فی تمییز الصحابه، ج ۴، ص ۲۸۲.
- ۴- نک: ابن شهر آشوب، محمّد بن علی، مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۱۵۹؛ عاملی، سید جعفر مرتضی، بنات النبی ام ربائبه، ص ۸۵ - ۸۷.
- ۵- ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالله، الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۸۱۷؛ ابن عساکر، علی بن حسن، تاریخ مدینه دمشق، ج ۳، ص ۱۳۱؛ ابن قدامه، ابومحمّد عبدالله بن احمد، التبیین فی انساب القرشیین، ص ۷۱؛ ذهبی، شمس الدین محمّد بن احمد، سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۱۱۱.
- ۶- ابن هشام حمیری، ابومحمد عبدالملک، السیره النبویه، ج ۱، ص ۲۱۲ - ۲۱۳؛ طبری، محمّد بن جریر، تاریخ طبری، ج ۲، ص ۳۴.

کاروان او را در سفری تجارتي بر عهده گیرد و از این طریق سودی هم نصیب او گردد و خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ هم پذیرفت. (۱)

به روایت دیگر این همکاری به پیشنهاد شخص خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ روی داد؛ یعنی خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ به سبب فضایل مُحَمَّد صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ بدو پیشنهاد همکاری داد و مُحَمَّد صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ پذیرفت و با کاروان خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ برای تجارت رهسپار شام شد. (۲)

پس از بازگشت کاروان به مکه، میسره، غلام خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ که همراه مُحَمَّد صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ بود، برخی از اتفاقات شگفت انگیزی را که در سفر مشاهده کرده بود، از جمله داستان راهبی مسیحی، که نشانه های نبوت را در او تشخیص داد، یا در راه بازگشت در هوای داغ دو فرشته با بال و پر خود برای مُحَمَّد صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ سایبان بستند، با خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ سخن گفت. (۳) به روایتی خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ پس از آن سفر خود به پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ پیشنهاد ازدواج داد و گفت که به سبب خویشاوندی، شخصیت، امانت داری، خوش اخلاقی و راست گویی مُحَمَّد صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ در میان قوم، خواهان او شده است. (۴) بر اساس روایتی دیگر، او به وساطت زنی به نام نفیسه، دختر مُنیه از پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ خواستگاری کرد. (۵) در منابع آمده است که در این هنگام، خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ ثروتمندترین و

ص: ۱۴۷

- ۱- ابن سعد واقدی، ابو عبدالله مُحَمَّد، الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۲۹ - ۱۳۰؛ بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الاشراف، ج ۱، ص ۹۷؛ ابن جوزی، ابوالفرج عبدالرحمن بن علی، المنتظم، ج ۲، ص ۳۱۳ - ۳۱۴.
- ۲- ابن هشام حمیری، ابومحمد عبدالملک، السیره النبویه، ج ۱، ص ۲۱۳؛ ابن اثیر جزری، علی بن مُحَمَّد، اسد الغابه فی معرفه الصحابه، ج ۵، ص ۴۳۵. نیز: طبری، مُحَمَّد بن جریر، تاریخ طبری، ج ۲، ص ۳۵ - ۳۶؛ ابن واضح یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۳۴۱.
- ۳- ابن هشام حمیری، ابومحمد عبدالملک، السیره النبویه، ج ۱، ص ۲۱۳؛ ابن حبیب بغدادی، ابوجعفر مُحَمَّد، الْمُحَبَّر، ص ۷۸ - ۷۹؛ بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الاشراف، ج ۱، ص ۹۷.
- ۴- ابن هشام حمیری، ابومحمد عبدالملک، السیره النبویه، ج ۱، ص ۲۱۳ - ۲۱۴؛ ابن اثیر جزری، علی بن مُحَمَّد، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۳۹ - ۴۰.
- ۵- بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الاشراف، ج ۱، ص ۹۸؛ ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، الأصابه فی تمییز الصحابه، ج ۴، ص ۲۸۲.

شریف ترین زن قریش بود و هر کس آرزو داشت که با او ازدواج کند. (۱)

پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مَوْضُوعًا را به عموهایش خبر داد. حمزه بن عبدالمطلب، و به روایتی ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ برای خواستگاری از خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ نزد خویند، پدر خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ رفتند. پس از جلب موافقت او، ازدواج پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مَوْضُوعًا با خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ صورت گرفت. (۲) اما بنا بر قول مشهور، در آن زمان پدر خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ در گذشته بود و عمرو بن اسد، عموی خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ و بنا بر قولی، عمرو، برادر خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ، وکیل او در این ازدواج بوده است. (۳)

به روایتی مشهور، خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ موقع ازدواج با پیامبر اسلام صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مَوْضُوعًا، و پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مَوْضُوعًا ۲۵ سال داشت؛ اما روایت های دیگر نیز در این باره نقل شده است. (۴) هم چنین ابن حجر این ازدواج را پانزده سال قبل از بعثت یا کمی پیش تر دانسته است. (۵) پیامبر اسلام صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مَوْضُوعًا بیست شتر، و به قولی دوازده اوقیه (هر اوقیه معادل

ص: ۱۴۸

- ۱- ابن هشام حمیری، ابومحمد عبدالملک، السیره النبویه، ج ۱، ص ۲۱۳ - ۲۱۴؛ طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، ج ۲، ص ۳۵ - ۳۶؛ ابن جوزی، ابوالفرج عبدالرحمن بن علی، المنتظم، ج ۲، ص ۳۱۴.
- ۲- ابن هشام حمیری، ابومحمد عبدالملک، السیره النبویه، ج ۱، ص ۲۱۵؛ بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الاشراف، ج ۱، ص ۹۷؛ طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری. نیز: ابن اثیر جزری، علی بن محمد، اسد الغابه فی معرفه الصحابه، ج ۵، ص ۴۳۵.
- ۳- نک: ابن کلبی، هشام بن محمد، جمهره النسب، ص ۷۴؛ ابن هشام حمیری، ابومحمد عبدالملک، السیره النبویه، ج ۴، ص ۲۹۱؛ ابن سعد واقدی، ابوعبدالله محمد، الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۳۳؛ زبیری، مصعب بن عبدالله، نسب قریش، ص ۲۰۷؛ ابن حبیب بغدادی، ابوجعفر محمد، الْمُحَبَّر، ص ۷۸؛ بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الاشراف، ج ۱، ص ۹۸؛ ابن واضح یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۳۴۱؛ ابن درید، محمد بن حسن، الاشتقاق، ص ۹۲؛ روایات دیگر را، نک: ابن سعد واقدی، ابوعبدالله محمد، الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۳۲ - ۱۳۳؛ ابن جوزی، ابوالفرج عبدالرحمن بن علی، المنتظم، ج ۲، ص ۳۱۶. در باره ایجاد علاقه میان محمد صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مَوْضُوعًا و خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ، نک: ابن واضح یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۳۴۰ - ۳۴۱.
- ۴- نک: بخاری، محمد بن اسماعیل، التاريخ الصغير، ج ۱، ص ۴۳؛ ابن هشام حمیری، ابومحمد عبدالملک، السیره النبویه، ج ۱، ص ۲۱۲؛ ابن حبیب بغدادی، ابوجعفر محمد، الْمُحَبَّر، ص ۹ - ۱۰، ۷۹؛ بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الاشراف، ج ۱، ص ۹۸؛ ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالله، الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۸۱۸.
- ۵- ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، الأصابه فی تمییز الصحابه، ج ۴، ص ۲۸۱.

چهل درهم) به عنوان مهر او تعیین کرد. (۱)

پس از ازدواج، پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ به منزل خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ منتقل شد (۲) و خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ اختیار دارایی های خود را به او سپرد (۳) و نیز غلام خود، زید به حارثه را به محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ هدیه کرد. (۴)

چون نخستین وحی بر محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرود آمد، بی درنگ نزد خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ رفت و ماجرا بازگفت. خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ او را نزد عموزاده خود، ورقه ابن نوفل که از حنفاء بود، هدایت کرد و ورقه گفت که محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ به نبوت مبعوث شده است. (۵)

خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ نخستین فرد و یا نخستین زنی دانسته شده است که به پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ایمان آورد. (۶) در نخستین روزهای بعثت، که هنوز پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ پیروانی نداشت، خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ همراه امام علی عَلَیْهِ السَّلَامُ در کنار آن حضرت به نماز می ایستاد و این عمل نخستین مظهر تجلی دین داری در تاریخ اسلام به شمار می رود. (۷) در منابع،

ص: ۱۴۹

۱- نک: ابن هشام حمیری، ابو محمد عبدالملک، السیره النبویه، ج ۱، ص ۲۱۵ و ج ۴، ص ۲۹۱؛ ابن حبیب بغدادی، ابوجعفر محمد، الْمُحَبَّر، ص ۹ - ۱۰، ۷۹؛ بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الاشراف، ج ۱، ص ۹۷؛ ابن منظور، محمد بن مکرم، مختصر تاریخ دمشق، ج ۲، ص ۲۷۵.

۲- ازرقی، محمد بن عبدالله، اخبار مکه و ما جاء فیها من الآثار، ج ۲، ص ۱۹۹.

۳- نک: ابن منظور، محمد بن مکرم، مختصر تاریخ دمشق، ج ۲، ص ۲۷۶؛ صفدی، خلیل، الوافی بالوفیات، ج ۱۳، ص ۲۹۶؛ ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، الأصابه فی تمییز الصحابه، ج ۴، ص ۲۸۳.

۴- ابن سعد واقدی، ابو عبدالله محمد، الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۴۰ - ۴۱؛ ابن قتیبه دینوری، عبدالله بن مسلم، المعارف، ص ۱۴۴؛ ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، الأصابه فی تمییز الصحابه، ج ۴، ص ۲۸۳.

۵- نک: ابن سعد واقدی، ابو عبدالله محمد، الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۹۴ - ۱۹۵؛ ابن قتیبه دینوری، عبدالله بن مسلم، المعارف، ص ۵۹؛ ابن بکار، زبیر، جمهره نسب قریش و اخبارها، ص ۴۰۸، ۴۱۱، ۴۱۵؛ بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الاشراف، ج ۱، ص ۱۰۴ - ۱۰۹؛ طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۷، ۴۹؛ ابن اثیر جزری، علی بن محمد، اسد الغابه فی معرفه الصحابه، ج ۵، ص ۴۳۶ - ۴۳۷؛ ذهبی، شمس الدین محمد بن احمد، سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۱۱۴ - ۱۱۵.

۶- نک: ابن هشام حمیری، ابو محمد عبدالملک، السیره النبویه، ج ۱، ص ۲۷۴؛ ابن حبیب بغدادی، ابوجعفر محمد، الْمُحَبَّر، ص ۴۰۸؛ ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالله، الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۸۱۹ - ۱۸۲۱؛ ابن قدامه، ابو محمد عبدالله بن احمد، التبیین فی انساب القرشیین، ص ۷۱، ۱۲۰.

۷- نک: ابن اثیر جزری، علی بن محمد، الکامل فی التاریخ، ج ۵، ص ۵۳۷؛ ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، البدایه والنهایه، ج ۶، ص ۱۵ - ۱۶.

روایت‌هایی، گاه با پردازش داستانی، مبنی بر قوت قلب دادن خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ به پیامبر اسلام صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ در روزهای نخستین نبوتش وجود دارد، (۱) که هر چند برخی از آنها ضعیف دانسته شده است، (۲) اما جملگی نشان می‌دهند که خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ به عنوان بانوی سرشناس و برجسته قریش از آغاز نبوت پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ او را از نظر مادی و معنوی حمایت می‌کرده، و مایه آرامش خاطر آن حضرت در برابر سختی‌ها و ناملایمات بوده است. (۳)

خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ در شعب ابوطالب که پیامبر اسلام صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ و پیروانش در محاصره اقتصادی قریش بودند، همراه پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ بود و در تأمین نیازهای غذایی مسلمانان توسط برادرزاده اش، حکیم بن حزام، نقش مهمی داشت؛ (۴) اما اندک زمانی پس از لغو حصر اقتصادی و خروج پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ و پیروانش از شعب، خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ در گذشت. (۵)

در باره تاریخ وفات او در منابع اتفاق نظر وجود ندارد، اما روایتی که وفات او را سال سوم پیش از هجرت دانسته است، مقبول تر به نظر می‌رسد. (۶) بیشتر منابع سن او را هنگام

ص: ۱۵۰

۱- برای مثال، نک: ابن هشام حمیری، ابو محمد عبدالملک، السیره النبویه، ج ۱، ص ۲۷۱؛ طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، ج ۲، ص ۵۰ - ۵۱؛ ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالله، الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۸۲۰؛ ابن اثیر جزری، علی بن محمد، اسد الغابه فی معرفه الصحابه، ج ۵، ص ۴۳۷؛ ابن اثیر جزری، علی بن محمد، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۴۹؛ ذهبی، شمس الدین محمد بن احمد، سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۱۱۶.

۲- نک: ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، الأصابه فی تمییز الصحابه، ج ۴، ص ۲۸۱.

۳- نک: ابن هشام حمیری، ابو محمد عبدالملک، السیره النبویه، ج ۱، ص ۲۷۴؛ ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالله، الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۸۳۰.

۴- نک: طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، ج ۲، ص ۷۴؛ ابن قدامه، ابو محمد عبدالله بن احمد، التبیین فی انساب القرشیین، ص ۵۶ - ۶۳؛ نیز مونس، حسین، تاریخ قریش، ص ۳۱۶ - ۳۱۷.

۵- ابن اثیر جزری، علی بن محمد، اسد الغابه فی معرفه الصحابه، ج ۲، ص ۹۰؛ ابن منظور، محمد بن مکرم، مختصر تاریخ دمشق، ج ۲، ص ۲۷۵.

۶- نک: ابن هشام حمیری، ابو محمد عبدالملک، السیره النبویه، ج ۲، ص ۶۴؛ ابن سعد واقدی، ابو عبدالله محمد، الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۲۱۱؛ ابن حبیب بغدادی، ابو جعفر محمد، المَحَبَّر، ص ۱۰؛ ابن جوزی، ابوالفرج عبدالرحمن بن علی، المنتظم، ج ۳، ص ۱۱؛ ابن اثیر جزری، علی بن محمد، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۹۰ - ۹۱؛ ابن واضح یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۳۵۴؛ ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالله، الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۸۲۵؛ ابن قدامه، ابو محمد عبدالله بن احمد، التبیین فی انساب القرشیین، ص ۶۳، ۷۳؛ ابن اثیر جزری، علی بن محمد، اسد الغابه فی معرفه الصحابه، ج ۵، ص ۴۳۹؛ ذهبی، شمس الدین محمد بن احمد، سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۱۱۲، ۱۱۷؛ صفدی، خلیل، الوافی بالوفیات، ج ۱۳، ص ۲۹۶؛ ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، السیره النبویه، ج ۲، ص ۱۲۲، ۱۳۲.

خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ در قبرستان حجون دفن شد (۲) و پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ آلهِ به دست خود او را در قبر گذاشت؛ اما چون نماز میت هنوز واجب نشده بود، بر او نماز نگذارد. (۳) پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ آن سال را به سبب فوت ابوطالب عَلَیْهِ السَّلَامُ و خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ «عام الحزن» نامید. (۴) در حال حاضر نیز قبر خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ در همان مکان، که به قبرستان معلاه یا حجون معروف است، قرار دارد. اما وهابی ها گنبدی را که بر فراز قبر او ساخته شده بود، تخریب کرده اند. (۵)

پیامبر اسلام صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ از خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ صاحب چندین فرزند شد. همه فرزندان پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ به جز ابراهیم (که از ماریه قبطیه بود) از خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ هستند (۶) که عبارت اند از قاسم، عبد الله (که به طیب و طاهر مشهور بوده است)، رقیه،

ص: ۱۵۱

۱- ابن سعد واقدی، ابو عبدالله محمّد، الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۲۵؛ ابن واضح یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۳۵۴؛ ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالله، الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۸۱۸؛ ابن قدامه، ابو محمد عبدالله بن احمد، التبیین فی انساب القرشیین، ص ۷۱؛ ذهبی، شمس الدین محمد بن احمد، سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۱۱۱ - ۱۱۲؛ صفدی، خلیل، الوافی بالوفیات، ج ۱۳، ص ۲۹۵.

۲- ابن قدامه، ابو محمد عبدالله بن احمد، التبیین فی انساب القرشیین، ص ۷۳؛ ذهبی، شمس الدین محمد بن احمد، سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۱۱۱ - ۱۱۲.

۳- ابن جوزی، ابوالفرج عبدالرحمن بن علی، صفه الصفوه، ج ۲، ص ۹؛ ابن منظور، محمد بن مکرم، مختصر تاریخ دمشق، ج ۲، ص ۲۷۵.

۴- مقریزی، احمد بن علی، امتاع الاسماع، ج ۱، ص ۴۵.

۵- نک: عبده یمانی، محمد، ام المؤمنین خدیجه بنت خویلد، ص ۱۶۱ - ۱۶۳، ۱۸۲، ۱۸۷.

۶- ابن هشام حمیری، ابو محمد عبدالملک، السیره النبویه، ج ۱، ص ۲۱۵، ۲۱۶؛ زبیری، مصعب بن عبدالله، نسب قریش، ص ۲۱؛ ابن قتیبه دینوری، عبد الله بن مسلم، المعارف، ص ۱۳۲؛ ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، السیره النبویه، ج ۲، ص ۱۳۶.

زینب، ام کلثوم و فاطمه عَلَیْهَا السَّلَامُ. (۱) برخی از منابع نیز طَیِّب و طاهر را نام دو فرزند پیامبر صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ دَانَسْتَه و از این رو، برای پیامبر صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ سه پسر از خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ یاد کرده اند که این قول به نظر درست نمی آید. (۲) پسران پیامبر صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ در خردسالی جملگی از دنیا رفتند؛ اما دختران همراه پیامبر صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ مهاجرت کردند. (۳)

مورخان خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ را زنی بااراده، متفکر، مقتدر، مدیر، شریف، کریم و خوش اخلاق وصف کرده اند. (۴) پیامبر اسلام صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ احترام بسیاری برای خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ قائل بود و به همین سبب، تا او زنده بود، همسر دیگری اختیار نکرد. (۵)

در منابع احادیث بسیاری از پیامبر صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ در وصف خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ آمده است، که بیانگر جایگاه والای او نزد آن حضرت است. در حدیثی خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ یکی از چهار بانویی دانسته شده است که بهترین زنان دو عالم یا بهترین زنان بهشت اند. (۶) پیامبر صلی الله علیه و

ص: ۱۵۲

-
- ۱- ابن سعد واقدی، ابو عبدالله محمد، الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۳۳؛ زبیری، مصعب بن عبدالله، نسب قریش، ص ۲۱. نیز: ص ۲۳۱؛ ابن حبیب بغدادی، ابوجعفر محمد، الْمُحَبَّر، ص ۷۹؛ ابن قتیبه دینوری، عبد الله بن مسلم، المعارف، ص ۱۴۱؛ ابن حزم اندلسی، علی بن احمد، جمهره انساب العرب، ص ۱۶؛ ابن عساکر، علی بن حسن، تاریخ مدینه دمشق، ج ۳، ص ۱۳۱.
 - ۲- نک: ابن هشام حمیری، ابومحمد عبدالملک، السیره النبویه، ج ۱، ص ۲۱۵؛ ابن واضح یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۳۴۰. روایات دیگر را، نک: ابن جوزی، ابوالفرج عبدالرحمن بن علی، المنتظم، ج ۲، ص ۳۱۶ - ۳۱۷؛ ابن اثیر جزری، علی بن محمد، اسد الغابه فی معرفه الصحابه، ج ۵، ص ۴۳۶.
 - ۳- ابن هشام حمیری، ابومحمد عبدالملک، السیره النبویه، ج ۱، ص ۲۱۶، ج ۲، ص ۲۹۳؛ ابن عساکر، علی بن حسن، تاریخ مدینه دمشق، ج ۳، ص ۱۴۲.
 - ۴- ابن سعد واقدی، ابو عبدالله محمد، الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۳۱؛ ابن جوزی، ابوالفرج عبدالرحمن بن علی، المنتظم، ج ۲، ص ۳۱۴؛ ابن اثیر جزری، علی بن محمد، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۳۹؛ ذهبی، شمس الدین محمد بن احمد، سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۱۱۰.
 - ۵- ابن هشام حمیری، ابومحمد عبدالملک، السیره النبویه، ج ۱، ص ۲۱۵؛ ابن قدامه، ابومحمد عبدالله بن احمد، التبیین فی انساب القرشیین، ص ۷۱؛ ذهبی، شمس الدین محمد بن احمد، سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۱۱۰، ۱۱۴؛ ابن اثیر جزری، علی بن محمد، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۳۹.
 - ۶- ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالله، الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۸۲۱ - ۱۸۲۳؛ ابن قدامه، ابومحمد عبدالله بن احمد، التبیین فی انساب القرشیین، ص ۷۲؛ ابن اثیر جزری، علی بن محمد، اسد الغابه فی معرفه الصحابه، ج ۵، ص ۴۳۷.

آله خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ را به داشتن خانه ای از نی در بهشت بشارت داده است که در آن هیچ غم و اندوهی نیست. (۱) هم چنین در حدیثی آمده است که پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ سلام خدا را از جانب جبرئیل به او ابلاغ فرمودند. (۲)

پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ پس از مرگ خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ هم بسیار از او یاد می کرد، به گونه ای که برخی از زنانش حسادت می ورزیدند، ولی پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ بر بزرگ داشت و ذکر فضایل خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ تأکید می کرد و از آن سخن می راند. (۳)

کتابنامه

۱. ابن اثیر جزری، علی بن محمد (م ۶۳۰ ق)، اسد الغابه فی معرفه الصحابه، تهران: انتشارات اسماعیلیان.
۲. ، علی بن محمد (م ۶۳۰ ق)، الکامل فی التاریخ، بیروت: دار صادر ، ۱۳۹۹ ق.
۳. ابن بکار، زبیر (م ۲۵۶ ق)، جمهره نسب قریش و اخبارها، به کوشش: محمود محمد شاکر، قاهره، ۱۳۸۱ ق.
۴. ابن جوزی، ابوالفرج عبدالرحمن بن علی بن محمد جوزی بغدادی (م ۵۹۷ ق)، المنتظم فی تاریخ الأمم والملوک، تحقیق: محمد عبد القادر عطا، بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۲ ق.
۵. ، صفه الصفوه، تحقیق: عبد السلام محمد هارون، بیروت: دار الفکر، ۱۴۱۳ ق.
۶. ابن حبیب بغدادی، ابوجعفر محمد (م ۲۴۵ ق)، الْمُجَبَّر، چاپ ایلزه لیشتن اشتتر، حیدرآباد، دکن ۱۳۶۱ / ۱۹۴۲، چاپ افست بیروت [بی تا].
۷. ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی (م ۸۵۲ ق)، الاصابه فی تمییز الصحابه، تحقیق: عادل احمد، علی محمّد، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ ق.
۸. ابن حزم اندلسی، ابو محمد علی بن احمد بن سعید (م ۴۵۶ ق)، جمهره انساب العرب، به کوشش: عبدالسلام محمد هارون، قاهره، ۱۳۸۲ ق / ۱۹۶۳ م.
۹. ابن دُرَید، محمّد بن حسن ازدی بصری (م ۳۲۱ ق)، الاشتقاق، به کوشش: عبدالسلام محمّد هارون، بغداد، ۱۳۹۹ ق / ۱۹۷۹ م.
۱۰. ابن سعد واقدی، ابو عبدالله محمد (م ۲۳۰ ق)، الطبقات الکبری، بیروت: دار صادر ، ۱۳۸۶ ق.
۱۱. ابن شهر آشوب، محمّد بن علی مازندرانی (م ۵۸۸ ق)، مناقب آل ابی طالب، تحقیق: گروهی از اساتید نجف اشرف، نجف: المکتبه الحیدریه، ۱۳۷۶ ق.

١٢. ابن عبدالبر، يوسف بن عبدالله قرطبي (م ٤٦٣ ق)، الاستيعاب في معرفه الاصحاب، تحقيق: علي محمد بجاوي، بيروت: دار الجيل، ١٤١٢ ق.
١٣. ابن عساكر، علي بن حسن (م ٥٧١ ق)، تاريخ مدينه دمشق، تحقيق: علي شيري، بيروت: دارالفكر، ١٤١٥ ق.
١٤. ابن قتيبه دينوري، عبدالله بن مسلم (م ٢٧٦ ق)، المعارف، تحقيق: ثروت عكاشه، قاهره: دار المعارف، ١٣٨٨ ق.
١٥. ابن قدامه، ابو محمد عبدالله بن احمد (ت ٦٢٠ ق)، التبيين في انساب القرشيين، به كوشش: محمد نايف دليمي، بيروت، ١٤٠٨ ق / ١٩٨٨ م.
١٦. ابن كثير، اسماعيل بن عمر (م ٧٧٤ ق)، البدايه والنهايه، تحقيق: علي شيري، بيروت: دار احياء التراث العربي، ١٤٠٨ ق.
١٧. السيره النبويه، تحقيق: مصطفى عبدالواحد، بيروت: دارالمعرفه، ١٣٩٦ ق.
١٨. ابن كلبى، هشام بن محمد (م ٢٠٤ ق)، جمهره النسب، به كوشش، ناجى حسن، بيروت، ١٤٠٧ ق / ١٩٨٦ م.
١٩. ابن منظور، محمد بن مكرم، مختصر تاريخ دمشق لابن عساكر، به كوشش: روحيه نحاس، دمشق، ١٤٠٤ ق / ١٩٨٤ م.
٢٠. ابن هشام حميري، ابو محمد عبدالملك (م ٢١٣٨ ق)، السيره النبويه، تحقيق: مصطفى سقا، ابراهيم ايارى و عبدالحفيظ شلبى، بيروت: دار احياء التراث العربي، [بى تا].
٢١. ابن واضح يعقوبى، احمد بن ابى يعقوب اسحاق (م ٢٨٤ ق)، تاريخ يعقوبى، نجف: المكتبه الحيدريه، ١٣٨٤ ق.
٢٢. ازرقى، محمد بن عبد الله (م ٢٤٨ ق)، اخبار مكه و ماجاء فيها من الآثار، تحقيق: رشدى صالح ملحسن، بيروت، ١٤٠٣ / ١٩٨٣، چاپ افست قم، ١٣٦٩ ش.
٢٣. بخارى، محمد بن اسماعيل (م ٢٥٦ ق)، التاريخ الصغير، تحقيق: محمود ابراهيم زائد، بيروت: دار المعرفه، ١٤٠٦ ق.
٢٤. بلاذرى، احمد بن يحيى (م ٢٧٩ ق)، انساب الاشراف، تحقيق: سهيل زكار، رياض زركلى، بيروت: دارالفكر، ١٤١٧ ق.
٢٥. ذهبى، محمد بن احمد بن عثمان، سير اعلام النبلاء، تحقيق: شعيب ارنؤوط و حسين اسد، بيروت: مؤسسه الرساله، ١٤١٣ ق.
٢٦. زبيرى، مصعب بن عبدالله، نسب قريش، به كوشش: لوى پرووانسال، قاهره: دارالمعارف، ١٩٥٣ م.
٢٧. صفدى، خليل، الوافى بالوفيات، به كوشش: محمد حجيرى، ويسبادن، ١٤٠٤ ق / ١٩٨٤ م.
٢٨. طبرى، محمد بن جرير (م ٣١٠ ق)، تاريخ طبرى (تاريخ الامم والملوك)، به كوشش: گروهى از علماء، بيروت: اعلمى،

٢٩. عاملی، سید جعفر مرتضی، بنات النبی ام ربائبه، قم: مکتبه الاعلام الاسلامی، ١٤١٣ ق.

٣٠. عبده یمانئ، محمّد، ام المومنین خدیجه بنت خویلد، ترجمه: محمّد ابراهیمی، شیراز، ١٣٨٩ ش.

٣١. مقریزی، احمد بن علی (م ٨٤٥ ق)، امتاع الاسماع، به کوشش: محمّد عبدالحمید نمیسئ، بیروت، ١٤٢٠ ق / ١٩٩٩ م.

٣٢. مونس، حسین، تاریخ قریش، جدّه، ١٤٠٨ ق / ١٩٨٨ م.

ص: ١٥٣

١- ابن هشام حمیرئ، ابو محمد عبدالملک، السیره النبویّه، ج ١، ص ٢٧٤؛ ابن واضح یعقوبئ، احمد بن ابئ یعقوب، تاریخ

یعقوبئ، ج ١، ص ٣٥٤؛ ابن جوزئ، ابوالفرج عبدالرحمن بن علی، صفه الصفوه، ج ٢، ص ٧ - ٨.

٢- ابن هشام حمیرئ، ابو محمد عبدالملک، السیره النبویّه، ج ١، ص ٢٧٥؛ ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالله، الاستیعاب، ج ٤،

ص ١٨٢١؛ ذهبئ، شمس الدین محمّد بن احمد، سیر اعلام النبلاء، ج ٢، ص ١١٦.

٣- ابن منظور، محمد بن مکرم، مختصر تاریخ دمشق، ج ٢، ص ٢٧٦؛ صفدی، خلیل، الوافی بالوفیات، ج ١٣، ص ٢٩٦؛ ابن

حجر عسقلانی، احمد بن علی، الأصابه فی تمییز الصحابه، ج ١، ص ٢٨٣.

حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ در دانشنامه جهان اسلام (۱)

محمد محمودپور

چکیده

شرح زندگانی حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ با استناد به مهم ترین منابع تاریخی و روایی اهل سنت و شیعه است. از دیدگاه نویسندگان از احادیث چنین برداشت می شود که خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ محبوب ترین زن رسول الله صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلهِ بوده است. این بانوی بزرگ در ۶۵ سالگی در رمضان سال دهم بعثت به فاصله سه روز بعد از وفات ابوطالب عَلَیْهِ السَّلَامُ درگذشت. پیامبر اسلام صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلهِ با دستن مبارکش وی را در قبرستان حجون (قبرستان ابوطالب) بدون ادای نماز به خاک سپرد، چرا که هنوز نماز میت واجب نشده بود. این مصیبت چنان بر پیامبر اسلام صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلهِ گران آمد که فرمود: «این روزها، بر این امت دو مصیبت وارد شده که نمی دانم به کدام

یک از آن دو بی تاب ترم»، از این رو آن سال عام الحزن نامیده شد. قبر حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ پیوسته زیارتگاه مسلمانان بوده است، ولی در سال ۱ عَلَیْهَا السَّلَامُ ۴ عَلَیْهَا السَّلَامُ و هابیون آن را ویران کردند.

کلیدواژه: خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ، پیامبر صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلهِ، تاریخ اسلام، عام الحزن، زیارتگاه.

خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ، نخستین همسر پیامبر و نخستین زن مسلمان. پدرش خُوَیْلِد بن اسد بن عبدالعزیز بن قُصَیِّ بن کلاب و مادرش فاطمه، دختر زانده، است. (۲) از دوران کودکی و

ص: ۱۵۴

۱- دانشنامه جهان اسلام، زیر نظر غلامعلی حداد عادل، تهران: بنیاد دایره المعارف اسلامی، چاپ اول، ۱۳۹۰، ج ۱۵، ص ۲۴۲ - ۲۴۷.

۲- ابن سعد واقدی، ابوعبدالله محمد، الطبقات الکبری، ج ۸، ص ۷ - ۸؛ زبیری، مصعب بن عبدالله، نسب قریش، ص ۲۳۰؛ بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الاشراف، ج ۱، ص ۴۸۰.

نوجوانی او تا هنگام ازدواج با پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آٰلِهِ وَ حَتَّىٰ بَعْدَ از آن، اطلاعات اندکی در دست است و بخشی از اخبار تاریخی در بارهٔ احوال ایشان نیز دستخوش دخل و تصرف قصه پردازان شده و با اسرائیلات در هم آمیخته است. (۱)

بر اساس اغلب منابع، وی قبل از ازدواج با حضرت مُحَمَّد صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آٰلِهِ، دو بار ازدواج کرده بود، ولی در ترتیب این ازدواج ها اختلاف هست. (۲) برخی نیز به استناد شواهدی، ازدواج های خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ پیش از وصلت با پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آٰلِهِ را رد کرده اند. (۳)

طبق منابع، وی نخست با عتیق بن عایذ بن عبد الله بن عمر بن مخزوم ازدواج کرد که از او صاحب یکک دختر شد. پس از مرگ عتیق به همسری ابوهاله نباش بن زراره از بنی عمرو بن تمیم که از هم پیمانان بنو عبدالدار بود، درآمد. (۴) خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ از ابوهاله، صاحب پسرانی به نام های حارث، هند، (۵) طاهر و هاله (۶) و دختری به نام زینب (۷) شد. در میان این

ص: ۱۵۵

۱- . ادامهٔ مقاله.

۲- . ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالله، الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۸۱۷؛ طبرسی، فضل بن حسن، اعلام الوری باعلام الهدی، ج ۱، ص ۲۷۴؛ طبری، مُحَمَّد بن جریر، تاریخ طبری، ص ۱۱؛ دمیاطی، عبدالمومن بن خلف، کتاب نساء رسول الله ۹ و اولاده و من سالفه من قریش حلفائهم و غیرهم، ص ۳۲.

۳- . ابوالقاسم کوفی، علی بن احمد، الاستغاثه، ج ۱، ص ۶۴ - ۷۰؛ ابن شهر آشوب، مُحَمَّد بن علی، مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۱۳۸؛ عاملی، سید جعفر مرتضی، بنات النبی ام ربائبه، ج ۲، ص ۱۲۱ - ۱۲۹.

۴- . ابن عساکر، علی بن حسن، تاریخ مدینه دمشق، ج ۳، ص ۱۹۰؛ سلوی بالحاج صالح، دَثرینی... یا خدیجه، ص ۲۹ - ۳۰؛ ابن سعد واقدی، ابوعبدالله مُحَمَّد، الطبقات الکبری، ج ۸، ص ۱۴ - ۱۵، که ترتیب ازدواج ها را برعکس ذکر کرده است.

۵- . ابن کلبی، هشام بن محمد، جمهره النسب، ج ۱، ص ۲۷۹؛ ابن سعد واقدی، ابوعبدالله مُحَمَّد، الطبقات الکبری، ج ۸، ص ۱۵؛ ابن حزم اندلسی، علی بن احمد، جمهره انساب العرب، ص ۳۲؛ دمیاطی، عبدالمومن بن خلف، کتاب نساء رسول الله ۹ و اولاده و من سالفه من قریش حلفائهم و غیرهم، ص ۳۱.

۶- . ابن کلبی، هشام بن محمد، جمهره النسب، ج ۱، ص ۲۷۹؛ سهیلی، عبدالرحمان بن عبد الله، الروض الانف فی شرح السیره النبویه لابن هشام، ج ۲، ص ۲۴۶.

۷- . ابن حزم اندلسی، علی بن احمد، جمهره انساب العرب، ص ۳۲؛ نویری، احمد بن عبدالوهاب، نهاییه الإرب فی فنون الارب، ج ۱۸، ص ۱۷۱.

فرزندان، هند مشهور است. بعدها هند در زمره صحابه رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در آمد و با صیفی بن امیه ازدواج کرد و عقبایش در مدینه به سبب انتساب به مادر بزرگشان (خدیجه) به بنو طاهره معروف شدند. (۱) وی در جنگ بدر حضور داشت و بعدها در جنگ جمل در کنار علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَامُ به شهادت رسید. (۲) وی که نوجوانی خود را در خانه خدیجه عَلَيْهِ السَّلَامُ گذرانده بود، تصویری کامل از خلق و خوی پیامبر در پاسخ به پرسش امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ ارائه کرده و از این رو «وصاف النبی» نامیده شده است. (۳)

در برخی گزارش های دیگر که ترتیب ازدواج خدیجه عَلَيْهَا السَّلَامُ و همسرانش به گونه ای دیگر آمده، گفته شده که خدیجه عَلَيْهَا السَّلَامُ پس از وفات ابو هاله، به عقد پسر عمه خود، عتیق / عتیق بن عائد درآمد (۴) و از وی صاحب پسری به نام عبد الله (عبد مناف) و دختری به نام هند شد. خدیجه عَلَيْهَا السَّلَامُ پس از درگذشت شوهر دومش، عتیق بن عائد (۵) ازدواج نکرد و به تجارت پرداخت. (۶)

در چگونگی همکاری و آشنایی حضرت محمد صلی الله علیه و آله، که در آن سال ها حدود بیست سال داشت، با خدیجه عَلَيْهَا السَّلَامُ، اختلاف هست. برخی آغاز روابط تجاری خدیجه

ص: ۱۵۶

- ۱- ابن سعد واقدی، ابو عبدالله محمد، الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۴۲۲ - ۴۲۳؛ زیبری، مصعب بن عبدالله، نسب قریش، ص ۳۳۳ - ۳۳۴؛ ابن حیب بغدادی، ابو جعفر محمد، الْمُحَبَّر، ص ۷۹؛ بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الاشراف، ج ۱، ص ۴۸۰.
- ۲- ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، الأصابه فی تمییز الصحابه، ج ۶، ص ۵۵۸.
- ۳- ابن سعد واقدی، ابو عبدالله محمد، الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۴۲۲، ۴۲۳؛ شیخ صدوق، محمد بن علی، معانی الاخبار، ص ۸۰ - ۸۱؛ محمود طهماز، عبدالحمید محمد، السیده خدیجه ام المؤمنین و سبأه الخلق الی الاسلام، ص ۵۳ - ۵۷. نیز: محمد رضا حسینی جلالی، «حَلِيَّةُ رَسُولِ اللَّهِ بروایه الحسن و الحسين»، علوم حدیث، ش ۲۰، ص ۱۷۶ - ۱۸۴.
- ۴- بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الاشراف، ج ۱، ص ۴۸۰؛ ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالله، الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۸۱۷.
- ۵- ابن اسحاق، ابو عبدالله محمد، سیره النبی، ص ۸۱ - ۸۲.
- ۶- ابن سعد واقدی، ابو عبدالله محمد، الطبقات الکبری، ج ۸، ص ۱۶؛ سلوی بالحاج صالح، دثرینی... یا خدیجه، ص ۳۳ - ۳۹؛ دانشنامه جهان اسلام، ذیل ماده.

عَلَيْهَا السَّلَامُ و پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ را به توصیه و سفارش ابوطالب دانسته اند. (۱) اما در خبری از ابن اسحاق (۲) آمده است که خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ از امانت داری و درست کاری حضرت مُحَمَّد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ خیر داشت و چون تصمیم گرفته بود مال فراوانی را به تجارت اختصاص دهد، از او خواست تا به کاروانش بیوندد و بیش از دیگران مزد بگیرد. (۳)

حضرت مُحَمَّد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ حداکثر پنج سفر تجاری، چهار سفر به یمن و یک سفر به شام، برای خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ انجام داد. (۴) مهم ترین آن ها، که به ازدواج آن دو منجر گردید، سفر تجاری شام بود و به دلیل اهمیتش اکثر منابع، تنها به ذکر آن سفر پرداخته و آن را ابتدای همکاری حضرت با خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ دانسته اند. ظاهراً اولین سفر تجاری آن حضرت به بازار حَباشه، در تهامه، بوده (۵) و سفر به شام دومین یا سومین سفر بوده است، چرا که حضرت سفری نیز به جُوش، در یمن، کرد. به زعم حلبی (۶) بازار حَباشه همان جوش است و گویا این یک یا دو سفر برای آزمودن قدرت تجاری پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بوده است.

بعد از انعقاد قرارداد، ابتدا پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ با کارمزد دو قلوص (۷) به همراه شریک تجاری خود سائب بن ابی سائب صیفی بن عابد (۸) و غلام خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ، میسره، عازم بازار حَباشه شد و با موفقیت بازگشت. میسره اخبار شگفت انگیزی از این سفر به خدیجه

ص: ۱۵۷

- ۱- ابن سعد واقدی، ابو عبدالله مُحَمَّد، الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۲۹؛ بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الاشراف، ج ۱، ص ۱۱۰.
- ۲- ابن اسحاق، ابو عبدالله مُحَمَّد، سیره النبی، ص ۸۱ - ۸۲.
- ۳- نیز: ابن هشام حمیری، ابو محمد عبدالملک، السیره النبویه، ج ۱، ص ۱۹۹؛ ابن سعد واقدی، ابو عبدالله مُحَمَّد، الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۶؛ طبری، مُحَمَّد بن جریر، تاریخ طبری، ص ۱۱ - ۱۲.
- ۴- حلبی، علی بن برهان، السیره الحلبیه، ج ۱، ص ۱۳۶.
- ۵- طبری، مُحَمَّد بن جریر، تاریخ طبری، ص ۱۲؛ ابن سید الناس، ابوالفتح محمد یعمری، عیون الاثر، ج ۱، ص ۷۳.
- ۶- حلبی، علی بن برهان، السیره الحلبیه، ج ۱، ص ۱۳۶.
- ۷- ماده شتر جوان. مقریزی، احمد بن علی، امتاع الاسماع، ج ۱، ص ۹؛ حلبی، علی بن برهان، السیره الحلبیه، ج ۱، ص ۱۳۵.
- ۸- مقریزی، احمد بن علی، امتاع الاسماع، ج ۱، ص ۸ - ۹؛ حلبی، علی بن برهان، السیره الحلبیه، ج ۱، ص ۱۳۵؛ علی، جواد، المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، ج ۷، ص ۴۰۷.

عَلَيْهَا السَّلَامُ داد و او برای اولین بار با رضایت ابوطالب، پیامبر صَلَّي اللهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ را در رأس کاروانی بزرگ به شام تجهیز کرد. (۱) پس از اتمام این سفر پرماجرا، که جزئیات آن در منابع اسلامی آمده است، (۲) خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ به ایشان علاقه مند شد. دلایلی که برای ایجاد این علاقه در منابع اسلامی آمده است، عبارت اند از: از سفر تجاری پرسود پیامبر اکرم صَلَّي اللهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ به شام؛ گزارش میسره از اخبار شگفت انگیز این سفر؛ (۳) مشاهده دو فرشته ای که به هنگام ورود به خانه خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ بر سر پیامبر صَلَّي اللهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ سایه افکنده بودند؛ (۴) پیش گویی ورقه بن نوفل در باره ازدواج خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ با مردی از قریش که نبی قوم خواهد شد؛ (۵) پیش گویی مردی، در یک جشن زنانه که خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ نیز حضور داشت، از آمدن پیامبری و بشارت به این که هر کدام از آن زنان می تواند با او ازدواج کند. (۶)

آن چه در مصادر تاریخی در باره ازدواج خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ با پیامبر صَلَّي اللهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ آمده، بیش از همه مبتنی بر روایات محمد بن اسحاق بن یسار (متوفی ۱۵۱)، و سپس محمد بن عمر واقدی (متوفی ۲۰ عَلَیْهَا السَّلَامُ)، و هشام بن سائب کلبی (متوفی ۲۰۴)، عمر بن سعد کاتب واقدی (متوفی ۲ عَلَیْهَا السَّلَامُ) است. یکی از مصادر نقل این ازدواج کتاب الانوار ابوالحسن بکری است. (۷) این کتاب در بر دارنده گزارش های تاریخی آمیخته با

ص: ۱۵۸

- ۱- ابن سعد واقدی، ابوعبدالله محمد، الطبقات الكبرى، ج ۱، ص ۱۳۰؛ ابن سید الناس، ابوالفتح محمد یعمری، عیون الاثر، ج ۱، ص ۷۰.
- ۲- ابن هشام حمیری، ابومحمد عبدالملک، السیره النبویه، ج ۱، ص ۱۹۹ - ۲۰۰؛ ابن سعد واقدی، ابوعبدالله محمد، الطبقات الكبرى، ج ۱، ص ۱۳۰ - ۱۳۱؛ ابن اثیر جزری، علی بن محمد، الكامل فی التاریخ، ج ۷، ص ۹۰ - ۹۱. نیز: طبرسی، فضل بن حسن، اعلام الوری باعلام الهدی، ج ۱، ص ۶۵ - ۶۷، به نقل از ابن اسحاق.
- ۳- ابن هشام حمیری، ابومحمد عبدالملک، السیره النبویه، ج ۱، ص ۱۹۹ - ۲۰۰؛ ابن سعد واقدی، ابوعبدالله محمد، الطبقات الكبرى، ج ۱، ص ۱۳۰ - ۱۳۱.
- ۴- ابن هشام حمیری، ابومحمد عبدالملک، السیره النبویه، ج ۱، ص ۲۰۳؛ ابن سعد واقدی، ابوعبدالله محمد، الطبقات الكبرى، ج ۱، ص ۱۳۰ - ۱۳۱.
- ۵- مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۲۳ - ۲۴.
- ۶- ابن سعد واقدی، ابوعبدالله محمد، الطبقات الكبرى، ج ۸، ص ۱۵؛ مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۴.
- ۷- بکری، ابوالحسن احمد بن عبدالله، الانوار فی مولد النبی محمد صَلَّي اللهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ، ص ۱۳۷ - ۱۹۰.

مطالب نادرست و غرائب بسیار است و از این رو محلّ استناد نیست و مجلسی نیز که برخی روایات آن کتاب را در بحار الأنوار (۱) درج کرده، به غیر قابل اعتماد بودن و اشتمال آنها بر غرائب تأکید کرده است. (۲)

در هر صورت، صرف نظر از روایت شاذ یعقوبی (۳) که ازدواج پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ با خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ را حاصل دیداری ناگهانی در صفا و مروه دانسته، در بیشتر منابع سفر تجاری به شام مقدّمه اصلی این ازدواج ذکر شده است. (۴) خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ با توجّه به بیوگی و سالمندی در نهایت به وسیله میسر (۵) یا دوست خود نفیسه، دختر مُنیّه (۶) یا شخصاً (۷) خواست خود را به اطلاع پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ رساند.

پس از این که آن حضرت ماجرای خواستگاری را برای عموهای خود گفت، آنان از شنیدن این خبر شگفت زده شدند. آنان ابتدا صفیّه، دختر عبدالمطلب، عمّه پیامبر را برای کسب اطلاع به خانه خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ فرستادند (۸) و پس از اطمینان از حقیقت امر، در موعد مقرر به خانه خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ رفتند و او را از عمویش، عمرو بن اسد، خواستگاری

ص: ۱۵۹

۱- . مجلسی، محمّدباقر، بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۲۰ - ۷۶.

۲- . در این باره: بکری، ابوالحسن احمد بن عبدالله، الانوار فی مولد النبی محمد صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ .

۳- . ابن واضح یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۰.

۴- . برای نمونه: ابن سعد واقدی، ابو عبدالله محمّد، الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۳۱ - ۱۳۲؛ ابن حبیب بغدادی، ابوجعفر محمّد، الْمُحَبَّر، ص ۷۷؛ ابن اثیر جزری، علی بن محمّد، الکامل فی التاریخ، ج ۷، ص ۹۰ - ۹۱.

۵- . مقریزی، احمد بن علی، امتاع الأسماء، ج ۱، ص ۱۰.

۶- . ابن سعد واقدی، ابو عبدالله محمّد، الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۳۱؛ دمیاطی، عبدالمومن بن خلف، کتاب نساء رسول الله ۹ و اولاده و من سالفه من قریش حلفائهم و غیرهم، ص ۳۳؛ ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، الأصابه فی تمییز الصحابه، ج ۷، ص ۶۰۱ - ۶۰۲، به نقل از نووی، ابوزکریا یحیی بن شرف، تهذیب الأسماء، ج ۸، ص ۱۴۳.

۷- . ابن اسحاق، ابو عبدالله محمد، سیره النبی، ص ۸۱ - ۸۲؛ ابن حبیب بغدادی، ابوجعفر محمّد، الْمُحَبَّر، ص ۷۸؛ مجلسی، محمّدباقر، بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۵۳ - ۵۴.

۸- . مجلسی، محمّدباقر، بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۵۷.

کردند. (۱) برخی بین عموهای حضرت تنها به نام حمزه اکتفا کرده اند، (۲) در حالی که بیشتر منابع نماینده پیامبر صلی الله علیه و آله و خواننده خطبه را ابوطالب ذکر کرده اند. (۳)

در باره وکیل خدیجه علیها السلام در این مراسم، اختلاف هایی در منابع مشاهده می شود: ابن هشام (۴) خویلد بن اسد، پدر خدیجه علیها السلام، و ابن اسحاق (۵) و ابن کلبی، (۶) عمویش، عمرو بن اسد، و ابن سید الناس، (۷) برادرش عمرو بن خویلد را ذکر کرده اند. با توجه به این که خویلد بن اسد در جنگ فجار و به قولی قبل از آن در گذشته بود، (۸) حضور وی در این خواستگاری و این که خدیجه علیها السلام برای راضی کردن پدرش به این ازدواج او را مست کرده بود، (۹) مبنایی ندارد. (۱۰)

مراسم خواستگاری و عقد، دو ماه و ۲۵ روز بعد از سفر تجاری شام برگزار شد (۱۱) و

ص: ۱۶۰

- ۱- ابن سعد واقدی، ابو عبدالله محمد، الطبقات الكبرى، ج ۱، ص ۱۳۱ - ۱۳۲؛ ابن حبيب بغدادی، ابو جعفر محمد، الْمُحَبَّر، ص ۷۸؛ بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الاشراف، ج ۱، ص ۱۱۱؛ ابن واضح یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی.
- ۲- ابن اسحاق، ابو عبدالله محمد، سیره النبی، ص ۸۲؛ ابن حبيب بغدادی، ابو جعفر محمد، الْمُحَبَّر، ص ۷۸؛ ابن سید الناس، ابو الفتح محمد یعمری، عیون الاثر، ج ۱، ص ۷۱.
- ۳- ابن واضح یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۰؛ طبرسی، فضل بن حسن، اعلام الوری باعلام الهدی، ج ۱، ص ۲۷۴؛ سهیلی، عبدالرحمان بن عبد الله، الروض الانف فی شرح السیره النبویه لابن هشام، ج ۲، ص ۲۴۶؛ ابن ابی الحدید، عزالدین ابو حامد، شرح نهج البلاغه، ج ۱۴، ص ۷۰.
- ۴- ابن هشام حمیری، ابو محمد عبدالملک، السیره النبویه، ج ۱، ص ۲۰۱.
- ۵- ابن اسحاق، ابو عبدالله محمد، سیره النبی، ص ۸۲.
- ۶- ابن کلبی، هشام بن محمد، جمهره النسب، ج ۱، ص ۸۷.
- ۷- ابن سید الناس، ابو الفتح محمد یعمری، عیون الاثر، ج ۱، ص ۷۲.
- ۸- ابن سعد واقدی، ابو عبدالله محمد، الطبقات الكبرى، ج ۱، ص ۱۳۲؛ ابن واضح یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۱.
- ۹- ابن سعد واقدی، ابو عبدالله محمد، الطبقات الكبرى، ج ۱، ص ۱۳۲ - ۱۳۳؛ ابن حبيب بغدادی، ابو جعفر محمد، الْمُحَبَّر، ص ۷۸؛ ابن واضح یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۰؛ مقریزی، احمد بن علی، امتاع الاسماع، ج ۱، ص ۱۰ - ۱۱.
- ۱۰- نیز: محمود طهماز، عبدالحمید محمد، السیده خدیجه ام المؤمنین و سباقه الخلق الی الاسلام، ص ۳۲ - ۳۵.
- ۱۱- مقریزی، احمد بن علی، امتاع الاسماع، ج ۱، ص ۹.

مهریه خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ مبلغ دوازده و نیم یا دوازده اوقیه (۱) تعیین شد. (۲) پس از برگزاری جشن ازدواج، (۳) این دو برای مدتی کوتاه در خانه حکیم بن حزام (۴) سکنا گزیدند و سپس به خانه خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ (۵) انتقال یافتند. (۶) در اکثر منابع، پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ را هنگام ازدواج ۲۵ ساله

و خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ را چهل ساله دانسته اند. برخی نیز اقوال دیگری در باب سن خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ آورده اند. (۷) به هر حال به نظر می رسد که چهل سال سن تقریبی بوده و دلیل انتخاب این عدد آن است که چهل سالگی سن کمال و بلوغ عقلی محسوب می شود. (۸)

خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ پس از ازدواج با پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، تمامی داراییش را به وی بخشید (۹) و کارهای تجاری را نیز به او سپرد، حتی غلامان و کنیزان خود، از جمله میسره، را آزاد کرد. (۱۰) حلیمه سعیدیه، دایه حضرت رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، در ایام خشک سالی به منزل ایشان آمد. خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ برای تشکر از زحمات دایه همسرش وی را بسیار احترام کرد و چهل گوسفند و یک شتر نیز به او هدیه داد. ثویبه، کنیز ابولهب، که نخستین بار به پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ شیر داده بود، از جمله کسانی بود که با آنان در ارتباط بود. خدیجه علیها

ص: ۱۶۱

- ۱- هر اوقیه معادل چهل درهم. (بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الاشراف، ج ۱، ص ۱۱۱)
- ۲- مقریزی، احمد بن علی، امتاع الاسماع، ج ۱، ص ۱۰؛ ابن حبیب بغدادی، ابوجعفر محمد، الْمُحَبَّر، ص ۷۹؛ مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۱۰، ۱۲. برای اقوال دیگر: ابن هشام حمیری، ابومحمد عبدالملک، السیره النبویه، ج ۱، ص ۲۰۱؛ مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۷۰.
- ۳- مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۷۰ - ۷۶.
- ۴- ازرقی، محمد بن عبدالله، اخبار مکه و ما جاء فیها من الآثار، ج ۲، ص ۲۵۱.
- ۵- همان، ج ۲، ص ۱۹۹.
- ۶- نیز: دانشنامه جهان اسلام، ذیل ماده.
- ۷- ابن سعد واقدی، ابوعبدالله محمد، الطبقات الکبری، ج ۸، ص ۱۷؛ ابن حبیب بغدادی، ابوجعفر محمد، الْمُحَبَّر، ص ۷۹؛ بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الاشراف، ج ۱، ص ۱۱۲؛ ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالله، الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۸۱۸.
- ۸- نیز: محمود طهماز، عبدالحمید محمد، السیده خدیجه ام المؤمنین و سباقه الخلق الی الاسلام، ص ۳۵ - ۴۰.
- ۹- مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۷۱، به نقل از بکری.
- ۱۰- همان، ج ۱۶، ص ۵۲، به نقل از همو.

السلام حتی برای جبران خدمت وی و کسب رضایت پیامبر صلی الله علیه و آله بارها تلاش کرد تا او را از ابولهب ببرد و آزاد کند، ولی موفق نشد. (۱) زید بن حارثه، غلامی بود که خدیجه علیها السلام به پیامبر صلی الله علیه و آله بخشید (۲) و حضرت نیز او را آزاد و پسرخوانده خویش کرد، و از این رو تا مدت ها زید بن محمد نامیده می شد. (۳)

در برخی گزارش های تاریخی از آغاز وحی، ذکر شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله با تسلی خدیجه علیها السلام پس از آن که خدیجه علیها السلام در خصوص نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله با پسر عموی خود به نام ورقه مشورت کرد آرام گرفت. (۴) سوای تردید در شخصیت تاریخی ورقه (۵) گزارش های مذکور با احادیث معتبر ناسازگار است و ایرادات اساسی نیز به آن وارد شده است. (۶) خدیجه علیها السلام نخستین بانویی است که به پیامبر صلی الله علیه و آله گروید. (۷) هم چنین بنا بر گزارش ابن سعد، (۸) وی همراه پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام در مسجدالحرام نماز می گزارد.

در مرحله دعوت علنی، هر گاه پیامبر صلی الله علیه و آله، قریش را به اسلام و راه حق دعوت می کرد و آنان به وی بی توجهی می کردند و او را مسخره می کردند، خدیجه علیها السلام

ص: ۱۶۲

- ۱- . بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الاشراف، ج ۱، ص ۱۰۸ - ۱۰۹.
- ۲- . ابن سعد واقدی، ابوعبدالله محمد، الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۴۹۷.
- ۳- . بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۵۶ - ۵۵۹؛ ابن اثیر جزری، علی بن محمد، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۳۳۵ - ۳۳۶.
- ۴- . برای نمونه: ابن اسحاق، ابو عبدالله محمد، سیره النبی، ص ۱۳۲ - ۱۳۳؛ ابن هشام حمیری، ابومحمد عبدالملک، السیره النبویه، ج ۱، ص ۲۵۲ - ۲۵۴؛ بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الاشراف، ج ۱، ص ۱۲۱ - ۱۲۲.
- ۵- . عاملی، سید جعفر مرتضی، بنات النبی ام ربائیه، ج ۲، ص ۱۰۸ - ۱۰۹.
- ۶- . نبوت خاصه.
- ۷- . برای نمونه: ابن سعد واقدی، ابوعبدالله محمد، الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۲۱، که این مطلب را اجماع اهل سیره دانسته است، وج ۸، ص ۱۷؛ ابن عساکر، علی بن حسن، تاریخ مدینه دمشق، ج ۳، ص ۱۹۱؛ محمود طهماز، عبدالحمید محمد، السیده خدیجه ام المؤمنین و سباقه الخلق إلى الاسلام، ص ۸۰ - ۸۲.
- ۸- . ابن سعد واقدی، ابوعبدالله محمد، الطبقات الکبری، ج ۸، ص ۱۷ - ۱۸.

با سخنان مهرآمیزش وی را دلداری می داد. (۱) در ایام محاصره اقتصادی بنی هاشم در شعب ابی طالب، خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ اموالش را در حمایت از پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آٰلِهِ هَزِیْنَه کرد. (۲) به نظر عدّه ای از مفسّران، آیه هشت سوره ضحی: «[ای پیامبر] آیا تو را نیازمند نیافت پس بی نیاز و توانگر ساخت.» به این حمایت های مالی خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ اشاره دارد. (۳) تأثیر حمایت های مالی خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ به حدّی بود که پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آٰلِهِ، بعدها آن را ستود و فرمود: «هیچ ثروتی به اندازه ثروت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ برایم سودمند نبود.» (۴) کمک های ابوالعاص و حکیم بن حزام، خواهرزاده و برادرزاده خدیجه، به محاصره شدگان در شعب ابی طالب، در حالی که هنوز آن دو نفر اسلام نیاورده بودند، تنها به دلیل وجود خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ در میان آنان بود. (۵)

اندک زمانی پس از شکست محاصره اقتصادی، خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ، در ۶۵ سالگی در رمضان سال دهم بعثت، (۶) به فاصله سه روز بعد از وفات ابوطالب (۷) درگذشت. (۸) امّ ایمن، کنیز آزاد شده پیامبر اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آٰلِهِ، و امّ فضل او را غسل دادند. (۹) و پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آٰلِهِ با دستن مبارکش وی را در قبرستان حجون (قبرستان ابوطالب) بدون ادای نماز به خاک

ص: ۱۶۳

-
- ۱- ابن هشام حمیری، ابومحمد عبدالملک، السیره النبویه، ج ۱، ص ۲۵۲ - ۲۵۴؛ ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالله، الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۸۲۰.
 - ۲- طبرسی، فضل بن حسن، اعلام الوری باعلام الهدی، ج ۱، ص ۱۲۵.
 - ۳- طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ذیل آیه؛ ابن جوزی، ابوالفرج عبدالرحمن بن علی، زاد المسیر فی علم التفسیر، ذیل آیه.
 - ۴- مجلسی، محمّدباقر، بحار الأنوار، ج ۱۹، ص ۶۳.
 - ۵- ابن اسحاق، ابو عبدالله محمد، سیره النبی، ص ۱۶۱؛ ابن هشام حمیری، ابومحمد عبدالملک، السیره النبویه، ج ۱، ص ۳۷۹؛ طبرسی، فضل بن حسن، اعلام الوری باعلام الهدی، ج ۱، ص ۱۲۷.
 - ۶- ابن سعد واقدی، ابوعبدالله محمّد، الطبقات الکبری، ج ۸، ص ۱۸.
 - ۷- مسعودی، علی بن حسین، اثبات الوصیه، ص ۲۳۲ - ۲۳۳.
 - ۸- بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الاشراف، ج ۱، ص ۴۹۱ - ۴۹۲؛ ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالله، الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۸۲۵.
 - ۹- بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الاشراف، ج ۱، ص ۴۹۱.

سپرد، چرا که هنوز نماز میّت واجب نشده بود. (۱) این مصیبت چنان بر پیامبر صلی الله علیه و آله گران آمد که فرمود: «این روزها، بر این امت دو مصیبت وارد شده که نمی دانم به کدام یک از آن دو بی تاب ترم»، (۲) از این رو آن سال عام الحزن نامیده شد. (۳) قبر خدیجه علیها السلام پیوسته زیارتگاه مسلمانان بوده است، ولی در سال ۱ علیها السلام ۴ علیها السلام و هابیون آن را ویران کردند. (۴)

در شماره و ترتیب فرزندان خدیجه علیها السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله، یعنی زینب، رقیه، امّ کلثوم، فاطمه علیها السلام، (۵) قاسم و عبد الله (۶) اختلاف هست. (۷) در برخی منابع از سه یا چهار پسر یاد شده که ظاهراً القاب عبد الله، یعنی طیب و طاهر، اسامی جداگانه ای در نظر گرفته شده اند. (۸) عده ای (۹) زینب و برخی (۱۰) قاسم را اولین فرزند ایشان دانسته اند. در مورد دختران نیز

ص: ۱۶۴

- ۱- ابن سعد واقدی، ابو عبدالله محمد، الطبقات الکبری، ج ۸، ص ۱۸ - ۱۹؛ بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الاشراف، ج ۱، ص ۴۹۱.
- ۲- ابن واضح یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۵.
- ۳- طبرسی، فضل بن حسن، اعلام الوری باعلام الهدی، ج ۱، ص ۱۲۵.
- ۴- امین عاملی، سید محسن، کشف الارتیاب فی اتباع محمد بن عبد الوهاب، ص ۵۵.
- ۵- زبیری، مصعب بن عبدالله، نسب قریش، ص ۲۱، ۲۳۱؛ ابن حبیب بغدادی، ابوجعفر محمد بن المخرّب، ص ۵۲ و ۷۹؛ بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الاشراف، ج ۱، ص ۴۸۰ - ۴۸۵ - ۴۸۷.
- ۶- ابن کلبی، هشام بن محمد، جمهره النسب، ج ۱، ص ۱۸؛ بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الاشراف، ج ۱، ص ۴۸۰؛ ابن واضح یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۰.
- ۷- طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، ص ۱۱۹، ۱۲۷، ۱۳۰ - ۱۳۱؛ دمیاطی، عبدالمومن بن خلف، کتاب نساء رسول الله و اولاده و من سالفه من قریش حلفائهم و غیرهم، ص ۳۴ - ۳۵.
- ۸- ابن اسحاق، ابو عبدالله محمد، سیره النبی، ص ۲۴۵؛ طبرسی، فضل بن حسن، اعلام الوری باعلام الهدی، ج ۱، ص ۲۷۵.
- ۹- ابن حزم اندلسی، علی بن احمد، جمهره انساب العرب، ص ۳۹؛ ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالله، الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۸۱۸.
- ۱۰- ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالله، الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۸۱۸ - ۱۸۱۹؛ ابن اثیر جزری، علی بن محمد، الکامل فی التاریخ، ج ۷، ص ۹۱.

ترتیب قابل قبولی ارائه نشده است. با توجه به این که زینب در سنی سالگی پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آٰلِهِ مَتَوَلَّد شده، (۱) به نظر می رسد بزرگ ترین فرزند حضرت بوده است و از آن جا که رقیه و ام کلثوم پس از جدایی از پسران ابولهب یکی پس از دیگری به نکاح عثمان درآمدند. (۲) ظاهراً از حضرت فاطمه عَلَیْهَا السَّلَام، که در سال دوم یا پنجم بعد از بعثت متولد شد، (۳) بزرگ ترند.

حسن امین (۴) به نقل از آل یاسین به دلیل تشمت و اختلاف در اسناد تاریخی، جز فاطمه عَلَیْهَا السَّلَام دختر دیگری برای خدیجه عَلَیْهَا السَّلَام از پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آٰلِهِ قائل نیست. این نظر را جعفر مرتضی عاملی در کتاب ربائب الرسول صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آٰلِهِ: شبّهات و ردود و کتاب البنات ربائب: قل هاتوا برهانکم با تفصیل بیشتری مورد تأکید قرار داده است. این نظر را ابوماذ بن احمد در کتاب زینب و رقیه و ام کلثوم بنات رسول الله صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آٰلِهِ لاربائیه و خلفه عبید کلبانی عمانی در کتاب اولاد النبی و هل للنبی بنت غیر الزهراء مورد نقد قرار داده اند.

فضائل. در فضیلت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَام و ارزش و احترام او نزد پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آٰلِهِ و خویشان وی، سخنان زیادی وارد شده است. از این احادیث چنین برداشت می شود که خدیجه عَلَیْهَا السَّلَام محبوب ترین زن ایشان بوده است. (۵) بنا بر حدیثی از پیامبر اسلام صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آٰلِهِ در تفسیر آیه ۴۲ آل عمران خطاب به امام علی عَلَیْهِ السَّلَام، خدیجه عَلَیْهَا السَّلَام یکی از چهار زن برتر دنیا بوده است. (۶) از عایشه روایت شده است که رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آٰلِهِ

ص: ۱۶۵

-
- ۱- نویری، احمد بن عبدالوہاب، نهاییه الارب فی فنون الارب، ج ۱۸، ص ۲۱۸.
 - ۲- زبیری، مصعب بن عبدالله، نسب قریش، ص ۲۲ - ۲۳؛ ابن حبیب بغدادی، ابوجعفر محمد، الْمُحَبَّر، ص ۵۳؛ بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الاشراف، ج ۱، ص ۴۸۵ - ۴۸۶.
 - ۳- شوشتری، محمدتقی تستری، قاموس الرجال، ص ۸ - ۹.
 - ۴- امین، سید حسن، دائره المعارف الاسلامیه الشیعہ، ج ۱، جزء ۱، ص ۳۸.
 - ۵- ابن اسحاق، ابو عبدالله محمد، سیره النبی، ص ۲۴۴ - ۲۴۵؛ ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالله، الاستیعاب، ج ۱، ص ۱۸۲۱ - ۱۸۲۳.
 - ۶- مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۳۶؛ نیز: ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالله، الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۸۲۱ - ۱۸۲۳.

هر گاه گوسفندی قربانی می کرد از گوشت آن برای دوستان خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ می فرستاد. (۱) هم چنین آورده اند که پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آٰلِهِ خَطَابَ به امام علی عَلَیْهِ السَّلَامُ فرمود: «تو همسری چون فاطمه داری، که من چنان همسری ندارم، تو مادرزنی چون خدیجه داری که من چنان مادرزنی ندارم.» (۲) عایشه بارها گفته بود: «به هیچ یک از زنان پیامبر به اندازه خدیجه حسادت نورزیدم در حالی که هرگز او را ندیده بودم و این به سبب یادآوری بیش از حد او توسط پیامبر بود.» (۳)

مهر و محبت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ به فرزندان چنان بود که خاطره او تا نسل ها در خاندان پیامبر اسلام صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آٰلِهِ بر جای مانده بود و همواره از او به نیکی یاد می شد. امام حسین عَلَیْهِ السَّلَامُ در واقعه عاشورا در کربلا در مقابل سپاه شام به مادر بزرگش خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ فخر می ورزید که اولین زن مسلمان بود؛ (۴) امام سجاد عَلَیْهِ السَّلَامُ در خطبه اش در مجلس یزید در دمشق بعد از واقعه عاشورا، خود را فرزند بانوی بزرگ اسلام، خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ می دانست؛ (۵) هم چنین زبیر بن عوام در مباحثه ای با ابن عباس، عمه اش خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ را مایه مباهات خویش می دانست. (۶) نیز گفته شده خداوند به واسطه امین وحی، جبرئیل، به او سلام فرستاده و او را گرمی داشته است. (۷)

کتاب های فراوانی در باره خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ نوشته شده است. کهن ترین این آثار کتاب

ص: ۱۶۶

- ۱- نووی، أبو زکریا یحیی بن شرف، صحیح مسلم بشرح النووی، ج ۸، جزء ۱۵ - ۱۶، ص ۵۲ - ۵۳؛ ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، الأصابه فی تمییز الصحابه، ج ۷، ص ۶۰۵.
- ۲- مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ج ۴۰، ص ۶۸.
- ۳- بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح البخاری، ج ۴، ص ۲۳۰؛ ترمذی، محمد بن عیسی، سنن الترمذی، ج ۳، ص ۲۴۹؛ بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الاشراف، ج ۱، ص ۴۹۸؛ نووی، أبو زکریا یحیی بن شرف، صحیح مسلم بشرح النووی، ج ۸، جزء ۱۵ - ۱۶، ص ۵۲ - ۵۳.
- ۴- مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۱۸.
- ۵- همان، ج ۴۵، ص ۱۷۴.
- ۶- ابن ابی الحدید، عزالدین ابو حامد، شرح نهج البلاغه، ج ۹، ص ۳۲۵.
- ۷- مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ج ۱۸، ص ۳۸۵؛ نیز: ابن هشام حمیری، ابو محمد عبدالملک، السیره النبویه، ج ۱، ص ۲۵۷؛ ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالله، الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۸۲۱.

خدیجه و عقیبها و أزواجها نوشته ابوالحسن علی بن عبد الله خدیجی است، که ادعا داشته از نوادگان خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ از همسرش هاله است. (۱) خدیجه أم المؤمنین: هی قصه دینیه تاریخیه، نوشته زهران عیسوی افندی، نیز از آثار متأخر است. (۲)

کتابنامه

۱. ابن ابی الحدید، عزالدین ابو حامد (م ۶۵۶ ق)، شرح نهج البلاغه، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، قاهره: دار احیا الکتب العربیه، ۱۳۷۸ ق.

۲. ابن اثیر جزری، عزالدین ابوالحسن علی بن محمد (م ۶۳۰ ق)، الکامل فی التاریخ، بیروت: دار صادر، ۱۳۹۹ ق.

۳. ابن اسحاق، ابو عبدالله محمد (م ۱۵۱ ق)، کتاب السیر و المغازی، چاپ سهیل زرکار، بیروت: دار الکفر، ۱۳۹۸ / ۱۹۷۸.

۴. ابن جوزی، ابوالفرج عبدالرحمن بن علی بن محمد جوزی بغدادی (م ۵۹۷ ق)، زاد المسیر فی علم التفسیر، بیروت: محمد بن عبدالرحمن عبدالله، ۱۴۰۷ / ۱۹۸۷.

۵. ابن حبیب بغدادی، ابوجعفر محمد (م ۲۴۵ ق)، الْمُحَبَّر، چاپ ایلزه لیشتن اشتتر، حیدرآباد، دکن ۱۳۶۱ / ۱۹۴۲، چاپ افست بیروت [بی تا].

۶. ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی (م ۸۵۲ ق)، الاصابه فی تمیز الصحابه، تحقیق: عادل احمد، علی محمد، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ ق.

۷. ابن حزم اندلسی، ابومحمد علی بن احمد بن سعید (م ۴۵۶ ق)، جمهره انساب العرب، به کوشش: عبدالسلام محمد هارون، قاهره، ۱۳۸۲ ق / ۱۹۶۳ م.

۸. ابن سعد واقدی، ابو عبدالله محمد بن سعد (م ۲۳۰ ق)، الطبقات الکبری، بیروت: دار صادر، ۱۳۸۶ ق.

۹. ابن سیدالناس، ابوالفتح محمد یعمری (م ۷۳۴ ق)، عیون الاثر فی فنون المغازی و الشمائل و السیر، بیروت، ۱۴۰۶ / ۱۹۸۶.

۱۰. ابن شهر آشوب، محمد بن علی مازندرانی (م ۵۸۸ ق)، مناقب آل ابی طالب، تحقیق: گروهی از اساتید نجف اشرف، نجف: المکتبه الحیدریه، ۱۳۷۶ ق.

۱۱. ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالله قرطبی (م ۴۶۳ ق)، الاستیعاب فی معرفه الاصحاب، تحقیق: علی محمد بجای، بیروت: دار الجیل، ۱۴۱۲ ق.

۱۲. ابن عساکر، علی بن حسن (م ۵۷۱ ق)، تاریخ مدینه دمشق، تحقیق: علی شیری، بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۵ ق.

۱۳. ابن کلبی، هشام بن محمد (م ۲۰۴ ق)، جمهره النسب، به کوشش: ناجی حسن، بیروت، ۱۴۰۷ ق / ۱۹۸۶ م.

١٤. ابن هشام حميرى، ابو محمد عبدالملك (م ٢١٣٨ ق)، السيره النبويه، تحقيق: مصطفى سقا، ابراهيم ابيارى و عبدالحفيظ شلبى، بيروت: دار احياء التراث العربى، [بى تا].
١٥. ابن واضح يعقوبى، احمد بن ابى يعقوب اسحاق (م ٢٨٤ ق)، تاريخ يعقوبى، نجف: المكتبه الحيدريه، ١٣٨٤ ق.
١٦. ابوالقاسم كوفى، على بن احمد (م ٣٥٢ ق)، الاستغاثه فى بدع الثلاثه، تهران: مؤسسۀ الاعلمى، ١٣٧٣ ش.
١٧. ازرقى، محمّد بن عبدالله (م ٢٤٨ ق)، اخبار مكه و ماجاء فيها من الآثار، تحقيق: رشدى صالح ملحس، بيروت: ١٤٠٣ / ١٩٨٣، چاپ افست، قم ١٣٦٩ ش.
١٨. امين عاملى، سيد محسن، كشف الارتياب فى اتباع محمّد بن عبد الوهاب، بيروت: حسن امين، ١٣٨٢ / ١٩٦٢.
١٩. امين، سيد حسن، دائره المعارف الاسلاميه الشيعه، بيروت، ١٤٠١ / ١٩٨١.
٢٠. بخارى، محمّد بن اسماعيل (م ٢٥٦ ق)، صحيح البخارى، بيروت: دارالفكر، ١٤٠١ ق.
٢١. بكرى، ابوالحسن احمد بن عبدالله، الانوار فى مولد النبى محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله، بيروت، ١٤٠٨ / ١٩٨٧.
٢٢. بلاذرى، احمد بن يحيى (م ٢٧٩ ق)، انساب الاشراف، تحقيق: سهيل زكار، رياض زركلى، بيروت: دارالفكر، ١٤١٧ ق.
٢٣. ترمذى، محمّد بن عيسى (م ٢٧٩ ق)، سنن الترمذى، تحقيق: عبدالوهاب عبداللطيف، بيروت: دارالفكر، ١٤٠٣ ق.
٢٤. حلبى، على بن برهان (م ١٠٤٤ ق)، السيره الحلبيه، بيروت: دارالمعرفه، ١٤٠٠ ق.
٢٥. دمياطى، عبدالمؤمن بن خلف، كتاب نساء رسول الله ٩ و اولاده و من سالفه من قريش حلفائهم و غيرهم، چاپ فهمى سعد، بيروت، ١٤٠٩ ق / ١٩٨٩ م.
٢٦. زبيرى، مصعب بن عبدالله، نسب قريش، به كوشش: لوى پرووانسال، قاهره: دارالمعارف، ١٩٥٣ م.
٢٧. سلوى بالحاج صالح، دثرينى... يا خديجه: دراسه تحليليه لشخصيه خديجه بنت خويلد، بيروت، ١٩٩٩ م.
٢٨. سهيلى، عبدالرحمان بن عبد الله، الروض الانف فى شرح السيره النبويه لابن هشام، چاپ عبدالرحمان و كيل، قاهره: ١٣٨٧ / ١٣٩٠ / ١٩٦٧ / ١٩٧٠، چاپ افست ١٤١٠ / ١٩٩٠.
٢٩. شوشترى، محمّد تقى تسترى (م ١٤١٥ ق)، قاموس الرجال فى تحقيق رواه الشيعه ومحدثيهم، قم: مؤسسۀ النشر الإسلامى، دوم، ١٤١٠ ق.
٣٠. شيخ صدوق، ابوجعفر محمّد بن على بن الحسين بن بابويه قمى (م ٣٨١ ق)، معانى الاخبار، قم: على اكبر غفارى، ١٣٦١.

٣١. طبرسى، فضل بن حسن (م ٥٤٨ ق)، اعلام الورى باعلام الهدى، تحقيق و نشر: مؤسسه آل البيت لاحياء التراث، قم: مطبعه ستاره، ١٤١٧.

٣٢. مجمع البيان فى تفسير القرآن، چاپ هاشم رسولى محلاتى و فضل الله يزدى طباطبايى، بيروت، ١٤٠٨ / ١٩٨٨.

٣٣. طبرى، محمد بن جرير (م ٣١٠ ق)، تاريخ طبرى (تاريخ الامم والملوك)، به كوشش: گروهى از علماء، بيروت: اعلمى، ١٤٠٣ ق.

٣٤. عاملى، سيد جعفر مرتضى، بنات النبى ام ربائبه، قم: مكتبه الاعلام الاسلامى، ١٤١٣ ق.

٣٥. علامه طهرانى، آقا بزرگ، الذريعه الى تصانيف الشيعة، چاپ دوم، بيروت: دارالاضراء، ١٤٠٣ ق.

٣٦. على، جواد، المفصل فى تاريخ العرب قبل الاسلام، بيروت: دار العلم للملايين، ١٩٧٦ / ١٩٧٨.

٣٧. مجلسى، محمدباقر (م ١١١٠ ق)، بحار الأنوار، بيروت: دار احياء التراث العربى، چاپ سوم، ١٤٠٣ ق.

٣٨. محمد رضا حسيني جلالى، «جَلِيَّةُ رَسُولِ اللَّهِ بروايه الحسن و الحسين»، علوم حديث، ش ٢٠ (رجب ذيحجه ١٤٢٧).

٣٩. مسعودى، على بن حسين (م ٣٤٦ ق)، إثبات الوصيه للإمام على بن ابى طالب ٧، بيروت: دار الأضواء، چاپ دوم، ١٤٠٩ ق.

٤٠. التنبيه و الإشراف، تصحيح: عبد الله إسماعيل الصاوى، قاهره: دار الصاوى، ١٣٥٧ ق.

٤١. مقرئزى، احمد بن على (م ٨٤٥ ق)، امتاع الاسماع، به كوشش: محمد عبدالحميد نميسى، بيروت: ١٤٢٠ ق / ١٩٩٩ م.

٤٢. نجاشى، احمد بن على (م ٤٥٠ ق)، رجال النجاشى (فهرس أسماء مصنفى الشيعة)، بيروت: دار الأضواء، أول، ١٤٠٨ ق.

٤٣. نووى، أبو زكريا يحيى بن شرف (م ٦٧٦ ق)، صحيح مسلم بشرح النووى، چاپ ابو عبدالرحمان عادل بن سعد، قاهره [٢٠٠٣].

٤٤. نوبرى، احمد بن عبدالوهاب، نهايه الارب فى فنون الارب، قاهره [١٩٢٣] ١٩٩٠ م.

٤٥. اليان سر كيس، يوسف، معجم المطبوعات العربيه، قاهره، ١٣٤٦ / ١٩٢٨، چاپ افست قم ١٤١٠.

٤٦. EI².s.v. "Khadidja" (by W. Montgomery Watt).

ص: ١٦٧

٢- . اليان سر كيس، يوسف، معجم المطبوعات العربيت و المعريه، ج ١، ستون ٩٧٩.

خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ در دایره‌المعارف تشیع (۱)

مرضیه محمّدزاده

چکیده

شرح زندگانی حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ با استناد به مهم‌ترین منابع تاریخی و روایی اهل سنت و شیعه است. از دیدگاه نویسندگان: حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ دلباخته‌ی امانت و درست‌کاری رسول الله صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ شَد و تمایل خود را به همسری وی اظهار کرد و با وجودی که مردان ثروتمندی از قریش، چون ابوجهل بن هشام، عقبه بن ابی معیط و شیبه بن ربیع از او خواستگاری کردند، ولی او خود به رسول الله صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ پیشنه‌ی ازدواج داد. پیامبر صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ به همراهی عموهایش و بزرگان قریش به خواستگاری خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ رفت و چون خُوَیَلد پیش از جنگ فجار مرده بود، عمویش عمرو بن اسد و پسر عمویش ورقه بن نوفل در مراسم او شرکت داشتند. خطبه‌ی عقد را ابوطالب عَلَیْهِ السَّلَامُ خواند و گفت: سپاس خدا را که ما را از نسل ابراهیم عَلَیْهِ السَّلَامُ و فرزندان اسماعیل قرار داد و ما را به کعبه‌ی حرام و حرمی امن، سرفراز داشت و ما را بر مردم سروری داد و شهر ما را که در آن هستیم مبارک ساخت.

کلیدواژه: خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ، پیامبر صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ، تاریخ اسلام، ازدواج، نسل حضرت ابراهیم.

خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ، همسر پیامبر اسلام صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ، دختر خُوَیَلد بن اسد بن عبدالعزّی بن قُصَیّ بن کلاب بن مُرّه بن کعب بن لُؤَیّ بن غَالِب بن فِهْر بن مالک بن نَضْر بن کنانه، که در

ص: ۱۶۸

۱- دایره‌المعارف تشیع، زیر نظر احمد صدر حاج سید جوادی، کامران فانی و بهاء‌الدین خرّمشاهی، تهران: نشر شهید سعید محبّی، چاپ اول، ۱۳۷۸، ج ۷، ص ۹۶ - ۹۸.

مقایسه با سلسله انساب رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مُحَمَّد بن عبد الله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن... می توان اشتراک این دو بزرگوار را در اجداد خود، از قصی بن کلاب تا عدنان، به وضوح دریافت. به عبارت دیگر بنا بر منابع تاریخی، عبد مناف و عبدالعزی که در این سلسله ها به نام ایشان اشاره می شود با هم برادر بوده اند و رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ خدیجه کبری عَلَیْهَا السَّلَامُ به این اعتبار، نوه عموی یکدیگر بوده اند و خویشاوندی نزدیکی میان آنها وجود داشته است.

قابل ذکر است که انتساب خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ به قصی بن کلاب، در مقایسه با رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ یک نسل جلوتر بوده است و او را به عنوان جد سوم خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ می شناسند. در حالی که در سلسله انساب منتسب به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قصی به عنوان جد چهارم ایشان ذکر شده است. در سلسله انساب به نام نصر بن کنانه اشاره می شود که احتمالاً او اولین کسی است که به نام قریش خوانده شده است.

تحقیقاً در بیان این سلسله ها، بین مورخین اختلافی دیده نمی شود و تقریباً بدون هیچ گونه اختلاف و تضادی، تا عدنان، اجداد پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ خدیجه کبری عَلَیْهَا السَّلَامُ یکسان ذکر شده اند، اختلاف آراء و عقاید در خصوص بیان اجداد ایشان از عدنان به بعد آغاز می شود، که البته بنا بر سفارش و تأکید رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ از هر گونه اظهار نظر و بحث در خصوص اجداد رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ پس از عدنان خودداری می شود.

به استناد شواهد تاریخی، ظاهراً خُوَیْلِدُ بن اَسَد، پدر خدیجه، علاوه بر او فرزندان دیگری نیز داشته است که در این میان شهرت عوام از همه بیشتر است که نام او به واسطه پسرش زُبَیْر بن عَوَام، نزد همه شناخته تر می باشد. میان برادران خُوَیْلِد، نَوْفَل از شهرت ویژه ای برخوردار است. چرا که به ادعای مورخان فرزند او و پسر عموی ورقه بن نوفل در مقطعی از زندگی رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ نقش خاصی را ایفا نموده است. سایر برادران خویلید مانند حبیب و حارث که همه از نسل اسد بوده اند، شهرت نوفل

نام مادر حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ نیز فاطمه بوده است که سلسله نسب او را در تواریخ چنین آورده اند: فاطمه دختر زائده بن أَصَمِّ بن الهَزْم بن رَوَاقه بن حِجر بن عَبد بن مَعِیص بن عامر بن لُوءی بن غالب بن فِهر بن مالک. این سلسله از لُوی با پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ و دیگر هاشمیان مشترک می شود.

حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ، پانزده سال پیش از عام الفیل متولد شده است. حکیم بن حزام در این خصوص چنین گوید: «من سیزده سال پیش از حادثه فیل متولد شدم و خدیجه، دو سال پیش از من متولد شده بود.» حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ به تأیید اکثر مورخان دارای القاب و کنیه های مشهوری بوده اند که از مهم ترین و مشهورترین کنیه ها و القاب ایشان حتی در دروان جاهلیت می توان به اُمِّ هِنْد و طاهره اشاره کرد. اعراب با انتخاب این لقب به صراحت به این فضیلت در وی اعتراف کرده اند.

خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ قبل از رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ دو بار ازدواج کرده بود. ابتدا با عَتِیق بن عائذ ازدواج کرد و برای او دختری به نام جاریه به دنیا آورد. پس از وفات عتیق، با ابوهاله بن زراره بن نباش بن عَدی التمیمی ازدواج کرد و صاحب دو پسر به نام های هِنْد و عبد الله شد و به خاطر هند کنیه اُمِّ هند گرفت. هند همان کسی است که برای امام حسن عَلَیْهِ السَّلَامُ شمایل رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ را توصیف کرد و بسیار مورد علاقه رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بوده و در جنگ جمل در رکاب حضرت علی عَلَیْهِ السَّلَامُ به شهادت رسید. جمعی از علمای بزرگ معتقدند که ایشان قبل از حضرت رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ازدواج نکرده بودند و فرزندان قبلی منتسب به ایشان را مربوط به خواهر حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ می دانند.

حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ برای انجام کارهای تجارتي، قراردادهایی با مردان می بست و آنها را به تجارت می فرستاد. پیامبر به سن ۲۵ سالگی که رسید عمویش ابوطالب عَلَیْهِ السَّلَامُ به او گفت که با کاروان خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ که عازم به شام است به تجارت پردازد. از طرفی

خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ چون امانت و شهرت خوب و مکارم اخلاق پیامبر را می دانست، به رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ پیشنهاد داد که چون مالی بسیار می خواهد به جانب شام فرستد و در قریش جز بر او (محمّد) اعتماد نیست، پس با مال و کالایش به کشور شام سفر کند و بهره بیشتر و بهتر از سایرین دریافت کند.

پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ پذیرفت و در روز شانزدهم ذی الحجه سال ۲۵ عام الفیل به طرف شام همراه مَیْسِرَه غلام حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ حرکت کرد. این سفر، چهار سال و نه ماه و شش روز پس از فجار چهارم روی داد. هم در این سفر بود که در نزدیکی شام به صومعه راهبی نسطوری به نام بَحیرا رسیدند و اندکی در آن جا درنگ کرد. بحیرا رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ را شناخت و به میسره گفت که این مرد پیامبر خدا است. در آن سال ربحی و سودی بسیار حاصل آمد که میسره در هیچ سال آن سود ندیده بود. پس از بازگشت به شام، میسره احوالات رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ و گفتار بحیری را برای خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ باز گفت.

خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ حضرت محمّد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ را در زیبایی ظاهر، حسن راست گویی، امانت داری و بلند کرداری می یافت. پس خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ دلباخته امانت و درست کاری او شد و تمایل خود را به همسری وی اظهار کرد و با وجودی که مردان ثروتمندی از قریش چون ابوجهل بن هشام، عقبه بن ابی معیط، شیبه بن ربیعہ از او خواستگاری کردند، ولی او خود به رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ پیشنهاد ازدواج داد. پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ به همراهی عموهایش و بزرگان قریش به خواستگاری خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ رفت و چون حُوبِلِد پیش از جنگ فجار مرده بود، عمویش عمرو بن اسد و پسر عمویش ورقه بن نوفل در مراسم او شرکت داشتند.

خطبه عقد را ابوطالب عَلَیْهَا السَّلَامُ خواند و گفت: «سپاس خدا را که ما را از نسل ابراهیم و فرزندان اسماعیل قرار داد و ما را به کعبه ای حرام و حرمی امن، سرفراز داشت و ما را بر مردم سروری داد و شهر ما را که در آن هستیم مبارک ساخت. سپس به راستی برادرزاده ام محمّد بن

اللّه اگر چه از مال تهی دست است با هیچ مردی از قریش سنجیده نشود، جز آن که بر او فزون آید و با احدی قیاس نشود، مگر آن که از او بزرگ تر باشد. چه مال، روزی دگرگون و سایه بی دوامی است و او خواستار خدیجه و خدیجه خواهان او است و کابین آنچه بخواهید، نقد آن از مال من است و او را به خدا قسم امری است بزرگ و پیشامدی جهانگیر است.» بعد از ابوطالب، عموی خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ عمرو بن اسد گفت: «معاشر قریش گواه باشید که من خدیجه را به عقد محمّد در آوردم و این ازدواج فرخنده ای است که هرگز سست نشود.»

مهر حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ دوازده اوقیه و نیم بوده که هر اوقیه برابر با چهل درهم است، پس مهرش پانصد درهم می باشد. البتّه در بعضی از کتب تاریخی بیست شتر ذکر شده است. ازدواج پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ با خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ یک ماه پس از سفر به شام انجام گرفت، یعنی پنج سال بعد فجار در روز دوشنبه هفدهم ربیع الاوّل سال ۵ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ۵ میلادی پانزده سال قبل از بعثت. گفته شده خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ در هنگام ازدواج چهل سال و محمّد صِلَى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ۲۵ سال داشته است. البتّه برای حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ سن ۲۸ یا کمی بیشتر هم ذکر شده است و از آن جا که حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ از حضرت محمّد صِلَى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ صاحب چندین فرزند شده است، سن چهل زیاد به نظر می آید.

خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ مدت ۲۵ سال در خانه پیامبر زندگی نموده است و تا زمانی که او زنده بود پیامبر صِلَى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ همسر دیگری انتخاب نکرد و تنها او است که میان زنان دیگر رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ شرایط کفویت را احراز نمود و عدم ازدواج مجدد پیامبر اکرم صِلَى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ در زمان حیات خدیجه کبری عَلَیْهَا السَّلَامُ بیانگر جاذبه های معنوی فراوان حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ می باشد که بر خورداری از آنها حقیقتاً در زندگی رسول خدا صِلَى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ نقش مهم و اساسی ایفا نموده است.

محمّد صِلَى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ در سن چهل سالگی به پیامبری رسید که با توجه به روایات موجود می توان همراهی و همسویی و همگامی حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ را در دوره ای که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ اعتکاف نموده و برای انجام این مهم به غار می رفتند، استنباط

نمود. عدم مخالفت خدیجه کبری عَلَیْهَا السَّلَامُ با شیوه خاص رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ در گذراندن اوقات خود در غار و عدم اعتراض ایشان به غیبت های یک ماهه یا چند روزه پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ که توأم با مرارت و دشواری بود، روح بلندی را طالب است که تنها در وجود حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ به عنوان همسری فداکار یافت. موافقت و همراهی خدیجه کبری عَلَیْهَا السَّلَامُ با پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ و حتی تشویق و حمایت روحی و معنوی ایشان به وضوح می تواند بیانگر عظمت وجودی این زن باشد. بعد از بعثت رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ به گواهی تاریخ خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ صدیقه اول است و کسب این مقام خود می تواند گویای عظمت حرکت و شخصیت او باشد. بعد از بعثت تمامی اموال خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ در راه اسلام خرج شد و به وسیله اموالش جان ضعیف آنانی که در دست قریش در معرض خطرهای بزرگ قرار می گرفتند نجات بخشید و اسلام به اموال خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ قوام یافت.

پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ با هر ناراحتی که از مشرکان روبه رو می شد و هر سخنی نامطلوب که می شنید و هر دشواری که از تکذیب مشرکان می دید، همه به وسیله خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ جبران می شد. او پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ را به پایداری کمک می کرد و سخنانش را تصدیق و از غم و اندوه برکنارش می داشت و شدت گرفتاری را که پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ از قوم خود می دید کاهش می داد. ایستادگی خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ در شرایط ناگوار بعد از بعثت و عشق و علاقه اش به رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ و درک عالمانه اش نسبت به ویژگی های روحی و والای ایشان سبب می شد تا پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ همه زخم زبان ها و تمسخرها و تحقیرها را به جان بخرد.

تمامی فرزندان رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، به جز ابراهیم از خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ بودند و همگی در مکه به دنیا آمدند. قاسم بزرگ ترین فرزند آنها بود که پیامبر به همین سبب کنیه ابوالقاسم گرفت و بعد از او عبد الله و چهار دختر به نام های زینب و رقیه و ام کلثوم و فاطمه عَلَیْهَا السَّلَامُ که همگی به جز فاطمه عَلَیْهَا السَّلَامُ قبل از بعثت متولد شدند. قاسم و عبد الله قبل از بعثت از دنیا رفتند. زینب که در سال پنجم از دواج حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ به دنیا

آمد، با ابوالعاص ازدواج کرد و صاحب دو فرزند به نام های علی و امامه شده، رقیه با عثمان ازدواج کرد و در سال دوم هجرت وفات یافت و امّ کلثوم همسر عثمان شد که او نیز در سال نهم هجرت از دنیا رحلت فرمود. کوچک ترین فرزند آنان فاطمه عَلَیْهَا السَّلَامُ نام داشت که در سال پنجم بعثت متولّد شد و با علی بن ابیطالب عَلَیْهِ السَّلَامُ ازدواج کرد و صاحب چهار فرزند شد و پس از وفات پدر از دنیا رحلت فرمود.

خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ در دهم ماه رمضان سال دهم بعثت در سن ۶۵ سالگی تقریباً یک سال و نیم پس از بیرون آمدن بنی هاشم از شعب ابی طالب و به فاصله سه روز تا شش ماه بعد از وفات ابوطالب عَلَیْهِ السَّلَامُ از دنیا رحلت فرمود. پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ او را در حجّون مکه در قبرستان ابوطالب کنار قبرهای عبدالمطلب، ابوطالب و عبد مناف دفن کرد و خود در قبرش فرود آمد. اندوه حضرت رسول صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ از رحلت آن تنها محب و مشفق او به نهایت انجامید و آن سال را عام الحزن نامید و هنگام مرگ خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ هنوز نماز میت واجب نشده بود.

پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ سال ها پس از مرگ ایشان نیز به خوبی از این تنها یار وفادار خود یاد می کردند و بارها به یاد او می گریستند و در حضور دیگران اعتراف می کردند که: «خداوند بهتر از او را به من نداده است. او به من ایمان آورد، هنگامی که مردم کافر بودند و تصدیق نبوت من نمود، وقتی که مردم مرا تکذیب کردند و اموال خود را تمام در اختیار من گذاشت، در وقتی که مردم مرا محروم می کردند و خداوند متعال به من فرزندان از او روزی کرد.»

حتّی در روز فتح مکه رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ مسیر حرکت را به گونه ای تعیین می فرمایند که از کنار مزار خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ عبور نماید. عایشه گوید: پیامبر هر گاه گوسفندی را ذبح می کردند، می فرمودند که گوشت های آن را برای دوستان خدیجه بفرستید و ذکر می کردند که من دوستان خدیجه را هم دوست می دارم. روایت مشهوری است که چون برای پیامبر اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ هدیه ای می آوردند، گاه می فرمود: این را به خانه فلان بانو ببرید که از دوستان خدیجه بوده و او را دوست می داشته است. نهایت این عشق و علاقه

فراوان را آن هنگام می توان یافت که دوستان خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ نیز مورد توجّه ایشان قرار می گیرند.

کتابنامه

۱. ابن اثیر جزری، علی بن محمّد (م ۶۳۰ ق)، اسد الغابه فی معرفه الصحابه، تهران: انتشارات اسماعیلیان.
۲. ابن اسحاق، ابو عبدالله محمد (م ۱۵۱ ق)، سیره النبی، تحقیق: دکتر سهیل زکار، لبنان: دارالفکر، ۱۳۹۸ ق.
۳. ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی (م ۸۵۲ ق)، الاصابه فی تمییز الصحابه، تحقیق: عادل احمد، علی محمّد، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ ق.
۴. ابن سعد واقدی، ابو عبدالله محمّد (م ۲۳۰ ق)، الطبقات الکبری، بیروت: دار صادر، ۱۳۸۶ ق.
۵. ابن عبد ربّه، احمد بن محمّد اندلسی (م ۳۲۸ ق)، العقد الفرید، تحقیق: أحمد الزین و إبراهيم الأبیاری، بیروت: دار الأندلس، ۱۴۰۸ ق.
۶. ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالله قرطبی (م ۴۶۳ ق)، الاستیعاب فی معرفه الاصحاب، تحقیق: علی محمّد بجاوی، بیروت: دار الجیل، ۱۴۱۲ ق.
۷. اربلی، ابوالحسن علی بن عیسی (م ۶۹۲ ق)، کشف الغمّه فی معرفه الأئمّه، تصحیح: السید هاشم رسولی محلّاتی، بیروت: دار الکتب، ۱۴۰۱ ق.
۸. امام مسلم، مسلم بن حجاج نیشابوری (م ۲۶۱ ق)، صحیح مسلم، بیروت: دارالفکر، [بی تا].
۹. امین عاملی، سید محسن (م ۱۳۷۱ ق)، اعیان الشیعّه، تحقیق: سید حسن امین، بیروت: دارالتعارف، ۱۴۰۳ ق.
۱۰. آیتی، محمّد ابراهیم، تاریخ پیامبر اسلام ۹، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۹ ش.
۱۱. بخاری، محمّد بن اسماعیل (م ۲۵۶ ق)، صحیح البخاری، بیروت: دارالفکر، ۱۴۰۱ ق.
۱۲. بلاذری، احمد بن یحیی (م ۲۷۹ ق)، أنساب الأشراف، تحقیق: سهیل زکار و ریاض زرکلی، بیروت: دار الفکر، ۱۴۱۷ ق.
۱۳. بنت الشاطی، عایشه عبدالرحمن (م ۱۴۱۹ ق)، نساء النبی، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۶ ق.
۱۴. حلبی، علی بن برهان (م ۱۰۴۴ ق)، السیره الحلبیه، بیروت: دارالمعرفه، ۱۴۰۰ ق.
۱۵. سبط ابن جوزی، شمس الدین یوسف بن قزاوغلی (م ۶۵۴ ق)، تذکره الخواص من الامه بذكر خصائص الائمّه، نجف: منشورات المطبعه الحیدریه، ۱۳۸۳ ق.

٤٧. على، جواد، المفصل في تاريخ العرب قبل الاسلام، بيروت: دار العلم للملايين، ١٩٧٦ / ١٩٧٨.

١٦. قندوزى حنفى، سليمان بن ابراهيم (م ١٢٩٤ ق)، ينابيع المودّه لذوى القربى، تحقيق: على جمال أشرف الحسينى، تهران: دار الأسوه، ١٤١٦ ق.

١٧. كحاله، عمر رضا (م ١٤٠٧ ق)، أعلام النساء فى عالمى العرب و الاسلام، بيروت: مؤسسه الرساله، چاپ چهارم.

١٨. مسعودى، على بن حسين (م ٣٤٤ ق)، مروج الذهب ومعادن الجوهر، ترجمه: ابوالقاسم پاينده، تهران: علمى و فرهنگى، ١٣٧٠ ش.

١٩. معروف حسنى، سيد هاشم (م ١٤٠٤ ق)، زندگانى دوازده امام، ترجمه: محمّد رخشنده، تهران: امير كبير، ١٣٧٦ ش.

٢٠. نوبرى، احمد بن عبدالوّهّاب، نهايه الارب فى فنون الارب، قاهره، [١٩٢٣] ١٩٩٠.

ص: ١٧٥

حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ در دانشنامه فاطمی (۱)

اعظم رحمت آبادی

چکیده

شرح حال حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ و بیان فضائل اخلاقی و معنوی وی با استناد به منابع مهم حدیثی و تاریخی است. از دیدگاه نویسندگان: خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ از آلِ ام پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ در برابر آزار مشرکان و کفار می کاست و از او حمایت می کرد. متهم کردن پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ به جادوگری و کاهنی و جنون و نیز ایجاد مانع برای تبلیغ دین، بخشی از دشمنی های مشرکان بود. هر گاه پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ به طواف کعبه می رفت، مشرکان از گفتن هیچ ناسزایی به او ابا نداشتند و گاه ردای او را می گرفتند و سخت می کشیدند. زمانی که این دشمنی ها به اوج خود رسید، خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ بهترین حامی پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ در خانه بود و دشنام ها و کارشکنی های مشرکان را کم اهمیت جلوه می داد و برای در امان ماندن جان پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ تدابیری می اندیشید؛ از جمله نظارت بر رفت و آمدهای پنهانی افراد برای ملاقات با حضرت رسول صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ و نصیحت و سرزنش کسانی که در یاری رساندن به محمد صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ تعلل می ورزیدند. مساعدت های مالی حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ در حمایت از پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ نیز به حدی بود که خود پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ به آنها اشاره کرده است.

کلیدواژه: حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ، پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ، تاریخ اسلام، تبلیغ دین، مساعدت مالی.

ص: ۱۷۶

پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) آن را برای مشورت و حل و فصل مسائل قریش و مردم مکه تأسیس کرده بود. (۱)

هر چند بنی اسد به اندازه بنی هاشم متنقد نبودند، در بسیاری از کارهای مهم در کنار بنی هاشم بودند؛ چنان که در پیمانی که برای جلوگیری از ظلم، و دفاع از ستمدیدگان بسته شد (۲) و در تجدید بنای کعبه (عَلَيْهَا السَّلَامُ ۵ عام الفیل) شرکت داشتند. (۳)

ویژگی های فردی حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ

وی در دوران جاهلیت، به طاهره ملقب بود. (۴) طاهره به معنای عاری از عیب و نقص و پاکیزه، هم پاکیزگی اخلاقی هم پاکیزگی جسمی است. (۵) این لقب نشان دهنده مقام عفت و فضل خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ در میان عرب جاهلی است.

او در هوش و خرد زبانزد (۶) و در ثبوت و ضبط کارهایش بسیار توانمند بود. (۷) خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ با سرمایه خویش، به مناطق گوناگون کاروان های تجاری می فرستاد و افرادی امین و کارآمد را برای این کار استخدام می کرد. (۸) هم چنین بازرسانی تعیین می کرد تا گزارش کامل سفر، میزان سود و زیان، نحوه برخورد افرادش با مردم و حتی ویژگی های اخلاقی آنان را به

ص: ۱۷۸

- ۱- . قاضی نعمان مغربی، نعمان بن محمد، شرح الاخبار فی فضائل الائمة الاطهار، ج ۱، ص ۲۵۶؛ ابن شهر آشوب، محمد بن علی، مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۱۵۸.
- ۲- . ابن هشام حمیری، ابو محمد عبدالملک، السیره النبویه، ج ۱، ص ۸۷؛ بلاذری، احمد بن یحیی، أنساب الأشراف، ج ۱، ص ۶۳ ۶۲.
- ۳- . ابن هشام حمیری، ابو محمد عبدالملک، السیره النبویه، ج ۱، ص ۱۲۵؛ طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۰.
- ۴- . طبرانی، سلیمان بن احمد لخمی، المعجم الکبیر، ج ۲۲، ص ۴۴۸؛ ابن عساکر، علی بن حسن، علی بن حسن، تاریخ مدینه دمشق، ج ۳، ص ۱۳۱؛ ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، الأصابه فی تمییز الصحابه، ج ۸، ص ۹۹.
- ۵- . ابن منظور، محمد بن مکرم، مختصر تاریخ دمشق، ج ۴، ص ۵۰۶.
- ۶- . ابن سعد واقدی، ابو عبدالله محمد، الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۳۱؛ طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، ج ۲، ص ۳۵؛ مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۹.
- ۷- . حلبی، علی بن برهان، السیره الحلبیه، ج ۱، ص ۲۲۳.
- ۸- . ابن هشام حمیری، ابو محمد عبدالملک، السیره النبویه، ج ۱، ص ۱۲۱؛ طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، ج ۲، ص ۳۴؛ مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۹.

وی گزارش کنند. این کار را اغلب غلامان او، به ویژه میسره، انجام می دادند. این گزارش ها حاکی از مدیریت عالی و استعداد ویژه وی در امور اقتصادی اند. (۱) به نظر می رسد که همین امر موجب گردید عده ای به او لقب «سیده قریش» دهند. (۲)

ازدواج حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ

برخورداری حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ از ثروت و مکنّت و شرافت و عفت و دیگر ویژگی های برجسته، موجب شده بود افراد بسیاری به خواستگاری او بروند؛ تا جایی که، طبق منابع، تمام مردان قوم او، خواستار وی بودند (۳) و حاضر بودند برای ازدواج با او هر هزینه ای را تقبل کنند. (۴) از جمله کسانی که از بانوی قریش خواستگاری کرده، اما پاسخ منفی گرفتند، عُقْبَه پسر ابی مُعِیْط، صَیْلَت پسر ابویهاب، ابوجهل و ابوسفیان بودند. این خواستگاران از بزرگان و اشراف مکه بودند (۵) که همین امر نیز موقعیت حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ و برتری او را بر دیگر زنان آشکارتر می سازد. افزون بر این ها خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ از خوب رویان عصر خویش بود. (۶)

به گفته برخی تاریخ نگاران، آنچه را که خدا از کرامت و خیر اراده کرده بود، در اختیار خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ قرار داده بود. (۷) با وجود این، بی رغبتی خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ به مال و ثروت و توجه او به امور معنوی، از تصمیمات او مشخص است. از جمله آنها است: پاسخ ندادن به خواستگاران

ص: ۱۷۹

- ۱- ابن هشام حمیری، ابو محمد عبدالملک، السیره النبویه، ج ۱، ص ۱۲۲؛ طبری، محمّد بن جریر، تاریخ طبری، ج ۲، ص ۳۵؛ ابن اثیر جزری، علی بن محمّد، اسد الغابه فی معرفه الصحابه، ج ۵، ص ۴۳۵.
- ۲- حمیری قمی، عبدالله بن جعفر، قرب الاسناد، ص ۳۲۵؛ طبرانی، سلیمان بن احمد لخمی، المعجم الکبیر، ج ۱۸، ص ۱۰۲؛ مجلسی، محمّد باقر، بحار الأنوار، ج ۱۷، ص ۲۳۱.
- ۳- ابن هشام حمیری، ابو محمد عبدالملک، السیره النبویه، ج ۱، ص ۱۲۲؛ ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، البدایه والنهایه، ج ۲، ص ۳۵۸؛ مجلسی، محمّد باقر، بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۹.
- ۴- ابن سعد واقدی، ابو عبدالله محمّد، الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۳۱؛ مجلسی، محمّد باقر، بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۵۶.
- ۵- مجلسی، محمّد باقر، بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۲۲.
- ۶- ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، الأصابه فی تمییز الصحابه، ج ۸، ص ۱۰۰.
- ۷- ابن هشام حمیری، ابو محمد عبدالملک، السیره النبویه، ج ۱، ص ۱۲۲؛ طبری، محمّد بن جریر، تاریخ طبری، ج ۲، ص ۳۵.

ثروتمند(۱) و احترام فوق العاده قائل شدن برای محمد امین صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ که ثروت چندانى نداشت.(۲)

۱. آشنایی

با حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ که دارای ثروتی انبوه بود و کارگزاران بسیاری با اموال او تجارت می کردند، وقتی که از راست گویی و امانت داری بی مانند و اخلاق کریمانه محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ آگاهی یافت، به او پیشنهاد کرد تا دارایی اش را به امانت بگیرد و به همراه میسره (غلام خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ) تجارت کند و در سود آن شریک شود. محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نیز پیشنهاد خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ را پذیرفت.(۳) به گزارش برخی، ابوطالب عَلَیْهِ السَّلَامُ به خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ پیشنهاد داد که محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ برای او کار کند. خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ نیز که از راست گویی و درست کرداری محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خبر داشت، از این پیشنهاد استقبال کرد.(۴)

در سفر تجاری به شام بود که میسره از حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ کراماتی دید؛ از جمله محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در شام، نزدیک صومعه یکی از راهبان، زیر سایه درختی نشست و آن راهب ضمن پرس و جو در باره محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، به میسره خبر داد کسی که زیر این درخت نشسته، پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خدا است.(۵) هم چنین از میسره نقل شده است که در این سفر، تکه ابری بر سر محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حرکت می کرد؛ در حالی که گرمای شدید، تمام کاروانیان را می آزرده.(۶) از دیگر شگفتی های این سفر، سود کلان و

ص: ۱۸۰

۱- . مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۲۲.

۲- . ر.ک: راوندی، قطب الدین، الخرائج والجرائح، ج ۱، ص ۱۳۹ ۱۴۱؛ مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۴۳.

۳- . ابن هشام حمیری، ابو محمد عبدالملک، السیره النبویه، ج ۱، ص ۱۲۱؛ طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، ج ۲، ص ۳۵؛ ابن اثیر جزری، علی بن محمد، اسد الغابه فی معرفه الصحابه، ج ۵، ص ۴۳۵.

۴- . راوندی، قطب الدین، الخرائج والجرائح، ج ۱، ص ۱۳۹ ۱۴۰.

۵- . ابن هشام حمیری، ابو محمد عبدالملک، السیره النبویه، ج ۱، ص ۱۲۱؛ طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، ج ۲، ص ۳۵؛ ابن حبان بُستی، محمد بن احمد، الثقات، ج ۱، ص ۴۵.

۶- . ابن هشام حمیری، ابو محمد عبدالملک، السیره النبویه، ج ۱، ص ۱۲۱؛ ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، البدایه والنهایه، ج ۲، ص ۳۵۸؛ مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۹۳.

بی سابقه ای بود که نصیب خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ گردید. (۱) میسره تمام این امور شکفتی انگیز را به خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ گزارش کرد. (۲)

۲. ازدواج با حضرت مُحَمَّد صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ: بنا بر شواهد تاریخی، ازدواج حضرت مُحَمَّد صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ با خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ بعد از اولین سفر تجاری مُحَمَّد صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ برای وی و به پیشنهاد خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ بود؛ اما در باره چگونگی آن اختلاف نظرهای فراوانی وجود دارد. به گفته برخی از مورخان، خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ بدون واسطه، رسماً به مُحَمَّد صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ پیشنهاد ازدواج داد، (۳) اما در منابع دیگر، از وجود واسطه هایی چون هاله (خواهر خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ) و نفیسه (دختر منیه، از آشنایان خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ) سخن رفته است. (۴) بنا بر گزارشی دیگر، خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ و خواهرش هاله در بین صفا و مروه با مُحَمَّد صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ و عمار یاسر مواجه شدند. هاله نزد عمار رفت و نظر مُحَمَّد صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ را در باره ازدواج با خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ پرسید. عمار اظهار بی اطلاعی کرد و نزد مُحَمَّد صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ رفت و پیشنهاد خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ را با او در میان گذاشت و حضرت مُحَمَّد صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ همان جا رضایت خود را اعلام کرد. (۵)

در این که چه کسانی در مراسم خواستگاری شرکت داشتند، اقوال مختلفی وجود دارد. بنا بر برخی گزارش های تاریخی، جمعی از قریش و سران مُضَر در این مراسم شرکت داشتند و حضرت مُحَمَّد صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ با عموهای خود، ابوطالب عَلَیْهِ السَّلَامُ و حمزه، نزد خویند

ص: ۱۸۱

- ۱- ابن هشام حمیری، ابو محمد عبدالملک، السیره النبویه، ج ۱، ص ۱۲۱؛ اربلی، علی بن عیسی، کشف الغمه فی معرفه الأئمه، ج ۲، ص ۱۳۱؛ مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۹.
- ۲- ابن هشام حمیری، ابو محمد عبدالملک، السیره النبویه، ج ۱، ص ۱۲۱؛ ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، السیره النبویه، ج ۱، ص ۲۶۳؛ مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۹.
- ۳- ابن هشام حمیری، ابو محمد عبدالملک، السیره النبویه، ج ۱، ص ۱۲۲؛ طبری، مُحَمَّد بن جریر، تاریخ طبری، ج ۲، ص ۳۵؛ مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۹.
- ۴- ابن سعد واقدی، ابو عبدالله مُحَمَّد، الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۳۱؛ ابن واضح یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۰؛ ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، الأصابه فی تمییز الصحابه، ج ۸، ص ۱۰۱.
- ۵- ابن واضح یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۰.

(پدر خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ) رفت و خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ را عقد کرد. (۱) اما بنا بر برخی منابع، خویلد پیش از جنگ فجار و در دوران جاهلیت در گذشته بود و حضرت مُحَمَّد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِأَسْرِهِ نَزَّاهُ بنی هاشم نزد عموی خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ، عمرو بن اسد، رفت و خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ را از او خواستگاری کرد. (۲)

این ازدواج مورد توجه بنی هاشم و بنی اسد بود و در مراسم خواستگاری، بزرگان هر دو قوم جمع بودند. ابوطالب عَلَیْهِ السَّلَامُ در این مراسم خطبه ای خواند که در آن بعد از حمد و ثنای پروردگار و سپاس از او برای اسکان ذریه ابراهیم عَلَیْهِ السَّلَامُ در حرم امن و دادن برکات فراوان، به توصیف شخصیت برادرزاده اش، مُحَمَّد امین صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِأَسْرِهِ پرداخت و او را برتر از همه برجستگان قریش و بی همانند در بین مخلوقات خدا و خواستگار خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ معرفی کرد. (۳) بعد از ابوطالب عَلَیْهِ السَّلَامُ، ورقه بن نوفل برخاست و خطبه ای خواند و بنی هاشم و بنی اسد را ستود و گفت که این ازدواج، فرخنده است. (۴) بنا بر گزارش های دیگری، ابوطالب عَلَیْهِ السَّلَامُ شتری نحر کرد و مردم را اطعام نمود. (۵)

در باره میزان مهریه حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ نیز اقوال گوناگونی وجود دارد: چهارصد دینار؛ دوازده اوقیه، معادل ۴۸۰ درهم (۶) و بیست شتر ماده. (۷)

ص: ۱۸۲

- ۱- ابن اثیر جزری، علی بن مُحَمَّد، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۴۰؛ حلبی، علی بن برهان، السیره الحلبیه، ج ۱، ص ۲۲۵؛ مجلسی، مُحَمَّد باقر، بحار الأنوار، ج ۲۲، ص ۲۰۰.
- ۲- ابن حزم اندلسی، علی بن احمد، جمهره انساب العرب، ص ۱۱۷؛ ابن اثیر جزری، علی بن مُحَمَّد، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۴۰؛ ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، البدایه والنهایه، ج ۲، ص ۳۶۰.
- ۳- کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۵، ص ۳۷۴ ۳۷۵؛ مجلسی، مُحَمَّد باقر، بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۱۴.
- ۴- حلبی، علی بن برهان، السیره الحلبیه، ج ۱، ص ۲۲۷؛ مجلسی، مُحَمَّد باقر، بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۱۹.
- ۵- کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۵، ص ۳۷۵؛ ابن ابی جمهور، مُحَمَّد بن علی، عوالی اللالی، ج ۳، ص ۲۹۹؛ مجلسی، مُحَمَّد باقر، بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۱۴.
- ۶- اربلی، ابوالحسن علی بن عیسی، کشف الغمه فی معرفه الائمه، ج ۲، ص ۱۳۳؛ حلبی، علی بن برهان، السیره الحلبیه، ج ۱، ص ۲۲۶؛ مجلسی، مُحَمَّد باقر، بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۱۲، ۱۹.
- ۷- ابن هشام حمیری، ابو محمد عبدالملک، السیره النبویه، ج ۱، ص ۱۲۲؛ حلبی، علی بن برهان، السیره الحلبیه، ج ۱، ص ۲۲۵.

در مورد سن خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ در هنگام ازدواج، اختلاف زیادی هست. بنا بر بیشتر منابع، وی در هنگام ازدواج، چهل ساله و حضرت محمد صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ ۲۵ ساله بوده است. (۱) هر چند گزارش هایی نیز وجود دارد که ایشان هنگام ازدواج، ۲۵، ۲۸، عَلَیْهَا السَّلَامُ، ۰، عَلَیْهَا السَّلَامُ ۵، ۴۰، ۴۴، ۴۵، ۴۶ سال داشته است. (۲) این که عایشه، خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ را بزرگ سال خوانده و رسول الله صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ بر او غضب کرده (۳) و ۶۵ ساله بودن خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ در زمان وفات (۴) در سال دهم بعثت، که پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ پنجاه ساله بوده، و اذعان مورخان به ۲۵ ساله بودن پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ در هنگام ازدواج، حاکی است که اختلاف سنی آنان پانزده سال بوده و بدین ترتیب، قول چهل ساله بودن خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ تأیید می شود. در مقابل، به برخی از مورخان و محدثان نسبت داده شده است که قول به ۲۸ ساله بودن ایشان را ترجیح داده اند. (۵)

عَلَیْهَا السَّلَامُ. ازدواج های پیشین: نقل کرده اند که خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ پیش از ازدواج با پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ، با عتیق مخزومی ازدواج کرد و پسری به نام حارثه (۶) یا دختری به نام هند (۷) به دنیا آورد و پس از درگذشت او، با ابوهاله هند بن نباش بن زراره ازدواج کرد و پسری

ص: ۱۸۳

- ۱- ابن سعد واقدی، ابو عبدالله محمد، الطبقات الكبرى، ج ۱، ص ۱۳۲؛ ابن اثیر جزری، علی بن محمد، اسد الغابه فی معرفه الصحابه، ج ۱، ص ۱۶، ج ۵ ص ۴۳۵؛ اربلی، ابوالحسن علی بن عیسی، کشف الغمه فی معرفه الائمه، ج ۲، ص ۱۳۵؛ حلبی، علی بن برهان، السیره الحلبیه، ج ۱، ص ۲۲۹؛ مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۱۲.
- ۲- ر.ک: اربلی، ابوالحسن علی بن عیسی، کشف الغمه فی معرفه الائمه، ج ۲، ص ۱۳۵؛ حلبی، علی بن برهان، السیره الحلبیه، ج ۱، ص ۲۲۹؛ امین عاملی، سید محسن، أعیان الشیعه، ج ۲، ص ۱۱۴ ۱۱۶.
- ۳- ابن عساکر، علی بن حسن، تاریخ مدینه دمشق، ج ۳، ص ۱۹۵؛ اربلی، ابوالحسن علی بن عیسی، کشف الغمه فی معرفه الائمه، ج ۲، ص ۱۳۵؛ ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۲۳۸.
- ۴- ابن واضح یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۵؛ حلبی، علی بن برهان، السیره الحلبیه، ج ۲، ص ۴۰.
- ۵- ر.ک: امین عاملی، سید محسن، أعیان الشیعه، ج ۲، ص ۱۱۶.
- ۶- قاضی نعمان مغربی، نعمان بن محمد، شرح الاخبار فی فضائل الائمه الاطهار، ج ۳، ص ۱۵.
- ۷- حلبی، علی بن برهان، السیره الحلبیه، ج ۱، ص ۲۲۹.

به نام هند به دنیا آورد. (۱) بنا بر بعضی منابع، همسر اول خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ ابوهاله و همسر دومش عتیق بوده است. (۲) هر چند برخی، ازدواج های قبلی او را انکار کرده و فرزندان منسوب به او را فرزندان خواهرش هاله، و حتی رقیه و زینب را نیز فرزندان هاله دانسته اند. (۳)

فرزندان حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ

خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ مادر تمام فرزندان حضرت مُحَمَّد صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ، به جز ابراهیم است. (۴)

در باره تعداد فرزندان او از پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ، اختلاف وجود دارد. بعضی از دو پسر به نام های قاسم و عبد الله (که بنا بر قولی همان طاهر است) و چهار دختر به نام های فاطمه عَلَیْهَا السَّلَامُ، زینب، رقیه و ام کلثوم نام برده اند. (۵) بعضی دیگر از سه پسر به نام های قاسم، طاهر و طیب سخن گفته اند. (۶) ابوالقاسم کوفی، رقیه و زینب را فرزند خواندگان خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ و حضرت مُحَمَّد صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ دانسته و دلیل آن را قبیح ازدواج این دو دختر پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ با ابوالعاص و عتبه بن ابولهب ذکر کرده است. هر چند که این ازدواج ها در دوره جاهلیت صورت گرفته باشد. به گفته کوفی، حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ خواهری به نام هاله داشت که با مردی از بنی مخزوم ازدواج کرد و دو دختر، به نام های رقیه و زینب، به دنیا آورد و بعد با مردی از بنی تمیم، به نام ابوهند، ازدواج نمود و صاحب پسری به نام هند شد. ابوهند پس از چندی درگذشت و هاله با فرزندانش تحت سرپرستی خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ

ص: ۱۸۴

- ۱- ابوالفرج اصفهانی، علی بن حسین، مقاتل الطالبیین، ص ۳۰؛ طبرانی، سلیمان بن احمد لخمی، المعجم الکبیر، ج ۲۲، ص ۴۴۵؛ طبرسی، فضل بن حسن، اعلام الوری باعلام الهدی، ج ۱، ص ۲۷۴.
- ۲- ابوالفرج اصفهانی، علی بن حسین، مقاتل الطالبیین، ص ۳۰؛ ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالله، الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۸۱۷.
- ۳- ر.ک: ابوالقاسم کوفی، علی بن احمد، الاستغاثه، ص ۱۱۲ ۱۱۳.
- ۴- حمیری قمی، عبدالله بن جعفر، قرب الاسناد، ص ۹؛ شیخ صدوق، محمد بن علی، الخصال، ص ۴۰۴؛ مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ج ۲۲، ص ۱۵۱.
- ۵- حمیری قمی، عبدالله بن جعفر، قرب الاسناد، ص ۹؛ شیخ صدوق، محمد بن علی، الخصال، ص ۴۰۴؛ مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ج ۲۲، ص ۱۵۱.
- ۶- ابن هشام حمیری، ابو محمد عبدالملک، السیره النبویه، ج ۱، ص ۱۲۲؛ ابن عساکر، علی بن حسن، تاریخ مدینه دمشق، ج ۳، ص ۱۹۱؛ ابن اثیر جزری، علی بن محمد، الکامل فی التاریخ، ج ۵، ص ۴۳۵.

قرار گرفت. هاله بعد از ازدواج حضرت محمد صَلَّی اللهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ درگذشت و هند که بزرگ شده بود، به بادیه نزد عشیره اش رفت، ولی سرپرستی دختران هاله را حضرت محمد صَلَّی اللهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ و خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ بر عهده گرفتند و طبق سنت اعراب، هر کس سرپرستی یتیمی را بر عهده می گرفت، آن کودک به او منتسب می شد.

اما مورخان بعدی اختلافی ندارند که زینب و رقیه فرزندان حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ از پیامبر صَلَّی اللهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ هستند و اخبار فراوانی در این باره رسیده است. (۱) هند پسر خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ از ابوهاله بود و سال ها پس از خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ زندگی کرد و بعدها، بنا به نقلی، در جنگ جمل به شهادت رسید. (۲) حدیث وصف رسول الله صَلَّی اللهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ که به درخواست حسن بن علی عَلَیْهِ السَّلَامُ، هند آن را بیان کرده مشهور است. (۳) خود هند گفته است: «پدرم رسول خدا و مادرم خدیجه و خواهرم فاطمه و برادرم قاسم است.» (۴)

نکته، دیگر این که سال ها پس از رحلت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ، خواهرش هاله در مدینه به منزل رسول خدا صَلَّی اللهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ رفت و اجازه ورود خواست و تا پیامبر صَلَّی اللهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ صدای او را شنید، به یاد خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ افتاد و مشعوف شد و با صدای بلند، هاله را دعوت نمود که وارد شود. (۵) این روایت که در منابع گوناگون ضبط شده است گزارش مرگ هاله را در دوران حیات خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ مخدوش می کند.

از سویی دیگر، ابوالعاص بن ربیع، داماد پیامبر صَلَّی اللهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ و همسر زینب، (۶) که

ص: ۱۸۵

- ۱- . حمیری قمی، عبدالله بن جعفر، قرب الاسناد، ص ۹؛ شیخ صدوق، محمد بن علی، الخصال، ص ۴۰۴؛ مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ج ۲۲، ص ۱۵۱.
- ۲- . ابن اثیر جزری، علی بن محمد، اسد الغابه فی معرفه الصحابه، ج ۵، ص ۷۱؛ حلبی، علی بن برهان، السیره الحلبیه، ج ۱، ص ۲۲۹.
- ۳- . ابوالفرج اصفهانی، علی بن حسین، مقاتل الطالبیین، ص ۳۰؛ ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، الأصابه فی تمییز الصحابه، ج ۶، ص ۴۳۶.
- ۴- . ابن قتیبه دینوری، عبد الله بن مسلم، المعارف، ص ۱۳۳؛ حلبی، علی بن برهان، السیره الحلبیه، ج ۱، ص ۲۲۹.
- ۵- . بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح البخاری، ج ۴، ص ۲۳۱؛ امام مسلم، مسلم بن حجاج نیشابوری، صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۳۴.
- ۶- . ابن سعد واقدی، ابو عبدالله محمد، الطبقات الکبری، ج ۸، ص ۳۰؛ ابن عساکر، علی بن حسن، تاریخ مدینه دمشق، ج ۶، ص ۴؛ مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ج ۲۱، ص ۱۸۳ ۱۸۴

بعدها اسلام آورد، پسر هاله (خواهر خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ) بود (۱) که نشان می دهد زینب دختر خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ بوده است، و گرنه ممکن نبود که او با زینب ازدواج کند.

در مجموع، این اختلاف نظرها در مورد فرزندان پسر است و در باره چهار دختر داشتن حضرت مُحَمَّد صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ تا قرن سوم اختلافی وجود نداشته است. اما در باره دختر بزرگ ایشان اختلاف نظر وجود دارد. بعضی رقیه (۲) و برخی زینب (۳) را بزرگ تر دانسته اند؛ ولی بیشتر بر آن اند که فاطمه عَلَیْهَا السَّلَامُ کوچک ترین آنان بوده است. (۴) هر چند این نظر مخالفانی نیز دارد. (۵)

فاصله سنی فرزندان خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ یک سال بود، (۶) وی برای هر فرزندی که به دنیا می آورد، دایه می گرفت؛ به جز فاطمه عَلَیْهَا السَّلَامُ که خودش او را شیر داد. (۷)

* حمایت مالی و معنوی از پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ

پایداری خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ در کنار حضرت مُحَمَّد صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ، در تمام سال های پس از بعثت مسلم است. زمانی که کفار و مشرکان مکه حاضر نبودند سخنان پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ را بشنوند و او را استهزا می کردند و دروغ گویش می خواندند، به گواهی پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ، خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ به او ایمان آورد و او را تصدیق می کرد و غبار غم را از چهره اش

ص: ۱۸۶

- ۱- ابن سعد واقدی، ابوعبدالله محمد، الطبقات الکبری، ج ۸، ص ۳۰ ۳۱؛ ابن عساکر، علی بن حسن، تاریخ مدینه دمشق، ص ۶۷، ح ۴؛ مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ج ۲۱، ص ۱۸۴.
- ۲- ابن هشام حمیری، ابومحمد عبدالملک، السیره النبویه، ج ۱، ص ۱۲۲ ۱۲۳؛ ابن طلحه شافعی، کمال الدین محمد، مطالب السؤل، ص ۴۴؛ حلبی، علی بن برهان، السیره الحلویه، ج ۳، ص ۳۹۱.
- ۳- حاکم نیشابوری، ابو عبدالله، المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۴۴؛ محب الدین طبری، أحمد بن عبدالله، ذخائر العقبی، ص ۱۵۶؛ مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ج ۲۱، ص ۱۸۳.
- ۴- ابن هشام حمیری، ابومحمد عبدالملک، السیره النبویه، ج ۱، ص ۱۲۲ ۱۲۴؛ ابن طلحه شافعی، کمال الدین محمد، مطالب السؤل، ص ۴۴؛ امین عاملی، سید محسن، أعیان الشیعه، ج ۶، ص ۳۱۱.
- ۵- ر.ک: حلبی، علی بن برهان، السیره الحلویه، ج ۳، ص ۳۹۱.
- ۶- ابن سعد واقدی، ابوعبدالله محمد، الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۳۳ ۱۳۴ و ج ۸، ص ۱۶.
- ۷- امین عاملی، سید محسن، أعیان الشیعه، ج ۶، ص ۳۱۱.

خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ از آلام پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ در برابر آزار مشرکان و کفار می کاست و از او حمایت می کرد. متهم کردن پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ به جادوگری و کاهنی و جنون و نیز ایجاد مانع برای تبلیغ دین، (۲) بخشی از دشمنی های مشرکان بود. هر گاه پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ به طواف کعبه می رفت، مشرکان از گفتن هیچ ناسزایی به او ابا نداشتند و گاه ردای او را می گرفتند و سخت می کشیدند. (۳) زمانی که این دشمنی ها به اوج خود رسید، خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ بهترین حامی پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ در خانه بود و دشنام ها و کارشکنی های مشرکان را کم اهمیت جلوه می داد (۴) و برای در امان ماندن جان پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ تدابیری می اندیشید؛ از جمله نظارت بر رفت و آمدهای پنهانی افراد برای ملاقات با حضرت رسول صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ، و نصیحت و سرزنش کسانی که در یاری رساندن به مُحَمَّد صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ تعلل می ورزیدند. (۵)

مساعدت های مالی حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ در حمایت از پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ نیز به حدی بود که خود پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ به آنها اشاره کرده است. (۶) حمایت های خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ در سه سال محاصره بنی هاشم در شعب ابی طالب نیز ادامه یافت. پس از آن که قریش دعوت پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ را رو به گسترش یافتند، تصمیم گرفتند با هیچ یک از بنی هاشم و بنی عبدالمطلب ازدواج و داد و ستد نکنند؛ تا آنان را به ترک حمایت از پیامبر

ص: ۱۸۷

- ۱- ابن حنبل، احمد بن مُحَمَّد شیبانی، مسند احمد بن حنبل، ج ۶ ص ۱۱۷ ۱۱۸؛ ابن اثیر جزری، علی بن مُحَمَّد، اسد الغابه فی معرفه الصحابه، ج ۵، ص ۴۳۸ ۴۳۹؛ مجلسی، مُحَمَّد باقر، بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۹۷.
- ۲- ابن هشام حمیری، ابو محمد عبدالملک، السیره النبویه، ج ۱، ص ۱۸۷.
- ۳- همان، ص ۱۸۸.
- ۴- ابن هشام حمیری، ابو محمد عبدالملک، السیره النبویه، ج ۱، ص ۱۵۸؛ ابن اثیر جزری، علی بن مُحَمَّد، اسد الغابه فی معرفه الصحابه، ج ۵ ص ۴۳۷؛ مجلسی، مُحَمَّد باقر، بحار الأنوار، ج ۱۶ ص ۱۱۰.
- ۵- شیخ مفید، محمد بن محمد بن نعمان، الاختصاص، ص ۱۸۲؛ مجلسی، مُحَمَّد باقر، بحار الأنوار، ج ۱۸، ص ۹۹.
- ۶- ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالله، الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۸۲۴؛ ذهبی، شمس الدین مُحَمَّد بن احمد، سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۱۱۷.

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَادَار سازند. (۱) خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ نیز با آن که زندگی مرفهی داشت و می توانست در قبیله خود بماند، با پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ به شعب رفت. بنی هاشم و بنی عبدالمطلب سه سال در محاصره ماندند و فقط هنگام عمره (ماه رجب) و حج (ذی حجه) از شعب بیرون می آمدند. (۲)

در این دوران، خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ اموال بسیاری در اختیار پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ قرار داد. (۳) در ماه های آخر، محاصره شدت یافت و ابوجهل، عاص بن وائل، نضر بن حارث و عقبه بن ابی معیط از رسیدن آذوقه به بنی هاشم جلوگیری می کردند؛ (۴) تا جایی که طاقت و توانشان تمام شد و صدای شیون کودکانشان از شعب شنیده می شد. (۵) در این اوضاع که امکان تهیه آذوقه برای بنی هاشم، حتی به قیمت گزاف، فراهم نبود خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ در صدد یافتن راه حلی بود. او حتی برای کسانی که در حلف الفضول شرکت داشتند، پیک فرستاد و از محاصره کنندگان شکایت کرد. از جمله، فردی را نزد زمعه بن اسود فرستاد و از این که ابوجهل مانع خرید آنان می شود، گله کرد. (۶)

بعضی از نزدیکان بنی هاشم به شیوه هایی موفق شدند به شعب آذوقه بفرستند، که از آن جمله، هشام بن عمرو بن ربیع و حکیم بن حزام (برادرزاده خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ) بودند. (۷) این کمک ها اگر چه مفید بود، کفایت نمی کرد و بنی هاشم مجبور بودند با قیمت دو چندان و با

ص: ۱۸۸

-
- ۱- ابن سعد واقدی، ابو عبدالله محمد، الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۰۹ ۲۰۸؛ ابن واضح یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۱.
 - ۲- ابن واضح یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۱؛ ابن شهر آشوب، محمد بن علی، مناقب آل ابی طالب، ج ۱ ص ۵۹.
 - ۳- ابن شهر آشوب، محمد بن علی، مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۵۸؛ مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، ج ۳۵، ص ۹۳.
 - ۴- راوندی، قطب الدین، قصص الانبیاء، ص ۳۲۵؛ ابن شهر آشوب، محمد بن علی، مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۵۸.
 - ۵- ابن سعد واقدی، ابو عبدالله محمد، الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۲۰۹؛ ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، السیره النبویه، ج ۲، ص ۴۷؛ مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، ج ۱۹، ص ۱۸ ۱۹.
 - ۶- بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الأشراف، ج ۱، ص ۲۷۱ ۲۷۲.
 - ۷- همان، ص ۲۷۲.

مشکلات فراوان آذوقه تهیه کنند؛ به طوری که خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ، پیش از وفات، تمام دارایی خود را انفاق کرده بود.^(۱)

فضایل و مناقب

حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ از زنان شریفی بود که خداوند به او توفیق همسری و خدمت به آخرین پیامبرش، حضرت محمد مصطفی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، را داد و تمام فرزندان حضرت محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، به جز ابراهیم، از خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ بودند.^(۲) توفیق پذیرایی از علی بن ابی طالب عَلَیْهِ السَّلَامُ از دیگر فضایی بود که نصیب او گشت. هنگامی که ابوطالب عَلَیْهِ السَّلَامُ دچار تنگ دستی گردید، پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ را به منزل خویش برد و او از همان دوران کودکی، قرین حضرت محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ و خدیجه کبری عَلَیْهَا السَّلَامُ گردید.^(۳)

حضرت محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ پیش از بعثت به غار حرا پناه می برد تا به پرستش خدا پردازد.^(۴) در این مدت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ سرپرستی فرزندان و امور خانه را بر عهده داشت. او با شکیبایی تمام، روزهای دور از محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ را سپری می کرد و آسودگی لازم را برای ارتباط محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ با پروردگارش فراهم می آورد.

در منابع، به اعتقادات مذهبی خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ در جوانی، پیش از اسلام آوردنش، اشاره نشده، اما بر اساس شواهدی، او خداپرست و از کسانی بوده که خیر برانگیخته شدن پیامبری را از جزیره العرب شنیده و حتی منتظر بعثت او بوده است. او در جریان ازدواجش نیز به فضایل معنوی توجه داشت و بعد از ازدواج، مساعدت های او، امکان عزلت و عبادت

ص: ۱۸۹

- ۱- ابن واضح یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۱.
- ۲- ابن هشام حمیری، ابو محمد عبدالملک، السیره النبویه، ج ۱، ص ۱۲۲؛ طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، ج ۲، ص ۳۵.
- ۳- ابن شهر آشوب، محمد بن علی، مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۲۷؛ مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، ج ۳۸، ص ۲۹۵.
- ۴- طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۷؛ ابن اثیر جزیری، علی بن محمد، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۴۸.

محمّد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ را فراهم کرد، که نشان دهنده اعتقاد او به خدای واحد است و همین روحیه موجب شد که بدون قید و شرط، اسلام را بپذیرد.

پس از نزول وحی بر حضرت محمّد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ اولین زنی بود که به او ایمان آورد. (۱) وی علاوه بر تصدیق قلبی و زبانی اسلام، در عمل نیز احکام و دستوره‌های الهی را به انجام می‌رساند. خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ به همراه پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ و علی عَلَیْهِ السَّلَامُ، اولین کسانی بودند که نماز بر پا داشتند. (۲) علی عَلَیْهِ السَّلَامُ در گفت و گو با مردم یهودی که اوصاف وصی پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ را پرسید، اظهار کرد: «اولین کسی بودم که اسلام آورد و هیچ کس جز من و خدیجه نماز نمی‌خواند و به پیامبر ایمان نداشت.» (۳)

شواهد دیگری نیز ایمان خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ و کوشش او را برای برپایی دین، تصدیق می‌کنند؛ چنان که قبل از اعلام دعوت رسمی در ایام حج، و آن گاه که امکان نداشت علناً به عبادت پردازند، در کنار محمّد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ و به همراهی علی عَلَیْهِ السَّلَامُ، در کنار کعبه به عبادت بر می‌خاست. (۴) گفته اند که غیر از ایام حج، پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ و او پنهانی خدا را می‌پرستیدند. (۵)

از جمله فضایل خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ، سخن گفتن فاطمه عَلَیْهَا السَّلَامُ با او است؛ در حالی که هنوز در رحم خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ بود. هنگامی که پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ از این ماجرا آگاه شد، به او نوید داد که جبرئیل خبر داده که این جنین دختر است و نسلی پاک و مبارک

ص: ۱۹۰

- ۱- ترمذی، محمّد بن عیسی، سنن الترمذی، ج ۵، ص ۳۰۶؛ طبرانی، سلیمان بن احمد لخمی، المعجم الکبیر، ج ۱۹، ص ۲۹۱؛ مجلسی، محمّدباقر، بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۱۶.
- ۲- ابن واضح یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۳؛ ابن شهر آشوب، محمّد بن علی، مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۴۳؛ مجلسی، محمّدباقر، بحار الأنوار، ج ۱۸، ص ۱۹۶.
- ۳- شیخ صدوق، محمّد بن علی، الخصال، ص ۳۶۶؛ شیخ مفید، محمد بن محمد بن نعمان، الاختصاص، ص ۱۶۵؛ مجلسی، محمّدباقر، بحار الأنوار، ج ۳۸، ص ۱۶۸.
- ۴- ابن سعد واقدی، ابو عبدالله محمّد، الطبقات الکبری، ج ۸، ص ۱۷ ۱۸؛ طبری، محمّد بن جریر، تاریخ طبری، ج ۲، ص ۵۶ ۵۷؛ طبرانی، سلیمان بن احمد لخمی، المعجم الکبیر، ج ۱۸، ص ۱۰۰ ۱۰۱.
- ۵- شیخ صدوق، محمّد بن علی، کمال الدین و تمام النعمه، ص ۳۴۴؛ طوسی، محمّد بن حسن، الغیبه، ص ۳۳۲؛ مجلسی، محمّدباقر، بحار الأنوار، ج ۱۸، ص ۱۷۷.

خواهد داشت و خداوند ادامه نسل مرا از او قرار داده است. (۱)

هم چنین نقل شده است هنگامی که خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ می خواست فاطمه عَلَیْهَا السَّلَامُ را به دنیا بیاورد، خداوند از بهشت چهار قابله برای یاری او فرستاد: مریم عَلَیْهَا السَّلَامُ دختر عمران، آسیه دختر مزاحم، کلثوم خواهر موسی عَلَیْهِ السَّلَامُ، و ساره همسر حضرت ابراهیم عَلَیْهِ السَّلَامُ. (۲)

خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ انسانی نمونه و کامل بود که، به تصریح پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ، استحقاق سلام و تحیت الهی و فرشتگان مقربی چون جبرئیل را داشت و بایسته بود که جایگاهش فردوس برین باشد. خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ به مقامی رسید که، به نقل رسول الله صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ، خداوند هر روز چندین بار به فرشتگانش در مورد او مباحث می کند. (۳)

از دیگر فضایل خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ، انفاق سخاوتمندانه اموالش در راه دین خدا بود. بنا بر بعضی منابع، وی اموال بسیاری داشت (۴) که همه را در راه گسترش اسلام خرج کرد. (۵) به عقیده تعدادی از مفسران، آیه (وَ وَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى) (۶) در باره بی نیاز شدن پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ است به سبب اموالی که حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ به ایشان بخشید. (۷)

فضایل خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ چندان است که در برخی دعاهاى اهل بیت: به شرافت وی

ص: ۱۹۱

- ۱- . شیخ صدوق، محمّد بن علی، الامالی، ص ۶۹۰ ۶۹۱؛ طبری امامی، محمّد بن جریر بن رستم، دلائل الإمامه، ص ۷۷؛ راوندی، قطب الدین، الخرائج والجرائح، ج ۲، ص ۵۲۴.
- ۲- . شیخ صدوق، محمد بن علی، الامالی، ص ۶۹۱؛ طبری امامی، محمد بن جریر بن رستم، دلائل الإمامه، ص ۷۸؛ مجلسی، محمّدباقر، بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۸۰.
- ۳- . بخاری، محمّد بن اسماعیل، صحیح البخاری، ج ۴، ص ۲۳۱؛ امام مسلم، مسلم بن حجاج نیشابوری، صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۳۳؛ ابن بطریق، یحیی بن حسن، عمده عیون صحاح الاخبار فی مناقب امام الابرار، ص ۳۹۲؛ مجلسی، محمّدباقر، بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۱۸ و ج ۱۱، ص ۷۸.
- ۴- . حلبی، علی بن برهان، السیره الحلویه، ج ۱، ص ۲۲۳؛ مجلسی، محمّدباقر، بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۲۱ ۲۲.
- ۵- . ابن واضح یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۱.
- ۶- . ضحی: ۸.
- ۷- . طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰، ص ۳۸۴؛ فخر رازی، محمّد بن عمر، التفسیر الکبیر، ص ۳۱، ص ۱۹۹؛ شوکانی، محمّد بن علی، فتح القدیر، ج ۵، ص ۴۵۸.

مباهات شده است. (۱) در طول تاریخ نیز بنی هاشم بارها با یادآوری فضایل خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ، بدخواهان را به سکوت واداشته اند.

نقل شده است در مجلسی که امام حسن عَلَیْهِ السَّلَامُ نیز حضور داشت، معاویه به طعن پرسید: «شریف ترین مردم از حیث نسب کیست؟» صعصعه به امام حسن مجتبی عَلَیْهِ السَّلَامُ اشاره نمود و نسب او را ذکر کرد و خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ را حِدَّة او معرفی کرد. (۲) محمّد نفس زکیه و ابن زبیر نیز در احتجاجاتشان با مخالفان، نسبت شان را با خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ یاد آور می شدند و به آن مباهات می کردند. (۳) ذکر نام ایشان در زیارت نامه های ائمه: نشان دهنده مقام بلند ایشان در نزد اهل بیت: است. (۴) اهل بیت: نیز در برخی خطبه های خویش، به نسبت داشتن خود با خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ افتخار می کردند. (۵)

علاقة شدید پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ به خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ

خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ محبوب پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بود (۶) و همواره، حتی بعد از رحلت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ، پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ از او بسیار یاد می کرد (۷) و گاه به یاد او می گریست (۸) و می فرمود: «خدیجه! کجا است مثل خدیجه؟» (۹) در گزارشی که بخاری از

ص: ۱۹۲

-
- ۱- سید بن طاووس، علی بن موسی، اقبال الاعمال، ج ۱، ص ۵۰۹؛ مجلسی، محمّدباقر، بحار الأنوار، ج ۹۹، ص ۱۰۷.
 - ۲- بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الأشراف، ج ۵، ص ۳۷.
 - ۳- طبری، محمّد بن جریر، تاریخ طبری، ج ۶، ص ۱۹۶؛ ابن ابی الحدید، عزالدین ابو حامد، شرح نهج البلاغه، ج ۹، ص ۳۲۵.
 - ۴- کلینی، محمّد بن یعقوب، الکافی، ج ۴، ص ۵۷۷؛ مجلسی، محمّدباقر، بحار الأنوار، ج ۹۷، ص ۱۷۴.
 - ۵- ابن شهر آشوب، محمد بن علی، مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۳۰۵؛ مجلسی، محمّدباقر، بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۱۷۴.
 - ۶- امام مسلم، مسلم بن حجاج نیشابوری، صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۳۴.
 - ۷- بخاری، محمّد بن اسماعیل، صحیح البخاری، ج ۴، ص ۲۳۱؛ امام مسلم، مسلم بن حجاج نیشابوری، صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۳۴؛ سید بن طاووس، علی بن موسی، الطرائف، ص ۲۹۱.
 - ۸- اربلی، ابوالحسن علی بن عیسی، کشف الغمه فی معرفه الائمة، ج ۲، ص ۱۳۱؛ مجلسی، محمّدباقر، بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۸.
 - ۹- اربلی، ابوالحسن علی بن عیسی، کشف الغمه فی معرفه الائمة، ج ۱، ص ۳۷۰؛ مجلسی، محمّدباقر، بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۱۳۱.

عایشه نقل کرده است، شدت محبت پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِه خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ آشکارتر می شود؛ چنان که گفته است: «پیامبر آن گونه از خدیجه یاد می کرد که گویی در دنیا کسی به جز خدیجه نبوده است.» (۱) پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرموده: «خدا محبت او را روزی من کرده است»، که این ابراز محبت موجب غبطه عایشه به خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ شد (۲) و به پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ گفت که او پیرزنی بیش نبود و خدا بهتر از آن را نصیب شما کرده است. این سخن موجب ناراحتی پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ گردید و قسم یاد کرد که بهتر از خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ نصیبتش نشده است. (۳)

علاقه پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِه خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ سبب شده بود که بستگان و دوستان وی نیز همواره مورد تفقد پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قرار گیرند. چنان که نقل شده است سال ها بعد از وفات خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ، زمانی که هاله (خواهر خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ) به منزل رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در مدینه رفت، حضرت بسیار مسرور شد و با احترام او را به منزل خود دعوت کرد. (۴)

همچنین نفیسه، دختر مَنیه، که در ازدواج حضرت محمد صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِه حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ نقش داشت، در فتح مکه مسلمان شد و ماجرای وساطتش را به پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ یاد آور گردید و مورد احترام قرار گرفت. (۵) از دیگر اقدامات رسول اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در نکوداشت یاد خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ، این بود که هر گاه گوسفندی ذبح می کرد، از گوشت آن به منزل دوستان خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ می فرستاد (۶) و در مقابل اعتراض برخی از

ص: ۱۹۳

- ۱- . مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ج ۴ ص ۲۳۱؛ ر.ک: سید بن طاووس، علی بن موسی، الطرائف، ص ۲۹۱.
- ۲- . امام مسلم، مسلم بن حجاج نیشابوری، صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۳۴؛ ابن بطریق، یحیی بن حسن، عمده عیون صحاح الاخبار فی مناقب امام الابرار، ص ۳۹۳.
- ۳- . ابن حنبل، احمد بن محمد شیبانی، مسند احمد بن حنبل، ج ۶ ص ۱۱۷ ۱۱۸؛ طبرانی، سلیمان بن احمد لخمی، المعجم الکبیر، ج ۲۳، ص ۱۳؛ ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، الأصابه فی تمییز الصحابه، ج ۸، ص ۱۰۳.
- ۴- . بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح البخاری، ج ۴، ص ۲۳۱؛ امام مسلم، مسلم بن حجاج نیشابوری، صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۳۴؛ ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، الأصابه فی تمییز الصحابه، ج ۸، ص ۳۳۹.
- ۵- . بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الأشراف، ج ۱، ص ۱۰۷.
- ۶- . بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح البخاری، ج ۴، ص ۲۳۱؛ امام مسلم، مسلم بن حجاج نیشابوری، صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۳۳ ۱۳۴.

همسرانش می فرمود: «إِنِّي قَدْ رُزِقْتُ حُبَّهَا؛ (۱) خدا محبت او را روزی من کرده است.»

پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در پاسخ به عایشه و امثال او، در ترجیح خدیجه عَلَيَّهَا السَّلَامُ بر دیگر زنان، دو دلیل ذکر می کرد: اول این که او مادر تمام فرزندان است (به جز ماریه قبطیه، دیگر زنان فرزندی نیاوردند) و دوم مقام ایمانی او بود. حضرت مکرر از ایمان خدیجه عَلَيَّهَا السَّلَامُ زمانی که دیگران به پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ کافر بودند، تصدیق و همراهی او زمانی که دیگران پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ را دروغ گو می خواندند، و انفاق مالش زمانی که دیگران پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ را محروم کرده بودند، یاد می نمود. (۲)

روزی پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در بین اصحابش نشسته بود، در همین حال چهار خط بر روی زمین کشید و پرسید: «آیا می دانید این ها چیستند؟» اصحاب پاسخ دادند: «خدا و رسولش داناترند.» رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: «بهترین زنان اهل بهشت چهار نفرند: فاطمه دختر محمّد، خدیجه دختر خویلد، مریم دختر عمران، آسیه دختر مزاحم، همسر فرعون.» این حدیث در منابع شیعه (۳) و اهل سنت (۴) آمده است. بین خدیجه عَلَيَّهَا السَّلَامُ و زنان بهشتی شباهت هایی وجود دارد، از جمله این که: قرآن کریم مریم عَلَيَّهَا السَّلَامُ را صدیقه نامیده است (۵) که یکی از القاب حضرت خدیجه عَلَيَّهَا السَّلَامُ نیز هست (۶) و وقتی که همه پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ را تکذیب می کردند، او آن حضرت را تصدیق می نمود. (۷) قرآن کریم درباره

ص: ۱۹۴

- ۱- ابن بطریق، یحیی بن حسن، عمدہ عیون صحاح الاخبار فی مناقب امام الابرار، ج ۱، ص ۳۹۳.
- ۲- ابن حنبل، احمد بن محمد شیبانی، مسند احمد بن حنبل، ج ۶، ص ۱۱۷ ۱۱۸؛ ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، الأصابه فی تمییز الصحابه، ج ۸، ص ۱۰۳؛ متقی ہندی، علی بن حسام الدین، کنز العمال، ج ۱۲، ص ۱۳۲.
- ۳- شیخ صدوق، محمد بن علی، الخصال، ص ۲۰۵ ۲۰۶؛ مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، ج ۸، ص ۱۷۸.
- ۴- ابن حنبل، احمد بن محمد شیبانی، مسند احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۲۹۳.
- ۵- مائده: ۷۵.
- ۶- ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، البدایہ والنہایہ، ج ۲، ص ۷۴.
- ۷- ابن ہشام حمیری، ابو محمد عبدالملک، السیرہ النبویہ، ج ۱، ص ۱۵۸.

آسیه گفته است که با وجود ثروت و آسایش، دین الهی را برگزید و سختی‌ها را تحمل کرد. (۱) خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ نیز ثروت و زندگی خود را فدای دین الهی (۲) و یاری پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ کرد. (۳)

وفات حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ

سختی‌های فراوانی بر بنی هاشم در شعب ابی طالب وارد آمد. گرسنگی از یک سو و خطر به قتل رسیدن پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ از سوی دیگر، اوضاع را بسیار دشوار ساخته بود. (۴) این دشواری‌ها سبب شد تا خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ و ابوطالب عَلَیْهِ السَّلَامُ، که سنی از ایشان گذشته بود، پس از بیرون آمدن از شعب، در بستر بیماری بیفتند. نقل شده است هنگامی که خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ در بستر بیماری افتاد، اندوه و ناراحتی در چهره اش نمایان شد و گفت که علت آن، نگرانی از آینده خانواده اش و مشکلات آنان و خردسالی فاطمه عَلَیْهَا السَّلَامُ و تنهایی او در شب عروسی است. (۵)

رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ مظهر صبر و استقامت بود، اما غم از دست دادن خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ بر ایشان گران آمد. نقل شده است که پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ در آخرین ساعات زندگی خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ، با اندوه نزد او رفت و در حالی که با چشمان اشکبار به او می‌نگریست، فرمود: «آنچه می‌بینم برایم ناگوار است.» (۶) روایت شده است که چون بیماری خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ شدت یافت، به پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ، سه وصیت کرد: «اگر تقصیری

ص: ۱۹۵

- ۱- . تحریم: ۱۱.
- ۲- . ابن واضح یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۱؛ ابن شهر آشوب، محمد بن علی، مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۵۸؛ مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ج ۳۵، ص ۹۳.
- ۳- . طبرانی، سلیمان بن احمد لخمی، المعجم الکبیر، ج ۲۳، ص ۱۳؛ متقی هندی، علی بن حسام المدین، کنز العمال، ج ۱۲، ص ۱۳۲.
- ۴- . ابن شهر آشوب، محمد بن علی، مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۵۸؛ ابن ابی الحدید، عزالدین ابو حامد، شرح نهج البلاغه، ج ۱۴، ص ۶۴؛ مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ج ۳۵، ص ۹۲.
- ۵- . اربلی، ابوالحسن علی بن عیسی، کشف الغمه فی معرفه الائمه، ج ۱، ص ۳۷۵-۳۷۶؛ علامه حلی، حسن بن یوسف، کشف الیقین فی فضائل امیرالمومنین، ص ۷، ۱۹۸؛ مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۱۳۸.
- ۶- . ابن واضح یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۵.

در حق تو کرده ام مرا ببخش؛ مراقب دخترم فاطمه باش که کسی او را مورد اذیت و بی مهری قرار ندهد.» وی خجالت کشید سومین وصیت خود را مستقیماً به پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بگگوید. از این رو از فاطمه عَلَیْهَا السَّلَامُ خواست تا به پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بگگوید که از قبر در هراس است و او را در همان لباسی کفن کند که در آن اولین بار به پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وحی شده بود. (۱)

به گزارش برخی از مورخان، حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ در ماه رمضان، در ۶۵ سالگی، در گذشت. (۲) درباره سال و روز وفات وی، اقوال مختلفی وجود دارد. برخی سال وفات را پنج سال و عده ای چهار سال قبل از هجرت می دانند، (۳) اما قول سه سال پیش از هجرت مشهورتر است (۴) که پس از خروج بنی هاشم از شعب می شود. (۵) شیخ مفید نیز، ضمن پذیرش این نظر، وفات حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ را در روز دهم ماه رمضان سال دهم بعثت دانسته است. (۶) برخی روز وفات او را سه روز قبل از درگذشت ابوطالب عَلَیْهِ السَّلَامُ (۷) و برخی عَلَیْهَا السَّلَامُ ۵ روز یا ۵۵ روز قبل از وفات وی ضبط کرده اند. (۸) با رسیدن خبر درگذشت ابوطالب عَلَیْهِ السَّلَامُ به پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، داغ از دست دادن خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ برای او تازه شد (۹) و از شدت اندوه، فرمود: «در این روزها بر این امت دو مصیبت وارد شد که نمی دانم به سبب کدام یک بی تاب ترم»؛ (۱۰) از این رو، پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ آن سال را

ص: ۱۹۶

- ۱- . حائری مازندرانی، محمد مهدی، شجره طوبی، ج ۲، ص ۲۳۴ ۲۳۵.
- ۲- . ابن سعد واقدی، ابو عبدالله محمد، الطبقات الکبری، ج ۸ ص ۱۸؛ ابن واضح یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۵.
- ۳- . ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالله، الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۸۸۱.
- ۴- . ابن هشام حمیری، ابو محمد عبدالملک، السیره النبویه، ج ۲، ص ۲۸۲؛ ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالله، الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۸۸۱؛ ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، الأصابه فی تمییز الصحابه، ج ۸، ص ۱۰۳.
- ۵- . ابن سعد واقدی، ابو عبدالله محمد، الطبقات الکبری، ج ۸ ص ۱۸.
- ۶- . شیخ مفید، محمد بن محمد بن نعمان، مسار الشیعه فی مختصر تواریخ الشریعه، ج ۲۲، ص ۲۳.
- ۷- . ابن واضح یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۵؛ راوندی، قطب الدین، قصص الانبیاء، ص ۳۱۴؛ ابن اثیر جزری، علی بن محمد، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۹۱ ۹۰.
- ۸- . ابن اثیر جزری، علی بن محمد، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۹۱ ۹۰.
- ۹- . ابن واضح یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۵.
- ۱۰- . همان.

«عام الحُزْن» نامید. (۱) پیکر حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ را به قبرستان حجون بردند. (۲) پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ خود وارد قبر شد و او را به خاک سپرد. (۳)

قریشی یان پس از درگذشت ابوطالب عَلَیْهِ السَّلَامُ و خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ گستاخ تر شدند و بر آزار پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ افزودند. برخی از ایشان بر چهره وی خاک می پاشیدند و کارهایی می کردند که پیش از آن جرئتشان را نداشتند (۴) و حتی تصمیم به قتل پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ گرفتند. (۵)

کتابنامه

۱. ابن ابی الحدید، عزالدین ابو حامد (م ۶۵۶ ق)، شرح نهج البلاغه، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، دار احیاء الکتب العربیه، ۱۳۷۸ ق.

۲. ابن ابی جمهور، محمد بن علی احسائی (م ۹۴۰ ق)، عوالی اللآلی العزیزیه فی الأحادیث الدینیه، تحقیق: مجتبی عراقی، قم: مطبعه سید الشهداء، ۱۴۰۳ ق.

۳. ابن اثیر جزری، علی بن محمد (م ۶۳۰ ق)، اسد الغابه فی معرفه الصحابه، تهران: انتشارات اسماعیلیان.

۴. الکامل فی التاریخ، بیروت: دار صادر، ۱۳۸۶ ق.

۵. ابن بطریق، یحیی بن حسن (م ۶۰۰ ق)، عمده عیون صحاح الاخبار فی مناقب امام الابرار، قم: نشر اسلامی، ۱۴۰۷ ق.

۶. ابن حبان بُستی، محمد بن احمد (م ۳۵۴ ق)، الثقات، حیدر آباد دکن هند: مؤسسه الکتب الثقافیه، ۱۳۹۳ ق.

۷. ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی (م ۸۵۲ ق)، الاصابه فی تمیز الصحابه، تحقیق: عادل احمد، علی محمد، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ ق.

۸. ابن حزم اندلسی، علی بن احمد (م ۴۵۶ ق)، جمهره انساب العرب، تحقیق: گروهی از علما، بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۰۳ ق.

۹. ابن حنبل، احمد بن محمد شیبانی (م ۲۴۱ ق)، مسند احمد بن حنبل، بیروت: دار صادر.

۱۰. ابن سعد واقدی، ابو عبدالله محمد (م ۲۳۰ ق)، الطبقات الکبری، بیروت: دار صادر.

۱۱. ابن شهر آشوب، محمد بن علی مازندرانی (م ۵۸۸ ق)، مناقب آل ابی طالب، تحقیق: گروهی از اساتید نجف اشرف، نجف: المکتبه الحیدریه، ۱۳۷۶ ق.

۱۲. ابن طلحه شافعی، کمال الدین محمد (م ۶۵۲ ق)، مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول ۹، تحقیق: ماجد العطیه.

١٣. ابن عبدالبر، يوسف بن عبدالله قرطبي (م ٤٦٣ ق)، الاستيعاب في معرفه الاصحاب، تحقيق: علي محمد بجاوي، بيروت: دار الجيل، ١٤١٢ ق.
١٤. ابن عساكر، علي بن حسن (م ٥٧١ ق)، تاريخ مدينه دمشق، تحقيق: علي شيري، بيروت: دارالفكر، ١٤١٥ ق.
١٥. ابن قتيبه دينوري، عبد الله بن مسلم (م ٢٧٦ ق)، المعارف، تحقيق: ثروت عكاشه، القاهره: دارالمعارف.
١٦. ابن كثير، اسماعيل بن عمر (م ٧٧٤ ق)، البدايه والنهائيه، تحقيق: علي شيري، بيروت: دار احياء التراث العربي، ١٤٠٨ ق.
١٧. ، السيره النبويه، تحقيق: مصطفى عبدالواحد، بيروت: دارالمعرفه، ١٣٩٦ ق.
١٨. ابن هشام حميري، ابو محمد عبدالملك (م ٢١٣٨ ق)، السيره النبويه، تحقيق: محمّد محيي الدين عبد الحميد، القاهره: مكتبه محمّد علي صبيح واولاده، ١٣٨٣ ق.
١٩. ابن واضح يعقوبي، احمد بن ابي يعقوب اسحاق (م ٢٨٤ ق)، تاريخ يعقوبي، قم: مؤسسۀ فرهنگ اهل بيت.
٢٠. ابو الفرج اصفهاني، علي بن حسين (م ٣٥٦ ق)، مقاتل الطالبين، تحقيق: كاظم مظفر، قم: مؤسسۀ دارالكتاب، ١٣٨٥ ق.
٢١. ابوالقاسم كوفي، علي بن احمد (م ٣٥٢ ق)، الاستغاثه في بدع الثلاثه، تهران: مؤسسۀ الاعلمي، ١٣٧٣ ش.
٢٢. اربلي، علي بن عيسى (م ٦٩٣ ق)، كشف الغمه في معرفه الائمه، بيروت: دارالاضواء، ١٤٠٥ ق.
٢٣. امام مسلم، مسلم بن حجاج نيشابوري (م ٢٦١ ق)، صحيح مسلم، بيروت: دار الفكر.
٢٤. امين عاملي، سيد محسن (م ١٣٧١ ق)، اعيان الشيعة، تحقيق: سيد حسن امين، بيروت: دارالتعارف، ١٤٠٣ ق.
٢٥. بخاري، محمّد بن اسماعيل (م ٢٥٦ ق)، صحيح البخاري، بيروت: دارالفكر، ١٤٠١ ق.
٢٦. بلاذري، احمد بن يحيى (م ٢٧٩ ق)، انساب الاشراف، تحقيق: سهيل زكار و رياض زركلي، بيروت: دارالفكر، ١٤١٧ ق.
٢٧. ترمذي، محمّد بن عيسى (م ٢٧٩ ق)، سنن الترمذي، تحقيق: عبدالوهاب عبداللطيف، بيروت: دارالفكر، ١٤٠٣ ق.
٢٨. حاكم نيشابوري، محمّد بن عبد الله (م ٤٠٥ ق)، المستدرک على الصحيحين، تحقيق: يوسف مرعشلي، بيروت: دارالمعرفه.
٢٩. حائري، محمّد مهدي (م ١٣٦٩ ش)، شجره طوبى، النجف الاشرف: المكتبه الحيدريه، ١٣٨٥ ق.
٣٠. حلبى، علي بن برهان (م ١٠٤٤ ق)، السيره الحلبيه، بيروت: دارالمعرفه، ١٤٠٠ ق.
٣١. حميرى قمى، عبد الله بن جعفر (م ٣٠٠ ق)، قرب الاسناد، قم: مؤسسۀ آل البيت لاحياء التراث، ١٤١٣ ق.

٣٢. ذهبى، محمد بن احمد (م ٧٤٨ ق)، سير اعلام النبلاء، تحقيق: شعيب الارنؤوط، بيروت: مؤسسه الرساله ١٤١٣ ق.
٣٣. راوندى، قطب الدين سعيد بن عبدالله (م ٥٧٣ ق)، الخرائج و الجرائح، قم: مؤسسه الامام المهدي، ١٤٠٩ ق.
٣٤. قصص الانبياء، تحقيق: غلامرضا عرفانيان، قم: مؤسسه الهادي، ١٤١٨ ق.
٣٥. سيد بن طاووس، رضى الدين على بن موسى (م ٦٦٤ ق)، الإقبال لصالح الاعمال، تحقيق: جواد قيومى، قم: مكتب الاعلام الاسلامى، ١٤١٤ ق.
٣٦. الطوائف فى معرفه مذهب الطوائف، قم: مطبعه الخيام، ١٣٩٩ ق.
٣٧. شوكانى، محمد بن على (م ١٢٥٠ ق)، فتح القدير، عالم الكتب.
٣٨. شيخ صدوق، ابو جعفر محمد بن على بن الحسين بن بابويه قمى (م ٣٨١ ق)، الامالى، قم: مؤسسه البعثه، ١٤١٧ ق.
٣٩. الخصال، تحقيق: على اكبر غفارى، قم: نشر اسلامى، ١٤٠٣ ق.
٤٠. كمال الدين و تمام النعمه، تحقيق: على اكبر غفارى، قم: نشر اسلامى، ١٤٠٥ ق.
٤١. شيخ مفيد، محمد بن محمد بن نعمان عكبرى بغدادى (م ٤١٣ ق)، الاختصاص، تحقيق: على اكبر غفارى، قم: نشر اسلامى، ١٤١٤ ق.
٤٢. مسار الشيعه فى مختصر تواريخ الشريعه، تحقيق: مهدي نجف، بيروت: دار المفيد، ١٤١٤ ق.
٤٣. طبرانى، سليمان بن احمد (م ٣٦٠ ق)، المعجم الكبير، تحقيق: حمدى سلفى، بيروت: دار احياء التراث العربى، ١٤٠٤ ق.
٤٤. طبرسى، فضل بن حسن (م ٥٤٨ ق)، اعلام الورى باعلام الهدى، قم: مؤسسه آل البيت لاحياء التراث، ١٤١٧ ق.
٤٥. مجمع البيان فى تفسير القرآن، تحقيق: عده اى از محققين بيروت: مؤسسه الاعلمى، ١٤١٥ ق.
٤٦. طبرى امامى، محمد بن جرير بن رستم (م قرن ٥)، دلائل الامامه، قم: مؤسسه البعثه، ١٤١٣ ق.
٤٧. طبرى، محمد بن جرير (م ٣١٠ ق)، تاريخ طبرى (تاريخ الامم و الملوك)، تحقيق: گروهى از دانشمندان بيروت: مؤسسه الاعلمى، ١٤٠٣ ق.
٤٨. طوسى، محمد بن حسن (م ٤٦٠ ق)، الغيبه، تحقيق: عباد الله تهرانى، على احمد ناصح، قم: مؤسسه المعارف الاسلاميه، ١٤١١ ق.

٤٩. عاملی، سید جعفر مرتضی، الصحیح من سیره النبی الأعظم، ٩، بیروت: دارالهادی، ١٤١٥ ق.

٥٠. علامه حلّی، حسن بن یوسف (م ٧٢٦ ق)، کشف الیقین فی فضایل امیر المؤمنین ٧، تحقیق: حسین درگاهی، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ١٤١١ ق.

٥١. فخر رازی، محمّد بن عمر (م ٦٠٦ ق)، التفسیر الکبیر (مفاتیح الغیب)، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ١٤٢٠ ق.

٥٢. قاضی نعمان مغربی، نعمان بن محمّد تیمی (م ٣٦٣ ق)، شرح الاخبار فی فضائل الائمة الاطهار، تحقیق: سید محمّد حسینی جلالی، قم: نشر اسلامی، ١٤١٤ ق.

٥٣. کلینی، محمّد بن یعقوب (م ٣٢٩ ق)، الکافی، تحقیق: علی اکبر غفاری، تهران: دار الکتب الاسلامیه، ١٣٦٣ ش.

٥٤. متقی هندی، علی بن حسام الدین (م ٩٧٥ ق)، کنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال، تحقیق: بکری حیانی، صفوه السقا، بیروت: مؤسسه الرساله، ١٤٠٩ ق.

٥٥. مجلسی، محمّدباقر (م ١١١٠ ق)، بحار الأنوار، تحقیق: محمّدباقر بهبودی، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ١٤٠٣ ق.

٥٦. محب الدین طبری، أحمد بن عبدالله (م ٦٩٤ ق)، ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی، القاهرة: مکتبه القدسی، ١٣٥٦ ق.

٥٧. مقریزی، احمد بن علی (م ٨٤٥ ق)، امتاع الاسماع، تحقیق: محمّد نمیسی، بیروت: دار الکتب العلمیه، ١٤٢٠ ق.

ص: ١٩٧

١- . طبرسی، فضل بن حسن، اعلام الوری باعلام الهدی، ج ١، ص ٥٣؛ راوندی، قطب الدین، قصص الانبیاء، ص ٣١٤؛ حلبی، علی بن برهان، السیره الحلبيّه، ج ٢، ص ٤١.

٢- . اربلی، ابوالحسن علی بن عیسی، کشف الغمه فی معرفه الائمة، ج ٢، ص ١٣٦؛ ذهبی، شمس الدین محمّد بن احمد، سیر اعلام النبلاء، ج ٢، ص ١١١ ١١٢.

٣- . ابن سعد واقدی، ابوعبدالله محمّد، الطبقات الکبری، ج ٨، ص ١٨؛ اربلی، ابوالحسن علی بن عیسی، کشف الغمه فی معرفه الائمة، ج ٢، ص ١٣٦.

٤- . ابن هشام حمیری، ابومحمد عبدالملک، السیره النبویه، ج ٢، ص ٢٨٢ ٢٨٣؛ طبری، محمّد بن جریر، تاریخ طبری، ج ٢، ص ٨٠.

٥- . ر.ک: ابن هشام حمیری، ابومحمد عبدالملک، السیره النبویه، ج ٢، ص ٣٣٢.

خدیجه بنت خویلد عَلَیْهَا السَّلَامُ در دایره المعارف پیامبر اعظم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ (۱)

حبيب عباسی

چکیده

شرح زندگانی و مقامات معنوی حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ با استناد به منابع مهم تاریخی و حدیثی است. از دیدگاه نویسندگان: او اولین زنی است که به پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ گروید و اسلام آورد و وی اولین همسر پیامبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ و با فضیلت ترین آنها است. به خاطر عفت و کمال فراوان، در دوران جاهلیت به او طاهره می گفتند. در این که حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ اولین زنی است که به پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ایمان آورده، تردید و اختلافی نیست، اما در باره این که آیا او اولین شخصی است که به پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ایمان آورده؛ یعنی پیش تر از امیر مؤمنان عَلَیْهَا السَّلَامُ ایمان آورده باشد یا پس از ایشان، اختلاف است. فضائل حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ بیش از آن است که بتوان شمرد. پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ او را یکی از چهار زن ممتاز جهان بر می شمرد: برترین زنان بهشت چهار نفرند: خدیجه دختر خویلد و فاطمه دختر محمد و مریم دختر عمران و آسیه دختر مزاحم همسر فرعون.

کلیدواژه: حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ، پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، تاریخ اسلام، زنان بهشتی، تبلیغ، دعوت.

ص: ۱۹۸

نام و نسب او خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ بنت خویلد بن اسد بن عبد العزی و همسر رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ، ام المؤمنین و یکی از چهار زن با عظمت دنیا است. مادر وی فاطمه، دختر زائده بن اصم بوده است. او اولین زنی است که به پیامبر اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ گروید و اسلام آورد و وی اولین همسر پیامبر خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ و با فضیلت ترین آن ها است. (۱) به خاطر عفت و کمال فراوان او در دوران جاهلیت به او طاهره می گفتند. (۲)

معروف است که حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ قبل از ازدواج با رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ دو بار ازدواج کرده بود: با عتیق بن عائذ مخزومی و ابوهاله فرزند زراره. در باره این که همسر اول او کدام یک از این دو نفر بوده اختلاف است، و از بعضی نقل ها برمی آید که او قبل از ازدواج با پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ همسر عتیق و قبل از وی همسر ابوهاله بوده است. آن حضرت از عتیق، دختری به نام هند و از ابوهاله نیز پسری به نام هند و دختری به نام هاله داشته است. (۳)

هنگام ازدواج پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ با ایشان آن حضرت پانزده سال از پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ بزرگ تر بود؛ یعنی پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ ۲۵ ساله و حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ چهل ساله بود، و ایشان ۲۴ سال هم با پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ زندگی کرد و در ۶۴ سالگی زندگی را بدرود گفت.

پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ و کاروان تجاری خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ

روزی جناب ابوطالب عَلَیْهِ السَّلَامُ، عموی رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ به ایشان گفت: «ای محمّد! می خواهم برایت همسری اختیار کنم، اما مالی ندارم که تو را یاری کنم و خدیجه از خویشاوندان ما است که هر سال یکی از قریشی یان به همراه اموال و غلامانش به تجارت می رود و پس از بازگشت، مقداری از سود را بر می دارد. آیا تو می خواهی این کار را انجام دهی؟» پیامبر

ص: ۱۹۹

۱- . شیخ صدوق، محمّد بن علی، الخصال، ص ۴۱۹.

۲- . ابن اثیر جزری، علی بن محمّد، اسد الغابه فی معرفه الصحابه، ج ۵، ص ۴۳۴.

۳- . ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالله، الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۸۱۷؛ ابن اثیر جزری، علی بن محمّد، اسد الغابه فی معرفه الصحابه، ج ۵، ص ۴۳۴.

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَرَمُود: «بله.» پس ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ نزد خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ رفت و این مطلب را با وی در میان گذاشت. خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ خوشحال شد و به غلامش میسره گفت: «تو و تمام این اموال در اختیار محمد باشید.»

سپس قافله به سوی شام حرکت کرد. در راه، میسره کرامات فراوانی از حضرت مشاهده کرد؛ از جمله روزی آنها نزدیک دیری و در کنار نهری به استراحت پرداختند و پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نِزِرٌ زیر سایه درختی نشست. پس راهبی به نام نسطور سر از دیر بیرون آورد و از میسره پرسید: این جوانی که در سایه درخت نشسته، کیست؟ میسره گفت: «او مردی از قریش و اهل حرم است.» راهب جلو آمد و دست و پای رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ را بوسید و به یگانگی خدا و رسالت پیامبر اسلام صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ شهادت داد و به میسره گفت: «از امر و نهی های او اطاعت کن که او رسول خدا است. به خدا قسم! بعد از عیسی کسی جز او زیر این درخت ننشسته است و عیسی به نبوت او بشارت داده است.»

زمانی که آنها از سفر بازگشتند، میسره به رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ گفت: «اگر زودتر به مکه بروی و خبر سود فراوان مان را به خدیجه بدهی، برایت بهتر خواهد بود.» پس پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بر اسبش سوار شد و به سوی خانه خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ حرکت کرد. در آن روز خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ همراه با عده ای از زنان در اتاقش نشسته بود که پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ از دور دیده شد. خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ به ابر بلندی که در بالای سر آن اسب سوار حرکت می کرد، چشم دوخته بود. او سپس گفت: «این سوار دارای مقام بزرگی است و کاش به خانه من می آمد!» در همین حال آن سوار که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بود، به خانه اش آمد و با پای برهنه جلوی خانه اش پیاده شد!

هم چنین پس از آن که میسره به خانه بازگشت، به خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ گفت: «او از کنار هیچ درخت و سنگی رد نمی شد، مگر این که آن درخت و سنگ به او می گفت: «السلام علیک یا رسول الله!» و هنگامی که بحیرای ترسا دید که ابری بر بالای سرش حرکت می کند

و بر او سایه می افکند، از ما پذیرایی کرد.»^(۱)

ازدواج پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ با خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ

نقل شده، پس از آماده شدن مقدمات ازدواج پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ و خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ، ابوطالب عَلَیْهِ السَّلَامُ، حمزه عَلَیْهِ السَّلَامُ، عباس و عدّه ای از بنی هاشم در خانه خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ گرد آمدند. ورقه بن نوفل، پسر عموی خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ و جمعی از بستگان او هم حاضر بودند. سپس حضرت ابوطالب عَلَیْهِ السَّلَامُ فرمود:

«صاحب این خانه (کعبه) را ستایش می کنم که ما را از نسل حضرت ابراهیم و ذریه حضرت اسماعیل قرار داد و ما را در حرم امن فرود آورد، و ما را از بزرگان و شهر ما را مبارک قرار داد. همانا پسر برادرم، مردی است که با هیچ کس قابل مقایسه نیست و بر تمام مردان برتری دارد و در میان خلق همتایی ندارد؛ هر چند ثروت کمی دارد. مال و ثروت هم هر روز به قدر احتیاج می رسد، و سایه ای است زودگذر. او به خدیجه و خدیجه هم به او علاقه مند است و ما آمده ایم تا برای محمّد خواستگاری کنیم و هر چه مهر خواستید از نقد و نسیه به عهده من است. به خدای این خانه او دارای مقامی بلند و مرتبه ای رفیع و رأیی رسا و دینی جهانی خواهد بود.»

پس ورقه، عموی خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ، شروع به سخن گفتن کرد؛ ولی در مقابل ابوطالب عَلَیْهِ السَّلَامُ نتوانست سخنی بگوید و زبانش بند آمد و قلبش به شماره افتاد. پس حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ از پشت پرده به سخن درآمد و گفت: «عموجان! هر چند در مجلس و میان مردم تو سزاوارتر از منی که سخن بگویی، اما از جانم مقدم تر نیستی. ای محمّد! من خود را به عقد ازدواج تو در آوردم و مهریه ام را از مال خود قرار دادم. به عمویت بگو تا شتری قربانی کند و ولیمه عروسی را مهیا سازد و تو هم صاحب اختیار همسر خود هستی.»

ابوطالب عَلَیْهِ السَّلَامُ رو به حاضران کرد و گفت: «همگی شاهد باشید که خدیجه محمّد را پذیرفت و مهر را در مال خود قرار داد.» مردی از قریش گفت: «تا کنون نشنیده ایم که زنی

ص: ۲۰۱

۱- ابن شهر آشوب، محمّد بن علی، مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۳۸ ۳۹.

مهر خود را به عهده بگیرد.»

ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ در حالی که سخت خشمناک شده بود، فرمود: «آری، اگر مردان مانند پسر برادرم باشند، با گران ترین قیمت آنان را می ربایند؛ اما اگر مانند شما باشند، با آنان جز با مهر سنگین ازدواج نمی کنند.» سپس ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ شتر چاقی نحر و مردم را اطعام کرد و مراسم ازدواج پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ انجام شد.

مردی از قریش این ازدواج مبارک و پرشکوه را ضمن اشعاری این گونه ستوده است:

هنيئا مريئا يا خديجه قد جرت

لك الطير فيما كان منك باسعد

تزوجت من خير البريه كلها

ومن ذا الذی فی الناس مثل محمّد

و بشر به البران عیسی بن مریم

و موسی بن عمران فیا قرب موعّد

اقرت به الكتاب قد ما بانه

رسول من البطحاء هاد و مهتد

«ای خدیجه! گوارا و مبارک باد تو را که مرغ بختت به سوی کوی سعادت و خوشبختی به پرواز درآمد. که با بهترین مردمان ازدواج کردی و در میان مردم، مانند محمّد کیست؟ دو راست گو و نیکوکار، عیسی پسر مریم و موسی پسر عمران به ظهور او مژده داده اند و زمان ظهور چه خوش نزدیک شده است. از دوران های پیش نویسندگان اقرار کرده اند که از سرزمین بطحاء پیامبری هدایت گر و هدایت شده طلوع خواهد کرد.»

اسلام آوردن خدیجه عَلَيْهَا السَّلَامُ

در این که حضرت خدیجه عَلَيْهَا السَّلَامُ اولین زنی است که به پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ایمان آورده، تردید و اختلافی نیست، (۱) اما در باره این که آیا او اولین شخصی است که به پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ایمان آورده؛ یعنی پیش تر از امیر مؤمنان عَلَيْهِ السَّلَامُ ایمان آورده باشد یا پس از ایشان، اختلاف است. شیخ طوسی در روایتی نقل می کند که ابن عباس گفته است: «اول

١- . ابن اثير جزرى، على بن محمّد، اسد الغابه فى معرفه الصحابه، ج ٥، ص ٤٣٤؛ ابن حجر عسقلانى، احمد بن على، الأصابه فى تمييز الصحابه، ج ٨، ص ٩٩.

من آمن برسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنَ الرِّجَالِ عَلِيٌّ وَ مِنَ النِّسَاءِ خَدِيجَةُ؛^(۱) اولین کسی که به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ایمان آورد، از مردان علی بود و از زنان خدیجه دختر خویلد.

عقیف نقل می کند: در زمان جاهلیت در مکه به منزل عباس بن عبدالمطلب رفتیم. زمانی که خورشید در آسمان نمایان شد و من در حال نگاه کردن به کعبه بودم، جوانی را دیدم که وارد مسجد شد و به آسمان نگاهی کرد و سپس رو به کعبه ایستاد. زمانی نگذشت که نوجوانی آمد و سمت راست وی ایستاد. پس از اندکی زنی آمد و پشت سر آن دو ایستاد. آن مرد به رکوع رفت و به پیروی او آن نوجوان و زن نیز به رکوع رفتند. آن جوان از رکوع بلند شد و به سجده رفت و به پیروی از او آن نوجوان و زن نیز به سجده رفتند. من به عباس گفتم: این مسئله مهمی است. او گفت: «بله، مهم است. می دانی آن جوان کیست؟» گفتم: نه نمی دانم.

گفت: «او محمّد بن عبد الله بن عبدالمطلب پسر برادر من است.» و گفت: «آیا می دانی آن نوجوان کیست؟» گفتم: نه، او گفت: «او علی بن ابی طالب بن عبدالمطلب برادرزاده من است.» سپس گفت: «آیا می دانی آن زن کیست که پشت سر آن دو ایستاده است؟» گفتم: نه، او گفت: «او خدیجه بنت خویلد، همسر پسر برادر من است. او به من گفته است که خدای تو، خدای آسمان ها و زمین، او را به این دینی امر کرده است که او به آن معتقد است، و به خدا قسم، بر روی زمین جز این سه نفر به این دین معتقد نیستند.»^(۲)

اسلام آوردن حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ قبل از دیگر زنان مهم است، که امام حسین عَلَیْهِ السَّلَامُ در سخنرانی خود در کارزار کربلا، آن هم دقیقی قبل از شهادت، با افتخار خود را به حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ منتسب کرده و اول مسلمان بودن وی را بیان می کند و به لشکر ابن زیاد این گونه خطاب می کند: «أُنشِدُكُمْ اللهُ، هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ جَدَّتِي خَدِيجَةَ بِنْتُ

ص: ۲۰۳

۱- شیخ طوسی، محمّد بن حسن، الامالی، ص ۲۵۹ به نقل از: هیثمی، علی بن ابی بکر، مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ج ۹، ص ۲۲۰.

۲- اسکافی، ابوجعفر محمّد بن عبدالله، المعیار و الموازنه، ص ۶۶ ۷۸؛ قاضی نعمان مغربی، شرح الاخبار، ج ۱، ص ۱۷۸ ۷۹؛ شیخ مفید، محمد بن محمد بن نعمان، الإرشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، ج ۱، ص ۲۹.

خویند، اول نساء هذه الامه اسلاماً؟ قالوا: اللهم نعم؛ (۱) شما را به خدا قسم می‌دهم، آیا می‌دانید که جدۀ من خدیجه بنت خویند اولین زن از این امت بود که اسلام آورد؟ همه گفتند: آری.»

فضائل حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ

فضائل حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ بیش از آن است که بتوان شمرد. در روایتی که به نقل عامه و خاصه به طور متواتر از پیامبر اسلام صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ نقل شده است، پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ او را یکی از چهار زن ممتاز جهان برمی‌شمارد. این روایت با تعبیرات مختلفی نقل شده است. در بعضی روایت‌ها این گونه نقل شده: «افضل نساء اهل الجنه اربع: خدیجه بنت خویند و فاطمه بنت محمّد و مریم بنت عمران و آسیه بنت مزاحم امراه فرعون؛ (۲) برترین زنان بهشت چهار نفرند: خدیجه دختر خویند و فاطمه دختر محمّد و مریم دختر عمران و آسیه دختر مزاحم همسر فرعون.»

و در برخی روایات آمده است که: «ان الله اختار من النساء اربعا؛ خدا چهار زن را از میان زنان جهان برگزید که یکی از ایشان خدیجه است.»

مقام خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ به حدی عالی است که ملائکه مقرب پروردگار افتخار می‌کنند که خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ سلام ایشان را بپذیرد؛ چنان که ابوسعید خدری از پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ روایت کرده که ایشان فرمودند: «در شب معراج هنگام بازگشت، از جبرئیل پرسیدم: حاجتی داری؟ جبرئیل پاسخ داد: حاجتم آن است که پس از بازگشت به زمین از جانب پروردگار و از طرف من به خدیجه سلام برسانی.»

وقتی که پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ سلام خدا و جبرئیل را به خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ ابلاغ کرد، حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ گفت: «ان الله هو السلام و منه السلام و اليه السلام و على

ص: ۲۰۴

۱- شیخ صدوق، محمد بن علی، الامالی، ص ۲۲۲.

۲- ابن حنبل، احمد بن محمد شیبانی، مسند احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۳۲۲؛ شیخ صدوق، محمد بن علی، الخصال، ج ۱، ص

جبرئیل اسلام؛ (۱) همانا خداوند سلام است و از او است سلام و به سوی او است سلام و بر جبرئیل سلام باد.»

در روایت دیگری آمده است که روزی جبرئیل نزد رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ آمَد و گفت: «ای رسول خدا، خدیجه با ظرفی که در آن غذا یا نوشیدنی است، نزد تو می آید، پس زمانی که نزد تو آمَد سلام خدای من و من را به او برسان و او را به خانه ای از قصب که لاصخب فیه و لا نصب؛ که هیچ رنج و زحمتی در آن نیست، بشارت بده.» (۲)

در روایت دیگری آمده است که روزی جبرئیل در حالی که حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ نزد پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ نشسته بود، نزد ایشان آمَد. جبرئیل به رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ عرضه داشت: «همانا خدا به خدیجه سلام می رساند.» حضرت خدیجه گفت: «همانا خدا خود سلام است و بر جبرئیل، سلام و بر تو سلام و رحمت و برکات خدا باد.» (۳)

از روایتی که در تفسیر فرات نقل شده، بر می آید که حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ در ردیف پیامبران و برگزیدگان خدا و مشمول آیه اصطفی است. در آن روایت چنین آمده است: روزی پیامبر به نزد حضرت زهرا و عایشه آمَد و دید که مشغول مفاخره اند و صورت هایشان از خشم سرخ شده است. فرمود: «عایشه، مگر نمی دانی که خدا آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران و علی و حسن و حسین و حمزه و جعفر و فاطمه و خدیجه را برگزید و آنان را بر جهانیان برتری داد؟» (۴)

علاقة پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ به خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ

پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ به خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ علاقة فراوانی داشت و این علاقة تنها به خاطر این نبود که ایشان همسر پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بود، بلکه به خاطر کمالات معنوی و خدمت هایی

ص: ۲۰۵

۱- عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۲۷۹.

۲- بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح البخاری، ج ۴، ص ۲۳۱.

۳- ابن حنبل، احمد بن محمد شیبانی، فضائل الصحابه، ص ۷۵ و به همین مضمون: ابن عبدالبر، یوسف بن عبداللّه، الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۸۲۱.

۴- فرات کوفی، فرات بن ابراهیم، تفسیر فرات کوفی، ص ۸۰.

بود که او به پیامبر صلی الله علیه و آله و اسلام کرده بود. عایشه می گوید: هر گاه پیامبر به یاد خدیجه می افتاد، بر او درود فراوان می فرستاد و برای او بی نهایت طلب رحمت می فرمود، تا آن که غیرت من تحریک شد و اعتراض کرده، گفتم: خدا به جای پیرزنی زنان زیبایی به تو داده است. پس پیامبر سخت خشمناک شد؛ به گونه ای که موی های جلوسر حضرت از عصبانیت راست شد و سپس فرمود:

«لا والله ما أبدلني الله خيراً منها آمنت بي إذ كفر الناس وصدقتنني إذ كذبنني الناس وواستني في مالها إذ حرمني الناس و رزقني الله منها أولاداً إذا حرمني أولاد النساء؛(۱) نه، به خدا سوگند خدا بهتر از آن را برای من جایگزین نفرمود. زمانی که مردم، کافر بودند او به من ایمان آورد و موقعی که همه مرا تکذیب می کردند، او مرا تصدیق می کرد و هنگامی که همه مرا ترک کرده بودند، او مرا با مالش کمک کرد، و زمانی که خدا فرزندان زنان را بر من حرام کرد، از او فرزندان به من عطا فرمود.»

از نشانه های کثرت علاقه پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به خدیجه علیها السلام همین بس که تا آخر عمر با دوستان خدیجه علیها السلام مهربان بود و به آنان محبت می ورزید تا جایی که هر گاه گوسفندی ذبح می کردند، از آن برای دوستان خدیجه علیها السلام می فرستاد.(۲) در روایتی از عایشه نقل شده است که روزی رسول خدا گوسفندی ذبح کرد و از آن برای دوستان حضرت خدیجه نیز فرستاد. پس من عصبانی شدم و گفتم: خدیجه! رسول خدا فرمود: «به درستی که محبت او روزی من شده است.»(۳)

هم چنین از عایشه نقل شده: روزی زنی به خانه ما آمد و پیامبر با او گرم گرفت و از او احوال پرسید فرمود. هنگامی که او از خانه بیرون رفت، از پیامبر پرسیدم: این زن که بود که به او این چنین محبت می فرمودید؟ پیامبر فرمود: «این زن در زمان خدیجه به خانه ما

ص: ۲۰۶

۱- ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالله، الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۸۲۴.

۲- ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالله، الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۸۲۳.

۳- امام مسلم، مسلم بن حجاج نیشابوری، صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۳۴.

می آمد، و یاد داشتن سابقه از ایمان است.»

درگذشت حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ

حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ برای پیشرفت اسلام از هیچ چیز دریغ نداشت و هر چه داشت در راه پیامبر اسلام صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ نثار می کرد. او اموال فراوان خود را، در اختیار پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ گذاشت. (۱)

فرزندان حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ

یکی از افتخارات حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ در میان زنان پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ این است که آن حضرت از هیچ یک از زنانش جز خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ و ماریه قبطیه فرزند نداشت و از خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ دارای شش فرزند شد: زینب، رقیه، ام کلثوم، فاطمه عَلَیْهَا السَّلَامُ، قاسم که به نام او کنیه یافت و عبد الله که طیب و طاهر لقب او است. حمیری از امام باقر عَلَیْهِ السَّلَامُ نقل کرده است که رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ از خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ دارای فرزندان شد که عبارت اند از: قاسم، طاهر، ام کلثوم، رقیه، زینب و فاطمه. (۲)

شیخ صدوق از امام صادق عَلَیْهِ السَّلَامُ روایت می کند که رسول خدا دارای فرزندان به نام های: قاسم و طاهر که همان عبد الله است ام کلثوم، رقیه، زینب و فاطمه عَلَیْهَا السَّلَامُ شد. (۳) قاسم اولین فرزندی بود که از دنیا رفت و پس از او عبد الله وفات کرد. در این موقع بود که عمرو بن عاص گفت: محمد نسلی ندارد و نسل او قطع خواهد شد و سوره کوثر نازل شد. (۴) برخی نیز عاص بن وائل را به عنوان گوینده این موضوع به رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ذکر کرده اند. (۵)

البته تعارضی بین این دو قول وجود ندارد و ممکن است هر دوی این ها یا حتی افراد

ص: ۲۰۷

- ۱- . طبرسی، فضل بن حسن، اعلام الوری باعلام الهدی، ص ۵۰.
- ۲- . حمیری قمی، عبد الله بن جعفر، قرب الاسناد، ص ۹.
- ۳- . شیخ صدوق، محمد بن علی، الخصال، ج ۲، ص ۳۷.
- ۴- . ابن شهر آشوب، محمد بن علی، مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۴۱.
- ۵- . طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰، ص ۴۵۹.

دیگری نیز این کلام را بر زبان جاری کرده باشند.

نقل شده حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ در مرگ فرزندش طاهر بی تاب می کرد و هنگامی که پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وارد خانه شد خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ را گریان دید. از او پرسید: چرا گریه می کنی؟ خدیجه گفت: «پستانم پر شیر شد و شیرم جاری شد و گریه ام گرفت.» پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ به او فرمود: «دوست نداری در روز قیامت وقتی که به مقابل در بهشت می رسی، او دستت را بگیرد و در عالی ترین منزل تو را جای دهد؟» حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ گفت: «یا رسول الله! آیا واقعاً این گونه است؟» پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فرمود: «الله اعز و اکرم من أن یسلب عبداً ثمره فؤاده فیصبر ویحتسب و یحمدالله ثم یعذبه؛ خدا بزرگوارتر از آن است که میوه دل مؤمنی را بگیرد، و او صبر و تحمل کند و آن را در راه خدا به حساب آورد و خدا را حمد کند و با وجود این، او را عذاب کند.»

حسادت عایشه به حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ

* عایشه

از همسران پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ است که رسول خدا سال ها پس از وفات حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ با وی ازدواج کرد اما وی هرگز طاقت دیدن ابراز علاقه پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ را به حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ پس از وفات وی نداشت و خود بارها ابزار می کرد که به حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ که طبق روایات متعدد از زنان بهشتی و برترین زنان بهشتی است، حسادت می ورزد تا جایی که در مواردی پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ را که اسوه حلم و بردباری است، به غضب می آورد. به برخی از این روایات اشاره می کنیم.

عایشه می گوید: «من آن قدر که به خدیجه حسادت می ورزیدم، به هیچ یک از زن های پیامبر حسادت نمی ورزیدم.» سپس او علت آن را چنین بیان می کند: «زیرا رسول خدا از او بسیار یاد می کرد. او قبل از ازدواج پیامبر با من، از دنیا رفت و خداوند به پیامبر دستور داد که خدیجه را به منزلی از لؤلؤ بشارت دهد. آن حضرت هر گاه گوسفندی می کشت، از آن به دوستان حضرت خدیجه هدیه می کرد؛ آن قدر که آنان را کافی باشد. گاهی به پیامبر می گفتم: گویا در دنیا زنی غیر از خدیجه نبود! آن حضرت می فرمود: در تعریف او هر چه بگویم او چنان بود و از او برایم فرزندان بود.»

ص: ۲۰۸

به دلایلی یکی از مصیبت های سخت رسول اسلام صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مرگ خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ بود:

۱. اگر پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ در خارج از منزل با ناراحتی هایی روبه رو می شد، اما هنگامی که به خانه می آمد خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ مرهم دل ایشان بود و سبب آرامش ایشان می شد.

۲. ممکن بود افرادی به خاطر خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ به او آزار نرسانند. هم چنین مرگ حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ چند روز پس از مرگ حضرت ابوطالب عَلَیْهِ السَّلَامُ واقع شد که در حقیقت پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ به یک باره دو حامی بزرگ را از دست داد. به همین دلیل تا وقتی که این دو نفر زنده بودند، پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مجبور به هجرت نشد.

عَلَیْهَا السَّلَامُ. از آن جهت که بچه های کوچکش و مخصوصاً زهرای مرضیه عَلَیْهَا السَّلَامُ را بی مادر می دید که شاید این موضوع بیش از دیگر دلایل باعث ناراحتی ایشان می شد؛ چنان که امام صادق عَلَیْهِ السَّلَامُ فرموده اند: «هنگامی که خدیجه وفات کرد، فاطمه به پدر پناه می برد و اطراف پدر می چرخید و می گفت: پدر جان! مادرم کجا است؟ پس جبرئیل نازل شد و به پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ گفت: خداوند می فرماید به فاطمه سلام برسان و بگو مادرت در اتاقی که از گوهر ساخته شده و اتاق هایش از طلا و ستونش از یاقوت سرخ است، میان آسیه همسر فرعون و مریم دختر عمران قرار دارد. فاطمه فرمود: ان الله هو السلام و منه السلام واليه السلام؛ همانا خدا سلام است و از او است سلام و به سوی او است سلام.»

حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ سه سال قبل از هجرت و در ماه رمضان سال دهم بعثت اندکی پس از بیرون آمدن از شعب، در ۶۵ سالگی از دنیا رفت و او را در کوه حجون، بالای مکه به خاک سپردند (۱) و موقع دفن، پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ خود وارد قبر شد. (۲) به خاطر این

ص: ۲۰۹

۱- طبری، محمد بن جریر، المنتخب من ذیل المذیل، ص ۸۶.

۲- ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، الأصابه فی تمییز الصحابه، ج ۸، ص ۱۰۳.

مصیبت که با وفات حضرت ابوطالب عَلَیْهِ السَّلَامُ، عمومی پیامبر گرامی اسلام و حامی و یاور وی همراه شد، موجب شد تا رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ این سال را عام الحزن، یعنی سال ماتم و اندوه بنامند. (۱)

کتابنامه

۱. ابن اثیر جزری، علی بن محمد (م ۶۳۰ ق)، اسد الغابه فی معرفه الصحابه، تهران: انتشارات اسماعیلیان.
۲. ، الکامل فی التاریخ، بیروت: دار صادر، ۱۳۸۶ ق.
۳. ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی (م ۸۵۲ ق)، الاصابه فی تمییز الصحابه، تحقیق: عادل احمد، علی محمد، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ ق.
۴. ابن حنبل، احمد بن محمد شیبانی (م ۲۴۱ ق)، فضائل الصحابه، تحقیق: وصی الله بن محمد عباس، مکه: جامعه أم القرى، ۱۴۰۳ ق.
۵. ابن حنبل، احمد بن محمد شیبانی (م ۲۴۱ ق)، مسند احمد بن حنبل، بیروت: دار صادر.
۶. ابن شهر آشوب، محمد بن علی مازندرانی (م ۵۸۸ ق)، مناقب آل ابی طالب، تحقیق: گروهی از اساتید نجف اشرف، نجف: المکتبه الحیدریه، ۱۳۷۶ ق.
۷. ابن عبدالبرّ، یوسف بن عبدالله قرطبی (م ۴۶۳ ق)، الاستیعاب فی معرفه الاصحاب، تحقیق: علی محمد بجاوی، بیروت: دار الجیل، ۱۴۱۲ ق.
۸. اسکافی، ابوجعفر محمد بن عبد الله (م ۲۴۰ ق)، المعیار والموازنه فی فضائل الإمام امیرالمؤمنین ۷، تحقیق: محمد باقر المحمودی، بیروت: مؤسسه المحمودی، ۱۴۰۲ ق.
۹. امام مسلم، مسلم بن حجاج نیشابوری (م ۲۶۱ ق)، صحیح مسلم، بیروت: دارالفکر، [بی تا].
۱۰. بخاری، محمد بن اسماعیل (م ۲۵۶ ق)، صحیح البخاری، بیروت: دارالفکر، ۱۴۰۱ ق.
۱۱. حمیری قمی، عبدالله بن جعفر (م ۳۰۰ ق)، قرب الاسناد، قم: مؤسسه آل البيت ۷ لاهیات التراث، ۱۴۱۳ ق.
۱۲. شیخ صدوق، ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه قمی (م ۳۸۱ ق)، الامالی، قم: مؤسسه البعثه، ۱۴۱۷ ق.
۱۳. ، الخصال، تحقیق: علی اکبر غفاری، قم: جماعه المدرسین فی الحوزه العلمیه، ۱۴۰۳ ق.
۱۴. شیخ طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن (م ۴۶۰ ق)، الامالی، قم: دار الثقافه، ۱۴۱۴ ق.

١٥. شيخ مفيد، محمد بن محمد بن نعمان عكبري بغدادى (م ٤١٣ ق)، الإرشاد فى معرفه حجج الله على العباد، بيروت: دار المفيد، ١٤١٤ق / ١٩٩٣م.

١٦. طبرسى، فضل بن حسن (م ٥٤٨ ق)، اعلام الورى باعلام الهدى، قم: مؤسسۀ آل البيت ٧ لحياء التراث، ١٤١٧ ق.

١٧. مجمع البيان فى تفسير القرآن، [بى نا]، بيروت، ١٩٨٨ م / ١٤٠٨ ق.

١٨. طبرى، محمد بن جرير، المنتخب من ذيل المذيق، بيروت: مؤسسۀ الاعلمى المطبوعات.

١٩. عياشى، محمد بن مسعود سلمى سمرقندى (م ٣٢٠ ق)، تفسير العياشى، تحقيق: هاشم الرسولى المحلّاتى، تهران: المكتبه العلميه، ١٣٨٠ ق.

٢٠. فرات كوفى، فرات بن ابراهيم (زنده در ٣٠٧ ق)، تفسير فرات كوفى، به كوشش: محمد كاظم محمودى، تهران: وزاره الثقافه والإرشاد الإسلامى، ١٤١٠ ق.

٢١. قاضى نعمان مغربى، نعمان بن محمد تميمى (م ٣٦٣ ق)، شرح الاخبار فى فضائل الاثمه الاطهار، تحقيق، سيد محمد حسيني جلالى، قم: نشر اسلامى، ١٤١٤ ق.

٢٢. مقرزى، احمد بن على (م ٨٤٥ ق)، امتاع الاسماع، تحقيق: محمد نيسى، بيروت: دار الكتب العلميه، ١٤٢٠ ق.

٢٣. هيثمى، نور الدين على بن ابى بكر (م ٨٠٧ ق)، مجمع الزوائد و منبع الفوائد، بيروت: دار الكتب العلميه، ١٤٠٨ ق.

ص: ٢١٠

١- . طبرسى، فضل بن حسن، اعلام الورى باعلام الهدى، ج ١، ص ٥٣؛ ابن شهر آشوب، محمد بن على، مناقب آل ابى طالب، ج ١، ص ١٥٠؛ مقرزى، احمد بن على، امتاع الاسماع، ج ١، ص ٤٥.

خدیجه بنت خویلد عَلَیْهَا السَّلَامُ در دایره المعارف قرآن کریم (۱)

حسین مرادی نسب

چکیده

شرح زندگی حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ با استناد به منابع مهم تاریخی و حدیثی است. از دیدگاه نویسندگان: خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ همسری

مهربان و همگام با رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ در همه لحظات بود. وقتی آن حضرت برای عبادت به غار حرا می رفت هرگز مخالفتی نمی کرد و پس از بعثت آن حضرت، ایشان بی هیچ تردید در گفتار پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ،

نخستین زن ایمان آورنده بود و همه اموالش را در راه اسلام انفاق کرد. با توجه به آن که بعثت پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ در روز دوشنبه رخ داد، آن بانو ایمان خود به دین نو را در پایان روز دوشنبه و خود را نخستین نماز گزار پس از پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ دانسته است. نماز عصر دوشنبه حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ اولین نماز او است. علی عَلَیْهِ السَّلَامُ نیز در گفتار خود بر سخنان آن بانو صحه گذاشته است. از این پس، او بیش از گذشته در همه رنج ها شریک حضرت رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ و مایه آرامش خاطر ایشان در برابر آزارهای مشرکان بود.

کلیدواژه: حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ، پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ، تاریخ اسلام، ابوطالب عَلَیْهِ السَّلَامُ، ابوجهل، شعب ابی طالب.

نخستین و برترین همسر پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ و اولین زن مسلمان

وی دختر خویلد بن اسد بن عبدالعزی بن قضی بن کلاب است (۲) که پانزده سال پیش از حادثه

ص: ۲۱۱

۱- دایره المعارف قرآن کریم، تهیه و تدوین: مرکز فرهنگ و معارف قرآن، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، قم: بوستان کتاب، چاپ اول، ۱۳۹۳، ج ۱۲، ص ۷۱-۸۰.

۲- ابن حزم اندلسی، علی بن احمد، جمهره انساب العرب، ص ۱۲۰؛ بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الاشراف، ج ۲، ص ۲۳.

عام الفیل در مکه به دنیا آمد و کنیه او ام هند(۱) و پدرش خویلد از بزرگان بنی اسد در جاهلیت و از رؤسای آنان در جنگ فجار بود.(۲) در زمان مرگ او اختلاف است: برخی مرگ خویلد را در جنگ فجار(۳) یا در سال فجار(۴) یا پیش از آن می دانند.(۵) مادرش فاطمه بنت زائد از طایفه قریشی بنی عامر بن لوی بود.(۶) نوفل، حزام و عوام برادران خدیجه اند که حزام و عوام در نبردهای فجار کشته شدند؛(۷) اما نوفل که او را اسد قریش می خواندند تا بعثت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ زنده بود و هیچ گاه اسلام نیاورد و سرانجام، در جنگ بدر به دست علی عَلَيْهِ السَّلَامُ کشته شد. ورقه بن نوفل عموزاده خدیجه عَلَيْهَا السَّلَامُ و حکیم بن حزام و زبیر بن عوام از برادرزادگان خدیجه اند.(۸)

خدیجه عَلَيْهَا السَّلَامُ پیش از اسلام

خدیجه عَلَيْهَا السَّلَامُ در نسب، شرافت و افتخارات خانوادگی از برترین زنان قریش و در جاهلیت به «طاهره» شهرت یافته بود(۹) که انتخاب این لقب از فضیلت و پاک دامنی او نشان

ص: ۲۱۲

- ۱- ابن سعد واقدی، ابوعبدالله محمد، الطبقات الكبرى، ج ۸، ص ۱۳؛ اربلی، ابوالحسن علی بن عیسی، کشف الغمه فی معرفه الائمة، ج ۲، ص ۱۳۵.
- ۲- ابن حبیب بغدادی، ابوجعفر محمد، الْمُجَبَّر، ص ۱۷۰؛ ابن حزم اندلسی، علی بن احمد، جمهره انساب العرب، ص ۱۲۰.
- ۳- ابن واضح یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۱؛ زرکلی، خیر الدین، الاعلام، ج ۲، ص ۳۰۲.
- ۴- ابن واضح یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۱.
- ۵- ابن سعد واقدی، ابوعبدالله محمد، الطبقات الكبرى، ج ۱، ص ۱۰۵۱۰۶؛ ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، البدایه والنهایه، ج ۲، ص ۳۶۱.
- ۶- ابن حبیب بغدادی، ابوجعفر محمد، الْمُجَبَّر، ص ۷۷؛ ابن قتیبه دینوری، عبد الله بن مسلم، المعارف، ص ۲۱۹؛ بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الأشراف، ج ۲، ص ۲۳.
- ۷- بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الأشراف، ج ۹، ص ۴۲۰۴۴۱؛ ابن قتیبه دینوری، عبد الله بن مسلم، المعارف، ص ۲۱۹.
- ۸- بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الأشراف، ج ۹، ص ۴۲۱، ۴۵۳ و ۴۵۷.
- ۹- ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالله، الاستیعاب، ج ۴، ص ۳۷۹؛ ابن عساکر، علی بن حسن، تاریخ مدینه دمشق، ج ۳، ص ۱۳۱؛ ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، الأصابه فی تمییز الصحابه، ج ۸، ص ۹۹.

دارد. وی ثروتمندترین زن قریش بود که از تجارت با مراکز مهم آن روزگار بر ثروت خود می افزود. هم چنین اموال خود را در قالب مضاربه در اختیار دیگران قرار می گذارد، تا آنان نیز با تجارت خود از قسمتی از سود آن بهره ببرند. همه این امتیازات که گویای خردمندی و هوشمندی آن بانو نیز بود، مردان قریش را آرزومند ازدواج با وی می ساختند. (۱)

روشن نیست که خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ نخستین بار در چه سالی ازدواج کرد؛ اما مشهور است که ازدواج یکم او با ابوهاله هند بن نباش از بزرگان زادگان تمیم و هم پیمان طایفه قریشی بنی عبدالدار انجام گرفت و از او پسرانی به نام های هاله و هند به دنیا آورد. (۲) هند پس از ازدواج مادرش با پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ با تربیت او بزرگ شد و به رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ و فاطمه عَلَیْهَا السَّلَامُ و قاسم افتخار می کرد که پدر، خواهر و برادرش بودند و به این سبب خود را برترین مردم می دانست. هند با بعثت پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ اسلام آورد (۳) و در رکاب امام علی عَلَیْهِ السَّلَامُ در جنگ جمل به شهادت رسید. (۴)

خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ در پی مرگ ابوهاله با عتیق بن عائد مخزومی ازدواج کرد (۵) و دختری به نام هند زایید. نوادگان خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ هند را به احترام آن حضرت «بنی طاهره» می خواندند. (۶) طبری ازدواج خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ با عتیق را پیش از ازدواج با ابوهاله می داند. (۷)

ص: ۲۱۳

- ۱- ابن سعد واقدی، ابو عبدالله محمّد، الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۰۵؛ ابن هشام حمیری، ابومحمد عبدالملک، السیره النبویه، ج ۱، ص ۱۸۹؛ ابو نعیم، احمد بن عبدالله اصبهانی، دلائل النبوه، ج ۲، ص ۶۷.
- ۲- ابن سعد واقدی، ابو عبدالله محمّد، الطبقات الکبری، ج ۸، ص ۱۱؛ ابن حبیب بغدادی، ابوجعفر محمّد، المنمق فی اخبار قریش، ص ۲۴۷؛ ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالله، الاستیعاب، ج ۴، ص ۳۷۹.
- ۳- بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الأشراف، ج ۱۳، ص ۶۵ ۶۶.
- ۴- ابن اثیر جزری، علی بن محمّد، اسد الغابه فی معرفه الصحابه، ج ۵، ص ۳۹۱ ۳۹۰؛ ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، الأصابه فی تمییز الصحابه، ج ۶، ص ۴۳۷.
- ۵- ابن حبیب بغدادی، ابوجعفر محمّد، الْمُحَبَّر، ص ۴۵۲ و ۷۹؛ ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالله، الاستیعاب، ج ۴، ص ۳۷۹.
- ۶- ابن سعد واقدی، ابو عبدالله محمّد، الطبقات الکبری، ج ۸، ص ۱۲؛ ابن حبیب بغدادی، ابوجعفر محمّد، الْمُحَبَّر، ص ۷۸۷۹.
- ۷- طبری، محمّد بن جریر، تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۱۱ و ج ۱۱، ص ۵۹۳؛ ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، الأصابه فی تمییز الصحابه، ج ۸، ص ۹۹.

در برابر گزارش مشهور، برخی معتقدند آن بانو قبل از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ با کسی ازدواج نکرده بود(۱) و فرزندان منتسب به ایشان، پیش از ازدواج با پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ را فرزندان خواهرش می دانند.(۲)

خدیجه عَلِيهَا السَّلَامُ و پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

شهرت محمّد بن عبد الله به راست گویی، امانت داری، پاک دامن و اخلاق نیکو(۳) انگیزه شد خدیجه عَلِيهَا السَّلَامُ از او بخواهد همراه غلامش میسره، کاروان بازرگانی او را به شام ببرد و حضرت پذیرفت و همراه کاروان رفت و سود سرشاری بهره کاروان شد و خدیجه عَلِيهَا السَّلَامُ هم دو برابر آنچه به دیگران می داد، به ایشان پرداخت کرد.(۴) بر اساس گزارش دیگری، پیشنهاد همکاری محمّد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ با آن بانو را نخست ابوطالب عَلِيهِ السَّلَامُ یاد کرد و پس از موافقت خدیجه عَلِيهَا السَّلَامُ، پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ با وی به شام رفت(۵) و میسره مشاهداتش از پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در راه را برای خدیجه عَلِيهَا السَّلَامُ بازگفت.(۶)

بدین سان، آن بانو برای ازدواج با حضرت ترغیب شد و نفیسه دختر منیه را فرستاد تا نظر پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ را در باره ازدواج جويا شود. نفیسه وقتی از گفتار حضرت دریافت که وی تنها بر اثر فقر تا کنون ازدواج نکرده است، ازدواج با خدیجه عَلِيهَا السَّلَامُ را به وی پیشنهاد کرد و با موافقت رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خدیجه عَلِيهَا السَّلَامُ زمانی را برای گفت و گو و

ص: ۲۱۴

- ۱- ابوالقاسم کوفی، علی بن احمد، الاستغاثه، ص ۱۷۰؛ ابن شهر آشوب، محمد بن علی، مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۲۰۶.
- ۲- ابوالقاسم کوفی، علی بن احمد، الاستغاثه، ص ۶۴.
- ۳- ابن سعد واقدی، ابوعبدالله محمّد، الطبقات الکبری، ج ۸، ص ۱۳؛ ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، البدایه والنهایه، ج ۲، ص ۳۴۹.
- ۴- ابن سعد واقدی، ابوعبدالله محمّد، الطبقات الکبری، ج ۸، ص ۱۳۱۲.
- ۵- بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الأشراف، ج ۱، ص ۱۰۶؛ ابن سعد واقدی، ابوعبدالله محمّد، الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۰۴؛ صالحی شامی، محمّد بن یوسف، سبل الهدی و ارشاد فی سیره خیر العباد، ج ۲، ص ۱۵۸.
- ۶- طبرسی، فضل بن حسن، اعلام الوری باعلام الهدی، ج ۱، ص ۱۰۳؛ ابن اثیر جزری، علی بن محمّد، اسد الغابه فی معرفه الصحابه، ج ۱، ص ۱۲۴.

اجرای مراسم عقد تعیین کرد و در این مجلس، خود همراه عمویش عمرو بن اسد و رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ نِزِ هَمْرَاهِ عَمُوْهَائِشِ اَبُو طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ و حمزه حضور یافتند. (۱)

حضرت ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ خطبه عقد را خواندند (۲) که متن آن در منابع بسیاری ثبت است. در این خطبه، ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ، مُحَمَّدِ صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ را با وجود تهی دستی، برترین قریش خواند. عمرو بن اسد عموی خدیجه عَلَيْهَا السَّلَامُ و ولی او این ازدواج را تأیید کرد. (۳) سپس حضرت ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ حله ای را بر سر آن بانو انداخت. (۴) مهریه حضرت خدیجه عَلَيْهَا السَّلَامُ را دوازده اوقیه (واحد سنجش طلا و نقره) یاد کرده اند. (۵) روایاتی نیز در باره مخالفت پدر ایشان با ازدواج او با رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ نقل شده اند (۶) که مخدوش اند؛ زیرا پدر خدیجه عَلَيْهَا السَّلَامُ پیش از این در گذشته بود. خدیجه عَلَيْهَا السَّلَامُ هنگام ازدواج چهل ساله و از رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ پانزده سال بزرگ تر بود. (۷)

حضرت پس از ازدواج با آن بانو از کوی بنی هاشم به خانه وی رفت و تا اواخر حیات خدیجه عَلَيْهَا السَّلَامُ آن جا زیست. همه فرزندان حضرت خدیجه عَلَيْهَا السَّلَامُ در آن جا به دنیا آمدند و پس از رحلت آن بانو رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ تا پیش از هجرت به مدینه در آن خانه اقامت کرد؛ تا این که با هجرت حضرت به مدینه این منزل به عقیل بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَامُ سپرده شد (۸) و در آینده معاویه این خانه را خرید و در جای آن مسجدی ساخت. (۹)

ص: ۲۱۵

- ۱- ابن سعد واقدی، ابو عبدالله محمد، الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۰۵؛ ابن هشام حمیری، ابو محمد عبدالملک، السیره النبویه، ج ۱، ص ۱۹۰، کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۵، ص ۳۷۵.
- ۲- ابن حبیب بغدادی، ابو جعفر محمد، الْمُحَبَّر، ص ۷۸.
- ۳- ابن واضح یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۰.
- ۴- مقریزی، احمد بن علی، امتاع الاسماع، ج ۶، ص ۳۰.
- ۵- ابن سعد واقدی، ابو عبدالله محمد، الطبقات الکبری، ج ۸، ص ۱۲۸؛ شافعی، محمد بن ادريس، مسند الشافعی، ص ۲۴۶.
- ۶- ابن سعد واقدی، ابو عبدالله محمد، الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۰۶.
- ۷- ابن سعد واقدی، ابو عبدالله محمد، الطبقات الکبری، ج ۸، ص ۱۳؛ بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الأشراف، ج ۱، ص ۱۰۸.
- ۸- ازرقی، محمد بن عبدالله، اخبار مکه و ما جاء فیها من الآثار، ج ۲، ص ۱۹۹.
- ۹- ازرقی، محمد بن عبدالله، اخبار مکه و ما جاء فیها من الآثار، ج ۲، ص ۱۹۹؛ مقریزی، احمد بن علی، امتاع الاسماع، ج ۶، ص ۳۰.

حلیمه سعیده، دایه رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ پس از ازدواج آن حضرت با خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ، نزد وی آمد و از خشک سالی و هلاک چارپایش شکایت و رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ با همسرش خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ گفت و گو کرد و آن حضرت چهل گوسفند و یک شتر بارکش یا هودجدار به او داد و با نیکی وی را به خانواده اش برگرداند. (۱)

ثوبیه کنیز ابولهب و نخستین دایه پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ نیز نزد رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ آمد و خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ وی را گرامی داشت و از ابولهب خواست ثوبیه را به او بفروشد، تا او را آزاد کند؛ اما ابولهب از این کار خودداری کرد. (۲) او هم چنین غلام خود، زید را به پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ بخشید تا در اختیار آن حضرت باشد. (۳)

پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ نزدیک ۲۵ سال با خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ زندگی کرد و همسر دیگری برنگزید. در باره فرزندان خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ از آن حضرت اختلاف فراوانی است. بیشتر فرزندان ایشان پیش از بعثت و در پانزده سال نخست زندگی مشترکشان به دنیا آمدند. نخستین فرزندشان قاسم نام داشت که در دو سالگی (۴) یا چهار سالگی درگذشت (۵) و کنیه ابوالقاسم برای پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ در انتساب به او است. (۶) فرزندان دیگر آن دو بزرگوار به ترتیب زینب، رقیه، ام کلثوم، فاطمه عَلَیْهَا السَّلَامُ و عبد الله ملقب به طیب و طاهر بودند. (۷)

ابن اسحاق پسران خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ از پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ را سه تن به نام های

ص: ۲۱۶

-
- ۱- . بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الأشراف، ج ۱، ص ۱۰۴.
 - ۲- . همان، ص ۱۰۵.
 - ۳- . ابن هشام حمیری، ابو محمد عبدالملک، السیره النبویه، ج ۱، ص ۲۴۸؛ ابن قتیبه دینوری، عبد الله بن مسلم، المعارف، ص ۱۴۴.
 - ۴- . ابن سعد واقدی، ابو عبدالله محمد، الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۰۶.
 - ۵- . ابن واضح یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۲.
 - ۶- . ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالله، الاستیعاب، ج ۴، ص ۳۷۹.
 - ۷- . ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالله، الاستیعاب، ج ۴، ص ۳۸۰؛ ابن سعد واقدی، ابو عبدالله محمد، الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۰۶ و ج ۳، ص ۴.

قاسم، طیب و طاهر دانسته است که هر سه پیش از بعثت رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ از دنیا رفتند. (۱)

عبد الله در سن یک ماهگی در گذشت و خدیجه عَلِيهَا السَّلَامُ فرمود: ای کاش زنده می ماند تا او را از شیر می گرفتم! (۲)

در همه زایمان های او سلمی، کنیز صفیه عمه پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مامایی او را به عهده داشت. (۳) وی برای هر فرزند پسر که به دنیا می آمد دو گوسفند و برای فرزند دختر یک گوسفند عقیقه می کرد. فاصله تولد میان فرزندان یک سال بود و پیش از زایمان فرزندان برای آنان دیه برمی گزید. (۴) همه دختران خدیجه عَلِيهَا السَّلَامُ، به نبوت رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ایمان آوردند و او را تصدیق کردند. (۵) زینب با ابوالعاص ازدواج کرد و دارای دو فرزند به نام علی و امامه شد. (۶) و رقیه با عثمان ازدواج کرد و در سال دوم هجرت در گذشت؛ سپس رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ام کلثوم را به همسری عثمان در آورد که در سال نه هجرت در گذشت. (۷) حضرت فاطمه عَلِيهَا السَّلَامُ با علی عَلِيهَا السَّلَامُ ازدواج کرد و پس از رحلت پدر به شهادت رسید. (۸)

خدیجه عَلِيهَا السَّلَامُ و اسلام

خدیجه عَلِيهَا السَّلَامُ همسری مهربان و همگام با رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ در همه لحظات بود. وقتی آن حضرت برای عبادت به غار حرا می رفت هرگز مخالفتی نمی کرد و پس از

ص: ۲۱۷

- ۱- ابن سعد واقدی، ابوعبدالله محمد، الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۰۶ و ج ۳، ص ۴.
- ۲- ابن واضح یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۲.
- ۳- ابن سعد واقدی، ابوعبدالله محمد، الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۰۷ و ج ۸، ص ۱۸۱.
- ۴- ابن سعد واقدی، ابوعبدالله محمد، الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۰۷.
- ۵- بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الأشراف، ج ۲، ص ۲۳؛ ابن اسحاق، ابوعبدالله محمد، سیره النبی، ص ۲۴۵.
- ۶- ابن حزم اندلسی، علی بن احمد، جمهره انساب العرب، ص ۱۷.
- ۷- ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، البدایه و النهایه، ج ۵، ص ۳۳۰.
- ۸- کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۱، ص ۴۵۸ و ج ۵، ص ۳۷۷؛ طبرسی، فضل بن حسن، اعلام الوری باعلام الهدی، ج ۱، ص ۲۹۰.

بعثت آن حضرت، ایشان بی هیچ تردید در گفتار پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ نَحْسْتِينَ زن ایمان آورنده بود و همه اموالش را در راه اسلام انفاق کرد. (۱)

با توجه به آن که بعثت پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ در روز دوشنبه رخ داد، آن بانو ایمان خود به دین نو را در پایان روز دوشنبه و خود را نخستین نماز گزار پس از پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ دانسته است. نماز عصر دوشنبه حضرت خدیجه عَلِيَّهَا السَّلَامُ اولین نماز او است. (۲) علی عَلِيَّهِ السَّلَامُ نیز در گفتار خود بر سخنان آن بانو صحه گذاشته است. (۳) از این پس، او بیش از گذشته در همه رنج ها شریک حضرت رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ و مایه آرامش خاطر ایشان در برابر آزارهای مشرکان بود.

در حادثه شعب ابی طالب در سه سال پایانی حیات خدیجه عَلِيَّهَا السَّلَامُ، مشرکان، بنی هاشم را بر اثر حمایت از پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ در شعب ابی طالب (محلّه بنی هاشم) از بُعد سیاسی اجتماعی محاصره کردند و ابوجهل از کسانی بود که نمی گذاشت خوراکی وارد شعب ابی طالب شود. خدیجه عَلِيَّهَا السَّلَامُ در کنار پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ برابر مشرکان ایستادگی و تلاش داشت با استفاده از جایگاه تجاری نیز کمک گرفتن از کسان طایفه اش (بنی اسد) اوضاع را بهبود بخشد؛ از جمله آمده است که زمعه بن اسود را نزد ابوجهل فرستاد تا با او سخن بگوید و وی را از این کار باز دارد؛ اما ابوجهل به این سخنان اعتنایی نکرد، تا این که حکیم بن حزام یک بار شتر از آرد برای خدیجه عَلِيَّهَا السَّلَامُ به شعب فرستاد. (۴) گرچه به گفته برخی حکیم در شعب به مسلمانان کمک نکرد و اگر یاری فرستاد، ابوجهل

ص: ۲۱۸

-
- ۱- ابن واضح یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۳، ۳۱، ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالله، الاستیعاب، ج ۴، ص ۳۸۰.
 - ۲- ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالله، الاستیعاب، ج ۴، ص ۳۸۰؛ ابن عساکر، علی بن حسن، تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۲۷؛ ابن شهر آشوب، محمد بن علی، مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۲۱.
 - ۳- ابن ابی الحدید، عزالدین ابو حامد، شرح نهج البلاغه، ج ۱۳، ص ۲۲۹ و ج ۴، ص ۱۲۰.
 - ۴- بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الأشراف، ج ۱، ص ۲۷۲.

حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ روز ده رمضان سال ده بعثت و پس از رخداد شعب ابی طالب در ۶۵ سالگی وفات یافت. (۲)
رحلت آن بانو را به اختلاف سه روز، (۳) ۲۵ روز، یک ماه و پنج روز، (۴) پس از رحلت ابوطالب عَلَیْهِ السَّلَامُ می دانند. به گزارش برخی، وی سه روز پیش از ابوطالب عَلَیْهِ السَّلَامُ از دنیا رفته است. (۵) پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ این سال را به جهت وفات دو حامی خود سال اندوه نامید (۶) و فرمود: نمی دانم برای کدام یک از این دو مصیبت بیشتر بنالم. (۷)

بدن پاک حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ را کنیز وی، ام ایمن و ام الفضل همسر عباس غسل دادند (۸) و پیکر او را از خانه اش به قبرستان حجون در مکه تشییع کردند و رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ درون قبر همسرش رفت (۹) و برای او دعا کرد؛ (۱۰)
ولی تا آن زمان نماز میت واجب نشده بود (۱۱) که بر بدن او خوانده شود. وقتی خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ از دنیا رفت، رسول خدا صلی

ص: ۲۱۹

-
- ۱- ابن هشام حمیری، ابو محمد عبدالملک، السیره النبویه، ج ۱، ص ۳۵۴؛ طبری، محمّد بن جریر، تاریخ طبری، ج ۱، ص ۵۵۰.
 - ۲- ابن سعد واقدی، ابو عبدالله محمّد، الطبقات الکبری، ج ۸، ص ۱۴ و ۱۷۴.
 - ۳- ابن حبان بُستی، محمد بن احمد، الثقات، ج ۳، ص ۹۲؛ ابن اثیر جزری، علی بن محمّد، اسد الغابه فی معرفه الصحابه، ج ۱، ص ۱۲۷.
 - ۴- بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الأشراف، ج ۱، ص ۲۷۳؛ ابن سعد واقدی، ابو عبدالله محمّد، الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۰۰.
 - ۵- ابن واضح یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۵؛ بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الأشراف، ج ۲، ص ۳۴.
 - ۶- عینی، بدرالدین ابو محمد، عمده القاری، ج ۸، ص ۱۸۰؛ سخاوی، محمّد بن عبدالرحمان، التحفه اللطیفه، ج ۱، ص ۱۲، طبرسی، فضل بن حسن، اعلام الوری باعلام الهدی، ج ۱، ص ۵۳.
 - ۷- ابن واضح یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۵.
 - ۸- مقریزی، احمد بن علی، امتاع الاسماع، ج ۶، ص ۳۰.
 - ۹- ابن سعد واقدی، ابو عبدالله محمّد، الطبقات الکبری، ج ۸، ص ۱۵.
 - ۱۰- قندوزی حنفی، سلیمان بن ابراهیم، ینابیع الموده لذوی القربی، ج ۲، ص ۵۲.
 - ۱۱- ابن سعد واقدی، ابو عبدالله محمّد، الطبقات الکبری، ج ۸، ص ۱۵؛ بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الأشراف، ج ۱، ص ۲۷۳.

شأن و منزلت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ

روایات فراوانی از رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ در شأن و منزلت والای حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ در دست است که در آنها آن بانو را کنار حضرت فاطمه عَلَیْهَا السَّلَامُ، مریم و آسیه همسر فرعون و گاه کلثوم خواهر موسی عَلَیْهِ السَّلَامُ بهترین زنان عالم (۲) و برترین زنان بهشت (۳) خوانده، در حالی که از همسران دیگرشان یادی نکرده است. جایگاه خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ به اندازه ای بلند بود که گاه جبرئیل حامل سلام الهی برای خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ می شد. (۴) پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ در زمان حیات آن بانو او را به بهشت بشارت می داد؛ (۵) چنان که پس از رحلت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ و زمانی که فاطمه عَلَیْهَا السَّلَامُ مادر خود را از پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ می طلبید، جبرئیل از ساختن خانه ای از درّ و گوهر برای خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ در بهشت خبر داد. (۶) یاد آن بانو پس از رحلت هیچ گاه از خاطر رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ نرفت و آن حضرت همیشه ایشان را بهترین یاور و همسر خود یاد می کرد. (۷)

حسادت عایشه به خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ، که به اعتراف خود او بیش از حسادتش به دیگر زنان بوده (۸) و در گزارش های بسیاری از زبان عایشه نقل شده است، نشان از بزرگی جایگاه

ص: ۲۲۰

- ۱- سید بن طاووس، علی بن موسی، طرف من الانباء والمناقب، ص ۴۶.
- ۲- بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الأشراف، ج ۲، ص ۳۵؛ بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح البخاری، ج ۴، ص ۲۷۸.
- ۳- ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالله، الاستیعاب، ج ۴، ص ۳۸۲؛ شیخ صدوق، محمد بن علی، الخصال، ج ۱، ص ۲۰۶.
- ۴- ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالله، الاستیعاب، ج ۴، ص ۳۸۱.
- ۵- ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، الأصابه فی تمییز الصحابه، ج ۸، ص ۱۰۱؛ ابن اثیر جزیری، علی بن محمد، اسد الغابه فی معرفه الصحابه، ج ۷، ص ۸۴.
- ۶- ابن واضح یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۵.
- ۷- ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالله، الاستیعاب، ج ۴، ص ۳۸۴.
- ۸- خطیب بغدادی، احمد بن علی، تاریخ بغداد، ج ۹، ص ۳۳۹.

خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ نزد پیامبر صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ است. بر پایه برخی از این گزارش ها عایشه در برابر محبت پیامبر صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ به همسر وفات یافته اش تاب نمی آورد و به ناسزاگویی در باره خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ می پرداخت و رسول خدا صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ نیز که از سخنان عایشه آزرده خاطر می شد، ایمان خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ را در برهه ای که کسی به او ایمان نداشت و حمایت آن بانو را هنگامی که همه وی را تحریم کرده بودند، از ادله احترام و محبت خود به خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ می شمرد. (۱)

زیب،

دختر پیامبر صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ، پس از نبرد بدر برای آزادی همسرش ابوالعاص، که در سپاه قریش رو در روی رسول خدا صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ جنگیده، و اسیر شده بود، گردنبد مادرش خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ را نزد حضرت فرستاد و ایشان با دیدن آن به یاد خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ گریستند و بر او رحمت فرستادند. (۲) آن حضرت افزون بر یاد کردن از خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ، به دوستان او نیز اعتنا و عنایت می داشت و گاه گوسفندی ذبح می کرد و دستور می داد برای دوستان خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ نیز سهمی از آن را بفرستند. (۳)

شخصیت حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ چنان در تاریخ برجسته بود که برخی به وجود آن حضرت در برابر مخالفان خود افتخار می کردند: محمد حنفیه در درگیری با عبدالله بن زبیر وجود خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ را در تیره بنی اسد مانع سخنان خود ضد بنی اسد می دانست (۴) و بنی هاشم، به ویژه اهل بیت: نیز در منازعات بسیاری از منزلت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ در برابر دشمنان خود یاد و بدان افتخار می کرده اند؛ چنان که امام حسن عَلَیْهِ السَّلَامُ در برابر معاویه فرمود: جدّه ما خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ

ص: ۲۲۱

-
- ۱- ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالله، الاستیعاب، ج ۴، ص ۳۸۴؛ ابن اثیر جزری، علی بن محمد، اسد الغابه فی معرفه الصحابه، ج ۷، ص ۸۶.
 - ۲- واقدی، محمد بن عمر، المغازی، ج ۱، ص ۱۳۱.
 - ۳- نووی، أبو زکریا یحیی بن شرف، صحیح مسلم بشرح النووی، ج ۸، ص ۲۸۶؛ ابن حبان بُستی، محمد بن احمد، صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۴۶۷.
 - ۴- مسعودی، علی بن حسین، مروج الذهب، ج ۳، ص ۹۷.

و جدّه شما قتيله است (۱) یا امام سجاد عَلَیْهِ السَّلَامُ در سخنان خود به کاخ یزید خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ را مادر خود یاد فرمود. (۲) در بسیاری از زیارات نیز از این بانوی گرامی در کنار پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ فَاطِمَه عَلَیْهَا السَّلَامُ یاد شده است. (۳)

در روایت عاق الوالدین است که خدا فرمود: رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ آلِهِ به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است و همسران او مادران آنان هستند، پس کسانی که رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ را نافرمانی کردند، نفرین آن حضرت آنان را دربر گرفت. هم چنین نفرین حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ گریبانگیر کسانی شد که در برابر فرزندان او سرکشی کردند. (۴)

شأن نزول برخی از آیات در باره خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ

مسلم، خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ با سابقه ترین زن مسلمان و در میان همسران پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ از بیشترین فضیلت برخوردار بود. از این رو همه آیاتی را که از مؤمنان و جایگاه آنان نزد خدا و فرجام نیکوی آنها سخن می گویند می توان بر حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ تطبیق کرد و وی را مصداقی از آنها دانست. چه راویان احادیث شأن نزول و مفسران نخستین گزارشی در این زمینه ثبت کرده یا نکرده باشند؛ چنان که «مقربون» را در تفسیر آیات (وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ * أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ) (۵) رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ و علی بن ابی طالب عَلَیْهِ السَّلَامُ و ذریه شان که به ایشان می پیوندند، دانسته اند. (۶)

بر پایه روایتی، زمانی که پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ چهار زن برتر را برمی شمرد، از میان

ص: ۲۲۲

- ۱- ابوالفرج اصفهانی، علی بن حسین، مقاتل الطالبيين، ص ۷۰، شیخ مفید، محمد بن محمد بن نعمان، الإرشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۱۵؛ ابن ابی الحدید، عزالدین ابو حامد، شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۴۷.
- ۲- ابن شهر آشوب، محمد بن علی، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۸۲؛ مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۱۷۴.
- ۳- شیخ طوسی، محمد بن حسن، مصباح المتعجب، ص ۷۲۰؛ نووی، ابوزکریا یحیی بن شرف، تهذیب الأسماء، ج ۶، ص ۶۴؛ شهید اول، عاملی نبطی جزینی، المزار، ص ۱۶۲.
- ۴- شیخ صدوق، محمد بن علی، الخصال، ج ۲، ص ۳۶۴.
- ۵- واقعه: ۱۲۱۰.
- ۶- قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر قمی، ج ۲، ص ۴۱۲؛ حاکم حسکانی، عبیدالله بن احمد، شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۴۲۵؛ عروسی حویزی، عبد علی بن جمعه، تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۵۳۵.

همسران خود تنها به خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ اشاره کرد. مفسران این روایت را در تفسیر آیه ۴۲ سوره آل عمران بازگو کرده اند. بر اساس این آیه خدا حضرت مریم را برگزید، پاک ساخت و برتری داد. (۱)

همچنین در تفسیر آیه مکی (وَ مَا يَشِئْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَ لَا الْأَمْوَاتُ)؛ (۲) زنده و مرده یکسان نیستند. نیز خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ را از مصادیق «احیاء» دانسته اند. (۳)

ابان بن نتغلب از امام صادق عَلَیْهِ السَّلَامُ در باره شأن نزول آیه (وَ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَ ذُرِّيَاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَ اجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا) (۴) پرسید و آن حضرت فرمود: ما اهل بیت هستیم. از دیگران نیز روایت کرده اند که «ازواجنا» همان حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ و «ذریاتنا» حضرت فاطمه عَلَیْهَا السَّلَامُ و «قره اعین» امام حسن عَلَیْهِ السَّلَامُ و امام حسین عَلَیْهِ السَّلَامُ و مراد از «واجعلنا للمتقين اماما» علی بن ابی طالب عَلَیْهِ السَّلَامُ است. (۵) ابوسعید نیز از پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ روایت کرده که آن حضرت از جبرئیل در باره مصداق «ازواجنا» سؤال فرمودند و جبرئیل نیز در جواب از خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ نام برد. (۶)

خدا به بی نیازی پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ پس از فقر اشاره می فرماید: (وَ وَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى) (۷) و بسیاری از مفسران در تفسیر «فأغنی» نوشته اند که با ثروت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ، پیامبر صلی الله علیه و

ص: ۲۲۳

۱- طبری، محمد بن جریر، جامع البیان عن تأویل آی القرآن، ج ۳، ص ۳۵۸؛ شیخ طوسی، محمد بن حسن، التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۴۵۶.

۲- فاطر: ۲۲.

۳- حاکم حسکانی، عبیدالله بن احمد، شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۱۵۴.

۴- فرقان: ۷۴.

۵- قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۱۷، فرات کوفی، فرات بن ابراهیم، تفسیر فرات کوفی، ص ۲۹۵؛ حاکم حسکانی، عبیدالله بن احمد، شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۵۳۹.

۶- فرات کوفی، فرات بن ابراهیم، تفسیر فرات کوفی، ص ۲۹۴؛ حاکم حسکانی، عبیدالله بن احمد، شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۵۳۹.

۷- ضحی: ۸.

پیرو افشای راز پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله به دست برخی از همسرانش و آزرده شدن آن حضرت از آنان (حفصه و عایشه) آیاتی از سوره تحریم نازل شدند: در آیه پنج این سوره: (عَسَىٰ رَبُّهُ إِن طَلَّقَكُنَّ أَن يَبْدُلَهُ أَزْوَاجًا خَيْرًا مِّنْكَنَّ مَسِيَلِمَاتٍ مُّؤْمِنَاتٍ قَانِتَاتٍ تَاتِبَتِ عَابِدَاتٍ سَائِحَاتٍ ثَيِّبٍ وَ أَبْكَارًا) آمده است که چه بسا با طلاق دادن شما خدا بهتر از شما زنانی از بیوه زنان یا دوشیزگانی به پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله دهد. برخی مفسران در تفسیر بیوه زنان این آیه را بر خدیجه عَلِيهَا السَّلَامُ تطبیق داده اند، (۲) در حالی که وی در دوره مکی رحلت کرده بود و این آیه و شأن نزولش مربوط به دوره مدنی است، مگر آن که مراد این باشد که با طلاق شما خدا در بهشت، مانند خدیجه عَلِيهَا السَّلَامُ را نصیب پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله خواهد کرد.

در شأن آیه مدنی (وَ السَّابِقُونَ الْأُولُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ) (۳) گفته اند که (وَ السَّابِقُونَ الْأُولُونَ) حضرت خدیجه عَلِيهَا السَّلَامُ است که نخستین زن ایمان آورنده به رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله بود؛ (۴) در حالی که آیه یاد شده در باره نخستین مهاجران و انصار و پیروان آنان است، نه نخستین مؤمنان. وانگهی حضرت خدیجه عَلِيهَا السَّلَامُ پیش از هجرت به مدینه از این دنیا رفته بودند. از این رو گفتار مفسران را باید از گونه تطبیق آیه بر خدیجه عَلِيهَا السَّلَامُ دانست.

کتابنامه

۱. ابن ابی الحدید، عزالدین ابو حامد (م ۶۵۶ ق)، شرح نهج البلاغه، به کوشش: محمد ابوالفضل، دارالاحیاء الکتب العربیه، ۱۳۷۸ ق.
۲. ابن اثیر جزری، علی بن محمد (م ۶۳۰ ق)، اسد الغابه فی معرفه الصحابه، به کوشش: علی محمد، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ ق.
۳. ابن اسحاق، ابوعبدالله محمد (م ۱۵۱ ق)، کتاب السیر و المغازی، به کوشش: زکار، قم: دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی، ۱۳۶۸ ش.
۴. ابن الحجام، محمد بن عباس (م ۳۵۰ ق)، تأویل منازل من القرآن، قم: الهادی، ۱۴۲۰ ق.
۵. ابن حبان بُستی، محمد بن احمد (م ۳۵۴ ق)، الثقات، الکتب الثقافیه، ۱۳۹۳ ق.
۶. صحیح ابن حبان، محقق: احمد شاکر، دارالمعارف، ۱۳۷۲ / ۱۹۵۲.
۷. ابن حبیب بغدادی، ابوجعفر محمد (م ۲۴۵ ق)، الْمُحَبَّر، به کوشش: ایلز «لیخنن شتیر»، بیروت: درالآفاق الجدید.
۸. المنمق فی اخبار قریش، به کوشش: احمد فاروق، بیروت: عالم الکتب، ۱۴۰۵ ق.
۹. ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی (م ۸۵۲ ق)، الاصابه فی تمییز الصحابه، تحقیق: عادل احمد، علی محمد، بیروت:

دارالكتب العلميه، ١٤١٥ ق.

١٠. ابن حزم اندلسى، ابو محمد على بن احمد بن سعيد (م ٤٥٦ ق)، جمهوره انساب العرب، به كوشش: گروهى از علماء، بيروت: دارالكتب العلميه، ١٤١٨ ق.
١١. ابن سعد واقدى، ابو عبدالله محمد (م ٢٣٠ ق)، الطبقات الكبرى، به كوشش: محمد عبدالقادر، بيروت: دارالكتب العلميه، ١٤١٨ ق.
١٢. ابن شهر آشوب، محمد بن على مازندرانى (م ٥٨٨ ق)، مناقب آل ابى طالب، به كوشش: البقاعى، بيروت: دار الاضواء، ١٤١٢ ق.
١٣. ابن عبدالبر، يوسف بن عبدالله قرطبى (م ٤٦٣ ق)، الاستيعاب فى معرفه الاصحاب، تحقيق: على محمد بجاوى، بيروت: دار الجيل، ١٤١٢ ق.
١٤. ابن عساكر، على بن حسن (م ٥٧١ ق)، تاريخ مدينه دمشق، به كوشش: على شيرى، بيروت: دارالفكر، ١٤١٥ ق.
١٥. ابن عمرانى، محمد بن على (م ٥٨٠ ش)، الانباء فى تاريخ الخلفاء، به كوشش: السامرانى، القاهره: الآفاق العربيه، ١٤١٩ ق.
١٦. ابن قتيبه دينورى، عبد الله بن مسلم (م ٢٧٦ ق)، المعارف، به كوشش: ثروت عكاشه، قم: الرضى، ١٣٧٣ ش.
١٧. ابن كثير، اسماعيل بن عمر بن كثير دمشقى (م ٧٧٤ ق)، البدايه والنهائيه، به كوشش: على شيرى، بيروت: داراحياء التراث العربى ١٤٠٨ ق.
١٨. ابن هشام حميرى، ابو محمد عبدالملك (م ٢١٣٨ ق)، السيره النبويه، به كوشش: السقاء و ديگران، بيروت: دارالمعرفه.
١٩. ابن واضح يعقوبى، احمد بن ابى يعقوب اسحاق (م ٢٨٤ ق)، تاريخ يعقوبى، بيروت: دار صادر، ١٤١٥.
٢٠. ابو سعد سمعانى، عبدالكريم بن محمد (م ٥٦٢ ق)، الانساب، به كوشش: عبد الله عمر، بيروت: دارالجنان، ١٤٠٨ ق.
٢١. ابوالفرج اصفهانى، على بن حسين (م ٣٥٦ ق)، مقاتل الطالبين، تحقيق: كاظم مظفر، قم: موسسه دار الكتاب، ١٣٨٥ ق.
٢٢. ابوالقاسم كوفى، على بن احمد (م ٣٢٩ ق)، الاستغاثه فى بدع الثلاثه، تهران: موسسه الاعلمى، ١٣٧٣ ش.
٢٣. اربلى، ابوالحسن على بن عيسى (م ٦٩٢ ق)، كشف الغمّه فى معرفه الأئمّه، بيروت: دارالاضواء، ١٤٠٥ ق.
٢٤. ازرقى، محمد بن عبدالله (م ٢٤٨ ق)، اخبار مكّه و ما جاء فيها من الآثار، به كوشش: رشدى الصالح، مكّه: مكتبه الثقافه، ١٤١٥ ق.

۲۵. اصفهانی، ابوالفرج (م ۳۵۶ ق)، مقاتل الطالبین، به کوشش: سید احمد صفر، بیروت: دارالمعرفه.
۲۶. امام مسلم، مسلم بن حجاج نیشابوری (م ۲۶۱ ق)، صحیح مسلم با شرح سنوسی، به کوشش: محمّد سالم، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ ق.
۲۷. بخاری، محمد بن اسماعیل (م ۲۵۶ ق)، صحیح البخاری، به کوشش: بن باز، بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۸ ق.
۲۸. بدرالدین الحموی (م ۷۳۳ ق)، غرر التبیان، به کوشش: عبدالجواد خلف، دمشق: دار قتیبه، ۱۴۱۰ ق.
۲۹. بغوی، حسین بن مسعود (م ۵۱۰ ق)، تفسیر بغوی (معالم التنزیل)، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۴ ق.
۳۰. بلاذری، احمد بن یحیی (م ۲۷۹ ق)، انساب الاشراف، به کوشش: زکار، بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۷ ق.
۳۱. بیهقی، ابوبکر احمد بن حسین (م ۴۵۸ ق)، دلائل النبوه، به کوشش: عبدالمعطی، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۵ ق.
۳۲. حاکم حسکانی، عبیدالله بن احمد (م ۵۰۶ ق)، شواهد التنزیل، به کوشش: محمودی، تهران: سازمان چاپ و نشر وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۴۱۱ ق.
۳۳. خطیب بغدادی، احمد بن علی (م ۴۶۳ ق)، تاریخ بغداد، به کوشش: عبدالقادر، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۷ ق.
۳۴. زرکلی، خیرالدین (م ۱۳۸۹ ق)، الاعلام، بیروت: دارالعلم للملایین، ۱۹۹۷ م.
۳۵. زمخشری، ابوالقاسم محمود بن عمر (م ۵۳۸ ق)، الکشاف، قم: بلاغت، ۱۴۱۵ ق.
۳۶. سخاوی، شمس الدین محمد بن عبدالرحمن (م ۹۰۲ ق)، التحفه اللطیفه فی تاریخ المدینه، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۴ ق.
۳۷. سید بن طاووس، رضی الدین علی بن موسی (م ۶۶۴ ق)، الطرف من الانباء والمناقب، مصحح: عطار، نشر تاسوعا.
۳۸. شافعی، محمد بن ادريس (م ۲۰۴ ق)، مسند الشافعی، تحقیق: رفعت فوزی عبدالمطلب، بیروت: دارالکتب العلمیه.
۳۹. شهید الاول، عاملی نبطی جزینی (م ۷۸۶ ق)، المزار، قم: مؤسسه الامام المهدي، ۷، ۱۴۱۰ ق.
۴۰. شیخ صدوق، ابوجعفر محمّد بن علی بن الحسین بن بابویه قمی (م ۳۸۱ ق)، الخصال، به کوشش غفاری، قم: نشر اسلامی، ۱۴۱۶ ق.
۴۱. شیخ طوسی، ابوجعفر محمّد بن حسن (م ۴۶۰ ق)، تهذیب الاحکام، به کوشش: غفاری، تهران: صدوق، ۱۴۱۷ ق.

٤٢. ، مصباح المتهدد، بيروت: فقه الشيعة، ١٤١١ ق.

٤٣. شيخ مفيد، محمّد بن محمّد بن نعمان عكبري بغدادى (م ٤١٣ ق)، الإرشاد فى معرفه حجج اللّٰه على العباد، بيروت: دارالمفيد، ١٤١٤ ق.

٤٤. صالحى شامى، محمد بن يوسف (م ٩٤٢ ق)، سبل الهدى و الرشاد فى سيره خيرالعباد، تحقيق: عادل احمد عبدالموجود، بيروت: دارالكتاب العالميه، ١٤١٤ ق.

٤٥. طبرسى، فضل بن حسن (م ٥٤٨ ق)، اعلام الورى باعلام الهدى، قم: آل البيت ٧، ١٤١٧ ق.

٤٦. ، مجمع البيان فى تفسير القرآن ، بيروت: دارالمعرفه، ١٤٠٦ ق.

٤٧. طبرى، محمد بن جرير (م ٣١٠ ق)، تاريخ طبرى (تاريخ الامم والملوك)، به كوشش: گروهى از علماء، بيروت: اعلمى، ١٤٠٣ ق.

٤٨. ، جامع البيان عن تأويل آى القرآن (تفسير طبرى)، بيروت: دار الفكر، ١٤٠٨ ق.

٤٩. عروسى حوزى، عبدالحى بن جمعه (م ١١١٢ ق)، نورالثقلين، به كوشش: رسولى محلاتى، تهران: اسماعيليان، ١٣٧٣ ش.

٥٠. على بن بلبان الفارسى (م ٧٣٩ ق)، صحيح ابن حبان بترتيب ابن بلبان، به كوشش: الارنؤوط، الرساله، ١٤١٤ ق.

٥١. عينى، بدرالدين ابو محمد بن احمد (م ٨٥٥ ق)، عمدہ القارى، بيروت: داراحياء التراث العربى.

٥٢. فرات كوفى، فرات بن ابراهيم (زنده در ٣٠٧ ق)، تفسير فرات كوفى، به كوشش: محمّد كاظم، تهران: سازمان چاپ و نشر وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامى، ١٣٧٤ ش.

٥٣. قرطبى، محمّد بن احمد انصارى (م ٦٧١ ق)، الجامع لأحكام القرآن (تفسير القرطبى)، بيروت: دارالكتب العلميه، ١٤١٧ ق.

٥٤. قمى، على بن ابراهيم (م ٣٠٧ ق)، تفسير القمى، به كوشش: الجزائرى، قم: دارالكتاب، ١٤٠٤ ق.

٥٥. قندوزى حنفى، سليمان بن ابراهيم (م ١٢٩٤ ق)، ينابيع المودّه لذوى القربى، به كوشش: الحسين، تهران: اسوه، ١٤١٦ ق.

٥٦. كلينى، ابو جعفر محمّد بن يعقوب (م ٣٢٩ ق)، الكافى، به كوشش: غفارى، تهران: دارالكتب الاسلاميه، ١٣٧٥ ش.

٥٧. مجلسى، محمّدباقر (م ١١١٠ ق)، بحار الأنوار، بيروت: داراحياء التراث العربى، ١٤٠٣ ق.

٥٨. مسعودى، على بن حسين (م ٣٤٦ ق)، مروج الذهب ومعادن الجوهر، به كوشش: مفيد محمّد، بيروت: دارالكتب العلميه.

٥٩. مقریزی، احمد بن علی (م ٨٤٥ ق)، امتاع الاسماع، به كوشش: محمد عبدالحمید، بیروت: دار الکتب العلمیه، ١٤٢٠ ق.

٦٠. واقدی، محمد بن عمر (م ٢٠٧ ق) المغازی والفتوح والردده، تحقیق: مارسدن جونز، بیروت: الاعلمی، ١٤٠٩ ق.

ص: ٢٢٤

١- . طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ١٠، ص ٧٦٧؛ قرطبی، محمد بن احمد، الجامع لأحكام القرآن،

ج ١٩، ص ٦٧؛ زمخشری، محمود بن عمر، الکشاف، ج ٤، ص ٧٦٨.

٢- . حموی، بدر الدین، غررالتیان، ص ٥١٣.

٣- . توبه: ١٠٠.

٤- . بغوی، حسین بن مسعود، تفسیر بغوی، ج ٢، ص ٢٧١؛ طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ٥، ص

٩٨.

خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ در دایره المعارف اسلام و نقد آن (۱)

دبلیو مونتگمری وات

چکیده

شرح زندگانی حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ با استناد به مهم ترین منابع تاریخی و روایی اهل سنت و شیعه است. از دیدگاه این اسلام شناس مشهور: ازدواج با خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ، همان گونه که به صراحت بیان شده، عمدتاً به خاطر این که وی با پرورش اعتماد به نفس حضرت محمّد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و میدان دادن به رسالتش از او حمایت می کرد و به او دل گرمی می داد، نقطه عطفی در کار تبلیغ پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بود. پس از آن که حضرت محمّد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ رویداد بی نظیر دعوت به نبوت را پشت سر گذاشت، همسرش این رویداد را به یکی از خویشاوندان خود به نام ورقه بن نوفل که نصرانی بود و می گفت: این رویداد بی نظیر مشابه همان چیزی است که بر حضرت موسی عَلَیْهِ السَّلَامُ هنگام نزول تورات روی داد خبر داد. سخنان ورقه به احتمال زیاد، به تثبیت اعتقاد حضرت محمّد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به واقعی بودن این رویداد (بعثت) کمک کرد. عبدالرضا عرب در نقد این مقاله معتقد است: نگاهی اجمالی به این مقاله نشان می دهد که این مقاله در معرفی شخصیت و زندگانی حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ از نواقص و کاستی های فراوانی برخوردار است و بسیاری از جنبه های زندگانی این بانوی بزرگ اسلام را بازگو نکرده است. برای نمونه، شخصیت حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ پیش از اسلام و جایگاه او

ص: ۲۲۵

۱- تصویر خانواده پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در دایره المعارف اسلام (ترجمه و نقد). ناقدین: عبدالرضا عرب، محمّد موسی نور و سید محمّدحسین میر عبداللّهی، زیر نظر محمود تقی زاده داوری، قم: انتشارات شیعه شناسی، چاپ اول، ۱۳۸۷، ص ۱۷ - ۵۲.

در میان قریش مورد توجه قرار نگرفته است. به دلیل آن که در این مقاله، هیچ اشاره ای به برخی فضایل و صفات برجسته و ممتاز این شخصیت کم نظیر تاریخ اسلام نشده است، نویسنده این نقد، بخشی از مهم ترین آنها را بیان می کند و سپس به نقد محتوایی مقاله می پردازد.

کلیدواژه: خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ، پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آٰلِهِ، تاریخ اسلام، نبوت، بعثت، دایره المعارف اسلام، نقد و بررسی.

[حضرت] خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ نخستین همسر [حضرت] مُحَمَّد صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آٰلِهِ وَ دَخْتَرِ خَوِیْلِدِ بْنِ عَبْدِ مَنَافٍ «اسد» از قبیله «قریش» در مکه بود. وی پیش از ازدواج با [حضرت] مُحَمَّد صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آٰلِهِ دو بار ازدواج کرده بود: یک بار با ابوهاله تمیمی یکی از موالی طایفه مکی «عبدالدار» و یک بار هم با عَتِیق (یا عَتِیق) بن عَائِذ (که به اشتباه «عابد» گفته شده) بن عبد الله از طایفه مکی «مخزوم».

در باره ترتیب این دو ازدواج و نیز اسم و نسب ابوهاله، تردید وجود دارد. غالباً گفته شده که وی برای ابوهاله دو پسر به نام های (معمولاً دخترانه) هند و هاله، و برای عتیق یک دختر به نام هند به دنیا آورد. به دلیل آن که طلاق در مکه رواج داشت، (۱) احتمالاً او از ابوهاله طلاق گرفت، (۲) اما می گویند: پس از درگذشت عتیق، وی بیوه شد. مؤید این مطلب این واقعت است که برادرزاده او، سائب بن ابی سائب، شریک تجاری [حضرت] مُحَمَّد صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آٰلِهِ شد. (۳)

خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ پیش از ازدواج با [حضرت] مُحَمَّد صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آٰلِهِ اموالی داشت که با آنها به تجارت می پرداخت (همان گونه که اسماء بنت مُخَرَّبَه، مادر ابوجهل نیز چنین می کرد). به احتمال بسیار زیاد، علت این استقلال، تداوم آداب و رسوم کهن مبتنی بر خویشاوندی مادری بوده است. (۴) خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ در سال ۶۰۵ م (یا پیش از آن)

ص: ۲۲۶

۱- ر. ک: ابن حیب بغدادی، ابوجعفر محمد، الْمُحَبَّر، ص ۴۳۵ - ۴۵۵.

۲- Cf. Sprenger, Leben, I, ۱۹۷.

۳- ازرقی، محمد بن عبدالله، اخبار مکه و ما جاء فیها من الآثار، ص ۴۷۱.

۴- نیز: با این حقیقت که رقیقه، خواهر خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ، دختری داشت که به نام مادرش، اُمیمه بنت رقیقه، شناخته می شد.

مقدمت رفتن [حضرت] محمّد صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ بِه «بُصْرًا» در سوریه را فراهم کرد تا مباشر مال التجاره او باشد. او این مأموریت را به نحو رضایت بخشی انجام داد و پس از بازگشتش، خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ به وی پیشنهاد ازدواج داد. حکایاتی مبنی بر این که او تحت تأثیر معجزات [حضرت] محمّد صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ قرار گرفت و نیز این حکایت را که خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ به پدر خود مشروب خوراند و در حالت مستی موافقت او را با این ازدواج کسب کرد، می توان نادیده گرفت.

معمولاً چنین گفته شده که عقد ازدواج را عمویش عمر بن اسد از طرف او، و حمزه از طرف برادرزاده اش [حضرت] محمّد صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ اجرا کردند. ظاهراً این زوج مدّتی از زندگی خود را در مکه در اتاقی در خانه حکیم بن حزام بن خویلد، برادرزاده خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ، گذراندند؛^(۱) ولی در خلال دوره تحریم [در شعب ابی طالب]، حکیم برای عمّه اش که در آن زمان در میان بنی هاشم بود، غذا می برد، و از طریق حکیم بود که زید بن حاربه که او را به عنوان برده از سوریه آورده یا از [بازار] «عکاظ» خریده بودند به خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ رسید.

گفته شده که به هنگام ازدواج، [حضرت] محمّد صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ ۲۵، یا ۲ عَلَیْهَا السَّلَامُ، یا ۲۱ سال و خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ ۴۰ یا ۲۸ سال داشتند و دست کم، صاحب پنج فرزند شدند: چهار دختر (زینب، امّ کلثوم، [حضرت] فاطمه عَلَیْهَا السَّلَامُ و رقیه) و یک یا شاید دو پسر (قاسم و عبد الله؛ اما شاید این دو، نام یک نفر باشد و عموماً همه توافق دارند که «طاهر» و «طیب» القاب عبد الله هستند).

ازدواج با [حضرت] خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ همان گونه که به صراحت بیان شده عمدتاً به خاطر این که وی با پرورش اعتماد به نفس [حضرت] محمّد صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ و میدان دادن به رسالتش از او حمایت می کرد و به او دل گرمی می داد، نقطه عطفی در کار [تبلیغ] پیامبر صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ بود. پس از آن که [حضرت] محمّد صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ رویداد بی نظیر دعوت

ص: ۲۲۷

۱- ازرقی، محمد بن عبدالله، اخبار مکه و ما جاء فیها من الآثار، ص ۴۳۶.

به نبوت را پشت سر گذاشت، همسرش این رویداد را به یکی از خویشاوندان خود به نام ورقه بن نوفل که نصرانی بود و می گفت: این رویداد بی نظیر مشابه همان چیزی است که بر [حضرت] موسی عَلَيْهِ السَّلَام هنگام نزول تورات روی داد خیر داد. سخنان ورقه به احتمال زیاد، به تثبیت اعتقاد [حضرت] مُحَمَّد صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ به واقعی بودن این رویداد (بعثت) کمک کرد.

شاید آیه هشت سوره ضحی: (وَ وَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى) (۱) ناظر به این ازدواج باشد؛ زیرا ثروت [حضرت] خدیجه عَلَيْهَا السَّلَام به پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ این امکان را داد که به طور گسترده تری به کارهای تجاری بپردازد. گر چه هیچ ذکری از سفر دیگری به سوریه در میان نیست، اما ظاهراً [حضرت] مُحَمَّد صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ همان گونه که قبلاً بیان شد با سائب شراکت تجاری داشت. طبق نقل ها، [حضرت] خدیجه عَلَيْهَا السَّلَام در سال ۶۱ صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ م سه روز پس از فوت ابوطالب (یعنی سه سال پیش از هجرت) در گذشت.

کتابنامه

۱. ابن اثیر جزیری، علی بن مُحَمَّد (م ۶۳۰ ق)، اسد الغابه فی معرفه الصحابه، تهران: انتشارات اسماعیلیان.
۱. ابن حبیب بغدادی، ابوجعفر مُحَمَّد (م ۲۴۵ ق)، الْمُحَبَّر، چاپ ایلزه لیشتن اشتتر، حیدرآباد، دکن ۱۳۶۱ / ۱۹۴۲، چاپ افست بیروت [بی تا].
۲. ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی (م ۸۵۲ ق)، الاصابه فی تمیز الصحابه، تحقیق: عادل احمد، علی محمّد، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ ق.
۳. ابن سعد واقدی، ابو عبدالله مُحَمَّد (م ۲۳۰ ق)، الطبقات الکبری، بیروت: دار صادر.
۴. ابن هشام حمیری، ابومحمد عبدالملک (م ۲۱۳ ق)، السیره النبویه، تحقیق: مصطفی سقا، ابراهیم ایاری و عبدالحفیظ شلبی، بیروت: داراحیاء التراث العربی، [بی تا].
۵. زبیری، مصعب بن عبدالله، نسب قریش، قاهره: چاپ لوی پرووانسال، ۱۹۵۳.
۶. طبری، محمد بن جریر (م ۳۱۰ ق)، تاریخ طبری (تاریخ الامم والملوک)، به کوشش: گروهی از علماء، بیروت: اعلمی، ۱۴۰۳ ق.

۷. F. Bhl, Das Leben Mhammeds, Leipzig, ۱۹۳۰, pp. ۱۱۸ – ۱۲۱.

۸. W. M. Watt, Mhammad at Mecca, Mhammad at Medina, Oxford, ۱۹۵۳, ۱۹۵۶, indises

۹. W. Robertson Smith, Kinship and Marriage in Early Arabia, Cambridge, ۱۸۸۵.

۱- و تورا تنگ دست یافت و بی نیاز کرد. (م)

نوشتار حاضر نقدی است بر مقاله «خدیجه» از دائرالمعارف اسلام که به قلم اسلام شناس مشهور، مونتگمری وات، نگاشته شده است. در باره اهمیت آثار وات، در مقاله مربوط به عایشه سخن خواهیم گفت.

زندگانی و شخصیت حضرت خدیجه علیها السلام ارتباط نزدیک و عمیقی با حوادث صدر اسلام دارد. دوران ایشان دوران سخت گذار از تاریکی جاهلیت به روشنایی اسلام بود و حضرت خدیجه علیها السلام یکی از حلقه های وصل این دو دوره به شمار می آید. ایشان به عنوان نخستین همسر رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، نقش عمده ای در زندگانی آن حضرت داشت. بنا بر این، شناخت شخصیت وی به معنای شناخت بخشی از زندگانی رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ است.

با این که نوشته های وات در قیاس با دیگران از نقاط قوت بیشتری برخوردار است، اما مقاله او، هم از لحاظ ساختار و هم محتوا، دارای اشکالات و نواقصی است که به آنها می پردازیم.

اشکالات ساختاری

یکی از اشکالات فراگیر مقالات تاریخی دائرالمعارف اسلام نحوه بهره گیری از منابع است؛ از یک سو، نویسندگان این مقالات خود را در منابع و دیدگاه های اهل سنت محدود می کنند، در حالی که تاریخ اسلام در منابع مورد قبول اهل سنت خلاصه نمی شود. از سوی دیگر، در بهره گیری از گزارش های تاریخی، آنچه را با پیش فرض ها و محاسبات مادی خودشان مطابقت دارد، گزینش می نمایند و از نقد و ارزیابی و بررسی اخبار و روایات، خودداری می کنند. در حقیقت، اساس نوشته های مستشرقان را اخبار و گزارش های مشهور تشکیل می دهد. اما کسانی که با شیوه های علمی تاریخ آشنا هستند، می دانند که برای پذیرش یک خبر، شهرت آن کفایت نمی کند، بلکه باید اخبار معارض با آن را نیز مطالعه کرد و به جمع بندی مناسب، دست یافت.

وات مقاله خود را با موضوع «ازدواج خدیجه و پیامبر» آغاز کرده است و پیش از همه، به مسئله ازدواج های قبلی حضرت خدیجه علیها السلام پرداخته و سطوری را به آن اختصاص داده است. آن گاه رابطه تجاری پیامبر صلی الله علیه و آله و خدیجه علیها السلام را، که منجر به ازدواج آن دو شد، ذکر کرده و از زندگانی مشترک حضرت خدیجه علیها السلام و پیامبر صلی الله علیه و آله، تنها به تعداد فرزندان آنها بسنده نموده و در نهایت، تنها با اشاره به حمایت های مالی و اعتقادی وی از پیامبر صلی الله علیه و آله، مقاله را با بیان وفات حضرت خدیجه علیها السلام به پایان برده است.

نگاهی اجمالی به این مقاله نشان می دهد که این مقاله در معرفی شخصیت و زندگانی حضرت خدیجه علیها السلام، از نواقص و کاستی های فراوانی برخوردار است و بسیاری از جنبه های زندگانی این بانوی بزرگ اسلام را بازگو نکرده، برای نمونه، شخصیت حضرت خدیجه علیها السلام پیش از اسلام و جایگاه او در میان قریش مورد توجه قرار نگرفته است.

ماجرای ازدواج وی با پیامبر صلی الله علیه و آله از نکات مهم و ارزشمندی برخوردار است که در این مقاله به آنها اشاره ای نشده، جایگاه حضرت خدیجه علیها السلام نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و عشق و علاقه خاصی که آن حضرت به ایشان داشت ذکر نشده است.

ماجرای «شعب ابی طالب» و نقش حساس و تعیین کننده خدیجه علیها السلام در آن، تنها به کمک های مشکوک حکیم بن حزام خلاصه شده و اشاره ای به اصل ماجرا و اهمیت آن نشده است. حمایت های همه جانبه حضرت خدیجه علیها السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله که بخش عمده ای از فضایل ایشان را تشکیل می دهد، بسیار ناقص و پر اشتباه بیان شده و در نهایت این که مقاله از جمع بندی و نتیجه گیری مطلوبی برخوردار نیست. نویسنده مقاله می تواند دست کم، اشاره ای کوتاه و اجمالی به برخی فضایل و مناقب حضرت خدیجه علیها السلام، که در همه منابع تاریخ و حدیث اسلام منعکس شده است، بنماید و مقاله را با تبیین ویژگی های شخصیتی حضرت خدیجه علیها السلام به پایان برد.

به دلیل آن که در این مقاله، هیچ اشاره ای به برخی فضایل و صفات برجسته و ممتاز این شخصیت کم نظیر تاریخ اسلام نشده است، ما بخشی از مهم ترین آنها را بیان می کنیم و سپس به نقد محتوایی مقاله می پردازیم. در حقیقت، آنچه به عنوان فضایل حضرت خدیجه علیها السلام بیان می کنیم، مقدمه و پیش درآمدی است بر نقد و بررسی محتوایی مقاله که در پی خواهد آمد:

۱. حضرت خدیجه علیها السلام پیش از اسلام و در دوران سیاه جاهلیت و قحطی انسانی، از زنان برجسته و ممتاز و صاحب کمال عصر خویش بود. او به دلیل عصمت و پرهیزگاری فوق العاده اش، به «طاهره قریش» مشهور شد (۱) و به خاطر شأن و جایگاه رفیعش، به «کبری» ملقب گردید (۲) و چون در فضایل و کرامات انسانی سرآمد زنان عصر خویش بود،

ص: ۲۳۱

-
- ۱- ابن سعد واقدی، ابو عبدالله محمد، الطبقات الکبری، ج ۸، ص ۱۲.
 - ۲- ابن اثیر جزری، علی بن محمد، اسد الغابه فی معرفه الصحابه، ج ۷، ص ۷۸؛ ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، البدایه و النهایه، ج ۵، ص ۳۲۹؛ هیثمی، علی بن ابی بکر، مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ج ۹، ص ۲۱۸.

به او «سیده نساء قریش» می گفتند (۱) و پس از اسلام، به دلیل سبقت در پذیرش اسلام و تأیید و حمایت های همه جانبه از رسول اکرم صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَآلِهِ و ایتار اموال و دارایی های خود در راه اسلام و ده ها فضیلت دیگر، از سوی رسول خدا، به لقب «سیده نساء العالمین» مفتخر شد. (۲) مورخان او را زنی بااراده، متفکر، مقتدر، مدیر، شریف، کریم و خوش خو توصیف کرده اند. (۳)

۲. تاریخ گواهی می دهد که حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ نخستین مسلمان و مؤمن به رسول خدا صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ و دین اسلام بود. (۴)

عَلَیْهَا السَّلَامُ. رسول خدا صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ و ایتار اموال و دارایی های خود در راه اسلام و ده ها فضیلت دیگر، از سوی رسول خدا، به لقب «سیده نساء العالمین» مفتخر شد. (۲) مورخان او را زنی بااراده، متفکر، مقتدر، مدیر، شریف، کریم و خوش خو توصیف کرده اند. (۳)

۴. رسول خدا صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ و ایتار اموال و دارایی های خود در راه اسلام و ده ها فضیلت دیگر، از سوی رسول خدا، به لقب «سیده نساء العالمین» مفتخر شد. (۲) مورخان او را زنی بااراده، متفکر، مقتدر، مدیر، شریف، کریم و خوش خو توصیف کرده اند. (۳)

ص: ۲۳۲

- ۱- . حلبی، علی بن برهان، السیره الحلبیه، ج ۱، ص ۲۲۴؛ سید بن طاووس، علی بن موسی، سعد السعود، ص ۴۱۸.
- ۲- . ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالله، الاستیعاب، ج ۴، ص ۳۸۳.
- ۳- . خدیجه بنت خویلد بن اسد امراه حازمه جلده لبیبه شریفه مع ما اراد الله بها من الکرامه و الخیر و هی یومئذ اوسط قریش نسباً و اعظمهم شرفاً و اکثرهم مالاً؛ صاحبه الاخلاق الفاضله. (ابن سعد واقدی، ابو عبدالله محمد، الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۳۱)
- ۴- . ابن هشام حمیری، ابو محمد عبدالملک، السیره النبویه، ج ۱، ص ۱۵۸.
- ۵- . سیده نساء العالمین مریم ثم فاطمه ثم خدیجه ثم آسیه. (ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالله، الاستیعاب، ج ۴، ص ۳۸۳)
- ۶- . ان افضل نساء اهل الجنه اربع: خدیجه بنت خویلد و فاطمه بنت محمد و مریم بنت عمران و آسیه بنت مزاحم امراه فرعون. (ابن حنبل، احمد بن محمد شیبانی، مسند احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۳۱۶؛ ابن اثیر جزری، علی بن محمد، اسد الغابه فی معرفه الصحابه، ج ۷، ص ۸۳؛ ذهبی، شمس الدین محمد بن احمد، تاریخ الاسلام، ج ۳، ص ۴۶؛ ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، الأصابه فی تمییز الصحابه، ج ۸، ص ۱۰۱)

فقال: الله السلام و على جبرئيل السلام و عليك السلام و رحمه الله و بركاته. (۱)

۵. خانه حضرت خدیجه علیها السلام از اماکن مقدّس شهر مکه، محلّ عروج پیامبر صلی الله علیه و آله به معراج و مهبط جبرئیل امین و ملائک مقرب خدا و استراحتگاه خاتم الانبیاء و پرورشگاه دو شخصیت بی نظیر تاریخ اسلام، امیرالمؤمنین علی علیه السلام و فاطمه زهرا علیها السلام بود. علی بن ابی طالب علیه السلام از دوران کودکی، در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله و در پرتو توجهات مادرانه حضرت خدیجه علیها السلام پرورش یافت و بی شک، محیط خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله در تکوین شخصیت الهی این ابرمرد تاریخ تأثیرگذار بوده است؛ چنان که خود آن حضرت از این دوران به نیکی یاد می کند. (۲) ثمره زندگانی رسول خدا صلی الله علیه و آله و خدیجه کبری علیها السلام چند دختر و پسر بود که از میان آن ها، تنها فاطمه زهرا علیها السلام زنده ماند و نام پدر و مادر خود را برای همیشه زنده نگاه داشت.

۶. رسول خدا صلی الله علیه و آله سال وفات حضرت خدیجه علیها السلام و ابوطالب علیه السلام را «عام الحزن» اعلام کردند. (۳) پیامبر صلی الله علیه و آله مصیبت فقدان این دو شخصیت مهم تاریخ اسلام را متوجّه جهان اسلام دانستند و آن را فراتر از مصیبتی خانوادگی معرّفی نمودند. (۴)

پیامبر صلی الله علیه و آله هیچ گاه نام و یاد حضرت خدیجه علیها السلام را از نظر دور نداشتند، تا آن جا که عایشه گفته است: رسول خدا هیچ گاه از منزل خارج نشد، مگر آن که از حضرت خدیجه یاد کرد و او را به نیکی ستود. جملاتی که رسول خدا در مدح حضرت خدیجه بیان می کردند، چنین بود: او محبوبه من بود. محبت خدیجه رزق من بود. او

ص: ۲۳۳

۱- طبرانی، سلیمان بن احمد لخمی، معجم الکبیر، ج ۲۳، ص ۱۵؛ ابن عساکر، علی بن حسن، تاریخ مدینه دمشق، ج ۷۰، ص ۱۱۸؛ اربلی، ابوالحسن علی بن عیسی، کشف الغمه فی معرفه الائمه، ج ۲، ص ۱۳۴.

۲- نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲.

۳- فسمی رسول الله ذلك العام عام الحزن. (زمخشری، محمود بن عمر، ربیع الابرار و نصوص الاخبار، ج ۱، ص ۷۷)

۴- اجتمعت علی هذه الامه فی هذه الايام مصیبتان لا ادری بایهما انا اشدّ جزعاً. (ابن واضح یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۳۵۵)

نبی مکرم را باید وفادارترین مرد نسبت به همسر در پیوند با حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ ارزیابی کرد. نمونه های فراوانی از عشق ورزی رسول خدا صَیْلَمُی اَللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلهِ نَسَبت به خدیجه کبری عَلَیْهَا السَّلَامُ در متون تاریخی گزارش شده است. آن حضرت سعی می کردند تمام خاطرات حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ را زنده بدارند، تا آن جا که گفته اند: حتّی وقتی گوسفندی ذبح می شد، می فرمودند: «از گوشت آن گوسفند برای دوستان حضرت خدیجه نیز بفرستید.» (۲)

این عشق و علاقهٔ شدید پیامبر صَیْلَمُی اَللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلهِ به حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ بود که حسادت زنانهٔ عایشه را نسبت به حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ برانگیخت. عایشه خود در این باره می گوید: «رسول خدا همواره از خدیجه یاد می کرد و این غیرت و حسادت مرا برانگیخت و به پیامبر اعتراض کردم که مگر نه آن که خدیجه پیرزنی بود که مرد و خداوند بهتر از او را نصیب تو کرده است؟ عایشه می گوید: دیدم رسول خدا از حرف من به شدت خشمگین شد و چهره اش برافروخته گردید، به گونه ای که مانند آن را فقط در هنگام نزول وحی در ایشان دیده بودم. آن گاه فرمود: نه، به خدا قسم! هرگز خداوند بهتر از خدیجه را به من نداد؛ (زیرا) او زمانی به من ایمان آورد، که مردم به من کفر می ورزیدند، و زمانی مرا تصدیق کرد، که مردم مرا تکذیب می کردند، و زمانی با اموالش مرا حمایت کرد، که مردم مرا تحریم کرده بودند، و خداوند از خدیجه به من فرزندان روزی کرد، در حالی که از همسران دیگر فرزندی ندارم.» (۳)

ص: ۲۳۴

- ۱- . به عنوان نمونه ر.ک: ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، البدایه و النهایه، ج ۲، ص ۷۴؛ ابن عساکر، علی بن حسن، تاریخ مدینه دمشق، ج ۷، ص ۱۱۸؛ قندوزی حنفی، سلیمان بن ابراهیم، ینایع الموده لذوی القربی، ج ۲، ص ۵۰.
- ۲- . اذا ذبح الشاه یقول: ارسلوا الی صدیقات خدیجه. (ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، الأصابه فی تمییز الصحابه، ج ۸، ص ۱۰۳؛ امام مسلم، مسلم بن حجاج نیشابوری، صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۸)
- ۳- . لا والله، ما ابدلنی الله خیراً منها، آمنت بی اذ کفر الناس و صدقتنی اذ کذبنی الناس، و واستنی فی مالها اذ حرّمتنی الناس و رزقنی الله منها اولاداً اذ حرّمتنی اولاد النساء. (ابن اثیر جزری، علی بن محمّد، اسد الغابه فی معرفه الصحابه، ج ۷، ص ۸۴؛ ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالله، الاستیعاب، ج ۴، ص ۳۸۴)

۱. ازدواج های حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ پیش از ازدواج با پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ

وات مقاله خود را با اشاره به ازدواج های حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ پیش از ازدواج با پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ آغاز می کند و با تکیه بر اخبار مشهور تاریخی در باره ازدواج های حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ، این امر را مسلم می پندارد که ایشان پیش از ازدواج با پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ، با دو مرد دیگر ازدواج کرده. این در حالی است که علی رغم شهرت این خبر، در باره ازدواج های قبلی حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ تردیدهای جدی وجود دارد. این تردید زمانی جدی تر می شود که بدانیم طرفداران عایشه کوشیده اند تا یکی از فضایل منحصر به فرد عایشه را در قیاس با دیگر همسران پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ، دوشیزه و باکره بودن او بیان کنند و در کتاب های خود، پی در پی بنویسند: پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ با هیچ زن باکره ای غیر عایشه ازدواج نکرد، و خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ پیش از پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ، با دو مرد دیگر به نام های عتیق بن عائذ و ابوهاله ازدواج کرده بود. (۱)

اما در باره حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ، شواهدی در دست است که نشان می دهد ایشان نیز از زنان باکره پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ بود و پیش از پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ، با هیچ مرد دیگری ازدواج نکرده بود. برخی از مهم ترین شواهد تاریخی در این باره به شرح ذیل است:

الف. ابن شهر آشوب از قول بلاذری و ابوالقاسم کوفی و سید مرتضی و ابوجعفر می نویسد: پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ با حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ ازدواج کردند، در حالی که

ص: ۲۳۵

۱- . انه لم يتزوج بکراً غیر عایشه. (بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح البخاری، ج ۶، ص ۱۱۹؛ حاکم نیشابوری، ابو عبدالله، المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۱۳؛ نسائی، احمد بن شعیب، سنن الکبری، ج ۷، ص ۸۱؛ هینمی، علی بن ابی بکر، مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ج ۹، ص ۲۵۲) اگر بنا بر بیان فضیلت باشد، باید بر ولود یا غیر ولود بودن همسر تأکید کرد که در اسلام، بر این ویژگی در گزینش همسر توصیه شده است؛ چنان که رسول خدا ۹۱ به یکی از اصحاب خود فرمودند: با زن سیاه چهره ولود (بچه زا) ازدواج کن، ولی با زن زیبا و نیکوچهره عقیم (نازا) ازدواج نکن. و این فضیلتی است که عایشه از آن محروم و خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ از آن بهره مند بود. (کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۵، ص ۳۳۳)

او دوشیزه بود. (۱) بنا بر این، اجماعی که در باره ازدواج های قبلی حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ ادعا می شود، فرومی ریزد.

ب. از سوی دیگر، این مطلب مورد اتفاق همه ارباب تاریخ و حدیث است که کسی از بزرگان و اشراف و شخصیت های قریش باقی نمانده بود که از حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ خواستگاری نکرده و ایشان به آنها پاسخ منفی نداده باشد و آن گاه که وی از میان انبوه خواستگاران، حضرت مُحَمَّد صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ را برای همسری برگزید، زنان قریش خشمگین شدند و او را از خود راندند و بر او شوریدند که چرا به بزرگان و اشراف قریش پاسخ منفی دادی و اکنون با یتیم ابوطالب، که فقیر و تهی دست است، ازدواج می کنی؟! با وجود این، چگونه می توان باور کرد که حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ با یک اعرابی از قبیله «تمیم» ازدواج کرده و مورد ملامت هیچ یک از اشراف یا زنان قریش قرار نگرفته باشد؟ (۲)

امّا در پاسخ به این پرسش که چگونه ممکن است زن شرافتمند و صاحب جمالی این مدّت طولانی بدون شوهر مانده و ازدواج نکرده و پدرش نیز او را مجبور به ازدواج نکرده باشد، باید گفت: اولاً، پدر حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ در جریان جنگ «فجار» کشته شده بود (۳) و عموی او نیز چنین سلطه پدرانه ای نداشت که بتواند فردی مثل حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ را، که از موقعیت اجتماعی بالایی برخوردار بود، مجبور به ازدواج کند.

باقی ماندن زنی در موقعیت و جایگاه حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ بدون ازدواج و با این هدف که منتظر باشد تا همسر مناسب و دارای فضل و کمال و مورد علاقه ای بیابد نیز هیچ بعید به نظر نمی رسد.

ج. اخبار و روایات در باره همسران ادعایی حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ دچار تناقض و تعارض آشکارند و با ابهامات فراوانی روبه رو هستند. برای مثال، در این که نام ابو هاله آیا نباش بن زراره بوده یا زراره بن نباش، یا این که نامش هند یا مالک بوده، و در این که آیا وی

ص: ۲۳۶

۱- انّ النبی تزوّج به و کانت عذراء. (ابن شهر آشوب، محمد بن علی، مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۱۳۸)

۲- ابوالقاسم کوفی، علی بن احمد، الاستغاثه، ج ۱، ص ۷۰.

۳- ابن سعد واقدی، ابو عبدالله محمد، الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۳۳.

صحابی بوده یا خیر، و این که آیا او پیش از عتیق با حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ ازدواج کرده یا پس از او، و هم چنین این که آیا هند که گفته می شود فرزند حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ بوده، آیا پسر بوده یا دختر و آیا فرزند ابوهاله بوده یا عتیق، و آیا هند بر اثر طاعون مرد یا در جنگ جمل کشته شد و مسائلی از این قبیل، اختلاف نقل های فراوانی وجود دارد، به گونه ای که نمی توان به هیچ یک از آنها اعتماد کرد و حقیقت غیر قابل تردیدی به دست آورد. (۱)

د. اما در باره فرزندان حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ از همسران سابقش نیز، که به عنوان دلیلی بر ازدواج های سابقش در نظر گرفته شده، شواهد و قراینی وجود دارند که نشان می دهند آنها فرزندان حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ نبودند، بلکه فرزندان خواهر حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ بودند که در خانه ایشان و تحت سرپرستی مالی و عاطفی ایشان قرار داشتند. (۲)

در این جا، تنها به نقلی از ابوالقاسم کوفی اشاره می کنیم که حقایق تازه ای در باره فرزندان ایشان ارائه می کند. او می نویسد: حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ خواهری به نام هاله داشت که با مردی از طایفه «مخزوم» ازدواج کرد و دختری به نام هاله به دنیا آورد. سپس با مردی از طایفه «تمیم» ازدواج کرد که به او ابوهند گفته می شد و برای او هند را به دنیا آورد. آن مرد تمیمی زن دیگری داشت که زینب و رقیه را برایش به دنیا آورده و سپس مرده بود. پس از مرگ آن تمیمی، فرزندش هند به قبیله تمیم پیوست، ولی هاله، خواهر حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ، و دو فرزندش، که تنها مانده بودند، نزد خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ زندگی می کردند. پس از ازدواج حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ با پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله، هاله نیز از دنیا رفت و

ص: ۲۳۷

۱- ر.ک: عاملی، سید جعفر مرتضی، الصحيح من سیره النبی الاعظم، ج ۲، ص ۱۲۲ که مؤلف، منابع این اختلاف نقل ها را به تفصیل ذکر کرده است.

۲- در این باره، علامه محقق سید جعفر مرتضی عاملی تحقیق مبسوطی با عنوان «بنات النبی ام ربائبه» انجام داده است که علاقه مندان می توانند به آن مراجعه کنند. (بنات النبی ام ربائبه، مکتبه الاعلام الاسلامی، قم، ۱۴۱۳) این کتاب با عنوان دختران یا دخترخوانده های پیامبر ۹ ترجمه شده است.

سرپرستی این دو دختر بی پناه را حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ به عهده گرفت و آنها را در خانه رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آٰلِهِ وَ اٰلِهِ مشهور شدند؛ (۱) هم چنان که زید بن حارثه، غلام آزاد شده و فرزندخوانده پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آٰلِهِ، مدّت ها به «زید بن محمّد» شهرت داشت.

۲. شریک تجاری پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آٰلِهِ

نویسنده مقاله، سائب بن ابی سائب را شریک تجاری پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آٰلِهِ ذکر کرده و بر اساس آن، به این نتیجه رسیده که چون سائب برادرزاده ابوهاله بود و با پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آٰلِهِ شراکت تجاری داشت، بنا بر این، ازدواج حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ با پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آٰلِهِ پس از مرگ ابوهاله بوده است، نه پس از طلاق آن دو. جدای از آن، هیچ ارتباط منطقی میان این دو امر (که شراکت پیامبر و سائب پس از مرگ ابوهاله بوده، نه پس از طلاق او) وجود ندارد. اصل این مطلب که سائب بن ابی سائب شریک تجاری پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آٰلِهِ بوده، به شدّت مورد تردید است.

ابن اثیر در معرّفی سائب بن ابی سائب می نویسد: در این که شریک تجاری پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آٰلِهِ چه کسی بوده است، اختلاف نظرهایی وجود دارد. برخی همین سائب بن ابی سائب و برخی پدر وی و برخی قیس بن سائب و برخی افراد دیگری را ذکر کرده اند.

هم چنین در مسلمان بودن سائب بن ابی سائب، اختلاف های فراوانی وجود دارد. برخی معتقدند: او در جنگ بدر در حال کفر کشته شد و برخی روایتی را از اسلام او در زمان معاویه بن ابی سفیان بیان کرده اند و برخی او را از جمله «مؤلفه قلوبهم» یاد کرده اند که از غنایم «حنین» به او داده شد و برخی او را از کسانی نوشته اند که با پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آٰلِهِ به مدینه مهاجرت کردند. بنا بر این، در باره شخصیت سائب بن ابی سائب و اصل این که پیامبر

ص: ۲۳۸

۱- ابوالقاسم کوفی، علی بن احمد، الاستغاثه، ج ۱، ص ۶۴.

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِأَكْبَرٍ شَرَاكَتِ تِجَارِي دَاشْتَه اسْت، نَمِي تَوَان بَه يَك حَقِيقَتِ قَطْعِي وَ مُسَلَّم دَسْت يَافَت. (۱)

۳- اسْتِقْلَالِ اقْتِصَادِي حَضْرَتِ خَدِيْجَه عَلَیْهَا السَّلَامُ

وَ اتِ اسْتِقْلَالِ اقْتِصَادِي حَضْرَتِ خَدِيْجَه عَلَیْهَا السَّلَامُ رَا يَك اَمْر وراثتی از ناحیه قبیله مادری ایشان تلقی نموده و ریشه آن را در آداب و رسوم کهن این طایفه جست و جو می کند و با استناد به این مطلب که خواهر حضرت خدیجه علیها السلام دختری داشته که برخلاف رسم رایج عرب، که به پدر منسوب بودند، به مادرش نسبت داده شده (امیمه بنت رقیقه)، به این نتیجه رسیده که حضرت خدیجه علیها السلام نیز این استقلال را از مادر به ارث برده است. در حقیقت، وات در پی اثبات این مطلب است که خانواده حضرت خدیجه علیها السلام از ناحیه مادر دارای جایگاه اجتماعی بالا و متفاوت با دیگر قبایل عرب بود، تا آن جا که فرزندان این خانواده به مادرانشان نسبت داده شده اند، نه به پدران.

این در حالی است که پدر حضرت خدیجه علیها السلام، خویلد بن اسد، از شرافت و سیادت و مال و ثروت بالایی برخوردار بود. او از اشراف و بزرگان مکه بود که در حوادثی مانند مقابله با پادشاه یمن، که تصمیم داشت حجر الاسود را از مکه به یمن منتقل کند، نقش مهمی ایفا نمود و با شجاعت در برابر این اقدام ایستادگی کرد، (۲) و زمانی که حضرت عبدالمطلب علیهِ السَّلَامُ زمزم را حفر نمود، خویلد بن اسد را در فضیلت احیا و حفر زمزم، شریک خود دانست و خویلد شعری در فضیلت زمزم و اقدام شایسته عبدالمطلب انشاد کرد و در آن زمزم را «حفیره ابراهیم» نامید، که این نام هنوز نیز بر آن اطلاق می شود.

عبدالمطلب در باره خویلد بن اسد گفت: هیچ کس را آگاه تر به علوم گذشته از خویلد بن اسد نیافتم. (۳) جد پدری او نیز از برپاکندگان «حلف الفضول» بود که پیامبر صلی الله علیه و

ص: ۲۳۹

-
- ۱- ابن اثیر جزری، علی بن محمّد، اسد الغابه فی معرفه الصحابه، ج ۲، ص ۱۷۰.
 - ۲- ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، السیره النبویه، ج ۱، ص ۲۶۷؛ ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، البدایه و النهایه، ج ۲، ص ۳۶۲؛ صالحی شامی، محمّد بن یوسف، سبل الهدی و ارشاد فی سیره خیر العباد، ج ۱، ص ۱۱.
 - ۳- ما وجدت احداً ورث العلم الاقدم غیر خویلد بن اسد. (ابن ابی الحدید، عزالدین ابو حامد، شرح نهج البلاغه، ج ۱۵، ص ۲۱۷؛ یاقوت حموی، شهاب الدین ابی عبداللّه، معجم البلدان، ج ۳، ص ۱۴۹؛ صالحی شامی، محمّد بن یوسف، سبل الهدی و ارشاد فی سیره خیر العباد، ج ۱، ص ۱۹۱)

آله نیز در آن حضور داشت و همیشه به آن افتخار می کرد.^(۱) بنا بر این، نمی توان موقعیت اقتصادی و اجتماعی حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ را تنها میراثی از ناحیه مادر دانست؛ چرا که پدر او نیز از ثروتمندان و بزرگان مکه بود.

هر چند در باره منشأ ثروت حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ اطلاعات تاریخی اندکی در اختیار است و آنچه بیان می شود غالباً حدس و گمان محققان و مورخان است، اما بیشتر مورخان بر این اعتقادند که حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ سرمایه اولیه خود را از طریق پدر ثروتمند خود به ارث برد و چون خاندان وی از «حنفاء» و پیروان آیین ابراهیمی بودند، از این رو، برخلاف دیگر زنان عصر جاهلی، از حق ارث محروم نبود و چون برادرانش به جز عمرو همه از دنیا رفته بودند و حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ از لحاظ سنّی از همه بزرگ تر بود، این اموال در اختیار وی قرار گرفت و سپس با درایت و قدرت مدیریتی خود، آن را توسعه داد.

گرچه مادر حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ نیز از موقعیت اجتماعی و اقتصادی مناسبی برخوردار بود، اما این استقلال اقتصادی در میان خاندان حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ عمومیت نداشت و دیگر خواهران وی به چنین سرمایه و ثروتی دست نیافتند و به تجارت و بازرگانی نپرداختند. بنا بر این، نمی توان آن را تنها یک امر خانوادگی و وراثتی دانست، بلکه باید ریشه آن را در شایستگی ها و ویژگی های شخصیتی حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ جست و جو کرد. حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ نمونه یک زن اجتماعی موفق است که در عرصه مدیریت اقتصادی و تعاملات اجتماعی، سرآمد زنان عصر خویش بود و الگوی زنان در طول تاریخ است. سخن ابن سعد در این باره ذکر شد.

نکته دیگر آن که به جز حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ زنان دیگری نیز بودند که به تجارت و

ص: ۲۴۰

۱- ذهبی، شمس الدین محمد بن احمد، سیر اعلام النبلاء، ج ۱۲، ص ۱۷۱؛ ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، البدایه و النهایه، ج

۲، ص ۳۵۵.

داد و ستد و مشاغل اجتماعی می پرداختند، هر چند به اندازه او موفق نبودند؛ مانند امّ شیبه بنت ابی طلحه، الحولاء بنت تویت، امّ معبد خزاعیه، و منشم عطّاره. این موارد نشان می دهد که گر چه زنان در جاهلیت از حقوق اجتماعی و اقتصادی محروم بودند و کسب و اشتغال زنان فراگیر نبود، اما زنانی بودند که به تجارت یا سایر مشاغل اجتماعی می پرداختند، تا آن جا که زنی به نام ردینه به اسلحه سازی اشتغال داشت. (۱) بنا بر این، فعالیت اقتصادی زنان منحصر به خانواده خاصی نبود.

اما آنچه وات به عنوان تأیید ادّعی خود ذکر کرده است که دختر خواهر حضرت خدیجه علیها السلام به مادرش منسوب بود، هیچ ارتباطی با ادّعی وی ندارد؛ زیرا در میان عرب، برخی افراد به مادرشان منسوب بودند، نه پدر و این اختصاص به خانواده خاصی نداشت و الزاماً به معنای برتری اجتماعی مادر بر پدر نبود. برای نمونه، محمّد ابن حنفیه، فرزند امام علی علیه السلام، به مادرش خوله حنفیه منسوب است و نیز محمّد بن سیرین.

۴. حمزه؛ وکیل پیامبر صلی الله علیه و آله در ازدواج

گر چه در برخی منابع تاریخی همچون سیره ابن هشام، وکیل پیامبر صلی الله علیه و آله در اجرای عقد ازدواج، حمزه عموی بزرگوار پیامبر صلی الله علیه و آله ذکر شده، اما این با آنچه عموم مورّخان در این باره نوشته اند، مغایرت دارد و با دقت در متون و ملاحظه قراین، روشن می شود که حضرت ابوطالب علیه السلام از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله از حضرت خدیجه علیها السلام خواستگاری کرد و خطبه عقد را خواند؛ زیرا اولاً، حضرت ابوطالب علیه السلام در میان قریش، از سیادت و مکانت والایی برخوردار و مورد احترام همگان بود و با حضور چنین شخصیتی، نوبت به برادر کوچک تر نمی رسید. ثانیاً، حضرت ابوطالب علیه السلام به عنوان سرپرست پیامبر صلی الله علیه و آله در دوران کودکی و کسی که همواره در کنار آن حضرت بود، برای پیامبر صلی الله علیه و آله جایگاه پدر داشت و طبعاً شایستگی بیشتری در قیاس با دیگران برای

ص: ۲۴۱

۱- ابن حبیب بغدادی، ابوجعفر محمّد، المنمق فی اخبار قریش، ص ۴۱۹؛ زرکلی، خیر الدین، الاعلام، ج ۳، ص ۱۹؛ یاقوت حموی، شهاب الدین ابی عبدالله، معجم البلدان، ج ۳، ص ۴۱.

این امر داشت. ثالثاً، حمزه تنها دو یا چهار سال از پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بزرگ تر بود(۱) و از نظر سن، در جایگاهی نبود که حضرت خدیجه عَلِيهَا السَّلَامُ را برای پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خواستگاری کند.

رابعاً،

متن سخنان حضرت ابوطالب عَلِيهِ السَّلَامُ به عنوان وکیل پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ هنگام خواستگاری و عقد حضرت خدیجه عَلِيهَا السَّلَامُ در متون حدیثی و تاریخی، درج شده که گویای اعتقاد و علاقه بالای او به پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ است.(۲) او در بخشی از سخنانش چنین می گوید: برادرزاده من یعنی رسول خدا با هیچ یک از مردان قریش مقایسه نمی شود، مگر آن که بر او برتری دارد، و با هیچ مردی سنجیده نمی شود، مگر آن که از او والاتر است، و با هیچ بنده ای قابل قیاس نیست.

در عظمت و شخصیت حمزه سیدالشهداء هیچ تردیدی نیست، اما وی در جریان خواستگاری حضرت رسول، نقشی نداشت. ظاهراً برخی از منابع با انتساب این موضوع به حمزه، در صدد برآمده اند تا این فضیلت را از حضرت ابوطالب عَلِيهِ السَّلَامُ بگیرند و به هر کس دیگری جز او اگر چه حمزه باشد بپارند تا نقش حضرت ابوطالب عَلِيهِ السَّلَامُ را در زندگانی رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ کم رنگ سازند.

۵. پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؛ مباشر حضرت خدیجه عَلِيهَا السَّلَامُ

در برخی منابع تاریخی آمده است که حضرت خدیجه عَلِيهَا السَّلَامُ پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ را برای امور تجاری اجیر کرد و پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ به عنوان کارگر و اجیر ایشان به این سفر تجاری رفت. وات نیز تعبیری مشابه این مطلب ارائه کرده و پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ را مباشر وی دانسته است.

گر چه بر اساس منطق اسلام و سیره رسول خدا و سایر پیشوایان دین، کار از ارزش های والای اسلامی به شمار می آید و کارگر مقامی در حد مجاهد فی سبیل الله دارد، اما در باره

ص: ۲۴۲

۱- ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، الأصابه فی تمییز الصحابه، ج ۲، ص ۱۰۵.

۲- ابن ابی جمهور، محمد بن علی، عوالی اللآلی، ج ۳، ص ۲۹۸؛ کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۵، ص ۳۷۴؛ ابن فهد حلّی، احمد بن شمس الدین، المذهب البارع فی شرح المختصر النافع، ج ۳، ص ۱۷۶.

رسول مکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ این مطلب در این دوره زمانی با حقایق تاریخی سازگار نیست که وی اجیر و کارگر حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ بوده باشد، بلکه همکاری پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ با وی به شکل مضاربه یا مشارکت بوده است؛ زیرا یعقوبی، از مورخان بزرگ تاریخ اسلام، تصریح می کند که پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ هرگز اجیر کسی نشد، (۱) و با توجه به سیادت و شرافت و موقعیت بالای حضرت ابوطالب عَلَیْهِ السَّلَامُ، بسیار بعید می نماید که حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ پیشنهاد کارگری به رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ داده باشد، علاوه بر این که اجیر شدن پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، آن هم در فضای خاص مکه، که عمدتاً بردگان و طبقه پایین جامعه را اجیر می کردند، با عزت نفس و مناعت طبع و اخلاق کریمانه پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ سازگار نیست. بنا بر این، به نظر می رسد پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در قالب مضاربه یا شراکت با حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ همکاری کرده است؛ چنان که حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ اموال و غلام خود را نیز در اختیار او قرار داد. جنابذی بر مضاربه بودن همکاری پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ تصریح می کند. (۲) ذهبی نیز نوع این همکاری را در قالب قرض می داند. (۳)

علاوه بر این، مورخان نوشته اند که حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ افرادی را به شکل مضاربه به همکاری دعوت می کرد. (۴)

۶. علت پیشنهاد ازدواج از سوی حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ

نویسنده در بیان زمینه ها و انگیزه های ازدواج پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ و حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ دو روایت صحیح و غلط را در کنار هم قرار داده و در باره هر دو قضاوت یکسانی ارائه

ص: ۲۴۳

- ۱- . ولا كان اجيراً لاحد قط. (ابن واضح یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۱)
- ۲- . مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۹ به نقل از: اخضر جنابذی، عبدالعزیز بن ابی نصر، معالم العترة.
- ۳- . قد سافر فی مالها مقارضاً الی الشام. (ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، فتح الباری بشرح صحیح البخاری، ج ۷، ص ۱۰۰)
- ۴- . تستأجر الرجال فی مالها و تضاربهم ایتاه. (ابن هشام حمیری، ابومحمد عبدالملک، السیره النبویه، ج ۱، ص ۱۲۱؛ طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، ج ۱، ص ۱۲۱؛ ابن سعد واقدی، ابو عبدالله محمد، الطبقات الکبری، ج ۸، ص ۱۶؛ ابن اثیر جزری، علی بن محمد، اسد الغابه فی معرفه الصحابه، ج ۵، ص ۴۳۵)

کرده است تا حق و باطل در هم آمیزد و مخاطب نداند حقیقت امر در این باره چه بوده است. او می نویسد: «حکایاتی مبنی بر این که او (حضرت خدیجه) تحت تأثیر معجزات [حضرت] محمد قرار گرفت و نیز این حکایت را که [حضرت] خدیجه به پدر خود مشروب خوراند و در حالت مستی موافقت او را با ازدواج کسب کرد، می توان نادیده گرفت.»

اما این که حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ از گزارش های غلامش میسر در باره کرامات و معجزات پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، تحت تأثیر قرار گرفت، از مسلمات تاریخی است که عقل نیز آن را تأیید می کند؛ زیرا شخصیت برجسته و ممتازی همچون حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ، که خود سرآمد پاکان و پرهیزگاران عصر خود بود، قطعاً تحت تأثیر شخصیت بی نظیر رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ در آن محیط تاریک و ظلمانی جاهلیت قرار گرفته و خود رسماً از آن حضرت تقاضای ازدواج کرده است. این مطلب در همه منابع اصیل تاریخ بیان شده است. مورخان نوشته اند: (۱)

دلیل اشتیاق خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ به پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ حکایاتی بود که میسر غلام حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ شاهد آنها بود و برایش نقل می کرد؛ او هم نشانه های نبوت را در پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ دیده بود و هم در مسافرتی که پیش از بعثت، در آن برای خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ تجارت می کردند از بحیرای راهب در باره پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ شنیده بود.

اما بخش دوم کلام وات، که به مشروب خوراندن حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ به پدرش اشاره دارد، از مطالب نادرست در باره ایشان است. کسی که اندک آشنایی با شخصیت و زندگانی آن بانوی محترم و نبی مکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ داشته باشد، می داند که پذیرش این روایت، که حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ به پدر خود مشروب خوراند تا اجازه وی را برای

ص: ۲۴۴

۱- . و کان سبب رغبتها فيه ما حكاها لها غلامها میسره ممّا شاهدته من علامات النبوه قبل البعته و ممّا سمعته من بحیرا الراهب فی حقّه لما سافر معه میسره فی تجاره خدیجه. (ابن هشام حمیری، ابو محمد عبدالملک، السیره النبویه، ج ۱، ص ۱۲۱؛ طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، ج ۲، ص ۳۵؛ ابن حبان بستی، محمد بن احمد، الثقات، ج ۱، ص ۴۶؛ ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، الأصابه فی تمییز الصحابه، ج ۸، ص ۹۹)

ازدواج کسب کند، به معنای انکار واقعیت های روشن تاریخی در باره حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ است؛ (۱) زیرا:

أولاً،

پدر حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ سال ها پیش از این ازدواج، در جنگ های «فجار» در گذشته بود و پدری نداشت تا او را مجبور به پذیرش این ازدواج کند (۲) و حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ عموی خود را وکیل خود در ازدواج قرار داده بود و طبعاً او سلطه پدرانه بر وی نداشت تا بخواهد اراده خود را بر شخصیتی مانند حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ تحمیل کند؛ هم چنان که هیچ کس نتوانست خواستگاران فراوان و سرشناس و ثروتمند مکه را بر او تحمیل کند.

ثانیاً، حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ زنی بود که در دوران سیاه و آلوده جاهلیت به «طاهره قریش» مشهور بود. او سرآمد زنان پرهیزگار عصر خویش بود. از این رو، به وی لقب «سیده نساء قریش» داده بودند. (۳) چگونه ممکن است زنی که به طهارت و پاکی و پرهیز از گناه مشهور است، به کار زشت و ناپاکی این چنین دست بزند؟

ثالثاً، پذیرش چنین ازدواجی با عصمت رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ سَازگار نیست، و حال آن که عصمت رکن اصلی نبوت است؛ زیرا کسی که خود معصوم نیست، نمی تواند دیگران را به پاکی دعوت کند و سخنگوی خدا در روی زمین باشد.

۷- شخصیت دادن به حکیم بن حزام

برخلاف تلاش های آشکاری که برای محو شخصیت حضرت ابوطالب عَلَیْهِ السَّلَامُ در متون تاریخی اهل سنت صورت گرفته، تلاش هایی برای پرنسنگ جلوه دادن نقش شخصیت های دیگری همچون حکیم بن حزام و ورقه بن نوفل انجام شده، که نویسندگانی همچون وات را نیز خواسته یا ناخواسته گرفتار کرده است. در این مقاله، وات تلاش کرده است تا حکیم بن

ص: ۲۴۵

- ۱- ابن سعد در الطبقات الکبری این روایت را نقل کرده و آن را ضعیف شمرده و نقد کرده است. (ابن سعد واقدی، ابو عبدالله محمد، الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۳۳)
- ۲- همان.
- ۳- ابن سعد واقدی، ابو عبدالله محمد، الطبقات الکبری، ج ۸، ص ۱۲؛ ابن اثیر جزری، علی بن محمد، اسد الغابه فی معرفه الصحابه، ج ۷، ص ۷۸.

حزام را یار و مددکار رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ معرّفی کند؛ چنان که نوشته است: حکیم بن حزام خانه خود را در اختیار رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ قرار داد و در دوران سخت و پرمشقت شعب ابی طالب، به پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ مسلمانان یاری می رساند و آنها را از این بحران می رهاند و حتی برای پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ غلامی به نام زید بن حارثه خریداری می کند.

حکیم بن حزام کیست؟ حکیم بن حزام از جمله کسانی بود که قریش در تعقیب پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ هنگام هجرت به مدینه، وی را برای قتل آن حضرت گسیل داشت. (۱) حکیم بن حزام کسی بود که همه مواد غذایی را که به سوی مدینه می آمد، یکجا می خرید و آن را احتکار می کرد و مانع دسترسی مسلمانان به آن می شد. (۲) حکیم ابن حزام تا آخرین لحظه، در صف دشمنان رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ قرار داشت، تا آن که در روز فتح مکه، با بخشش های مالی پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، جذب اسلام شد. از این رو، نام او را در زمره «مؤلفه قلوبهم» نوشته اند. (۳) در برخی روایات آمده است: وی پیش از اسلام آوردنش، برای پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ هدیه ای فرستاد و پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ از پذیرش هدیه او خودداری کردند و فرمودند: برای مسلمان جایز نیست هدیه کافری را بپذیرد. (۴) و نوشته اند: پس از اسلام آوردن وی نیز پیامبر به او اجازه تجارت ندادند، مگر پس از آن که از وی تعهد گرفتند: که مقررات و اخلاق اسلامی را در تجارت رعایت کند. (۵) که اشاره به سوء سابقه او در تجارت دارد.

ص: ۲۴۶

- ۱- . مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ج ۱۹، ص ۳۱؛ طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۵۳۷.
- ۲- . ابن سعد واقدی، ابو عبدالله محمد، الطبقات الکبری، ج ۴، ص ۶۵.
- ۳- . ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، الأصابه فی تمییز الصحابه، ج ۲، ص ۹۸.
- ۴- . ابن حنبل، احمد بن محمد شیبانی، مسند احمد بن حنبل، ج ۲، ص ۹۸.
- ۵- . لم یأذن لحکیم بن حزام بالتجاره حتی ضمن له اقاله النادم و انظار المعسر و اخذ الحق وافیاً و غیر واف. (کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۵، ص ۱۵۱؛ بحرانی، یوسف بن احمد، الحدائق الناضره، ج ۱۸، ص ۲۹)

چگونه ممکن است فردی با چنین سابقه سوئی در شرایط سخت، به یاری رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ شتافته باشد و به مسلمانان محصور در شعب ابی طالب کمک کرده باشد، مگر آن که مانند برخی دیگر مثل ابی العاص بن ربیع از کفار خواسته باشد از این موقعیت سوء استفاده کند و کالای خود را به چند برابر قیمت به مسلمانان بفروشد؟ غالب کسانی که از کمک مالی حکیم به مسلمانان محصور در شعب سخن گفته اند، به این نکته تأکید کرده اند که او موفق به کمک رساندن نشد و ابوجهل مانع رساندن کمک های او به شعب گردید. (۱)

اما آنچه در باره سکونت پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ و حضرت خدیجه عَلِيهَا السَّلَامُ در خانه حکیم بیان شده است، باید گفت: به جز آنچه ازرقی در تاریخ مکه، آن هم به صورت مبهم و گذرا بیان کرده، در هیچ یک از منابع اصیل تاریخی تا آن جا که تتبع کردیم این مطلب بیان نشده است که پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ و حضرت خدیجه عَلِيهَا السَّلَامُ چند روزی را در خانه حکیم به سر برده باشند و به عکس، همه منابع بر این مطلب اتفاق نظر دارند که حضرت ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ به همراه دیگر بزرگان بنی هاشم به خانه حضرت خدیجه عَلِيهَا السَّلَامُ رفت تا او را برای رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ خواستگاری کند و حتی در برخی متون تاریخی، اوصاف خانه حضرت خدیجه عَلِيهَا السَّلَامُ به تفصیل بیان شده است.

علاوه بر این، خود ازرقی نیز در بخش دیگری از کتاب که به معرفی اماکنی در مکه پرداخته که نماز خواندن در آنها مستحب است تصریح می کند که منزل حضرت خدیجه عَلِيهَا السَّلَامُ همان خانه ای است که پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ در همین خانه، همه فرزندان را به دنیا آورد و در همین خانه نیز از دنیا رفت و پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ نیز همواره در این خانه ساکن بود، تا آن که به سوی مدینه هجرت کرد. (۲) علاوه بر این، با توجه به ثروت و سرمایه

ص: ۲۴۷

۱- ابن هشام حمیری، ابو محمد عبدالملک، السیره النبویه، ج ۱، ص ۲۳۶؛ طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، ج ۲، ص ۷۴؛ ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، البدایه و النهایه، ج ۳، ص ۱۰۹.

۲- و منزل خدیجه ابنه خویلد و هو البیت الذی کان سکنه رسول الله و خدیجه و فیه ابنتی بخدیجه و ولدت فیه خدیجه اولادها جمعاً و فیه توفیت خدیجه فلم یزل النبی ساکناً فیه حتی خرج الی المدینه مهاجراً. (ازرقی، محمد بن عبدالله، اخبار مکه و ما جاء فیها من الآثار، ج ۲، ص ۱۹۹)

فوق العاده حضرت خدیجه علیها السَّلَام و خدم و حشم فراوان و غلامان و کنیزانی که در خدمت او بودند، چگونه ممکن است که او صاحب خانه ای نباشد و لازم باشد که چند روزی را در خانه حکیم به سر برد؟

در باره نحوه خرید زید بن حارثه نیز نقل های متفاوت و متضادی بیان شده و این گونه نیست که همه مورخان معتقد باشند که زید توسط حکیم بن حزام برای عمه اش حضرت خدیجه علیها السَّلَام خریداری شده است. در برخی نقل ها آمده است که حضرت خدیجه علیها السَّلَام یا رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، خود شخصاً زید را از بازار «عکاظ» خریداری کردند.^(۱)

بنا بر آنچه گفته شد و با توجه به این که حکیم بن حزام به شدت عثمانی مذهب و از مخالفان امیرالمؤمنین علی علیه السَّلَام بود و در هیچ یک از جنگ های آن حضرت شرکت نکرد، بعید نیست که راویانی همچون زبیر بن بکّار و مصعب بن عبد الله سعی در فضیلت تراشی برای او کرده باشند، تا آن جا که برخلاف عموم مورخان، معتقد شدند که حکیم بن حزام در کعبه و خانه خدا متولد شد، نه علی بن ابی طالب علیه السَّلَام!^(۲) و این حقیقت قطعی و مورد اتفاق همگان و فضیلت منحصر به فرد حضرت علی علیه السَّلَام را مورد تردید قرار دادند.

۸. نقش حضرت خدیجه علیها السَّلَام در تأیید رسالت پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ

بدون تردید، مهم ترین فراز زندگانی حضرت خدیجه علیها السَّلَام حمایت های بی دریغ و همه جانبه او از رسول گرامی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ در امر رسالت است، که متأسفانه در این مقاله بسیار ضعیف و پرغلط، بدان پرداخته شده. هر چند نویسنده از ازدواج حضرت خدیجه علیها السَّلَام با پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ و حمایت های او از آن حضرت به عنوان نقطه عطف در کار پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ یاد نموده، اما تبیین صحیح و روشنی از نقش حمایتی حضرت خدیجه علیها السَّلَام در تبلیغ پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ارائه نکرده، بلکه با بهره گیری از روایات

ص: ۲۴۸

-
- ۱- . ذهبی، شمس الدین محمد بن احمد، سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۲۲۳.
 - ۲- . عاملی، سید جعفر مرتضی، الصحیح من سیره النبی الاعظم، ج ۲، ص ۱۶۲.

ضعیف اما مشهور، به تضعیف پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ پرداخته است، نه به تبیین شخصیت حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَام.

وات در پی آن بوده است که نشان دهد پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ در دریافت وحی و به عهده گرفتن امر رسالت، نیازمند تأیید و کسب اعتماد به نفس از سوی حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَام بوده و مهم تر از آن این که پیرمرد مسیحی مهر تأیید و تثبیت بر رسالت رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ زده و آن را در قلب پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، امری واقعی قرار داده و پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ را از هر گونه شک و تردید نسبت به نبوت خویش رهانیده است! ریشه این تحلیل ها روایتی نادرست و افسانه وار از عایشه در باره چگونگی آغاز بعثت و رسالت پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ است که جز او راوی دیگری ندارد و سپس با تکرار در متون و منابع حدیث و تاریخ اسلام، به یک حقیقت قطعی و تردیدناپذیر تبدیل شده است. برای نقد این بخش از مقاله، ناچاریم متن این روایت و نقد آن را بیان کنیم. روایت عایشه چنین است:

«نخستین بار که به رسول خدا وحی شد، خواب راست بود. هر خوابی که می دید مانند صبح روشن رخ می داد. سپس به خلوت نشینی علاقه مند شد و در غار حرا خلوت می گزید. در آن جا، چند شب به عبادت می پرداخت، سپس نزد خانواده اش بازمی گشت و از خدیجه توشه می گرفت (و به غار برمی گشت)، تا آن که حق نزد او آمد و او در غار بود. فرشته نزد او آمد و گفت: بخوان. گفت: من خواندن نمی دانم. پیامبر می گوید: فرشته مرا گرفت و به سختی فشارم داد، به حدی که طاقتم تمام شد. سپس رهایم کرد و گفت: بخوان. گفتم: خواندن نمی دانم. دوباره مرا گرفت و به سختی فشار داد، به حدی که طاقتم تمام شد. آن گاه رهایم کرد و گفت: بخوان. گفتم: خواندن نمی دانم. بار سوم مرا گرفت و به سختی فشار داد، به حدی که طاقتم تمام شد. سپس رهایم کرد و گفت: بخوان به نام پروردگارت که آفرید...»

آن گاه رسول خدا در حالی که دلش می لرزید، بازگشت و با آن حال، نزد خدیجه رفت و گفت: مرا بپوشانید! مرا بپوشانید! او را پوشانیدند تا اضطراب و ترس او ریخت. رسول خدا آنچه را پیش آمده بود برای خدیجه بیان کرد و گفت: بر خویشتن بیمناکم! خدیجه گفت: هرگز! به خدا سوگند، خداوند تو را خوار نخواهد کرد؛ زیرا تو به خویشتانت نیکی و به مردم

بخشش می کنی، تهی دستان را دارا، مهمانان را پذیرایی و در حوادث جانب حق را می گیری. سپس خدیجه به همراه او نزد پسر عمویش ورقه بن نوفل رفت. او پیرمردی نابینا بود و در زمان جاهلیت به مسیحیت گرویده بود و زبان عبری می دانست و انجیل را با این زبان می نوشت. خدیجه به او گفت: عموزاده! از برادرزاده ات بشنو (که چه می گوید). ورقه گفت: برادرزاده! چه می بینی؟ رسول خدا آنچه را دیده بود به او خبر داد. ورقه گفت: این همان ناموس است که بر موسی نازل شده است. کاش من امروز جوان بودم. کاش آن روز که قومت تو را بیرون می کنند، زنده بودم. رسول خدا گفت: مگر مرا بیرون می کنند؟ گفت: آری...» (۱)

رویکرد دنیاگرایانه و تفسیرهای مادی از بعثت و نبوت و تجربه شخصی پنداشتن وحی از سوی مستشرقان ریشه در چنین روایاتی دارد. وات بر اساس این روایت، به نقش خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ و ورقه بن نوفل در تثبیت و تأیید نبوت رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ می پرداخته، در حالی که این روایت، هم از لحاظ سند مخدوش است و هم از لحاظ محتوا، و با مبانی اعتقادی و حقایق تاریخ اسلام سازگار نیست؛ زیرا:

۱. راوی این خبر عایشه است که در سال چهارم یا پنجم بعثت (بنا به نقل مشهور) متولد شده و در زمان حادثه، حضور نداشته است (۲) و چون نام راوی اصلی را که احتمالاً از او شنیده ذکر نکرده، نقل وی فاقد سند و به اصطلاح «مرسل» بوده و روایت مرسل فاقد اعتبار است.

۲. این روایت ماهیت وحی را امری جسمی و مادی پنداشته و تلقی وحی را با فشارهای مکرر جسمانی مرتبط ساخته، در حالی که یادگیری و خواندن امری ذهنی است و تلقی وحی و ارتباط پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ با مبدأ جهان هستی و عالم غیب، مستلزم این گونه

ص: ۲۵۰

۱- بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح البخاری، ج ۶، ص ۸۹؛ ابن حنبل، احمد بن محمد شیبانی، مسند احمد بن حنبل، ج ۶، ص ۲۳۲؛ امام مسلم، مسلم بن حجاج نیشابوری، صحیح مسلم، ج ۱، ص ۹۷؛ بیهقی، احمد بن حسین، السنن الکبری، ج ۹، ص ۶.

۲- ر.ک: نقد مقاله عایشه از همین کتاب.

عَلَيْهَا السَّلَامُ. پذیرش این روایت به معنای پذیرش ناآگاهی پیامبر صَلَّي اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ وَحْيٍ وَتَرَسٍ او از برانگیخته شدن به رسالت است. اما با توجه به آمادگی هایی که حضرت مُحَمَّد صَلَّي اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ داشتند و قبلاً پیام های غیبی را دریافت می نمودند، دلیلی نداشت که حضرت غافل گیر شده، دچار ترس و اضطراب گردد. علاوه بر ملاقات های قبلی پیامبر صَلَّي اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ با فرشته وحی و نداهای آسمانی، که شنیده بود، در برخی منابع آمده است که جبرئیل در ابتدا، شب شنبه و شب یک شنبه نزد پیامبر صَلَّي اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ آمد و بار سوم (یعنی روز دوشنبه) بود که رسالت را به او ابلاغ کرد. (۱) پس دیدار مزبور در حرا، نخستین دیدار حضرت با فرشته نبود که از مشاهده آن دچار ترس و اضطراب گردد. اساساً چگونه ممکن است خداوند منصب بزرگ رسالت را به عهده کسی بگذارد که آمادگی و شایستگی آن را نداشته باشد؟

۴. شَكٌّ و تردیدی که در این روایت به رسول خدا صَلَّي اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نسبت داده شده، با آیات قرآن سازگار نیست؛ زیرا قرآن می فرماید: قلب (محمّد) آنچه را دید تکذیب نکرد (در آن تردید نکرد). (۲)

امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ در پاسخ یکی از اصحابش که پرسید: چرا رسول الله صَلَّي اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ هنگام دریافت وحی، ترس آن را نداشت که از وسوسه های شیطان باشد، پاسخ دادند: «خداوند وقتی بنده ای را به رسالت منصوب می کند، به او اطمینان خاطر و آرامش می بخشد، به گونه ای که هر چه از جانب خدا بر او نازل می گردد، همانند چیزی است که خود به چشم می بیند.» (۳)

ص: ۲۵۱

۱- طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۰۷؛ ابن واضح یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۷.

۲- (مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى). (نجم: ۱۱)

۳- مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، ج ۱۸، ص ۲۶۲؛ عیاشی، محمد بن مسعود سمرقندی، تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۲۰۱؛ عروسی حویزی، عبد علی بن جمعه، تفسیر نور الثقلین، ج ۲، ص ۴۷۸.

از نظر عقلی نیز تردید و شک پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ در درک و ابلاغ وحی مخلّ فلسفه بعثت است. به راستی، چگونه می توان از پیامبری پیروی کرد که خود شک دارد آنچه شنیده وحی و کلام خدا است یا کلام شیطان؟

۵. از همه بدتر این است که تصوّر کنیم حضرت محمّد صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، که به رسالت و مسئولیت هدایت مردم مبعوث شده بود، خود نمی دانست چه اتفاقی افتاده است و پیک الهی را نمی شناخت و پیام الهی را درست تشخیص نمی داد، تا آن که پیرمرد نابینای مسیحی بر حکم رسالت او مهر تأیید نهاد و حضرت محمّد صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ با اظهارات او، به رسالت خویش اطمینان یافت و دلش آرام گرفت! به راستی، ورقه کیست که تا این حد در زندگانی و شخصیت رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ نقش داشته و همه جا پای او در میان است، تا آن جا که حتّی در فضایل او احادیثی از پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ جعل کرده اند که او صاحب خانه ای در بهشت است؟

ابن عساکر در باره او می نویسد: هیچ کس را نمی شناسم که گفته باشد: او اسلام آورده است. (۱) ابن جوزی می نویسد: او هرگز مسلمان نبود. (۲) و ابن عباس می گوید: او بر دین مسیحیت مرد. او بر نصرانیت باقی بود تا مرد. وی در حالی که چند سال پس از بعثت زنده بود، حاضر به پذیرش اسلام نشد. (۳) هیچ یک از مورّخان و رجال شناسان اسلامی نام او را در میان صحابه پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ذکر نکرده اند. پس چنین شخصیتی چگونه ممکن است مهر تأیید بر رسالت پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ زده و او را به رسالتش امیدوار کرده و در بهشت ساکن باشد؟! چگونه ممکن است که او پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ را تأیید کند و تأیید او این قدر مهم تلقی شود، اما خود به پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ایمان نیاورد؟

اما در باره نحوه حمایت حضرت خدیجه علیها السّلام از رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ به این روایت از ابن هشام توجه کنید:

ص: ۲۵۲

۱- ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، الأصابه فی تمییز الصحابه، ج ۳، ص ۶۳۳.

۲- حلبی، علی بن برهان، السیره الحلبیه، ج ۱، ص ۲۵۰.

۳- ابن اثیر جزری، علی بن محمّد، اسد الغابه فی معرفه الصحابه، ج ۱، ص ۲۰۷.

حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ نخستین زنی بود که به رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اِيْمَان آورد و همواره او را تأیید و تصدیق کرد و مایه آرامش خاطر و تسکین قلب پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بود. هر گاه پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ از طعنه های تلخ و آزاردهنده مشرکان آزرده خاطر می شد و مورد بی مهری های روحی و جسمی مشرکان قرار می گرفت، حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ بود که به ایشان دلداری می داد و مایه آرامش او در برابر سختی ها و ناملایمات بود. (۱)

بنا بر این، نقش حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ در حمایت از نبی مکرم و حمایت های روحی و عاطفی و هم چنین پشتیبانی مالی از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در انجام تبلیغ و رسالتش، ظهور یافت. در روایتی، رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ را «صَدِيقَةُ اُمَّتِ اِسْلَامِي» نامیدند (هذه صَدِيقَةُ اُمَّتِي) (۲) و این نشان می دهد که تأییدها و تصدیق های حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ به عنوان یک زن برجسته و شخصیت سرشناس قریش، تأثیر بسزایی در پیشبرد اهداف پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ داشته است.

اهمیت این تأییدها زمانی روشن می شود که بدانیم او وقتی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ را تأیید کرد و به رسالتش ایمان آورد که بسیاری از بزرگان قریش، که بعدها از اصحاب پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ شدند، پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ را تکذیب می کردند و به او تهمت جنون و سحر و جادو می زدند. از این رو، پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در توصیف حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ می فرمایند: «او زمانی به من ایمان آورد، که مردم به من کفر ورزیدند و زمانی مرا تصدیق کرد، که مردم مرا تکذیب نمودند و زمانی با اموالش مرا یاری داد، که مردم مرا از اموال خود محروم ساختند.» (۳)

ص: ۲۵۳

۱- اسلم خدیجه بنت خویلد و آمنت به خدیجه بنت خویلد، و صدقت بما جاءه من الله، و وزارتة علی أمره، و کانت أول من آمن بالله و برسوله و صدق بما جاء منه، فحفف الله بذلك عن نبيّه ۹، لا- يسمع شيئاً [مما] يكرهه من ردّ عليه و تكذيب له فيحزنه ذلك لما فرج الله عنه بها اذا رجع اليها، تثبته و تخفف عليه، و تصدقه و تهون عليه أمر الناس، رحمها الله تعالى. (ابن اسحاق، ابو عبدالله محمد، سيره النبي، ج ۱، ص ۱۵۸)

۲- ابن كثير، اسماعيل بن عمر، البدايه و النهايه، ج ۲، ص ۶۲.

۳- آمنت بي اذا كفر الناس و صدقتني اذ كذبني الناس و واستنى بمالها اذ حرمني الناس. (ابن اثير جزري، علي بن محمد، اسد الغابه في معرفه الصحابه، ج ۷، ص ۸۴؛ ابن عبدالبر، يوسف بن عبدالله، الاستيعاب، ج ۴، ص ۳۸۴)

۹- ثروت حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ در اختیار پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ

در پایان مقاله نیز وات به تکرار ادعاهای دروغین و واهی در باره پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ دست زده است. او مدعی است: ثروت حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ در اختیار رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ قرار گرفت و او را از فقر رهانید و به پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ این امکان را داد تا به طور گسترده تری به کارهای تجاری بپردازد! سپس خود وات می افزاید: هیچ خبری از سفر تجاری پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ پس از ازدواج با حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ، گزارش نشده است.

هم چنان که پیش از این گفتیم، بخشی از حمایت های حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ از پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، حمایت های مالی ایشان از آن حضرت بود. دین نوپای اسلام در مراحل نخستین خود، در مواجهه با کفار و مشرکان ثروت پرست مکه، نیاز فراوانی به حمایت های مالی داشت و این مهم به خواست خداوند از طریق اموال فراوان حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ تحقق یافت. اموال حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ در دوران بحرانی سه ساله شعب ابی طالب و در حمایت از مسلمانان نیازمند و هم چنین برای جذب برخی از کفار به اسلام (مؤلفه قلوبهم) هزینه شد.

تاریخ از تحوّل اقتصادی در زندگانی شخصی پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ پس از ازدواج با حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ اطلاعاتی به ما نمی دهد، بلکه آنچه در تاریخ منعکس شده ساده زیستی و زهد فوق العاده پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ است. زندگی رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بسیار بی آرایش و به دور از زرق و برق مادی بود. پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مانند افراد معمولی جامعه زندگی می کردند و وضع لباس و خوراک و پوشاک آن حضرت بسیار زاهدانه بود. ایشان لباس وصله دار به تن می کردند و می فرمودند: من بنده ام و لباس بندگان می پوشم. آن حضرت روی حصیر، بدون فرش می خوابیدند (۱) و به ابوذر فرمودند: ای ابوذر!

ص: ۲۵۴

۱- . کان ینام علی الحصیر لیس تحتہ شیء غیره. (طبرسی، فضل بن حسن، مکارم الاخلاق، ص ۳۸)

من لباس خشن به تن می کنم، و روی زمین می نشینم، و انگشتان خود را پس از غذا می لیسیم، و الاغ بی پالان سوار می شوم و ردیف خود کس دیگری سوار می کنم؛ هر کس از سنت من روگردان شود از من نیست. (۱)

پس این ادعا که پیامبر صلی الله علیه و آله به دلیل چشم داشت به اموال حضرت خدیجه علیها السلام با او ازدواج کرد، از اساس باطل است؛ زیرا حضرت خدیجه علیها السلام با میل و رغبت خود، به پیامبر صلی الله علیه و آله پیشنهاد ازدواج داد و حتی مهریه خود را نیز بخشید و در حقیقت، خود را به پیامبر صلی الله علیه و آله هدیه و عرضه کرد، و زندگانی شخصی پیامبر صلی الله علیه و آله پس از ازدواج با خدیجه ثروتمند، با پیش از آن تفاوتی نداشت. پیامبر صلی الله علیه و آله با این که می توانست از اموال حضرت خدیجه علیها السلام در جهت رفاه و آسایش خود بهره برد و مانند پادشاهان و حاکمان بزرگ جهان، برای خود کاخی برپا کند و خدم و حشم و سپاهی تجهیز نماید، ولی مانند یک فرد معمولی جامعه زندگی کرد و همواره خود را هم سطح فقیران جامعه نگه داشت.

وات برای ادعای خود در این باره که ثروت حضرت خدیجه علیها السلام وضع اقتصادی پیامبر صلی الله علیه و آله را متحول ساخت، به دو مطلب استناد کرده است: نخست شراکت تجاری پیامبر صلی الله علیه و آله با سائب بن ابی سائب، و دیگری آیه شریفه (وَ وَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى)، (۲) اما در باره شراکت تجاری پیامبر صلی الله علیه و آله با سائب، پیش از این توضیح دادیم که در این باره، تردیدها و ابهامات فراوانی وجود دارد، به گونه ای که اصل شراکت تجاری پیامبر صلی الله علیه و آله با هر فرد دیگری غیر از او نیز ثابت نیست و مورخان در این باره سکوت کرده اند.

در باره آیه شریفه (وَ وَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى) نیز گرچه یکی از احتمالاتی که مفسران بیان کرده اند همین است که پیامبر صلی الله علیه و آله پس از ازدواج با حضرت خدیجه علیها السلام

ص: ۲۵۵

۱- علامه طباطبائی، سید محمدحسین، سنن النبی، ص ۱۲۰ - ۱۳۰.

۲- ضحی: ۸.

از مشکل فقر مالی رهایی پیدا کردند و نیازمند مردم نشدند، اما تفسیرهای دیگری نیز از این آیه وجود دارد که باید به آنها نیز توجه شود. مفسران در بیان معنای غنا و استطاعتی که در این آیه بیان شده، چند احتمال مطرح کرده اند؛ از جمله:

۱. استطاعت مالی پیامبر صلی الله علیه و آله به وسیله اموال حضرت خدیجه علیها السلام و غنایمی که در جنگ ها نصیب پیامبر صلی الله علیه و آله و مسلمانان می شد، که این یکی از الطاف خداوند به رسولش بود تا دست نیاز به سوی دیگران دراز نکنند و در مسیر تبلیغ و رسالت خود، در معرض تهمت های مالی قرار نگیرند. اموال حضرت خدیجه علیها السلام در مسیر پیشبرد اهداف الهی رسول خدا صلی الله علیه و آله هزینه شد و صرف توسعه زندگی، رفاه و آسایش رسول خدا صلی الله علیه و آله نگردید.

۲. ایجاد روح قناعت و شکرگزاری و مقام صبر و رضا در برابر نعمت های الهی که از صفات بارز پیامبر صلی الله علیه و آله به شمار می آمد و ایشان را در برابر سختی ها و ناملایمات یاری می داد.

علیها السلام. غنای علمی از طریق نزول وحی، به گونه ای که آن حضرت در هیچ مسئله ای نیازمند دانش و علوم دیگران نبودند، بلکه دانشمندان و صاحبان فکر و اندیشه همواره نیازمند حکمت ها و علوم بی پایان نبوی بوده اند.

۴. استجاب دعا و بی نیازی ایشان از مخلوقات که مورد توجه مفسران قرار گرفته و در سخنان گهربار حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام در مناظره با مأمون در باره عصمت انبیا مطرح شده است. (۱)

بنا بر این، در باره این آیه نمی توان به ظاهر آن اکتفا کرد؛ هم چنان که در باره آیه (و)

ص: ۲۵۶

۱- قرطبی، محمد بن احمد، الجامع لأحكام القرآن، ج ۲۰، ص ۹۹؛ طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰، ص ۳۸۴؛ عروسی حویزی، عبد علی بن جمعه، تفسیر نور الثقلین، ج ۴، ص ۴۹؛ ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، تفسیر ابن کثیر، ج ۴، ص ۵۵۹؛ فیض کاشانی، ملا محمد محسن، الصافی فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۳۴۲؛ علامه طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲۰، ص ۳۱۱.

وَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى (۱) نیز باید به تفاسیر و معانی فراتر از ظاهر الفاظ آیه دست یافت.

کتابنامه

۱. ابن ابی الحدید، عزالدین ابو حامد (م ۶۵۶ ق)، شرح نهج البلاغه، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، قاهره: دار احیا الکتب العربیه، ۱۳۷۸ ق.
۲. ابن ابی جمهور، محمد بن علی احسائی (م ۹۴۰ ق)، عوالی اللالی العزیزیه فی الأحادیث الدینیّه، تحقیق: مجتبی العراقی، قم: مطبعه سید الشهداء، ۷، اول، ۱۴۰۳ ق.
۳. ابن اثیر جزری، علی بن محمد (م ۶۳۰ ق)، اسد الغابه فی معرفه الصحابه، تهران: انتشارات اسماعیلیان.
۴. ابن حبان بُستی، محمد بن احمد (م ۳۵۴ ق)، الثقات، بیروت: مؤسسه الکتب الثقافیه، ۱۴۰۸ ق.
۵. ابن حبیب بغدادی، ابو جعفر محمد (م ۲۴۵ ق)، المنمق فی اخبار قریش، تحقیق: فاروق احمد خورشید، بیروت: عالم الکتب، ۱۴۰۵ ق.
۶. ابن حبیب بغدادی، ابو جعفر محمد (م ۲۴۵ ق)، الْمُحَبَّر، چاپ ایلزه لیشتن اشتتر، حیدرآباد، دکن ۱۳۶۱ / ۱۹۴۲، چاپ افست بیروت [بی تا].
۷. ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی (م ۸۵۲ ق)، الاصابه فی تمییز الصحابه، تحقیق: عادل احمد، علی محمد، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ ق.
۸. فتح الباری شرح صحیح البخاری، تحقیق: عبد العزیز بن عبد الله بن باز، بیروت: دار الفکر، ۱۳۷۹ ق.
۹. ابن حنبل، احمد بن محمد شیبانی (م ۲۴۱ ق)، مسند احمد بن حنبل، بیروت: دار صادر، [بی تا].
۱۰. ابن سعد واقدی، ابو عبدالله محمد (م ۲۳۰ ق)، الطبقات الکبری، بیروت: دار صادر.
۱۱. ابن شهر آشوب، محمد بن علی مازندرانی (م ۵۸۸ ق)، مناقب آل ابی طالب، تحقیق: گروهی از اساتید نجف اشرف، نجف: المکتبه الحیدریه، ۱۳۷۶ ق.
۱۲. ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالله قرطبی (م ۴۶۳ ق)، الاستیعاب فی معرفه الاصحاب، تحقیق: علی محمد بجاوی، بیروت: دار الجیل، ۱۴۱۲ ق.
۱۳. ابن عساکر، علی بن حسن، تاریخ مدینه دمشق، به کوشش: علی شیری، بیروت، ۱۴۱۵ ق / ۱۹۹۵ م.

١٤. ابن فهد حلّي، احمد بن شمس الدين محمد (م ٨٤١ ق)، المهذب البارع في شرح المختصر النافع، قم: مؤسسه نشر اسلامي، ١٤١٣ق.
١٥. ابن كثير، اسماعيل بن عمر (م ٧٧٤ ق)، البدايه والنهائيه، تحقيق: علي شيري، بيروت: دار احياء التراث العربي، ١٤٠٨ ق.
١٦. ابن كثير، اسماعيل بن عمر بن كثير دمشقي (م ٧٧٤ ق)، تفسير ابن كثير (تفسير القرآن العظيم)، تحقيق: عبد العزيز غنيم ومحمد أحمد عاشور ومحمد إبراهيم البنا، قاهره: دار الشعب.
١٧. ابن هشام حميري، ابو محمد عبد الملك (م ٢١٣٨ ق)، السيره النبويه، تحقيق: مصطفى سقا، ابراهيم ابياري و عبد الحفيظ شلبي، بيروت: دار احياء التراث العربي، [بي تا].
١٨. ابن واضح يعقوبي، احمد بن ابي يعقوب اسحاق (م ٢٨٤ ق)، تاريخ يعقوبي، نجف: المكتبه الحيدريه، ١٣٨٤ ق.
١٩. ابوالقاسم كوفي، علي بن احمد (م ٣٥٢ ق)، الاستغاثه في بدع الثلاثه، تهران: مؤسسه الاعلمي، ١٣٧٣ ش.
٢٠. اربلي، علي بن عيسى (م ٦٩٣ ق)، كشف الغمه في معرفه الاثمه، بيروت: دار الاضواء، ١٤٠٥ ق.
٢١. ازرقى، محمّد بن عبدالله (م ٢٤٨ ق)، اخبار مكه و ماجاء فيها من الآثار، تحقيق: رشدي صالح ملحسن، بيروت: ١٤٠٣ / ١٩٨٣، چاپ افسست قم ١٣٦٩ ش.
٢٢. امام مسلم، مسلم بن حجاج نيشابوري (م ٢٦١ ق)، صحيح مسلم، بيروت: دارالفكر، [بي تا].
٢٣. بحراني، يوسف بن احمد (م ١١٨٦ ق)، الحدائق الناضره في أحكام العتره الطاهره، تحقيق: محمّد تقى ايرواني، نجف: دارالكتب الإسلاميه، ١٣٧٧ ق.
٢٤. بخاري، محمد بن اسماعيل (م ٢٥٦ ق)، صحيح البخاري، بيروت: دارالفكر، ١٤٠١ ق.
٢٥. بيهقي، ابوبكر احمد بن حسين (م ٤٥٨ ق)، السنن الكبرى، تحقيق: محمد عبد القادر عطا، بيروت: دار الكتب العلميه، ١٤١٤ ق.
٢٦. حاكم نيشابوري، ابو عبدالله (م ٤٠٥ ق)، المستدرک على الصحيحين، بيروت لبنان: دارالمعرفه، ١٤٠٦ ق.
٢٧. حلبى، علي بن برهان (م ١٠٤٤ ق)، السيره الحلبيه، بيروت: دارالمعرفه، ١٤٠٠ ق.
٢٨. ذهبى، محمد بن احمد بن عثمان، تاريخ الاسلام، تحقيق: عمر عبدالسلام تدمري، بيروت: دارالكتاب العربي، ١٤١٣ ق.
٢٩. سير اعلام النبلاء، تحقيق: شعيب ارنؤوط و حسين اسد، بيروت: مؤسسه الرساله، ١٤١٣ ق.

۳۰. زِرِّكَلِي، خير الدين (م ۱۹۶۶ م)، الأعلام، بيروت: دار العلم، ۱۹۸۰ م.

۳۱. زمخشرى، ابوالقاسم محمود بن عمر (م ۵۳۸ ق)، ربيع الأبرار ونصوص الأخبار، تحقيق: سليم النعيمي، قم: منشورات الشريف الرضى، ۱۴۱۰ ق.

۳۲. سيد بن طاووس، رضى الدين على بن موسى (م ۶۶۴ ق)، سعد السعود، قم: كتابخانه شريف الرضى، ۱۳۶۳ ش.

۳۳. صالحى شامى، محمد بن يوسف (م ۹۴۲ ق)، سبل الهدى و الرشاد فى سيره خير العباد، بيروت: دارالكتب العلميه، ۱۴۱۴ ق.

۳۴. طبرانى، سليمان بن احمد لخمى (م ۳۶۰ ق)، المعجم الكبير، تحقيق: حمى عبدالمجيد سلفى، قاهره: مكتبه ابن تيميه، چاپ دوم، [بى تا].

۳۵. طبرسى، فضل بن حسن (م ۵۴۸ ق)، مجمع البيان فى تفسير القرآن، تحقيق عده اى از محققين بيروت: مؤسسه الاعلمى، ۱۴۱۵ ق.

۳۶. مكارم الأخلاق، تحقيق: علاء آل جعفر، قم: مؤسسه النشر الإسلامى، ۱۴۱۴ ق.

۳۷. طبرى، محمد بن جرير (م ۳۱۰ ق)، تاريخ طبرى (تاريخ الامم والملوك)، به كوشش: گروهى از علماء، بيروت: اعلمى، ۱۴۰۳ ق.

۳۸. عاملى، سيد جعفر مرتضى، الصحيح من سيره النبى الأعظم، بيروت: دارالهادى، ۱۴۱۵ ق.

۳۹. بنات النبى ام ربائبه، قم: مكتبه الاعلام الاسلامى، ۱۴۱۳ ق.

۴۰. عروسى حويزى، عبد على بن جمعه (م ۱۱۱۲ ق)، نور الثقلين، تحقيق: السيد هاشم رسولى محللاتى، قم: مؤسسه إسماعيليان، ۱۴۱۲ ق.

۴۱. علامه طباطبايى، سيد محمد حسين (م ۱۴۰۲ ق)، الميزان فى تفسير القرآن، بيروت: مؤسسه الاعلمى، چاپ سوم، ۱۳۹۳ ق.

۴۲. سنن النبى، قم: بوستان كتاب.

۴۳. عياشى، محمد بن مسعود سلمى سمرقندى (م ۳۲۰ ق)، تفسير العياشى، تحقيق: هاشم رسولى محللاتى، تهران: المكتبه العلميه، ۱۳۸۰ ق.

۴۴. فيض كاشانى، ملا محمد محسن بن شاه مرتضى (م ۱۰۵۹ ق)، الصافى فى تفسير القرآن (تفسير الصافى)، تهران: مكتبه الصدر، ۱۴۱۵ ق.

۴۵. قندوزى حنفى، سليمان بن ابراهيم (م ۱۲۹۴ ق)، ينابيع الموده لذوى القربى، تحقيق: على جمال أشرف الحسينى، تهران:

٤٦. كليني، ابو جعفر محمد بن يعقوب (م ٣٢٩ ق)، الكافي، تهران: دارالكتب الاسلاميه، چاپ چهارم، ١٣٦٥.

٤٧. مجلسي، محمدباقر (م ١١١٠ ق)، بحار الأنوار، بيروت: دار احياء التراث العربي، چاپ سوم، ١٤٠٣ ق.

٤٨. هيثمي، نور الدين علي بن ابي بكر (م ٨٠٧ ق)، مجمع الزوائد و منبع الفوائد، بيروت: دارالكتب العلميه، ١٤٠٨ ق.

٤٩. ياقوت حموي، شهاب الدين ابي عبدالله (م ٦٢٦ ق)، معجم البلدان، [بي جا]: انتشارات دارالصادر، چاپ دوم، ١٩٩٥ م.

ص: ٢٥٧

١- .ضحى: ٧.

دو (زندگینامه و موضوعات خاص)

اشاره

ص: ۲۵۸

خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ قسمتی از پیامبری مُحَمَّد صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ بود(۱)

زین العابدین راهنما

«... این مرگ نبود که به سوی خدیجه می خزید، این زندگی جاودان بود که به سوی او می آمد.»

چکیده

شرح زندگانی حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ با زبانی داستانی و هنری با استناد به منابع مهم تاریخی و حدیثی اهل سنت و شیعه است. از دیدگاه نویسندگان: خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ از آن خدا بود و وقتی که در سن ۶۵ سالگی از دنیا رفت همه دارایی هنگفت خود را در راه خدا و دین و خدا به مصرف رسانده بود. نوشتند که در آن روز دیگر دیناری از مال دنیا نداشت. فقط روح و قلب چهل و پنج ساله مُحَمَّد صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ را داشت که تا آخر عمر هر وقت مُحَمَّد صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ به یاد او می افتاد بی اختیار اشکش جاری می شد. این سال را خود مُحَمَّد صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ و پیروان او «سال اندوه» نامیدند. این نوشتار برای آشنایی جوانان با تاریخ اسلام بسیار مفید و خواندنی است، زیرا نویسندگان با احاطه دقیق بر تاریخ اسلام و داشتن قلم داستانی و سبک جذاب نویسندگی، توانسته است به خوبی از عهده توصیف تاریخ صدر اسلام برآید.

کلیدواژه: حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ، رسول الله صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ، تاریخ اسلام، سال اندوه، ازدواج، ثروت، تبلیغ.

مرگ ابوطالب عَلَیْهِ السَّلَامُ ضربت سختی بر روح و روان مُحَمَّد صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ فرود

ص: ۲۶۰

آورد. هنوز رطوبت خاک های قبر ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ خشک نشده بود که مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ آثار این فقدان را در محیط خود حس کرد.

این جمله را چندین بار به گوش خود از مردم شنید. «مُحَمَّدٌ به زودی به چنگال قریش خواهد افتاد و آیات قرآنی او نیز با رمل های صحرا پراکنده خواهند شد.»

چند روز از فوت ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ نگذشته بود که خدیجه عَلَيْهِ السَّلَامُ هم بیمار شد. چندین شب از شدت تب می سوخت و روز به روز حرارت بدن او تندتر می شد.

مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ هر شب بیش از «دو ثلث شب» بیدار می ماند و از کسی مراقبت می کرد که نه تنها همسر محبوب او بود، بلکه عصای دست او و مشاور صدیق و باوفای او در هر امر و هر پیش آمدی هم بود. ولی بیماری خدیجه عَلَيْهِ السَّلَامُ سخت تر شد و تبش به منتهای شدت رسید و مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بی نهایت نگران گردید.

عشره مبشره همگی به خانه خدیجه عَلَيْهِ السَّلَامُ آمدند و به مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، در پرستاری خدیجه عَلَيْهِ السَّلَامُ یاری کردند؛ لیک نیمه های شب که حالت خدیجه عَلَيْهِ السَّلَامُ وخیم شد فکر کردند مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ را در دقایق آخر عمر خدیجه عَلَيْهِ السَّلَامُ (۱) با وی تنها بگذارند. همه به اتاق بزرگ مجاور رفتند. در آن جا این ده نفر سرهای خود را به زیر انداخته و خاموشی پر غلغله و گویایی بر آنها چیره شده بود.

فکر و کلمه بسیار در مغز و زبان یکایک آنها رفت و آمد داشت، ولی لب هایشان خاموش بود. سرانجام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ که بیش از همه نگران و دلواپس حال خدیجه عَلَيْهِ السَّلَامُ بود با فصاحت و قوت کلمه خود، این سکوت را شکست و چنین گفت:

«تازه سه روز از فاجعه اول می گذرد (۲) هنوز این جراحات دل پیامبر در مرگ پدرم خون می چکد... هنوز این جراحات التیام نیافته است. اینک خدیجه ام المؤمنین... این زن پاکدل و باایمان... که برای پیامبر فرشته رحمت بود و پیامبر در چشم های او و روی لبان وی معانی

ص: ۲۶۱

۱- . حلبی، علی بن برهان، السیره الحلبیه، ص ۳۳۷.

۲- . مجلسی، محمّدباقر، بحار الأنوار، ج ۳، در احوال خدیجه سلام الله علیها؛ امیره قریه، حسین، شهرات النساء؛ حسینی دشتکی شیرازی، خواجه میر جمال الدین، روضه الاحباب فی سیره النبی والال.

ایمان و حمایت را خواند. او در اعماق روح و قلب پیامبر جای داشت و در افکار او تأثیر فراوان نخستین کسی بود که پیش از آمدن وحی، روشنایی رسالت را در پیشانی فرستاده خدا دید و گویی که اولین وحی بر او فرود آمده بود. این بانوی بزرگ، این خدیجه پناه دهنده مستمندان، همو که قسمتی از رسالت و بعثت رسول الله بود. پیش از هر کس، او دست یاری به سوی پیامبر دراز کرد در مواقع شدت و سختی او نیرو دهنده روان پیامبر بود. اکنون در بستر مرگ افتاده و فقدان او چه تأثیر عظیمی در روح رسول خدا خواهد کرد. خدایا خودت فرستاده خدا و اسلام وی را یاری کن.»

علی عَلَيْهِ السَّلَامُ این کلمات را با گلوی گرفته گفت و بی اختیار اشک از دیدگانش سرازیر شد.

ابوبکر گفت: «آری حق با تو است. مرگ ام المؤمنین تکان سختی به روان رسول الله می دهد. این جراحی دوم قلب او است. ابوطالب و خدیجه هر کدام برای اسلام ستونی استوار بودند. خدا خودش خدیجه را شفا بدهد.»

هنوز این جمله را پایان نداده بود که میسره از اتاق خدیجه عَلِيهَا السَّلَامُ بیرون دوید، آب آتش زده از دیده روان داشت.

علی عَلَيْهِ السَّلَامُ از جای خود پرید و به اتاق خدیجه عَلِيهَا السَّلَامُ رفت.

همان دم باقی اصحاب گرداگرد میسره ایستادند و هر کدام پرسشی می کردند.

علی عَلَيْهِ السَّلَامُ در اتاق خدیجه عَلِيهَا السَّلَامُ بسیار نماند. وقتی برگشت با اندوهی که بر همه وجودش سنگینی می کرد به حاضران چنین گفت:

«او در آخرین لحظه های زندگی است. این بانوی بزرگ قریش مرگش هم بسان زندگیش بزرگوار و ملکوتی است. نور فوق العاده ای بر سیمای او افتاده لبخند آسمانی بر روی لب های وی نقش بسته، «نفس مطمئنه» که نخستین شعار اسلام است و هر کس در زندگی نیازمند آن است بر سیمای او پرتو افکنده دیدگانش گاهی به صورت پیامبر و گاهی به سقف اتاق دوخته می شود. گویی منتظر کسی یا چیزی است که از آسمان فرود آید. مرگ که در همه جا و برای هر کس هولناک است، در این جا... در اتاق خدیجه چقدر ناچیز

می نمود! من که چند دقیقه تماشاگر حال او بودم چیزی که به نظرم نمی آمد مرگ بود.

این مرگ نبود که به سوی خدیجه می خزید، این زندگی جاویدان بود که به سوی او می آمد... نگاه هایی که میان خدیجه و محمد رد و بدل می شد مانند آن بود که روان آنها در آسمان ابدیت پرواز می کند. گویی در میان روشنایی الهی و فیض خدایی پیش می روند. گویی خدیجه جایگاه بلند خویش را در آن دنیا می بیند که خشنودی بر لب های رنگ پریده اش بسان تبسم سایه افکنده... .

من مرگ را گوشه اتاق او مانند چیزی پست دیدم. دنیایی که در آن جا پدید آمده بود پر از لمعه و برق بود... انسان جنبش موج های روان را در آن جا مشاهده می کرد. می دید که چگونه روان ها، جنبشی به سوی «ملا اعلی» و به طرف آسمان ها دارند به بالای ستارگان، آن جا که آیین پاک محمدی قرار گرفته. احساس می کردم که با روح بزرگ پرنور خدیجه و با جاذبیت رسول خدا من نیز به سوی آن آسمان به پرواز آمده ام.»

در این میان، صدای توانایی از اتاق خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ بلند شد که این کلمات را گفت: «خدیجه بزرگ اینک فرشتگان اند که به تو درود می فرستند.»

عَلَى عَلَیْهَا السَّلَامُ و بقیه اصحاب به یکدیگر گفتند: این صدای رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ است.

طلحه گفت: «خوشا به نیکبختی خدیجه! در دنیا بهترین همسر را داشت و در آخرت بالاترین مقام... هر چه داشت از مال و دارایی و از نیروی شکیبایی همه را در راه خدا به کار برد.»

ابوبکر به میسره گفت: «برو بین خدیجه در چه حال است.»

میسره پاسخ داد: در این دم پراضطراب دل من یارای دیدن ندارد.

تنها علی عَلَیْهَا السَّلَامُ بود که به اتاق خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ بازگشت.

در آخرین نگاه های خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ چه بود؟

دست خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ در دو دست محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ و نگاهشان چنان به هم

آمیخته بود که گفتم یک دنیا کلمه میان شان گفت و شنود می شد... زبان آنها خاموش بود اما در افکارشان سراسر خاطرات گذشته موج می زد... این لحظه از همان لحظاتی است که زبان خاموش است ولی این خاموشی از هر کلمه و گفتاری گویاتر و فصیح تر است. در این عالم دیگر کلمه نیست و گنجایش معانی را از دست می دهد. در این هنگام کلمه نمی تواند به همان چابکی اندیشه و خاطر بر زبان بیاید و همه آن معانی را در برگیرد. در این جا است که کلمه مثل جره های سوفالی می شکند، خرد می شود. کلمه زمان و وقت می خواهد و این از همان لحظاتی است که زمان و وقت در آن تحلیل رفته است.

در چند لحظه کوتاه باید یک دنیای جاویدان را جای داد. اکنون دیگر بیش از چند دقیقه به حیات خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ باقی نمانده است.

اندیشه و احساس خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ در نگاه های پراطمینان او به مُحَمَّد صَیْمِی اَللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ، به خوبی خوانده می شد. شاید بخش های گوناگون زندگی خود را با او می دید و خوبی هایی که از مُحَمَّد صَیْمِی اَللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ در دل اندوخته داشت با نگاه های خود باز می گفت: «حلم او، صبر او، پایداری و استحکام او در پرستش خدا، دهش و بخشش او به تهی دستان، ادب او نسبت به زبردستان، سیمای اندیشمند او، غلبه اندوهش بر شادیش، نیروی اراده او، حالت های غایر عادی وحی او و صدای توانا و لهجه پاک او هنگامی که آیه های قرآنی را برایش می خواند.» این ها همه گویی در خاطره خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ می آمد و لبخندی بر لبان او به جا می گذاشت.

آیا خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ به گذشته ها می اندیشید؟ به روزهای جوانی خود که شویش ابوهاله در گذشت و دلش نیازمند حرارت دوگانه بود، حرارت عشق و حرارت ایمان.

آن روز که در ساختمان دواشکوبه باشکوه خود نشسته و جامه های ابریشمی و رنگارنگ خود را به تن داشت و غلامان و خدمت کاران گوناگون پیرامونش کمر خدمت بسته بودند. در آن روزی که برای نخستین بار نام مُحَمَّد صَیْمِی اَللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ را شنید. در آن دوره روزی نبود که از طرف سران قریش و جوانان آنها از او خواستگاری نشود و همه دست ها را پس نزنند.
او

خود را برای چنین وجود ارجمندی نگاه داشته بود.

به خاطرش آمد که در یکی از شب های جوانی خود خواب شگفتی(۱) دید و تعبیر آن را از پسرعمویش ورقه که زبان عبری را خوب می دانست پرسید.

از آن روز که ورقه خوابش را تعبیر کرد همیشه در انتظار پیش آمدی بود. آن خواب هیچ گاه از فکر او جدا نمی شد و عمر او مانند پگاهی هر چه بیشتر می رفت به سپیده دم نزدیک تر می گشت.

آن روزی که با گروهی از دختران قریش در یکی از اعیاد نشسته بود. پیرمردی میان بالا با ریش های سپید و بلند و سیمای اسرار آمیز به سوی آنها آمد و گفت: «ای دختران قریش(۲) پیدایش آخرین پیامبر نزدیک شده است. بگویید کدام یک از شما دست زناشویی به وی می دهید؟»

انگار این صدا را دوباره شنید!

این خاطره ها بسان منظره ای که در آب افتد در حافظه لرزان و متحرک او جلوه گر می شد؛ تا آن جا که نخستین بار ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَام از او خواست که مُحَمَّد صَيِّمِي اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ را به کارهای تجارت خود بگمارد. سیمای گذشته مُحَمَّد صَيِّمِي اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ(۳) با موهای مشکی دوشقه، با سینه و کتف های نیرومند، بشره جذاب، چشم های گیرا، پیراهن ساده و بلند، چهره شکفته و پرحجب و حیا، کلمات آهسته و متین، نگاه های پرنفوذ که گاه به زمین و گاه به سوی پنجره دوخته می شد و آن دم که به تصادف برای یک بار نگاه او به چشم خودش افتاد تا ژرفای دل و روان او را گرم کرد. سیمای مُحَمَّد ۲۵ ساله در حافظه خدیجه و چهره فروزان امروز او اکنون بالای سرش، هر دو این چهره ها در برابر دیدگانش قرار گرفته بود؛ دیدگانی که برای همیشه بایستی بسته می شد.

او می اندیشید که: در نهاد مُحَمَّد صَيِّمِي اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ چیزی بالاتر از آدمی و پایین از خدایی هست. شخصیت بزرگ او پاره کننده زنجیرهای اسارت و بردگی بود و سال های عمر او از

ص: ۲۶۵

۱- . راهنما، زین الدین، پیامبر، ج ۱، فصل ۲۳.

۲- . همان، فصل ۲۴.

۳- . همان، ص ۲۷.

فصل های تاریخ بشریت. با این اندیشه پرتو خرسندی دل او بر سیمایش نقش می بست.

سفر او به شام برای خودش و بازگشت او با خیر و برکتی که از آن دادوستد برایش آورده بود. گفته های میسره هنگام بازگشت و داستان بحیرای نصرانی که جزییاتش را برای وی گفته بود. همه این ها از حافظه او به سرعت می گذشتند. گویی محمّد صلی الله علیه و آله همه خطوط قلب و فکر او را می دید و می خواند. سلسله این افکار و این خیالات مانند باران پی در پی در مغزش فرومی ریخت، تا هنگامی که در نظرش مجسم گردید که نفیسه را نزد محمّد صلی الله علیه و آله فرستاد و از او پرسید آیا میل ازدواج را با وی دارد یا نه؟ شادمانی آن روز دوباره در این وقت در روحش زنده شد و آن مجلس ازدواج را که با حضور عمویش عمر ابن اسد و با حضور حمزه و ابوطالب علیه السلام برگزار شد گویی دوباره دید. در همان دقیقه احساس کرد دست محمّد صلی الله علیه و آله روی آمیزه موهای او به نوازش درآمد.

زندگی پس از ازدواج، نیایش های محمّد صلی الله علیه و آله و رفت و آمدش به غار حرا، آن شب اول وحی (۱) و آن صبح نزول نخستین آیه قرآن و آن گفتارهای ورقه و گرویدن تدریجی بزرگان قریش، پشت سر هم به اسلام از اول تا به آخر و خلاصه زندگی ۲۵ ساله خود را با محمّد صلی الله علیه و آله (۲) به یاد آورد.

ناگهان دنیایی را در حرکت دید که نام «محمّد رسول الله» کم کم روی آن نقش بست. روح خود را دید که از قالبش جدا شد و روی دست پرتوان محمّد صلی الله علیه و آله به سوی آسمان ها، میان ابرها، به درگاه پروردگار پرواز کرد و بی اختیار این کلمه ها از دهان او آشکارا و شمرده شنیده شد: «اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً رسول الله.» (۳)

محمّد بی اختیار سر را به رخسار او نزدیک برد و بوسه مهر و شکرگزاری بر پیشانی وی نهاد.

ص: ۲۶۶

۱- همان، ص ۱، فصل ۲۸.

۲- حلبی، علی بن برهان، سیره الحلبیه، ص ۳۷۸.

۳- «گواهی می دهم که خدایی جز الله نیست و گواهی می دهم که محمّد فرستاده الله است.»

آخرین لبخند خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ نمایان تر شد و روی لب هایش ناپدید گشت. پلک های چشمش به آهستگی روی هم نشست و دیگر باز نشد... قطرات اشک محمد صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ پی در پی از دیدگانش جاری بود.

در این دم، صدای گره خورده و توانای محمّد صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ به این کلمات بلند شد: «انا لله وانا اليه راجعون؛ ما از آن خدا هستیم و به سوی او بازمی گردیم.»

خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ از آن خدا بود و وقتی که در سن ۶۵ سالگی از دنیا رفت. همه دارایی هنگفت خود را در راه خدا و دین و خدا به مصرف رسانده بود. نوشتند که در آن روز دیگر دیناری از مال دنیا نداشت.

فقط روح و قلب ۴۵ ساله محمد صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ را داشت که تا آخر عمر هر وقت محمد صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ به یاد او می افتاد بی اختیار اشکش جاری می شد. (۱)

این سال را خود محمد صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ و پیروان او «سال اندوه» نامیدند. (۲)

کتابنامه

۱. امیره قدریه، حسین، شهیرات النساء فی العالم الاسلامی، تهران: کتابخانه بنیاد دایره المعارف اسلامی، [بی جا]، [بی تا].
۲. حسینی دشتکی شیرازی، خواجه میر جمال الدین، روضه الاحباب فی سیره النبی والآل.
۳. حلبی، علی بن برهان (م ۱۰۴۴ ق)، السیره الحلبيه، بیروت: دارالمعرفه، ۱۴۰۰ ق.
۴. رهنما، زین العابدین، پیامبر، دوره سه جلدی، تهران: کتاب های جیبی، ۱۳۴۵ ش.
۵. مجلسی، محمدباقر (م ۱۱۱۰ ق)، بحار الأنوار، تحقیق: محمدباقر بهبودی، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ ق.

ص: ۲۶۷

۱- وفات خدیجه سال ۶۱۹ مسیحی بود.

۲- عام الحزن.

ازدواج با خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ (۱)

محمد ابراهیم آیتی

چکیده

شرح حال حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ با استناد به منابع مهم تاریخی و حدیثی است. از دیدگاه نویسنده: خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ که زنی تجارت پیشه و شرافتمند و ثروتمند بود، مردان را برای بازرگانی اجیر می کرد و سرمایه ای از مال خویش را برای تجارت، با حقی که برای ایشان قرار می داد، در اختیارشان می گذاشت. چون از راست گویی و امانت و مکارم اخلاق رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ خیر یافت، نزد وی فرستاد و به او پیشنهاد کرد که اگر با سرمایه خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ و همراه غلام وی میسر برای تجارت رهسپار شام شود، بیش از آنچه به دیگران می داده است، به وی خواهد داد. رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ پذیرفت و با میسر رهسپار شد تا به شام رسید. این سفر چهار سال و نه ماه و شش روز پس از فجار چهارم روی داد. میسر در این سفر از رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ کراماتی مشاهده کرد که او را خیره ساخت. چون به مکه بازگشت، از آنچه از نسطور راهب شنیده و خود دیده بود، خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ را آگاه ساخت. خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ هم در ازدواج با رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ رغبت نمود و در پی رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ فرستاد و علاقه مندی خویش را به ازدواج با وی اظهار داشت.

کلیدواژه: حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ، پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ، تاریخ اسلام، ثروت، کاروان تجاری، ازدواج.

ص: ۲۶۸

خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ دختر خُوَیَلِد (بن اسد بن عبد العزّی بن قُصَیِّ) که زنی تجارت پیشه و شرافتمند و ثروتمند بود مردان را برای بازرگانی اجیر می کرد و سرمایه ای از مال خویش را برای تجارت، با حقی که برای ایشان قرار می داد، در اختیارشان می گذاشت. چون از راست گویی و امانت و مکارم اخلاق رسول خدا صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ خَیْرٌ یَافَتْ، نزد وی فرستاد و به او پیشنهاد کرد که اگر با سرمایه خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ و همراه غلام وی مَیْسَرَه (۱) برای تجارت رهسپار شام شود، بیش از آنچه به دیگران می داده است، به وی خواهد داد.

رسول خدا صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ پذیرفت و با مَیْسَرَه رهسپار شد تا به شام رسید. (۲) این سفر چهار سال و نه ماه و شش روز پس از فِجَارِ چهارم روی داد (۳) و رسول خدا صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ در شانزدهم ذی الحِجَّه سال بیست و پنجم واقعه فیل، در ۲۵ سالگی، از مکه بیرون رفت. چون به بُصْرَی رسید، نُسْطُور راهب وی را دید و مَیْسَرَه را به پیامبری او مژده داد. مَیْسَرَه نیز در این سفر از رسول خدا صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ کراماتی مشاهده کرد که او را خیره ساخت. چون به مکه بازگشت، از آنچه از نُسْطُور راهب شنیده و خود دیده بود، خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ را آگاه ساخت. خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ هم در ازدواج با رسول خدا صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ رغبت نمود (۴) و در پی رسول خدا صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ فرستاد و علاقه مندی خویش را به ازدواج با وی اظهار داشت. رسول خدا صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ هم با عموهای خویش مشورت کرد و با عموی خود، حمزه بن عبدالمطلب نزد خُوَیَلِد بن اسد بن عبد العزّی رفت و خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ را

ص: ۲۶۹

۱- ابن اسحاق، ابو عبدالله محمد، سیره النبی، ج ۱، ص ۲۰۳.

۲- همان.

۳- مسعودی، علی بن حسین، مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۷۸. برحسب بعضی از روایات ابوطالب ۷ به رسول خدا ۹۱ گفت: «مرا مالی نیست و روزگار زندگی بر ما سخت شده است. اکنون که کاروانی از قریش رهسپار شام می شود، کاش تو هم نزد خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ که مردانی را برای تجارت می فرستد می رفتی و داوطلب رفتن می شدی و او هم البته پیشنهاد تو را بی درنگ می پذیرفت. خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ از این گفت و گو باخبر شد و خود پی رسول خدا ۹۱ فرستاد و به او گفت: من تو را دو برابر دیگران خواهم داد، و چون به دیگران دو شتر جوان می داد، به رسول خدا ۹۱ چهار شتر جوان وعده داد. (ابن سعد واقدی، ابو عبدالله محمد، الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۲۹ ۱۳۰)

۴- مقریزی، احمد بن علی، امتاع الاسماع، ص ۹؛ مسعودی، علی بن حسین، التنبیه والاشراف، ص ۱۹۷.

برخی گفته اند که خُوَیْلِدِ پیش از فِجَار مرده بود (۲) و عموی خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ، عَمْرُو بن اسد وی را به رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ تَزْوِیج کرد. (۳) تاریخ ازدواج دو ماه و ۲۵ روز پس از بازگشت رسول خدا از سفر شام بود. (۴) رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ بیست شتر جوان مهر داد (۵) و خطبه عقد را ابوطالب عَلَیْهِ السَّلَامُ ایراد کرد (۶) و دیگر عموهای رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ نیز حاضر بودند. پس چون خطبه ابوطالب عَلَیْهِ السَّلَامُ به انجام رسید، عَمْرُو بن اسد، عموی خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ گفت: «محمّد بن عبدالله بن عبدالمطلب یخطب خدیجه بنت خُوَیْلِدِ، هذا الفحل لا یقدح أنفه؛ (۷) محمّد پسر عبد الله بن عبدالمطلب از خدیجه دختر خُوَیْلِدِ خواستگاری می کند. این خواستگار بزرگوار را نمی توان رد کرد.» (۸)

ص: ۲۷۰

۱- ابن اسحاق، ابو عبدالله محمد، سیره النبی، ج ۱، ص ۲۰۵.

۲- به روایت بعضی، خُوَیْلِدِ در فِجَار کشته شد، یا هم در سال فِجَار مرد. (ابن واضح یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۳۷۶)

۳- واقدی همین قول را صحیح دانسته است. (ابن اثیر جزری، علی بن محمّد، الکامل فی التاریخ، ج ۱، ص ۲۵) اختیار یعقوبی نیز همین است. (ابن واضح یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۳۷۵)

۴- مقریزی، احمد بن علی، امتاع الاسماع، ص ۹.

۵- ابن اسحاق، ابو عبدالله محمد، سیره النبی، ج ۱، ص ۲۰۶. نخستین کسی را که خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ برای پیشنهاد ازدواج نزد رسول خدا ۹۱ فرستاد، به روایت یعقوبی از عَمْرُو بن یاسر، هاله خواهر خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ بود و به روایت دیگران، نفیسه دختر مُتِیّه، خواهر یَعْلَى بن مُتِیّه بود. (ابن سعد واقدی، ابو عبدالله محمّد، الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۳۱؛ ابن اثیر جزری، علی بن محمّد، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۲۵؛ ابن واضح یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۳۷۵)

۶- ر. ک: ابن واضح یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۳۷۵؛ مجلسی، محمّدباقر، بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۵ و ۱۶، به نقل از صدوق در «الفقیه» و زمخشری در «ربیع الابرار» و کشاف و خرگوشی در «شرف المصطفی» و دیگران.

۷- مقریزی، احمد بن علی، امتاع الاسماع، ص ۱۰؛ ابن اثیر جزری، علی بن محمّد، اسد الغابه فی معرفه الصحابه، ج ۵، ص ۴۳۵؛ حلبی، علی بن برهان، السیره الحلبیه، ج ۱، ص ۱۶۳.

۸- به روایتی پس از انجام یافتن خطبه ابوطالب ۹، وَرَقَه بن نُوْفَل بن اسد، عموزاده خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ نیز خطبه ای ایراد کرد و خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ را به چهارصد دینار به عقد رسول خدا ۹۱ در آورد و قریش را بر آن شاهد گرفت و آن گاه که خطبه وی پایان رسید، ابوطالب ۷ گفت: میل دارم عموی خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ هم در این امر با تو شرکت نماید. پس عَمْرُو بن اسد، نیز گفتار ورقه را تکرار کرد و گروه قریش را بر آن گواه گرفت. ر. ک: مجلسی، محمّدباقر، بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۱۸۳.

۱. خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ: دختر خُوَیَلِدِ بن اسد بن عبد العُزَی بن قُصَیِّ که پانزده سال پیش از واقعه فیل تولد یافت. (۱) مادرش فاطمه، دختر زائده بن اصَم از بنی معصی بن عامر بن لُوی بود.

خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ نخست به ازدواج ابوهاله تمیمی از بنی اَسَیْد بن عَمْرُو بن تَمِیم، خلیف بنی عبدالدار درآمد و از وی هند بن ابی هاله، ربیب رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ را آورد که برای امام حسن عَلَیْهِ السَّلَامُ شمایل رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ را توصیف کرد. (۲) هند در جنگ بدر و به قولی، در جنگ اُحُد حضور داشت و در روز جمل همراه علی بود و به شهادت رسید.

خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ بعد از ابی هاله، به ازدواج عُتَیْق بن عانذ بن عبد الله بن عَمْر بن مَخْزُوم درآمد و از وی دختری به نام هند آورد. (۳)

اُمّ المؤمنین خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ در چهل سالگی به ازدواج رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ درآمد و همه فرزندان رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ جز ابراهیم از وی تولد یافتند.

خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ را در جاهلیت «طاهره» می گفتند. وی نخستین زنی است که به ازدواج رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ درآمد. نیز به اجماع مسلمین، نخستین کسی است که به رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ ایمان آورد و احدی از مسلمین بر وی تقدم نیافت.

خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ حدود ۲۵ سال با رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ زندگی کرد و در سال

ص: ۲۷۱

۱- ابن سعد واقدی، ابوعبدالله محمد، الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۳۲.

۲- حدیث هند بن ابی هاله را در شمایل رسول خدا، در «اسد الغابه فی معرفه الصحابه»، ج ۵، ص ۷۲ و ج ۱، ص ۲۴ و ۲۸ و «بحار الأنوار»، ج ۶، ص ۱۳۳ و «مکارم الأخلاق»، ص ۷۶ و «معانی الاخبار صدوق»، ص ۷۹ و حدیث علی بن ابی طالب را در شمایل رسول خدا در «اسد الغابه فی معرفه الصحابه»، ج ۱، ص ۲۵ ملاحظه کنید.

۳- ابن اثیر جزری، علی بن محمد، اسد الغابه فی معرفه الصحابه، ج ۵، ص ۷۱ و ۴۳۴.

دهم بعثت در ۶۵ سالگی، یک سال و شش ماه پس از بیرون آمدن بنی هاشم از شِعب ابی طالب و ابطال صحیفه قریش، وفات کرد. (۱)

۲. سَوْدَه: دختر زَمْعَه بن قَیْس از بنی حِسل بن عامر بن لُؤی، که رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ اُو را پس از وفات خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ و پیش از عایشه به عقد خویش در آورد. سَوْدَه نخست به ازدواج پسرعموی خویش سکران عَمْرُو درآمد و با سکران که مسلمان شده بود به حبشه هجرت کرد و پس از چند ماه به مکه باز گشتند. سکران پیش از هجرت رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ در مکه وفات یافت و سَوْدَه به ازدواج رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ درآمد. (۲) سَوْدَه در آخر خلافت عَمْرُو یا در سال ۵۴ وفات کرد. (۳)

عَلِیْهَا السَّلَامُ. عایشه: دختر ابوبکر (عبد الله) بن ابی قُحافه (عُثْمَان) از بنی تَیْم بن مُرّه که در مکه و در هفت سالگی به عقد رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ درآمد و در سال ۵ عَلَیْهِ السَّلَامُ یا ۵۸ هجری وفات کرد. (۴)

۴. حَفْصَه: دختر عَمْر بن خَطَّاب از بنی عَدِی بن کَعْب، که ابتدا به ازدواج خُنَیْس بن حُذافه سَیْهَمی درآمد. خُنَیْس پیش از آن که رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ به خانه اَرْقَم در آید، اسلام آورد و در هجرت دوم حبشه از مهاجران بود و آن گاه، به مکه بازگشت و به مدینه هجرت کرد و در بدر و اُحُد شرکت کرد و در اُحُد زخمی برداشت که در اثر آن وفات یافت.

حَفْصَه بعد از عایشه، در سال سوم هجرت (دو سال و چند ماه پس از هجرت)، (۵) به ازدواج رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ درآمد و در سال ۴۱ یا ۴۵ و به قولی، سال ۲ عَلَیْهِ السَّلَامُ هجرت وفات یافت. (۶)

ص: ۲۷۲

۱- . مسعودی، علی بن حسین، التنبیه والاشراف، ص ۲۰۰. بعداً گفته خواهد شد که خروج بنی هاشم از شِعب در سال دهم بعثت بود و اندکی بعد از آن، وفات ابوطالب ۷ و خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ نیز در همان سال واقع شده است.

۲- . ابن اسحاق، ابو عبدالله محمد، سیره النبی، ج ۱، ص ۳۵۲ و ۳۹۱ و ج ۴، ص ۳۲۲.

۳- . ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، الأصابه فی تمییز الصحابه، ج ۴، ص ۳۳۹، ش ۶۰۶.

۴- . ابن اثیر جزری، علی بن محمد، اسد الغابه فی معرفه الصحابه، ج ۵، ص ۵۰۴.

۵- . ابن حزم اندلسی، علی بن احمد، جوامع السیره النبویه، ص ۳۳.

۶- . ابن اثیر جزری، علی بن محمد، اسد الغابه فی معرفه الصحابه، ج ۵، ص ۴۲۶.

۵. زینب: دختر خُزَیمه بن حارث از بنی هلال که او را اُمّ المساکین می گفتند. چون شوهرش (به قول زهری) عبد الله بن جحش اسدی در جنگ اُحد به شهادت رسید، بعد از حَفْصَه به ازدواج رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ درآمد و پس از دو یا سه ماه، در حیات رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ، وفات یافت. به قول ابن هشام و ابن خزم، شوهر زینب پیش از رسول خدا عُبَیده بن حارث بن مطلب بن عبدمناف، شهید بدر بود و پس از شهادت عُبَیده به ازدواج رسول خدا درآمد. (۱)

۶. اُمّ حبیبه: رَمَلَه، دختر ابوسَیفیان از بنی اُمَیه که با شوهر مسلمان خود عُبَیدالله بن جحش به حبشه هجرت کرد، و چون عُبَیدالله در حبشه نصرانی شد و سپس از دنیا رفت، اُمّ حبیبه توسط نجاشی، پادشاه حبشه در همان جا به عقد رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ درآمد و آن گاه، به مدینه فرستاده شد. برحسب آنچه ابن اثیر در «اسدالغابه» از ابن اسحاق نقل می کند، تزویج اُمّ حبیبه بعد از تزویج زینب دختر خُزَیمه بوده است. (۲)

ابن اسحاق از محمد بن علی بن الحسین (امام محمدباقر عَلَيْهِ السَّلَام) روایت می کند که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ عَمْرُو بن اُمَیه ضَمْرِي را در باره ازدواج با اُمّ حبیبه نزد نجاشی فرستاد و نجاشی او را برای رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ خواستگاری کرد و به ازدواج آن حضرت درآورد. نجاشی از طرف رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ چهار صد دینار کابین به وی داد. به نظر ما جهتی جز این نداشته است که عبدالملک بن مروان، کابین زنان را بر چهار صد دینار مقرر ساخت. آن که اُمّ حبیبه را به ازدواج رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ درآورد، خالد بن سعید بن عاص بود. (۳)

عَلَيْهِ السَّلَامُ. اُمّ سلمه: هند، دختر ابوامیه مَخْزومي که با شوهرش، ابوسلمه، عبد الله بن عبدالأسد مَخْزومي پسر عمه رسول خدا دو بار به حبشه هجرت کرد، و آن گاه، به مکه

ص: ۲۷۳

- ۱- ابن اسحاق، ابو عبدالله محمد، سیره النبی، ج ۴، ص ۲۹۷؛ ابن خزم اندلسی، علی بن احمد، جوامع السیره النبویه، ص ۳۳.
- ۲- ابن اثیر جزری، علی بن محمد، اسد الغابه فی معرفه الصحابه، ج ۵، ص ۵۷۳.
- ۳- ابن اسحاق، ابو عبدالله محمد، سیره النبی، ج ۱، ص ۲۴۳.

برگشت و به مدینه هجرت نمود. چون ابوسَیلمه در اثر زخمی که در جنگ أُحُد برداشته بود، در جمادی الآخر سال چهارم هجرت به شهادت رسید، به ازدواج رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ درآمد و در یکی از سال های ۵ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، ۶۰، ۶۱، ۶۲ بعد از همه زنان رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وفات کرد.

۸. زینب: دختر جَحش از بنی اسد، دختر عمه رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، یعنی اُمّیَمَه دختر عبدالمطلب و خواهر عبد الله که به دستور رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ به عقد زَید بن حارثه درآمد، و آن گاه که زَید او را طلاق داد، پس از اُمّ سَیلمه به همسری رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ سرافراز گردید. (۱) وفات زینب را در سال بیستم هجری نوشته اند. (۲)

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ . جُوَیْرِيَه: دختر حارث بن ابی ضَرار از قبیله بنی الْمُضِطَلِقِ خُزاعه که در سال پنجم (یا ششم) هجرت در غزوه بنی الْمُضِطَلِقِ (غزوه مُرَيْسِعِ) اسیر گردید و در سهم غنیمت ثابت بن قَیس بن شَمَّاس افتاد. رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ قیمت او را داد و او را آزاد کرد و به اختیار خودش به ازدواج رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ درآمد و در اثر این ازدواج بیش از صد خانواده اسیر بنی الْمُضِطَلِقِ آزاد شدند. جُوَیْرِيَه در سال ۵۰ یا ۵۶ هجری از دنیا رفت.

۱۰. صَفِيَّه: دختر حُيَّي بن أَخْطَب از یهودیان بنی النَّضِيرِ و از اولاد رسول خدا هارون بن عمران، برادر رسول خدا موسی بن عمران عَلَيْهِ السَّلَام که اول، همسر سَیْلَم بن مِشْکَم و سپس کِنانه بن (رَبِيع بن) اَبِي الْحَقِيقِ بود. کِنانه در جنگ خَیْبَر صفر سال هفتم هجرت) کشته شد، و صَفِيَّه اسیر گردید. رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ او را آزاد کرد و به زنی گرفت. صَفِيَّه در سال پنجاهم هجرت در خلافت معاویه وفات یافت.

۱۱. مَیْمُونَه: دختر حارث بن حزن و خاله عبد الله بن عَبَّاس و خالد بن ولید از بنی هلال که ابتدا به ازدواج ابورهم بن عبدالعزی از بنی عامر بن لُؤی درآمد و سپس در ذی القعدة

ص: ۲۷۴

۱- . داستان زینب و زید در سورة احزاب به تفصیل آمده است.

۲- . ابن اثیر جزری، علی بن محمّد، اسد الغابه فی معرفه الصحابه، ج ۵، ص ۴۶۵.

سال هفتم هجری در سفر عمره القضاء به وسیله عباس بن عبدالمطلب عقد و عروسی وی با رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ در سَرِف به انجام رسید. میمونه در سال ۵۱ یا ۶ عَلِيهَا السَّلَامُ یا ۶۶ هجری در همان سرف وفات یافت. (۱)

از این یازده زن، دو نفر (خدیجه عَلِيهَا السَّلَامُ و زینب دختر خُزَیمه) در حیات رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، و نه نفر دیگر پس از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وفات یافته اند. شش نفر از اینان (خدیجه عَلِيهَا السَّلَامُ، سَوْدَه، عایشه، حَفْصَه، اُم حبیبه و اُم سلمه) از قریش بودند و پنج نفر دیگر از غیر قریش.

فرزندان رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ

رسول خدا سه پسر و چهار دختر داشت که عبارت اند از:

۱. قاسم: او نخستین فرزند رسول خدا است و پیش از بعثت در مکه تولد یافت، و رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ به نام وی ابوالقاسم کنیه گرفت. نیز نخستین فرزندی است که از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ در مکه وفات یافت و در آن موقع دو ساله بود.

۲. زینب: دختر بزرگ رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ که بعد از قاسم در سی سالگی رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ تولد یافت و پیش از اسلام به ازدواج پسر خاله خود ابوالعاص بن ربیع درآمد و پس از جنگ بدر به مدینه هجرت کرد و در سال هشتم هجرت در مدینه وفات یافت.

عَلِيهَا السَّلَامُ. رقیه: وی پیش از اسلام و بعد از زینب، در مکه تولد یافت و پیش از اسلام به عقد عُبَیْه بن ابی لهب درآمد و پس از نزول سوره «تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ» و پیش از عروسی، به دستور

ص: ۲۷۵

۱- . مادر میمونه، دختر عَوْف بن زُهَیر جُرَشی است که از دو شوهر خود، حارث بن حزن و عُمَیْس خَثَمَی، هشت دختر داشت و از همه مردم خوش دامادتر افتاد؛ چه رسول خدا ۹۱ میمونه را گرفت و عباس بن عبدالمطلب، لبابه کبرا، مادر فضل و عبدالله و عُبَیدالله و مَعْبُد و قثم و عبدالرحمان و اُم حبیب را، و جعفر بن ابی طالب، اسماء مادر عبدالله و عون و محمد را، و ابوبکر، پس از جعفر، اسماء مادر محمد را، و علی ۷ پس از ابوبکر، اسماء مادر یحیی و عون را، و ولید بن مُغیره مَخْزومی لبابه صغرا مادر خالد بن ولید را، و حمزه بن عبدالمطلب، سلمی مادر امامه را. میمونه و دو لبابه از حارث بن حزن و اسماء و سلمی از عُمَیْس خَثَمَی بودند. (ر. ک: مسعودی، علی بن حسین، التنبیه والاشراف، ص ۲۲۸ ۲۲۹)

ابولهب و همسرش امّ جمیل از وی جدا شد. سپس به عقد عثمان بن عفان درآمد و در هجرت اول مسلمین به حبشه با وی هجرت کرد و آن گاه، به مکه بازگشت و به مدینه هجرت کرد و در سال دوم هجرت، سه روز بعد از بدر، همان روزی که مژده فتح بدر به مدینه رسید، وفات یافت.

۴. امّ کلثوم: او نیز در مکه تولد یافت و پیش از اسلام به عقد عتبه بن ابی لهب درآمد و مانند خواهرش پیش از عروسی از عتبه جدا شد و در سال سوم هجرت به ازدواج عثمان بن عفان درآمد، و در سال نهم هجرت وفات کرد.

۵. فاطمه علیها السلام: آن حضرت، ظاهراً در حدود پنج سال پیش از بعثت رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ در مکه تولد یافت و در مدینه به ازدواج امیرالمؤمنین علی علیه السلام درآمد و پس از وفات رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، به فاصله ای در حدود چهل روز تا هشت ماه، وفات یافت و نسل رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ تنها از وی باقی ماند و یازده امام معصوم علیه السلام از دامن مطهر وی پدید آمدند. (۱)

۶. عبد الله: او پس از بعثت رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ در مکه متولد شد و طیب و طاهر لقب یافت (۲) و در همان مکه وفات کرد. پس از وفات او عاص بن وائل سهمی رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ را ابتر خواند و سوره کوتر در پاسخ وی نازل گردید.

علیه السلام. ابراهیم: وی از ماریه قبطیه در سال هشتم هجرت در مدینه تولد یافت و در سال دهم در ۱۶ یا ۱۸ یا ۲۲ ماهگی، سه ماه پیش از وفات رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ (۳) یا

ص: ۲۷۶

۱- . فاطمه ۳، از امیرالمؤمنین ۷ سه پسر آورد: حسن و حسین و محسن و دو دختر، زینب و امّ کلثوم. (ر. ک: ابن حزم اندلسی، علی بن احمد، جوامع السیره النبویه، ص ۳۹ ۴۰ و ابن قتیبه دینوری، عبد الله بن مسلم، المعارف، ص ۶۲ و ۹۲) در این که محسن سقط شد یا در کودکی از دنیا رفت، میان تاریخ نویسان اختلاف است.

۲- . ر. ک: ابن واضح یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۳۷۵. اما به قول ابن اسحاق و ابن هشام و کلینی، رسول خدا ۹۱ سه پسر از خدیجه علیها السلام داشت: قاسم پیش از بعثت و طیب و سپس طاهر بعد از بعثت. (ر. ک: ابن اسحاق، ابو عبدالله محمد، سیره النبی، ج ۱، ص ۲۰۶؛ کلینی، ابو جعفر محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۱، ص ۴۳۹) برخی گفته اند: قاسم و طاهر پیش از اسلام و عبدالله که طیب لقب یافت پس از بعثت. (ر. ک: ابن اثیر جزری، علی بن محمد، اسد الغابه فی معرفه الصحابه، ج ۱، ص ۱۶)

۳- . ابن حزم اندلسی، علی بن احمد، جوامع السیره النبویه، ص ۳۸ ۳۹.

زَیْد بن حارثه

ابن هشام می نویسد که پس از ازدواج رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِأَخِيهِ خَدِيجَةَ عَلَیْهَا السَّلَامُ، حکیم بن حزام بن خُوَیْلِد، برادرزاده خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ از سفر شام بردگانی آورد که از جمله آنها پسری نابالغ به نام زَیْد بن حارثه بود. هنگامی که عمه اش خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ، دختر خُوَیْلِد که در آن تاریخ همسر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بود به دیدن وی آمد، حکیم به او گفت: ای عمه! هر کدام از این غلامان را که می خواهی انتخاب کن، از آن تو. خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ زَیْد را انتخاب کرد و او را با خویش برد. چون رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ زَیْد را نزد خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ دید، خواست تا خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ او را به وی ببخشد. خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ هم او را به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بخشید و رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ آزادش نمود و پسرخوانده خویش ساخت و هنوز، بر وی وحی نیامده بود. (۲)

بعضی نوشته اند که خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ، زَیْد را در هشت سالگی به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بخشید، (۳)

و بیست سال از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ کوچک تر بود. بنا بر این باید در ۲۸ سالگی رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، یعنی سه سال بعد از ازدواج با خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ و دوازده سال پیش از بعثت، این امر روی داده باشد.

حارثه پدر زَیْد در جست و جوی پسر می گشت، تا او را در مکه و در خانه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ پیدا کرد. زَیْد رخصت یافت که اگر بخواهد، همراه پدر برود، اما ماندن با رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ را بر رفتن با پدر ترجیح داد، و پدرش خوشدل باز گشت. (۴)

ص: ۲۷۷

۱- شیخ طوسی، محمد بن حسن، مصباح المتعجل، ص ۵۶۶.

۲- ابن اسحاق، ابو عبدالله محمد، سیره النبی، ج ۱، ص ۲۶۶.

۳- ابن اثیر جزری، علی بن محمد، اسد الغابه فی معرفه الصحابه، ج ۲، ص ۲۲۴.

۴- ظاهر آنچه ابن اثیر در ترجمه حارثه پدر زَیْد از ابن مده نقل می کند و نیز روایتی که از أسامه بن زَیْد نقل کرده، آن است که حارثه پس از بعثت در جست و جوی پسر به مکه آمده است، چه تصریح شده است که در جست و جوی زید آمد و رسول خدا ۹۱ او را به اسلام دعوت کرد و او هم اسلام آورد و شهادتین بر زبان راند. (ابن اثیر جزری، علی بن محمد، اسد الغابه فی معرفه الصحابه، ج ۱، ص ۳۵۶)

رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أُمَّ أَيْمَنَ را بعد از عُبَيْدِ خَزْرَجِي به زَيْدِ بْنِ حَارِثَةَ تزویج کرد و اَسَامَهُ بِنِ زَيْدِ از وی تولد یافت. سپس به شرحی که گفته خواهد شد، دختر عمه خود زینب را نیز به وی تزویج کرد.

ولادت فاطمه عَلِيهَا السَّلَامُ دختر پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

بسیاری از مورخان، ولادت فاطمه عَلِيهَا السَّلَامُ را پنج سال پیش از بعثت رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، در سال تجدد بنای کعبه نوشته اند. (۱)

کلینی در کتاب اصول کافی می گوید: ولادت فاطمه عَلِيهَا السَّلَامُ، دختر رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ پنج سال بعد از بعثت روی داد. (۲)

یعقوبی در تاریخ می نویسد که سن فاطمه عَلِيهَا السَّلَامُ در هنگام وفات ۲ عَلِيهَا السَّلَامُ سال بود. بنا بر این، باید ولادت او در سال بعثت رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بوده باشد. (۳) این قول مطابق فرموده شیخ طوسی است که سن فاطمه عَلِيهَا السَّلَامُ در موقع ازدواج با

ص: ۲۷۸

۱- . محمد بن اسحاق صاحب سیره گفته است که فاطمه ۳ بیست و هشت ساله و به قولی، بیست و هفت ساله وفات کرد و بیشتر بیست و نه ساله و یا سی ساله گفته اند. (مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۲۱۴) مسعودی می نویسد که در سن فاطمه ۳ اختلاف است. برخی گفته اند که در سی و سه سالگی وفات یافت و دیگران در سی سالگی گفته اند. برخی دیگر، آن را در بیست و نه سالگی دانسته اند. این قول بیشتر اهل بیت و شیعیان ایشان است و کمتر از این هم گفته شده است. (ر. ک: مسعودی، علی بن حسین، التنبیه والاشراف، ص ۲۵۰) برحسب روایتی که در بحار الأنوار، ج ۲، ص ۲۱۳ نقل شده عبدالله بن حسن بن هشام بن عبدالمطلب در آمد و کلبی هم حضور داشت، هشام بن عبدالله گفت: ای ابومحمد، فاطمه دختر رسول خدا چند ساله شد؟ گفت: سی ساله. آن گاه، به کلبی گفت: تو چه می گویی؟ گفت: سی و پنج ساله، هشام به عبدالله گفت: نمی شنوی کلبی چه می گوید؟ عبدالله گفت: ای امیرمؤمنان، عمر مادرم را از من پیرس که من بدان داناترم و عمر مادر کلبی را از او پیرس که او هم بدان داناتر است.

۲- . کلینی، ابو جعفر محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۱، ص ۴۵۷ ۴۵۸.

۳- . ابن واضح یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۵۱۲.

کتابنامه

۱. ابن اثیر جزری، علی بن محمّد (م ۶۳۰ ق)، اسد الغابه فی معرفه الصحابه، بیروت: انتشارات دارالفکر، ۱۴۰۹ ق.
۲. الکامل فی التاریخ، بیروت: دار صادر، ۱۳۸۶ ق.
۳. ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی (م ۸۵۲ ق)، الاصابه فی تمییز الصحابه، تحقیق عادل احمد، علی محمّد، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ ق.
۴. ابن حزم اندلسی، ابومحمد علی بن احمد بن سعید (م ۴۵۶ ق)، جوامع السیره النبویه، تحقیق: نایف عباس، دمشق: دار ابن کثیر، ۱۴۰۶ ق.
۵. ابن سعد واقدی، ابو عبدالله محمّد (م ۲۳۰ ق)، الطبقات الکبری، بیروت: دار صادر، ۱۳۸۶ ق.
۶. ابن قتیبہ دینوری، عبد الله بن مسلم (م ۲۷۶ ق)، المعارف، به کوشش: ثروت عکاشه، قاهره، ۱۹۶۰ م.
۷. ابن هشام حمیری، ابومحمد عبدالملک (م ۲۱۸ ق)، السیره النبویه، به کوشش: عمر عبدالسلام تدمری، بیروت: ۱۴۱۰ ق / ۱۹۹۰ م.
۸. ابن واضح یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب اسحاق (م ۲۸۴ ق)، تاریخ یعقوبی، ترجمه: محمّد ابراهیم آیتی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ ششم، ۱۳۷۱ ش.
۹. حلبی، علی بن برهان (م ۱۰۴۴ ق)، انسان العیون فی سیره الامین والمأمون (السیره الحلبیه)، تحقیق: احمد زینی دحلان، مصر: مکتبه الازهریه، ۱۳۲۹ ق.

ص: ۲۷۹

١٠. شيخ طوسى، ابو جعفر محمّد بن حسن (م ٤٦٠ ق)، مصباح المتهجّد، تحقيق: على أصغر مرواريد، بيروت: مؤسسه فقه الشيعه، ١٤١١ ق.

١١. كلينى، ابو جعفر محمّد بن يعقوب (م ٣٢٩ ق)، الكافى، تحقيق: على اكبر الغفّارى، بيروت: دار صعب ودار التعارف، ١٤٠١ ق.

١٢. مجلسى، محمّد باقر (م ١١١٠ ق)، بحار الأنوار، تحقيق: محمّد باقر بهبودى، بيروت: دار احياء التراث العربى، ١٤٠ عَليها السّلام ق.

١٣. مسعودى، على بن حسين (م ٣٤٦ ق)، التنبيه و الإشراف، تصحيح: عبد الله إسماعيل الصاوى، قاهره: دار الصاوى، ١٣٥٧ ق.

١٤. مروج الذهب ومعادن الجوهر، ترجمه: ابوالقاسم پاينده، تهران: علمى و فرهنگى، ١٣٧٠ ش.

١٥. مقرئزى، احمد بن على (م ٨٤٥ ق)، امتاع الاسماع، تحقيق: محمّد نميسى، بيروت: دار الكتب العلميه، ١٤٢٠ ق.

ص: ٢٨٠

خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ ملکه اسلام (۱)

جعفر سبحانی تبریزی

چکیده

شرح حال حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ با استناد به منابع مهم تاریخی و حدیثی است. از دیدگاه نویسنده: تاریخ گواهی می دهد که این ازدواج معلول و مولود ایمان خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ به تقوا و پاک دامن و عفت و امانت «عزیز قریش» بود و شرح زندگانی خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ و روایاتی که در فضیلت او وارد شده است، این مطلب را بیشتر روشن می نماید؛ چون خود زنی پاک دامن و عفیف بود همواره دنبال شوهری باتقوا می گشت. روی همین صفات فاضله بود که رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ در باره همسر گرامی خود فرمود: «افضل نساء الجنه». این مطلب نیز در لابلای تاریخ به تواتر رسیده است که: اول کسی که از زنان ایمان آورد خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ بود. امیرمؤمنان عَلَیْهِ السَّلَامُ در آن خطبه ای که به غربت اسلام در آغاز بعثت اشاره می نماید، می فرماید: «خانواده مسلمانان در اسلام نبود، جز خانواده ای که از پیامبر و خدیجه تشکیل یافته بود و من سومین نفر آنها بودم.»

کلیدواژه: حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ، پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، تاریخ اسلام، حضرت علی عَلَیْهِ السَّلَامُ، خانواده.

جای شک نیست که ازدواج فصل تازه ای در زندگی انسان بازمی کند، و تحول عمیقی در افکار و روحیات او به وجود می آورد. ازدواج علاوه بر این که پاسخ مشروع و صحیحی به ندای فطرت و خلقت است و ضامن بقای نسل انسان می باشد، تأثیر غیر قابل انکاری در

ص: ۲۸۱

پختگی انسان و پشت سر گذاشتن مرحله خامی او دارد.

مرد و زن پس از ازدواج مسئولیت تازه و مهم تری در خود احساس می کنند و احساس این مسئولیت پس از تولد فرزند بیشتر می شود. همین احساس مسئولیت است که به زندگی انسان تمرکز بیشتری می دهد و او را جداً وادار به رعایت اصول زندگی اجتماعی می سازد.

ازدواج روح صبر و استقامت و بردباری و نبرد با مشکلات زندگی و احترام به حقوق سایرین را، در انسان بیدار می کند.

خودداری از ازدواج و ممنوع ساختمان میل و غریزه جنسی از رسیدن به تقاضای خود از راه های مشروع، علاوه بر این که خطرات اخلاقی فراوانی دارد، انسان را از آن همه مزایای ازدواج محروم می سازد.

با چه شرایطی باید ازدواج کرد؟

تفصیل شرایط انتخاب همسر از هدف مقاله ما بیرون است، ولی ما از وضع ازدواج پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ می توانیم درس هایی فراگیریم. ما می بینیم که جوان قریش در سن ۲۵ سالگی ازدواج کرد در صورتی که تمایلات جنسی و رغبت انسان به زن غالباً پیش از این به وجود می آید. لابد از خود خواهید پرسید، چرا؟ پاسخ این مطلب را وضع زندگی او برای شما شرح می دهد.

تا آن روز وضع مالی و اقتصادی رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مرتب نشده بود. هنوز به کمک های مالی عمومی خود ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَام نیازمند بود. وضع کار و کسب او ظاهراً چندان ریشه دار نبود که قدرت داشته باشد همسری انتخاب کند و عهده دار مخارج عائله ای گردد.

سفر اخیر وی به شام، آن هم به طرز وکالت و نمایندگی از طرف یکی از زنان ثروتمند و سرشناس قریش (خدیجه عَلِيهَا السَّلَام)، تا حدی وضع مالی و اقتصادی او را تثبیت نمود. دلاوری و کاردانی «جوان قریش» مورد اعجاب خدیجه عَلِيهَا السَّلَام قرار گرفت. حاضر شد که مبلغی را علاوه بر قرارداد، به عنوان جایزه بپردازد؛ ولی «جوان قریش» فقط اجرتی را که در آغاز کار معین شده بود، دریافت نمود و سپس راه خانه ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَام را پیش گرفت

و آنچه در این راه به دست آورده بود، برای این که گشایشی در وضع زندگی ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ به وجود آید، همه را در اختیار او گذارد.

عموی چشم به راه با دیدن برادرزاده خود که یادگار پدر (عبدالمطلب) و برادر بود اشک شوق در چشمانش حلقه زد و از پیروزی او در کار تجارت و سودی که عائد او گشته بود بسیار خوشحال گشت و حاضر شد که دو اسب و دو شتر در اختیار برادرزاده بگذارد تا به شغل بازرگانی ادامه دهد و از طلا و نقره ای که در این سفر به دست آورده بود و همه را در اختیار عمو گذارده بود، همسری برای او انتخاب کند.

در چنین شرایط رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ تَصْمِيمِ قاطعی گرفت که همسری به عنوان شریک زندگی انتخاب نماید، ولی چطور شد این قرعه به نام خدیجه عَلِيهَا السَّلَامُ که قبلاً پیشنهاد ثروتمندترین و متنفذترین رجال قریش را، مانند عقبه بن ابی معیط، ابوجهل و ابوسفیان در باره ازدواج با خود رد کرده بود افتاد و چه عللی پیش آمد که این دو شخص را که از نظر وضع زندگی کاملاً مختلف بودند به هم نزدیک نمود و چنان رابطه و الفت و محبت و معنویتی میان آنان به وجود آورد که خدیجه عَلِيهَا السَّلَامُ تمام ثروت خود را در اختیار شوهر گذارد و تجارتی که دامنه آن به مصر و حبشه کشیده شده بود و ثروتی که یک قلم آن را هزاران شتر تشکیل می داد، تمام آن در راه توحید و اعلاء کلمه حق مصرف گردید. خانه ای که اطراف آن را کرسی های عاج نشان و صدف نشان پر کرده بود و حریرهای هند و پرده های زربفت ایران آرایش داده بود و پناهگاه صدها بینوا شمرده می شد، بالاخره پناهگاه مسلمانان گردید.

ریشه این حوادث را بایست در تاریخ زندگانی خدیجه عَلِيهَا السَّلَامُ پیدا نمود. چیزی که مسلم این است که این نوع خدمات و گذشت و فداکاری تا ریشه ثابت و پاک و معنوی نداشته باشد به طور مسلم دائمی نمی گردد.

صفحات تاریخ گواهی می دهد که این ازدواج معلول و مولود ایمان خدیجه عَلِيهَا السَّلَامُ به تقوا و پاک دامنی و عفت و امانت عزیز قریش بود و شرح زندگانی خدیجه عَلِيهَا السَّلَامُ و روایاتی که در فضیلت او وارد شده است، این مطلب را بیشتر روشن می نماید.

چون خود زنی پاک دامن و عقیف بود همواره دنبال شوهری باتقوا می گشت. روی همین صفات فاضله بود که رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ در باره همسر گرامی خود فرمود: «افضل نساء الجنة». این مطلب نیز در لابلای تاریخ به تواتر رسیده است که: «اول من آمن من النساء خديجه؛ اول کسی که از زنان ایمان آورد خدیجه بود.» امیرمؤمنان عَلَيْهِ السَّلَامُ در آن خطبه ای که به غربت اسلام در آغاز بعثت اشاره می نماید، می فرماید: «لم يجمع بيت واحد يومئذ في الاسلام غير رسول الله و خديجه وانا ثالثهما؛ خانواده مسلمانان در اسلام نبود، جز خانواده ای که از پیامبر و خدیجه تشکیل یافته بود و من سومین نفر آنها بودم.»

تاریخ نویسان نقل کرده اند که تاجری «عقیف» نام وارد بر پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ شد. دید وی با خدیجه عَلَيْهَا السَّلَامُ و علی عَلَيْهِ السَّلَامُ مشغول نماز است. برگشت با عموی پیامبر «عباس» ملاقات کرد و این جمله را گفت: «ما علمت علی ظهر الارض كلها علی هذا الدین غیر هؤلاء الثلثة؛ کسی را سراغ ندارم در سراسر روی زمین که پیرو این آیین باشد جز همین سه نفر.»

تفصیل و نقل روایات و اخباری که در شأن او وارد شده است از حوصله مقاله ما بیرون است. چه بهتر به تفصیل عللی که این حادثه تاریخی را به وجود آورد پردازیم.

علل ظاهری و باطنی این ازدواج

مردان مادی که همه چیز را از دریچه مادگیری مطالعه می کنند، پیش خود چنین تصور می کنند که چون خدیجه عَلَيْهَا السَّلَامُ ثروتمند و تجارت پیشه بود، برای امور تجارتي خود به یک مرد امینی بیش از هر چیز نیازمند بود. از این لحاظ با محمّد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ ازدواج نمود، و محمّد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ نیز از وضع زندگی آبرومندانۀ او آگاه بود، با این که توافق سنی نداشتند تقاضای او را پذیرفت.

ولی آنچه را تاریخ نشان می دهد این است که محرک خدیجه عَلَيْهَا السَّلَامُ برای ازدواج با امین قریش، یک سلسله جهات معنوی بود؛ نه جنبه های مادی. اینک شواهد ما:

۱. هنگامی که از میسر سرگذشت سفر جوان قریش را می پرسد، او کراماتی را که در طول این

سفر از او دیده بود و آنچه را از راهب شام شنیده بود برای او نقل می نماید. خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ شوق مفرطی که سرچشمه آن علاقه به معنویت مُحَمَّد صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ بود در خود احساس می کند و بی اختیار به او می گوید: میسره! کافی است شوق مرا به مُحَمَّد صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ دو چندان کردی. برو من تو و همسرت را آزاد کردم و دویت درهم و دو اسب و لباس گران بهایی در اختیار تو می گذارم.

سپس آنچه را از میسره شنیده بود برای ورقه بن نوفل که دانای عرب بود نقل می کند. او می گوید: «صاحب این کرامات پیامبر عربی است.»

۲. روزی خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ در خانه خود نشسته و دور او را کنیزان و غلامانش گرفته بودند. یکی از دانشمندان یهود نیز در آن محفل بود. اتفاقاً جوان قریش از کنار منزل آنها گذشت و چشم دانشمند یهود به پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ افتاد. فوراً از خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ درخواست نمود که از مُحَمَّد صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ تقاضا کند از مقصد خود منصرف شود و چند دقیقه در این مجلس شرکت نماید.

رسول اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ تقاضای دانای یهود را که مبنی بر نشان دادن علائیم نبوت در بدن او بود پذیرفت. در این هنگام خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ رو به دانای یهود کرد و گفت: هر گاه عموهای او از تفتیش و کنجکاوی تو آگاه گردند، عکس العمل بدی نشان می دهند؛ زیرا آنان از گروه یهود به برادرزاده خود هراسانند. در این موقع دانای یهود گفت: مگر می شود به مُحَمَّد صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ کسی صدمه ای برساند؛ در صورتی که دست تقدیر او را برای ختم نبوت و ارشاد مردم پرورش داده است. خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ گفت: از کجا می گویی که او حائز چنین مقام می شود؟ وی گفت: من علائیم پیامبر آخرالزمان را در تورات خوانده ام. و از نشانه های او این است که پدر و مادر او می میرند و جد و عموی وی از او حمایت می نمایند و از قریش زنی را انتخاب می نماید که سیده قریش است. سپس اشاره به خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ نمود و گفت: خوشا به حال کسی که افتخار همسری او را پیدا کند.

عَلَیْهَا السَّلَامُ . ورقه عموی خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ از دانیان عرب بود و اطلاعات فراوانی در

بارۀ کتب عهدین داشت و مکرر می گفت که: مردی از میان قریش از طرف خدا برای هدایت مردم برانگیخته می شود و یکی از ثروتمندترین زنان قریش را می گیرد و چون خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ ثروتمندترین زنان قریش بود از این لحاظ گاه و بی گاه به خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ می گفت: روزی فرارسد که تو با شریف ترین مرد روی زمین وصلت می کنی.

۴. خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ شبی در خواب دید: خورشید بالای مکه چرخ خورد و کم کم پایین آمد و در خانه او فرود آمد. خواب خود را برای ورقه نقل کرد. وی چنین تعبیر نمود: با مرد بزرگی ازدواج خواهی نمود و شهرت او عالم گیر خواهد شد.

این ها جریاناتی است که بعضی مورخین و مرحوم علامه مجلسی (۱) نقل نموده اند و در بسیاری از کتب تاریخی نیز ثبت شده است. مجموع این ها علل تمایل خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ را آفتابی می کند که این تمایل بیشتر مولود ایمان و اعتقاد به معنویت جوان قریش بود و این که «امین» برای تجارت او از دیگران مناسب تر است. شاید کمترین اثری در ایجاد این حادثه نداشته است.

کیفیت خواستگاری خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ

قدر مسلم این است که پیشنهاد ابتدا از طرف خود خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ شده است؛ حتی ابن هشام در سیره خود (۲) نقل می کند که خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ شخصاً تمایلات خود را اظهار کرد و چنین گفت: «عموزاده، من بر اثر خویشی که میان من و تو برقرار است و آن عظمت و عزتی که میان قوم خود داری و امانت و حسن خلق و راست گویی که از تو مشهود است، جداً مایلم با تو ازدواج کنم.» امین قریش او را پاسخ داد که لازم است عموهای خود را از این کار آگاه سازد و با صلاح دید آنها این کار صورت بپذیرد.

بیشتر مورخان معتقدند که نفیسه، دختر «علیه» پیام خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ را به پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ به طرز زیر رساند:

ص: ۲۸۶

۱- . مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ج ۶، ص ۱۰۴.

۲- . ابن هشام حمیری، ابو محمد عبدالملک، السیره النبویه، ج ۱، ص ۲۰۳.

محمد! چرا شبستان زندگی خود را با چراغ همسر روشن نمی کنی. هر گاه من تو را به زیبایی و ثروت، شرافت و عزت دعوت کنم می پذیری؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: منظورت کیست؟ وی خدیجه علیها السلام را معرفی کرد. حضرت فرمود: آیا خدیجه به این کار حاضر می شود؛ با این که وضع زندگی من با او فرق فاحش دارد؟ نفیسه گفت: اختیار او در دست من است و من او را حاضر می کنم. تو ساعتی را معین کن که وکیل او «عمرو بن اسد»^(۱) با شما و خویشانان دور هم گرد آمده و مراسم عقد و جشن برگزار شود.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله با عموی بزرگوار خود ابوطالب علیه السلام جریان را مذاکره کرد. مجلس با شکوهی که شخصیت های بزرگ قریش را دربرداشت تشکیل گردید. آغاز کار، ابوطالب علیه السلام خطبه ای خواند که آغاز آن حمد و ثناء خدا است و برادرزاده خود را چنین معرفی کرد:

«ثم ان ابن اخی هذا محمّد بن عبد الله لایوازن برجل من قریش الارجح به؛ ولا یقاس باحد منهم؛ الاعظم منه؛ وان کان فی المال مقلا، فان المال ورق حائل وظل زائل...؛ برادرزاده من محمّد بن عبد الله با هر مردی از قریش موازنه و مقایسه شود، بر او برتری دارد. او اگر چه از هر گونه ثروتی محروم است، لکن ثروت سایه ای است رفتنی و اصل و نسب چیز است ماندنی ...»

چون خطبه ابوطالب علیه السلام مبنی بر معرفی قریش و خاندان هاشم بود، در برابر آن ورقه، عموزاده خدیجه علیها السلام، ضمن خطابه ای گفت: «کسی از قریش منکر فضل شما نیست. ما از صمیم دل می خواهیم دست به ریسمان شرافت شما بزنیم ...»

صیغه نکاح جاری شد و مهریه چهارصد دینار معین شد و بعضی گفته اند که مهریه بیست شتر بوده است.

ص: ۲۸۷

۱- معروف این است که پدر خدیجه (خویند) در جنگ فجار فوت کرده بود. از این جهت عموی او از طرف او صیغه عقد را جاری کرد. روی این حساب مطلبی که برخی از تاریخ نویسان ضبط کرده اند که خویند در آغاز کار رضایت نداشت سپس روی تمایلات شدید خدیجه علیها السلام راضی شد، بی اساس است.

معروف این است که خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ چهل ساله بوده و پانزده سال پیش از عام الفیل قدم به عرصه وجود نهاده است؛ ولی بعضی کمتر از این نیز نوشته اند و قبلاً دو شوهر کرده بود به نام عیس بن عابد، و ابوهاله و سازمان زندگی هر کدام به وسیله مرگ پاشیده شده بود.

کتابنامه

۱. ابن هشام حمیری، ابو محمد عبدالملک (م ۲۱۳۸ ق)، السیره النبویه، به کوشش: عمر عبدالسلام تدمری، بیروت: ۱۴۱۰ ق / ۱۹۹۰ م.

۲. مجلسی، محمد باقر (م ۱۱۱۰ ق)، بحار الأنوار، بیروت: دار احیاء التراث العربی، چاپ سوم، ۱۴۰۳ ق.

ص: ۲۸۸

ازدواج حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ با پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ (۱)

محمود عزیزیان

چکیده

شرح فضائل اخلاقی و معنوی حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ به عنوان یک الگوی مناسب برای جامعه اسلامی است. از دیدگاه نویسندگان: خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ در هنگام ازدواج، زنی چهل ساله بود و دو شوهر دیده بود و به قول ما پا به سن بود. دختران جوان عرب، نسبت به وی انس و الفت عجیبی داشتند. زنی بانشاط، روشنفکر، باذوق، مهمان نواز، بزرگ منش، فصیح و زیبا بود. خوب می پوشید، خوب پذیرایی می کرد و شرف خانواده و تشخیص قومی داشت. پسران اشراف با این که خیلی از وی کم سال تر بودند، همه از وی خواستگاری می کردند. او می خواست شوهر کند، اما دلش به هیچ یک از این خواستگارانها بند نمی شد. انتظار می کشید از یک مرد مجهول، از یک نفر که باید با دست خدا به دستش برسد....

کلیدواژه: حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ، رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، تاریخ اسلام، ازدواج، خواستگاری، ثروت.

داستان آشنایی پیامبر اکر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ و خدیجه کبری عَلَیْهَا السَّلَامُ

ابن اثیر در جلد هفتم اسدالغابه صفحه هشتاد می نویسد:

«وكان سبب تزوجها برسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ عن ابن اسحاق قال كانت خدیجه امراه تاجره ذات شرف و مال تستاجر الرجال فی مالها تضا ربهم اياه بشی تجعله لهم منه؛ خدیجه زنی تاجر، و

ص: ۲۸۹

دارای شرف و عزت و مال فراوان بود. مردان مکه با او در تجارت، به نحو مضاربه،^(۱) شرکت می کردند.»

«فلما بلغها عن رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ مِنْ صَدَقِ حَدِيثِهِ وَعَظْمِ أَمَانَتِهِ وَ كَرَمِ اخْلَاقِهِ بَعَثَ إِلَيْهِ وَعَرَضَتْ عَلَيْهِ أَنْ يَخْرُجَ فِي مَالِهَا إِلَى الشَّامِ تَاجِرًا وَ تَعْطِيَهُ أَفْضَلَ مَا كَانَتْ تَعْطِي غَيْرَهُ مِنَ التَّجَارِ مَعَ غَلَامٍ لَهَا يُقَالُ لَهُ مِيسِرَةٌ؛ وَ قَتِي خَدِيجَةَ مِنْ صِدَاقَتِ وَ أَمَانَتِ دَارِي وَ اخْلَاقِ بَزْرَگِ پِغْمَبِرِ اطَّلَاعِ حَاصِلِ كَرْدِ، بِه دَنْبَالِ پِغْمَبِرِ فَرَسْتَادِ وَ بِه اُو پِيشنهادِ تِجَارَتِ بِا مَالِ خُودِشِ دَادِ، تَا بِه سُوِي شَامِ حَرَكَتِ كَنْدِ، وَ قَرَارِ گِذَاشْتِ بِيَشْتَرِ از اَنچِه بِه تِجَارِ دِيگَرِ مِي دَادِه، بِه پِغْمَبِرِ سَهْمِ بَدِهْدِ. پِغْمَبِرِ اَيْنِ پِيشنهادِ رَا قَبُولِ كَرْدِ، وَ خَدِيجَةَ بِرَايِ كَمَكِ بِه پِغْمَبِرِ، غَلَامِشِ كِه مِيسِرَه نَامِ دَاشْتِ رَا هَمْرَا پِغْمَبِرِ كَرْدِ.»

«حتى قدم الشام فنزل رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ فِي ظِلِّ شَجَرَةٍ قَرِيبًا مِنْ صُومَعِ رَاهِبِ فَاطَّلَعَ الرَّاهِبُ إِلَى مِيسِرَةَ فَقَالَ مِنْ هَذَا الرَّجُلِ الَّذِي نَزَلَ تَحْتَ هَذِهِ الشَّجَرَةِ قَالَ هَذَا رَجُلٌ مِنْ قَرِيشٍ مِنْ أَهْلِ الْحَرَمِ فَقَالَ لَهُ الرَّاهِبُ مَا نَزَلَ تَحْتَ هَذِهِ الشَّجَرَةِ قَطُّ إِلَّا بَنِي؛ وَ قَتِي قَافِلَه پِغْمَبِرِ بِه شَامِ رَسِيدِ، زِيَرِ دَرِخْتِي نَزْدِيكِ صُومَعِه رَاهِبِي، اسْتِرَاحَتِ كَرْدَنْدِ. رَاهِبِ وَ قَتِي نَگَاشِ بِه اَن قَافِلَه اِفْتَادِ، بِه مِيسِرَه غَلَامِ خَدِيجَةَ گَفْتِ: اَيْنِ كَيْسَتِ كِه زِيَرِ اَيْنِ دَرِخْتِ آرَمِيدِه اسْتِ؟ مِيسِرَه گَفْتِ: اَيْنِ مَرْدِي از قَرِيشِ وَ از اَهْلِ حَرَمِ (مَكِه) مِي بَاشْدِ. رَاهِبِ گَفْتِ: هِيچِ كَسِ زِيَرِ اَيْنِ دَرِخْتِ نِيَا رَامِيدِه، مَگَرِ پِغْمَبِرِي از پِغْمَبِرَانِ خُدا بُوْدِه بَاشْدِ.»

«ثم باع رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ سَلْعَتَهُ الَّتِي خَرَجَ بِهَا وَ اشْتَرَى مَا ارَادَ ثُمَّ اقْبَلَ قَافِلًا إِلَى مَكَّةَ فَلَمَّا قَدِمَ عَلَى خَدِيجَةَ بِمَالِهَا بَاعَتْ مَا جَاءَ بِه فَاضْعَفَ اُو قَرِيبًا وَ حَدَّثَا مِيسِرَةَ عَنْ قَوْلِ الرَّاهِبِ وَ كَانَتْ خَدِيجَةَ امْرَأَةً حَازِمَةً لِبَيْتِ شَرِيفَةٍ مَعَ مَا ارَادَ اللهُ بِهَا مِنْ كَرَامَتِهَا؛ پِغْمَبِرِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ مَالِ التَّجَارَةِ خُودِ رَا فَرُوخْتِ، وَ دَرِ مَقَابِلِ اَنچِه خُواسْتِ خَرِيدِ، وَ سِپَسِ عَازِمِ مَكَّه شُدِ. وَ قَتِي قَافِلَه پِغْمَبِرِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ وَا رَدِ مَكَّه شُدِ، وَ نَزْدِ خَدِيجَةَ آمَدِ، خَدِيجَةَ دِيدِ اَيْنِ دَفْعَه دُو بِرَابَرِ دَفْعَاتِ قَبْلِ، سُوْدِ عَايِدِشِ شُدِه وَ مِيسِرَه غَلَامِشِ هَمِ خَدِيجَةَ رَا از سَخْنانِ رَاهِبِ

ص: ۲۹۰

۱- . مضاربه یعنی سرمایه از یکی نفر و کار از دیگری و بعد سود آن را به حسب قراردادی که بین آنها منعقد شده تقسیم می شود.

مطلع ساخت، و خدیجه زنی عاقله و شریفه و صاحب مقام و کرامت بود.»

«فلما اخبرها میسره بعثت الی رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ فقلت له انی قد رغبت فیک لقرابتک منی و شرفک فی قومک و امانتک عندهم و حسن خلقک و صدق حدیثک؛ وقتی میسره داستان راهب را به خدیجه گفت، خدیجه فرستاد پیغمبر را به نزد او بیاورند. خدیجه به پیغمبر گفت: من به تو علاقه پیدا کردم، چون هم با هم خویش هستیم و شرافت تو در میان قومت و امانت داری تو و خوش اخلاقی تو، صداقت و راست گویی تو، موجب رغبت و علاقه من به تو شده است.»

«ثم عرضت علیها نفسها و کانت اوسط نساء قریش نسباً و اعظمهم شرفاً و اکثرهم مالا؛ سپس خدیجه تقاضای ازدواج با پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ نمود. چون خدیجه از لحاظ نسب، شرف، از بهترین زنان مکه بود.»

ازدواج حضرت رسول صلی اللہ علیہ و آلہ با خدیجه کبری علیها السلام به نقل از ابن اثیر

«فلما قالت لرسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ ما قالت ذکر ذلک لاعمامه فخرج معه حمزه بن عبدالمطلب حتی دخل علی خویلد بن اسد فخطبها الیه فتزوجها رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ فولدت لرسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ ولده کلهم قبل ان ينزل علیہ الوحی زینب و ام کلثوم و فاطمه و رقیه و القاسم و الطاهر و الطیب فاما القاسم و الطیب و الطاهر فهلکوا قبل الاسلام و بالقاسم کان یکنی رسول اللہ و اما بناته فادرکن الاسلام مهاجرن معه و اتبعنه و آمن به؛

وقتی خدیجه تقاضای ازدواج با پیغمبر را مطرح کرد، پیغمبر گفته خدیجه را با عموهایش در میان گذاشت. حمزه عموی پیغمبر همراه پیغمبر، وارد بر خویلد، پدر خدیجه شد، و خدیجه را به همسری پیغمبر در آورد، و ثمره این ازدواج، سه پسر و چهار دختر شد. پسرها به اسم قاسم و طیب و طاهر، و دخترها به اسم زینب، و ام کلثوم، و فاطمه و رقیه. اما هر سه فرزند پسر خدیجه، قبل از اسلام از دنیا رفتند، و پیغمبر را به اسم قاسم (ابوالقاسم)، فرزندش کنیه دادند. لکن دختران، پیغمبر اسلام را درک کردند، و جزء مهاجرین بودند، و به پیغمبر ایمان آوردند.»

این تمام آنچه بود که ابن اثیر، در جلد هفتم اسد الغابه، در مورد ازدواج خدیجه علیها

السلام با پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ نقل کرده است.

ازدواج پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ و خدیجه کبری عَلَیْهَا السَّلَامُ در تاریخ طبری

طبری در جلد دوم تاریخش، در مورد ازدواج خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ با پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ تقریباً همان مطالب ابن اثیر را با کمی اختلاف نقل می کند. لکن طبری، مطلبی اضافه تر از ابن اثیر نقل می کند. طبری در صفحه ۳۵ تاریخش می نویسد:

«ثم اقبل قافلا الى مكة ومعه ميسره فكان ميسره فيما يزعمون اذا كانت الهاجره واشتد الحريرى ملكين يظلاونه من الشمس وهو يسير على بعيره؛ ووقتى قافله پیغمبر به سوی مکه حرکت کرد، ميسره غلام خدیجه دید، ملکی با بالهائش بر سر پیغمبر سایه افکنده است، و این مطلب را ميسره برای خدیجه نقل کرد.»

داستان ازدواج پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ به نقل از جواد فاضل

جواد فاضل در کتاب نخستین معصوم، در صفحه ۵۴ می نویسد:

خدیجه دختری هیجده ساله بود، که با ابو هاله، هند بن بناس تیمی، عروسی کرد، و از وی فرزندی به نام هاله به دنیا آورد. پنج سال که از تاریخ این عروسی گذشت، هند بن بناس بدرود زندگی گفت و پس از سه سال، خدیجه به عقد عتیق بن عابد مخزومی، درآمد و حاصل ازدواج دومش، دخترش هند بود، و به خاطر همین هند، خدیجه را ام هند می نامند. عتیق هم پس از چندی چشم از دنیا فرو بست و خدیجه تنها ماند. اما هرگز تنها نبود.

خدیجه را در تاریخ، بانوی ثروتمند می شناسند. وی را در صف ثروتمند ترین بازرگانان حجاز می شناسند. شاید این طور بود و شاید هم در نتیجه بخشش و جود و مناعت و همت اعلاى خود به این شهرت عظیم مالی رسیده بود؛ چه بسیار مردمی که از وی بیشتر مال و منال داشتند، اما به قدر یک دهم از شهرت و عظمت تاریخی وی را نتوانستند به دست بیاورند. ثروت خدیجه، ثروت بسیار، و خانه خدیجه، خانه فاخر و شامخی بود که درهائش به روی تمام اقوام عرب گشوده بود. از دورترین زوایای شبه جزیره عربستان، اگر خانواده ای

به قحطی و تهی دستی دچار می شد، یا سرپرستش را از دست می داد، یک راست راه مکه را به پیش می گرفت و سر بر آستانه خانه خدیجه می نهاد. در حقیقت از شهر مکه و اعیان مکه، تنها هدفش خدیجه و خانه وی بود. به همین جهت خدیجه «ام الصعاليك و الايتام» می نامیدند. به راستی این زن مادر ایتام و بی نوایان بود.

ابوطالب هم به خاطر تأمین مقصود خود، راه خانه خدیجه را پیش گرفته بود. زنان عرب، به ویژه زن های حجاز هم، زودتر جوان می شدند و دیر به پیری می رسیدند. این که در شریعت اسلام، دختر نه ساله بالغ شناخته شده، بیشتر عرب ملاک قاعده، شمرده شده بود. این دختر در نه سالگی جوان می شد، ولی پیرش یعنی رگل (۱) زنانگیش، تا پنجاه و پنج، و در پاره ای از قبائل تا به شصت سالگی، دوام می گیرد، یعنی تا آن روزگار می تواند مادر شود.

خدیجه در این هنگام، زنی چهل ساله بود و دو شوهر دیده بود، و به قول ما پا به سن بود، معهذاً دختران خیلی جوان عرب، نسبت به وی انس و الفت عجیبی داشتند. زنی بانشاط و روشنفکر و باذوق و فصیح بود، زیبا بود. مهمان نواز و بزرگ منش بود، خوب می پوشید، خوب پذیرایی می کرد و شرف خانواده و تشخص قومی داشت. پسران اشراف با این که خیلی از وی کم سال تر بودند، همه از وی خواستگاری می کردند، او هم می خواست شوهر کند، اما دلش به هیچ یک از این خواستگارها بند نمی شد. انتظار می کشید از یک مرد مجهول، از یک نفر که باید با دست خدا به دستش برسد. تنهایی خود را گاهی با ورقه بن نوفل، پسرعمویش که روزگاری نامزدش بود و حالا دیگر پیرمردی نابینا شده بود، و گاهی با دختران جوان مکه که همه با جان و دل مشتاق دیدارش بودند، می گذرانید. (۲)

آن روز هم روزی از روزهای دنیا بود که با دختران قریش نشسته بود و می گفت و می خندید که ناگهان میسره غلام و پیشکار امور زندانش از در آمد و گفت: سید بنی هاشم، عمران بن عبدالمطلب از راه رسیده، و تقاضای دیدار دارد. خدیجه یک باره خنده اش را در

ص: ۲۹۳

۱- رگل یعنی دوران یائسگی در زنان.

۲- جواد فاضل، چهارده معصوم، ج ۱.

هم شکست و با چهره شکفت زده ای گفت: عجب! ابوطالب، سید بنی هاشم؟ میسره گفت: آری خاتون من! ابوطالب می خواهد از شما دیدار کند. خدیجه با دست پاچگی دستور داد که ابوطالب را به اتاق پذیرایی ببرند و خود هم از دوستان جوانش معذرت خواست و به سراغ این میهمان گرامی رفت.

تشریفات ابتدایی برگزار شد. ابوطالب طی مقدمه ای گفت: ملکه قریش (خدیجه) همه ساله، مردی از مردم مکه را با مال التجاره خود به شامات و یمن می فرستد خدیجه هم از بازرگانان قریش بود، که رحله الشتاء والصیف داشت؛ در زمستان مال التجاره به یمن و در تابستان به شام می فرستاد آیا این طور است؟! خدیجه در جواب گفت: این طور است ای سید عرب. ابوطالب گفت: آیا امسال به خاطر سفر شام، کسی را انتخاب کرده اید؟ خدیجه گفت: نه هنوز! ولی در این فکرم که انتخاب کنم. ابوطالب لبخندی زدم و گفت: خوب است، زحمت نکشید! زیرا من برای شما و مال التجاره شما، جوان رشید و شریفی را انتخاب کردم. بی اختیار قلب خدیجه فشرده شد و خون به گونه هایش دوید و گفت: این جوان کیست؟ ابوطالب گفت: برادرزاده ام! (۱) خدیجه بی اختیار گفت: امین را می گویند؟! ابوطالب گفت: آری! محمّد امین برادرزاده ام، در این سفر مسئولیت مال التجاره شما را به عهده خواهد داشت. یعنی این طور تقاضا می کنم.

تا چند لحظه زبان خدیجه بند آمده بود، بی آن که دلش را ادراک کند، احساس می کرد که سخت آشفته شده است. معهدا سعی کرد بر اعصاب خود چیره شد و آن وقت گفت: با منتهای اشتیاق، امین را برای مال التجاره قبول دارم. ابوطالب خوشحال شد و گفت: پس او به دیدارتان بیاید؟ خدیجه گفت: حتماً تا با هم صحبت کنیم و قرار این سفر را بگذاریم. ابوطالب خندان و خوشحال به خانه برگشت.

خدیجه نگران بود و نمی دانست چرا نگران است! در وصف امین خیلی تعریف ها شنیده بود، چند دفعه هم او را کنار کعبه دیده بود، اما هرگز این طور به او فکر نمی کرد و این طور

ص: ۲۹۴

۱- ابوطالب نه برادر داشت و بچه های این نه برادر همه برادرزاه او شمرده می شدند.

نگران نبود. آن شب را تا نیمه های شب به بیداری گذرانیده بود، وقتی چشمان پاک بین و بلندنظرش به خواب رفت، یک باره فضای تیره و تاریک را روشن دید. دید که این محیط تاریک، سراسر در نور غرق شده است. نگاه کرد بیند این نور از کدام کانون به در و دشت حجاز می تابد. خورشید را دید که از ناف آسمان، همچون گویی از سیماب به سمت زمین می غلظد. خدیجه هنوز نگاه می کرد و تعجب می کرد که چطور می تواند بدین خیرگی چشم به سرچشمه نور بدوزد. خورشید آهسته آهسته به سمت زمین می گرایید. کمی که نزدیک تر شد خدیجه احساس کرد که این فلک نورانی، به شهر مکه میل نزول کرده، و پیش بینی می کرد که حتماً بر بام کعبه خواهد نشست. اما این پیش بینی او درست نبود، زیرا دید که خورشید به نزدیکی خانه او رسیده، و دارد از یک چنین خط عمودی که درست به خانه وی انتها می گیرد، پایین می آید. هنوز نگاهش می کرد و هم چنان نگاهش می کرد که دید آفتاب عالم تاب، یک سر به خانه وی فرود آمد، و در آغوش وی فرورفت. از ترس و شوق و از حیرت فریادی کشید و از خواب بیدار شد.

ورقه بن نوفل پسرعموی حکمت اندوزش، که در اتاق نزدیک تری خوابیده بود، از این فریاد بیدار شد و سراسیمه به در اتاق خدیجه آمد. ورقه نابینا بود اگر چشم بینا داشت، می دید که خدیجه نشسته و فکر می کند. ورقه گفت: چه شده دخترعمو؟ خدیجه گفت: آه ورقه! چه خوب آمدی، کارت داشتم. ورقه گفت: چه کارم داشتی؟ چرا فریاد کشیدی؟ خدیجه گفت: خواب دیدم، چه خواب وحشتناکی! اما خیلی لذت بخش بود. ورقه گفت: هم وحشتناک و هم لذت بخش؟! خدیجه خوابش را برای ورقه تعریف کرد. ورقه که با دقت به حرف های دخترعمویش گوش می داد، در آخر گفت: مژده باد تو را ای ملکه قریش! با مردی که هم چون آفتاب، بلندمقام و نورانی و عالم افروز است، ازدواج خواهی کرد.

خدیجه حالا- دیگر از یاد امین بیرون رفته بود و فقط به آن خورشید فکر می کرد، آیا این مرد چه کسی خواهد بود؟ در عربستان چند خانواده به نام پادشاه زندگی می کردند، کم و بیش سلطنت هم داشتند، منتها حدود سلطنت شان خیلی محدود بود. مثلاً آل منذر در

عراق، و ملوک کندی در نجد و پادشاهان حمیر، در یمن و غسان در شام. آیا یکی از این پادشاهان به خواستگاری او خواهد آمد؟ فکری کرد و دید این ها که آدم نیستند! حکومت بر چند وجب خاک و بر چند قبیله گدا و گرسنه که عنوانی نیست تا حکمرانش، همچون خورشید جهانگیر بر آسمان وسیع بدرخشید. خیالش پیش ملک زادگان ساسانی و پسران قیصر روم رفت و گفت: نه آنها هم آفتاب نیستند. تازه اگر آفتاب هم باشند، ازدواج یک دختر عرب آن هم از قریش، با یک نژاد بیگانه، امری محال است. خدیجه جز با یک مرد عرب که طالعش خورشید درخشان باشد، شوهر نخواهد کرد.

خدیجه باز هم فکر می کرد که میسر آمده و گفت: خاتون من، این که محمّد امین آمده و اجازه دیدار می خواهد. خواب شبانه فراموش شد و ملوک حیره و غسان و آل منذر و آل کنده از یادش رفت. یاد خورشید شب گذشته که به دامنش افتاده بود و این طور ناراحتش کرده بود، از خاطرش محو شد و به میسره گفت: بگو محمّد امین وارد شود و بعد مشتاقانه به دیدارش شتافت. هر کدام روی یک کرسی مجلل، روبه روی هم قرار گرفتند. اما نگاه محمّد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مطلقاً روی زمین بود. فرصت خوبی بود که خدیجه شمائل زیبای امین را از نزدیک به دلخواه خود ببیند، ابتدا چشمش به موهای مجعد و مشکین امین افتاد. موهای فراوان و بی نهایت سیاه زنده و شفاف و بعد از آن پیشانی بلند و کمی برجسته و بعد از آن گونه های گندم گون و در عین حال روشن که آب جوانی از بشره اش می چکید و بعد آن لب و دهان بهم آمده که هیچ لب و دهان، در هنگام سکوت به این قشنگی بسته نمی شد، و بعد چشمان سیاه و ابروهای ظریف و هلالی و بنا گوش سیمین و هیکل رشیدش.

در این هنگام محمّد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ به سخن آمد و گفت: بنا بر قراری که عمویم با سیده قریش گذاشته است، آمده ام تا آماده کار شوم. خدیجه که در شنیدن این آهنگ دلربا و در تماشای لب و دهانی که چنین سخنانی داد می کند، محو بود، چند لحظه مکث کرد تا حواسش را جمع کند و جواب بدهد و سپس گفت: آری! این طور قرار گذاشته بودیم و من افتخار می کنم که مال التجاره ام را به دست امین می سپارم.

خدیجه بنا بر یک قرارداد عادی، به کسی که مال التجاره اش را به فروش می رسانید، دو نفر شتر می داد. بنا بر این حاجتی نبود که در باره قیمت این زحمت، گفت و گویی صورت گیرد. روز دیگر کاروان حجاز رو به شام به راه افتاد، و محمد امین، قافله سار این کاروان بود. آن لکه ابر که چند سال پیش (۱) بر سر بازرگان های قریش سایه گسترده بود و دیگر کسی ندیده بود که بر سر کاروانیان سایه بیندازد، دوباره برگشت و همه دیدند که یک قطعه ابر، هم رنگ شیراز، گوشه افق شناکان، به آسمان مکه و بر سر این کاروان که سالارش محمد امین است، چتر کشید.

محمد صلی الله علیه و آله در این سفر، فرصت زیادی نداشت که به سیر و سیاحت پردازد. سرش به کار داد و ستد گرم بود، ولی هیچ وقت بازرگانان مکه در شهر دمشق، بازاری به این رونق و روشنایی ندیده بودند. از روزی که این کاروان از مکه به دمشق عزیمت کرد، تا روزی که به مکه برگردد، چشمان خدیجه به راه شام دوخته بود. دیگر به جای نشستن با دختران عرب و گفتن و خندیدن، دم پنجره اتاقش می نشست که به روی جاده شام گشوده می شد، و از بازگشت کاروان حجاز انتظار می کشید، تا یک روز عصر، هنگام غروب گرد و خاک کاروان از دور به چشمش رسید و بعد شترهای مست و راهور خود را شناخت. در این وقت نگاهش بالا رفت و به آن ابر وفادار، که چند ماه قبل، چتردار این قافله بود، افتاد و هم چنان بر سر محمد صلی الله علیه و آله سایه افکنده بود.

بالاخره کاروان رسید و میسره پیش از همه خود را به خاتون مکه رسانید. خدیجه دیگر نمی توانست خودداری کند، بی آن که از مال التجاره خویش و سود و زیان این معامله پرسد سراسیمه گفت: میسره احوال امین چطور است؟ به او خوش گذشت، این سفر ناراحتش نکرد؟ میسره که گویی سال ها است از این سؤال انتظار می کشید، نشست و به تعریف و توضیح پرداخت و گفت: میدانی خاتون من! این امین چه جوانی است. چه بزرگوار، مهربان و جوانمرد است. جمالش، خصالش، سخن گفتنش، راه رفتنش، نوازش و

ص: ۲۹۷

مهربانیش، هر کدام به اندازه صد کتاب تعریف دارند. او آقای من بود. البته نماینده شما بود و به جای آقای من ایستاده بود، ولی با من هم چون یک برادر حرف می زد، کمکم می کرد و همراه من به پرستاری شتران می آمد. من از این وجود مرموز، حکایت ها در این سفر دارم. از وی عجائبی دیده ام که به شرح و بیان نمی آید. در میان راه دو نفر از شترهای ما نخور شدند، من دلتنگ شدم و گفتم: چکار کنم؟ او لبخندی زد و دلداریم داد و بعد به پیش شتران از راه وامانده و از کارافتاده ما آمد، و دست های بزرگ و پنجه های بلندش را پیش برد و سر و گوش شترها را نوازش داد. زبان بسته ها تا حرارت دست این مرد را احساس کردند، مثل این که جان تازه و جوانی تازه ای یافته باشند، از جا برجستند.

میسره

می گفتم و خدیجه می شنید. در این حال، دیگر صدای میسره به گوش خدیجه نمی رسید. زیرا فکرش مستقلاً با امین صحبت می کرد، و از امین می شنید. او بی فاصله به دوست راه یافته بود، دیگر چه حاجت به این که میسره حرف بزند. خدیجه سؤال کرد: خودش کجا است؟ میسره گفت: هم اکنون از راه خواهد رسید. دهان خدیجه، لبریز از نوازش و سؤال بود، ولی چه می توانست بگوید؟ فقط این را بگوید که من اگر به نمایندگان خودم در سفرهای گذشته، دو نفر شتر اجرت می دادم، به تو که محمد امین صِلمی اَللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ هُستى، چهار نفر شتر اجرت خواهم داد. این چهار نفر شتر، به زندگی آشفته ابوطالب، کمک شایانی کرد. از نو سیر در آفاق و انفس و سیاحت در کوه حرا، تجدید شد. تا کار به دست می آمد، محمد صِلمی اَللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ از کار روی بر نمی گردانید. چوپانی، باغبانی، کشیدن آب از چاه، نوشانیدن آب به شترها و گوسفندها، دادن نگاهیانی از نخلستان ها و کار و کار. هر چه به وی پیشنهاد می شد، انجام می داد و اجرتش را به عموی خود می پرداخت و وقتی بیکار می شد، سر به کوه حرا می گذاشت.

عمو از این برادرزاده عزیز، که هم یادگار برادر جوان مرگش بود، و هم یادبود محبت ها و مهربانی های پدر بزرگوارش عبدالمطلب را با خود می داشت، خیلی راضی بود. ولی یک نگرانی مبهم، مدام قلبش را می فشرد. آهسته از خود می پرسید، بالاخره چه باید کرد؟ مسئله ازدواج این پسر که اکنون به بیست و پنج سالگی رسیده، را باید چه کرد؟ از این طرف

ص: ۲۹۸

ابوطالب از خود می پرسید چه کنم؟ از طرف دیگر خدیجه شب ها تا سپیده دم بیدار بود و فکر می کرد. اگر امین از دستش برود محال است سر بر بالین مرد دیگری بگذارد. تا سرانجام چاره ای جز ابراز راز ندید. کاری که تا آن روز هیچ زنی نکرده بود.

خدیجه همین که میسر بر گشت، بی آن که مجال سخن گفتن را به او بدهد، پرسید: چه شد، آیا امین می آید؟ میسره گفت: امین قبول کرده است. حلقه بر در کوفته شد و محمد صلی الله علیه و آله آمد، خدیجه از جای برخاست، و در پیش پای این نازنین مهمان احترام گذاشت، محمد صلی الله علیه و آله سر به زیر افکنده و انتظار داشت از نو خدمتی به او واگذار شود، ولی خدیجه از اینجا و آن جا صحبت می کرد. بالاخره گفت: شما اکنون بیست و پنج سال دارید، چرا عروسی نمی کنید؟ آن رگ مبهم که در میان دو ابروی نازنینش به خط عمود کشیده شده بود، و هنگام هیجان ضمیر درشت می شد و برجسته می گردید، درشت شد و به گونه های ملیحش گلی افتاد و گفت: شرایط زندگی. خدیجه گفت: مثلاً چه شرائطی؟ محمد صلی الله علیه و آله گفت: تهی دستی عمویم ابوطالب، و بیکاری خودم.

خدیجه

کمی مکث کرد و گفت: زنی را برای امین انتخاب کرده ام، از تهی دستی عمویم و بیکاری خودش باک ندارد. خدیجه دوباره مکث کرد و پس از مکث گفت: زنی ثروتمند است، اگر خیلی زیبا نباشد، زشت هم نیست. در عوض شریف است، از دودمان خود شما است و فقط دو تا عیب دارد. باز هم کمی مکث کرد تا غوغای درونی اش را بنشانند این خویش جمال نیست که با مرور و ایام، زوال ببذیرد، این خویش مال نیست که به تدریج از دستش برود، خوبی بی نظیر و جاویدانش این است که تو را دوست می دارد! آن طور دوستت دارد که تا کنون هیچ کس را به این شدت و صفا و صمیمیت دوست نداشته است. آیا این امتیاز کافی نیست؟

فردای آن روز، ابوطالب به خانه خدیجه آمد تا تشریفات خواستگاری را مطابق معمول برگزار کند، و هنوز آن ماه به سر نرسیده بود، جشن مجللی به عنوان این ازدواج همایون برقرار شد و ابوطالب از جای خود برخاست و این خطابه را ایراد کرد:

الحمد لله الذي جعلنا من ذرية ابراهيم وزرع اسماعيل وضئصى سعد وعنصر ومضر وجعلنا حضننه بيته وسواس حرمه وجعل لنا بيتا محجوبا وحرما آمنا وجعلنا الحكام على

الناس ثم ان ابن اخي هذا محمد بن عبد الله لا يوزن به رجل الا رخيح به وان كان في المال قل فالمال ظل زائل وامر حائل و محمد قد عرفتم فضله ونسبه وصدقه وامانته وقد خطب خديجه بنت خويلد وبذل لها من الصداق ما عاجله و آجله من مالي ومبلغه عشرين بكرة وعشر اواقي من ذهب وعبدا وامه وهو الله خطب جسيم وبناء عظيم وخطر جليل؛

پروردگارم را سپاس می گزارم، که گوهر وجود ما را در وجود گرامی ابراهیم خلیل، به ودیعت گذارده و سلسله نصب ما را به شرف و افتخار اسماعیل ذبیح، ارتباط بخشیده است. ما زادگان سعد و مضر می باشیم، و به نگهبانی خانه خدا، و اداره حرمش مباحثات می کنیم و به حریم خانه ما احترام بخشیده، و دیهیم حکومت و فرمانروایی مردم را بر پیشانی ما گذاشته است، و بعد این پسر برادرم محمد بن عبد الله است، اگر در مقام مردانگی و جوان مردی، با هر مردی سنجیده شود، از وی برتر آید. اگر چه بردارزاده ام، جوانی تهی دست است، ولی این تهی دستی از شخصیت معنوی وی، ذره ای نمی کاهد! زیرا مال دنیا، همچون سایه ای گذران است، یک روز بر این خانه افتد، و روز دیگر دامن به خانه دیگر کشد. پس بر یک چنین سرمایه بی اعتبار، دریغی نیست.

شما برادرزاده ام محمد را نیکو می شناسید. فضل اعلی و نسب شامخ و صفای ضمیر و صدق لهجه، و امانت استواریش، از خورشید تابان فروزان تر و مشهورتر است. محمد در این جشن فاخر و فخیم، با خدیجه دختر خویلد، پیمان زناشویی می بندد و صداق این عروس آنچه باید اکنون ادا شود و آنچه مقرر است در آینده پرداخت کند، عبارت از: بیست شتر ماده و بیست اوقیه طلا و یک غلام و یک کنیز است، و من این صداق مبارک را از مال خویش خواهم پرداخت. آری محمد، شخصیتی شریف و عنوانی عظیم و شوهری جلیل است که با سیده خدیجه همسر خواهد شد.

بدین ترتیب این عقد ازدواج منعقد شد و خدیجه بنت خویلد به آرزوی دیرین خود رسید.

طبری در جلد دوم تاریخش، صفحه علیها السلام، داستان ازدواج خدیجه علیها السلام با پیغمبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ را تقریباً به همان صورتی که جواد فاضل، در کتاب نخستین

معصوم، بیان کرده، نقل می کند. ولی او این چنین می نویسد: «کسی که برای خواستگاری خدیجه اقدام کرد، حمزه بن عبدالمطلب بود.»

داستان ازدواج و زندگی پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ وَ خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ به نقل از «اعیان الشیعه»

محسن امین، در جلد ششم اعیان الشیعه، صفحه عَلَیْهَا السَّلَامُ ۰۸ این چنین آورده است:

فی الاستیعاب کانت عند ترویجه بها بنت اربعین سنه والنبی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ ابن احدى وعشرين وقیل خمس و عشرين وهو الاکثر و فی المستدرک للحاکم عن محمد بن اسحاق کان لها یوم تزوجها ۲۸ سنه و فی تاریخ دمشق روی من طریق زبیر بن بکاران عمرها کان یوم زواجها ثلاثین سنه و قال وروی محمد بن السائب عن ابی صالح عن ابن عباس ان عمرها کان یومئذ ۲۸ سنه.

محسن امین، صاحب اعیان الشیعه می نویسد: بعضی عمر خدیجه را در موقع ازدواج سی سال گفته اند و بعضی ۲۸ سال نقل کردند، ولی ایشان می نویسد: مشهورتر این است که عمر خدیجه در موقع ازدواج، چهل سال بوده است.

محسن امین در صفحه عَلَیْهَا السَّلَامُ ۰ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ، صاحب اعیان الشیعه، تحت عنوان «القول بانها لم تتزوج قبله» این که پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ، اولین همسر خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ بوده و خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ قبل از پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ با هیچ مردی ازدواج نکرده بود می نویسد:

فی تکمله نقدالرجال عن کتاب الاستغاثه او الاستغاثه تالیف الشریف ابی القاسم علی بن احمد الکوفی العلوی متوفای سنه عَلَیْهَا السَّلَامُ ۵۲ هجری قمری وانه انکر فیه کون خدیجه تزوجت قبل رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ بغیره و قال قد صحت الروایه عندنا بانه کان لها اخت من امها تسمى هاله قد تزوجها رجل من بنی تمیم یقال له ابوهند فاولدها ابنا اسمه هند بن ابی هند وابنتین زیب و رقیه و مات ابوهند وقد بلغ ابنه مبالغ الرجال والابنتان طفلتان وکانت

موجودتین حین تزوج رسول اللہ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ خدیجه بنت خویلد و رسول اللہ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ حین تزوج بها ومات هاله بعد ذلك بمدته يسيره وخلفت الطفلين زينب و رقيه في حجر رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ وحجر خديجه وكان من سنه العرب في الجاهليه ان من يربي يتيما ينسب ذلك اليتيم اليه ولا يستحل التزويج بمن يربيهما لانها كانت عندهم بزعمهم بنتا لمربيها فلما ربي رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ وخديجه هاتين البنيتين نسبتهما اليهما وهما بنتا ابي هند زوج هاله اخت خديجه ولم تزل العرب على هذه الحاله الى ان ربي بعض الصحابه يتمه بعد الهجره فقالوا لو سألت رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ هل يجوز في الاسلام تزويج اليتيمه بمن رباها فانزل الله جل ذكره (ويستفتونك في النساء قل الله يفتيكم فيهن الخ) فاطلق اله سبحانه في الاسلام تزويج اليتيمه لمن يربيهما.

صاحب اعيان الشيعه، از قول شريف ابوالقاسم، علي بن احمد كوفي نقل مي كند كه او منكر اين است كه خديجه، قبل از پيغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ با كسي ازدواج کرده باشد، و بعد ايشان اين طور بحث را ادامه مي دهد: براي خديجه خواهری بود به نام هاله، كه اين زن با مردی از طایفه بنی تمیم ازدواج کرد، كه به آن مرد، ابوهند گفته می شد، و ثمره اين ازدواج، پسری شد كه اسم او را هند بن ابي هند گذاشتند و دو دختر كه به نام های زينب و رقيه بودند. و او در حالی از دنيا رفت كه پسرش بزرگ شده بود، لكن دو دخترش هنوز خیلی كوچك بودند، و زمانی كه پيغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ با خديجه ازدواج کرد، و هاله خواهر خديجه، زود از دنيا رفت، و اين دو دختر كوچك از او باقي ماند. و اين دو دختر، در دامن پيغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ و خديجه بزرگ شدند، و فرزندخوانده پيغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ و خديجه بودند.

از سنت و عادت اعراب جاهليت اين بود كه اگر دختر یتیمی، در دامن كسي بزرگ می شد، ازدواج با آن دختر را جايز نمی دانستند، و می گفتند: اين دختر هم مثل دختر واقعي انسان می باشد و عرب بر اين عقیده بود تا اين كه بعضی از صحابه، سرپرستی یتیمی را بعد از هجرت عهده دار شدند و گفتند: از پيغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ سؤال كنيد آیا جايز است

ازدواج با دختر یتیمی که خود انسان او را بزرگ کرده و فرزندخوانده شده است؟ وقتی از پیغمبر صلی الله علیه و آله سؤال کردند: آیه ۱۲ عَلَیْهِ السَّلَامُ، سوره مبارکه نساء (۱) بر پیغمبر نازل شد که خداوند اجازه تزویج با دختر یتیمی که در حجر و دامن انسان بزرگ شده را داده است.

سپس مؤلف اعیان الشیعه ادامه می دهد:

در نسب دو دختر ابی هند که ذکر شد، مطابق عادت عرب آن دو دختر را به پیغمبر نسبت دادند، و هم چنین برادر آن دو دختر هم به خدیجه منتسب کرده اند. چون اسم و نام خدیجه در بین عرب، مشهور و معروف بود و اسم خواهر خدیجه ناشناخته و مجهول بود، روی همین اصل هند که پسر خواهر خدیجه بود، را به خدیجه نسبت دادند و گفتند: خدیجه با ابی هند ازدواج کرده و گفتند که ابن اباهند، زنده بود تا زمان نهضت و قیام حسین بن علی علیه السلام و در رکاب آن حضرت، در حالی که پیرمردی شده بود، به شهادت رسیده است.

لکن صاحب اعیان الشیعه ادامه می دهد و می گوید:

آن اباهند که با خواهر خدیجه ازدواج کرده بود، قبل حادثه کربلا از دنیا رفته بود، و آن اباهندی که در رکاب حسین علیه السلام به شهادت رسید، آن هند، پسرخاله فاطمه، دختر امام حسین علیه السلام بود و سپس مؤلف اعیان الشیعه بحث هایی که در این باره شده ادامه می دهد و بحث تا کربلا و مسئله دو پسر امام حسین علیه السلام به نام علی که یکی در کربلا شهید شد، و دیگری زنده ماند و امامان بعد از او از نسل او بودند، ادامه می دهد. (۲)

ص: ۳۰۳

۱- . نساء: ۲۷: (وَيَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ قُلِ اللَّهُ يَفْتِيكُمْ فِيهِنَّ وَ مَا يَتْلَى عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ فِي يَتَامَى النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا تُؤْتُونَهُنَّ مَا كَتَبَ لَهُنَّ وَ تَرْغَبُونَ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ وَ الْمُسْتَضْعَمِينَ مِنَ الْوَالِدَانِ وَ أَنْ تَقُومُوا لِلْيَتَامَى بِالْقِسْطِ وَ مَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِهِ عَلِيمًا؛ از تو در باره حکم زنان سؤال می کنند؛ بگو: خداوند در باره آنان به شما پاسخ می دهد: آنچه در قرآن درباره زنان یتیمی که حقوقشان را به آنها نمی دهید، و می خواهید با آنها ازدواج کنید، و نیز آنچه در باره کودکان صغیر و ناتوان برای شما بیان شده است (قسمتی از سفارش های خداوند در این زمینه می باشد؛ و نیز به شما سفارش می کند که) با یتیمان به عدالت رفتار کنید! و آنچه از نیکی ها انجام می دهید؛ خداوند از آن آگاه است. (و به شما پاداش شایسته می دهد))

۲- . امین عاملی، سید محسن، اعیان الشیعه، ج ۱۶، ص ۳۰۹؛ محلاتی، ذبیح الله، ریاحین الشریعه، ج ۲، ص ۲۰۲.

صاحب اعیان الشیعه، بعد از آن که نسب خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ را بیان می کند، از نظر ثروت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ می نویسد:

خدیجه شترهای زیادی داشت که مال التجاره خودش را حمل می کردند و بر بام خانه او قبه ای از حریر سبز، با طناب های ابریشم درست کرده بودند، با تمثالی چند و این جلالت او را علامتی بود. در این وقت عقبته بن ابی معطی، وصلت بن ابی شهاب که هر یک چهار صد کنیز و غلام و خدمت کار داشتند، و ابوجهل و ابوسفیان که در شماره صننادید قریش بودند و دیگر بزرگان از هر جانب خواستار شدند که خدیجه را به نکاح خود در آورند، و او سر به کس در نمی آورد تا آن که رسول الله او را به نکاح خود در آورد. خدیجه جمیع اموال خود را واگذار به پیغمبر کرد و بیست و چهار سال و یک ماه، با پیغمبر زندگانی کرد و تا او زنده بود، پیغمبر با زنی ازدواج نکرد و بعد از رحلت پیغمبر به دست خود او را در حجون مکه (۱) به خاک سپرد و وفات او به روایت یعقوبی، قبل از هجرت به سه سال در ماه رمضان، اتفاق افتاد.

سپس مؤلف اعیان الشیعه از صفحه ۲۰ عَلَیْهَا السَّلَامُ، جلد دوم تا ۲ عَلَیْهَا السَّلَامُ ۱ در باره خدیجه مطالبی از قول مورخین اهل سنت و شیعه بیان کرده که به قسمتی از آن مطالب اشاره می شود، در صفحه ۲۱۱ می نویسد:

ابن حجر عسقلانی در کتاب الاصابه چنین نقل می کند که: روزی خدیجه با جمعی از زنان، در منظری از غرفه سرای خویش جای داشتند، و یکی از احبار یهود نیز با او بود. در این هنگام محمد صلی الله علیه و آله از آن جا عبور فرمود. مرد یهودی با خدیجه گفت: آیا می شود این جوان را به این منظره دعوت فرمایی؟ خدیجه کنیز خود را به سوی آن حضرت فرستاد، و او را دعوت کرد. آن حضرت اجابت فرمود و بدان منظره درآمد، و در انجمن ایشان بنشست. مرد یهودی خواستار شد که آن حضرت کتف خود را بگشاید. ملتمس او مبدول کند، چون مرد یهودی، چشمش به مهر نبوت افتاد، گفت: سوگند به خدا که این مهر پیغمبری است. خدیجه گفت: اگر عمّ او حاضر بودی، تو نتوانستی بر بدن او نظر کنی؛ زیرا

ص: ۳۰۴

که اعمام او جنابش را از مردم یهود برحذر دارند.

مرد یهودی گفت: هیچ کس را قدرت نباشد که بر محمد صلی الله علیه و آله آسیبی برساند، قسم به موسی بن عمران علیه السلام که او پیغمبر آخرالزمان است. چون آن حضرت از منظره به زیر آمد، مهرش در دل خدیجه جای کرد و با مرد یهودی گفت: تو چه دانستی که او پیغمبر است؟ گفت: تو راه مرا ملحوظ افتاده که خاتم انبیا است و هنوز کودک است. اگر پدر و مادر او از جهان بروند و جد و عمش کفالت او را به دست گیرند.

سپس به سوی خدیجه اشارت کرد و گفت: او زنی از قریش را به نکاح درآورد که بزرگ قبیله و سیده عشیره باشد، این سخن را نگاه بدار. چون برخاست که بیرون رود با خدیجه گفت: نگران باش که محمد صلی الله علیه و آله را از دست نگذاری که پیوستن به او کار هر دو جهان را راست کند، و این معنی در خاطر خدیجه راسخ گردید، و دیگر چنان افتاد که خدیجه روزی از اعیاد با جمعی از زنان قریش در مسجدالحرام حاضر بود، و یکی از یهودیان بر ایشان گذشت و گفت: زود باشد که در میان شما پیغمبری مبعوث گردد، هر یک بتوانید او را به شوهری اختیار کنید، آن زنان چون این بشنیدند، همی سنگ پاره به او افکندند. اما خدیجه را این اندیشه در ضمیر سخت شد.

روزی با ورقه بن نوفل، بن اسد بن هاشم بن عبدمناف، که پسرعموی او بود گفت: میخواهم شوهری بنمایم و این مردم که در طلب من تعب و سختی می کشند، هیچ یک را پسند ندارم و این ورقه، از بزرگان قوم عیسی بود و از علوم نیک خبر داشت، و از کتب آسمانی دانسته بود که پیغمبر آخرالزمانی زنی به سرای درآورد که سیده قوم خود باشد، و گمان داشت که آن زن خدیجه باشد.

داستان خدیجه کبری علیها السلام در کتاب ریاحین الشریعه

آقای شیخ ذبیح الله محلاتی در جلد دوم ریاحین الشریعه، صفحه ۲۱۲، تحت عنوان خواب دیدن خدیجه علیها السلام، رسول خدا صلی الله علیه و آله را، آورده است:

بالجمله ورقه در جواب خدیجه گفت: خواهی تو را حدیث عجیب، مکشوف دارم؟

خدیجه فرمود: کدام است؟ گفت: مقداری آب حاضر کن، چون آب حاضر کرد، عزیمه ای بر آن بخواند (دعائی بر آن بخواند) و فرمود: تا خدیجه از آن آب غسل کند و از انجیل و زبور چیزی نوشت و گفت: این نگاشته را در زیر سر خود بگذارد و بخوابد که آن کس که شوهر تو باشد، در خواب خواهی دید. چون خدیجه چنین کرد، در خواب دید که مردی از خانه ابوطالب بیرون آمد، با قامتی با اندازه، و چشمی سیاه و گشاده، و ابروان نازک و لب های سرخ و گونه های گلرنگ با ملاحظتی بی حد، و صباحتی بی نهایت، و در میان دو کتف او علامتی بود، و پاره ابری بر سر او سایه انداخته، و بر اسبی از نور سوار بود، که لجام او را از طلا- و زین او مرصع به جواهرات مختلف و روی او چون روی آدمیان و چهار پای او چون پاهای گاو بود.

خدیجه چون او را بدید، دربر گرفت و در دامن نشانید. پس از خواب بیدار شد و تا صبح دیگر به خواب نرفت و صبح گاه به نزد ورقه رفت، و صورت خواب خویش را باز گفت. ورقه فرمود: ای خدیجه، اگر این خواب بر صدق باشد، رستگار خواهی شد. آن کس که در خواب دیده ای، حامل تاج کرامت، و شفیع روز قیامت، و سید عرب و عجم باشد. همانا او محمد بن عبد الله بن عبدالمطلب است. چون خدیجه این بشنید، آتش مهرش زبانه گرفت، تا آن گاه که انجمن از بیگانم به پرداخت بنشست و در هوای آن حضرت همی گریست و این ابیات را بگفت:

کم استرالوجه والاجفان تهتکه

واطلق الشوق والاعضاء تمسکه

جفانی القلب لما ان تملکه

غیر فوا اسفالو کنت املکه

ما ضر من لم یدع منی سوی

لو کان سمع بالباقی فیترکه

«چقدر صورتم را از این محبت مخفی دارم، در حالی که پلک های چشم من، آن را آشکار می کند، و دل من، مرا سرزنش می کند. اگر دیگری او را مالک شود به من ضرری نمی رسد، اگر رمقی از من باقی بماند باشد! در همان باقی رمق من، در کنار او باشد.»

حضرت ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ روزی با رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ كُتِبَ: من بدان

اندیشه ام، که زنی را بهر تو به همسری درآورم، و اینک مالی در دست ندارم و پیر شده ام.

همانا خدیجه دختر خویلد، با ما قرابت دارد، و او را مالی فراوان باشد و هر ساله غلامان خود را به تجارت فرستد و مال به مضاربه دهد، اگر خواهی از بهر تو سرمایه ستانم، تا با آن تجارت کنی، و رنج آن را به جهت تو عیالی خواستگاری کنم. آن حضرت فرمود: روا باشد! پس ابوطالب و عباس و دیگر برادران، آهنگ خانه خدیجه نمودند، و در بکوفتند. خدیجه چون بشنید، سروری در قلبش جای کرد و کنیزک خویش را گفت: برو ببین کوبنده در کیست؟ و این اشعار را گفت:

ایا ریح الجنوب لعل علم

من الاحباب یطفی بعض حرّ

ولولا تحملوک الیّ منهم

سلاما اشتریه ولو بعمری

و حق و دادهم انی کتوم

وانی لا ابوح لهم بسری

ارانی الله وصلهمم قریبا

و کم یسراتی من بعد عسر

ویوم من فراقکم کشهر

وشهر من وصالکم کدهر

«ای باد جنوب، شاید خبری از دوست من، بمن بدهید، که آتش دلم سرد شود. اگر از جانب آنها به من سلامی برساند، آن سلام را با تمام عمرم خریدارم. من این محبت را مخفی می دارم و اسرارم را با آنها نمی گویم، چون خدا به من خبر داده، وصل با آنها، و ازدواج با آن طایفه، و چه بسار آسانی ها که بعد از مشکلات بیاید. یک روز دوری من از شما یک ماه برای من می باشد و یک ماه وصل با شما، مطابق با تمام عمر دنیا.»

سپس گفت: ای سیده من! اینک بزرگواران عرب و فرزندان عبدالمطلب می باشند، و طلب اذن می نمایند. چون خدیجه این را بشنید، شاد شد و گفت: در را بگشا، و میسره را بگوی تا فرش های نیکو برای ایشان بگستراند و هر کس را به جای خود بنشاند، و انواع فواکه و طعمه حاضر ساخت و این اشعار را گفت:

الذّ حیاتی وصلکم ولقائکم

ولستُ الذَّ العيش حتى اراكم

وما استحسننت عني من الناس

ولا لذني قلبي حبيب سواكم

ص: ٣٠٧

علی الراس والعین جمله

ومن ذالذی فی فعلکم قد عصاکم

فها انا مجنون علیکم باجمعی

وروحی ومالی یا حبیبی فداکم

وما غیر کم فی الحب یسکن

وان شتم تفتیش قلبی فهاکم

«بالترین لذت برای من، رسیدن به شما است، و هیچ لذتی بهتر از دیدن روی شما، برای من نیست! و غیر از شما هیچ کس در نزد من نیکی نیست، و هیچ لذتی برای دل من، بهتر از محبت شما نیست، هر چه بگویید بر سر و چشم قرار می دهم، و کیست که در کار شما عصیان کند؟ پس بدان که من دیوانه شما هستم، جان و مال من فدای شما باد! و غیر شما چه کسی می تواند دل مرا آرام کند؟! اگر می خواهید، حاضرم قلبم را تفتیش کنید تا صدق گفتارم را بدانید.»

پس کار انجمن راست کردند و ایشان را درآوردند و خوروش و خوردنی حاضر کردند، و خدیجه از پرده بنشست و گفت: ای بزرگان مکه و حرم، کلبه دل من آرام گردید، هر حاجتی که دارید برآورده است. ابوطالب فرمود: از بهر آن حاجت آمده ایم، که سودش نیز تو را باشد، همانا برای پسر برادرم محمّد به اینجا شده ایم که از تو سرمایه برای تجارت، برای او بگیریم. چون خدیجه نام مبارک رسول خدا را بشنید، بر حصول مقصود دل قوی کرد و این اشعار بگفت:

بذکرکم یطفی الفواد من اوقد

ورؤتیکم فیها شفا عین الرمد

ومن قال انی اشتقی من هواکم

فقد کذبوا لو متّ فیہ من الوجد

ومالی لا املی سرورا بقربکم

وقد کنت مشتاقا الیکم علی البعدی

تشابه سرّی فی هواکم وخاطری

فابدی الذی اخفی واخفی الذی ابدی

«بیاد شما آتش دلم خاموش شد، و دیدار شما باعث روشنی چشم من شد، و اگر کسی بگوید محبت شما، باعث شفای من از همه رنج و محنت شد، دروغ نمی گوید. چون اگر در محبت شما از عشق و وجد، بمیرم به جا است، و چرا من برای خودم خوشحالی اظهار نکنم؟! در حالی که از دیرزمان، مشتاق رویت شما بودم! باطن و ظاهر من، در محبت

ص: ۳۰۸

شما گواهی می دهد، آنچه مخفی بود ظاهر شد، و آنچه ظاهر بود مخفی شد.»

سپس ابن حجر عسقلانی در مورد پیغمبر صَلَّی اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَتَجَارَتِ بِسِرْمَايِهِ خَدِيجَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ مطالبی را بیان می کند که جهت اختصار به بعضی از آن اکتفا می شود. مرحوم شیخ ذبیح الله محلاتی که این مطالب را از قول ابن حجر عسقلانی آورده است، در صفحه ۲۱۶ جلد دوم، ریاحین الشریعه، تحت عنوان بار بستن رسول خدا صَلَّی اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِرِشْتَرٍ، در محضر خدیجه عَلَيْهَا السَّلَامُ چنین می گوید:

خدیجه گفت: ای سید من! آیا توانی بر شتر بار بندی؟ پیغمبر فرمود: توانم. خدیجه به میسره گفت: شتری را حاضر کن تا امتحان بنمایم. میسره رفت و شتری درشت اندام حاضر کرد، و عباس گفت: ای میسره! شتری از این درشت اندام تر نیافتی که محمّد را با آن امتحان کنید؟! پیغمبر فرمود: باکی نیست! چون شتر پیش آمد، زانو زد و روی خود را بر پای آن حضرت نهاد و چون رسول خدا دست بر پشت او مالید، شتر به زبان فصیح گفت: کیست مانند من، که سید رسولان بر پشت من دست کشید. آن زنان که نزد خدیجه بودند، گفتند: این نباشد مگر سحری بزرگ، که از این یتیم صادر شد! خدیجه گفت: این سحر نباشد، این آیات بینات است، و این اشعار را گفت:

نطق البعیر بفضل احمد مخبرا

هذا الذی شرفت به ام القرى

هذا محمّد خیر مبعوث امی

فهو الشیخ وخیر من وطا الثری

یا حاسدیه تمزقوا من غیظکم

فهو الحیب ولا سواه فی الوری

«شتر در فضیلت محمّد به سخن آمد و گفت: این محمّد، همان کسی است که مکه به واسطه او شرافت پیدا کرد. این همان محمّد است که بهترین مبعوث شدگان از طرف خدا می باشد. او شافع و بهترین فرد روی زمین است. کسی که نسبت به او حسادت می ورزی، از غیظ و حسادت بمیر. او حیب خدا است و غیر از او کسی در روی زمین نیست.»

وقتی پیغمبر حرکت کرد، خدیجه میسره و ناصح دو غلام خود را طلبید، و آن را ملازم

رکاب پیغمبر کرد. و به روایتی، خزیمه بن حکیم را، که از خویشان خدیجه بود، به همراه حضرت کرد، و به آنها فرمود: من این مرد را (پیغمبر) بر مال خود امین کردم، پادشاه قریش و اهل حرم است، او هر چه در مال من تصرف کند، روا باشد و باید پاس عظمت او را بدارید و آواز خود را به آواز او بلند نکنید. میسره قسم یاد کرد که سال ها است محبت محمد، در ضمیر من جای گرفته است، و اکنون که تو را هم دوست او می بینم، مهر من نسبت به او مضاعف شده است، خدیجه در جواب میسره این اشعار را سرود:

قلب المحب الی الاحباب مجذوب

وجسمه بید الاسقام منهوب

وقائل کیف طعم الحب قلت له

الجهه عذب ولكن فيه تعذیب

افدی الذی علی خدی لنعدهم

دمی ومدمعی مسفوح و

ما فی الخیام وقد سارت رکائهم

الا محب له فی القلب محبوب

کانما یوسف فی کل ناحیه

والحی فی کل بیت فيه یعقوب

«دل عاشق، مجذوب معشوق است. و جسم عاشق، در اثر این عشق، مریض و ناتوان است. و اگر کسی بگوید، طعم و مزه این عشق چیست؟ می گویم: عشق شیرین است، لکن سختی های فراوانی به دنبال دارد! در خانه معشوق نیست، لکن در قلب عاشق، معشوق و محبوب وجود دارد. مثل این که در هر طرفی یوسفی هست، و در هر خانه ای یعقوبی وجود دارد.»

شاید این اشعار خدیجه، مضمون این اشعار حافظ باشد که می گوید:

مردم دیده من جز برهت ناظر نیست

دل سرگشته من غیر ترا ذاکر نیست

اشکم احرام طواف حرمت می بندد

گرچه از خون دل ریش دمی طاهر

معجزات پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِه نقل از «رياحين الشريعة»

سپس مؤلف رياحين الشريعة، از صفحه ۲۱۸ الى صفحه ۲۳۱، معجزاتی که در این سفر از پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ظاهر شده را بیان می کند و در صفحه ۲۳۱ می نویسد:

ص: ۳۱۰

وقتی پیغمبر از سفر شام مراجعت کرد، خدیجه آن قَبِیْه نوری که بالای سر پیغمبر، در حرکت بود را دید. وقتی پیغمبر به در خانه خدیجه آمد، و کنیزکان بشارت قدم مبارکش را به خدیجه دادند، خدیجه با پای برهنه، از غرفه به زیر آمد. چون در را بگشودند، آن حضرت فرمود: السلام علیکم یا اهل البیت. خدیجه گفت: گوارا باد ترا سلامتی، ای روشنی چشم من، و سلامتی تو برای من بشارتی بزرگ است، و تو در نزد من گرامی تر از دنیا، و هر چه در او است، می باشی و این اشعار را سرود:

جاء الجیب الذی اھواه من سفر

والشمس قد اثرت فی وجھه اثرا

عجبت للشمس من تقبیل وَّجْهَہ

والشمس لا ینبغی ان تدرک القمر

«آن محبوب من که در سفر بود آمد، در حالی که خورشید روی صورت او اثر گذاشته، و من تعجب دارم از خورشید که چگونه صورت پیغمبر را بوسه زد؟! چون سزاوار نیست که خورشید او را درک کند، و خورشید و ماه در یک جا جمع شوند.»

شاید مضمون اشعار حافظ هم همین باشد:

امروز مبارک است فالم

کافتاد نظر بر آن جمالم

الحمد خدای آسمان را

کاختر به در آمد از وبالم

امروز بدیدم آنچه دل خواست

از آنچه نخواست بدسگالم

در صفحه ۲۳۴، مؤلف ریاحین الشریعه، از قول ابن حجر عسقلانی می نویسد:

ورود رسول خدا به خانه خدیجه و مکالمات ایشان، سپس ایشان داستان پیشنهاد خدیجه به پیغمبر برای ازدواج را نقل می کند که شبیه آن قبلاً از قول جواد فاضل در نخستین معصوم گذشت، و دیگر تکرار نمی شود و خدیجه در مورد این تقاضا (ازدواج) اشعاری سرود که صاحب ریاحین الشریعه مضمون همان اشعار خدیجه، اشعار فارسی نقل می کند:

مشک از اشک بدوش مژه دارم شب و روز

دارم از عشق تو منصب سقائی را

ص: ۳۱۱

هزار جهد بکردم که سر عشق بیوشم

نبود بر سر آتش میسرم که نجوشم

سپس ایشان داستان خواستگاری از خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ توسط ابوطالب عَلَیْهِ السَّلَامُ و حمزه را بیان می کند و داستان ملاقات ورقه با خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ را در مورد این ازدواج میمون و چنین می نویسد:

خدیجه از ورقه که مردی عالم بود، صفات پیغمبر را سؤال کرد و ورقه گفت:

«وجهه اقرم و جینه ازهر و طرفه احور (یعنی سیاه) و ریحه ازکی من المسک الزفر و لفظه احلی من السیکر و اذا مشی کانه البدر اذا بدر و ابوبکر اذا مطر؛ صورتش مثل ماه است، پیشانیش نورانی است، موهای سیه رنگ زیبایی دارد. بوی او از هر مشکی بهتر، و سخنانش مثل شکر شیرین است. وقتی حرکت می کند مثل ماه شب چهارده می باشد، و مانند بارانی که آهسته می بارد.»

خدیجه گفت: ای پسرعم! مرا از عیب او آگهی ده! قال ورقه: یا خدیجه محمّد مخلوق من الحسن الشامخ، والسنب البازخ و هو احسن العالم سیره و اصفا هم سریره اذا مشی ینحدر من صلب شعره کالغیهب و خده ازهر من الورد الاحمر و کلامه اعذب من الشهد والسكر؛ ورقه گفت: خدیجه! محمّد از بهترین مخلوقات، و بانسب ترین انسان ها می باشد. رویه او بهترین رویه ها است و صورت او از گل قرمز بهتر است، و سخن او از عسل و شکر شیرین تر می باشد و سپس ورقه این اشعار را گفت:

الورد فی خده الدر فی فیه

البدر عن وجهه فی الحسن

اقول قول زلیخا می عوازلها

فذلکن الذی لمتنی فیه

«گل در صورت پیغمبر، و درّ در کلام او، و ماه تمام در حسن او، حکایت می کند و من همان سخن زلیخا که در جواب سرزنش کنندگان او که گفتند: چرا به یوسف علاقه داری؟ وقتی آن زن ها یوسف را دیدند به جای پوست کندن ترنج، دست خود را بردند و نفهمیدند. زلیخا به آنها گفت: این همان کسی است که مرا به واسطه عشق او سرزنش می کنید. من هم همان جمله زلیخا را می گویم.»

سپس مؤلف ریاحین الشریعه از قول ابن حجر عسقلانی در صفحه ۲۴۳، در مورد کیفیت عروسی خدیجه کبری عَلَیْهَا السَّلَامُ چنین می نویسد:

وقتی ابوطالب و حمزه، به قصد خواستگاری خدیجه، وارد خانه وی شدند، در این وقت عرش و کرسی با هم، از در آمد و فرشتگان سجده شکر گذاشتند، و زمین مکه بر خود بیالید و شرف مکه از عرش اعظم برگذشت، و چون اکابر قریش در سرای خدیجه درآمدند، ابوجهل چون به مجلس درآمد، قصد آن کرسی کرد، که از همه بهتر بود، و آن را برای رسول خدا مهیا کرده بودند. میسر به ابوجهل گفت: آن را بگذار و جای خودت بگیر. در این هنگام خبر رسیدن بنی هاشم رسید، و مردم انجمن از بهر پذیره بیرون شدند، و اولاد عبدالمطلب را دیدند که در اطراف محمّد عبور می کنند و حمزه با شمشیر کشیده، از پیش روی ایشان همی می آید و می گوید:

«یا اهل مکه الزموا الادب وقللوا الکلام وانهزوا علی الاقدام ودعوا الکبر فانه قد جائکم صاحب الزمان محمّد المختار من الملک الجبابر المتوج بالانوار صاحب الهیبه والوقار؛ ای اهل مکه، ادب را در مقابل محمّد رعایت کنید، و کمتر سخن بگویید و قدم ها را آهسته بردارید و تکبر را کنار بگذارید، چون صاحب زمان، محمّد مختار از طرف خدای جبار، در حالی که در امواجی از نور فرورفته، و دارای ابتهت و وقار است، به سوی شما می آید.»

سپس ابوطالب آغاز خطبه کرد و فرمود:

الحمد لله رب هذا البيت الذى جعلنا من زرع ابراهيم و ذريه اسماعيل وانزلنا حرماً آمناً وجعلنا الحکام على الناس وبارك لنا فى بلدنا الذى نحن فيه ثم ابن اخى هذا لا يوزن برجل من قریش الارجح به ولا يقاس به رجل الاعظم عنه ولا عدل له فى الخلق وان كان مقلّاً فى المال فان المال رفسد حائل وظل زائل وله فى خدیجه رغبه ولها فيه رغبه ولقد جئنا لنخطبها برضاها وامرها ولا مهر على فى مالى الذى سئلتموه عاجله و آجله وله رب هذا لا يبت حظ عظیم ودين شایع ورأى کامل.

ترجمه این خطبه ابوطالب قبلاً گذشت و نقل آن در اینجا به جهت بعضی از کلمات که در این جا آمده، و در خطبه قبل نیامده بود، می باشد.

چون ابوطالب این خطبه را به پایان رساند، خاموش شد، و با این که ورقه از علمای شریعت عیسی بود، چون آغاز سخن کرد، اضطرابی در سخنان او پدیدار شد و از جواب ابوطالب عاجز ماند. خدیجه چون این اضطراب را در ورقه مشاهده کرد، خود به سخن آمد و گفت: ای پسر عم! هر چند در این مقام نیکوتر آن باشد که تو سخن کنی، اما در کار من بیش از خود من سلطنت نداری! پس خدیجه بانگ برداشت که تزویج کردم به تو ای محمد، نفس خود را، و مهر من از مال من است، بفرما تا عمت ابوطالب ولیمه از بهر زفاف بنماید، و هر وقت خواهی به نزد زن خود در آیی.

ابوطالب گفت: ای گروه گواه باشید که خدیجه خود را به محمد تزویج کرد، و کابین خود را خود ضامن گشت، یکی از مردم قریش گفت: سخت عجب است که زنان در راه مردان ضمانت مهر خویش کنند. ابوطالب در غضب شد و برخاست، و چون او را غضب آمدی، تمامت قریش از غضب او در بیم شدی. پس بفرمود: اگر شوهران مانند برادرزاده من باشند، زنان بزرگ تر کابین و به بهایی گران تر، طلب ایشان بنمایند.

در نهایت، خدیجه را به چهارصد دینار طلا کابین بستند و در آن وقت، عبد الله بن غنم که یکی از مردم قریش بود، به تهنیت این ازدواج این اشعار را بگفت:

هنيئا مرثيا يا خديجه قد جرت

لك الطير فيما كان منك باسعد

تزوجت من خير البريه كلها

ومن ذالذي في الناس مثل محمد

اقرت به كالكتاب قدما بانه

رسول من البطحاه ومهتر

و به بشر البران عيسى بن مريم

وموسى بن عمران فيا قرب موعد

«مبارک باد بر تو خدیجه، این ازدواج چون تو را به اوج سعادت رساند. تزویج کردید با کسی که از بهترین خلق عالم بود، و کیست در میان مردم مثل محمد. چون به وجود او دو

پیغمبر بزرگ عیسی و موسی خبر دادند، و کتاب های این پیغمبران از قبل بشارت آمدن این پیغمبر را از سرزمین وحی دادند، که او هم هادی و مرشد همه مردمان خواهد بود.»

و لازم به تذکر است که خدیجه کبری عَلَیْهَا السَّلَامُ، اشعار شورانگیز بسیار گفته است و شعرای بنی هاشم در انشای قصیده چندان که توانسته اند خودداری نکرده اند. در این وقت مردمان شنیدند که از آسمان ندایی در رسید که: «ان الله تعالی زوج الاهره بالصاهر الصادق؛ خداوند زنی طاهر و پاک را به ازدواج مردی پاک و صادق در آورد.»

این

تمام داستان ازدواج پیغمبر صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ با خدیجه کبری عَلَیْهَا السَّلَامُ بود که به قلم دانشمندی از دانشمندان عرب، به نام ابن حجر عسقلانی در کتاب الاصابه آورده است و آقای ذبیح الله محلاتی در جلد دوم ریاحین الشریعه نقل کرده است و مرحوم حاج شیخ عباس قمی در سفینه البحار صفحه ۳۸۰، کلمه خدج را در مورد ازدواج پیغمبر صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ با خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ می نویسد:

«فلما

خطب ابوطالب الخطبه المعروفه وعقد النکاح فلما قام محمد صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ الیذهب مع ابیطالب قالت خدیجه الی بیتک فبیتی بیتک وانا جاریتک؛ وقتی ابوطالب، خطبه عقد را اجرا کرد، ابوطالب بلند شد که از خانه خدیجه خارج شود. پیغمبر هم با عمویش بلند شد، تا بیرون رود. خدیجه به محمد گفت: کجا می روی؟ خانه من خانه تو است، و من هم کنیز تو!»

سپس مرحوم شیخ عباس قمی، تمام آنچه ابن حجر عسقلانی در مورد تزویج خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ با پیغمبر صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ گفته، ایشان هم نقل می فرماید که تکرار نمی شود.

ص: ۳۱۵

حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ (۱)

علی محمد علی دُخَیْل

ترجمه فیروز حریری

چکیده

شرح زندگانی حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ با استناد به مهم ترین منابع تاریخی و روایی اهل سنت و شیعه است. از دیدگاه نویسندگان: تبسم خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ کوله بار اندوه و دردها را از محمد صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ سَبَّكَ می کرد و دوستی نمایان بر چهره اش موجب می شد که پیغمبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ دردها و رنج های خود را از یاد ببرد و قلب بزرگ و آکنده از عقیده و ایمان خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ به او شرح صدر می بخشید. هر که ده سالی را که به دنبال بعثت پیغمبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ گذشته است، مطالعه کند، به خوبی اثر این زن را در گسترش اسلام و خدماتی را که او در راه برافراشتن کلمه توحید انجام داده است، احساس می کند؛ زیرا تاریخ، موضع گیری دلیرانه و فداکاری های عظیم او و اموال هنگفتی را که در یاری دین تازه بخشیده، فراموش نکرده است.

کلیدواژه: خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ، پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ، تاریخ اسلام، گسترش اسلام، دعوت، توحید.

معرفی خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ در چند سطر

پدر او: خُوَیْلِد بن اسد بن عبدالعزّی بن قُصَی بن کلاب است.

ص: ۳۱۶

۱- زنان بزرگ صدر اسلام (۱): حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ، تهران: امیر کبیر، چاپ چهارم، ۱۳۶۶، ص ۱۱ - ۳۴.

مادر او: فاطمه دختر زائده بن اصم است.

تولد او: سال ۶۸ پیش از هجرت است.

شوهران او: ابوهاله بن زراره تمیمی و عتیق بن عائد مخزومی می باشند. (۱)

ازدواج او با آن حضرت صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: عمر شریف آن حضرت بیست و پنج و عمر خدیجه عَلِيهَا السَّلَامُ چهل بود.

فرزندان او: قاسم، عبد الله بودند و به عبد الله، طیب و طاهر گفته می شد؛ زیرا که پس از نبوت به دنیا آمده بود.

دختران او: زینب، ام کلثوم، فاطمه عَلِيهَا السَّلَامُ و رقیه می باشند. (۲)

اموال او: ثروتش از همه قریش بیشتر بود و اهالی مکه با اموال او پیش از آن که با پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ازدواج کند تجارت می کردند و خدیجه عَلِيهَا السَّلَامُ پس از ازدواج با پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ هر چه داشت به پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بخشید و این ثروت هنگفت از پایه های تشکیل دهنده دعوت اسلامی به شمار می رفت.

القاب او: طاهره است.

اسلام او: او نخستین بانویی است که اسلام آورد.

خویشاوندی او با پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: او از لحاظ نسب از همه زنان پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ به پیغمبر نزدیک تر است.

در خانه رسول خدا: پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ تا زمانی که خدیجه عَلِيهَا السَّلَامُ زنده بود به خاطر اکرام و تعظیم او با زنی دیگر ازدواج ننمود.

ص: ۳۱۷

۱- در جلد ششم از بحار الأنوار در باب زنان پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ آمده است: احمد بلاذری و ابوالقاسم کوفی در کتاب خود و مرتضی در شافی و ابوجعفر در تلخیص روایت کرده اند که: پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ با خدیجه عَلِيهَا السَّلَامُ ازدواج نمود در حالی که خدیجه عَلِيهَا السَّلَامُ دوشیزه بود و این امر را تأکید می کند آنچه که در کتاب الانوار و البدع آمده است، در این کتاب گفته شده که رقیه و زینب دختران هاله، خواهر خدیجه عَلِيهَا السَّلَامُ هستند.

۲- صاحب الاستغاثه این نکته را انکار کرده و گفته است که آنها دختران خواهر خدیجه عَلِيهَا السَّلَامُ یعنی هاله می باشند و به خاطر گمنامی هاله و علو درجه خدیجه عَلِيهَا السَّلَامُ، به خدیجه عَلِيهَا السَّلَامُ نسبت داده شده اند. به نظر او برای خدیجه عَلِيهَا السَّلَامُ فرزندی جز فاطمه عَلِيهَا السَّلَامُ نمی باشد.

وفات او: در ماه رمضان سال دهم از بعثت و پس از سه روز بعد از وفات ابوطالب است.

پیغمبر صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ او را در حَجون دفن کرد و خود، او را در قبر گذاشت و سال وفات او عَامُ الْأَحْزَان (سال اندوه ها) نامیده شده است و خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ به هنگام وفات شصت و پنج سال داشت.

اسلام خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ

ای محمّد! این پیروزی بر تو گوارا باد. تصوّر کن که همه قریش هم داستان شده اند که با تو به ستیزه برخیزند و تو را مقهور سازند، ولیکن دنیا به تمامی در مشت تو است؛ زیرا این پسر عمو و محبوب تو نخستین کسی است که از دین تو پیروی می کند و رسالت تو را تصدیق می نماید و تو را بر نشر تعالیمت یاری می کند و این همسر تو نخستین بانویی است که به تو ایمان می آورد و از پس تو این عموی تو، سرور مگه است، که تو را به احدی تسلیم نمی کند و از تو دست بر نمی دارد و به فرزند دیگرش جعفر فرمان می دهد که سومین نفر باشد، هنگامی که می بیند تو نماز می گذاری و در پشت تو علی و خدیجه ایستاده اند. و از اینان کسان دیگری که از همه مردم بیشتر با تو پیوند و خویشاوندی دارند، پیروی کرده اند. پس اسلام می آورد غلام تو زید بن حارثه، عمویت حمزه، همسر عمویت، فاطمه دختر اسد و دایه ات امّ ائمن.

اگر هر که در مشرق و مغرب است از تو پیروی می نمود و به ایمان این ها دست نمی یافتی، چیزی به دست نیاورده بودی.

آیا کسانی که از همه به تو نزدیک ترند و اسرار تو را بیش از دیگران می دانند و به احوال تو از همه آگاه ترند، به تو ایمان می آورند و از تو پیروی می کنند، دلیل بر صحّت دین تو نیست؟ العیاذ باللّٰه اگر تو از شمار مفتریان و دروغ گویان بودی این ها با تو حال دیگری داشتند و ما نمی توانستیم ببینیم که آنها به سوی پیام تو می شتابند و در راه تو جان و گرانبها ترین چیز را می بخشند و به خاطر موفّقیت دعوت و گسترش مبادی و تعالیم تو دشواری ها را تحمّل می کنند و سرانجام گشت و گذار خود به شهادت نایل می شوند.

سخن از اسلام خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ، سخن گفتن از آغاز اسلام در روز نخستین است. همهٔ اُمَّت اُتْفَاقِ نَظَرِ دَارِنْدِ كِه خَدِیجَه عَلَیْهَا السَّلَامُ اَوَّلِیْنَ بَانَوِیِّی اِسْتِ كِه اِسْلَامِ اَوْرَدَه اِسْتِ.

ابویحیی بن عقیف و او از پدرش و او از جدش عقیف گفته است: در جاهلیت به مکه آمدم و می خواستم برای خانواده ام از جامه ها و عطریات مکه بخرم. پس به نزد عباس بن عبدالمطلب آمدم و او مردی بازرگان بود. من نزد او نشسته بودم همان جایی که سوی کعبه نگاه می کردم در حالی که خورشید برآمده و میل به غروب کرده بود. پس جوانی فرا رسید و چشم به آسمان افکند و آن گاه سوی قبله ایستاد. پس از اندکی پسر بچه ای بیامد و از طرف راست او بایستاد. پس از اندکی نیز زنی آمد و در پشت آن دو ایستاد. آن جوان و آن پسر بچه و آن زن هر سه با هم به رکوع و سجود پرداختند.

من گفتم: ای عباس این امری است عظیم.

عباس گفت: آری امری است عظیم، آیا می دانی این جوان کیست؟

گفتم: نه.

گفت: این محمد بن عبد الله پسر برادر من است. آیا می دانی این پسر بچه کیست؟ این علی پسر برادر من است. آیا می دانی این زن کیست؟ این خدیجه دختر خویلد همسر محمد است. این پسر برادرم به من خبر داده است که پروردگار او، خداوند آسمان و زمین او را بر این دینی که دارد فرمان داده است و سوگند به پروردگار بر روی زمین جز این سه تن کسی دیگر بر این دین نمی باشد. (۱)

در دورهٔ رسالت

قریش در برابر رسول گرامی صَیِّمِی اَللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ كَمَرِ هَمَّتِ بَسْتِ تَا اَز بَتِ هَا وَ آدَابِ وَ رَسُومِ وَ مَنَافِعِ خَوِیْشِ دَفَاعِ كِنْدِ. در این راه همهٔ نیروهای خود را بسیج نمود تا پیغمبر صَیِّمِی اَللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ را از دعوتش بازدارد و او را از ادای رسالتش منصرف نماید. برای این منظور از وسایل و شیوه های گوناگون استفاده کرد و در آزار رساندن به پیغمبر صَیِّمِی اَللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ از دورترین

ص: ۳۱۹

وسيله ای که تصوّر می شد بهره گیری نمود، تا جایی که آن حضرت صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فرمود: «ما أذَى نَبِيٍّ مِثْلَ مَا أُذِيْتُ؛ هیچ پیغمبری آن چنان که من اذیت شدم اذیت نشده است.»

جای شگفتی است که محمّدی که دیروز صادق و امین خوانده می شد، امروز جادوگر و کذاب خوانده شود. آری این چنین انسان با برادر انسان خود بیگانگی نشان می دهد، هنگامی که منافع خود را در زیان و ضرر می بیند.

در همان زمانی که پیغمبر گرامی صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ از اذیت رنج می برد و از دشواری ها رنج می کشید، آن جا کسی بود که خاطر او را شیرین کام می کرد و از بار اندوه و غم های او می کاست و موجب می شد که غم ها و اندوه های خویش را به فراموشی سپارد. او تنها خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ همان زن باایمان بود، همان زن گران قدری که یاور و شریک محمّد صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بود.

تبسم خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ کوله بار اندوه و دردها را از محمّد صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ سبک می کرد و دوستی نمایان بر چهره اش موجب می شد که پیغمبر صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ دردها و رنج های خود را از یاد برد و قلب بزرگ و آکنده از عقیده و ایمان خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ به او شرح صدر می بخشید.

ایمان خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ، پیغمبر صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ را از یک آینده درخشان و باشکوه برای دعوت خبر می داد و استواری عقیده اش دلیلی بر آغاز پیروزی بود.

من نمی گویم که موضع گیری خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ از فِئَاتِ و مجاهدت پیغمبر صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ افزون بود و او را به تحقّق یافتن اهداف و آرزوهایش سوق می داد، زیرا پیامبران کسانی نیستند که انبوه جمعیت پیرامونشان موجب عزّت، و پراکندگی مردم از اطرافشان سبب وحشت برای آنها شود؛ زیرا آنها مطابق برنامه ای که خداوند والامقام آن را پی ریزی کرده است، قدم برمی دارند و آنها از طرف خداوند تبارک و تعالی متعهّد هستند و کسی که پروردگار یاور او باشد، امر او را کفایت می کند و راه رشد را به او نشان می دهد. پس آنها احساس وحشت نمی کنند، اگر چه همه دنیا در برابر آنها قرار بگیرند، و نمی هراسند اگر همه خلائق برای جنگ با آنها بسیج شوند. ولیکن من معتقد هستم که وجود خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ

در زندگی رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ ضروری بود؛ به خاطر ایمان و اعتقاد و فداکاری و اخلاص و حبّ و عاطفه و طلا و نقره و تجارت و گاو و گوسفند و شتر و غلامان و کنیزانی که داشت.

وجود خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ عامل مهمی در زندگی رسول گرامی صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلهِ یا در حیات اسلام که در آن موقع در آغاز رشد و نمو خود بود، به شمار می رفت و اگر برای وجود این بانو در کنار رسول گرامی صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلهِ این تأثیر عظیم نمی بود، فقدان او بر پیغمبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلهِ دشوار و گران نمی آمد و مرگش وجود او را متزلزل نمی ساخت و سال وفاتش عام الاحزان (سال غم ها) خوانده نمی شد و پیغمبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلهِ سال های دراز او را یاد نمی کرد. ما می بینیم که پیغمبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلهِ از یاد او غافل نمی شود و در سوگش اشک می ریزد و نعمت های او را در امر رسالت و سهم او را در حصول پیروزی یاد می کند.

هر که ده سالی را که به دنبال بعثت پیغمبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلهِ گذشته است، مطالعه کند، به خوبی اثر این زن را در گسترش اسلام و خدماتی را که او در راه برافراشتن کلمه توحید انجام داده است، احساس می کند؛ زیرا تاریخ، موضع گیری دلیرانه و فداکاری های عظیم او و اموال هنگفتی را که در یاری دین تازه بخشیده، فراموش نکرده است.

عظیم ترین خطری که پیغمبر گرامی صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلهِ در رسالت خود با آن مواجه بود، محاصره اقتصادی امت بود. اموال خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ در واقع کلید شکست این محاصره بود. او مواد مصرفی را به چندین برابر قیمت واقعی از برای غذای کسانی که میان امت بودند می خرید، تا این که سال های محاصره اقتصادی با سلامت و رهایی امت سپری شد و حيله قریش با شکست و ناکامی مواجه گردید.

موضع گیری های خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ در زمینه های دیگر نیز کمتر از این نیست. پس از این مورد و دیگر موارد، عظمت و تأثیر این زن در گسترش این دین پاک آشکار می شود.

سیرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ

برای شخصیت های بزرگی که قرن های طولانی تاریخ را به خود اختصاص داده اند و تا ابد

هم در صدر باقی خواهند ماند سیره و رفتار باکرامتی است که از آغاز زندگانی حتّی تا پایان سیاحت خود نیز مطابق آن قدم برداشته اند. این رفتار و سیره از آنها زاییده تصادف نیست و بدان در اوج عظمت خویش متخلّق نگردیده اند و یا این سیره به منزله جامه ای نمی باشد که آن را در آغاز زعامت و ریاست خود پوشیده باشند، بلکه این سیره سرشتی است که بدان سرشته شده اند و غریزه پاک و طاهری است که بر اساس آن پرورش یافته اند.

رسول گرامی صَلَّی اللهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ به خاطر صداقت و امانتی که از او نمایان شده بود، به صادق و امین معروف بود و خداوند حاضر و ناصر چنین می خواست که خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ دارای سیره ای باشد که بدان از همه زنان منحصر به فرد باشد و بدان شیوه از دیگر زنان بزرگوار ممتاز شود، به همین جهت در دوره جاهلیت به طاهره معروف بود و همین لقب برای شرف و افتخار او کافی است.

در این صفحات به پاره ای از سیرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ اشاره می شود:

۱. ابن حجر عسقلانی گفته است: «از امتیازات خدیجه آن بود که او همیشه پیغمبر صَلَّی اللهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ را گرامی می داشت و سخن او را چه قبل و چه بعد از بعثت تصدیق می کرد و از مقدار اطاعت خدیجه از پیغمبر قبل از بعثت گفته اند که: خدیجه احساس کرد که پیغمبر به زید بن حارثه، پس از آن که در مالکیت او قرار گرفته است، میلی دارد، پس او را به پیغمبر بخشید و همین عمل خدیجه موجب گردید که زید به سبقت در اسلام ممتاز شود.»^(۱)

۲. ابن اسحاق گفته است: «خدیجه نخستین کسی بود که به خدا و رسولش ایمان آورد و آنچه را که رسول آورده بود، تصدیق نمود. پس پروردگار بدین امر از رسولش بار اندوه را سبک کرد. پیغمبر چون جواب ناخوشایند و تکذیبی برای رسالت خود می شنید، غمگین می گشت، مگر این که خداوند این اندوه را از او به وسیله خدیجه برطرف می کرد. هنگامی که پیغمبر با خدیجه راز دل می گفت، خدیجه از اندوه او می کاست و او را تصدیق می کرد و

ص: ۳۲۲

۱- ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، الأصابه فی تمییز الصحابه، ج ۴، ص ۲۷۵.

کار مردم را بر او آسان می شمرد، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا» (۱)

عَلَيْهَا السَّلَامُ. خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ به پسر عمویش، ورقه بن نوفل، گفت: اعلام کن که من مال و غلامانی که داشتم همه را به محمّد بخشیدم تا آن را هر طور که می خواهد مصرف کند. پس ورقه میان زمزم و مُقام ایستاد و با صدای بلند خود ندا در داد: «ای گروه عرب! خدیجه شما را شاهد قرار می دهد بر این که او نفس و مال و غلامان و هر چه را که دارد به محمّد بخشیده است؛ زیرا که او را بزرگ می دارد و برای مقام او عظمت قائل است و او را دوست دارد.»

خدیجه به ابوطالب گوسفندان و دینارها و جامه ها و عطریات فراوانی فرستاد، تا ابوطالب ولیمه ای برپا کند و ابوطالب برای اهالی مکه میهمانی عظیمی به مدّت سه روز برپا داشت که در آن مردم شهر و بادیه حاضر شدند. (۲)

۴. زهری گفته است: «به ما رسیده است که خدیجه بر رسول خدا چهل هزار، چهل هزار انفاق کرد.» (۳)

خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ در احادیث رسول گرامی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آٰلِهِ

کسی که کتب حدیث و اخبار را ورق بزند، بخش عظیمی از این احادیث را در باب مناقب برخی از صحابه رضوان الله علیهم می بیند. حتّی این مؤلّفان در کتاب های خود بابتی مستقل را برای این مناقب باز کرده اند و این احادیث از لحاظ کیفیت و کمیت بر حسب اختلاف صحابه با یکدیگر تفاوت دارند و برخی از آنها از برخی دیگر مطابق برتری صحابه بر یکدیگر افضل اند. و این احادیث اگر بر چیزی دلالت کند، نشانگر آن است که رسول گرامی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آٰلِهِ گذشتگان را گرامی می داشت و کوشش ها و مجاهدت های آنها را گرانها می دانست و برای هر یک از آنها ارزش خاصی قائل بود.

ص: ۳۲۳

۱- ابن اثیر جزری، علی بن محمّد، اسد الغابه فی معرفه الصحابه، ج ۵، ص ۴۳۷.

۲- مقزّم، سید عبدالرزاق، وفاه الزهراء، ص ۷.

۳- سبط ابن جوزی، شمس الدین یوسف بن قزاوغلی، تذکره الخواصّ، ص ۳۱۴.

جای تأسف است که این احادیث پاره ای از متأخران تابعین و غیر آنها را ناراحت کند هنگامی که می بینند این احادیث از نام برخی از صحابه که آنها را دوست می دارند خالی است. پس به دروغ به پیغمبر گرامی صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ متوسل می شوند و احادیث بسیاری را از روی ستم و افترا بر او نسبت می دهند و شایسته است که تذکر دهم محتوای برخی از این احادیث با عقل سلیم سازگار نیست و موجب اشکال و طعن در قدسیت رسول صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ می باشد.

من در کتاب نهم از سلسله ائمه: سؤال های یحیی بن اکثم، قاضی القضاة در قرن سوم را از امام محمد جواد عَلَيْهِ السَّلَام از پاره ای از این احادیث ذکر کرده ام و گفته ام که امام عَلَيْهِ السَّلَام ساختگی و دروغ بودن آنها را بیان فرموده است و شیخ امینی رحمه الله علیه نیز در کتاب خود، الغدير، این احادیث را بحث و بررسی نموده و بطلان آنها را برای همه به اثبات رسانده است.

در این صفحات به پاره ای از احادیثی که از آن حضرت صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ در باره خدیجه عَلَيْهَا السَّلَام روایت شده است اشاره می شود:

۱. «قال صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: أتانی جبرئیلُ فقال: یا رسولَ الله هذه خدیجَةُ قد أتتک و معها إناءٌ فیهِ أدامٌ، أو طعامٌ، أو شرابٌ، فاذا هی أتتک فاقراء علیها السَّلَام من ربِّها و منی و بشرها ببيتٍ فی الجنَّة من قصبٍ، لا یخبُّ فیهِ و لا یصبُّ؛ (۱) رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ گفته است: جبرئیل به نزد من آمد و گفت: ای رسول خدا! این خدیجه است که به نزد تو آمده است و با خود ظرفی دارد که در آن نانخورش یا طعام یا نوشیدنی است. هر گاه به نزد تو در آمد بر او از سوی پروردگارش و از من سلام برخوان و او را به خانه ای از زبرجد در بهشت که در آن سر و صدا و رنجی نباشد بشارت ده.»

۲. از چند وجه روایت شده است که پیغمبر صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ گفته است: «یا خدیجَةُ جبرئیلُ یقرئک السَّلَام؛ ای خدیجه! جبرئیل بر تو سلام می خواند.»

ص: ۳۲۴

۱- ابن اثیر جزری، علی بن محمد، اسد الغابه فی معرفه الصحابه، ج ۵، ص ۴۳۸.

و از برخی روایت شده است: «یا محمّد اِقْرَأْ عَلٰی خَدِیجَةَ مِنْ رَبِّهَا السَّلَامُ؛(۱) ای محمّد بر خدیجه از پروردگارش سلام برخوان.»

عَلَيْهَا السَّلَامُ. «إِنَّ جَبْرِيْلَ قَالَ: يَا مُحَمَّدُ اِقْرَأْ عَلٰی خَدِیجَةَ مِنْ رَبِّهَا السَّلَامَ فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: يَا خَدِیجَةُ هَذَا جَبْرِيْلُ يُقْرِئُكَ السَّلَامَ مِنْ رَبِّكَ. فَقَالَتْ خَدِیجَةُ: اللهُ هُوَ السَّلَامُ وَ مِنْهُ السَّلَامُ وَ عَلٰی جَبْرِيْلَ السَّلَامُ؛(۲) جبرئیل گفته است: ای محمّد بر خدیجه از جانب پروردگارش سلام برخوان. پس پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ گفت: ای خدیجه این جبرئیل است که از پروردگارت بر تو سلام می گوید، پس خدیجه گفت: خداوند خود سلام است و سلام از او است و بر جبرئیل سلام باد.»

۴. «قال صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خَيْرُ نِسَائِهَا مَرْيَمُ ابْنَةُ عِمْرَانَ وَ خَيْرُ نِسَائِهَا خَدِیجَةُ؛(۳) بهترین زنان (بهشت) مریم دختر عمران و بهترین زنان (بهشت) خدیجه است.»

۵. عایشه گفته است: «بر احدی از زنان پیغمبر رشک نبردم، آن چنان که بر خدیجه حسد ورزیدم، با آن که او را ندیده بودم. ولیکن پیغمبر او را بسیار یاد می کرد و چه بسا گوسفند را سر می برید و اعضای آن را قطعه قطعه می نمود و آن گاه آنها را به دوستان خدیجه می فرستاد، پس چه بسا من می گفتم: آیا گویی در جهان زنی جز خدیجه وجود ندارد. پیغمبر می گفت: إِنَّهَا كَانَتْ وَ كَانَتْ وَ كَانَ لِي مِنْهَا الْوَلَدُ؛ خدیجه چنین و چنان بود و برای من از او فرزند نصیب شده است.»(۴)

۶. عایشه گفته است: «رسول خدا از خانه بیرون نمی آمد، مگر این که خدیجه را یاد می کرد و او را به نیکی ستایش می نمود. پس روزی از روزها او را یاد کرد، مرا رشک و حسد فرا گرفت. پس گفتم: آیا جز پیرزنی بوده است؟ خداوند تو را بهتر از او عوض داده است. پیغمبر خشمگین شد و گفت: لا وَ اللهُ مَا أَبْدَلَنِي اللهُ خَيْرًا مِنْهَا أَمَنْتُ بِي إِذْ كَفَرَ النَّاسُ، وَ

ص: ۳۲۵

۱- . ذهبی، شمس الدین محمّد بن احمد، سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۸۵.

۲- . ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالله، الاستیعاب، ج ۲، ص ۷۱۹.

۳- . بخاری، محمّد بن اسماعیل، صحیح البخاری، ج ۴، ص ۱۶۴.

۴- . همان، ج ۵، ص ۳۹.

صَدَّقَنِي إِذْ كَذَّبْتَنِي النَّيَّاسُ، وَوَسَّيْتَنِي بِمَالِهَا إِذْ حَزَمْتَنِي النَّاسُ، وَرَزَقَنِي مِنْهَا اللَّهُ الْوَلَدَ دُونَ غَيْرِهَا مِنَ النِّسَاءِ؛ نَه سَوَّكُنْدَ بَه پَروردگار، خداوند مرا بهتر از او را عوض نداده است. او به من ایمان آورد، هنگامی که مردم کفر ورزیدند و مرا تصدیق نمود، آن گاه که مردم مرا تکذیب کردند و با مال خود مرا یاری نمود، آن گاه که مردم مرا محروم ساختند و پروردگار مرا تنها از میان زنان، از او به ولادت فرزند روزی داد.»

عایشه گفت: «در پیش خود گفتم پس از این او را هرگز یک سال ذکر نخواهم کرد.»^(۱)

عَلَيْهِ السَّلَامُ. «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: خَيْرُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ مَرْيَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ وَآسِيَةُ بِنْتُ مُزَاحِمٍ، وَخَدِيجَةُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ، وَفَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ؛^(۲) رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ گفته است: بهترین زنان عالم عبارت اند از: مریم دختر عمران، آسیه دختر مزاحم، خدیجه دختر خویلد، و فاطمه دختر محمد.»

۸. «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَفْضَلُ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ خَدِيجَةُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ، وَفَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ، وَمَرْيَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ وَآسِيَةُ بِنْتُ مُزَاحِمٍ امْرَأَةُ فِرْعَوْنَ؛^(۳) رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ گفته است بهترین زنان اهل بهشت عبارت اند از: خدیجه دختر خویلد، و فاطمه دختر محمد و مریم دختر عمران و آسیه دختر مزاحم زن فرعون.»

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. از عایشه روایت شده است که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ گفته است: «خدیجه به خانه ای زبرجدین در بهشت که در آن سر و صدا و رنجی نباشد بشارت داده شده است.»^(۴)

۱۰. «قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: خَدِيجَةُ سَابِقَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ إِلَى الْإِيمَانِ بِاللَّهِ وَبِمُحَمَّدٍ؛^(۵) رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ گفته است: سبقت گیرنده زنان جهانیان به ایمان به خداوند و

ص: ۳۲۶

- ۱- ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، الأصابة فی تمییز الصحابه، ج ۴، ص ۲۷۵.
- ۲- ابن اثیر جزری، علی بن محمد، اسد الغابه فی معرفه الصحابه، ج ۵، ص ۵۳۷.
- ۳- ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالله، الاستیعاب، ج ۲، ص ۷۲۰.
- ۴- ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، الأصابة فی تمییز الصحابه، ج ۴، ص ۲۷۳.
- ۵- حاکم نیشابوری، ابو عبدالله، المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۸۴.

۱۱. «قال ابن عباس: حَطَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ حُطُوطٍ ثُمَّ قَالَ: أَتَدْرُونَ مَا هَذَا؟ قَالُوا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَفْضَلُ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ أَرْبَعٌ: خَدِيجَةُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ، وَفَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ، وَمَرْيَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ، وَآسِيَةُ بِنْتُ مُزَاحِمٍ أَمْرَأَةُ فِرْعَوْنَ؛ (۱) ابن عباس گفته است: رسول خدا صلی الله علیه و آله بر روی زمین چهار خط کشید و گفت: آیا می دانید این چیست؟ گفتند: خدا و رسولش دانایتر است. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: بهترین زنان اهل بهشت چهارند: خدیجه دختر خویلد، و فاطمه دختر محمد و مریم دختر عمران و آسیه دختر مزاحم زن فرعون.»

۱۲. «قال صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: خَيْرُ نِسَائِهَا خَدِيجَةُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ خَيْرُ نِسَائِهَا مَرْيَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ؛ (۲) رسول خدا صلی الله علیه و آله گفته است: بهترین زنان (بهشت)، خدیجه دختر خویلد و مریم دختر عمران است.»

۱ عَلِيهَا السَّلَامُ. «قال صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَرْبَعٌ نِسْوَةٌ سَادَاتٍ عَالِمُهُنَّ: مَرْيَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ، وَآسِيَةُ بِنْتُ مُزَاحِمٍ، وَخَدِيجَةُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ، وَفَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ، وَأَفْضَلُهُنَّ عَالِمًا فَاطِمَةُ؛ (۳) رسول خدا صلی الله علیه و آله گفته است: چهار زن سرور زنان جهان خویشند: مریم دختران عمران، آسیه دختر مزاحم و خدیجه دختر خویلد و فاطمه دختر محمد، و بهترین جهان آنها فاطمه است.»

۱۴. عایشه گفته است: رسول خدا صلی الله علیه و آله هر گاه خدیجه را یاد می کرد، از ستایش او و استغفار برای او دلتنگ و خسته نمی شد. پس روزی او را ذکر نمود، رشک و حسد بر من هجوم آورد. پس گفتم: پروردگار تو را از زنی بزرگ سال عوض داده است.

عایشه گفته است: پیغمبر را دیدم که بسیار خشمگین شد و به روی دستم افتاد با خود

ص: ۳۲۷

۱- ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالله، الاستیعاب، ج ۲، ص ۷۲۰.

۲- ابن اثیر جزری، علی بن محمد، اسد الغابه فی معرفه الصحابه، ج ۵، ص ۴۳۸.

۳- محب الدین طبری، أحمد بن عبدالله، ذخائر العقبی، ص ۴۴.

گفتم بار خدایا اگر خشم فرستاده ات را از من بزدایی، دیگر خدیجه را به بدی ذکر نکنم. چون پیغمبر احساسی را که کرده بودم مشاهده کرد، گفت: چگونه آن را گفتی؟ سوگند به پروردگار، خدیجه به من ایمان آورد، هنگامی که مردم مرا تکذیب کردند و مرا در کنار خویش پناه داد، آن گاه که مردم مرا طرد نمودند و از او به فرزند روزی داده شدم، هنگامی که زنان دیگر مرا از داشتن فرزند محروم گردانیدند.

عایشه گفته است: پیغمبر شبانه روز یک ماه تمام این سخن را به من می گفت. (۱)

۱۵. «قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: كَمُلَ مِنَ الرِّجَالِ كَثِيرٌ وَ لَمْ يَكْمُلْ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَرِيَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ وَ آسِيَةُ بِنْتُ مَزَاحِمِ امْرَأَةِ فِرْعَوْنَ وَ خَدِيجَةُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ، وَ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ» (۲) پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ گفته است: از مردان بسیاری به کمال رسیدند و از میان زنان به کمال نائل نیامدند، مگر مریم دختر عمران و آسیه دختر مزاحم زن فرعون و خدیجه دختر خویلد و فاطمه دختر محمد.»

۱۶. عایشه گفته است: «هر گاه رسول خدا گوسفندی را ذبح می کرد، می گفت: آن را به دوستان خدیجه بفرستید. پس روزی علّت این امر را پرسیدم گفت: من دوست خدیجه را هم دوست می دارم.» (۳)

منزلت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ نزد رسول گرامی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ با خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ بیست و پنج سال به بهترین زندگی و در کمال توافق زندگانی کرد و چهره خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ پس از وفاتش هم در مخیله پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ باقی بود، تا این که آن حضرت به سوی حق تعالی رخت سفر بربست.

پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ پس از خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ با همسران بسیاری زندگی کرد ولی قلبش همیشه به خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ تعلق داشت؛ به خاطر ایمانی که از خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ به پروردگار و تصدیق او برای فرستاده اش دیده بود، و برای آن که خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ هر چه

ص: ۳۲۸

۱- . ذهبی، شمس الدین محمد بن احمد، سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۸۲.

۲- . ابن صباغ مالکی، علی بن محمد، الفصول المهمّة فی معرفة احوال الائمه، ص ۱۲۹.

۳- . ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، الأصابه فی تمییز الصحابه، ج ۴، ص ۲۷۵.

داشت در راه اسلام و بالا- بردن کلمه الله بخشیده بود و برای آن که به پیغمبر صَلَّی اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نَهَايَت اِکْرَام و تعظیم و دوستی داشت.

پیغمبر صَلَّی اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در مقابل این عواطف و احساسات رفتار به مثل می کرد و این مودت را گرانها می داشت. او در زمان حیات خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ برای گرامی داشتش با زنی دیگر ازدواج نمود و بهار عمر خود را با او سپری کرد و همسر دیگری را شریک او قرار نداد و چون از مرگ خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ مصیبت زده شده بود و فراقش برای او گران می بود و از فقدانش احساس تنهایی می نمود، سال وفات خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ و عمویش ابی طالب عَلَیْهِ السَّلَامُ را عام الحزن (سال اندوه) می نامید.

ستایش پیغمبر صَلَّی اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ از خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ پس از مرگش سخنی است طولانی که آن را راویان حدیث و اصحاب تراجم ذکر کرده اند.

عایشه گفته است: «رسول خدا از خانه بیرون نمی آمد، مگر این که خدیجه را یاد می کرد و از او به نیکی ستایش می نمود. روزی از روزها او را به یاد آورد، پس رشک و حسد وجودم را فرا گرفت، گفتم: آیا او جز پیرزنی بود؟ خداوند تو را بهتر از او عوض داد. پس پیغمبر خشمگین شد تا جایی که از غضب موی های جلو سرش بلرزید. آن گاه گفت: سوگند به خدا، پروردگار بهتر از او را به من عوض نداد، او به من ایمان آورد، هنگامی که مردم کفر ورزیدند و مرا تصدیق نمود، هنگامی که آنها مرا تکذیب کردند و با ثروت خویش مرا یاری ساخت، هنگامی که مردم مرا محروم کردند و خداوند مرا از او به فرزندان روزی داد، هنگامی که مرا از فرزندان زنان دیگر محروم نمود.

عایشه گفت: پس در پیش خود گفتم دیگر هرگز خدیجه را به بدی ذکر نخواهم کرد.»(۱)

و عایشه گفته است: «بر احدی از زنان پیغمبر رشک نبردم آن چنان که بر خدیجه حسد ورزیدم، با آن که او را ندیده بودم و این فقط به این خاطر بود که رسول خدا او را بسیار یاد می کرد و هر گاه گوسفندی را سر می برید آن را برای دوست های خدیجه می فرستاد و به آنها

ص: ۳۲۹

۱- ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالله، الاستیعاب، ج ۲، ص ۷۲۱؛ ابن اثیر جزری، علی بن محمد، اسد الغابه فی معرفه الصحابه، ج ۵، ص ۵۳۹.

هم چنین عایشه گفته است: «من خدیجه را هرگز ندیده ام و بر هیچ زنی از زنان پیامبر مانند او رشک نبردم؛ زیرا که پیغمبر او را بسیار یاد می کرد.»(۲)

زنان پیغمبر صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ در باره ازدواج فاطمه عَلَیْهَا السَّلَامُ با او سخن می گفتند و خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ را یاد می کردند. ام سلمه می گوید: «هنگامی که نام خدیجه را بردیم پیغمبر گریست و گفت: کجا است مانند خدیجه؟ و شروع به ستایش او نمود.»

زنی که دوستی پیغمبر صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ و گرامی داشت او را در حیات و ممات به خود اختصاص دهد، شایستگی دارد که تاریخ او را جاویدان کند و پژوهندگان برای مطالعه سیره و مزایای او زانو بزنند تا از او عقیده راستین و ایمان استوار و نمونه های عالی را الهام بگیرند.

سخنان بزرگان و دانشمندان در باره خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ

درصدد این نیستیم که با این سخنان منزلت ام المؤمنین عَلَیْهَا السَّلَامُ را بالا ببریم؛ زیرا برای علو درجه و رفعت مقام این بانو، کافی است آن احادیثی که از رسول گرامی صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ در فضیلت و بیان مقام والای او روایت گردیده است.

غرض از این سخنان آن است که خواننده گرامی لمس کند که دانشمندان و نویسندگان و مورخان با گذشت ادوار و اختلاف مذاهب و فرقه ها، در ستایش و مقدس شمردن این بانو اتفاق نظر دارند. همه آنها خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ را با کمال نیکی یاد کرده اند، برای آن که در وجود او عقیده صادق و ایمان استوار و فداکاری و از خود گذشتگی در راه مبدأ مشاهده نموده اند، در حالی که می بینیم در ارزشیابی زنان دیگر پیغمبر صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ اختلاف دارند. این نویسندگان و مورخان برخی از زنان پیغمبر صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ را با طعن و انتقاد یاد می کنند و در آنها به موقعیت ها و موضع گیری هایی اشاره می نمایند که هیچ یک از آنها جای رشک و حسد نیست، و این همان فرق ها و امتیازاتی است که میان آنها و خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ وجود دارد.

ص: ۳۳۰

۱- ابن اثیر جزری، علی بن محمد، اسد الغابه فی معرفه الصحابه، ج ۵، ص ۴۳۸.

۲- حاکم نیشابوری، ابو عبدالله، المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۸۶.

اکنون سخن آنها را ذکر می نمایم:

۱. ام سلمه به پیغمبر صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ گفت: «تو از خدیجه امری را ذکر نمی کنی، مگر این که او آن چنان بود که می گویی. جز این که به سوی پروردگارش شتافت. پس خداوند این را برای او گوارا کند و میان ما و او را در بهشت خود گرد آورد.» (۱)

۲. زبیر بن بکار گفته است: «خدیجه در جاهلیت طاهره خوانده می شد.» (۲)

عَلِیْهَا السَّلَامُ. ابن اسحاق گفته است: «خدیجه برای اسلام وزیر صداقت بود.» (۳)

۴. و ابن اسحاق گفته است: «خدیجه زنی دورانیش و شریف و خردمند بود با آن کرامتی که پروردگار آن را برای او خواسته بود.» (۴)

۵. هشام بن محمد گفته است: «رسول الله خدیجه را دوست داشت و به او احترام می گذاشت و در همه کارها با او مشورت می کرد. او وزیر صدق و راستی بود و او نخستین کسی است که به پیغمبر ایمان آورد و پیغمبر تا زمانی که خدیجه حیات داشت هرگز همسر دیگری برنگزید. همه فرزندان آن حضرت جز ابراهیم از خدیجه اند.» (۵)

۶. ابن اثیر گفته است: «خدیجه زنی دورانیش و خردمند و شریف بود، با آن همه بزرگواری و کرامتی که پروردگار برای او اراده کرده بود. پس خدیجه به نزد رسول خدا کس فرستاد و ازدواج خود را بر او پیشنهاد نمود. او شریف ترین زنان قریش از لحاظ نسبت بود و از همه آنها ثروتمندتر و شریف تر بود. همه قوم او بر ازدواج با او حریص بودند؛ اگر بدین امر قدرت داشتند.» (۶)

عَلِیْهِ السَّلَامُ. محمد بن احمد ذهبی گفته است: «او ام المؤمنین و سرور زنان جهانیان زمان

ص: ۳۳۱

۱- امین عاملی، سید محسن، اعیان الشیعه، ج ۱۵، ص ۷۹.

۲- ذهبی، شمس الدین محمد بن احمد، سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۸۲؛ ابن اثیر جزری، علی بن محمد، اسد الغابه فی معرفه الصحابه، ج ۵، ص ۴۳۵؛ ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، الأصابه فی تمییز الصحابه، ج ۴، ص ۲۷۳.

۳- ابن اثیر جزری، علی بن محمد، اسد الغابه فی معرفه الصحابه، ج ۵، ص ۴۳۹.

۴- ابن هشام حمیری، ابو محمد عبدالملک، السیره النبویه، ج ۱، ص ۲۰۰.

۵- سبط ابن جوزی، شمس الدین یوسف بن قزاوغلی، تذکره الخواص، ص ۳۱۲.

۶- ابن اثیر جزری، علی بن محمد، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۱۴.

خویش است و او امّ القاسم دختر خویلد بن اسد بن عبدالعزّی بن قصی بن کلاب قرشی اسدی و مادر فرزند رسول خدا است. وی نخستین بانویی است که اسلام آورد و پیش از هر کس پیغمبر را تصدیق نمود و به او پردلی و شجاعت داد و او را به نزد پسر عموی خویش ورقه برد.

مناقب خدیجه فراوان است و او از میان زنان کسی است که به مرحله کمال رسیده است. او خردمند و با جلال و متدین و پاک دامن و بزرگوار و از اهل بهشت بود. پیغمبر او را ستایش می کرد و بر دیگر زنان مؤمنان برتری می داد و او را بسیار بزرگ می داشت تا جایی که عایشه می گفت: به زنی رشک نبردم آن چنان که به خدیجه حسد ورزیدم؛ زیرا که پیامبر او را بسیار یاد می کرد.

دلیل بر گرمی بودن خدیجه نزد پیغمبر آن است که آن حضرت پیش از او با زنی ازدواج نمود. پیغمبر از او دارای فرزندان شد و با وجود او همسر دیگری انتخاب نکرد و کنیزی نگرفت، تا این که او دعوت حق را لئیک گفت. پس پیامبر از فقدان او غمگین گشت زیرا او بهترین خویشاوند بود. از مال خویش به پیغمبر انفاق می کرد و پیغمبر برای او تجارت می نمود و خداوند به او فرمان داد که خدیجه را به خانه ای زبرجدین در بهشت که در آن سر و صدایی و رنج و اندوهی نباشد بشارت دهد. (۱)

۸.

جمال الدین ابوالفرج عبدالرحمن بن جوزی گفته است: «چون امر نبوت ظاهر شد، خدیجه به اسلام گروید. او نخستین بانویی است که به او ایمان آورد و پیغمبر هم با زن دیگر ازدواج نمود، تا این که او از دنیا رفت. همه فرزندان آن حضرت جز ابراهیم از خدیجه اند.» (۲)

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. عبدالملک بن هشام گفته است: «خدیجه دختر خویلد به او ایمان آورد و آنچه را که از خداوند به پیغمبر آمده بود، تصدیق کرد. پس پروردگار بدین امر بار اندوه را از پیغمبرش سبک کرد و پیغمبر جوابی ناخوشایند و تکذیبی از برای رسالتش که او را غمگین کند نشنید، مگر این که خداوند آن را به وجود خدیجه برطرف ساخت؛ هنگامی که پیامبر به نزد

ص: ۳۳۲

۱- . ذهبی، شمس الدین محمد بن احمد، سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۸۱.

۲- . ابن جوزی، ابوالفرج عبدالرحمن بن علی، صفوه الصفوه، ج ۲، ص ۲.

۱۰. حافظ عبدالعزیز جناب‌بذی حنبلی در کتاب خود به نام معالم العتره النبویّه گفته است: «خدیجه زنی دوران‌دیش و خردمند و شریف بود. او در آن روز از لحاظ نسب پاک‌ترین قریش و شریف‌ترین و ثروتمندترین آنها بود. همه قومش سخت بر ازدواج با او حریص بودند، ولی او خودداری ورزید و ازدواج خود را بر پیغمبر پیشنهاد کرد و گفت: ای پسر عمویم من به تو میل و رغبت دارم، به خاطر خویشاوندی تو از من و شرف تو در قومت و امانت نزد آنها و خوش اخلاقت و راستی گفتارت.» (۲)

۱۱. اشرف علی هندی گفته است: «خدیجه از بهترین زنان پیغمبر و محبوب‌ترین آنها بدو بود. او در انتظار نبوت پیغمبر بود و این امر را از پسر عمویش می‌پرسید و از دلایلی که آنها را می‌شناخت سؤال می‌کرد و این را به او خبر می‌داد و می‌گفت: سوگند به پروردگار او نبی منتظر است.»

۱۲. سید عبدالحسین شرف‌الدین گفته است: «خدیجه، صدیقه این امت و از حیث ایمان به پروردگار و تصدیق کتاب او و یاری رسول خدا نخستین کس است. او مدت بیست و پنج سال با پیغمبر، بی آن که زنی دیگر در زندگی او شریک باشد، زندگی کرد و اگر در حیات باقی می‌ماند، پیغمبر باز هم شریک دیگری برای او انتخاب نمی‌کرد. او در تمام طول زندگانی زناشویی شریک درد و رنج پیغمبر بود. زیرا که با مال خود به او نیرو می‌بخشید و با تمام گفتار و کردار از او دفاع می‌نمود و به او آنچه را که از عذاب و درد کافران در راه رسالت و ادای آن نصیبش می‌کردند تسلّی می‌داد. او با علی در غار حراء بود هنگامی که اولین بار وحی نازل شد.» (۳)

۱ عَلَیْهَا السَّلَامُ. عبدالله علایلی گفته است: «خدیجه از دردهای مبارزه‌ای که همنشینش پیغمبر در آن وارد می‌شد، استقبال می‌کرد و در امواج این مجاهده و پیکار دوشادوش با او

ص: ۳۳۳

۱- ابن هشام حمیری، ابو محمد عبدالملک، السیره النبویه، ج ۱، ص ۲۵۷.

۲- ابن صباغ مالکی، علی بن محمد، الفصول المهمّه فی معرفه احوال الائمه، ص ۱۳۳.

۳- موسوی عاملی، سید عبدالحسین شرف‌الدین، عقیده الوحی، ص ۲۰.

در کمال فعالیت و شکیبایی و قاطعیت و خداجویی غوطه ور می گشت، بی آن که سست شود یا هراسی به دل راه دهد. بلکه از این پل های غم و اندوه و حوادث سنگین با تبسمی از بزرگواری و عظمت عبور می کرد؛ آن چنان که نظیر این جز از سازندگان تاریخ سابقه نداشته است. او با سینه باز و گشاده و قامت شعله ور از ایمان خود، از توفان حوادث استقبال می کرد، بی آن که احساسی از بازتابی ویرانگر و یا اضطرابی چون صاعقه داشته باشد.»^(۱)

۱۴. عمر ابونصر گفته است: «به خدیجه دختر خویلد بانوی جلیل القدر عرب، شرف نسب و کرامت گوهر و سروری قبیله و عزت عشیره و فراوانی مال ختم شده است. به همین علت نیاز تهی دست را برآورده می کرد و گرسنه را اطعام می نمود و برهنه را می پوشانید. پس خدیجه در اخلاق و نسب و ثروتش میان قوم خود و همگانش یگانه و منحصر بود.»^(۲)

۱۵. دکتر علی ابراهیم حسن گفته است: «هر گاه بخواهیم نمونه ای از یک همسر با اخلاص و پاک دامن و زنی باوقار و خردمند نشان دهیم، بهتر از خدیجه ام المؤمنین (مادر مؤمنان) نمی توانیم پیدا کنیم. این بانوی بسیار خردمند، جاهلیت و اسلام را درک کرد و در هر دو دوره از منزلتی ممتاز بهره داشت، تا جایی که طاهره نامیده می شد. پس او میان مال و جمال و کمال را در یک جا جمع کرد و این صفات سه گانه هر گاه در یک جا جمع شوند، که معمولاً کم اجتماع می کنند، بر زن آثاری از عظمت و بلندی مقام می دهند و حال خدیجه این چنین بود.»

و او گفته است: «هم چنین خدیجه نخستین بانویی بود که به اسلام گروید و از همان زمان با همسرش نماز می گزارد و با تشویق و شجاعت دادن او را یاری می نمود و از روح خود در وجود او استواری و نیرو می بخشید. پیغمبر بیرون می رفت تا اسلام را به قوم خود بشارت دهد، ولی از آنها جز تکذیب و اهانت به دست نمی آورد. پس غمگین و ناامید به خانه برمی گشت و این خدیجه بود که غم را از چهره او می زدود و ناامیدیش را به امید مبدل

ص: ۳۳۴

۱- . علایلی، عبدالله، مثلهنّ الأعلی السیده خدیجه، ص ۹۸.

۲- . عبدالزهر عثمان، محمّد، فاطمه بنت محمّد، ص ۶.

می ساخت و کار را بر او آسان می کرد.»^(۱)

۱۶. عمر رضا کَحّاله گفته است: «خدیجه به سال ۶۸ هجری از خانهٔ مجد و سروری متولد شد و بر اخلاق پسندیده پرورش یافت و به دورانیشی و خرد و پاک دامنی مَتَّصِف گردید، تا این که قومش او را در جاهلیت طاهره نامیدند.»^(۲)

۱. عَلِيهِ السَّلَامُ. بودلی در کتاب خود به نام رسول گفته است: «اطمینان خدیجه به مردی که او را دوست می داشت و تصدیق او و ایمان به او تا واپسین دم، افزایندهٔ جوّ اعتمادی است که در نخستین مراحل عقیده وجود داشت، آن مراحلی که امروز هر یک نفر از شش نفر ساکنان عالم مدیون آن است.»^(۳)

۱۸. سلیمان کَتّانی گفته است: «خدیجه دوستی خود را به همسرش بخشید و حال آن که احساس بخشش نمی کرد، بلکه احساس می کرد محبّت و دوستی از او می گیرد و همهٔ سعادت را از او کسب می کند. ثروتش را به او بخشید و حال آن که احساس نداشت که می بخشد، بلکه این احساس داشت که از او هدایت را که بر همهٔ گنج های روی زمین برتری دارد، کسب می نماید. پیغمبر به نوبهٔ خود به او دوستی و قدرشناسی داد که همین امر او را به عالی ترین درجه رسانید و او هم احساس نمی کرد که آن را به خدیجه داده است، بلکه می گفت: مَا قَامَ الْإِسْلَامُ إِلَّا بِسَيِّفِ عَلِيٍّ وَ ثَرْوَةِ خَدِيجَةَ؛ اسلام جز به شمشیر علی و ثروت خدیجه برپا نشد.

پیغمبر عمر و بهترین دورهٔ جوانی خود را به او بخشید و به جای او همسر دیگری هم انتخاب نکرد تا این که او روی در نقاب خاک کشید و پیغمبر باز هم این احساس را نداشت که آن را به او بخشیده است، بلکه می گفت: نه، سو گند، پروردگار مرا بهتر از او عوض نداده است. او به من ایمان آورد هنگامی که مردم مرا تکذیب کردند و با مال خویش مرا یاری

ص: ۳۳۵

۱- . ابراهیم حسن، علی، نساء لهن فی التاریخ الاسلامی نصیب، ص ۲۱ - ۲۳.

۲- . علی دخیل، علی محمّد، اعلام النساء، ج ۱، ص ۳۲۶.

۳- . بنت الشاطی، عایشه عبدالرحمن، بطله کربلاء، ص ۱۴.

نمود هنگامی که دیگران مرا محروم کردند.»(۱)

۱. صَيْمَى اللَّهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ. خانم دکتر بنت الشاطی گفته است: «خدیده دختر خویلد، نخستین مادر برای مادران مؤمنین و نزدیکترین زنان پیغمبر از لحاظ خویشاوندی و گرامیترین آنها بر او در حیات و ممات است. او به محبت و گرامی داشت پیغمبر مدّت بیست و پنج سال منحصر و یگانه بود و در آن مدّت زن دیگری با او شریک نمی بود. خدیجه در کنار پیغمبر در سالهای نخستین مظلومیت او مانند یاری غمخوار و مبارز قرار گرفت و مقاومت کرد و رنج و عذابی را که پیغمبر در راه رسالتش از قریش نصیبش شد، بر او آسان نمود.»(۲)

و همین بانو گفته است: «به زودی پس از خدیجه میلیون ها زن در اسلام وارد خواهند شد، ولی فقط او به عنوان نخستین زن مسلمانی که پروردگار او را برگزید تا نقش عظیم خود را در زندگانی رسول قهرمان ایفا کند، باقی خواهد ماند و در آینده تمام مورخان مسلمان و غیر مسلمان این نقش را در تاریخ ثبت خواهند کرد.»(۳)

۲۰. زینب دختر علی فواز عاملی گفته است: «خدیده خردمند و دوراندیش و شریف و از لحاظ نسب شریفترین قریش و ثروتمندترین آنها بود. همه قوم او آرزوی ازدواج با او را داشتند، ولی نتوانستند.»(۴)

۲۱. سَیِّه قَرَاعَه گفته است: «خدیده سرور قریش و ثروتمند چشمگیر آنها بود و منزلتی والا و نسبی عالی داشت. و او گفته است: خدیجه آن زنی نبود که این آرزوی محمد امین صَيْمَى اللَّهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ را به زودی برآورده کند؛ زیرا خداوند متعال او را خواسته بود و مقدر کرده بود و خدیجه از مدّت ها پیش در علم او بوده است.»

و گفته است: «تاریخ در مقابل عظمت ام المؤمنین خدیجه سر فرود می آورد و در برابرش

ص: ۳۳۶

۱- . کتانی، سلیمان، فاطمه الزهراء وتر فی غمد، ص ۱۱۲.

۲- . بنت الشاطی، عایشه عبدالرحمن، بطله کربلاء، ص ۱۳.

۳- . بنت الشاطی، عایشه عبدالرحمن، موسوعه آل النبی، ص ۲۳۰.

۴- . جلال الدین سیوطی، عبدالرحمان بن کمال، الدر المنثور فی طبقات ربات الخدور، ص ۱۸۰.

متواضعانه و دست بسته می ایستد. نمی داند این بانو را در کدام شناسنامه بزرگان ثبت نماید.»(۱)

۲۲. قدریه حسین گفته است: «سرور زنان، خدیجه کبری، نمونه ای از پاک ترین و باشکوه ترین و والامقام ترین نمونه های زنان اسلام است.»(۲)

کتابنامه

۱. ابن اثیر جزری، علی بن محمد (م ۶ عَلَیْهَا السَّلَامُ ق)، اسد الغابه فی معرفه الصحابه، تهران: انتشارات اسماعیلیان.

۲. الکامل فی التاریخ، بیروت: دار صادر، ۱۳۹۹ق.

۳. ابن جوزی، ابوالفرج عبدالرحمن بن علی بن محمد جوزی بغدادی (م ۵ صَیْلَى اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ ق)، صفه الصفوه، تحقیق: عبد السلام محمد هارون، بیروت: دار الفکر، ۱۴۱۳ق.

۴. ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی (م ۸۵۲ ق)، الاصابه فی تمییز الصحابه، تحقیق: عادل احمد، علی محمّد، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ق.

۵. ابن صباغ مالکی، علی بن محمد، الفصول المهمّه فی معرفه احوال الائمه، نجف: مطبعه العدل، [بی تا].

۶. ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالله قرطبی (م ۴۶۳ ق)، الاستیعاب فی معرفه الاصحاب، تحقیق: علی محمد بجاوی، بیروت: دار الجیل، ۱۴۱۲ق.

۷. ابن هشام حمیری، ابومحمد عبدالملک (م ۲۱۳۸ ق)،

السیره النبویه، تحقیق: مصطفی سقا، ابراهیم ایاری و عبدالحفیظ شلبی، بیروت: داراحیاء التراث العربی، [بی تا].

۸. ابوالقاسم کوفی، علی بن احمد (م عَلَیْهَا السَّلَامُ ۵۲ ق)، الاستغاثه فی بدع الثلاثه، تهران: مؤسسه الاعلمی، ۱۳۳۳ ش.

امیره قدریه، حسین، شهیرات النساء فی العالم الاسلامی، تهران: کتابخانه بنیاد دایره المعارف اسلامی

ص: ۳۳۷

۱- . نساء محمد، ص ۱۶، ۲۰ و ۳۷.

۲- . امیره قدریه، حسین، شهیرات النساء فی العالم الاسلامی، ص ۲ - ۵.

کتابخانه بنیاد دایره المعارف اسلامی، [بی جا]، [بی تا].

۹. امین عاملی، سید محسن (م ۱۳۳۱ ق)، اعیان الشیعه، تحقیق: سید حسن امین، بیروت: دارالتعارف، ۱۴۰۳ ق.
۱۰. بخاری، محمد بن اسماعیل (م ۲۵۶ ق)، صحیح البخاری، بیروت: دارالفکر، ۱۴۰۱ ق.
۱۱. بنت الشاطی، عایشه عبدالرحمن (م ۱۴۱۹ ق)، بطله کربلاء، بیروت: دارالندلس.
۱۲. موسوعه آل النبی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، اصفهان: کتابخانه عمومی زهرائیه نجف آباد، ۱۳۸۳ / ۱۹۶۷ م.
۱۳. جلال الدین سیوطی، عبدالرحمان بن کمال بن محمد خضیری (م صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ۱۱ ق)، الدر المنثور فی التفسیر المأثور، بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۴ ق.
۱۴. حاکم نیشابوری، ابو عبدالله (م ۴۰۵ ق)، المستدرک علی الصحیحین، بیروت: دارالمعرفه، ۱۴۰۶ ق.
۱۵. ذهبی، محمد بن احمد بن عثمان، سیر اعلام النبلاء، تحقیق: شعیب ارنووط و حسین اسد، بیروت: مؤسسه الرساله، ۱۴۱۳ ق.
۱۶. سبط ابن جوزی، شمس الدین یوسف بن قزاوغلی (م ۶۵۴ ق)، تذکره الخواص من الامه بذکر خصائص الاثمه، نجف: منشورات المطبعه الحیدریه، ۱۳۸۳ ق.
۱۷. عبدالزهرا عثمان، محمد، فاطمه بنت محمد، بیروت: دارالکتاب العربی، ۱۹۳۹ م.
۱۸. علایلی، عبدالله، مثلهنّ الاعلی السیده خدیجه، دارالجدید.
۱۹. علی دخیل، علی محمد، زنان بزرگ اسلام (خدیجه)، ترجمه: فیروز حریرچی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۴ ش.
۲۰. کتانی، سلیمان، فاطمه الزهراء وَتَرَفِیْ غمده، بیروت: دارالکتاب العربی، ۱۳۹۹ ق.

٢١. مجلسى، محمّدباقر (م ١١١٠ ق)، بحار الأنوار، بيروت: دار احياء التراث العربى، چاپ سوم، ١٤٠٣ ق.

٢٢. محب الدين طبرى، أحمد بن عبدالله (م ٦٩٤ ق)، السَّمَطُ الثَّمِينُ فى مناقب أمّهات المؤمنين، قاهره، ١٤٠٢ / ١٩٨٣.

٢٣. ذخائر العقبى فى مناقب ذوى القربى، القاهره: مكتبه القدسى، ١٣٥٦ ق.

٢٤. مقرّم، سيد عبدالرزاق، وفات الزهرا عَلَيَّهَا السَّلَامُ، مكتبه الحيدريه.

٢٥. موسى عاملى، سيد عبدالحسين شرف الدين، عقيله الوحى، قم: كتابخانه بزرگ آيت الله العظمى مرعشى نجفى رحمه الله عليه، عربى.

٢٦. نسائى، احمد بن شعيب (م ٣٠٣ ق)، خصائص أمير المؤمنين، به كوشش: محمّدباقر محمودى، تهران: وزاره الثقافه و الإرشاد الإسلامى، ١٤٠٣ ق.

ص: ٣٣٩

پرتوهایی از زندگانی بانو خدیجه کبری عَلَیْهَا السَّلَامُ (۱)

باقر شریف القرشی

چکیده

شرح فضائل اخلاقی و معنوی حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ به عنوان یک الگوی مناسب برای جامعه اسلامی است. از دیدگاه نویسندگان: ام المؤمنین خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ در نشر اسلام نقشی ممتاز داشته است، آن هم در حساس ترین شرایط و پررنج و بلاترین موقعیت ها. در آن روز که قریش بر ستیز با اسلام و خاموش ساختن نور این آیین و دور ساختن آن از زندگی عقیدتی و اجتماعی خویش، هم داستان شده بودند، رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ را به جز ابوطالب عَلَیْهِ السَّلَامُ، پشتیبان اسلام و بانو خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ یار و یآوری نبود و در سایه حمایت این دو بود که نهال اسلام بالیدن گرفت و استوار و تنومند بر پای خویش ایستاد. آیین اسلام، خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ را در هاله ای از بزرگی داشت و تکریم نشانده، ویژگی های والا و مبارکی به او بخشیده و نشان های زرین را بر گردن او نهاده است.

کلیدواژه: حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ، رسول الله صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ، تاریخ اسلام، فضائل اخلاقی، شعب ابی طالب.

گمان می کنم برای گروهی از خوانندگان ارجمنند، اهمیت دارد که با شخصیت ام المؤمنین خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ پیش از ازدواج با پیامبر اعظم صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ و قبل از

ص: ۳۴۰

فعالیت و یاری رسول خدا صَلَّی اللهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ برای نشر آیین اسلام و گسترش آن در میان مردم، آشنا شوند. بی گمان و بر اساس پژوهش های نوین که به شناخت تمام ویژگی های شخصیتی، مؤلفه های اجتماعی و دیگر جنبه های وی اهمیت می دهد، این آشنایی از پایه های بحث ما پیرامون شخصیت این بانوی ارجمند است.

خانواده

بانوی پاک دامن، ام المؤمنین خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ از خاندانی عرب به نام بنی زهره برخاسته است. زهره پسر کلاب بن مره بن کعب بن لؤی است و این خاندان که یکی از خاندان های عرب ساکن مکه بوده و به مهمان نوازی و دیگر ویژگی های عرب شناخته می شد، به او منتسب هستند. برخی مشاهیر عرب از جمله عبدالرحمان بن عوف و سعد بن ابی وقاص از خاندان بنی زهره برخاسته اند. عالم و فقیه بزرگ؛ محمد بن مسلم زهری نیز از شخصیت های برجسته خاندان بنی زهره است. او از دانش آموختگان مکتب امام باقر عَلَیْهِ السَّلَامُ و امام صادق عَلَیْهِ السَّلَامُ است و فضیلت پاسداری از میراث اهل بیت: از طریق تدوین و روایت احادیث آنان در فقه و شریعت اسلامی به او بازمی گردد.

به نظر یعقوبی، نسب درخشان ام المؤمنین خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ در قصی که جد چهارم رسول خدا صَلَّی اللهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ و جد سوم آن بانو است، با پیامبر صَلَّی اللهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ یکی می شود و این نسب ارجمند به ابراهیم عَلَیْهِ السَّلَامُ، پیر پیمبران، می رسد. (۱)

پدر

پدر ام المؤمنین خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ از شخصیت های برجسته و چهره های تابناک خاندان خویش است و خویلد بن اسد بن عبدالعزی بن قصی بن کلاب نام دارد. (۲) منابعی که در دسترس ما قرار دارد چیزی از تاریخ زندگانی او را بازگو نمی سازد، جز این که وی مردی شریف، بزرگوار، ارجمند و در جود و سخاوت شهره شهر بوده و او را همین افتخار بس که

ص: ۳۴۱

- ۱- ابن واضح یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۱۸.
- ۲- ابن واضح یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۸۴؛ ابن جوزی، ابوالفرج عبدالرحمن بن علی، المنتظم، ج ۲، ص ۳۱۶؛ ابوالفرج اصفهانی، علی بن حسین، مقاتل الطالبیین، ص ۵۷.

دختری پاک دامن چون خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ داشته است.

مادر

مادر ام المؤمنین خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ بانویی ارجمند به نام فاطمه بنت زائده بن الاصم بن هرم بن رواحه بن حجر بن عبد بن معیص بن عامر بن لوی است. (۱)

این بانوی ارجمند نمونه ای از پاک‌ی و پاک دامن‌ی بوده است و او را همین والایی و شرافت بس که مادرِ بزرگِ والاترین بانوی روزگار خویش و بلکه تمامی روزگاران، زهرای مرضیه عَلَیْهَا السَّلَامُ، پاره تن رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بوده است.

خواهران و برادران

۱. نوفل بن خویلد که پدر ورقه است،

۲. حزام بن خویلد که پدر حکیم است،

عَلِیْهَا السَّلَامُ. عَوَّام بن خویلد که پسر زبیر است.

اما خواهران خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ:

۱. هاله بنت خویلد،

۲. رقیه بنت خویلد،

عَلِیْهَا السَّلَامُ. خالده بنت خویلد، (۲)

۴. طاهره بنت خویلد. (۳)

ولادت

ام المؤمنین خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ سه سال پیش از عام الفیل در برترین سرزمین دنیا که همان مکه مکرمه است، متولد شد و در یکی از والاترین خاندان‌های آن شهر پرورش یافت و از پاک دامن‌ی، کرامت و اخلاق پسندیده چندان بهره یافت که به الگویی آرمانی برای تمامی

ص: ۳۴۲

۱- ابن واضح یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۱.

۲- او را علامه محمد بن حبیب بغدادی در کتاب المحبر، ص ۱۰۰ یاد کرده است.

۳- . او را ابن حجر عسقلانی در الأصابه فی تمییز الصحابه، ج ۸ ص ۲۲۴ یاد کرده است.

دختران عرب بدل شد. او در خانه شکوه و افتخار و ریاست و وقار زاده شد و با خوبی ستوده نشو و نما یافت و دورانیش و دانا و پاک دامن گردید.

اما سال زاد خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ؛ ما چون به سن آن بانو هنگام ازدواج با رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ پرداختیم، از سال زاد او نیز سخن خواهیم گفت.

نام گذاری

پدرش او را خدیجه نام نهاد که از نام های ارجمند است. خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ در کودکی، احساسات پدر و مادر و خانواده اش را برانگیخته بود.

کنیه

عرب فرزندان خویش را از اوان کودکی و رشد، کنیه می داد تا گرمی شان بدارد. خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ سرور زنان عالم نیز «طاهره» کنیه گرفت، (۱) چرا که سخت پاک دامن و مطهر بود. نیز او را از بهر ویژگی های والا و گرایش های بجا که داشت، سرور زنان قریش نام نهاده بودند.

ویژگی های اخلاقی

تمامی ویژگی های اخلاقی ارجمند و گرایش های والا که آدمی به آنها ممتاز است و به بالاترین مدارج کمال می رسد در شخصیت ام المؤمنین خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ گرد آمده بود. برخی از ویژگی های اخلاقی آن بانو از این قرار است:

ایمان استوار به خدا

ام المؤمنین عَلَیْهَا السَّلَامُ به خدای تعالی ایمانی خدشه ناپذیر داشت و با اخلاصی تمام خدای را می پرستید. خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ با خشم و خشونت قریشی یان روبه رو شد؛ زیرا به پروردگار ایمان آورده بود و پرستش بت ها را نمی پذیرفت و آنها را به سخره می گرفت و تحقیر می کرد. او سراپا سوی خداوند شد و نخستین کسی بود که دعوت پروردگار را اجابت کرد و به پیامبرش ایمان آورد.

آن گونه که راویان می گویند، ام المؤمنین عَلَیْهَا السَّلَامُ حرزی داشت که خویشان را با آن

ص: ۳۴۳

۱- . کحاله، عمررضا، أعلام النساء فی عالمی العرب و الاسلام، ج ۱، ص ۲۷۵.

پاس می داشت. حرز او چنین بود: «یا حیّ یا قیوم، برحمت أستغیث فأغثنی، ولا تکلنی إلی نفسی طرفه عین أبداً، وأصلح لی شأنی کله.» (۱)

این حرز از ایمان ژرف بانو خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ به پروردگار و روی آوردن کامل او به خداوند حکایت دارد.

اراده قوی

از دیگر ویژگی های شخصیتی ام المؤمنین خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ نیرومندی اراده او است. هنگامی که وی به اسلام گروید و دعوت مبارک آن را پذیرفت و تمامی دارایی خویش را برای پشتیبانی از این آیین و استواری بنیادهای آن پیش نهاد، با رخدادهای خطرناکی رو به رو شد، لیکن به نیروهای جبهه مخالف و مردان و زنانی که با به کارگیری تمام توان خویش در برابرش ایستادگی می کردند، هیچ اهمیتی نمی داد، بلکه عزم و اراده و فعالیت را در نهاد خویش برای استمرار در گزاردن رسالت پروردگارش تقویت می کرد. او در شمار بانوان جاودانه ای بود که خداوند آنان را بر دیگر زنان برتری بخشیده است، در حدیثی از ابوالحسن اول، امام کاظم عَلَیْهِ السَّلَامُ آمده است: «خداوند از میان زنان چهار نفر را برگزید: مریم، آسیه، خدیجه و فاطمه.» (۲)

صبر

ام المؤمنین خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ در برابر محنت های طاقت فرسایی که با گرویدن به اسلام بر سر او رفت، صبر پیشه ساخت. او از قوم خویش دشنام و ناسزا شنید و زنان وی را ترک گفتند، لیک این بانوی بزرگوار صبر و شکیبایی پیشه کرد و کارش را به خدای تعالی واگذارد و رنج هایی را که در راه پروردگار دیده بود به او تقدیم کرد تا در حسابش محفوظ بماند.

پاک دامنی

پاک دامنی و عفت از ویژگی های شخصیتی ام المؤمنین خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ است. راویان اتفاق نظر دارند که وی از عقیف ترین و پاک ترین زنان قریش بوده است و در پاک و

ص: ۳۴۴

۱- . مجلسی، محمّدباقر، بحار الأنوار، ج ۹۴، ص ۲۲۴.

۲- . همان، ج ۱۶، ص ۲۰.

بی‌گزندی از آلودگی‌های و پلیدی، او را نمونه می‌آوردند، آن‌هم در جامعه جاهلی که به ندرت، زنان از خصلت‌های شریف و والا بهره‌مند بودند.

سخاوت

ام‌المؤمنین خدیجه علیها السلام از سخاوتمندترین مردمان بود. او برای دست‌گیری از مسلمانان بینوا که قریش با تمام توان آنان را آزار و شکنجه می‌داد و از تمامی حقوق محروم‌شان می‌داشت، سهم عمده‌ای از دارایی‌اش را بخشید و با سخاوتمندی اموالش را برای آنان هزینه نمود و نیازهای‌شان را برآورده ساخت.

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و بنی‌هاشم در شعب ابی‌طالب زندانی شدند و قریش اقامت اجباری را به آنان تحمیل کرد تا همان‌جا بمیرند، هیچ‌کس به جز خدیجه علیها السلام سرور زنان با تهیه نیازهای آنان، از غذا گرفته تا چیزهای دیگر، به یاریشان نشتافت و او بود که هزینه‌هایشان را برعهده گرفت و بدین‌روی در پرداخت هزینه‌های رسول خدا صلی الله علیه و آله و بنی‌هاشم نقشی بسیار ارزنده و مهم داشت و چه سودها که به اسلام و مسلمانان نرساند!

خدیجه علیها السلام چنان سخاوتمند بود که چهل گوسفند و شتر راهوار را که برای سواری زن‌ها در کوچیدن تربیت شده بود، به حلیمه دایه پیامبر صلی الله علیه و آله بخشید. (۱)

علاقه به تجارت

بانو خدیجه علیها السلام به تجارت، که در محیط مکه رایج بود، علاقه فراوانی داشت و در این شهر، فعالیت تجاری قابل ملاحظه‌ای از خود نشان می‌داد؛ چندان‌که از رهگذر تجارت به ثروت انبوهی دست یافته، و در صدر تاجران مکه قرار گرفته بود. پیشه تجارت، سود هنگفتی را عاید خدیجه علیها السلام ساخته بود و او به حدی مال و دارایی داشت که هیچ‌یک از زنان قریش به پای او نمی‌رسیدند.

گروهی از مکیان با دارایی خدیجه علیها السلام بر پایه قرارداد مضاربه و بر اساس تقسیم

ص: ۳۴۵

۱- ابن اثیر جزری، علی بن محمد، اسدالغابه فی معرفه الصحابه، ج ۵، ص ۲۱۵.

سود به دست آمده، به تجارت می پرداختند که ما در بحث های پیش رو به گستردگی در این باره سخن خواهیم گفت.

آنچه آوردیم؛ شماری از ویژگی های اخلاقی و مؤلفه های شخصیتی ام المؤمنین خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ بود که او را بر دیگر زنان قریش فضیلت و برتری می بخشید و جاودانه اش می ساخت.

جایگاه خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ در جاهلیت

ام المؤمنین خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ پیش از اسلام در میان قریشی یان جایگاهی ممتاز داشت و او را «طاهره»^(۱) و «بانوی قریش» می خواندند.

اهمیت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ در اسلام

ام المؤمنین خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ جایگاهی بس والا را در اسلام از آن خویش ساخته است، زیرا در شمار مهم ترین نمادهای این آیین است که در بنای کاخ اسلام و استواری پایه های آن مشارکت داشتند.

ام المؤمنین

خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ در نشر اسلام نقشی ممتاز داشته است، آن هم در حساس ترین شرایط و پررنج و بالاترین موقعیت ها. در آن روز که قریش بر ستیز با اسلام و خاموش ساختن نور این آیین و دور ساختن آن از زندگی عقیدتی و اجتماعی خویش، هم داستان شده بودند، رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ رَا به جز ابوطالب عَلَیْهِ السَّلَامُ، پشتیبان اسلام، و بانو خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ یار و یآوری نبود و در سایه حمایت این دو بود که نهال اسلام بالیدن گرفت و استوار و تنومند بر پای خویش ایستاد.

خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ در هاله ای از تکریم

اشاره

آیین اسلام، خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ را در هاله ای از بزرگ داشت و تکریم نشانده است و ویژگی های والا و مبارکی را به او بخشیده و نشان های زرین را بر گردن او نهاده است که مهم ترین و بااهمیت ترین آنها از این قرار است:

ص: ۳۴۶

۱- . ذهبی، شمس الدین محمد بن احمد، سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۱۶۱.

۱. تحیت خدای تعالی بر خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ

بزرگ داشت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ از سوی پروردگار، کاری کرده که وی از ستایش ستایش گران و وصف واصفان بی نیاز باشد. خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ را نزد خدای تعالی منزلتی عظیم بوده است؛ چندان که جبرئیل را فرمان داد تا به واسطه بنده و فرستاده اش حضرت محمد صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ تَحِیت و سلامش را به آن بانو برساند و پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ نیز آن را به همسرش ابلاغ نمود و در پی آن جان شریف خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ از سرور و شادمانی آکنده شد و در پاسخ تحیت و سلام خداوند گفت: «پروردگار همانا خود سلام است و سلام از او به سوی او است و بر جبرئیل سلام.» (۱)

خدای تعالی این نشان ارزنده را بر گردن خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ آویخت و بر او تحیت و سلام فرستاد و الطاف خویش را ارزانی او داشت تا به سبب خدماتش به رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ و اخلاصی که در دین داشت و ثروت بسیاری که در راه یاری اسلام هزینه کرده بود، او را تکریم کرده باشد.

۲. خانه خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ در بهشت

ام المؤمنین خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ جایگاهی والا و بلند در بهشت برین دارد. پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ از جانب خدای تعالی بشارت داد که او را در بهشت خانه ای است.

رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ فرمود: «فرمان یافته ام تا خدیجه را به خانه ای در بهشت بشارت دهم که از مروارید ساخته شده و در آن نه فریاد و هیاهو است و نه خستگی و رنج.» (۲)

پروردگار تعالی چنین خانه رفیعی را برای خدیجه آماده ساخته است!

ص: ۳۴۷

۱- ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، الأصابه فی تمییز الصحابه، ج ۴، ص ۴۰۸؛ ابن جوزی، ابوالفرج عبدالرحمن بن علی، صفه الصفوه، ج ۲، ص ۳؛ ذهبی، شمس الدین محمد بن احمد، سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۱۱۳.

۲- ابن واضح یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۲؛ مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۷.

شاعری می گوید:

بَيْتُ خُوَيْلِدِ الْمُكْرَمِ

الْمَاجِدِ الْمُؤَيَّدِ الْمُعْظَمِ

لَهَا مِنَ الْجَنَّةِ بَيْتٌ مِنْ قَصَبِ

لَا صَخْبُ فِيهِ وَلَا نَصَبُ

وَهَذِهِ صُورُهُ لَفْظِ الْخَبْرِ

عَنِ النَّبِيِّ الْمُصْطَفَى الْمُطَهَّرِ

«خاندان گرامی، بزرگوار، مؤید و معظّم خویلد را، در بهشت خانه ای است از مروارید که نه در آن فریاد و هیاهو است و نه خستگی و رنج، این ظاهر الفاظ روایت پیامبر برگزیده و پاک است.»

پروردگار متعال والاترین گونه های تکریم و تعظیم را برای ام المؤمنین خدیجه علیّه السّلام فراهم ساخته است. پروردگار در بهشت برین برای آن بانو خانه ای بناد کرد و او را از بهر جهاد و رنج و آزاری که از مردان و زنان قریش تحمل نمود، گرامی داشت. همان سان که یادش را در دنیا جاودانه ساخت و سیره عطرآگین او را در تمامی زمان ها و مکان ها برای زنان مسلمان سرمشق قرار داد.

تکریم پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ از خدیجه علیّها السّلام

پیامبر صلیّ الله علیه و آله در شماری از احادیث خویش، ام المؤمنین خدیجه علیّها السّلام را بسی بزرگ و گرامی می دارد و از منزلت عظیم و جایگاه والای او سخن می گوید، اینک شماری از این روایات:

۱. رسول خدا صلیّ الله علیه و آله می فرماید: «مریم بنت عمران، آسیه بنت مزاحم، خدیجه بنت خویلد و فاطمه بنت محمّد، نیکوترین زنان جهان اند.» (۱)

۲. ابن عباس در روایتی می گوید: رسول خدا صلیّ الله علیه و آله بر روی زمین چهار خط کشید و فرمود: آیا می داند این ها چیست؟

گفتند: خدا و رسولش داناترند.

۱- . حاكم نيشابورى ، ابو عبدالله، المستدرک على الصحيحين، ج ۳، ص ۱۵۴؛ خطيب بغدادى، احمد بن على، تاريخ بغداد، ج ۹، ص ۴۱۱.

پس فرمود: «خدیجه بنت خویلد و فاطمه بنت محمد و مریم بنت عمران و آسیه بنت مزاحم، برترین زنان اهل بهشت اند.»^(۱)

این بانوان، خویشان را برای پروردگار پاک و خالص داشتند و به درگاه او روی آوردند، پروردگار نیز آنان را بر زنان گیتی برتری بخشید و در بهشت برین، آنان را جایگاهی والا ارزانی داشت.

عَلَيْهَا السَّلَامُ. رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ می فرماید: «چهار زن، سروران دنیای خویش اند: مریم بنت عمران، آسیه بنت مزاحم، خدیجه بنت خویلد و فاطمه بنت محمد، که برترین آنها فاطمه است.»^(۲)

۴. عایشه در روایتی می گوید: «هر گاه از خدیجه یاد می شد، رسول خدا از ستایش او و آمرزش خواهی برایش خسته نمی شد. روزی او را یاد کرد، پس حسادت زنانه من تحریک شد و گفتم: خدای تعالی تو را بهتر از آن پیرزن داد. در پی این سخن، رسول خدا را دیدم که سخت خشمگین شد و من از خشم او در خویش فرورفتم و با خود گفتم: بار خدایا! اگر خشم رسولت را از من دور سازی، دیگر به بدی از خدیجه یاد نمی کنم.

رسول خدا چون دید که من در خویش فرو رفتم، فرمود: چگونه چنین گفتی؟ به خدا سوگند او آن هنگام به من ایمان آورد، که همه مردم به من کفر ورزیدند و آن هنگام مرا پناه داد، که همه مردم مرا طرد کردند و از او پسری روزی من شد که تو مرا از آن محروم ساختی.

عایشه گوید: (رسول خدا) سپیده دم رفت و (به سبب این سخن) یک ماه نزد من نیامد.»^(۳)

این شماری از روایات رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بود که از ستایش بانو خدیجه عَلَيْهَا السَّلَامُ و افتخار به او و پیش داشتنش بر دیگر زنان حکایت داشت.

ص: ۳۴۹

۱- قرطبی، محمد بن احمد، الجامع لأحكام القرآن، ج ۲، ص ۱۳۲۵؛ ابن اثیر، علی بن محمد، اسدالغابه، ج ۵، ص ۴۳۸.

۲- آلوسی، محمود بن عبدالله، روح المعانی، ج ۳، ص ۱۵۵.

۳- ذهبی، شمس الدین محمد بن احمد، تاریخ الاسلام، ج ۱، ص ۲۳۸؛ ابن عساکر، علی بن حسن، تاریخ مدینه دمشق، ج

۳۶، ص ۱۹۵.

افتخار زهرا عَلَیْهَا السَّلَامُ به مادر خوش

فاطمه زهرا عَلَیْهَا السَّلَامُ به مادر بزرگوار خویش حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ افتخار می کند و می فرماید: «من دختر خدیجه کبری هستم.» (۱)

ستایش ابوطالب عَلَیْهِ السَّلَامُ از خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ

ابوطالب عَلَیْهِ السَّلَامُ، بزرگ بطحا، در باره ام المؤمنین خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ می فرماید: «زنی کامل و مبارک و ارجمند است که از ننگ می هراسد و از بی آبرویی پروا می کند.» (۲)

او در خواستگاری از خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ برای رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ كَفَت:

«من بانوی ارجمند شما را که به سخاوت مندی و پاک دامنی موصوف و به فضائل والا-معروف است، خواستگاری می کنم.» (۳)

ام المؤمنین خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ در عفت و پاک دامنی و شخصیت والا در میان زنان قریش بی همتا بود و نه تنها برای زنان قریش، بلکه برای تمامی زنان دنیا افتخاری به شمار می آمد.

افتخار امام حسن عَلَیْهِ السَّلَامُ به جدّه خویش

امام حسن مجتبی عَلَیْهِ السَّلَامُ، دسته گل رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَنُورَهُ خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ از کسانی است که به او افتخار می کند. هنگامی که معاویه ستمگر و ستمگرزاده در کوفه خطبه خواند و از وصی رسول خدا و دروازه شهر دانش او، امام امیرالمؤمنین عَلَیْهِ السَّلَامُ بد گفت، امام حسین عَلَیْهِ السَّلَامُ برخاست تا او را پاسخ دهد، لیک امام حسن عَلَیْهِ السَّلَامُ او را بازداشت و به معاویه روی کرده، فرمود: «ای که از علی بد می گویی، من حسنم و پدرم علی است و تو معاویه ای و پدرت صخر، و مادر من فاطمه است و مادر تو هند، و جد من رسول

ص: ۳۵۰

۱- سیلاوی، غالب، الأنوار الساطعه من الغراء الطاهره، ص ۳۶۹، به نقل از: ابن شاذان، ابوالفضل سدید الدین، الفضائل، ص ۸۰.

۲- مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۵۶.

۳- همان، ص ۶۹.

اللّٰه است و جد تو حرب، و جدّه من خديجه است و جدّه تو قتيله. پس لعنت خدا بر هر کدام از ما که ناقابل تر است و تباری پلیدتر دارد و پیشینه ای بدتر و کفر و نفاقى دیرین تر.» (۱)

صدای آمین مردم از گوشه و کنار مسجد به آسمان برخاست. فضل گوید که یحی بن معین گفت: «من نیز آمین می گویم.» ابوالفرج گوید: «و من نیز آمین می گویم و هر مؤمن شریفی نیز هم.» (۲)

افتخار امام حسین عَلَیْهِ السَّلَامُ به جدّه خویش

امام حسین عَلَیْهِ السَّلَامُ نیز در صحرای کربلا و در برابر کوفیان خون ریز و نابکار به جدّه خویش خدیجه کبری عَلَیْهَا السَّلَامُ افتخار می کند و می فرماید: «آیا می دانید جدّه من خدیجه نخستین زن این امت است که اسلام آورد.» (۳)

بانو خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ مایه افتخار و سربلندی اهل بیت: بوده است. او نخستین زنی است که برای برپایی ستون های اسلام جهاد کرد.

افتخار امام زین العابدین عَلَیْهِ السَّلَامُ

امام زین العابدین و سیدالساجدین عَلَیْهِ السَّلَامُ به دو جدّه خوش، سرور زنان عالم زهرای مرضیه عَلَیْهَا السَّلَامُ و ام المؤمنین خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ افتخار می کند و می فرماید: «من پسر فاطمه زهرا هستم، من پسر خدیجه کبری هستم.» (۴)

امام عَلَیْهِ السَّلَامُ در یکی از دعاهاى خویش از خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ یاد کرده، می گوید: «بار خدایا! بر محمّد مصطفی و بر علی مرتضی و فاطمه زهرا و خدیجه کبری و حسن مجتبی و حسین شهید کربلا و علی بن حسین زین العابدین و محمّد بن علی الباقر و جعفر بن

ص: ۳۵۱

- ۱- ابوالفرج اصفهانی، علی بن حسین، مقاتل الطالبیین، ص ۴۶؛ مجلسی، محمّدباقر، بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۴۹.
- ۲- ابن ابی الحدید، عزالدین ابو حامد، شرح نهج البلاغه، ج ۱۴، ص ۱۱۶.
- ۳- شیخ مفید، محمد بن محمد بن نعمان، الإرشاد فی معرفه حجج اللّٰه علی العباد، ص ۱۷۰؛ مجلسی، محمّدباقر، بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۵۰؛ سید بن طاووس، علی بن موسی، اللهوف، ص ۱۴۶.
- ۴- مجلسی، محمّدباقر، بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۱۷۴.

محمد الصادق و موسی بن جعفر الکاظم و علی بن موسی الرضا و محمد بن علی التقی و علی بن محمد النقی و حسن بن علی العسکری و حجت قائم مهدی امام منتظر، صلوات الله علیهم اجمعین... درود فرست.» (۱)

امام زین العابدین علیه السلام بانو خدیجه علیها السلام را در کنار این بزرگان که سرور آفریدگان خدا بر روی زمین اند، یاد می کند.

امام حسن عسکری علیه السلام

امام حسن عسکری علیه السلام بانو خدیجه علیها السلام را یاد می کند و بر جدّه خویش فاطمه زهرا علیها السلام و بر او درود می فرستد: «بار خدایا! هم چنان که او را مادر امامان هدایت و همسر صاحب لوا (ی حمد) و نزد ملاّ اعلی گرامی قرار دادی، بر او و بر مادرش درود فرست، درودی که با آن چهره [پدرش] محمّد درود خدا بر او و خاندانش را گرامی داری و چشم ذریه اش را روش گردانی، در این لحظه از جانب من برترین تحیت و سلام را به محضر آنان برسان.» (۲)

در کتب زیارت ائمه: از ام المؤمنین خدیجه علیها السلام بسیار یاد شده است؛ در زیارت امام حسین علیه السلام آمده است: «سلام بر تو ای پسر فاطمه زهرا، سلام بر تو ای پسر خدیجه کبری.»

جلوه هایی از زندگی جاهلی

ام المؤمنین خدیجه علیها السلام دوره ای از زندگی خویش را در جامعه سراسر گناه جاهلی سپری ساخت. او با تکیه بر تیزهوشی خویش دریافت که جامعه جاهلی در گمراهی به سر می برد و از آداب رفتاری و اخلاق نیکو بی بهره است و در آن نشانی از تمدن انسان به چشم نمی خورد و روح قبیله گرایی و بیداد و نادانی و ستم بر آن حاکم است.

آنچه در پی می آید، شماری از ویژگی های زشت و عقب ماندگی فکری و فرهنگی جامعه

ص: ۳۵۲

۱- سید بن طاووس، علی بن موسی، مهج الدعوات، ص ۲۹.

۲- مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ج ۹۱، ص ۷۴.

جاهلی است.

بت پرستی

جامعه جاهلی بر این باور بود که بت های دست ساخته بشر، خالق و آفریدگار هستی اند، یا مایه تقرب انسان به خدا می شوند و برای انجام کارهای او، واسطه قرار می گیرند. این باور یکی از زشت ترین گونه های انحطاط و عقب ماندگی جامعه جاهلی به شمار می آمد. مکه بسان دژی برای بت ها بود و بر دیوارهای کعبه مقدس، سیصد و شصت بت آویزان شده بود که به خانواده های ساکن مکه تعلق داشت. این خانوارها برای دفع رخدادهای ناگواری که دامن شان را می گرفت، با خواری و خضوع به بت ها متوسل می شدند، همان گونه که برای تقرب به آنها، قربانی نیز می کردند. بت هایی که قریشی یان از همه بیشتر گرامی می داشتند و بزرگ می شمردند، از این قرارند:

۱. هبل.

هبل را عمرو بن هیت آورد (۱) و ابوسفیان جاهلی، پدر معاویه و جدّ یزید آن را مقدس می شمرد و بزرگ می داشت. هنگامی که پیامبر صَلَّی اللهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ گِرد کعبه طواف می کرد و سرود اسلام را می خواند: «لَبَّيْكَ اللهُمَّ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ لَشَرِيْكَ لَكُ لَبَّيْكَ، ان الحمد والنعمه لك والملك، لَشَرِيْكَ لَكُ لَبَّيْكَ»، ابوسفیان با شنیدن این عبارات هراسان شد و خدای خویش را چنین ستود: «هبل بالاتر است.»

رسول خدا صَلَّی اللهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ به ابوسفیان خندید و فرمود: «خداوند بالاتر و بزرگ تر است.»

۲. أساف.

عَلَيْهَا السَّلَامُ. نائله.

کسانی که کعبه را طواف می کردند، طواف خویش را از أساف آغاز می کردند و با رسیدن به نائله آن را پایان می دادند.

۴. عزی.

ص: ۳۵۳

۱- ازرقی، محمد بن عبدالله، اخبار مکه و ما جاء فيها من الآثار، ج ۱، ص ۱۰۰.

۵. منات.

۶. لات.

قرآن کریم به این بت های سه گانه اشاره کرده، می فرماید: (أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ. وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَىٰ). (۱)

آن گونه که از ابن عباس در تفسیر آیه: (وَمَا كَانَ صِلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مَكَاءً وَتَضْدِيحًا) (۲) روایت شده است، قریشی یان برهنه و لخت و سوت کشان و کف زنان، گرد کعبه طواف می کردند. (۳) این رفتار قریشی یان نشان می دهد که آنان چه اندازه در نادانی به سر می بردند.

بزرگ مردانی که بت ها را نپذیرفتند

شایان ذکر است که شماری از بزرگ مردان بی همتا و اندیشمندان عرب، پرستش بت ها را نپذیرفتند، از جمله:

۱. امرؤ القیس

امرؤ القیس، شاعر پرآوازه جاهلی، یکی از کسانی است که از پرستش بت ها بیزار بود و این رفتار را به باد تمسخر می گرفت. آن گونه که راویان می گویند، او برای خون خواهی پدرش بیرون آمد و راه خود را به سوی بتی که آن را «ذوالخلصه» می گفتند و عرب ها بزرگش می داشتند، کج کرد و به تیرهای بی سر و پر قرعه زد، لیک تیری بیرون آمد که او را از جنگ برای خون خواهی پدرش نهدی می کرد. امرؤ القیس سه بار قرعه انداخت و هر سه بار با همان قرعه روبه رو شد. او نیز تیرها را جمع کرد و شکست و به صورت بت کوبید و دشنامش داد و گفت: اگر پدر تو کشته شده بود مرا منع نمی کردی!

سپس در پی خون خواهی پدرش رفت و چنین سرود:

ص: ۳۵۴

۱- . نجم: ۱۹۲۰.

۲- . انفال: ۳۵.

۳- . طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۴۰.

لو كُنْتَ يَا ذَا الْخَلْصِ الْمُتُورَا

مِثْلِي وَكَانَ شَيْخُكَ الْمُقْبُورَا

لَمْ تَنْهَ عَنْ قَتْلِ الْعُدَاهِ زُورَا(۱)

«ای ذوالخلص! اگر تو نیز مثل من نمی توانستی انتقام پدر مقتولت را بگیری و پدرت در قبر بود، مرا از روی فریب کاری از کشتن دشمنان منع نمی کردی.»

۲. غاوی بن عبدالعزیز

غاوی از کنار بتی به نام سواع می گذشت که دید دو روباه در برابر آن بت غذا می خورند. آن دو روباه سپس از بت بالا رفتند و بر آن ادرار کردند. غاوی، بت را مسخره کرد و چنین سرود:

أرَبُّ يَبُولُ التُّعْلَبَانُ بِرَأْسِهِ

لَقَدْ ذَلَّ مَنْ بَالَتْ عَلَيْهِ التُّعَالِبُ(۲)

«آیا کسی که روبهان بر او ادرار کنند، پروردگار است؟ به راستی که خوار است آن کس که روبهان بر او ادرار کنند!»

عَلَيْهَا السَّلَامُ. زید بن عمرو بن نفیل

زید بن عمرو از پرستش بت ها بیزاری می جست و در هجو آنان می گفت:

عَزَلْتُ اللَّاتَ وَالْعُزَّى جَمِيعَا

كَذَلِكَ يَفْعَلُ الْجَلْدُ الصَّبُورُ

فَلَا الْعُزَّى أَدِينُ وَلَا ابْنَتَيْهَا

وَلَا صَنَمِي بَنِي عَمْرٍو أَزُورُ

وَلَا هُبَلًا أَدِينُ وَكَانَ رَبًّا

لَنَا فِي الدَّهْرِ إِذْ حِلْمِي يَسِيرُ

عَجِبْتُ وَفِي اللَّيَالِي مَعْجَبَاتٍ

وَفِي الْأَيَّامِ يَعْرِفُهَا الْبَصِيرُ(۳)

«از پرستش لالت و عزی کناره گرفتم که دلاور شکبیا چنین می کند. دیگر نه عزی را می پرستم و نه دو دخترش را و نه به زیارت دو بت بنی عمرو می روم. هبل را نیز نمی پرستم،

ص: ۳۵۵

-
- ۱- ابوالفرج اصفهانی، علی بن حسین، الاغانی، ج ۸، ص ۱۶۸؛ ابن کلبی، هشام بن محمد، الاصنام، ص ۳۵.
 - ۲- جلال الدین سیوطی، عبدالرحمان بن کمال، شرح شواهد المغنی، ص ۱۰۹؛ شریف قرشی، باقر، حیاة المحرر الاعظم الرسول الأکرم محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، ج ۱، ص ۳۴.
 - ۳- ابن کلبی، هشام بن محمد، الاصنام، ص ۲۱ ۲۲؛ ابن هشام حمیری، ابو محمد عبدالملک، السیره النبویه، ج ۱، ص ۲۴۱.

همو که در دوره کم خردی ام آن را می پرستیدم. شگفت زده شدم و در شب ها شگفتی هایی هست که صاحب بصیرت به هنگام روز آنها را درمی یابد.»

زید به آیین یهودیت و نصرانیت نیز درنیامد و از قوم خویش کناره گرفت و گفت که پروردگار ابراهیم را می پرستم. او به دیوار کعبه تکیه می کرد و خطاب به قریش می گفت: «ای قریشی یان! سوگند به آن که جان زید بن عمرو در دست او است، هیچ کس غیر من بر آیین ابراهیم نیست.»

او افزود: «بار خدایا! اگر می دانستم کدام راه نزد تو محبوب تر است، تو را از همان راه می پرستیدم، لیک نمی دانم.»

این شعر نیز به زید بن عمرو بن نفیل منسوب است:

أَرْبًا وَاحِدًا أُمُّ الْفِ رَّبِّ

أَذِينُ إِذَا تَقَسَّمَتِ الْأُمُورُ (۱)

«آیا آن هنگام که امور تقسیم می شوند، یک پروردگار را بپرستم یا هزارپروردگار را؟»

۴. عربی بادیه نشین

یکی از کسانی که بت ها را به باد تمسخر گرفته، عربی است بادیه نشین که با شتران خویش از ساحل جده می گذشت. او سوی بتی به نام سعد رفت تا از آن تبرک بجوید، لیک چون شترانش به آن بت نزدیک شدند به سبب خون قربانی ها، رم کردند! اعرابی نیز سنگی برداشت و به بت کوبید و او را گفت: «خداوند، تو را به عنوان معبود برکت ندهد! آیا شترانم را رماندی؟» سپس در پی شتران خویش رفت تا این که آنها را گرد آورد و بازگشت، در حالی که چنین می گفت:

أَتَيْنَا إِلَى سَعْدٍ لِيَجْمَعَ شَمَلْنَا

فَشَتَّنَا سَعْدٌ فَلَانَحْنُ مِنْ سَعْدٍ

وَمَا سَعْدٌ إِلَّا صَخْرَةٌ فِي تَنُوفِهِ

مِنَ الْأَرْضِ لَا يَدْعُو لِعِيٍّ وَلَا رُشْدٍ (۲)

ص: ۳۵۶

۱- . مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ج ۱۵، ص ۴۱۲.

۲- . ابن کلبی، هشام بن محمد، الاصنام، ص ۳۷.

«نزد سعد آمدیم تا ما را دور هم گرد آورد، لیک سعد ما را پراکنده ساخت، پس ما از سعد نیستیم. سعد چیزی نیست جز تخت سنگی بر روی زمینی بلند، که نه به بیراهه و نه به راه دعوت می کند.»

۵. خزاعی بن عبد

خزاعی بن عبدالمزنی خدمت گزار بت [قبیله] مزینه بود، لیک از پرستش او روی گرداند و شتابان خدمت رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ رسید و اسلام آورد و گفت:

ذَهَبْتُ إِلَى نَهْمٍ لِأَذْبَحَ عِنْدَهُ

عَقِيرَةَ نُسَكٍ كَالَّذِي كُنْتُ أَفْعَلُ

فَقُلْتُ لِنَفْسِي حِينَ رَاجَعْتُ عَقْلَهَا

أَهَذَا إِلَهٌ أَبْنَكُمْ لَيْسَ يَعْقِلُ

أَبَيْتُ فَدِينِي الْيَوْمَ دِينُ مُحَمَّدٍ

إِلَهَ السَّمَاءِ الْمَاجِدِ الْمُتَفَضَّلِ (۱)

«به نزد نهم (۲) رفتم تا برایش گوسفندی قربانی کنم، چنان که همیشه می کردم. پس چون به خرد خویش رجوع کردم، با خود گفتم: آیا [خدای تو] این خدای بی زبان است که اندیشه و خردی ندارد؟ [از او] روی گرداندم و امروز دین من، دین محمد است و دین خدای بزرگوار بخشنده.»

۶. عبدالرحمان

هنگامی که عبدالرحمان بن ابی سیره را خبر رسید که پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ظهور کرده است، به سوی بتی رفت که صنم نام داشت و از آن سعدالعشیره (۳) بود سپس آن را درهم شکست. آن گاه خدمت رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ رسید و اسلام آورد و گفت:

تُبِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ إِذْ جَاءَ بِالْهُدَى

وَحَلَفْتُ فَرَاصًا بَدَارِ هَوَانٍ

ص: ۳۵۷

۲- . بت قبیلہ مزینہ م.

۳- . یکی از شخصیت های دوران جاهلیت است. او عمری دراز یافت، چندان که شمار فرزندان و نوادگانش به سیصد نفر رسید و چون در میان آنان بر مرکب می نشست و کسی در باره همراهانش می پرسید، از ترس حسادت، می گفت: «آنان عشیره من هستند» م.

شَدَدْتُ عَلَيْهِ شَدَّةً فَتَرَكَتُهُ

كَأَنَّ لَمْ يَكُنْ وَالِدَهُرُ ذُو حَدَثَانٍ

وَلَمَّا رَأَيْتُ اللَّهَ أَظْهَرَ دِينَهُ

أَجَبْتُ رَسُولَ اللَّهِ حِينَ دَعَانِي

فَأَصْبَحْتُ لِلْإِسْلَامِ مَا عِشْتُ نَاصِرًا

وَالْقَيْتُ فِيهِ كَلْكَلِي وَجِرَانِي

فَمَنْ مُبْلِغَ سَعَدِ الْعَشِيرَةِ أَنَّنِي

شَرَيْتُ الَّذِي يَبْقَى بِآخِرِ فَا ن (۱)

«آن هنگام که رسول خدا هدایت را آورد، از او پیروی کردم و فراض را در خانه پستی و مذلت برجای نهادم. بر او حمله ای بردم و ترکش کردم، آن گونه که تو گویی هرگز نبوده است، و روزگار از این بازی ها بسیار دارد. و چون دیدم خداوند دین خویش را پیروزی بخشید؛ به رسول خدا چون مرا فراخواند پاسخ گفتم. پس تا آن هنگام که زنده ام، یاور اسلام شدم و سینه و گردنم را در بر زمین این آیین نهادم. پس چه کسی به سعد العشیره خبر می دهد که من آنچه را که باقی است، به دیگری که فانی است، خریدم.»

شکستن بت ها از سوی رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ

رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ پیش از آن که مبعوث شود، دست به شکستن بت ها زد، همان گونه که جدش ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام پیر پیامبران چنین کرد. امام امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام در روایتی می فرماید:

«من و پیامبر به راه افتادیم تا این که به کعبه رسیدیم. رسول خدا مرا فرمود: بنشین! و از شانه های من بالا رفت و من خواستم که او را بلند کنم، لیک پیامبر خدا چون ناتوانی مرا دید، پایین آمد و نشست و فرمود: از شانه هایم بالا برو.»

امام می فرماید: «از شانه های پیامبر بالا رفتم و آن حضرت مرا بلند کرد و چنان گمان بردم که اگر بخواهم می توانم به افق آسمان دست یابم. روی کعبه رفتم که بر آن مجسمه ای از روی یا مس بود و به کندن آن از راست و چپ و جلو و عقب پرداختم، تا این که توانستم آن را از جای برکنم. رسول خدا مرا فرمود: آن را بینداز! من نیز آن را به پایین انداختم، که همانند شیشه خردشد، سپس پایین آمدم و با رسول خدا بر یکدیگر پیشی می گرفتیم تا این که

١- زمخشرى، محمود بن عمر، ربيع الابرار و نصوص الاخبار، ج ٣، ص ١٢٤.

به خانه هایمان پنهان شدیم، زیرا می هراسیدیم که کسی از مردم ما را ببیند.»(۱)

هنگامی که پروردگار، پیروزی آشکار را نصیب بنده و فرستاده اش نمود و آن حضرت، مکه را فتح کرد، سیصد و شصت بت بر کعبه مقدس آویخته شده بود که قریشی یان آنها را به خدایی گرفته بودند و به جای خداوند متعال می پرستیدند؛ نائله، اساف، منات، ذوالخلصه، ذوالکنی، ذوالشرف، اقیصر، نهم و سمیر از آن جمله بودند.(۲)

هبل،

خدای ابوسفیان، که از جنس مس بود و با میخ های آهنین به زمین کوبیده شده بود، سرور دیگر بت ها به شمار می آمد. حضرت علی علیه السلام هنگامی که از شانه های رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بِالَا رَفْت، دست به کار کردن هبل شد و توانست آن را از جای بر کند و بر زمین افکند، در حالی که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ این آیه را می خواند: (جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا).(۳) امام سپس بقیه بت ها را بر زمین افکند و بدین روی بیت الحرام را از آن پلیدی ها پاک کرد.

بت هایی که قریشی یان به خدایی گرفته بودند و آنها را به جای پروردگار متعال می پرستیدند، نشانگر میزان انحطاط فکری، جهالت عمیق و حماقت آنان است. ام المؤمنین خدیجه علیها السلام که خداوند تعالی ایمان را به او ارزانی داشته، سوی حق هدایتش نموده بود، گمراهی و جهالت قریشی یان را در پرستش بت ها می دید، به همین سبب از بت ها روی گردان و به خدای تعالی ایمان آورد و به آیین ابراهیم و شریعت او گردن نهاد و ایمان آورد.

زنده به گور کردن دختران

زنده به گور ساختن دختران، پدیده دیگری است که نشان می دهد جامعه جاهلی تا چه اندازه ددمنش و درنده بوده است. هنگامی که زایمان زنی فرامی رسید، در کنار او حفره ای می کنند و زنی نیز در کنار او می نشست؛ اگر زن دختر می زاید، نوزادش را در آن حفره می انداختند و

ص: ۳۵۹

۱- ابن جوزی، ابوالفرج عبدالرحمن بن علی، صفه الصفوه، ج ۱، ص ۱۶۳؛ ابن حنبل، احمد بن محمد شیبانی، مسند احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۸۴.

۲- حاکم نیشابوری، ابو عبدالله، المستدرک علی الصحیحین، ج ۲، ص ۲۲۶.

۳- حق آمد و باطل نابود شد. آری، باطل همواره نابودشدنی است. (اسراء: ۸۱)

اگر پسر می زاید او را زنده نگاه می داشتند!

شاعری جاهلی می گوید:

سَمَّيْتَهَا إِذْ وُلِدَتْ تَمَوْتُ

وَالْقَبْرُ صِهْرٌ ضَامِنٌ زَمِيْتُ

«او [دختر] را نامزد کردم که چون به دنیا آید، بمیرد و قبر، دامادی نگهدارنده و ساکن است.»

خدای متعال می فرماید: (وَ إِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِمَا ضَرَبَ لِلرَّحْمَنِ مَثَلًا ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَ هُوَ كَظِيمٍ). (۱)

نیز می فرماید: (وَ إِذَا الْمَوْؤُودَةُ سُئِلَتْ بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ). (۲)

همان گونه که برخی از مردمان عصر جاهلی، عادت داشتند فرزندان شان را از ترس فقر و تنگ دستی به قتل رسانند.

خدای تعالی می فرماید: (وَ لَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشِيَةَ إِمْلَاقٍ نَّحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ إِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطَاً كَبِيرًا). (۳)

زندگی اقتصادی

اما زندگی اقتصادی در عصر جاهلی زشت و ناخوشایند بود و فقر بر سر بسیاری از مردم جزیره العرب سایه داشت و آنان زندگی خویش را در فشار و تنگنا می گذراندند. سرور زنان عالم و پاره تن رسول خدا صَلَّي اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، در سخن رانی تاریخی خویش پیرامون زندگی عصر جاهلی می فرماید: «آب آلوده به ادرار شتران می نوشیدید و پوست خشک شده بزغاله می خوردید.»

مردم در روزگار جاهلی چندان فقیر و تنگ دست بودند که آبی برای نوشیدن و غذایی برای خوردن نمی یافتند، بله از حشراتی تغذیه می کردند که حتی حیوانات نیز از آنها روی

ص: ۳۶۰

۱- و هر گاه یکی از آنان را به دختر مژده آورند، چهره اش سیاه می گردد، درحالی که خشم [و اندوه] خود را فرو می خورد. (نحل: ۵۸)

۲- و چون از آن دخترک زنده به گور برسند، به کدامین گناه کشته شده است. (تکویر: ۹۸)

۳- و از بیم تنگ دستی، فرزندان خوش را مکشید، ماییم که به آنها و شما روزی می بخشیم، آری کشتن همواره خطایی بزرگ است. (اسراء: ۳۱)

می گردانند. آنان آب آلوده به ادرار شتر را می نوشیدند و نیرومندشان، ناتوان را غارت می کرد و دارایی اش را به تاراج می برد.

تاریخ نگاران گزارش هایی دردناک از غارت و چپاول را که میان قبائل عرب حاکم بود و آسیب های ناگواری را که این غارت ها و چپاول ها بر جان، روح و اموال مردم بر جای نهاد روایت کرده اند.

معاملات ربوی نیز در مکه فراگیر بود و سود ربوی به زشت ترین گونه آن ستانده می شد و معامله گران دیناری را در برابر دیناری و درهمی را در برابر درهمی می گرفتند. مکیان ربا را نوعی از خرید و فروش می دانستند و چون اسلام ربا را حرام کرد، قریشیان از این حکم به وحشت افتادند و با تمام توان در برابر اسلام ایستادند و ابوسفیان، سرآمد رباخواران، در میان مردم مکه از همه بیشتر با اسلام مبارزه می کرد؛ زیرا آموزه ها و احکام این آیین با منافع ربوی او در تضاد بود.

گرنش و فرمان برداری

جهان عرب در آن روزگار در بردگی و خواری ژرفی به سر می برد و سایه استعمار کسری و قیصر را بر سر خویش می دید. روح گرنش، فرمانبرداری و ذلت بر بسیاری از مناطق عربی حاکم بود. سرور زنان عالم، زهرای رسول عَلَیْهَا السَّلَامُ، وضعیت اجتماعی عرب را در آن روزگار، در سخنانی خویش چنین به وصف می کشد:

«بر لبه گودالی از آتش قرار داشتید، آبی بودید برای نوشنده و فرصتی برای آزمند و آتشی زودگذر و مغلوب و ذلیل.»

حضرت در وصف اوضاع اجتماعی آنان می افزاید:

«خوار بودید و ذلیل و می هراسیدید که مردمان شما را از پیرامون تان برابیند، (۱) پس خدای تبارک و تعالی پس از ماجراهایی شما را به دست محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نجات داد و این زان پس بود که به مردان دلاور و گرگان عرب و گردن کشان اهل کتاب گرفتار آمد.»

این وصفی دقیق است که ما را از اوضاع اجتماعی حاکم در عصر جاهلی آگاه می سازد.

ص: ۳۶۱

۱- اشاره با این سخن خداوند است که: (وَ اذْكُرُوا اِذْ اَنْتُمْ قَلِيلٌ مُّسْتَضْعَفُونَ فِي الْاَرْضِ تَخَافُونَ اَنْ يَّتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ فَآوَاكُمْ وَاَيَّدَكُمْ بِنَصْرِهِ وَ رَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ). (انفال: ۲۶)

بی سوادی به شکلی گسترده در بیشتر شهرها و آبادی های عربی رواج داشت. لیک چون خدای تعالی در نبرد بدر، پیروزی آشکار را نصیب بنده و فرستاده اش کرد و قریشی یان را به خاک مذلت افکند و گروهی از آنان به بند اسارت گرفتار آمدند، رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ هر یک از آنان را که نمی توانست فدیه خویش را پردازد و خواندن و نوشتن نیز می دانست، موظف ساخت که به جای پرداخت فدیه، ده نفر از مسلمانان را خواندن و نوشتن بیاموزد. این موضوع نشان می دهد که پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ چه اندازه به تعلیم و آموزش و گسترش آن در میان مسلمانان توجه و اهتمام داشته است.

آنچه آمد، نمونه هایی از عقب ماندگی جامعه جاهلی بود، که ام المؤمنین خدیجه عَلِيهَا السَّلَامُ با آگاهی آنها را می دید.

حلف الفضول

حلف الفضول یکی از مهم ترین رخداد های اجتماعی عصر جاهلی است، که عرب و مردمان مکه می توانند به آن افتخار کنند. (۱) این پیمان یا گروه برای یاری ناتوانان و حمایت از حقوق غریبان و اقلیت ها و بردگان ناتوان که در مکه زندگی می کردند، بنیان نهاده شد.

حلف الفضول در روزگار قبائل جرهم که در مکه ساکن بودند بسته شد و تا روزگار قریش استمرار یافت. نشست های این پیمان در خانه عبد الله بن جدعان، که از مشاهیر قریش به شمار می آمد، برپا می شد. رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ در یکی از نشست ها حاضر بوده، در باره آن می فرماید: «در خانه عبد الله بن جدعان شاهد حلف الفضول بودم و اگر در روزگار اسلام به آن دعوت شوم، اجابتش می کنم.» (۲)

شایان ذکر است که چون مشاجره ای میان ابوالاحرار، امام حسین عَلِيهِ السَّلَامُ و ولید بن عتبه بن

ص: ۳۶۲

۱- این پیمان را گروهی از قبیله جرهم که همگی «فضل» نام داشتند، بنیان نهادند. اینان عبارت بودند از: فضل بن حرث، فضل بن وداعه و فضل بن فضاله؛ از این روی پیمان یاد شده نیز نام ایشان را به خویش گرفت.

۲- مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ج ۸۳، ص ۲۵۶.

ابی سفیان که از سوی عمویش معاویه به حکمرانی مدینه منصوب شده بود، در گرفت، امام بر آن فرومایه تاخت و فرمود: «به خدا سوگند یا باید با من منصفانه رفتار کنی، یا این که شمشیر خویش را برمی گیرم و در مسجد رسول خدا می ایستم، سپس به حلف الفضول فرامی خوانم.»

ابن زبیر که حاضر بود، گفت: «من نیز به خدا سوگند یاد می کنم که اگر حسین فرابخواند، او را اجابت کنم تا این که یا او منصفانه به حقش برسد، یا این که بمیرم.»

مسور بن مخرمه زهری و عبدالرحمان بن عثمان تمیمی نیز همین گونه گفتند و چون ولید بن عتبه سخن آنان را شنید، تسلیم شد و حق امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ را به او داد. (۱)

دارالندوه

یکی از نشانه های تمدن در مکه، تأسیس دارالندوه بود که در روزگار کنونی به مجلس نمایندگان شباهت دارد. دارالندوه را قصی تأسیس کرد و در آن را به روی مسجد الحرام گشود. قریشی یان برای رایزنی و مشاوره در باره امور مشهور و بیت الحرام در این مکان گرد می آمدند. بر اساس قوانین و مقررات دارالندوه، کسی که سنش از چهل سال کمتر بود حق عضویت در آن را نداشت. این مجلس در مکه از اهمیت بالایی برخوردار بود، چنان که شورای حل اختلاف مردم نیز بود. (۲)

قصی اداره این مجلس را به پسرش عبدمناف محول کرد. در اخبار مکه و دیگر منابع تاریخی از اوضاع و کار و بار این مجلس سخن گفته شده است.

اینک سخن در باره برخی جلوه های زندگی جاهلی در عصر صدیقه زکیه ام المؤمنین خدیجه عَلَيْهَا السَّلَامُ را به پایان می بریم.

تجارت و وصلت

افتخارات درخشان ام المؤمنین خدیجه عَلَيْهَا السَّلَامُ از تجارت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ با دارایی او و کسب سود هنگفت از آن آغاز می شود و با ازدواج آن بانو با رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

ص: ۳۶۳

۱- ابن اثیر جزری، علی بن محمد، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۴۲.

۲- شریف قرشی، باقر، حیاة المحرر الاعظم الرسول الأکرم محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، ج ۱، ص ۳۲، به نقل از: آلوسی، محمود شکری، بلوغ الارب، ج ۲، ص ۲۷۲.

علیه و آله ادامه می یابد. رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله ثروت انبوه خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ را سرمایه اسلام ساخت و آن را برای برپایی دعوت خویش هزینه نمود.

آن دوران از زندگانی حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ به فضایل گوناگون و جلوه های ایمان و جهاد آراسته بود و نیکوترین الگو برای پاکی و پاک دامنی و ارجمندی شد. اینک پرتوهایی از شئون خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ با پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله.

تجارت رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله با دارایی خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ

راویان و تاریخ نگاران گونه های مختلفی از تجارت پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله با دارایی ام المؤمنین خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ را یاد کرده اند که شاید دقیق ترین آنها روایت مجلسی باشد که آورده است:

«خدیجه بنت خویلد زنی تاجرپیشه و صاحب شرافت و ثروت بود که مردان را در اموال و دارایی خویش به کار می گرفت و با تعیین نمودن سهمی، با آنان قرارداد مضاربه می بست. قریشی یان قومی تاجر بودند و چون خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ را خبر رسید که محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله راست گو، با ایمان و نیکو اخلاق است، کسی را در پی او فرستاد و به او پیشنهاد کرد که با دارایی وی و به عنوان تاجر راهی شام شود و چیزی فراتر از آنچه به دیگر تاجران می دهد، بگیرد. محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله پیشنهاد خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ را پذیرفت و غلام آن بانو که میسره نام داشت با رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله همراه شد. آنان رفتند تا این که به شام رسیدند و چون رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله در سایه درختی نزدیک صومعه راهبی پیاده شد، راهب، میسره را گفت: این مرد که زیر سایه این درخت پیاده شد، کیست؟

میسره گفت: مردی از قریش است از اهالی حرم.

راهب با وحشت و ترس گفت: هیچ کس زیر سایه این درخت پیاده نمی شود، مگر این که پیامبر باشد.

پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله کالایی را که همراه داشت فروخت و سود هنگفت بی سابقه ای به دست آورد، سپس هر کالایی که می خواست خریداری کرد و همراه میسره به مکه

هنگامی که آنان به مکه رسیدند، میسره شتابان سوی خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ رفت و بانوی خویش را از سود هنگفتی که رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ به دست آورده بود، خبر داد. میسره سپس با حیرت و تعجب برای خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ تعریف کرد که در طول سفر چه عجائب و غرائبی از رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ دیده است؛ از حرف های راهب گرفته تا سایه افکندن ابر بر سر رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ و مناجات مؤمنانه و خاشعانه آن حضرت با خدای تعالی و دیگر رخدادهای شگفت آور.

تحسین خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ از پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ

جان خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ از تحسین و بزرگ داشت پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ آکنده شد، زیرا دریافته بود که او چه خصلت های نیکو و اخلاق والایی دارد و مانند دیگر جوانان قریش در پی وقت گذرانی، هرزگی و شهوت رانی نیست و با کمال، برتری خرد، پاک نهادی و دیگر ویژگی های اخلاقی نیکو، از آنان پیشی می گیرد. نیز خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ یقین پیدا کرد که کار محمد صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ بالا می گیرد و او آینده درخشانی خواهد داشت.

خواستگاری خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ از پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ

سران، بازرگانان و توانگران قریش؛ از جمله عقبه بن ابی معیط، صلت بن ابی یهاب، ابوجهل و ابوسفیان، به خواستگاری خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ رفتند، لیک آن بانو همگی آنان را رد کرد و روی سوی رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ نهاد. او ایمانی استوار داشت که محمد صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ پیامبری است که از سوی پروردگار برای عموم مردم فرستاده شده است و همانی است که پیامبران پیشین بشارت او را داده اند. خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ می گفت: «نیکبخت است هر که همسر محمد صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ شود.» (۲)

بوصیری می گوید:

ص: ۳۶۵

۱- . مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۸.

۲- . همان، ص ۲۳.

وَرَأَتْهُ خَدِيجَهُ وَالتُّقَى

وَالزُّهْدُ فِيهِ سَجِيَّةٌ وَحَبَاءٌ

وَأَتَاهَا أَنَّ الْعَمَامَةَ وَالسَّرْحَ

أَضَلَّتْهُ مِنْهُمَا أَفِيَاءٌ

فَدَعَتْهُ إِلَى الزَّوْجِ وَمَا

أَحْسَنَ مَا يَبْلُغُ الْمُنَى الْأَذْكِيَاءُ (۱)

«خدیجه، او محمّد را چنان دید که پرهیزکاری و پارسایی، خوی و سرشت و ارمغان او بود. و محمّد نزد او آمد در حالی که ابر و موی سرش بر او سایه افکنده بودند. پس [خدیجه] او را به ازدواج فراخواند و چه زیبا است که هوشمندانه به خواسته خویشتن می‌رسند.»

خدیجه علیها السّلام شتابان از رسول خدا صَلَّي اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خَواستگاری کرد و مهریه را از دارایی های خویشتن برای آن حضرت فرستاد، لیک برخی قریشی یان از این کار شگفت زده شدند و گفتند: «زنان به مردان مهریه دهند!»

ابوطالب علیه السّلام با دلیلی استوار آنان را پاسخ داد: «اگر مردان بسان این برادرزاده ام باشند، به بالاترین بها به ازدواج دعوت می‌شوند لیک اگر همانند شما باشند، جز با پرداخت مهریه ای بالا ازدواج نمی‌کنند.» (۲)

خدیجه علیها السّلام گزیده مردمان روی زمین را برگزید و به سعادت‌مندی دست پیدا کرد و بر تمامی زنان عالم برتری یافت و اگر ایمان پرهیزکاری و پاک نهادی عظیمی نداشت، بدین جایگاه والا نمی‌رسید.

خطبة ابوطالب علیه السّلام

ابوطالب علیه السّلام با شماری از بنی هاشم و تعدادی از قریشی یان نزد عمرو بن اسد، عموی خدیجه علیها السّلام رفت و عمرو با خوش آمدگویی و تکریم از آنان استقبال کرد. ابوطالب علیه السّلام در خطبه ای رسا گفت:

«سپاس خداوند این خانه را، که ما را از کشت ابراهیم و ذریه اسماعیل قرار داد و در حرم امن خود جای داد و بر مردم حاکم ساخت و در این شهر مشمول برکات خویشتن کرد.»

ص: ۳۶۶

۱- . کلینی، ابو جعفر محمّد بن یعقوب، الکافی، ج ۵، ص ۳۷۵، ح ۹.

۲- . مالکی، محمّد بن علوی، مناقب خدیجه الکبری، ص ۱۳.

سپس این برادرزاده ام یعنی رسول خدا با هر یک از مردان قریش هم سنگ شود، از او برتر خواهد بود و هر مردی با او قیاس شود، از آن مرد عظیم تر بود، و در میان مردم همانند ندارد، اگر چه ثروتی ندارد لیک ثروت، رودی است روان [که از دست می رود] و سایه ای است که پایدار نمی ماند، او را به خدیجه رغبتی است و ما این که نزد تو آمده ایم تا خدیجه را به رضایت و امر او از تو خواستگاری کنیم. مهریه اش بر عهده من است و من آن را از دارایی خویش چه اینک بخواهید، چه در آینده، به شما پرداخت خواهم کرد. سوگند به پروردگار این خانه، که برادرزاده ام بهره ای فراوان، دینی فراگیر و خردی کامل دارد.»(۱)

عموی خدیجه عَلِيهَا السَّلَامُ، ابوطالب عَلِيهِ السَّلَامُ را گفت که از این پیوند شادمان است و از او تقدیر کرد. سپس مراسم عقد برپا شد و میهمانان به ابوطالب عَلِيهِ السَّلَامُ و دیگر خاندان او تبریک گفتند، همان گونه که هاشمیان از عموی بانو خدیجه عَلِيهَا السَّلَامُ به سبب استقبال گرم و تکریم شان تشکر کردند.

تحلیل خطبه ابوطالب عَلِيهِ السَّلَامُ

ناگزیر باید درنگی کوتاه داشته باشیم و برخی بندهای خطبه ابوطالب عَلِيهِ السَّلَامُ را از نظر بگذرانیم.

نخست آن که در خطبه ابوطالب عَلِيهِ السَّلَامُ از فضیلت خاندان هاشمی و جایگاه والای اجتماعی آن سخن گفته شده است و این از بهر ویژگی های رفیعی است که این خاندان دارند، از جمله:

۱. این خاندان از ریشه هایی ارجمند که در اوج شرافت قرار دارد، منشعب شده است و از ذریه ابراهیم، پیر پیامبران و پسرش اسماعیل پیامبر خدا است.

۲. خاندان هاشمی در برترین سرزمین دنیا ساکن بود، همان حرمی که پروردگار، آن را

ص: ۳۶۷

۱- . حلبی، علی بن برهان، السیره الحلبیه، ج ۱، ص ۱۳۹؛ ابن واضح یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص

۲۰؛ دیاربکری، حسین بن محمد، تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۲۶۴؛ زینی دحلان، احمد، السیره النبویه، ج ۱، ص ۵۵.

برای بندگان خویش محلی امن قرار داده است.

عَلَيْهَا السَّلَامُ. از امتیازات هاشمیان این بود که سرور و حاکم بودند و مردمان در اختلافاتی که میانشان درمی گرفت به آنان رجوع می کردند.

دوم آن که خطبه ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ از سترگی شخصیت رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ حکایت دارد و بیان می دارد که تمامی افتخارات و فضائل در شخصیت او گرد آمده است، از جمله:

۱. هیچ مردی از مردان قریش را نتوان در خصلت های اخلاقی با رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ هم سنگ کرد و آن حضرت در فضائل از همه قریشی یان برتر است.

۲. هیچ مردی از میان عرب و غیرعرب با رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مقایسه نشود، جز این که حضرتش بر او برتری یابد.

عَلَيْهَا السَّلَامُ. پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ در میان تمامی آفریدگان خدای تعالی همانندی ندارد.

سوم آن که در شخصیت رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ خدشه ای نیست، جز فقر و دارایی اندک و این برای او نقصی به شمار نمی آید، زیرا مال و ثروت سایه ای است ناپایدار و آبی است روان.

چهارم آن که ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ از اخبار کاهنان دریافته بود که برادرزاده اش جایگاهی سترگ دارد و آیینی خواهد آورد که در زمین حاکم می شود.

اینها پاره ای از نکاتی بود که در خطبه ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ به چشم می خورد.

سن پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ

سن پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ هنگام ازدواج با ام المؤمنین خدیجه عَلَيْهَا السَّلَامُ ۲۵ سال بود. (۱)

سن خدیجه عَلَيْهَا السَّلَامُ

راویان در باره سن ام المؤمنین خدیجه عَلَيْهَا السَّلَامُ هنگام ازدواج با رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ

ص: ۳۶۸

۱- . بیهقی، احمد بن حسین، دلائل النبوه، ج ۲، ص ۷۱؛ ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، البدایه والنهایه، ج ۲، ص ۲۹۴؛ حلبی، علی بن برهان، السیره الحلبیه، ج ۱، ص ۱۴۰.

اختلاف اند. علامه محقق سید جعفر مرتضی عاملی دامت برکاته اقوال مورخان را چنین ارائه داده است:

۱. در ۲۵ سالگی، (۱)

۲. در ۲۸ سالگی، (۲)

عَلَيْهَا السَّلَامُ. در عَلَيَّهَا السَّلَامُ ۰ سالگی، (۳)

۴. در عَلَيَّهَا السَّلَامُ ۵ سالگی، (۴)

۵. در ۴۰ سالگی، (۵)

۶. در ۴۴ سالگی، (۶)

عَلَيْهِ السَّلَامُ. در ۴۵ سالگی، (۷)

۸. در ۴۶ سالگی، (۸)

سید جعفر مرتضی بر آن است که خدیجه عَلَيَّهَا السَّلَامُ در ۲۵ سالگی با رسول خدا صَلَّي اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ازدواج نموده است، همان گونه که بیهقی و دیگر راویان چنین آورده اند.

ما نیز پس از درنگ در منابع تاریخی که سید جعفر مرتضی دامت برکاته آنها را یاد

ص: ۳۶۹

۱- . بیهقی، احمد بن حسین، دلائل النبوه، ج ۲، ص ۷۱؛ ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، البدایه والنهایه، ج ۲، ص ۲۹۴؛ حلبی، علی بن برهان، السیره الحلویه، ج ۱، ص ۱۴۰.

۲- . ابن عماد حنبلی، عبدالحی بن عماد، شذرات الذهب فی أخبار من ذهب، ج ۱، ص ۱۴؛ بدران، عبدالقادر، تهذیب تاریخ دمشق، ج ۱، ص ۳۰۳.

۳- . حلبی، علی بن برهان، السیره الحلویه، ج ۱، ص ۱۴۰؛ دیاربکری، حسین بن محمد، تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۲۶۴.

۴- . ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، البدایه والنهایه، ج ۲، ص ۹۵؛ ابن هشام حمیری، ابومحمد عبدالملک، السیره النبویه، ج ۱، ص ۲۶۵.

۵- . بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الاشراف، ص ۹۸، ابن حبیب بغدادی، ابوجعفر محمد، الْمُحَبَّر، ص ۴۹؛ قسطلانی، احمد بن محمد، المواهب اللدیه، ج ۱، ص ۳۸.

٦- . بدارن، عبدالقادر، تهذيب تاريخ دمشق، ج ١، ص ٣٠٣.

٧- . نووي، ابوزكريا يحيى بن شرف، تهذيب الاسماء، ج ٢، ص ٣٤٢؛ ابن منظور، محمد بن مكرم، مختصر تاريخ دمشق، ج ٢،

ص ٢٧٥؛ حلبى، على بن برهان، السيره الحلبيّه، ج ١، ص ١٤٠؛ دياربكرى، حسين بن محمد، تاريخ الخميس، ج ١، ص ٣٠١.

٨- . بلاذرى، احمد بن يحيى، انساب الاشراف، ص ٩٨.

کرده است، به نتیجه ای مشابه او دست یافتیم و با او هم سخن هستیم.

خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ و بخشیدن اموالش به رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ

ام المؤمنین خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ تمام اموال منقول و غیرمنقول خویش را به رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بخشید و به میسره، خادم خود، فرمان داد تا این موضوع را در میان قریشی یان جارزند. رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ نیز اموال خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ را در راه پشتیبانی از دعوت اسلام و استوارسازی ارکان آن هزینه ساخت.

از جمله املاک خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ بازاری بود در ناحیه ای از مکه که عرب ها از آن خرید می کردند. این بازار را حکیم برای عمه اش خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ خریداری کرده بود و خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ نیز آن را به رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ارزانی داشت. (۱)

ازدواج نکردن خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ با کسی غیر از پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ

با پژوهش های دقیق می توان به این نتیجه دست یافت که ام المؤمنین خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ پیش از پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ با کسی ازدواج نکرده بود و آنچه در باره ازدواج او با کسانی غیر از پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ گفته می شود، از صحت و درستی برخوردار نیست و به گمان قوی می تواند از ساخته های امویان یا عباسیان است تا شأن و جایگاه این بانوی بزرگوار را که جدّه امامان پاک عَلَیْهَا السَّلَامُ است، فروبکاهند. دلایلی که در پی ارائه می شود، این نظر را تقویت و اثبات می کند:

نخست آن که ادعا شده است که او با دو مرد ازدواج کرده، از آنان فرزنددار شده است، این دو مرد عبارت اند از:

۱. عتیق بن عائد بن عبد الله مخزومی،

۲. ابوهاله تمیمی.

این دو شخص مجهول اند و در هاله ای از ابهام قرار دارند و راویان چیزی را از آنان روایت نکرده اند و از فرزندان آنان نیز فقط «هند» را یاد کرده اند که مشخص نیست فرزند

ص: ۳۷۰

۱- شوشتری، محمدتقی تستری، قاموس الرجال، ج ۴، ص ۵۴.

کدام یک از این دو نفر است.

دوم آن که خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ از زیباترین و ثروتمندترین زنان قریش بود و بزرگان و توانگران قریش از او خواستگاری کردند، لیک آن بانو آنان را پاسخ نگفت، پس چگونه به همسری دو شخص ناشناخته که از وضع اقتصادی و جایگاه اجتماعی آنان خبری نیست، درآمده باشد؟

سوم آن که بزرگان و ثروتمندان قریش برای خواستگاری از خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ بر یکدیگر پیشی می گرفتند و این بر اساس آداب و رسوم عربی چه قدیم و چه جدید بی گمان نمی تواند جز بهر زنی باکره باشد.

چهارم آن که جمعی از راویان بزرگ و تاریخ نگاران از جمله بلاذری، سید مرتضی و ابن شهر آشوب تصریح کرده اند که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ با بانو خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ ازدواج کرده، در حالی که وی باکره بوده است.

پنجم آن که اگر بانو خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ در سن چهل سالگی و بالاتر از آن با رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ازدواج کرده است، پس چگونه در این سن یا سن بالاتر از آن که به طور طبیعی امکان باردار شدن کمتر است، این همه فرزند به دنیا آورده است؟

آنچه عرضه داشتیم، مهم ترین نکاتی است که ازدواج بانو خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ با کسی غیر رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ را بعید نشان می دهد. از این گذشته چگونه بانو خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ که هنگام ازدواج با رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ۲۵ ساله بوده است، با این دو شخص ازدواج کرده، از آنها صاحب فرزند شده است؟

فرزندان خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ

اشاره

ام المؤمنین خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ فرزندان دختر و پسری را برای رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ به دنیا آورده است که مورخان در شمار آنان به اختلاف دچارند. آنان عبارت اند از:

۱. قاسم

رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ کنیه خوش را از این فرزند گرفته است. قاسم در سن چهار

سالگی در گذشت. نیز گفته اند که او در سن دو سالگی در مکه و پیش از آن که به رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آٰلِهِ وَحَى شود، در گذشت و آن حضرت بسیار اندوهگین شد و به کوهی از کوه های مکه روی کرده، فرمود: «اگر آنچه بر سر من رفته، بر سر تو رفته بود، ویرانت می کرد.» هنگامی که رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آٰلِهِ قاسم را می برد تا به خاک سپارد، خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ نیز او را همراهی کرد تا این که پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آٰلِهِ او را در آرامگاه ابدی اش دفن کرد، در حالی که مادرش به تلخی می گریست. (۱)

در گذشت قاسم، سوز و گدازی در جان خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ برجای نهاد و او را به گریه و زاری واداشت. رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آٰلِهِ در حالی که خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ غرق در اشک و اندوه بود، بر او وارد شد و دلداری اش داد و فرمود: «ای خدیجه! آیا راضی نمی شوی که چون روز قیامت فرارسد، او یعنی پسرش قاسم به در بهشت آید و آن جا بایستد و دست تو را بگیرد و به بهشت وارد کند و تو را در برترین جای آن نشانند. این برای همه مؤمنان است، زیرا خدای حکیم تر و گرامی تر از آن است که میوه دل مؤمن را بگیرد، سپس او را بعد از آن تا ابد عذاب کند.» (۲)

۲. عبد الله

او پس از بعثت پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آٰلِهِ در مکه به دنیا آمد و پیش از آن که او را از شیر بگیرند، در گذشت. خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ به درد آمد و عرض کرد: «ای رسول خدا! کاش می ماند تا او را از شیر می گرفتم.»

رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آٰلِهِ او را تسلیت گفت و دلداری داد و فرمود: «از شیر گرفتن او در بهشت خواهد بود.» (۳)

منافقان قریش از مرگ عبد الله شادمان شدند، عاص بن وائل گفت: «نسل محمد بریده

ص: ۳۷۲

-
- ۱- . شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۳۸۳.
 - ۲- . کلینی، ابو جعفر محمد بن یعقوب، فروع کافی، ج ۳، ص ۲۱۸. نیز حدیثی نزدیک به آن در: شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، ج ۴، ص ۸۹۴.
 - ۳- . ابن واضح یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۲.

شد و او بی تبار خواهد بود.»

در پی این سخن، سوره کوثر بر رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ نازل شد که در آن آمده است: (إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ) (۱) تا به آخر سوره.

کوثر، بر اساس آنچه که برخی مفسران گفته اند، همان نسل فراوان و طاهر است که از دخترش، سرور زنان عالم، فاطمه زهرا عَلِيهَا السَّلَامُ خواهد بود.

رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ اعلان کرده است که فرزندان فاطمه عَلِيهَا السَّلَامُ ذریه و فرزندان اویند. حضرت می فرماید: «فرزندان هر پدری به خانواده پدرشان منسوب می شوند، جز فرزندان فاطمه که من پدرشان هستم و من خانواده پدری آنانم.» (۲)

نیز می فرماید: «هر پیامبری را خانواده ای است که به آن منسوب می شوند و فرزندان فاطمه خانواده من اند که به آن منسوب می شوند.» (۳)

سادات که خداوند بر شرافت آنان بیفزاید اختران درخشان دنیای اسلام اند. آنان همواره در پی منافع مسلمانان بوده اند و در دفاع از حقوق محرومان و دردمندان و پاسداری از ارزش ها و اصول اسلام که عدالت سیاسی و اجتماعی را برای مردمان به بار می آورد، جانانه جهاد کرده اند.

۳. طیب

آن گونه که گفته اند، او پس از بعثت، در مکه به دنیا آمده است، لیک برخی نپذیرفته اند که پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ پسری به نام طیب داشته باشد، بلکه آن را لقب عبد الله دانسته اند.

۴. طاهر

او در سپیده دم دعوت اسلام در مکه به دنیا آمد، لیک برخی نمی پذیرند که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ پسری به نام طاهر داشته است، بلکه آن را لقب عبد الله دانسته اند.

ص: ۳۷۳

۱- ما تو را کوثر دادیم، پس برای پروردگارت نماز گزار و قربانی کن. دشمنت خود بی تبار خواهد بود. (کوثر: ۱)

۲- مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ج ۳۷، ص ۷۰.

۳- مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۲۳؛ طبری امامی، محمد بن جریر بن رستم، دلائل الامامه، ص ۷۶.

اشاره

فاطمه عَلَیْهَا السَّلَامُ سرور زنان عالم است و در میان دختران حوا، کسی عقیف تر، پاک تر، و پارساتر از او آفریده نشده است. او پرتوی از نور خدای تعالی است و نفعه ای از روح پدرش، سالار رسولان؛ همو که دخترش را خالصانه دوست می داشت و بزرگش می شمرد و خشنودی و خشم خدای را قرین خشنودی و خشم دخترش کرد و این بالا-ترین منزلتی است که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ از آنِ فاطمه عَلَیْهَا السَّلَامُ ساخت. اینک پرتوی از زندگانی پاک آن بانو.

ولادت فاطمه عَلَیْهَا السَّلَامُ

سرور زنان عالم در مکه و در خانه مادرش خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ که در نزدیکی کوچه عطاران بود، (۱) دیده به جهان گشود. هنگامی که بشارت تولد آن بانو را به رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ دادند، شتابان به خانه آمد و نوزاد مبارکش را در آغوش کشید و بوسه باران کرد و مراسم ولادت اسلامی را برای او برگزار کرد و در گوش راست او اذان و در گوش چپش اقامه گفت. سپس جبرئیل بر رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ نازل شد و سلام خدای تعالی را به او و مولود مبارکش رساند. (۲)

القاب

سرور زنان عالم، القاب ارجمندی دارد که برخاسته از جایگاه بلند و شأن عظیم او است. اینک برخی از آن القاب:

۱. صدیقه

فاطمه زهرا عَلَیْهَا السَّلَامُ را از آن روی صدیقه لقب دادند که صادق ترین زن در دنیای اسلام است. او در ایمان و تمامی شئون زندگی اش صداقت داشت.

ص: ۳۷۴

۱- . شریف قرشی، باقر، حیا سیده النساء فاطمه الزهرا، ص ۶۰.

۲- . ذهبی، شمس الدین محمد بن احمد، میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۷۲؛ ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، لسان المیزان، ج

۳، ص ۳۶۷.

او و ذریه اش که داعیان حق و عدالت بر روی زمین اند، مبارک و فرخنده هستند.

عَلَيْهَا السَّلَامُ. طاهره

او طاهرترین دختران حوا است که خداوند او را از هر پلیدی و گناه پاک کرده است. خدای تعالی می فرماید: (إِنَّمَا يَرِيْدُ اللّٰهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا). (۱)

۴. زکیه

او پاک ترین زن اسلام است که از هر کاستی و پلیدی پاک شده است.

۵. بتول

او را از آن روی بتول لقب دادند که از همانندان خویش برید و جدا شد و نظیری نداشت. از احمد بن یحیی پرسیدند که چرا آن بانو را بتول لقب دادند، گفت: «چون در عفت، فضیلت، دیانت و نسب در میان زنان هم روزگارش نظیر نداشت.»

نیز گفته اند: برای این که از دنیا برید و خویش را وقف خدا کرد. (۲)

فاطمه زهرا عَلَیْهَا السَّلَامُ را القاب دیگری است که آنها را در کتاب حیا سیده النساء فاطمه الزهرا عَلَیْهَا السَّلَامُ یاد کرده ایم.

کنیه ها

پاره تن رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حضرت فاطمه زهرا عَلَیْهَا السَّلَامُ کنیه هایی داشت، که از آن جمله است:

۱. ام اییها

از والاترین کنیه های آن بانو «ام اییها» است، زیرا پدرش را بسیار دوست می داشت و

ص: ۳۷۵

۱- . خدا فقط می خواهد آلودگی را از شما خاندان [پیامبر] بزدايد و شما را پاک و پاکیزه گرداند. (احزاب: ۳۳)

۲- . ابونعیم اصفهانی، احمد بن عبدالله، حلیه الاولیاء، ج ۲، ص ۳۰؛ هیشمی، علی بن ابی بکر، مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ج ۸، ص ۲۶۲.

برایش دلسوزی می کرد و در تمام اوقات از او مراقبت می نمود. فاطمه عَلَیْهَا السَّلَامُ اگر پدرش را غمگین یا شادمان می دید، او نیز غمگین و شادمان می شد.

مورخان گزارش کرده اند که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ دخترش را بسیار دوست می داشت و چون از سفر بازمی گشت، پیش از همه نزد دخترش می رفت. فاطمه عَلَیْهَا السَّلَامُ نیز چون پدرش از غزوه ای بازمی گشت بر رخسار و چشمان او بوسه می زد. یک بار که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ نزد دخترش آمد و دید که او می گرید، فرمود: چرا می گریی؟

فاطمه عَلَیْهَا السَّلَامُ عرض کرد: تو را می بینم که رنگ پریده ای. رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ او را آرام کرد و فرمود: «ای فاطمه! خدای پدرت را به امری مبعوث ساخت که بر روی زمین خانه و خیمه ای باقی نمی ماند، مگر این که به واسطه من، عزت یا ذلت بدان وارد می شود و تا روزگار هست، چنین است.» (۱)

معنی حدیث یاد شده آن است که عزت زیور کسانی است که به رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ایمان می آورند و ذلت از آن کسانی است که او را انکار می کنند و به رسالت او کفر می ورزند.

پاره تن پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، پدرش را بسیار دوست می داشت و چون او به بهشت برین شد، قلب دخترش به درد آمد و حزن و اندوه سراسر وجودش را فراگرفت.

۲. ام الحسین

ام الحسین دیگر کنیه بانو فاطمه زهرا عَلَیْهَا السَّلَامُ است. حسنین عَلَیْهِ السَّلَامُ دو سبط رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ و دو سرور جوانان اهل بهشت، یعنی امام حسن عَلَیْهِ السَّلَامُ و امام حسین عَلَیْهِ السَّلَامُ هستند.

آنچه آوردیم، برخی کنیه های سرور زنان عالم بود.

شاهت فاطمه زهرا عَلَیْهَا السَّلَامُ به رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ

فاطمه زهرا عَلَیْهَا السَّلَامُ در میان خاندان رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ از همه بیشتر به آن

ص: ۳۷۶

حضرت شبیه بود و در خوی و اخلاق، والایی شخصیت و تمام ویژگی ها به او شباهت تمام داشت.

جابر بن عبد الله انصاری می گوید: «هر گاه فاطمه را در حال راه رفتن می دیدم به یاد رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ می افتادم. او [فاطمه عَلَیْهَا السَّلَامُ] گاهی به راست و گاهی به طرف چپ خویش متمایل می شد.» (۱)

عایشه می گوید: «کسی را ندیدم که در حرکات و سکنات و نشست و برخاست از فاطمه دخت رسول خدا به رسول خدا شبیه تر باشد. او هر گاه بر رسول خدا وارد می شد، رسول خدا برمی خاست و او را می بوسید و در جای خویش می نشاند و چون پیامبر بر او وارد می شد، فاطمه از جای خویش برمی خاست و آن حضرت را در جای خویش می نشاند.» (۲)

فاطمه زهرا عَلَیْهَا السَّلَامُ سرور زنان عالم در ظاهر و سیما و تمامی ویژگی های رفتاری و شخصیتی به رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ شباهت داشت.

شاعری سروده است:

هِيَ أَحْمَدُ الثَّانِي وَأَحْمَدُ عَصْرِهَا

هِيَ عُنْصُرُ التَّوْحِيدِ فِي عَرَصَاتِهَا

هِيَ مِشْكَاهُ نُورِ اللَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ

زَيْتُونَةُ عَمِّ الْوَرَى بَرَكَاتِهَا

«او احمد دوم و احمد روزگار خویش است، او عنصر توحید است در عرصه خویش. او چراغ نور خدای است، و درخت زیتونی که برکاتش تمامی مردمان را فرا گرفته است.»

فضیلت فاطمه عَلَیْهَا السَّلَامُ در احادیث رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ

رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ در شماری از احادیث خویش از فضیلت سرور زنان عالم و جایگاه والا و شأن عظیم او سخن گفته است؛ اینک نمونه هایی از آن احادیث عرضه می شود:

۱. امام امیرالمؤمنین عَلَیْهِ السَّلَامُ روایت می کند که رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ به فاطمه

ص: ۳۷۷

۱- ابن حنبل، احمد بن محمد شیبانی، فضائل الصحابه، ص ۷۷.

۲- ترمذی، محمد بن عیسی، سنن الترمذی، ج ۲، ص ۳۶۹؛ ابوداود سجستانی، سلیمان بن اشعث، صحیح ابوداود، ج ۳۳، ص

٢٢٣؛ بخاری، محمد بن اسماعیل، الادب المفرد، ص ١٣١.

عَلَيْهَا السَّلَامُ فرمود: «خداوند با خشم تو به خشم می آید و با خشنودی تو خشنود می شود.»(۱)

هیچ یک از پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، از چنین جایگاه ارجمندی که پاره تن پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ دارد، برخوردار نبوده اند.

۲. مسور بن مخرمه روایت می کند که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فاطمه عَلَیْهَا السَّلَامُ را فرمود: «فاطمه پاره تن من است، هر که او را خشمگین سازد، مرا خشمگین ساخته است.»(۲)

عَلَیْهَا السَّلَامُ. عبد الله بن زبیر روایت می کند که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فاطمه عَلَیْهَا السَّلَامُ را فرمود: «همانا فاطمه پاره تن من است، هر که او را آزار دهد، مرا نیز آزار می دهد و هر که او را رنج دهد مرا نیز رنج می دهد.»(۳)

۴. مسور بن مخرمه روایت می کند که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ به سرور زنان، فاطمه عَلَیْهَا السَّلَامُ فرمود: «فاطمه پاره تن من است، هر که او را نگران کند، مرا نگران می کند و هر که او را آزار رساند مرا آزار می رساند.»(۴)

این احادیث از معنای واحدی حکایت دارند و آن این که پاره تن رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ چونان پدر خویش است و خشنودی و خشم پدرش با خشنودی و خشم او قرین است.

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در فضیلت فاطمه زهرا عَلَیْهَا السَّلَامُ پاره تن خوش، که او را بر دیگر زنان عالم برتری داده است، احادیث بسیاری دارد که شماری از آنها را که از جایگاه

ص: ۳۷۸

۱- . حاکم نیشابوری ، ابو عبدالله، المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۵۳؛ ابن اثیر جزری، علی بن محمد، اسد الغابه فی معرفه الصحابه، ج ۵، ص ۵۲۲؛ ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، الأصابه فی تمییز الصحابه، ج ۸، ص ۱۵۹؛ ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، تهذیب التهذیب، ج ۱۲، ص ۴۴۱؛ متقی هندی، علی بن حسام الدین، کنز العمال، ج ۶، ص ۲۱۹؛ حسینی فیروزآبادی، مرتضی، فضائل الخمسه من الصحاح السنّه، ج ۳، ص ۱۵۶؛ ذهبی، شمس الدین محمد بن احمد، میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۵۲۵.

۲- . بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح البخاری، کتاب بدء الخلق، ج ۴، ص ۲۱۰ و ۲۱۹؛ متقی هندی، علی بن حسام الدین، کنز العمال، ج ۱۲، ص ۱۱۲؛ مناوی، محمد عبد الرؤوف، فیض القدر، ج ۴، ص ۵۵۴.

۳- . ترمذی، محمد بن عیسی، سنن الترمذی، ج ۲، ص ۱۹؛ ابن حنبل، احمد بن محمد شیبانی، مسند احمد بن حنبل، ج ۴، ص ۵.

۴- . ابن حنبل، احمد بن محمد شیبانی، مسند احمد بن حنبل، ج ۴، ص ۳۲۸، ابو نعیم، احمد بن عبدالله، حلیه الاولیاء، ج ۲، ص ۴۰؛ بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح البخاری، کتاب النکاح، ج ۶، ص ۱۵۸.

والا و شأن عظیم آن بانو سخن می گویند، در کتاب حیا سیده النساء فاطمه الزهرا عَلَیْهَا السَّلَامُ آورده ایم.

فاطمه عَلَیْهَا السَّلَامُ در روزگار حیات پدر

فاطمه عَلَیْهَا السَّلَامُ، سرور زنان عالم، در دامان پر مهر پدر خویش پرورش یافت. رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ دَخَرَشَ را از موهبت های خویش تغذیه کرد و ویژگی های شخصیتی خود را ارزانی او داشت و به آن بانو، قرآن و احکام دین از عبادات گرفته تا احکام را آموخت. فاطمه زهرا عَلَیْهَا السَّلَامُ عهده دار خدمت به پدر خویش بود. او پدر را کمک می رساند و زخم هایش را مرهم می نهاد و چون قریشی یان وحشی صفت، لباس های آن حضرت را آلوده می ساختند، آنها را می شست. فاطمه عَلَیْهَا السَّلَامُ هر روز از غم پدر خویش آب می شد و بر درد و رنجی که پدر در راه گزاردن رسالت خویش متحمل می شد، به تلخی می گریست. فاطمه عَلَیْهَا السَّلَامُ تمام احساسات رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ را از آن خویش ساخته بود و آن حضرت، وی را از ژرفای وجود دوست می داشت و بر دیگر زنان برتری می داد.

شوقی می گوید:

مَاتَمَنِّي غَيْرَهَا نَشَلًا وَمَنْ

يَلِدُ الزُّهْرَاءَ يَزْهَدُ فِي سِوَاهَا

«غیر او [غیر زهرا عَلَیْهَا السَّلَامُ] فرزندی آرزو نکرد، و هر که زهرا را داشته باشد، دیگر فرزندی جز او نخواهد.»

یکی از شادترین دوره های زندگانی حضرت زهرا عَلَیْهَا السَّلَامُ آن هنگام بود که رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ مکه را فتح کرد و مردم گروه گروه، به آیین اسلام درآمدند و این آیین بر بیشتر نواحی جزیره العرب چیرگی یافت و چیزی نمانده بود که شرق عربی و دیگر سرزمین ها را نیز تحت حاکمیت خویش درآورد.

فاطمه زهرا عَلَیْهَا السَّلَامُ به نیکی دید که قریشی یان ناچار شدند تا با خواری و خفت به آیین اسلام گردن نهند، همانان که با پدرش نبرد کرده، نسبت به او از هیچ گونه بی ادبی و

بی احترامی دریغ نورزیده بودند و برای رویارویی با او لشکر کشیده، سپاهیان را بسیج نموده بودند، تا این که پروردگار تعالی او را بر آنان پیروز ساخت و مسجدالحرام را از بت ها پاک کرد و بانگ «الله اکبر» در آستان مسجدالحرام به آسمان برخاست و حکومت اسلامی در آن سرزمین که دژ بت ها و تماشاخانه خرافات و آداب و رسوم جاهلی بود، حاکمیت یافت.

این دوره یکی از زیباترین دوره های زندگانی حضرت زهرا عَلَیْهَا السَّلَامُ بود. آن بانو در این دوره دید که پدرش در نشر اسلام و برپایی بنیادهای آن و استوارسازی پایه های این آیین پس از آن اسلام در غربت به سر می برد چه پیروزی بزرگی به دست آورد.

پس از وفات پدر

پس از آن که رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ بِالسَّلَامِ برین شتافت، دردها و مصیبت ها، دامان پاره تن او را گرفتند و روز روشن او را به شبی قیرگون بدل ساختند. فاطمه عَلَیْهَا السَّلَامُ در باره آن روزها می گوید:

مَاذَا عَلَيَّ مَنْ شَمُّ تَرْبَةَ أَحْمَدٍ

أَنْ لَا يَشَمَّ مَدَى الزَّمَانِ غَوَالِيَا

صَبَّبْتُ عَلَيَّ مَصَائِبَ لَوْ أَنهَا

صَبَّبْتُ عَلَيَّ الْأَيَّامِ صِرْنَ لِأَيَّالِيَا (۱)

«کسی که تربت احمد را ببوید، چه می بازد اگر تمام عمر، عطری نبوید. مصائبی بر سر من رفت، که اگر بر سر روزها می رفت، به شب بدل می شدند.»

آری دردها و مصیبت ها دامان زهراى مرضیه عَلَیْهَا السَّلَامُ را گرفتند و حزب قریشی به رهبری ابوبکر و عمر، جایگاه و شأن عظیم آن بانو را انکار کردند و ستمکارانه با او رفتار نمودند و در حالی که مشعل های آتش در دست داشتند، به خانه او هجوم بردند. عمر با صدای بلند می گفت: «خانه را با هر که در آن است، آتش می زنم!» او اعتنایی نمی کرد که امانت های رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ بِالسَّلَامِ در میان امتش، و هم سنگان قرآن حکیم در آن

ص: ۳۸۰

۱- دیاربکری، حسین بن محمّد، تاریخ الخمیس، ج ۲، ص ۱۷۳؛ صفوری شافعی، عبدالرحمان بن عبدالسلام، نزهه المجالس، ج ۲، ص ۱۶۶.

خانه اند. آن ستمکاران فرومایه بر محبوبه رسول خدا ستم روا داشتند و موجب سقط جنین او شدند و در راه دست یابی به قدرت و حکومت، پهلوی آن بانو را شکستند.

ابوبکر از ظلم و ستمی که بر زهرا عَلَیْهَا السَّلَامُ روا داشته بود، پشیمان شد و آرزو می ورزید که هیچ گاه به خانه او حمله نبرده بود. او شتابان رفت تا از زهرای مرضیه عَلَیْهَا السَّلَامُ پوزش طلبد و حکومت خویش را مشروعیت ببخشد، لیک آن بانو، ابوبکر را اجازه دیدار نداد. ابوبکر از امام علی عَلَیْهِ السَّلَامُ خواهش کرد که از فاطمه عَلَیْهَا السَّلَامُ بخواهد تا او را اجازه دهد. پس از این که امام عَلَیْهِ السَّلَامُ با همسرش سخن گفت، بانو فاطمه عَلَیْهَا السَّلَامُ به ابوبکر و رفیقش عمر اجازه شرفیابی داد. ابوبکر مهم ترین خواسته اش را که همان عفو و گذشت فاطمه عَلَیْهَا السَّلَامُ از آنان بود، مطرح کرد، لیک بانو فاطمه عَلَیْهَا السَّلَامُ در پاسخ به او و عمر فرمود: «شما را به خدا سوگند می دهم که آیا از رسول خدا نشنیدید که می فرمود: خشنودی فاطمه، خشنودی من است و خشم فاطمه، خشم من. پس هر که فاطمه دختر مرا دوست بدارد، مرا دوست داشته و هر که فاطمه را خشنود سازد، مرا خشنود ساخته است و هر که فاطمه را خشمگین سازد، مرا خشمگین ساخته است.»

آنان سخنش را تصدیق کردند و گفتند: آری شنیدیم که رسول خدا چنین می فرمود.

پس فاطمه عَلَیْهَا السَّلَامُ دست به آسمان برداشت و با درد و اندوه گفت: «من پروردگار و فرشتگان او را گواه می گیرم که شما دو نفر مرا خشمگین ساختید و خشنود نکردید و چون با رسول خدا دیدار کنم، از شما نزد او شکایت خواهم کرد.»

بانو فاطمه عَلَیْهَا السَّلَامُ سپس به ابوبکر روی کرد و فرمود: «به خدا سوگند در پی هر نمازی که می خوانم، تو را نفرین می کنم.»^(۱)

سخنان تند فاطمه زهرا عَلَیْهَا السَّلَامُ چونان ضربات شمشیر بر پیکر آن دو فرود آمد و کاری کرد که آنان در جلب رضایت و خشنودی سرور زنان عالم، شکست خورده و ناکام بمانند و دریابند که فاطمه عَلَیْهَا السَّلَامُ چه اندازه از آنان خشمگین است!

ص: ۳۸۱

۱- ابن قتیبه دینوری، عبد الله بن مسلم، الأمامه و السیاسه، ج ۱، ص ۱۴؛ کحاله، عمررضا، أعلام النساء فی عالمی العرب و الاسلام، ج ۳، ص ۱۲۱۴؛ عبدالمقصود، عبدالفتاح، الامام علی بن ابی طالب، ج ۱، ص ۲۱۸.

پاره تن پیامبر صلی الله علیه و آله از فقدان پدر خویش و ظلم و ستمی که قریشی یان بر او روا داشته بودند، در سوز و گداز بود و زار می گریست. او بسان گل هایی که در بی آبی پژمرده می شوند، پژمرده شده بود و مرگ در بهار جوانی به سراغ او آمد و چون مرگ خویش را نزدیک دید به پسرعمو و شوهر خویش، وصیتی جاودانه کرد که بندهایی از آن چنین است:

نخست آن که: پیکر مقدس او را در دل تاریخ شب به خاک سپارد و در تشییع جنازه اش احدی از آنان که بر او ظلم و ستم روا داشتند، حضور نداشته باشند؛ زیرا آنان دشمن او و پدرش بوده اند و بی گمان آن بانو در پیشگاه پروردگار از آنان شکایت خواهد کرد.

دوم این که: محل قبرش را پنهان سازد تا نشانه ای باشد برای نسل های آینده که بدانند فاطمه علیها السلام بی هیچ شک و گمانی از آنان که بروی ستم روا داشتند، خشمگین بوده است.

شریف مکه در قصیده ای زیبا به همین موضوع اشاره دارد. او می گوید:

قُلْ لَنَا أَيُّهَا الْمُجَادِلُ فِي الْقَوْلِ

عَنِ الْعَاصِبِينَ إِذْ غَضَبَاها

أهُمَا مَا تَعَمَّداها كَمَا قُلْتَ

بُظْلِمَ كَلَّا وَلَا اهْتَضَمَاها

فَلِمَاذَا إِذْ جُهِرْتَ لِلِقَاءِ اللَّهِ

عِنْدَ الْمَمَاتِ لَمْ يَحْضُرَاها

شَيَعَتْ نَعَشَهَا مَلَائِكَةُ الرَّحْمَنِ

رَفِقًا بِهَا وَمَا شَيَعَاها

كَانَ زُهْدًا فِي أَجْرِهَا أَمْ عِنَادًا

لِأَبِيهَا النَّبِيِّ لَمْ يَتَّبِعَاها

أَمْ لِأَنَّ الْبُتُولَ أَوْصَتْ بِأَنْ لَا

يَشْهَدَا دَفْنَهَا فَمَا شَهِدَاها

أُمُّ أَبُوهَا أَسْرَ ذَاكَ إِلَيْهَا

فَأَطَاعَتْ بِنْتُ النَّبِيِّ أَبَاهَا

كَيْفَ مَا شِئْتَ قُلُّ كَفَاكَ فَهَدِي

فِرْزِيَّةٌ قَدْ بَلَغَتْ أَقْصَى مَدَاهَا(۱)

«ای که در سخن با ما مجادله می کنی، به ما در باره آن دو غاصب بگو، آن هنگام که حق او [یعنی فاطمه علیها السلام] را غصب کردند؛ آیا آنان آن گونه که تو می گویی هرگز از روی

ص: ۳۸۲

۱- . امین، سید محسن، المجالس السیئه، ج ۲، ص ۱۳۷.

عمد بر او ظلم و ستم روا نداشتند؟]

اگر این گونه است، پس چرا آنان هنگام رحلتش که برای دیدار با خدا آماده می شد، نزد او حاضر نشدند؟

و چون فرشتگان پروردگار، برای مهربانی با او، پیکرش را تشییع کردند، آنان پیکرش را تشییع نکردند؟

آیا برای کم گذاشتن از پاداش او بود؟ یا برای دشمنی با پدرش که در پی جنازه او راه نرفتند؟

یا برای این بود که زهرای بتول وصیت کرد که آنان در دفن او حاضر نباشند و آنان نیز حضور نیافتند؟

و یا بدین سبب بود که پدرش پنهانی به او چنین فرمود، و دخت پیامبر نیز از پدرش اطاعت کرد؟

هر گونه که می خواهی بگو، لیک تو را همین دروغ بس بزرگ، بسنده است.»

پاره تن رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ با این وصیت، مذهب اهل بیت: را بر پای داشت و حکومت ابوبکر را نامشروع شمرد.

دیری نیاید که روح پاک فاطمه عَلَیْهَا السَّلَامُ، پاره تن رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ به آسمان پر کشید، در حالی که او قرآن می خواند. آری روح فاطمه عَلَیْهَا السَّلَامُ در حالی که فرشتگان و پیامبران بزرگ خدا و در رأس آنان پدرش، سرور کائنات، آن را همراهی می کردند، سوی خداوند پر کشید.

آن روح بزرگ به بهشت برین رفت، روح بانویی که در قداست، پاکی و ایمان، هیچ زنی هم سنگ او نبوده و نخواهد بود.

امام امیرالمؤمنین عَلَیْهِ السَّلَامُ پیکر آن بانو را برای دفن آماده ساخت و پس از آن که وی را در آرامگاه ابدی اش که کسی نشان آن را نمی داند به خاک سپرد، بر سر قبر او ایستاد و با چشمانی گریان و سینه ای پرسوز و گداز، فرمود:

«ای رسول خدا! از سوی من و دخترت که در جوار تو فرود آمده، در پیوستن به تو

شتاب کرده است بر تو سلام باد. ای رسول خدا! بردباری من از دوری دخت برگزیده ات اندک است و پس از دوری او، شکیبایی از دست رفته است؛ جز آن که مفارقت گرانبار و سنگینی مصیبت تو، شکیبایی ام را افزود. همانا تو را در لحد قبرت نهادم و بین گردن و سینه من، جانت بیرون شد، پس انالله وانا الیه راجعون.

همانا که ودیعه باز پس داده شد و رهینه اخذ گردید، اما اندوه من جاودان و شب من به بیداری خواهد گشت تا خدا برای من سرای تو را که در آن اقامت داری برگزیند. دخترت تو را از ظلم امتت که بر او رفت، آگاه خواهد کرد.

ماجرا را از او جويا شو. این همه ستم بر ما رفت و چنین است ماجرا؛ حالی که از زمان تو روزگاری دراز نگذشته و یاد تو از میان نرفته است، و بر شما دو تن سلام باد، سلام بدرودکننده ای از سر مهر، نه سلام کینه ورز و دلتنگ!

پس اگر بروم نه از روی ملامت است و اگر بازایستم نه از روی بدگمانی به چیزی است که خدا برای بردباران وعده داده است. (۱)

آنچه در این عبارات آمده است، نشان می دهد که امام علی علیه السلام چه اندازه از رنج ها و مصیبت هایی که بر سر همسرش زهرای مرضیه علیها السلام رفت، اندوهگین و دلتنگ است و همین رنج ها و مصیبت ها بودند که زندگی دشوار و مرارت باری را برای آن بانو رقم زدند، چندان که به پروردگار پیوست تا در کنار پدرش سکنا گزیند و نزد او از ظلم و ستمی که برخی صحابیان به عمد بر او روا داشتند، شکایت کند.

اینک سخن را در باره برترین دختر ام المؤمنین خدیجه علیها السلام به پایان می بریم.

۶. زینب

برخی محققان از جمله علامه سید جعفر مرتضی عاملی تردید دارند که رسول خدا صلی الله علیه و آله دختری به نام زینب داشته باشد، بلکه بر آن اند که وی در خانه خدیجه علیها

ص: ۳۸۴

السلام و در سایه او پرورش یافته است. لیک برخی مورخان متقدم بر این باورند که زینب از جمله دختران رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بوده و ده سال پیش از بعثت نبوی به دنیا آمده است. چون به بلوغ رسیده، هاله، خواهر خدیجه صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ او را برای پسرش ابوالعاص بن ربیع خواستگاری کرده است و خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ نیز در پی مشورت با رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ او را به همسری ابوالعاص درآورده است.

هنگامی که وحی بر رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فرود آمد، آن حضرت، ابوالعاص را به اسلام فراخواند، لیک او نپذیرفت، اما زینب؛ او به دین خدای تعالی گروید و با این که بر آیین اسلام بود و ابوالعاص بر آیین شرک، به همسری با او ادامه داد. سپس چون رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ به مدینه هجرت کرد و نبرد بدر در گرفت، ابوالعاص بن ربیع به اسارت درآمد و چون مردمان مکه برای اسیران خود فدیة فرستادند تا آزادی آنان را رقم زنند، زینب نیز برای آزادی همسرش، گردنبد خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ را فرستاد.

هنگامی که رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ گردنبد خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ را دید، دلش به حال زینب سوخت و مسلمانان را فرمود: «اگر صلاح می بینید که اسیر او را آزاد سازید و فدیة ای را که فرستاده به او بازگردانید، چنین کنید.» مسلمانان نیز خواسته رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ را اجابت کردند و گردنبد زینب را بازگرداندند. رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ابوالعاص را آزاد کرد و از او خواست که زینب را نزد وی بفرستد. ابوالعاص نیز زینب را همراه برادرش کنانه بن ربیع روانه مدینه کرد.

کنانه، زینب را به هنگام روز در کجاوه ای بر روی شتر نشاند و افسار شتر را گرفته از مکه بیرون شد. چون قریشی یان از ماجرا خبردار شدند، زینب را تعقیب کردند تا این که در «ذی طوی» به او رسیدند. هبار بن اسود و نافع بن عبدالقیس فهری پیش از دیگران به سوی زینب تاختند و او را که باردار بود، ترساندند. چندان که کودکش را سقط کرد و پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ نیز ریختن خون آنان را روا اعلان کرد.

زینب نزد پدرش رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ماند. ابوالعاص پیش از فتح مکه با اموال

گروهی از قریشی یان برای تجارت به شام رفت و چون به مکه بازمی گشت، در راه، دسته ای از سپاهیان مسلمان با او روبه رو شدند و اموال او را مصادره کردند، ابوالعاص نیز به مدینه روی نهاد و نزد همسرش زینب رفته، به او پناه برد. زینب نیز برای بازپس گیری اموال ابوالعاص، به او پناه داد و نزد مسلمانان رفته، گفت: «من ابوالعاص را پناه دادم.»

چون رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله شَهِدَ که زینب، ابوالعاص را پناه داده است، مسلمانان را فرمود: «آیا شنیدید که زینب چه گفت؟ حتی کمترین مسلمانان نیز می تواند کسی را پناه دهد.» مسلمانان نیز این سخن را پذیرفتند. پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله به خانه اش بازگشت و زینب را فرمود: «مقدمش را گرامی بدار، لیک به تو نزدیک نشود، زیرا تا آن هنگام که مشرک است، بر تو حرام می باشد.»

ابوالعاص با اموالی که به همراه برده بود، به مکه بازگشت و به هر کس حش را داد، سپس اسلام خویش را اعلان نمود و شتابان به سوی مدینه مهاجرت کرد و رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله نیز همسرش را بنا بر همان ازدواج نخست به او بازگرداند، (۱) نیز گفته اند با عقدی جدید. (۲)

زینب برای ابوالعاص، امامه را به دنیا آورد و امامه همانی است که امیرالمؤمنین علی عَلَيْهِ السَّلَام بنا بر وصیت حضرت زهرا عَلَيْهِ السَّلَام پس از وفات آن بانو، با وی ازدواج کرد و همین نشان می دهد که زینب دختر رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله بوده است.

۷. رقیه

اما رقیه؛ برخی مورخان بر آن اند که او پیش از بعثت رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله با عتبه بن ابی لهب بن عبدالمطلب ازدواج کرد. پس از بعثت، چون ابولهب از سخت ترین منکران نبوت و از سرسخت ترین دشمنان رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله بود به تکذیب و آزار آن

ص: ۳۸۶

۱- ابن سعد واقدی، ابو عبدالله محمد، الطبقات الکبری، ج ۸، ص ۳۰؛ طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۶۲؛

حاکم نیشابوری، ابو عبدالله، المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۲۳۶.

۲- ابن ماجه قزوینی، محمد بن یزید، سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۶۴۷.

حضرت پرداخت و چون آیه (تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَ تَبَّ) (۱) بر رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ نازل شد، آن گنه کار بسی خشمگین شد و سوی پسرش رفته، از او خواست تا برای آزار رساندن و رنجاندن رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ دخترش را طلاق دهد. عتبه بن ابی لهب نیز روی رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ نهاد و او را سخنان زشت گفت و دخترش را که هنوز با او عروسی نکرده بود، طلاق داد. رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ عتبه را نفرین کرد که خدای تعالی سگی را بر او مسلط سازد تا وی را بدرد.

سپس عتبه به همراه پدر و گروهی دیگر به سوی شام رفتند. آنان در ناحیه ای که زیستگاه درندگان بود، فرود آمدند و ابولهب چون از نفرین رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بر پسرش می هراسید، از همراهان خویش خواست تا هنگام خواب، عتبه را در میان خود بخوابانند. آنان نیز چنین کردند و او را در میان گرفتند. لیک شیری آمد و برعتبه حمله برد و او را با ضربه ای از پای در آورد. در واپسین رمق های عتبه از او شنیدند که می گفت: «مَحْمِدٌ رَاسُ تَرْتِمَانِ مَرْدَمَانَ اسْت.» او در پی نفرین رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ هلاک شد.

برخی مورخان بر این باورند که عثمان بن عفان اموی پس از عتبه، رقیه را به همسری گرفت، لیک شماری از محققان این سخن را نمی پذیرند و این موضوع را از ساخته ها و دروغ های امویان می دانند.

۸. ام کلثوم

اشاره

مشهور است که این بانو به ازدواج عتیه بن ابی لهب در آمد و چون آیه (تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَ تَبَّ) بر رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فرود آمد، ابولهب از پسرش خواست که وی را طلاق دهد. عتیه نیز از خواسته پدرش اطاعت کرد و ام کلثوم را که هنوز با او عروسی نکرده بود، طلاق داد. ام کلثوم به خانه رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ آمد و پس از هجرت آن حضرت از مکه به مدینه، او نیز به مدینه هجرت کرد. برخی از مورخان بر آن اند که ام کلثوم با عثمان بن عفان اموی ازدواج کرد، لیک گروهی از پژوهشگران نامی او را دخترخوانده رسول خدا صلی

ص: ۳۸۷

علت وفات ام کلثوم

راویان در باره سبب وفات ام کلثوم گفته اند که عثمان بن عفان، معاویه بن مغیره بن ابی العاص را که بینی حمزه علیه السلام را بریده بود پناه داده، در خانه خویش پنهان کرده بود. عثمان، ام کلثوم را فرمان داد که پسرش را از این ماجرا آگاه نکند. لیک ام کلثوم گفت: «دشمن رسول خدا را از او پنهان نمی سازم.»

عثمان نزد رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله رفت و آن حضرت به واسطه وحی خبر معاویه بن مغیره را به او عرضه کرد. سپس رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله علی علیه السلام را فرمود تا معاویه را نزد او بیاورد، لیک امام، معاویه را نیافت و آن گاه عثمان نزد پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله آمد و برای معاویه امان خواست.

پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله فرمود: «اگر تا سه روز دیگر او را بیابم، به قتلش خواهم رساند.» عثمان، معاویه بن مغیره را آورد و او را آماده ساخته، تجهیز کرد. پس از سه روز، رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله، علی علیه السلام، عمار و شخص سومی را اعزام کرد تا معاویه بن مغیره را بکشند. امام علی علیه السلام او را بیرون مدینه یافت و به قتلش رساند. رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله سپس علی علیه السلام را در پی ام کلثوم فرستاد تا او را بیاورد و فرمانش داد که اگر عثمان مانع آمدن او شد، با شمشیر سرش را از تن جدا کند. امام علی علیه السلام رفت و ام کلثوم را از خانه عثمان بیرون کشید و نزد رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله آورد. هنگامی که چشم ام کلثوم به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله افتاد، به سختی گریست و رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله نیز از گریه او به گریه افتاد و او را به خانه اش آورد و هنوز روزی سپری نشده بود که ام کلثوم درگذشت و رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله او را به خاک سپرد. (۱)

ص: ۳۸۸

١. ابن ابى الحديد ، عزالدين ابو حامد (م ٦٥٦ ق)، شرح نهج البلاغه، تحقيق: محمد ابوالفضل ابراهيم ، قاهره: دار احيا الكتب العربيه، ١٣٧٨ ق.
٢. ابن اثير جزرى، محمد بن محمد (م ٦٠٦ ق)، الكامل فى التاريخ، بيروت: دار صادر، ١٣٨٦ ق.
٣. النهايه فى غريب الحديث والأثر، تحقيق: طاهر احمد زاوى، قم: مؤسسه إسماعيليان، ١٣٦٧ ش.
٤. ابن اثير جزرى، على بن محمد (م ٦٣٠ ق)، اسد الغابه فى معرفه الصحابه، بيروت: انتشارات دارالفكر، ١٤٠٩ ق.
٥. ابن جوزى، ابوالفرج عبدالرحمن بن على بن محمد جوزى بغدادى (م ٥٩٧ ق)، صفه الصفوه، به كوشش: محمود فاخورى، بيروت، ١٤٠٦ ق / ١٩٨٦ م.
٦. ابن حبيب بغدادى، ابوجعفر محمد (م ٢٤٥ ق)، الْمُحَبَّر، به كوشش: ايلزه ليشتن اشتر، حيدرآباد دكن، ١٣٦١ ق / ١٩٤٢ م.
٧. ابن حجر عسقلانى، احمد بن على (م ٨٥٢ ق)، الاصابه فى تمييز الصحابه، تحقيق عادل احمد، على محمّد، بيروت: دارالكتب العلميه، ١٤١٥ ق.
٨. تهذيب التهذيب، بيروت: دار الفكر، ١٤٠٤ ق / ١٩٨٤ م.
٩. لسان الميزان، بيروت: مؤسسه الاعلمى للمطبوعات، ١٣٩٠ ق.
١٠. ابن حنبل، احمد بن محمد شيبانى (م ٢٤١ ق)، فضائل الصحابه، تحقيق: وصى الله بن محمد عباس، مكه: جامعه أم القرى، ١٤٠٣ ق.
١١. مسند احمد بن حنبل، بيروت: دار صادر، [بى تا].
- ابن سعد واقدى، ابو عبدالله محمد (م ٢٣٠ ق)، الطبقات الكبرى، بيروت: دار صادر.

١٢. ابن شاذان، أبو الفضل سديد الدين شاذان بن جبرئيل بن إسماعيل بن ابى طالب القمى (ت ٦٦٠ هـ)، الفضائل، نجف: مطبعه حيدرته، ١٣٣٨ هـ.

١٣. ابن عباد حنبلى، عبدالحى، شذرات الذهب فى اخبار من ذهب، بيروت: داراحياء التراث، [بى تا].

١٤. ابن عساكر، على بن حسن (م ٥٧١ ق)، تاريخ مدينه دمشق، تحقيق: على شيرى، بيروت: دارالفكر، ١٤١٥ ق.

١٥. ابن قتيبه دينورى، عبدالله بن مسلم (م ٢٧٦ ق)، الإمامه والسياسه (المعروف بتاريخ الخلفاء)، تحقيق: على شيرى، قم: مكتبه الشريف الرضى، ١٤١٣ ق.

١٦. ابن كثير، اسماعيل بن عمر بن كثير دمشقى (م ٧٧٤ ق)، البدايه و النهايه، تحقيق: على شيرى، بيروت: داراحياء التراث العربى، ١٤٠٨ ق.

١٧. ابن كلبى، هشام بن محمد (م ٢٠٤ ق)، الاصنام (تنكيص الاصنام)، تحقيق: احمد زكى پاشا، مقدمه و ترجمه: سيد محمدرضا جلالى نايينى، تهران: نشر نو، ١٣٦٤ ش.

١٨. ابن ماجه قزوينى، محمّد بن يزيد (م ٢٧٥ ق)، سنن ابن ماجه، تحقيق: محمّد فؤاد عبد الباقي، بيروت: دار إحياء التراث، ١٣٩٥ ق.

١٩. ابن منظور، محمّد بن مكرم، مختصر تاريخ دمشق لابن عساكر، به كوشش: روحيه نحاس، دمشق: ١٤٠٤ ق / ١٩٨٤ م.

٢٠. ابن واضح يعقوبى، احمد بن ابى يعقوب اسحاق (م ٢٨٤ ق)، تاريخ يعقوبى، ترجمه: محمّد ابراهيم آيتى، تهران: انتشارت علمى و فرهنگى، چاپ ششم، ١٣٧١ ش.

٢١. ابن هشام حميرى، ابو محمد عبدالملك (م ٢١٣٨ ق)، السيره النبويه، به كوشش: عمر عبدالسلام تدمرى، بيروت: ١٤١٠ ق / ١٩٩٠ م.

ص: ٣٩٠

٢٢. ابو الفرج اصفهاني، على بن حسين (م ٣٥٦ ق)، مقاتل الطالبين، تحقيق: كاظم مظفر، قم: مؤسسه دارالكتاب، ١٣٨٥ ق.
٢٣. ابو نعيم، أحمد بن عبدالله اصفهاني (م ٤٣٠ ق)، حليه الأولياء و طبقات الأصفياء، بيروت قاهره: دار الكتاب العربي ودار الريان للتراث، ١٤٠٧ ق.
٢٤. ازرقى، محمّد بن عبدالله (م ٢٤٨ ق)، اخبار مكه و ماجاء فيها من الآثار، تحقيق: رشدى صالح ملحسن، بيروت: ١٤٠٣ / ١٩٨٣.
٢٥. اصفهاني، ابو الفرج (ت ٣٥٦ ق)، الأغاني، تحقيق: عبد على مهنا، وسمير جابر، بيروت: دار الكتب العلميه.
٢٦. امين، سيد محسن، المجالس السنيه فى مناقب ومصائب العتره النبويه، بيروت: دارالتعارف، ١٤٠٦ ق.
٢٧. آلوسى، شهاب الدين محمود بن عبدالله (م ١٢٧٠ ق)، روح المعاني، به كوشش: على عبدالبارى عطيه، بيروت: دارالكتب العلميه، ١٤١٥ ق.
٢٨. آلوسى، محمود شكرى (م ١٣٤٢ ق)، بلوغ الارب فى معرفه احوال العرب، تصحيح: محمّد بهجه الاثرى، بيروت: منشورات امين دمج.
٢٩. بخارى، محمّد بن اسماعيل (م ٢٥٦ ق)، الأدب المفرد، تحقيق: محمّد بن عبدالقادر عطا، بيروت: دار الكتب العلميه.
٣٠. صحيح البخارى، بيروت: دارالفكر، ١٤٠١ ق.
٣١. بدران، عبدالقادر (ت ١٣٤٦ ق)، تهذيب تاريخ دمشق الكبير، بيروت: دار إحياء التراث العربى، ١٤٠٧ ق.
٣٢. بلاذرى، احمد بن يحيى (م ٢٧٩ ق)، انساب الاشراف، تحقيق: سهيل زكار، رياض زركلى، بيروت: دارالفكر، ١٤١٧ ق.
- بيهقى، احمد بن حسين، دلائل النبوه، مدينه منوره: مكتبه السلفيه، ١٣٨٩ ق

٣٣. حاكم نيشابورى ، ابو عبدالله (م ٤٠٥ ق)، المستدرک على الصحيحين، بيروت لبنان : دارالمعرفه ، ١٤٠٦ ق.
٣٤. حسینی فیروزآبادی، سيد مرتضى (معاصر)، فضائل الخمسه من الصحاح الستّه، تهران: دارالکتب الإسلاميه.
٣٥. حلبی، على بن برهان (م ١٠٤٤ ق)، السيره الحلبيه، بيروت: دارالمعرفه، ١٤٠٠ ق.
٣٦. خطيب بغدادی، احمد بن على، تاريخ بغداد، بيروت: دار الکتب العلميه، ١٤١٧ ق / ١٩٩٧ م.
٣٧. دحلان، احمد بن زینى، السيره النبويه (فى هامش السيره الحلبيه)، تحقيق: ناجى سويد، بيروت: دار احیاء التراث العربی، ١٤١٦ ق.
٣٨. ديار بكری، حسين بن محمد (معاصر)، تاريخ الخميس فى أحوال أنفس نفيس، بيروت: مؤسسۀ شعبان.
٣٩. ذهبی، شمس الدين محمّد بن احمد (م ٧٤٨ ق)، تاريخ الاسلام، تحقيق: عمر عبدالسلام تدمرى، بيروت: دارالکتاب العربی، ١٤١٣ ق.
٤٠. ، سير اعلام النبلاء، تحقيق: شعيب ارنؤوط و حسين اسد، بيروت: مؤسسۀ الرساله ، ١٤١٣ ق.
٤١. ، ميزان الاعتدال فى نقد الرجال، تحقيق: على محمّد البجاوى، بيروت: دار الفكر.
٤٢. زمخشری، ابوالقاسم محمود بن عمر (م ٥٣٨ ق)، ربيع الأبرار و نصوص الأخبار، تحقيق: سليم النعیمی، قم: الشريف الرضى، ١٤١٠ ق.
٤٣. سيد بن طاووس، رضى الدين على بن موسى (م ٦٦٤ ق)، اللهوف فى قتلى الطفوف، قم: أنوار الهدى، ١٤١٧ ق.
- سيد بن طاووس، رضى الدين على بن موسى (م ٦٦٤ ق)، مهج الدعوات و منهج العبادات، تحقيق: حسين الأعلمی، بيروت: مؤسسۀ الأعلمی للمطبوعات، ١٤١٤ ق.

٤٤. سيلاوى، غالب، الأنوار الساطعه من الغزاة الطاهره، [بى جا]: چاپخانه علميه، ١٤٢١ق.

٤٥. شوشترى، محمّد تقى تسترى (م ١٤١٥ ق)، قاموس الرجال فى تحقيق رواه الشيعة ومحدّثيهم، قم: مؤسسه النشر الإسلامى، ١٤١٠ق.

٤٦. شيخ حر عاملى، محمّد بن حسن (ت ١١٠٤ ق)، وسائل الشيعة، بيروت: مؤسسه آل البيت لإحياء التراث، ١٤١٤ق.

٤٧. شيخ مفيد، محمّد بن محمّد بن نعمان عكبرى بغدادى (م ٤١٣ ق)، الإرشاد فى معرفه حجج الله على العباد، تحقيق: مؤسسه آل البيت عليه السّلام، قم، مؤسسه آل البيت عليهم السلام،

١٤١٣ق.

٤٨. صفورى شافعى، عبدالرحمن بن عبدالسلام (معاصر)، نزهه المجالس ومنتخب النفائس (المجالس للصفورى)، بيروت: دار الإيمان.

٤٩. طبرسى، فضل بن حسن (م ٥٤٨ ق)، مجمع البيان فى تفسير القرآن، چاپ هاشم رسولى محلاتى و فضل الله يزدى طباطبايى، بيروت، ١٤٠٨ / ١٩٨٨.

٥٠. طبرى، محمد بن جرير (م ٣١٠ ق)، تاريخ طبرى (تاريخ الامم والملوك)، به كوشش: گروهى از علماء، بيروت: اعلمى، ١٤٠٣ق.

٥١. طبرى امامى، محمّد بن جرير بن رستم (م قرن ٥)، دلائل الامامه، تحقيق: مؤسسه البعثه، قم: مؤسسه البعثه، ١٤١٣ق.

٥٢. عاملى، سيد جعفر مرتضى، الصحيح من سيره النبى الأعظم، بيروت: دار السيره، ١٤١٥ق.

٥٣. قرطبى، محمّد بن احمد انصارى (م ٦٧١ ق)، الجامع لأحكام القرآن (تفسير القرطبى)، نشر: ناصر خسرو، تهران، ١٣٦٤ش.

٥٤. قسطلانى، احمد بن محمّد (ت ٩٢٣ ق)، المواهب اللدنيه بالمنح المحمّديه، تحقيق: صالح احمد الشامى، بيروت: المكتب الاسلامى، ١٤١٢ق.

ص: ٣٩٣

٥٥. كحاله، عمر رضا (م ١٤٠٧ ق)، أعلام النساء فى عالمى العرب و الاسلام، بيروت: مؤسسه الرساله، چاپ چهارم.
٥٦. كلينى، ابو جعفر محمّد بن يعقوب (م ٣٢٩ ق)، فروع الكافى، تحقيق: على اكبر الغفارى محمّد الآخوندى، بيروت و طهران: دار صعب ودار الكتب الإسلاميه، الطبعة الثالثه والخامسه.
٥٧. مالكى، محمّد بن علوى، مناقب خديجه الكبرى، مؤسسه تحقيقات و نشر معارف اهل بيت.
٥٨. متقى هندى، على بن حسام الدين (م ٩٧٥ ق)، كنز العمال فى سنن الاقوال و الافعال، تحقيق: بكرى حيانى، صفوه اسقا، بيروت: مؤسسه الرساله، ١٤٠٩ ق.
٥٩. مجلسى، محمّدباقر (م ١١١٠ ق)، بحار الأنوار، تحقيق: محمّدباقر بهبودى، بيروت: دار احياء التراث العربى، ١٤٠٣ ق.
٦٠. مناوى، محمّد عبد الرؤوف (ت ١٠٣١ ق)، فيض القدير فى شرح الجامع الصغير، تحقيق: احمد عبدالسلام، بيروت: دارالكتب العلميه ١٤١٥ ق.
٦١. نووى، أبو زكريا يحيى بن شرف (م ٦٧٦ ق)، تهذيب الأسماء واللغات، بيروت: دار الفكر، ١٤١٦ ق.
٦٢. هيثمى، نور الدين على بن ابى بكر (م ٨٠٧ ق)، مجمع الزوائد و منبع الفوائد، بيروت: دارالكتب العلميه، ١٤٠٨ ق.

حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ (۱)

سید هاشم رسولی محلّاتی

چکیده

شرح زندگانی حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ با استناد به مهم ترین منابع تاریخی و روایی اهل سنت و شیعه است. از دیدگاه نویسندگان: حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ همان بانوی بزرگوار و با فضیلتی است که به اجماع اهل تاریخ، نخستین زن و یا نخستین انسانی است که به رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ ایمان آورد و وسیله آرامشی برای آن حضرت در برابر توفان های حوادث سهمگین و اندوه های فراوان آغاز رسالت بود و با ایثار مال فراوان خود برای پیشرفت اسلام، در روزهایی که اسلام نیاز شدید به بودجه داشت، بزرگ ترین حق را بر همه مسلمانان جهان تا روز قیامت دارد و سخت ترین مشکلات را به خاطر حفظ ایمان به خدا و دفاع از اسلام و رهبر بزرگوار آن متحمّل شد.

کلیدواژه: خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ، پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ، تاریخ اسلام، ثروت، دفاع از اسلام.

یک. ازدواج با خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ

خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ دختر خویلد بن اسد بن عبدالعزی بن قصی بن کلاب بود، که نسب وی با رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ در قصی بن کلاب متحد می شود، و عموماً نوشته اند که وی قبل از ازدواج با رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ دو شوهر کرده بود:

اول. ابی هاله هند بن زراره تمیمی، که خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ از او پسری پیدا کرد و نامش را

ص: ۳۹۵

۱- درس هایی از تاریخ تحلیلی اسلام، سید هاشم رسولی محلّاتی، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ سوم، ۱۳۷۱، ج ۲، ص ۱۱ - ۶۰.

همانند نام خودش «هند» گذارد، و از این «هند» روایاتی نیز در کتاب های حدیثی نقل شده، مانند روایات معروفی که در باره اوصاف رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آٰلِهِ وَ شَمَائِلِ آن حضرت از وی نقل شده، و اهل حدیث آنها را در کتاب های خود نقل کرده اند، نظیر روایت صدوق رحمه الله علیه در عیون الاخبار و معانی الاخبار و روایت مکارم الاخلاق، و غیره و حضرت مجتبی عَلَیْهِ السَّلَامُ به این عنوان از وی حدیث نقل فرموده و می فرماید: «حدثنی خالی...» (۱)

و گویند او مردی فصیح و سخنور بوده و بعثت رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آٰلِهِ وَ اسْلَامَ را درک کرده و جزء مهاجران در جنگ بدر و احد نیز شرکت داشته، و او کسی است که می گفت: «انا اکرم الناس اباً و امأً و اخأً و اختأً، ابی رسول الله صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آٰلِهِ وَ اخی القاسم، و اختی فاطمه، و امی خدیجه...» (۲)

و گویند: وی در جنگ جمل در رکاب امیر مؤمنان عَلَیْهِ السَّلَامُ به شهادت رسید.

و نیز گویند: او فرزندی نیز داشته که نام او نیز هند بوده و گفته اند او نیز در لشکریان مصعب بن زبیر بود و در جنگ او با مختار به قتل رسید، که او را هند بن هند می گفته اند، ولی بر طبق نقل، قتاده نام خود ابی هاله «هند» بوده و هند بن هند همان فرزند خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ بوده، نه فرزند فرزند او. (۳)

و برخی گفته اند: خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ از ابی هاله پسر دیگری هم داشته به نام هاله، که به همین جهت او را ابی هاله گفته اند. ولی برخی دیگر هاله را فرزند خواهر خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ دانسته و چنین فرزندی برای خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ ذکر نکرده اند.

دوم. شوهر دوم خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ عتیق بن عائد مخزومی است، که پس از مرگ ابو هاله

ص: ۳۹۶

۱- . مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۱۴۸ - ۱۵۵؛ ابن هشام حمیری، ابو محمد عبدالملک، السیره النبویه، ج ۱، ص ۱۱۸، پاورقی.

۲- . مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۱۴۸ - ۱۵۵؛ ابن هشام حمیری، ابو محمد عبدالملک، السیره النبویه، ج ۱، ص ۱۸۷، پاورقی.

۳- . مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۱۰.

به همسری وی درآمد و در برخی از تواریخ دختری به نام «هند» نیز از عتیق بن عائد برای خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ ذکر کرده اند، و گفته اند: وی مادر محمّد بن صیفی مخزومی است، که از رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ حَدِیث نقل کرده و به فرزندان او «بنی طاهره» می گفتند. (۱)

خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ پس از این که شوهر دوم خود را نیز از دست داد، به خاطر ثروت بسیار (۲) و کمالات دیگری که داشت خواستگاران زیادی پیدا کرد، چنان چه در برخی روایات آمده که عقبه بن ابی معیط و صلت بن ابی اهاب و ابوجهل و ابوسفیان از او خواستگاری کرده و او همه را رد کرد، (۳) ولی از آن جا که خدای تعالی افتخار همسری رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ خَدَمَاتِ بَعْدِی او را به اسلام و رهبر گرانقدر آن برای وی مقدر کرده بود، به همسری آن حضرت درآمد، و اما انگیزه این ازدواج چه بوده و داستان از کجا شروع شده، در روایات مختلف ذکر شده که ذیلاً می خوانید.

انگیزه این ازدواج فرخنده

عموماً نوشته اند ماجرای این ازدواج میمون و مبارک از این جا شروع شد که بنا به پیشنهاد جناب ابوطالب عَلَیْهِ السَّلَامُ، یا درخواست خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ، رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ به صورت اجیر یا به عنوان مضاربه برای خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ به سفری تجارتي اقدام کرد، و به خاطر سود فراوانی که در اثر تدبیر و درایت آن حضرت از این سفر نصیب خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ شد، آن بانوی مکرمه علاقه مند به این وصلت گردید و مقدمات این ازدواج فراهم شد، که البته اصل داستان و پاره ای از خصوصیات که در آن ذکر شده، مورد نقد و بررسی

ص: ۳۹۷

۱- این را هم بد نیست بدانید که در ترتیب دو شوهر که ذکر شد نیز اختلاف است و آنچه نقل شد طبق گفته مشهور است، ولی برخی گفته اند نخست به ازدواج عتیق بن عائد مخزومی درآمد و پس از او همسر ابی هاله هند بن زراره گردید، چنان چه در کتاب فقه السیره، ص ۶۹ و کشف الغمّه اربلی و بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۱۰ نقل شده است.

۲- چنان چه از روایات و تواریخ به دست می آید، خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ این ثروت بسیار را از ارث پدر و دو شوهر و تجارت های بسیاری که برای او می کردند به دست آورده بود، و در مقدار آن رقم های مبالغه آمیزی در تواریخ دیده می شود، که سند متقن و صحیحی برای آن رقم ها در دست نیست؛ مانند هشتاد هزار شتر و امثال آن، و الله اعلم.

۳- مجلسی، محمّدباقر، بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۲۲.

است، که بعداً خواهیم گفت.

و از پاره ای روایات دیگر نیز استفاده می شود که این علاقه و اشتیاق پیش از آن سفر تجارتنی در دل خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ پیدا شده بود و جریان سفر مزبور، بر فرض صحت، به این عشق و علاقه کمک کرد.

ابن شهر آشوب رحمه الله علیه در کتاب مناقب خود روایت کرده که در روز عیدی زنان قریش در مسجد گرد هم جمع شده بودند که مردی یهودی در برابر آنها آمده و گفت:

«لیوشک أن یبعث فیکن نبی فایکن استطاعت ان تکون له ارضاً یطأها فلتفعل؛ نزدیک است در میان شما پیامبری برانگیخته شود، پس هر یک از شما زنان که بتواند زمین خوبی برای گام زدن او باشد حتماً این کار را بکند.»

زنان قریش در برابر این گستاخی و جسارتی که به آنها کرده بود او را با مشت های سنگ ریزه از نزد خود راندند، ولی این گفتار مرد یهودی بارقه ای در دل خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ، که در جمع آن زنان حضور داشت، ایجاد کرد و محبتی از پیامبر گرامی اسلام صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ در قلب او جایگیر ساخت. (۱)

البته باید برای توضیح بیشتر این مطلب را به این حدیث اضافه کرد که طبق روایات پسر عموی خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ، یعنی ورقه بن نوفل، نیز که از ادیان آسمانی و انبیای الهی اطلاعاتی داشت و کتاب هایی را در این زمینه خوانده بود، خبرهایی از ظهور آن حضرت داده بود، و در پاره ای از اوقات آن روایات را بر آن حضرت منطبق می دانست به شرحی که در داستان سفر تجارتنی رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ خواهد آمد و هم چنین روایات و خبرها و پیشگویی های دیگری که در اثر آن خبرها خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ در حدّ زیادی امیدوار شده بود که آن پیامبر مبعوث مُحَمَّد صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ خواهد بود، و البته جریان آن مسافرت نیز که نقل شده ممکن است به این علاقه و امید کمک کرده باشد.

ص: ۳۹۸

۱- ابن شهر آشوب، محمد بن علی، مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۴۱. و نظیر این حدیث را ابن حجر نیز در کتاب الاصابه فی تمییز الصحابه، ج ۴، ص ۲۷۴ به سند خود از ابن عباس روایت کرده است.

و اما داستان سفر تجارتي رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ براي خديجه عَلَيْهَا السَّلَامُ به اجمال و تفصيل نقل شده، و در كتاب هاي شيعه و اهل سنت روايت شده، و ما تفصيل آن را در كتاب زندگاني رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ذكر کرده ايم که ذيلاً از نظر شما مي گذرد، و سپس به تجزيه و تحليل و نقد و بررسي آن مي پردازيم.

سفر تجارتي رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ براي خديجه عَلَيْهَا السَّلَامُ

اينان نوشته اند روزي که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ عازم سفر شام و تجارت براي خديجه عَلَيْهَا السَّلَامُ گرديد، و هنگامي که مي خواستند حرکت کنند، خديجه عَلَيْهَا السَّلَامُ غلام خود «ميسره» را نيز همراه آن حضرت روانه کرد و بدو دستور داد همه جا از محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فرمانبرداري کند و خلاف دستور او رفتاري نکند.

عموهای رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ و به خصوص ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ نيز در وقت حرکت به نزد کاروانيان آمده و سفارش آن حضرت را به اهل کاروان کردند و بدین ترتيب کاروان به قصد شام حرکت کرد و مردمي که براي بدرقه رفته بودند به خانه های خود باز گشتند.

وجود ميمون و بابرکت رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ که به هر کجا قدم مي گذارد برکت و فراخي نعمت را با خود بدان جا ارمغان مي برد، موجب شد که اين بار نيز کاروان مکه مانند چند سال قبل، از آسایش و سود بيشتری برخوردار گردد و آن تعب و رنج و مشقت های سفرهای پيش را نيند، و از اين رو زودتر از معمول به حدود شام رسيدند.

مورخين عموماً نوشته اند: هنگامي که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ به نزديکی شام يا همان شهر بصری رسيد از کنار صومعه ای عبور کرد و در زير درختی که در آن نزديکی بود فرود آمده و نشست.

صومعه مزبور از راهبی بود که «نسطورا» نام داشت، و با ميسره که در سفرهای قبل از آن جا عبور می کرد، آشنایی پيدا کرده بود.

نسطورا از بالای صومعه خود قطعه ابری را مشاهده کرده بود که بالای سر کاروانیان سایه افکنده و هم چنان پیش رفت تا بالای سر آن درختی که مُحَمَّد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ پای آن منزل کرد، ایستاد.

میسره که به دستور بانوی خود همه جا همراه رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بود، و از آن حضرت جدا نمی شد، ناگهان صدای نسطورا را شنید که او را به نام صدا می زند!

میسره برگشت و پاسخ داده، گفت: بله!

نسطورا: این مردی که پای درخت فرود آمده کیست؟

میسره: مردی از قریش و از اهل مکه است!

نسطورا به میسره گفت: به خدا سوگند زیر این درخت جز پیغمبر فرود نیاید، و سپس سفارش آن حضرت را به میسره و کاروانیان کرد و از نبوت آن حضرت در آینده خبرهایی داد.

کار خرید و فروش و مبادله اجناس کاروانیان به پایان رسید و آماده مراجعت به مکه شدند. میسره در راه که به سوی مکه می آمدند، حساب کرد و دید سود بسیاری در این سفر عاید خدیجه عَلِيهَا السَّلَامُ شده، از این رو به نزد رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ آمده گفت: ما سال ها است برای خدیجه عَلِيهَا السَّلَامُ تجارت می کنیم و در هیچ سفری این اندازه سود نبرده ایم، و از این رو بسیار خوشحال بود و انتظار می کشید هر چه زودتر به مکه برسند و خود را به خدیجه عَلِيهَا السَّلَامُ رسانده و این مژده را به او بدهد.

و چون به پشت مکه و وادی «مَرَّ الظَّهْرَانِ» رسیدند به نزد رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ آمده گفت: «خوب است شما جلوتر از کاروان به مکه بروید و جریان مسافرت و سود بسیار این تجارت را به اطلاع خدیجه برسانید!»

نزدیک ظهر بود و خدیجه عَلِيهَا السَّلَامُ در آن ساعت در غرفه ای که مُشرف بر کوچه های مکه بود نشسته بود، ناگاه سواری را دید که از دور به سمت خانه او می آید و لکه ابری بالای سر او است و چنان است که پیوسته به دنبال او حرکت می کند و او را سایبانی می نماید.

سوار نزدیک شد و چون به در خانه خدیجه عَلِيهَا السَّلَامُ رسید و پیاده شد، دید مُحَمَّد صلی

الله علیه و آله است که از سفر تجارت بازمی گردد.

خدیده عَلَیْهَا السَّلَامُ مشتاقانه او را به خانه درآورد و حضرت با بیان شیرین و سخنان دلنشین خود جریان مسافرت و سود بسیاری را که عاید خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ شده بود شرح داد و خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ محو گفتار آن حضرت شده بود و پیوسته در فکر آن لکّه ابر بود و چون سخنان رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله تمام شد پرسید: میسره کجا است؟ فرمود: به دنبال ما او هم خواهد آمد.

خدیده عَلَیْهَا السَّلَامُ که می خواست ببیند آیا آن ابر برای سایبانی او دوباره می آید یا نه. گفت: خوب است به نزد او بروی و با هم بازگردید!

و چون حضرت از خانه بیرون رفت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ به همان غرفه رفت و به تماشا ایستاد و با کمال تعجب مشاهده کرد که همان ابر آمد و بالای سر آن حضرت سایه افکند تا از نظر پنهان گردید.

به دنبال این ماجرا میسره هم از راه رسید و جریان مسافرت و آنچه را دیده و از نسطورای راهب شنیده بود، برای خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ شرح داد و با مشاهدات قبلی خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ و چیزهایی که از مرد یهودی شنیده بود، او را مشتاق ازدواج با رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله کرد و شوق همسری آن حضرت را به سر او انداخت.

خدیده عَلَیْهَا السَّلَامُ به عنوان اجرت چهار شتر به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله داد. میسره را نیز به خاطر مژده ای که به او داده بود، آزاد کرد و آن گاه به نزد ورقه بن نوفل، که پسر عموی خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ بود، و به دین مسیح زندگی می کرد و مطالعات زیادی در کتاب های دینی داشت، رفت و داستان مسافرت محمّد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله را به شام و آنچه را دیده و شنیده بود همه را برای او تعریف کرد.

سخنان خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ که تمام شد، ورقه بن نوفل بدو گفت: «ای خدیجه اگر آنچه را گفتمی راست باشد، بدان که محمّد پیامبر این امت خواهد بود، و من هم از روی اطلاعاتی که به دست آورده ام، منتظر ظهور چنین پیغمبری هستم و می دانم که این امت را پیامبری

است که اکنون زمان ظهور و آمدن او است.»

این جریانات که به فاصله کمی برای خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ پیش آمده بود، او را بیش از پیش مشتاق همسری با مُحَمَّد صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ کرد و با این که بزرگان قریش آرزوی همسری او را داشتند و به خواستگاران که فرستاده بودند پاسخ منفی داده و همه را رد کرده بود، درصدد برآمد تا به وسیله ای علاقه خود را به ازدواج با مُحَمَّد صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ به اطلاع آن حضرت برساند، و از این رو به دنبال نفیسه دختر مُنیه، که یکی از زنان قریش و دوستان خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ بود فرستاد و به طور خصوصی درد دل خود را به او گفت و از او خواست تا نزد مُحَمَّد صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ برود و هر گونه که خود صلاح می داند موضوع را به آن حضرت بگوید.

نفیسه به نزد مُحَمَّد صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ آمد و به آن حضرت عرض کرد: ای مُحَمَّد! چرا زن نمی گیری؟

حضرت پاسخ داد: چیزی ندارم که به کمک آن زن بگیرم!

نفیسه گفت: اگر من اشکال کار را برطرف کنم و زنی مال دار و زیبا از خانواده ای شریف و اصیل برای تو پیدا کنم، حاضر به ازدواج هستی؟

فرمود: از کجا چنین زنی می توانم پیدا کنم؟

گفت: من این کار را خواهم کرد و خدیجه را برای این کار آماده می کنم.

سپس به نزد خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ آمد و جریان را گفت و قرار شد ترتیب کار را بدهند.

موضوع از صورت خصوصی بیرون آمد و به اطلاع عموهای رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ و عموی خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ عمرو بن اسد، و دیگر نزدیکان رسید و ترتیب مجلس خواستگاری و عقد داده شد.

و در پاره ای از نقل ها مانند روایت ابن اسحاق در سیره نامی از نفیسه و وساطت او در این باره ذکر نشده، و پیشنهاد آن پس از این سفر، از طرف خود خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ و بدون واسطه نقل گردیده، و عبارت سیره این گونه است:

«و کانت خدیجه امرأه حازمه شریفه لیبیه، مع ما اراد اله بها من کرامته، فلما اخبها میسره بما اخبها به بعثت الی رسول الله، فقالت له فیما یزعمون یابن عم: انی قد رغبت فیک لقرابتک، وسطتک فی قومک، و امانتک و حسن خلقک و صدق حدیثک، ثم عرضت علیه نفسها، و کانت خدیجه یومئذ اوسط نساء قریش نسباً و اعظمهن شرفاً، و اکثرهن مالاً، کل قومها کان حریصاً علی ذلک منها لو یقدر علیه؛ (۱) خدیجه زنی دورانیش و شریف و خردمند بود، گذشته از آن که خدای سبحان نیز اراده بزرگواری آن زن را فرموده بود، و بدین جهت بود که چون میسره آن گزارش را بدو داد، به نزد رسول خدا فرستاد و چنان چه گفته اند پیغام داد که ای عموزاده! من به خاطر خویشاوندی و شرافت خانوادگی شما و امانت و حسن خلق و راست گویی که در شخص شما وجود دارد، به ازدواج با شما علاقه مند شده ام. و بدین ترتیب خود را بر آن حضرت عرضه داشت، و خدیجه در آن روز از نظر نسب در میان زنان قریش از دیگران برتر و شرافتمندتر و از نظر ثروت ثروتمندتر بود، و همه مردان مکه علاقه مند به ازدواج با او بودند.»

که البته این روایت با نقل های دیگر قابل جمع است که در آغاز برای استمزاج و نظرخواهی نفیسه را نزد آن حضرت فرستاده، و پس از جلب رضایت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ خود او مستقیماً پیشنهاد ازدواج را داده باشد؛ چنان چه برخی گفته اند. و این بود اصل داستان و دنباله آن تا مراسم مجلس عقد، ولی تذکر چند مطلب به عنوان نقد و بررسی در این داستان لازم است.

نقد و بررسی این داستان

۱. نخستین مطلبی که مورد بحث واقع شده، صحّت و سقیم اصل این داستان و اثبات وقوع آن از نظر تاریخی است؛ زیرا این داستان نیز همانند داستان سفر قبلی رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ به همراه ابوطالب مورد خدشه و تردید است و روایت متقن و مسندی در این باره به

ص: ۴۰۳

۱- ابن هشام حمیری، ابو محمد عبدالملک، السیره النبویه، ج ۱، ص ۱۸۹.

دست ما نرسیده، جز همان روایاتی که یا بدون سند و یا به صورت مرفوع، از ابن اسحاق و جابر و خزیمه نقل شده، که از نظر حدیث شناسان چندان اعتباری ندارد، چنان چه بر اهل فن پوشیده نیست، و همان خدشه هایی که در حدیث بحیرای راهب و سفر قبلی رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ بود، در این جا نیز وجود دارد، و خلاصه این داستان در حدیث معتبری نقل نشده.

۲. در عموم این روایات این جمله به چشم می خورد که خدیجه عَلِيهَا السَّلَامُ رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ را اجیر کرد، و همین ماجرا سبب این ازدواج گردید، در صورتی که در حدیث دیگری که از عَمَّار بن یاسر نقل شده، و یعقوبی در تاریخ خود آن را روایت نموده، عَمَّار بن یاسر گوید: داستان ازدواج ربطی به سفر رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ و اجیر شدن آن حضرت برای خدیجه نداشته، و اساساً رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ در طول زندگی خود نه اجیر خدیجه و نه اجیر احدی از مردم دیگر نشد.

و روایت عَمَّار بن یاسر این گونه است که می گوید:

«انا اعلم بتزویج رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ خدیجه بنت خویلد، كنت صديقاً له فانا لنمشي يوماً بين الصفا و المروه اذ بخدیجه بنت خویلد و اختها هاله، فلَمَّا رأت رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ جائنتني هاله اختها، فقالت: يا عَمَّار ما لصاحبك حاجة في خدیجه؟ قلت: والله ما ادري! فرجعت فذكرت ذلك له، فقال: ارجع فواضعها وعدّها يوماً تاتيها؛ من از داستان ازدواج رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ با خدیجه دختر خویلد آگاه ترم. من که با آن حضرت دوست نزدیک بودم روزی به همراه رسول خدا میان صفا و مروه می رفتیم که ناگهان خدیجه و خواهرش هاله پدیدار شدند، و چون خدیجه رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ را دیدار کرد، خواهرش هاله به نزد من آمد و گفت: ای عَمَّار دوست تو را در خدیجه نیازی نیست؟ (و علاقه به ازدواج با او ندارد؟) گفتم: به خدا سوگند اطلاعی ندارم. و پس از این گفت و گو بازگشته و مطلب را برای آن حضرت بازگفتم، رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ فرمود: برگرد و (برای گفت و گو در این باره) با او وعده دیداری را در روزی قرار بگذار تا نزد او برویم.»

و در پایان این روایت این گونه است که می گوید:

«... و إِنَّه ما كان ممّا يقول النَّاس أنها استاجرتَه بشيء و لا كان اجيراً لَاحِدٍ قَطُّ؛^(۱) جریان این گونه که مردم می گویند نبود و خدیجه رسول خدا را برای کاری اجیر نکرد، و آن حضرت هیچ گاه اجیر کسی نشد.»

و البتّه این روایت هم در بی اعتباری همانند روایات قبلی است، و یعقوبی نیز آن را به این صورت نقل کرده که «رَوَى بعضهم عن عمّار بن یاسر...»

و در متن روایت هم جمله ای هست که قابل خدشه است، ولی می تواند آن روایات کم اعتبار قبلی را نیز کم اعتبارتر کند و موجب تردید بیشتری در صحّت آنها گردد، مگر آن که کسی پاسخ دهد که کارگری رسول خدا صِلَى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ برای خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ به صورت مضاربه و شرکت در سود حاصله بوده، نه اجاره اصطلاحی، چنان چه در برخی از روایات نیز بدان تصریح شده؛ مانند روایت کشف الغمه که در بحار الأنوار نقل شده و عبارت آن چنین است:

«كانت خدیجه بنت خویلد امرأه تاجره ذات شرف و مال تستأجر الرجال فی مالها، و تضاربهم اياه بشيء تجعله لهم منه.»^(۲)

و عبارت سیره ابن هشام نیز بدون کم و زیاد همین گونه است^(۳) که از این عبارت می توان استفاده کرد که تعبیر به اجیر و استیجار نیز در روایات دیگر ممکن است به همین معنای مضاربه باشد و به اصطلاح تسامحی از این نظر در عبارت شده باشد.

عَلِیْهَا السَّلَامُ. چنان چه از روایات قبلی و همین روایت عمّار بن یاسر استفاده شد، بر فرض صحّت اصل داستان، ارتباط آن با ازدواج خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ و آن حضرت نیز ثابت نشده، و از این جهت نیز این روایات قابل بحث و بررسی است و خالی از خدشه نخواهد بود.

ص: ۴۰۵

۱- ابن واضح یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۲.

۲- مجلسی، محمّدباقر، بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۹.

۳- ابن هشام حمیری، ابو محمد عبدالملک، السیره النبویّه، ج ۱، ص ۱۸۷.

دو. سخن در باره سن رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ در هنگام ازدواج در باره سن رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در هنگام ازدواج عموماً گفته اند: آن حضرت در آن هنگام بیست و پنج سال از عمر شریفش گذشته بود.

ولی در باره سن خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ اختلافی در روایات دیده می شود، که مشهور در آنها نیز آن است که خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ در آن هنگام چهل سال داشت.

و در برابر این قول مشهور، اقوال دیگری نیز هست؛ مانند قول ۲۵ سال و ۲۸ سال و عَلَیْهَا السَّلَامُ ۰ سال و عَلَیْهَا السَّلَامُ ۵ و ۴۵ سال... (۱) و از برخی نقل شده که قول نخست را ترجیح داده اند، ولی دلیلی برای آن ذکر نکرده است، (۲) و شاید توجیه دیگری را که برخی از نویسندگان کرده اند، بتواند دلیل و یا تأییدی بر این قول و یا قول های دوم و سوم نیز باشد، که گفته اند:

با توجه به فرزندی که خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ به دنیا آورده، می توان احتمال داد که سن خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ کمتر از چهل سال بوده و تاریخ نگاران عرب رقم چهل را به دلیل آن که رقم کاملی است انتخاب کرده اند. (۳)

نگارنده گوید: تأیید دیگر این گفتار نیز حمل فاطمه عَلَیْهَا السَّلَامُ و ولادت آن بانوی محترمه در سال پنجم بعثت می باشد، که انشاء الله در جای خود به طور تفصیل روی آن بحث خواهد شد و اکنون به طور اجمال بیان گردید، که چون طبق روایات معتبر محدثین شیعه رضوان الله علیهم فاطمه عَلَیْهَا السَّلَامُ مولود اسلام بوده و در سال پنجم بعثت رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ به دنیا آمده، موجب ایراد برخی از برادران اهل سنت، که ولادت آن بانوی عالمیان را پنج سال قبل از بعثت دانسته اند قرار گرفته، و موجب استبعاد آنان شده، چون روی روایات شیعه و قول مشهور در باره سن حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ در وقت ازدواج با رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لازم آید که

ص: ۴۰۶

۱- عاملی، سید جعفر مرتضی، الصحیح من سیره النبی الاعظم، ج ۱، ص ۱۲۶.

۲- همان.

۳- نصیری، محمد، تاریخ تحلیلی اسلام، ج ۱، ص ۳۱ - ۳۲.

خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ در سنّ شصت سالگی به فاطمه عَلَیْهَا السَّلَامُ حامله شده باشد، و این مطلب روی جریان طبیعی و عادی بعید است، که البته این استبعاد پاسخ های دیگری هم دارد و یکی از آنها همین است که شنیدید و بقیه را هم انشاء الله تعالی در جای خود ذکر خواهیم کرد. و به هر صورت مشهور همان است که خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ در آن هنگام چهل ساله بوده، ولی قول به این که بیست و هشت ساله بوده نیز خالی از قوت نیست، چنان چه در چند حدیث آمده است، (۱) و الله اعلم.

این را هم بد نیست بدانید که:

برخی عقیده دارند خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ در هنگام ازدواج با رسول خدا صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آٰلِهِ بَاکَرَه بوده و قبلاً شوهری نکرده بود، و در این باره به حدیثی که ابن شهر آشوب در مناقب روایت کرده، تمسک جسته اند که می گوید:

«و روی احمد البلاذری و ابوالقاسم الکوفی فی کتابیها و المرتضی فی الشافی، و ابوجعفر فی التلخیص: انّ النبی صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آٰلِهِ تَزَوَّجَ بِهَا وَ کانت عذراء... یؤکد ذلك ما ذکر فی کتابی الانوار و البدع: ان رقیه و زینب کانتا ابنتی هاله اخت خدیجه؛ (۲) احمد بلاذری و ابوالقاسم کوفی در کتاب های خود و سید مرتضی در کتاب شافی و شیخ ابوجعفر طوسی در کتاب تلخیص روایت کرده اند که هنگامی که رسول خدا صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آٰلِهِ بَاکَرَه با خدیجه ازدواج کرد، آن بانوی محترمه باکره بود، و تأیید این گفتار مطلب دیگری است که در کتاب های الانوار و البدع روایت شده، که رقیه و زینب دختران هاله خواهر خدیجه بوده اند، نه خود خدیجه.»

و نیز به گفتار صاحب کتاب الاستغاثه استشهاد کرده اند که گوید: «همه کسانی که اخبار نقل کرده و روایات از آنها به جای مانده، از شیعه و اهل سنت، اجماع دارند که مردی از اشراف قریش و رؤسای آنها نمانده بود که به خواستگاری خدیجه نرود و درصدد آن بر نیاید. و خدیجه

ص: ۴۰۷

۱- ابن شهر آشوب، محمد بن علی، مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۱۵۹.

۲- مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۱۰ و ۱۲.

همه آنها را بازگردانده و یا پاسخ ردّ به آنها داد و چون رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ او را به همسری خویش درآورد، زنان قریش بر او خشم کرده و از او کناره گیری کردند و به او گفتند: بزرگان و اشراف قریش از تو خواستگاری کردند و به همسری هیچ یک از آنها درنیامدی و به همسری محمّد، یتیم ابوطالب، که مرد فقیری است و مالی ندارد درآمدی؟ و با این حال چگونه اهل فهم می توانند بپذیرند که خدیجه به همسری مردی اعرابی از بنی تمیم درآمده و بزرگان قریش را نپذیرفته باشد؟... و این مطلبی است که مردم صاحب نظر آن را نمی پذیرند.»(۱)

و به دنبال آن این بحث عنوان شده، که آیا رقیه و امّ کلثوم که به همسری عثمان درآمدند و هم چنین زینب که همسر ابوالعاص بن ربیع گردید، دختران صلبی و واقعی رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بودند و یا ربیبه آن حضرت بوده اند؟(۲)

ولی به نظر نگارنده روایت ابن شهر آشوب با توجه به این که می تواند معنای دیگری داشته باشد، که نمونه اش در باره برخی از بزرگ زنان عالم نیز وارده شده و اکنون جای توضیح و بحث بیشتر در آن باره نیست، نمی تواند در برابر آن شهرت بسیاری که در باره ازدواج خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ قبل از مفتخر شدن به همسری رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ با دو شوهر خود بود، مقاومت کند.

و چنان چه علامه شوشتری در قاموس الرجال گوید: اصل این نسبت نیز مورد تردید است و ابوالقاسم کوفی نیز مرد فاسد المذهب و بی عقلی بوده و سید و شیخ رحمهما الله تعالی نیز احتمالاً قول همان ابوالقاسم کوفی را نقل کرده اند، نه این که مختار خودشان بوده.(۳)

و هم چنین استبعادی که در گفتار صاحب کتاب الاستغاثه بود، نیروی برابری با آن شهرت را ندارد و بهتر آن است که این بحث را به همین جا خاتمه داده و به دنبال بحث در موضوع بعدی برویم.

ص: ۴۰۸

- ۱- ابوالقاسم کوفی، علی بن احمد، الاستغاثه، ج ۱، ص ۷۰.
- ۲- شوشتری، محمّد تقی تستری، قاموس الرجال، ج ۱۰، ص ۴۳۱.
- ۳- عاملی، سید جعفر مرتضی، الصحیح من سیره النبی الاعظم، ج ۱، ص ۱۲۲ - ۱۲۶.

مشهور آن است که خواستگاری و خطبه عقد به وسیله ابوطالب علیه السلام، عموی رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، انجام گردید و پذیرش و قبول آن نیز از سوی عمرو بن اسد عموی خدیجه علیها السلام صورت گرفت و در برابر این گفتار مشهور، اقوال دیگری نیز وجود دارد؛ مانند این که خطبه عقد به وسیله حمزه بن عبدالمطلب یا دیگری از عموهای آن حضرت انجام شد، و یا این که پدر خدیجه علیها السلام خویلد بن اسد و یا پسر عموی خدیجه علیها السلام، ورقه بن نوفل از طرف خدیجه علیها السلام قبول کرده و آن بانوی محترمه را به عقد رسول خدا درآورد.

و بلکه در پاره ای از روایات گفتار نابجای دیگری نیز نقل شده، که خدیجه علیها السلام به پدر خود خویلد، شرابی داده و او را مست کرد، و او در حال مستی این ازدواج را پذیرفت، چون به حال عادی بازگشت و از جریان مطلع گردید بنای مخالفت با این ازدواج را گذارده و بالأخره با وساطت و پا در میانی برخی از نزدیکان به ازدواج مزبور تن داده و آن را پذیرفت.

که پاسخ آن را چند تن از راویان و اهل تاریخ عهده دار شده، که ما متن گفتار ابن سعد را در طبقات برای شما انتخاب کرده و نقل می کنیم، که پس از ذکر چند روایت بدین مضمون می گوید:

«و قال محمد بن عمر: فهذا كله عندنا غلط و وهم، و الثبت عندنا المحفوظ عن اهل العلم ان اباهما خويلد بن اسد مات قبل الفجار، و ان عمها عمرو بن اسد زوجها رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ؛ (۱) محمد بن عمر گفته است که تمامی این روایات در نزد ما ناصحیح و موهوم است و صحیح و ثابت نزد ما و دانشمندان آن است که پدر خدیجه، یعنی خویلد بن اسد، پیش از جنگ فجار از دنیا رفته بود و عمویش عمرو بن اسد او را به ازدواج رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ درآورد.»

و نظیر همین عبارت از واقعی نقل شده. (۲)

ص: ۴۰۹

۱- ابن سعد واقعی، ابو عبدالله محمد، الطبقات الكبرى، ج ۱، ص ۱۳۳.

۲- مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۱۹؛ طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، ج ۲، ص ۳۶.

و هم چنین اقوال غیر مشهور دیگر را نیز پاسخ داده و نیازی به ذکر آنها نیست. (۱)

یک اشتباه تاریخی دیگر

و نیز در پاره ای از روایاتی که در مورد این ازدواج فرخنده رسیده ظاهراً یک اشتباه دیگری نیز رخ داده، که به جای عمومی خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ یعنی عمرو بن اسد ورقه بن نوفل بن اسد، به عنوان عمومی خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ آمده، که این مطلب گذشته از آن که در اصل، خلاف مشهور است، از نظر نسبی هم اشتباه است؛ زیرا ورقه بن نوفل پسر عمومی خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ است، نه عمومی خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ.

و بعید نیست که این کار از تصرّفات ناقلان حدیث بوده، که چون نام عمومی خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ در حدیث آمده بوده، و ورقه بن نوفل هم شهرتی افسانه ای داشته، آن عنوان را با این نام منطبق دانسته و به این صورت در آورده اند.

خطبه عقد

مرحوم صدوق در کتاب من لا یحضره الفقیه و شیخ کلینی در کتاب شریف کافی با مقداری اختلاف خطبه عقدی را که به وسیله ابوطالب عَلَیْهِ السَّلَامُ ایراد شده نقل کرده اند که متن آن طبق روایت شیخ صدوق رحمه الله علیه این گونه است:

«الحمد لله الذي جعلنا من زرع ابراهيم و ذريه اسماعيل، و جعل لنا بيتاً محجوجاً و حرماً آمناً يُجبي اليه ثمرات كل شيء، و جعلنا الحكماء على الناس في بلدنا الذي نحن فيه، ثم ان ابن اخي محمداً بن عبد الله بن عبد المطلب لا يوزن برجل من قریش الاربيح، و لا يقاس باحد منهم الا عظم عنه، و ان كان في المال قل، فان المال رزق حائل و ظل زائل، و له في خديجه رغبه و لها فيه رغبه، و الصداق ما سألتهم عاجله و آجله، و له خطر عظيم و شأن رفيع و لسان شافع جسيم؛ (۲) سپاس خدای را که ما را از کشت و محصول ابراهیم و ذریه

ص: ۴۱۰

۱- برای اطلاع بیشتر می توانید به کتاب: عاملی، سید جعفر مرتضی، الصحیح من سیره النبی الأعظم، ج ۱، ص ۱۱۳ به بعد نیز مراجعه کنید.

۲- کلینی، ابوجعفر محمد بن یعقوب، فروع کافی، ج ۲، ص ۱۹ - ۲۰؛ شیخ صدوق، محمد بن علی، من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۳۹۷.

اسماعیل قرار داد، و برای ما خانه مقدّسی را که مقصود حاجیان است و حرم امنی است که میوه هر چیز به سوی آن گردد آید بنا فرمود، و ما را در شهری که هستیم حاکمان بر مردم قرار داد. سپس برادرزاده ام محمّد بن عبد الله بن عبدالمطلب مردی است که با هیچ یک از مردان قریش هم وزن نشود، جز آن که از او برتر است، و به هیچ یک از آنها مقایسه نشود، جز آن که بر او افزون است، و او اگر چه از نظر مالی کم مال است، ولی مال پیوسته در حال دگرگونی و بی ثباتی و همچون سایه ای رفتنی است، و او نسبت به خدیجه راغب و خدیجه نیز به او مایل است، و مهریه او را نیز هر چه نقدی و غیر نقدی بخواهید آماده است، و محمّد را داستانی بزرگ و شأنی والا و شهرتی عظیم خواهد بود.»

و در کتاب شریف کافی این گونه است که پس از این خطبه عمومی خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ خواست به عنوان پاسخ ابوطالب عَلَیْهِ السَّلَامُ سخن بگوید، ولی به لکنت زبان دچار شد و نتوانست، از این رو خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ خود به سخن آمده، گفت:

«عمو جان! اگر چه شما به عنوان گواه اختیاردار من هستی، ولی در اختیار انتخاب من خود شایسته تر از دیگران هستم، و اینک ای محمّد! من خود را به همسری تو درمی آورم و مهریه نیز هر چه باشد به عهده خودم و در مال خودم خواهد بود، اکنون به عمومی خود (ابوطالب) دستور ده تا شتری نحر کرده و ولیمه ای ترتیب دهد و به نزد همسر خود آی!»

ابوطالب فرمود: «گواه باشید که خدیجه محمّد را به همسری خویش پذیرفت و مهریه را نیز در مال خود ضمانت کرد!»

برخی از قرشیان با تعجب گفت: «شگفتا! که زنان مهریه مردان را به عهده گیرند؟!»

ابوطالب سخت به خشم آمده، روی پای خود ایستاد و گفت: «آری اگر مردی همانند برادرزاده من باشد زنان با گران بهاترین مهریه خود خواهانشان می شوند و اگر همانند شما باشند، جز با مهریه گران بها حاضر به ازدواج نمی شوند!»

و در روایت خرائج راوندی است که چون خطبه عقد به پایان رسید و محمّد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ برخاست تا به همراه عمویش ابوطالب عَلَیْهِ السَّلَامُ به خانه برود، خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ به آن

حضرت عرض کرد: «الی بیتک فیتی بیتک و انا جاریتک»؛ (۱) به سوی خانه خود بیا که خانه من خانه تو است و من هم کنیز توام!»

و از کتاب المنتقی کازرونی نقل شده که چون مراسم عقد به پایان رسید خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ به کنیزکان خود دستور داد حالت شادی به خود گرفته و دف ها را بزنند و سپس به رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ عرض کرد:

«یا محمّد! مر عمّیک اباطالب ینحر بکره من بکراتک و اطعم الناس علی الباب و هلمّ فقل (۲) مع اهلک، فاطعم الناس و دخل رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فقل مع اهله خدیجه؛ (۳) ای محمّد! به عمویت ابوطالب دستور ده شتر جوانی از شترانت را نحر کند و مردم را بر در خانه اطعام کن و بیا در کنار خاندانت چاشت را به استراحت بگذران، و ابوطالب این کار را کرد و رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ به نزد خدیجه آمده و در کنار او به استراحت روزانه پرداخت.»

و این دو حدیث دلالت بر کمال علاقه و عشق خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ نسبت به رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ دارد؛ چنان چه تا پایان عمر این عشق را نسبت به آن حضرت حفظ کرده بود، صلوات الله علیها.

مهریه چقدر بود و چه کسی پرداخت؟

در این که مهریه چقدر بود و پرداخت آن را چه کسی به عهده گرفت، اختلافی در روایات دیده می شود، که از آن جمله روایت بالا است، که در آن بدون ذکر مقدار آمده است که پرداخت آن را خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ به عهده گرفت.

و از کشف الغمه از ابن حماد و نیز از ابن عباس نقل شده، که رسول خدا صلی الله علیه و

ص: ۴۱۲

۱- . راوندی، قطب الدّین، الخرائج و الجرائح، ص ۱۸۷.

۲- . لفظ «قل» در این جا از قیلوله به معنای استراحت در چاشت گرفته شده، و برخی که شاید معنای آن را نفهمیده اند «لام» را تبدیل به «میم» کرده و «فقم» ضبط کرده اند، و خصوصیت وقت چاشت ظاهراً بدان جهت بوده که در شهر مکه غالباً هوا گرم و عموماً ساعت چاشت را تا نزدیک غروب در خانه ها به استراحت می گذرانده اند و آن گاه برای حوائج خود از خانه خارج می شده اند.

۳- . مجلسی، محمّدباقر، بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۱۰، ۱۲ و ۱۹.

آله خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ را با مهریه دوازده اوقیه طلا به ازدواج خویش درآورد و مهریه زنان دیگر آن حضرت نیز همین مقدار بود. (۱)

و در اعلام الوری طبرسی دوازده اوقیه و نیم ذکر شده، چنان چه از دانشمندان اهل سنت نیز مؤلف سیره الحلبیه همین قول را نقل کرده، و سپس گفته است که هر وقیه چهل درهم است که در نتیجه مجموع مهریه پانصد درهم شرعی بوده.

و تفاوت دیگری که در نقل سیره حلبیه دیده می شود، آن است که گوید: پرداخت مهریه مزبور را ابوطالب به عهده گرفت. (۲)

و قول دیگری که در سیره حلبیه و سیره ابن هشام و برخی از تواریخ دیگر آمده، آن است که گفته اند: «و اصدقها رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ عَشْرِينَ بَكْرَةً» (۳) رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ به خدیجه بیست شتر ماده جوان مهریه داد.» و در نقل دیگری نیز آمده که ورقه بن نوفل خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ را با مهریه چهارصد دینار به عقد رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ درآورد. (۴)

و از کامل مبرد نقل شده که بیست شتر را ابوطالب عَلَیْهِ السَّلَامُ به عهده گرفت و دوازده وقیه و نیم طلا را خود رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ پرداخت که مهریه مجموع آنها بود. (۵)

نگارنده

گوید: روایاتی که در باب «مهر السنه» آمده همان روایت پانصد درهم را تأیید می کنند؛ چنان چه در چند حدیث با اندک اختلافی آمده که امام باقر عَلَیْهِ السَّلَامُ و امام صادق عَلَیْهِ السَّلَامُ فرمودند:

«ما زَوْجَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ شَيْئاً مِنْ بَنَاتِهِ وَ لَا تَزَوَّجَ شَيْئاً مِنْ نَسَائِهِ عَلَيَّ أَكْثَرَ مِنْ

ص: ۴۱۳

۱- همان.

۲- حلبی، علی بن برهان، السیره الحلبیه، ج ۱، ص ۱۶۵.

۳- حلبی، علی بن برهان، السیره الحلبیه، ج ۱، ص ۱۶۵؛ ابن هشام حمیری، ابومحمد عبدالملک، السیره النبویه، ج ۱، ص ۱۹۰؛ معروف حسنی، سید هاشم، سیره المصطفی، ص ۶۰؛ ابن اسحاق، ابو عبدالله محمد، سیره النبی، ج ۱، ص ۲۰۶.

۴- مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۱۹.

۵- منصور لیمود، شیخ حامد محمود، منتقی النقول، ص ۱۳۹.

اثنی عشر اوقیه و نش یعنی نصف اوقیه؛^(۱) تزویج نکرد رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ هِیچ یک از دختران خود و نه هِیچ یک از زنانش را به بیش از دوازده وقیه و نیم.»

و طبرسی رحمه الله علیه در اعلام الوری گوید: «و مهرها اثنتا عشره اوقیه و نش و کذلک مهر سایر نساء.»^(۲)

و در روایت امام صادق عَلَیْهِ السَّلَامُ این گونه است که فرمود: «ما تزوج رسول الله صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ شیئاً من نساءه و لا زوج شیئاً من بناته علی اکثر من اثنی عشر اوقیه و نش، والواقیه اربعون درهما، و النش عشرون درهما.»^(۳)

و در داستان ازدواج حضرت جواد الائمه: با دختر مأمون عباسی نیز آمده که فرمود: «و بذلت لها من الصداق ما بذله رسول الله صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ لازواجه و هو اثنتا عشره اوقیه و نش و علی تمام الخمسمائه؛^(۴) من صداق او را همان قرار دادم که رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ به زنانش بذل فرمود و آن دوازده وقیه و نیم بود، که تمامی پانصد درهم بر ذمه من است.»

سه. تا خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ زنده بود رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ زن دیگری اختیار نکرد

این مطلب از نظر تاریخ مسلم است که تا خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ زنده بود رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ زن دیگری نگرفت و خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ بنا بر قول مشهور و صحیح سال دهم بعثت، یعنی بیست و پنج سال پس از این ازدواج فرخنده و میمون از دنیا رفت، و زن های متعدّد و زیاد دیگری را که رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ به ازدواج و همسری خویش در آورد، همگی پس از وفات خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ بود، و در جای خود در بحث تعدّد زوجات رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ انشاء الله تعالی خواهیم گفت که این داستان بهترین دلیل و شاهد بر

ص: ۴۱۴

۱- . طبرسی، فضل بن حسن، اعلام الوری باعلام الهدی، ص ۱۴۷. یعنی مهر خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ دوازده وقیه و نیم بود، چنان چه مهریه زنان دیگر آن حضرت نیز همین مقدار بود.

۲- . مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ج ۱۰۳، ص ۳۴۷ به بعد.

۳- . شیخ صدوق، محمد بن علی، معانی الاخبار، ص ۲۱۴؛ کلینی، ابوجعفر محمد بن یعقوب، فروع کافی، ج ۲، ص ۲۰.

۴- . شیخ صدوق، محمد بن علی، من لایحضره الفقیه، ج ۳، ص ۳۹۸.

این مطلب است که انگیزه ازدواج های مکرر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ پس از وفات خدیجه عَلَیْهَا السَّلَام انگیزه های سیاسی و اجتماعی بوده که آن بزرگوار می خواسته بدین وسیله پیوندهای محکم و بیشتری با افراد سرشناس و قبایل معروف عرب پیدا کرده و از این طریق برای پیشرفت اسلام و مکتب مقدس خود استفاده و بهره بیشتری ببرد، به شرحی که به خواست خدای تعالی پس از این خواهیم گفت.

و گرنه معقول نیست کسی مانند رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ که از هر گونه امکانات مادی بهره مند بوده و همه جاذبه هایی را که معمولاً مورد توجه زنان می باشد، همچون فصاحت زبان و زیبایی خارق العاده صورت و شهرت فامیلی و شخصیت ذاتی، و در یک جمله آنچه خوبان همه داشتند همه را دارا باشد، ولی تا سن پنجاه سالگی با یک زن بیوه دو شوهر کرده بچه داری که از نظر سن نیز پانزده سال یا چیزی کمتر از او بزرگ تر است سازگاری کند، و هیچ به فکر ازدواج مجددی نیفتد، و پس از وفات او آن همه زن بگیرد، و باز هم مانند دشمنان مغرض و مخالف اسلام بگوییم هدف آن حضرت در آن ازدواج ها استفاده های مالی و یا کامیابی های جنسی بوده، و به ناچار باید این حقیقت را بپذیریم که هدف، همان هدف مقدس ترویج اسلام با استفاده از یک وسیله طبیعی و اجتماعی بوده که روی بافت اجتماع آن روز بهترین وسیله بوده است و انشاء الله در جای خود توضیح بیشتری در این باره خواهیم داد.

فرزندان رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ از خدیجه عَلَیْهَا السَّلَام

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ به جز ابراهیم که از ماریه قبطیه، کنیز مصری آن حضرت، متولد شد همان کنیزی که مقوقس (حاکم مصر) برای آن حضرت فرستاد فرزندان دیگر آن بزرگوار همگی از بانوی بزرگوارش خدیجه عَلَیْهَا السَّلَام بود که خدای تعالی به آن حضرت عنایت فرمود، که البته در عدد آنها و بلکه در نام آنها نیز اختلاف است، و مشهور آن است که آنها شش تن بودند، یعنی دو پسر و چهار دختر، و دانشمند فقید مرحوم دکتر آیتی در تاریخ پیامبر اسلام نام آنها و ترتیب ولادت و وفات آنها را بدین گونه ذکر کرده، که ذیلاً

۱. قاسم، که نخستین فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله است، و پیش از بعثت در مکه تولد یافت، و رسول خدا صلی الله علیه و آله به نام وی ابوالقاسم کنیه گرفت، و نیز نخستین فرزندی است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله در مکه وفات یافت و در آن موقع دو ساله بود.

۲. زینب، دختر بزرگ رسول خدا صلی الله علیه و آله، که بعد از قاسم در سی سالگی رسول خدا صلی الله علیه و آله تولد یافت، و پیش از اسلام به ازدواج پسر خاله خود «ابوالعاص بن ربیع» درآمد و پس از جنگ بدر به مدینه هجرت کرد و در سال هشتم هجرت در مدینه وفات یافت.

عَیْهَا السَّلَامُ. رقیه، که پیش از اسلام و بعد از زینب، در مکه تولد یافت و پیش از اسلام به عقد عتبه بن ابی لهب درآمد و پس از نزول سوره «تبت یدا ابی لهب» و پیش از عروسی به دستور ابولهب و همسرش امّ جمیل از وی جدا گشت. و سپس به عقد عثمان بن عفّان درآمد و در هجرت اول مسلمین به حبشه با وی هجرت کرد و آن گاه به مکه بازگشت و به مدینه هجرت کرد و در سال دوم هجرت، سه روز بعد از بدر، همان روزی که مژده فتح بدر به مدینه رسید، وفات یافت.

۴. امّ کلثوم، که نیز در مکه تولد یافت و پیش از اسلام به عقد عتبه بن ابی لهب درآمد و مانند خواهرش پیش از عروسی از عتبه جدا شد، و در سال سوم هجرت به ازدواج عثمان بن عفّان درآمد، و در سال نهم هجرت وفات کرد.

۵. فاطمه عَیْهَا السَّلَامُ، که ظاهراً در حدود پنج سال پیش از بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله در مکه تولد یافت (۱) و در مدینه به ازدواج امیرالمؤمنین علی عَیْهَا السَّلَامُ درآمد، و پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله به فاصله ای در حدود چهل روز تا هشت ماه وفات یافت و

ص: ۴۱۶

۱- . البتّه نظر دانشمندان و محدّثین شیعه عموماً آن است که ولادت آن حضرت پنج سال بعد از بعثت بوده، و شاید به همین جهت نیز ایشان به عنوان ظاهر این قول را ذکر کرده اند.

نسل رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ تنها از وی باقی ماند و یازده امام معصوم عَلَيْهِ السَّلَام از دامن مطهر وی پدید آمدند.

۶. عبد الله، که پس از بعثت رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در مکه متولد شد و طیب و طاهر لقب یافت. و در همان مکه وفات کرد و پس از وفات او عاص بن وائل سهمی، رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ را ابتر خواند و سوره کوثر در پاسخ وی نازل گردید. (۱)

و البته همان گونه که گفته شد، آنچه ایشان انتخاب کرده و نوشته اند بر طبق قول مشهور است، ولی اقوال دیگری هم در این باره هست که در سیره ابن هشام و کتاب المنتقی فی مولد المصطفی (۲) و کتاب های دیگر نقل شده، که ما چون در نظر داریم انشاء الله تعالی در جای دیگری در این باره به تفصیل بحث کنیم، در این جا به همین اندازه اکتفا کرده و می گذریم.

شمه ای از فضایل خدیجه علیها السلام

گرچه مرسوم است فضایل افراد را معمولاً در فصل پس از حیات و زندگی آنها ذکر می کنند، ولی نگارنده را دریغ آمد که در این جا بدون ذکری از فضایل این بانوی اسلام بگذریم و انشاء الله تعالی در جای دیگر نیز به مناسبت های گوناگونی که در پیش است، فضایل دیگری را بیان خواهیم داشت. گرچه معلوم نیست اصل این رسم نیز رسم درستی باشد.

این حدیث در کتاب های حدیثی شیعه و اهل سنت آمده که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرموده:

«كَمَلُ مِنَ الرِّجَالِ خَلْقٌ كَثِيرٌ وَ لَمْ يَكْمَلْ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَرْيَمُ، وَ آسِيَةُ امْرَأَةِ فِرْعَوْنَ، وَ خَدِيجَةُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ، وَ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ؛ (۳)»
از مردان گروه زیادی به کمال رسیدند، ولی از میان زنان جز چهار زن کسی به مرحله کمال نرسید: مریم، و آسیه همسر فرعون، و خدیجه

ص: ۴۱۷

۱- . آیتی، محمد ابراهیم، تاریخ پیامبر اسلام، ص ۶۹ - ۷۱.

۲- . ابن هشام حمیری، ابو محمد عبدالملک، السیره النبویه، ج ۱، ص ۱۹۰؛ مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ج ۲۲، ص ۱۶۶.

۳- . طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۳۲۰؛ زمخشری، محمود بن عمر، تفسیر کشاف، ج ۳، ص ۲۵۰؛ طبری، محمد بن جریر، جامع البیان عن تأویل آی القرآن، ج ۳، ص ۱۸۰.

و در حدیث دیگری که ابن حجر در کتاب الاصابه و دیگران از ابن عباس روایت کرده اند، این گونه است که گوید: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ چهار خط روی زمین ترسیم کرده، آن گاه فرمود: «افضل نساء اهل الجنة خديجه، و فاطمه و مريم و آسيه»^(۱) برترین زنان اهل بهشت: خديجه و فاطمه و مريم و آسيه هستند.»

و در روایت دیگری که او و ابن عبدالبر و دیگران از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ با مختصر اختلافی روایت کرده اند، این گونه است که فرمود: «خير نساء العالمين اربع، مريم و آسيه و خديجه و فاطمه»^(۲) بهترین زنان جهانیان چهار زن هستند: مريم و آسيه و خديجه و فاطمه.

و از عایشه روایت کرده اند که گوید: «هیچ گاه نمی شد که رسول خدا از خانه بیرون رود، جز آن که خديجه را یاد می کرد و ستایش و مدح او را می نمود، تا این که روزی طبق همان شیوه ای که داشت نام خديجه را برد و او را یاد کرد، در این وقت رشک و حسد مرا گرفت و گفتم: هل كانت الا عجزوا فقد ابدلك الله خيراً منها»^(۳) خديجه جز پیرزنی بیش نبود، در صورتی که خداوند بهتر از او بهره تو کرده!»

عایشه گوید: در این وقت رسول خدا که این سخن مرا شنید غضبناک شد به حدی که از شدت غضب موهای جلوی سر آن حضرت حرکت کرد، آن گاه فرمود: «والله ما ابدلنى الله خيراً منها، آمنت إذ كفر الناس، و صدقتني و كذبتني الناس، و واستنى في مالها إذ

ص: ۴۱۸

-
- ۱- ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، الأصابة فی تمییز الصحابه، ج ۴، ص ۳۶۶؛ ابن اثیر جزری، علی بن محمّد، اسد الغابه فی معرفه الصحابه، ج ۵، ص ۴۳۷؛ شیخ صدوق، محمّد بن علی، الخصال، ج ۱، ص ۹۶.
 - ۲- ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، الأصابة فی تمییز الصحابه، ج ۴، ص ۳۶۶؛ ابن عبدالبر، یوسف بن عبداللّه، الاستیعاب، ج ۲، ص ۷۲۰ و ۷۵۰؛ طبری، محمد بن جریر، جامع البیان عن تأویل آی القرآن، ج ۳، ص ۱۸۰؛ هیشمی، علی بن ابی بکر، مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ج ۹، ص ۲۲۳؛ ابن اثیر جزری، علی بن محمّد، اسد الغابه فی معرفه الصحابه، ج ۵، ص ۴۳۷.
 - ۳- لابد - طبق این روایت - منظورش از بهتر، خودش بوده که جوان و دختر بوده است!

حَرَمَنِي النَّاسُ وَرَزَقَنِي اللَّهُ مِنْهَا أَوْلَادًا إِذْ حَرَمَنِي أَوْلَادَ النِّسَاءِ؛ به خدا سوگند خداوند بهتر از او زنی به من نداده، او بود که به من ایمان آورد، هنگامی که مردم کفر ورزیدند، و او بود که مرا تصدیق کرد و مردم مرا تکذیب نموده (و دروغ گویم خواندند) و او بود که در مال خود با من مواسات کرد (و مرا بر خود مقدم داشت) در وقتی که مردم محروم کردند، و از او بود که خداوند فرزندان روزی من کرد و از زنان دیگر نسبت به فرزند محروم ساخت.»

عایشه گوید: با خود گفتم دیگر از این پس هرگز به بدی او را یاد نخواهم کرد. (۱)

و در روایت اربلی در کشف الغمه این گونه است که علی علیه السلام فرمود: روزی نزد رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نام خدیجه علیها السلام برده شد و رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ گریست. عایشه که چنان دید گفت:

«مَا يُبْكِيكَ عَلَى عَجُوزٍ حَمْرَاءٍ مِنْ بَنِي أَسَدٍ؟ فَقَالَ صَدَقْتَنِي إِذْ كَذَبْتُمْ وَآمَنْتَ بِي إِذْ كَفَرْتُمْ، وَوَلَدْتَ لِي إِذْ عَقَمْتُمْ، فَقَالَتْ عَائِشَةُ: فَمَا زِلْتُ أَتَقَرَّبُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ بِذِكْرِهَا؟ (۲) چه گریه ای است که برای پیرزنی سرخ رو از بنی اسد می کنی؟ رسول خدا فرمود: او مرا تصدیق کرد، هنگامی که شما تکذیب کردید و به من ایمان آورد، در وقتی که شما کافر شدید. و برای من فرزند آورد که شما نیاوردید! عایشه گوید: از آن پس پیوسته من با یاد خدیجه و با نام او به رسول خدا تقرب می جستم. (و هر گاه می خواستم رسول خدا به من توجه کرده و به سخنم گوش دهد، سخنم را با نام خدیجه شروع می کردم)»

و در چند حدیث از طریق شیعه و اهل سنت آمده، که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خدیجه علیها السلام را به خانه ای در بهشت مژده داد که در آن دشواری و رنجی نخواهد بود. (۳)

و سلام خدای تعالی را که به وسیله جبرئیل برای خدیجه علیها السلام آورده بود به وی ابلاغ (۴)

ص: ۴۱۹

- ۱- ابن اثیر جزری، علی بن محمد، اسد الغابه فی معرفه الصحابه، ج ۵، ص ۴۳۸؛ ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، الأصابه فی تمییز الصحابه، ج ۴، ص ۲۷۵.
- ۲- مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۸.
- ۳- مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۱۱؛ ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، الأصابه فی تمییز الصحابه، ج ۴، ص ۲۷۵؛ ابن اثیر جزری، علی بن محمد، اسد الغابه فی معرفه الصحابه، ج ۵، ص ۴۳۸.
- ۴- ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، الأصابه فی تمییز الصحابه، ج ۴، ص ۲۷۴؛ ابن اثیر جزری، علی بن محمد، اسد الغابه فی معرفه الصحابه، ج ۵، ص ۴۳۸.

فرمود و خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ نیز در پاسخ عرض کرد: «اللَّهُ السَّلَامُ و منه السَّلَام و علی جبرئیل السَّلَام.» (۱)

و در حدیثی که عیاشی در تفسیر خود از ابی سعید خدری روایت کرده، این گونه است که رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ فرمود در شب معراج هنگامی که بازگشتم به جبرئیل گفتم: آیا حاجتی داری؟ گفت: «حاجتی ان تقرأ علی خدیجه من الله وَ منی السَّلَام؛ حاجت من این است که خدیجه را از سوی خداوند و از سوی من سلام برسانی.» و چون رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ سلام خدا و جبرئیل را به خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ ابلاغ فرمود، خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ در پاسخ گفت: «ان الله هو السَّلَام، و منه السَّلَام، و الیه السَّلَام.» (۲)

و بالاخره خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ همان بانوی بزرگوار است که به اجماع اهل تاریخ نخستین زن و یا نخستین انسانی است که به رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ ایمان آورد؛ و وسیله آرامشی برای آن حضرت در برابر توفان های حوادث سهمگین و اندوه های فراوان آغاز رسالت بود؛ و با ایثار مال فراوان خود برای پیشرفت اسلام، در روزهایی که اسلام نیاز شدید به بودجه داشت بزرگ ترین حق را بر همه مسلمانان جهان تا روز قیامت دارد؛ و سخت ترین مشکلات را به خاطر حفظ ایمان به خدا و دفاع از اسلام و رهبر بزرگوار آن متحمل شد و فضایل بسیار زیاد دیگری که در فصول آینده به مناسبت ها روی آنها بحث خواهیم کرد، انشاء الله تعالی.

کتابنامه

۱. ابن اثیر جزری، علی بن محمد (م ۶۳۰ ق)، اسد الغابه فی معرفه الصحابه، تهران: انتشارات اسماعیلیان.
۲. ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی (م ۸۵۲ ق)، الاصابه فی تمییز الصحابه، تحقیق: عادل احمد، علی محمّد، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ ق.
۳. ابن سعد واقدی، ابو عبدالله محمد (م ۲۳۰ ق)، الطبقات الکبری، بیروت: دار صادر.
۴. ابن شهر آشوب، محمد بن علی مازندرانی (م ۵۸۸ ق)، مناقب آل ابی طالب، تحقیق: گروهی از اساتید نجف اشرف، نجف: المکتبه الحیدریه، ۱۳۷۶ ق.
۵. ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالله قرطبی (م ۴۶۳ ق)، الاستیعاب فی معرفه الاصحاب، تحقیق: علی محمّد بجاوی، بیروت: دار الجیل، ۱۴۱۲ ق.
۶. ابن هشام حمیری، ابو محمد عبدالملک (م ۲۱۳ ق)، السیره النبویه، تحقیق: مصطفی سقا، ابراهیم ایاری و عبدالحفیظ شلبی، بیروت: دار احیاء التراث العربی، [بی تا].
۷. اربلی، ابوالحسن علی بن عیسی (م ۶۹۲ ق)، کشف الغمه فی معرفه الأئمّه، تصحیح: السید هاشم رسولی محلّاتی، بیروت: دار الکتب، ۱۴۰۱ ق.

۸. آیتی، محمّد ابراهیم ، تاریخ پیامبر اسلام ۹، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۹ش.
۹. معروف حسنی، سید هاشم (م ۱۴۰۴ ق)، سیره المصطفی، قم: کتابخانه بزرگ آیت الله العظمی مرعشی نجفی =، ۱۹۷۸ م.
۱۰. حلبی، علی بن برهان (م ۱۰۴۴ ق)، السیره الحلبیه، بیروت: دارالمعرفه، ۱۴۰۰ ق.
۱۱. راوندی، قطب الدین سعید بن عبدالله (م ۵۷۳ ق)، الخرائج و الجرائح، قم: مؤسسه امام مهدی، ۱۴۰۹ ق.
۱۲. زمخشری، ابوالقاسم محمود بن عمر (م ۵۳۸ ق)، تفسیر الکشاف، مصر: مکتبه مصطفی الیابی حلبی، ۱۳۸۵ ق، بیروت: دار المعرفه.
۱۳. شوشتری، محمّد تقی تستری (م ۱۴۱۵ ق)، قاموس الرجال فی تحقیق رواه الشیعه ومحدّثیهم، قم: مؤسسه النشر الإسلامی، دوم، ۱۴۱۰ ق.
۱۴. شیخ صدوق، ابوجعفر محمّد بن علی بن الحسین بن بابویه قمی (م ۳۸۱ ق)، الخصال، تحقیق: علی اکبر غفاری، قم: نشر اسلامی، ۱۴۰۳ ق.
۱۵. ، من لا یحضره الفقیه، تحقیق: علی اکبر الغفّاری، قم: مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۰۴ ق.
۱۶. ، معانی الأخبار، تحقیق: علی اکبر الغفّاری، قم: مؤسسه النشر الإسلامی، ۱۳۶۱ ش.
۱۷. طبرسی، فضل بن حسن (م ۵۴۸ ق)، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تحقیق: عده ای از محققین، بیروت: مؤسسه الاعلمی، ۱۴۱۵ ق.
۱۸. ، اعلام الوری باعلام الهدی ، تحقیق و نشر: مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث، قم: مطبعه ستاره، ۱۴۱۷.
۱۹. طبری، محمّد بن جریر (م ۳۱۰ ق)، جامع البیان عن تأویل آی القرآن (تفسیر طبری)، بیروت: دار الفکر، ۱۴۰۸ ق.
۲۰. ، تاریخ طبری (تاریخ الامم والملوک)، به کوشش: گروهی از علماء، بیروت: اعلمی، ۱۴۰۳ ق.
۲۱. عاملی، سید جعفر مرتضی، الصحیح من سیره النبی الأعظم ۹، بیروت: دارالهادی، ۱۴۱۵ ق.
۲۲. محدث قمی، شیخ عباس (م ۱۳۵۹ ق)، سفینه البحار، تحت اشراف علی اکبر الهی خراسانی، مشهد: آستان قدس رضوی ، ۱۴۱۶ ق.
۲۳. مجلسی، محمّدباقر (م ۱۱۱۰ ق)، بحار الأنوار، بیروت: دار احیاء التراث العربی، چاپ سوم، ۱۴۰۳ ق.
۲۴. کلینی، ابو جعفر محمّد بن یعقوب (م ۳۲۹ ق)، فروع کافی، تحقیق: علی اکبر الغفّاری محمّد الآخوندی، بیروت و طهران:

٢٥. ابوالقاسم كوفى، على بن احمد (م ٣٥٢ ق)، الاستغاثه فى بدع الثلاثه، تهران: مؤسسه الاعلمى، ١٣٧٣ ش.

٢٦. نصيرى، محمد، تاريخ تحليلى اسلام، قم: كتابخانه تخصصى تاريخ اسلام و ايران، ١٣٨٣ ش.

٢٧. هيثمى، نور الدين على بن ابى بكر (م ٨٠٧ ق)، مجمع الزوائد و منبع الفوائد، بيروت: دارالكتب العلميه، ١٤٠٨ ق.

٢٨. ابن واضح يعقوبى، احمد بن ابى يعقوب اسحاق (م ٢٨٤ ق)، تاريخ يعقوبى، نجف: المكتبه الحيدريه، ١٣٨٤ ق.

ص: ٤٢٠

١- . مجلسى، محمدباقر، بحار الأنوار، ج ١٦، ص ١١.

٢- . محدث قمى، شيخ عباس، سفينه البحار، ج ١، ص ٣٧٩.

خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ در خانه پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ (۱)

جعفر مرتضی عاملی

چکیده

شرح زندگانی حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ و رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ با استناد به منابع مهم تاریخی اهل سنت و شیعه است. از دیدگاه نویسندگان: خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ از لحاظ شرافت در زمره بهترین زنان قریش و ثروتمندترین و زیباترین آنها بود. در عصر جاهلیت «طاهره» خوانده می شد و به او «سیده قریش» می گفتند و تمام خویشاوندانش تمایل شدیدی به ازدواج با او داشتند. بزرگان قریش از وی خواستگاری نمودند و ثروت فراوانی به او بذل کردند و خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ، همه را کنار گذاشت و پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ را به خاطر اخلاق ارزشمند، شرافت نفس، ملکات پسندیده و صفات متعالیه ای که در او سراغ داشت، انتخاب نمود. به استناد روایات فراوان، این خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ بود که در ابتدا تمایل خود را به ازدواج با پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ اظهار نمود. مهم ترین ویژگی این نوشتار را می توان دقت در استنادات و بیان دیدگاه های گوناگون مورخان مسلمان و نقد و بررسی آنها دانست. این نوشتار، یکی از دقیق ترین و مستندترین متن ها در باره زندگانی حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ است.

کلیدواژه: حضرت خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ، پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، تاریخ اسلام، ازدواج، ثروت، تبلیغ.

ص: ۴۲۱

۱- سیره صحیح پیامبر اعظم: تجزیه، تحلیل و بررسی، ترجمه حسینی تاج آبادی، تهران: انتشارات سفیر اردهال، چاپ اول، ۱۳۹۵، ج ۱، ص ۴۰۷-۴۳۵.

می گویند: پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ در سن ۲۵ سالگی برای دومین بار به شام سفر کرد؛ (۱) هم چنین گفته اند: این سفر تجاری و برای خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ بود. گویند ابوطالب عَلَیْهِ السَّلَامُ، هنگامی که روزگار بر آنان سخت شد، سال های بدی که هر چه داشتند از آنها گرفت، آن سفر را به حضرت پیشنهاد داد. اما پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ قبول نکرد که خود پیشنهاد به خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ دهد. وقتی گفت و گوی ابوطالب عَلَیْهِ السَّلَامُ و پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ به خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ رسید، او به سرعت به پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ پیشنهاد تجارت داد و دو برابر وجهی که به دیگران می پرداخت به پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ عطا کرد؛ چرا که راستی، کلام، امانت و اخلاق کریم او را می دانست.

برخی روایت کنند که ابوطالب عَلَیْهِ السَّلَامُ خود با خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ صحبت نمود و او خشنودی و تمایل خویش را اعلام داشت و آنچه اجرت خواست به وی داد.

سفر پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ به شام انجام پذیرفت و چند برابر دیگران سود برد. در سفر، کرامات روشنی از ایشان ظاهر گشت. وقتی کاروان به مکه بازگشت، «میسره» تمام اتفاقات را به خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ گزارش نمود. خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ آنها را به اضافه آنچه خود از پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ دیده بود، نزد پسر عمویش «ورقه بن نوفل» نقل کرد البته آن طور که می گویند؛ گرچه ما در آن تردید داریم (۲) او به خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ گفت: اگر این ها درست باشد، او پیامبر این امت است. (۳)

می گویند از این پس خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ برای ازدواج با پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ تلاش

ص: ۴۲۲

-
- ۱- . علامه مجلسی در بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۹ از برخی نقل کرده که سفر او به بازار «جباشه» در تهامه بود. همچنین اربلی در کشف الغمّه، ج ۲، ص ۱۳۵ از معالم العتره، همین را نقل کرده است. [تهامه: به مکه و بلاد جنوبی حجاز می گویند].
 - ۲- . در باره سخنانی که از ورقه بن نوفل نقل شده و نیز نقش او در آغاز وحی به زودی بحث خواهیم کرد.
 - ۳- . ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، البدایه و النهایه، ج ۲، ص ۲۹۶؛ حلبی، علی بن برهان، السیره الحلبیه، ج ۱، ص ۱۳۶.

نمود. اینان چنین می گویند، ولی ما در بخشی از آن چه گذشت، تردید داریم؛ به ویژه این که ورقه حتی پس از بعثت رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ اسلام نیاورد.

این مطلب که خدیجه عَلِيهَا السَّلَامُ وی را برای تجارتش اجیر کرده باشد، قابل قبول نیست؛ زیرا ما می بینیم مورّخ قدیمی و مطمئن «ابن واضح»، معروف به یعقوبی می گوید:

«آن گونه که مردم می گویند، خدیجه عَلِيهَا السَّلَامُ وی را اجیر کرده، درست نیست. هیچ کس هرگز او را اجیر ننمود.» (۱)

شاید عزّت نفس پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ و پدرانش، عنایت خداوند متعال به نگهداری او و نیز شرف و عزّت ابوطالب عَلِيهِ السَّلَامُ، بسیاری از آنچه را که به ابوطالب عَلِيهِ السَّلَامُ نسبت داده اند، بعید بنماید.

سفر پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ به شام نه بدان جهت بود که اجیر خدیجه عَلِيهَا السَّلَامُ شده بود، بلکه او به شکل «مضاربه» با اموال خدیجه عَلِيهَا السَّلَامُ کار می کرد و یا شریک او بود. صراحت روایت جنابذی در مورد مضاربه، (۲) دلیلی بر آن است به این مطلب مراجعه فرمایید. او تأیید می کند این مطلب را روایتی که مجلسی

رحمه الله علیه آورده: «ابوطالب عَلِيهِ السَّلَامُ با پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ در میان گذاشت که مردم با اموال خدیجه عَلِيهَا السَّلَامُ تجارت می کنند و او را تشویق به این عمل کرد و او پذیرفت و به شام سفر کرد.» (۳)

از دواج پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ با خدیجه عَلِيهَا السَّلَامُ

خدیجه عَلِيهَا السَّلَامُ از لحاظ شرافت، در زمره بهترین زنان قریش و ثروتمندترین و زیباترین آنها بود. در عصر جاهلیت «طاهره» (۴) خوانده می شد و به او «سیده قریش» می گفتند و تمام

ص: ۴۲۳

۱- ابن واضح یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۱، به نقل از: سفر السعاده. نقل شده است که پیامبر ۹، بعد از بعثت و قبل از هجرت، بیشتر از آنچه می فروخت، می خرید و بعد از هجرت، تنها سه بار فروش کرد اما خریدش فراوان بود. ولی در باره شرکت او با دیگران اختلاف وجود دارد و ما فرصت تحقیق آن را نداریم.

۲- مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۱۹؛ اربلی، ابوالحسن علی بن عیسی، کشف الغمه فی معرفه الاثمه، ج ۲، ص ۱۳۴، به نقل از: اخضر جنابذی، عبدالعزیز بن ابی نصر، معالم العتره.

۳- مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۲۲، به نقل از: دیار بکری، حسین بن محمد، تاریخ الخمیس، ص ۳، به نقل از راوندی، قطب الدین، الخرائج و الجرائح، ص ۱۸۶ ۱۸۷.

۴- ر. ک: ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، الأصابه فی تمییز الصحابه، ج ۴، ص ۲۸۱ ۲۸۲؛ ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، البدایه و النهایه، ج ۲، ص ۲۹۴؛ ذهبی، شمس الدین محمد بن احمد، تاریخ الاسلام، ج ۲؛ شرح حال پیامبر ۹، ص ۱۵۲؛ قسمت السیره النبویه، ص ۲۳۷؛ نووی، ابوزکریا یحیی بن شرف، تهذیب الأسماء، ج ۲، ص ۳۴۲؛ ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالله، الاستیعاب، (چاپ شده در پاورقی الإصابه)، ج ۴، ص ۲۷۹؛ مغلطای بن قلیچ، اعلاء الدین ابوعبدالله، سیره مغلطای، ص ۱۲؛

ذهبي، شمس الدين محمد بن احمد، سير اعلام النبلاء، ج ٢، ص ١١١؛ قسطلاني، احمد بن محمد، المواهب اللدنيه، ج ١، ص ٣٨ و ٢٠٠؛ سهيلي، عبدالرحمان بن عبد الله، الروض الانف في شرح السير النبويه لابن هشام، ج ١، ص ٢١٥؛ ديار بكرى، حسين بن محمد، تاريخ الخميس، ج ١، ص ٢٦٤؛ ابن اثير جزري، علي بن محمد، اسد الغابه في معرفه الصحابه، ج ٧ ص ٧٨؛ حلبى، علي بن برهان، السير الحلبيه، ج ١، ص ١٣٧؛ دحلان، احمد بن زيني، السير النبويه، ج ١، ص ٥٥؛ ابن حبان بُستي، محمد بن احمد، الثقات، ج ١، ص ٤٦.

بزرگان قریش از وی خواستگاری نمودند و ثروت فراوانی به او بذل کردند؛ از جمله «عقبه بن ابی معیط»، «صلت بن ابی یهاب»، «ابوجهل» و «أبوسفیان»^(۲) و خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ همه را کنار گذاشت و پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ را به خاطر اخلاق ارزشمند، شرافت نفس، ملکات پسندیده و صفات متعالیه ای که در او سراغ داشت، انتخاب نمود. ما به استنادِ روایاتِ فراوان، یقین داریم که این خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ بود که در ابتدا تمایل خود را به ازدواج با پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اظهار نمود. ابوطالب عَلَیْهِ السَّلَامُ با خانواده اش و تعدادی از قریش، نزد ولیّ خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ، یعنی عمویش «عمرو بن أسد» رفتند؛ چرا که پدر خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ در جنگِ فجار یا پیش از آن کشته شده بود.^(۳)

ص: ۴۲۴

- ۱- ر. ک: ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، البدایه والنهایه، ج ۲، ص ۲۹۴؛ حضرمی، ابو زکریا یحیی بن ابی بکر، بهجه المحافل، ج ۱، ص ۷؛ ابن هشام حمیری، ابومحمد عبدالملک، السیره النبویه، ج ۱، ص ۲۰۱؛ دیار بکری، حسین بن محمّد، تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۲۶۳؛ ابن سعد واقدی، ابوعبدالله محمّد، الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۳۱؛ حلبی، علی بن برهان، السیره الحلبیه، ج ۱، ص ۱۳۷؛ دحلان، احمد بن زینی، السیره النبویه، ج ۱، ص ۵۵.
- ۲- مجلسی، محمّدباقر، بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۲۲.
- ۳- اربلی، ابوالحسن علی بن عیسی، کشف الغمه فی معرفه الاثمه، ج ۲، ص ۱۳۹؛ مجلسی، محمّدباقر، بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۱۲، به نقل از کشف الغمه، ص ۱۹، به نقل از واقدی؛ عسکری، حسن بن عبدالله، الأوائل، ج ۱، ص ۱۶۰. در السیره الحلبیه، ج ۱، ص ۱۳۸ آمده آنچه نزد اهل علم ثابت است این که پدر خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ قبل از جنگِ فجار در گذشت؛ دیار بکری، حسین بن محمّد، تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۲۶۴؛ بدارن، عبدالقادر، تهذیب تاریخ دمشق، ج ۱، ص ۳۰۳، به نقل از واقدی؛ ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، الأصابه فی تمییز الصحابه، ج ۴، ص ۲۸۲؛ ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، البدایه والنهایه، ج ۲، ص ۲۹۶.

این که ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ نزد ورقه بن نوفل و عموی خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ هر دو رفته، یا تنها از ورقه خواستگاری کرده باشد، (۱) صحیح نیست؛ زیرا همه بر نقل اول متفق اند، (۲) ولی در باره ورقه نمی دانم چه بگویم که در هر وادی اثر ثعلبه است (۳) او در هر قضیه کوچک و بزرگی که مربوط به پیامبر اعظم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله است حضور دارد و این مرا به شک واداشته که آیا او حقیقتاً یک شخص واقعی است یا افسانه ای!

ملاحظه می شود که همان نقشی که یک بار به پدر خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ و بار دیگر به عموی او نسبت داده شده، بار سوم به ورقه بن نوفل نسبت داده می شود؛ حتی همان جملات و کلمات تا چه رسد به موضع گیری ها و حرکات. به روایات مراجعه و مقایسه کنید. (۴)

آری، ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ به خواستگاری خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ رفت نه حمزه که ابن هشام در سیره اش به حمزه اکتفا نموده است (۵) چرا که این اقدام [که فقط حمزه رفته باشد] با سروری و مقامی که ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ نزد قریش داشت، مناسب نبود؛ خصوصاً وقتی دقت کنیم که حمزه دو یا چهار سال بیشتر از پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله بزرگ تر نبود (۶) آن طور که گفته شده است علاوه بر این که این مطلب، مخالف سخن همه مورخین در این موضوع است.

برخی چنین عذر آورده اند که ممکن است حمزه با ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ بوده، از این رو به

ص: ۴۲۵

۱- . مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۱۹، به نقل از واقدی؛ حلبی، علی بن برهان، السیره الحلبیه، ج ۱، ص ۱۲۹؛ کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۵، ص ۳۷۴ ۳۷۵، در آن جا آمده ورقه عموی خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ بود. همچنین مجلسی در بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۱۴ و ۲۱ از کافی و تاریخ الخمیس همین مطلب را نقل کرده است. اما این مطلب صحیح نیست؛ زیرا ورقه فرزند نوفل بن اسد است و خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ دختر خویلد بن اسد.

۲- . حلبی، علی بن برهان، السیره الحلبیه، ج ۱، ص ۱۳۷.

۳- . گویند: مردی از «بنی ثعلبه» در قومش بدی دید. به جای دیگر رفت و آن جا هم بدی دید. آن گاه گفت: «هر جا اثر از ثعلبه است.» و این جمله ضرب المثل گشت. م.

۴- . به منابع قبل و بعد مراجعه کنید.

۵- . ابن هشام حمیری، ابو محمد عبدالملک، السیره النبویه، ج ۱، ص ۲۰۱؛ حلبی، علی بن برهان، السیره الحلبیه، ج ۱، ص ۱۳۸. از محب طبری نیز نقل شده است.

۶- . هنگام گفت و گو از شیر دادن ثویه به پیامبر ۹ منابع این مطلب بیان شد.

حمزه نسبت داده اند،(۱) ولی این عذر بی مورد است؛ زیرا این نسبت چرا به غیر حمزه، از بنی هاشم و غیر بنی هاشم و از قریش که همراه ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَام حاضر بوده اند، داده نشده است؟

ظاهراً افرادی هستند که می کوشند تا این کرامت ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَام را به افراد دیگری، خواه حمزه یا غیر او، بدهند و نزد این افراد این مطلب زیانی نمی رساند؛ مادام که حمزه خیلی زود شهید شد. [یعنی چون حمزه زود به شهادت رسید، نسبت این کرامت به او ضرری به جایی نمی رساند.]

خطبه ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَام

به هر حال، ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَام، پانزده سال قبل از بعثت، برای پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بنا بر مشهور خدیجه عَلَيْهِ السَّلَام را خواستگاری نمود و در خطبه اش به نقل مورخین چنین فرمود:

«حمد و سپاس صاحب این بیت را که ما را قرار داد از نژاد ابراهیم و فرزندان اسماعیل و در حرم امن پناهمان بخشید. ما را حاکم بر مردم گمارد، و شهری که در آن به سر می بریم برایمان مبارک کرد ... [سپس گفت] این پسر برادر من منظور رسول الله صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ است با هیچ مردی از قریش، مقایسه نمی شود؛ مگر این که او برتر آید! با هیچ مردی مقایسه نمی شود، الا این که بزرگ تر آید، که در هستی همتایی ندارد! اگر چه ثروتش اندک است، اما ثروت، میهمان گذرا و سایه فناپذیری است. او، تمایل به خدیجه عَلَيْهِ السَّلَام دارد و ما آمده ایم تا وی را با رضایت و امر خودش، از تو خواستگاری کنیم. کابین او به عهده من، از اموال من، هر آنچه بخواهید نقد و نسیه می پذیرم. سوگند به صاحب این خانه برای او بهره فراوان دین رایج و رأی کامل است.»(۲)

ص: ۴۲۶

۱- . حلبی، علی بن برهان، السیره الحلبیه، ج ۱، ص ۱۳۹.

۲- . کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۵، ص ۳۷۴ ۳۷۵؛ مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۱۴، به نقل از الکافی، ص ۱۶؛ شیخ صدوق، محمد بن علی، من لایحضره الفقیه، ص ۴۱۳، ص ۵، به نقل از شرف المصطفی؛ زمخشری، محمود بن عمر، الکشاف؛ زمخشری، محمود بن عمر، ربیع الأبرار؛ ابن بطه، ابو عبدالله، الإبانة؛ السیره جوینی، به نقل از واقدی؛ ابن شهر آشوب، محمد بن علی، مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۴۲؛ حلبی، علی بن برهان، السیره الحلبیه، ج ۱، ص ۱۳۹؛ ابن واضح یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۰؛ عسکری، حسن بن عبدالله بن سهل، الأوائل، ج ۱، ص ۱۶۲؛ دیار بکری، حسین بن محمد، تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۲۶۴؛ قسطلانی، احمد بن محمد، المواهب اللدنیه، ج ۱، ص ۳۹؛ حضرمی، ابو زکریا یحیی بن ابی بکر، بهجه المحافل، ج ۱، ص ۴۸؛ دحلان، احمد بن زینی، السیره النبویه، ج ۱، ص ۵۵.

خطبه پیشین ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَام، جایگاه والای رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ را در دل مردم روشن می نماید. این خطبه صراحت دارد بر این که مردم علامت های نبوت و نور هدایت را در او می یافتند و انتظار می کشیدند که وی همان کسی باشد که موسی عَلَيْهِ السَّلَام و عیسی عَلَيْهِ السَّلَام بدو بشارت داده اند و با هر کسی که سنجیده شود، ایشان برتر است و هر مردی که با او مقایسه شود، وی بزرگ تر از او خواهد بود. سخنان ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَام به خوبی نشان می دهد که بنی هاشم از شرافت و احترام برخوردار بودند، تا آن جا که او می گوید، خداوند ما را حاکم مردم قرار داد. این معنا، بر این نیز دلالت دارد که عرب، حرم خداوند را محل امنی برای افراد دور و نزدیک می دانست. مطالب پیشین بر این نکته نیز دلالت داشتند.

کلام او در باره فقر پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ و بیان ملائک برتری بر مردها نشان گر نگاه ژرف و والای او به انسان است؛ چنان که نشان می دهد او در برابر واقعیات با پختگی و هوشیاری و بردباری موضع می گیرد.

این کلمات می رسانند که قریش همه چیزش را همان انتساب به ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام و اسماعیل عَلَيْهِ السَّلَام و نگهداری از خانه خدا می دانست. در فصل اول به این نکته اشاره کردیم. (به سخنان ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَام در هنگام وفاتش که قریش را مورد خطاب قرار داده، مراجعه فرمایید. سخنرانی ارزشمندی است و از لحاظ چشم انداز و اهداف کمتر از این سخنان نمی باشد.)

دین رایج

برخی از محققین می پرسند بین کلام او (... دین رایج ...) و سخن خداوند که فرمود: (مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ) (۱) و نیز: (وَمَا كُنْتَ تَرْجُوا أَنْ يُلْقَىٰ إِلَيْكَ الْكِتَابُ)؛ (۲)

ص: ۴۲۷

۱- . شوری: ۵۲.

۲- . قصص: ۸۶.

«تو نمی دانستی کتاب و ایمان چیست.» و «تو امید نداشتی که کتاب قرآن به سویت فرستاده شود»، این جا چگونه جمع می شود؟

پاسخ

یک: ممکن است آیات مذکور به مرحله نخست زندگی پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بزرگ اشاره داشته باشد. او در ابتدا نمی دانست، سپس آگاه شد. اما این که چه زمانی دانا شده، از آیات به دست نمی آید. بسا ممکن است که در سن بیست سالگی یا قبل و بعد از آن بوده باشد، بلکه شاید از زمان کودکی می دانست؛ زیرا روایات بر پیامبری ایشان از دوران کودکی دلالت دارند. حتی در روایات آمده است: «كنت نبياً و آدم بين الروح والجسد؛ من پیامبر بودم. در حالی که آدم هنوز میان روح و جسم بود.» و مشابه این روایت.

دو: علامه طباطبایی می گوید: «آیات، ناظر به نفی علم تفصیلی است، اما علم اجمالی موجود بوده است؛ زیرا عبدالمطلب و ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ و دیگران به خدا و کتب اجمالاً مؤمن بودند و پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ نیز چنین بود.» (۱) به ویژه اگر این نظریه را قوی بدانیم که حضرت از زمان کودکی پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بوده است؛ آن گونه که برخی بر این عقیده اند. این مسئله در فصل «بحث های قبل از سیره» آمد.

سه: دین، معانی مختلفی دارد: سیره، تدبیر، ورع، عادت و شأن؛ شاید مقصود در این عبارت، یکی از این معانی باشد.

چهار: این آیات به یک قضیه شرطیه می ماند که مفادش چنین است: اگر لطف خدا شامل پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ نبود، کتاب و ایمان را نمی دانست؛ چون تو به خودی خود و با توانایی های ذاتی ات قدرت انجام چنین کاری را نداری و حضرت هم جز این امیدی نداشت؛ اگر اراده خداوند سبحان نبود.

پنج: چرا مقصود از دین رایج، دین حضرت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ نباشد.

شش: ممکن است مقصود از این سخن، پیش گویی آینده وی باشد؛ زیرا ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ از مشاهده معجزات حضرت درک کرده بود که ایشان پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ خدا

ص: ۴۲۸

است و در آینده خاتم پیامبران و انبیا خواهد شد.

کابین خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ

بدین ترتیب، ابوطالب عَلَیْهِ السَّلَامُ از مال خود، ضامن مهر شد؛ چنان که مفاد صریح خطبه اش بود، اما خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ آن را برگرداند و مهر را از مال خود تضمین نمود. فردی گفت: عجیب است که مهر به نفع مردان و در عهده زنان باشد! ابوطالب عَلَیْهِ السَّلَامُ از این سخن رنجید و فرمود: «اگر همانند پسر برادر من باشند، آنها را با بالا-ترین بها و سنگین ترین مهریه خواستارند، اما اگر امثال شما باشند، حاضر به ازدواج نخواهند شد؛ مگر با مهریه های سنگین.»

این نکته باقی مانده که برخی از روایات دلالت دارد که رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، خود، مهریه را بیست شتر (۱) جوان قرار داد و این با «تضمین ابوطالب عَلَیْهِ السَّلَامُ نسبت به مهر» یا بر عهده گرفتنش از ناحیه خود خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ یا خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ از جانب ابوطالب عَلَیْهِ السَّلَامُ منافات دارد؛ مگر منظور این باشد که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ به واسطه ابوطالب عَلَیْهِ السَّلَامُ، آنها را مهریه قرار داده است.

گفته شده: علی عَلَیْهِ السَّلَامُ ضامن مهریه شد. گفته اند: «این کلام اشتباه است؛ زیرا علی عَلَیْهِ السَّلَامُ بنا بر همه اقوالی که پیرامون عمر او مطرح شده، هنوز به دنیا نیامده بود.» (۲)

بر این پاسخ اشکالی وارد است اگرچه ما در بطلانش تردید نداریم چون اینان می گویند، علی عَلَیْهِ السَّلَامُ بیست یا ۲ عَلَیْهَا السَّلَامُ سال قبل از بعثت متولد شده است. [بنا بر این در آن موقع به دنیا آمده بود و پنج یا هشت ساله بوده] لذا «مغلطای» می گوید: «این گفته اشتباه است؛ زیرا علی عَلَیْهِ السَّلَامُ در آن موقع هنوز به سن هفت سالگی نرسیده بود.» (۳)

ما این نظریه ها را اشتباه و به دور از حقیقت می دانیم؛ زیرا مستلزم این است که حضرت

ص: ۴۲۹

۱- . حلبی، علی بن برهان، السیره الحلبیه، ج ۱، ص ۱۳۸؛ دیار بکری، حسین بن محمد، تاریخ الخمیس، ج ۱، ۲۶۵؛ ابن هشام حمیری، ابومحمد عبدالملک، السیره النبویه، ج ۱، ص ۲۰۱؛ ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، السیره النبویه، ج ۱، ص ۲۶۳؛ دحلان، احمد بن زینی، السیره النبویه، ج ۱، ص ۱۰۷.

۲- . حلبی، علی بن برهان، السیره الحلبیه، ج ۱، ص ۱۳۹، به نقل از یعقوب بن سفیان فسوی در کتاب المعرفه والتاریخ: ما روی أهل الكوفه مخالفاً لأهل المدینة؛ مغلطای بن قلیچ، اعلاء الدین ابو عبدالله، سیره مغلطای، ص ۱۲؛ عسکری، حسن بن عبدالله بن سهل، الأوائل، ج ۱، ص ۱۶۱.

۳- . مغلطای بن قلیچ، اعلاء الدین ابو عبدالله، سیره مغلطای، ص ۱۲.

به هنگام شهادت عَلَيْهِ السَّلَامُ ۶ سال داشته باشد؛ اما این را هیچ کسی قائل نشده است. پس ما نه گفته مغلطای را می پذیریم و نه قول کسانی را که می گویند علی عَلَيْهِ السَّلَامُ ضامن مهریه شد؛ به دلیل مطالبی که در تاریخ ولادت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ خواهد آمد. می گوئیم: ابوهلال عسکری آورده است: «وقتی گفته شد چه کسی مهریه را می پردازد، علی عَلَيْهِ السَّلَامُ در حالی که کودک بود گفت: پدرم. وقتی خبر به ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ رسید گفت: پدر و مادرم فدایش باد.» (۱)

چه بسا بتوان این سخن را تقریب به ذهن کرد. البته اگر معتبر بدانیم آنچه که گفته می شود که علی عَلَيْهِ السَّلَامُ ده یا پانزده، یا شانزده، بلکه ۲ عَليهَا السَّلَامُ سال قبل از بعثت، به دنیا آمده حسب بعضی از اقوال نادر و سپس این نظریه ها را ضمیمه کنیم با اقوالی که بیان می دارد، ازدواج پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ با خدیجه عَليهَا السَّلَامُ در سن سی سالگی حضرت، یعنی ده سال قبل از بعثت یعنی سال ولادت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ بوده است یا در سن عَليهَا السَّلَامُ عَلَيْهِ السَّلَامُ سالگی چنان که از «ابن جُریح» (۲) نقل است یعنی، سه سال پیش از بعثت و گفته شده است که ازدواج او با خدیجه عَليهَا السَّلَامُ پنج سال قبل از بعثت بوده است. (۳)

در مورد مقدار مهریه گفته شده که بیست شتر جوان بوده است. قول دیگر دوازده و نیم «اوقیه» یعنی معادل پانصد درهم می داند. نظریه های دیگری نیز وجود دارد. (۴)

سن خدیجه عَليهَا السَّلَامُ به هنگام ازدواج

ص: ۴۳۰

- ۱- . عسکری، حسن بن عبدالله بن سهل، الأوائل، ج ۱، ص ۱۶۱.
- ۲- . دیار بکری، حسین بن محمد، تاریخ الخميس، ج ۱، ص ۲۶۴؛ هیشمی، علی بن ابی بکر، مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ج ۹، ص ۲۱۹. برخی از اقوال در التبيين في أنساب القرشيين، ص ۶۲ بیان شده است؛ ابن واضح یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۰؛ ابن منظور، محمد بن مکرم، مختصر تاریخ دمشق، ج ۲، ص ۲۷۵، گفته شده: او در سن سی سالگی ازدواج کرد. همچنین در: ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالله، الاستیعاب، (چاپ شده در پاورقی الإصابه)، ج ۴، ص ۲۸۸؛ مغلطای بن قلیچ، اعلاء الدین ابو عبدالله، سیره مغلطای، ص ۱۲. مشابه آن در: قسطلانی، احمد بن محمد، المواهب اللدنیه، ج ۱، ص ۳۸ و ۲۰۲؛ سهیلی، عبدالرحمان بن عبدالله، الروض الانف فی شرح السیره النبویه لابن هشام، ج ۱، ص ۲۱۶.
- ۳- . عسکری، حسن بن عبدالله بن سهل، الأوائل، ج ۱، ص ۱۶۱.
- ۴- . حلبی، علی بن برهان، السیره الحلبیه، ج ۱، ص ۱۳۸ ۱۳۹.

در این جا میزان اختلاف نظر در باره سن خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ هنگام ازدواج با پیامبر اعظم صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ را مورد ملاحظه قرار می دهیم. این اختلاف بین ۲۵ تا ۴۶ سال به قرار ذیل است:

الف ۲۵ سال، بیهقی این را صحیح می داند. (۱)

ب ۲۸ سال، مورخان بسیاری این قول را ترجیح داده اند. (۲)

ج عَلَیْهَا السَّلَامُ ۰ سال. (۳)

د عَلَیْهَا السَّلَامُ ۵ سال. (۴)

ه ۴۰ سال. (۵)

ص: ۴۳۱

۱- . بیهقی، احمد بن حسین، دلائل النبوه، ج ۲، ص ۷۱؛ ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، البدایه والنهایه، ج ۲، ص ۲۹۴ ۲۹۵؛ محمد رسول الله سیرته و اثره فی الحضاره، ص ۴۵؛ ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، السیره النبویه، ج ۱، ص ۲۶۵؛ حلبی، علی بن برهان، السیره الحلبیه، ج ۱، ص ۱۴۰.

۲- . ابن عماد حنبلی، عبدالحی بن عماد، شذرات الذهب فی أخبار من ذهب، ج ۱، ص ۱۴؛ حضرمی، ابو زکریا یحیی بن ابی بکر، بهجه المحافظ، ج ۱، ص ۴۸، صرفاً به همین قول بسنده کرده است؛ بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الاشراف، قسمت حیاة النبی، ص ۹۸؛ بدارن، عبدالقادر، تهذیب تاریخ دمشق، ج ۱، ص ۳۰۳؛ ذهبی، شمس الدین محمد بن احمد، سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۱۱۱؛ ابن منظور، محمد بن مکرم، مختصر تاریخ دمشق، ج ۲، ص ۲۷۵؛ مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۱۲، به نقل از جنابذی و همه آنها از ابن عباس نقل کرده اند؛ حاکم نیشابوری، ابو عبدالله، المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۸۲، به نقل از ابن اسحاق نقل کرده، بدون این که قول دیگری را از او مطرح کند؛ مغلطای بن قلیچ، اعلاء الدین ابو عبدالله، سیره مغلطای، ص ۱۲؛ ابن حبیب بغدادی، ابوجعفر محمد، الْمُحَبَّر، ص ۷۹؛ نووی، ابوزکریا یحیی بن شرف، تهذیب الأسماء، ج ۲، ص ۳۴۲؛ دیار بکری، حسین بن محمد، تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۲۶۴؛ حلبی، علی بن برهان، السیره الحلبیه، ج ۱، ص ۱۴۰.

۳- . حلبی، علی بن برهان، السیره الحلبیه، ج ۱، ص ۱۴۰؛ دیار بکری، حسین بن محمد، تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۲۶۴؛ مغلطای بن قلیچ، اعلاء الدین ابو عبدالله، سیره مغلطای، ص ۱۲؛ بدارن، عبدالقادر، تهذیب تاریخ دمشق، ج ۱، ص ۳۰۳.

۴- . ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، البدایه والنهایه، ج ۲، ص ۲۹۵؛ ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، السیره النبویه، ج ۱، ص ۲۶۵؛ حلبی، علی بن برهان، السیره الحلبیه، ج ۱، ص ۱۴۰.

۵- . بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الاشراف (قسمت حیاة النبی)، ص ۹۸؛ مغلطای بن قلیچ، اعلاء الدین ابو عبدالله، سیره مغلطای، ص ۱۲؛ ابن حبیب بغدادی، ابوجعفر محمد، الْمُحَبَّر، ص ۴۹؛ قسطلانی، احمد بن محمد، المواهب اللدنیه، ج ۱، ص ۳۸، و ۲۰۲؛ ابن عماد حنبلی، عبدالحی بن عماد، شذرات الذهب فی أخبار من ذهب، ج ۱، ص ۱۴؛ دیار بکری، حسین بن

محمّد، تاريخ الخميس، ج ١، ص ٢٦٤؛ ابن اثير جزري، علي بن محمّد، اسد الغابه في معرفه الصحابه (دار الشعب) ج ٧، ص ٨٠؛ حلبى، علي بن برهان، السيره الحلبيه، ج ١، ص ١٤٠؛ دحلان، احمد بن زينى، السيره النبويه، ج ١، ص ٥٥؛ ذهبى، شمس الدين محمّد بن احمد، تاريخ الاسلام، ج ٢، ص ١٥٢؛ ابن منظور، محمد بن مكرم، مختصر تاريخ دمشق، ج ٢، ص ٢٧٥؛ نووى، ابوزكريا يحيى بن شرف، تهذيب الأسماء، ج ٢، ص ٣٤٢؛ ابن سعد واقدى، ابو عبدالله محمّد، الطبقات الكبرى، ج ١، ص ١٣٢؛ مجلسى، محمّدباقر، بحار الأنوار، ج ١٦، ص ١٢١٩؛ بدارن، عبدالقادر، تهذيب تاريخ دمشق، ج ١، ص ٣٠٣، به نقل از حكيم بن حزام.

و ۴۴ سال. (۱)

ز ۴۵ سال. (۲)

ح ۴۶ سال. (۳)

قبلاً بیان شد بسیاری از مورخان، قول دوم را ترجیح داده اند؛ کما این که ابن عماد آن را ذکر کرده است، اما بیهقی قول اول را صحیح دانسته و می گوید: خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ به سن ۶۵ سالگی رسید و گفته می شود پنجاه سالگی که این قول اصح است. (۴)

حال بنا به آنچه بیهقی یقین کرده که خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ پانزده سال پیش از بعثت با رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ از دواج کرده، (۵) نتیجه این خواهد بود که سن خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ هنگام ازدواج ۲۵ سال بوده و افراد دیگری غیر از بیهقی، همین نظر را ترجیح داده اند، (۶) اما حاکم که قول دوم را از ابن اسحاق برای ما روایت کرده، حقیقت نظر خود را برای ما تشریح نمی کند، فقط وقتی از هشام بن عروه نقل می کند که خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ در سن ۶۵ سالگی درگذشت، می گوید: این سخن نامتداولی است؛ زیرا به نظر من عمر او به شصت سال

ص: ۴۳۲

-
- ۱- . بدارن، عبدالقادر، تهذیب تاریخ دمشق، ج ۱، ص ۳۰۳، به نقل از واقدی.
 - ۲- . نووی، ابوزکریا یحیی بن شرف، تهذیب الأسماء، ج ۲، ص ۳۴۲؛ ابن منظور، محمد بن مکرم، مختصر تاریخ دمشق، ج ۲، ص ۲۷۵، به نقل از واقدی؛ حلبی، علی بن برهان، السیره الحلبیه، ج ۱، ص ۱۴۰؛ مغلطای بن قلیچ، اعلاء الدین ابوعبداللہ، سیره مغلطای، ص ۱۲؛ دیار بکری، حسین بن محمّد، تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۳۰۱.
 - ۳- . بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الأشراف (قسمت حیاہ النبوی)، ص ۹۸.
 - ۴- . اصفهانی، ابونعیم، دلائل النبوه، ج ۲، ص ۷۱.
 - ۵- . اصفهانی، ابونعیم، دلائل النبوه، ج ۲، ص ۷۲؛ ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، البدایه والنہایه، ج ۲، ص ۲۹۵؛ دیگر منابع بسیار.
 - ۶- . محمّد رسول اللہ: سیرته وأثره فی الحضاره، ص ۴۵.

نرسیده است. (۱) این مطلب دلالت دارد بر نظریه ای که می گوید: خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ در سن چهل سالگی با پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ ازدواج کرد و نظر او غیر متداول است. وی معتقد است سن او در آن زمان کمتر از عَلَیْهَا السَّلَامُ ۵ سال بوده، اما او نظرش را بیان نمی کند که آیا سن خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ سی سال بوده؟ یا ۲۸ سال؟ یا ۲۵ سال؟

یتیم قریش؛ دروغی مفتضح

از «ابن اسحاق» نقل است که خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ به پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ گفت: ای محمّد! ازدواج نمی کنی؟ پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ پرسید: با کی؟ جواب داد: با من. پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ دوباره فرمود: من چگونه می توانم شما را از آن خود گردانم! تو «ایم» [کسی که منتظر ازدواج می ماند؛ کنایه از این که ثروتمندان قریش از تو خواستگاری کردند و تو جواب رد داده ای و به جهت بلند مرتبگی، هنوز ازدواج نکرده ای] قریش هستی و من یتیم قریش؛ خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ گفت: خواستگاری کن! (۲)

دیگری می گوید: ابوطالب عَلَیْهِ السَّلَامُ به پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ گفت: می ترسم او این کار را نکند. او ایم و تو یتیم قریش هستی... آن گاه ابوطالب عَلَیْهِ السَّلَامُ، حمزه را به جای خود فرستاد؛ زیرا که بیم آن داشت که اگر خود برود و او را رد کنند رسوایی به بار آید! (۳)

در خبر دیگری آمده است، وقتی خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ از ابوطالب عَلَیْهِ السَّلَامُ خواست که او را از عمویش برای محمّد صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ خواستگاری نماید، ابوطالب عَلَیْهِ السَّلَامُ گفت: «ای خدیجه! مرا مسخره مکن!» (۴)

ما در کذب این اخبار، تردیدی نداریم؛ زیرا چگونه ممکن است این سخنان از مردی که بیش از ۲۵ سال از عمرش می گذرد، صادر شود و خود را «یتیم» معرفی نماید؟ با این که می دانیم او در اصیل ترین خانواده عرب رشد و نمو کرده است؛ حال چگونه او نمی دانست «یتیم» در لغت عرب به بالغ اطلاق نمی شود؟

ص: ۴۳۳

۱- حاکم نیشابوری، ابو عبدالله، المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۸۲.

۲- حلبی، علی بن برهان، السیره الحلبیه، ج ۱، ص ۱۳۸.

۳- عسکری، حسن بن عبدالله بن سهل، الأوائل، ج ۱، ص ۱۶۰ ۱۶۱.

۴- حلبی، علی بن برهان، السیره الحلبیه، ج ۱، ص ۱۳۸.

صدور این مطلب از سوی مردی صاحب عقل و ادراک و شخصیتی هم چون پیامبر صلی الله علیه و آله، محال و ناشدنی است. او که از اصیل ترین و شریف ترین خانواده عرب بوده و در برتری و بلند مرتبگی از هر توصیفی فراتر از هر حدی بالاتر رفته است.

برخی از پژوهشگران، پرسشی را طرح کرده اند که چرا محمد صلی الله علیه و آله فقط یتیم خوانده شده با وجود آن که عباس و حمزه هنگام فوت عبدالمطلب خردسال بوده اند. (۱)

ظاهراً

این مطلب از سخنان جعلی دشمنان دین یا اهل کتاب یا هواداران بنی امیه باشد که می کوشیدند تا از منزلت رسول خدا صلی الله علیه و آله بکاهند؛ آن گونه که در جلد اول این کتاب بیان کردیم.

مانند همین سخنان در دفاع از آنچه به ابوطالب علیه السلام نسبت داده شده، مطرح می شود؛ به ویژه آن که او پیامبر صلی الله علیه و آله را با آن مدح والا که گذشت، یاد می کند. [حال چگونه متصور است که وی به محمد صلی الله علیه و آله بگوید من می ترسم در خواستگاری برای تو رسوایی به بار آید!] شاید صحیح این باشد که گوینده این سخنان زنان قریش بوده اند؛ چنان که به هنگام گفت و گو در باره ازدواج خدیجه علیها السلام با دو تن قبل از پیامبر صلی الله علیه و آله خواهد آمد.

این سخنان در مقابل صحبت کسانی گفته می شود که می گویند، عموی خدیجه علیها السلام از تزویج او با محمد صلی الله علیه و آله، یتیم ابوطالب علیه السلام، ناراحت بود. (۲) خدیجه علیها السلام چاره ای اندیشید. به او شراب نوشانید تا در حال مستی وی را به محمد صلی الله علیه و آله تزویج نمود. وقتی به هوش آمد و خود را در مقابل عمل انجام شده یافت، آن گاه چاره ای جز قبول ندید.

در مورد این که می گویند پیامبر صلی الله علیه و آله قبل از ازدواج بر خدیجه علیها السلام وارد شد.

ص: ۴۳۴

- ۱- این مطلبی است که محقق چیره دست سید مهدی روحانی مطرح فرموده است.
- ۲- حلبی، علی بن برهان، السیره الحلبیه، ج ۱، ص ۱۳۸؛ ذهبی، شمس الدین محمد بن احمد، تاریخ الاسلام، ص ۶۵؛ ابن حنبل، احمد بن محمد شیبانی، مسند احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۳۱۲؛ هیشمی، علی بن ابی بکر، مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ج ۹، ص ۲۲۰.

او دست محمد صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ را گرفت و به سینه خود چسباند (۱) و سایر سخنان عجیب و غریبی که با اخلاق و سیره پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ در تناقض است، همه این گفته ها دروغ است و هدف آنها صرفاً کاستن و یا محو کرامات پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ می باشد. طراح این قضایا، دشمنان اسلام اند و این ها دام های شیطان هستند.

آیا پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ با خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ به طمع ثروتش ازدواج کرد

در سخنان برخی از مستشرقین که پیوسته با تهمت های ناروا اسلام را متهم می کنند، تهمت های باطلی که شواهد تاریخ آن ها را تکذیب می نماید آمده: پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ به انگیزه رسیدن به اموال خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ با او ازدواج کرد. (۲) ما نمی خواهیم کلام را برای پاسخ به این هذیان، طولانی کنیم؛ زیرا که زندگی پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ، از آغاز تا انجام، بهترین گواه بر بی اعتنایی و عدم توجه ایشان به ثروت است.

خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ، تمام اموال خویش را با میل و رغبت انفاق کرد؛ البته نه برای پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ و خوشگذرانی های او، بلکه برای دعوت به اسلام و در مسیر دین. این خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ بود که پیشنهاد ازدواج به پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ را داد نه پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ (۳) تا گفته شود او به طمع ثروت با خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ ازدواج کرد.

«شیخ محمدحسن آل یاسین» معتقد است، علاقه پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ و تقدیر او از خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ در طول حیاتش، حتی پس از مرگ خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ که موجب برانگیختن برخی از همسران حضرت می شد، که نه خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ را دیده و نه با او زندگی کرده بودند خود دلیل واضحی بر بطلان این اندیشه است. (۴)

ص: ۴۳۵

۱- . حلبی، علی بن برهان، السیره الحلبیه، ج ۱، ص ۱۴۰.

۲- . آل یاسین، محمدحسن، النبوه، ص ۶۳.

۳- . ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، البدایه والنهایه، ج ۲، ص ۲۹۴؛ حلبی، علی بن برهان، السیره الحلبیه، ج ۱، ص ۱۳۷؛ ابن هشام حمیری، ابو محمد عبدالملک، السیره النبویه، ج ۱، ص ۲۰۰ ۲۰۱؛ دیار بکری، حسین بن محمد، تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۲۶۴.

۴- . آل یاسین، محمدحسن، کتاب النبوه، ص ۶۳.

خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ، نمونه برتر

در مورد پیشنهاد ازدواج خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ به پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله باید بگوییم: بانوی خردمند، فکور و آزاده چنین می کند و مغرور زرق و برق دنیا نمی شود. لذت مال و شهرت را به صرف لذت دنبال نمی کند، بلکه چیزهایی را جست و جو می نماید که بتواند مقاصد عالی حیات را به وسیله آنها دنبال کرده و متحقق سازد؛ آن گونه که او انجام داد.

خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ بر سینه بزرگان قریش و صاحبان زر، زور، مقام و سلطنت، دست رد می زند و در جست و جوی مرد فقیری است که اندوخته ای ندارد، و سر پیشنهاد ازدواج او به پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله نیز همین است؛ زیرا او به هیچ یک از این ها چشم ندوخته بود؛ چه این که این ها گاهی موجب نابودی زندگی و انسان، حتی همه انسانیت می شوند. خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ، تنها به اخلاق فاضله، ملکات پسندیده، واقعیت در رفتار و تعالی در هدف می اندیشد؛ چرا که این ها اموری هستند که می توانند ثروت، مقام و قدرت را تسخیر نمایند و هر چیز را در خدمت انسان و انسانیت و تکامل او به مراتب عالی قرار دهند.

خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ میان زنان قریش

شایسته است این جا اشاره کنیم که عموم مورخین، به رغم اختلاف سلیقه، روش و سبک هایی که دارند، می گویند خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ زیباترین زن قریش بود؛ چنان که تردیدی نیست که او برترین همسر پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله بوده است. شاید این نکته راز ناراحتی برخی از زنان پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله را نسبت به خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ برای ما روشن سازد. حتی بعد از رحلتش پیوسته در صدد تضعیف و عیب جویی او بودند، و به رغم این که هرگز با او در خانه پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله زندگی نکرده بودند. شاید «ام سلمه» بین همسران پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله از حیث فضیلت، اخلاق، محبت و حتی زیبایی در مرتبه دوم باشد؛ چنان که از سخن امام باقر عَلَیْهِ السَّلَامُ به دست می آید.

در هر حال، زنان صاحب جمال و اخلاق پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله، پیوسته با ناراحتی کشنده و توطئه سایر همسران وی که از زیبایی بی بهره و به رعایت کامل ادب در برابر پیامبر صلی الله علیه و

آله هم ملتزم نبودند، مواجه می گشتند؛ بلکه آنان با موضع گیری ها و رفتارهای خود، پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ را نیز آزار می دادند. (۱)

آیا خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ قبل از پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ با کسی ازدواج کرده بود؟

گفته شده که همسران پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، جز عایشه، دوشیزه نبودند. در باره خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ می گویند: او قبل از ازدواج با پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ با دو نفر دیگر به نام های، «عتیق بن عابد مخزومی» و «ابوهاله التمیمی» ازدواج کرده بود، و از آنها صاحب فرزند نیز شده بود؛ ولی ما در این ادعا تردید داریم و احتمال جدی می دهیم که بسیاری از سخنان در این مورد توسط سیاست بازان پردازش شده باشد.

این جا نمی خواهیم کلام را در باره اختلافی که در نام «ابوهاله» به وجود آمده، طولانی کنیم. این که او آیا «نباش بن زراره» است یا «زراره بن نباش» یا هند و یا مالک و آیا او صحابی بوده است یا خیر؟ (۲)

آیا هند، همان فرزندی که خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ به دنیا آورده، از این شوی بوده یا از دیگری. اگر فرزند عتیق باشد، او دختر است (۳) و الا پسر و آیا او در جنگ جمل در سپاه علی عَلَیْهِ السَّلَامُ کشته شد یا در بصره به مرض طاعون (۴) ما فقط به ذکر این موارد، اکتفا می کنیم:

یک: ابن شهر آشوب می گوید: احمد بلاذری و ابوالقاسم کوفی هر دو در کتاب خود و مرتضی در [کتاب] «شافی» و ابوجعفر در [کتاب] «تلخیص» روایت می کنند که پیامبر صلی

ص: ۴۳۷

- ۱- توضیح بیشتر در جلدهای بعد در فصل «تایبعت عقبه» خواهد آمد.
- ۲- عسکری، حسن بن عبدالله بن سهل، الأوائل، ج ۱، پاورقی ص ۱۵۹.
- ۳- عسکری، حسن بن عبدالله بن سهل، الأوائل، ج ۱، ص ۱۵۹. وی گوید: این هند با صیفی بن عائد ازدواج کرد و محمد بن صیفی را به دنیا آورد.
- ۴- برای آگاهی از این اختلافات و دیگر موارد به منابع ذیل مراجعه و آنها را مقایسه کنید: ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، الأصابه فی تمییز الصحابه، ج ۳، ص ۶۱۱ ۶۱۲؛ زبیری، مصعب بن عبدالله، نسب قریش، ص ۲۲؛ حلبی، علی بن برهان، السیره الحلبیه، ج ۱، ص ۱۴۰؛ شوشتری، محمدتقی تستری، قاموس الرجال، ج ۱۰، ص ۴۳۱، وی از بلاذری نقل می کند؛ ابن اثیر جزری، علی بن محمد، اسد الغابه فی معرفه الصحابه، ج ۵، ص ۱۳ ۱۲ و ۷۱، دیگر موارد.

الله علیه و آله با آن که چه در کتاب های «الانوار» و «البدع» آمده که رقیه و زینب دختران هاله، خواهر خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ بوده اند (۱) خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ در حالی که عذرا (دوشیزه) بود، ازدواج کرد، و همین معنا را تأیید می کند.

دو: ابوالقاسم کوفی گوید: اجماع خاص و عام صاحبان آثار و ناقلین اخبار است که از بزرگان قریش، رؤسا و جوانمردان ایشان کسی باقی نماند؛ جز این که از خدیجه خواستگاری نمود و او همه را رد کرد. وقتی رسول خدا با وی ازدواج کرد، زنان قریش از او ناراحت شدند و او را ترک کردند و به وی گفتند: بزرگان و امرای قریش از تو خواستگاری کردند. همه را رد کردی و با محمد، یتیم ابوطالب، فقیر و تهی دست ازدواج نمودی؟

در نظر اهل فهم چطور ممکن است خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ با مردی بدوی از بنی تمیم ازدواج نماید، اما بزرگان و اشراف قریش را، چنان که گفتیم، رد کند؟ آیا صاحب نظران و ارباب تمییز، این را روشن ترین محال و مفتضح ترین کلام نمی دانند؟ (۲)

استبعاد مطرح شده که «ممکن نیست زنی شریف و زیبا در این مدّت طولانی بدون شوهر بماند»، نمی تواند سخن [ابوالقاسم کوفی] صاحب «الاستغاثه» را رد کند؛ چرا که این استبعاد نمی تواند مصحح آن باشد که او بزرگان قریش را رها سازد و مردی از «بنی تمیم» را بپذیرد.

این که چطور پدر یا ولی خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ او را تا این سن رها کرده اند، پیش از این بیان شد که پدرش در جنگ فجار کشته شد؛ و اما ولی او سلطه پدرانه بر وی نداشت تا او را مجبور به ازدواج با کسی که می خواهد، بنماید. مجرد باقی ماندن زنی شریف و زیبا، برای مدتی کم نیست. البته اگر برای دست یابی به مردی با فضیلت و کاملی باشد که وجودش در آن عصر کمیاب بوده است.

ص: ۴۳۸

۱- ابن شهر آشوب، محمد بن علی، مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۱۵۹. بحار الأنوار، رجال المامقانی و قاموس الرجال، همه از مناقب آل ابی طالب نقل می کنند.

۲- ابوالقاسم کوفی، علی بن احمد، الاستغاثه، ج ۱، ص ۷۰.

آری؛ ممکن است عجیب باشد که کسی به خواستگاری او نرفته باشد؛ به ویژه کسی هم چون خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ با آن موقعیت و مزیت، لیکن موضوع در مورد خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ این گونه نبود؛ بلکه بزرگان قریش از او خواستگاری کردند و این مطلبِ مقطوع است.

سه: چگونه بزرگان قریش که از وی خواستگاری کردند و جواب رد به آن ها داد، او را از ازدواج با مردی بیابان نشین و پست هم چون عتیق یا دیگران سرزنش نمی کنند.

چهار: آورده اند که اول شهید اسلام، فرزند خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ است که «حارث بن ابی هاله» نام داشت. شهادت او زمانی رخ داد که پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ دعوت به اسلام را آشکار ساخت. (۱) می گوئیم: این سخن پذیرفتنی نیست؛ زیرا اینان با روایتی که به سند صحیح از «قتاده» نقل شده، می گویند اول شهید اسلام، سُیْمِیَّه، مادرِ عمار است. (۲) از «مجاهد» نیز همین روایت شده است. (۳)

از ابن عباس نقل است که پدر و مادر عمار کشته شدند، و آن ها اولین افرادی بودند که از مسلمانان به قتل رسیدند. (۴) مگر آن که ادعا شود سُیْمِیَّه نخستین زنی است که شهید شد، و حارث اولین مرد شهید است. این احتمال بعید می نماید و با ظاهر سخنان آن ها مخالف می باشد، به ویژه این که کلمه شهید با یک واژه بر مذکر و مؤنث اطلاق می شود، مانند قتیل و جریح.

معنای کلمه شهید، شخص یا ذاتی است که صفت شهادت بر آن ثابت شود؛ چون مشتقات، دلالت بر ذاتی دارند که وصفی برایش ثابت شده است. از این رو، کلمه تقی به معنای شخصی است که دارای تقوی می باشد، و قائم نیز چنین است. کلمه شخص یا ذات یا مانند آن، بر مرد و بر زن، و نیز بر هر دو اطلاق می شود. بر همین اساس، عبارت «طلب العلم فریضه علی کل مسلم؛ جست و جوی دانش بر هر مسلمانی لازم است» را به گونه ای

ص: ۴۳۹

- ۱- . عسکری، حسن بن عبدالله بن سهل، الأوائل، ج ۱، ص ۳۱۱ ۳۱۲؛ ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، الأصباه فی تمییز الصحابه، ج ۱، ص ۲۹۳، از ابن کلبی و ابن حزم و محاضره الأوائل، ص ۴۶ نقل می کند.
- ۲- . ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، الأصباه فی تمییز الصحابه، ج ۴، ص ۳۳۵؛ ابن سعد واقدی، ابو عبدالله محمد، الطبقات الکبری، ج ۸، ص ۱۹۳.
- ۳- . ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالله، الاستیعاب، (چاپ شده در پاورقی الإصباه)، ج ۴، ص ۳۳۱.
- ۴- . منقری، نصر بن مزاحم، واقعه صفین، ص ۳۲۵.

تفسیر می کنیم که مرد و زن را در بر می گیرد.

اگر در مشتق «ال» موصولی باشد، مانند القائم والتمقی، موضوع روشن تر و آشکارتر می شود؛ زیرا «ال» به منزله «الذی» کسی که» می باشد. پس القائم به معنای شخصی است که دارای قیام است. اراده مرد و زن و هر دو درست است.

تعبیرهای قرآنی بر همین منوال به کار رفته است؛ مانند: المتقین، المؤمنین، الشاکرین... آن ها مرد و زن را به طور جداگانه در بر می گیرند. گاهی لازم است برای هر جنس تصریح شود؛ لذا در آن جا تصریح به مقصود می کند و می فرماید: (قُلْ لِّلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّونَ مِنْ أَبْصَارِهِمْ؛ (۱) به مؤمنان بگو چشم های خود را (از نگاه به نامحرم) فروگیرند). و (وَقُلْ لِّلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ؛ (۲) به زنان باایمان بگو، چشم های خود را از نامحرم فروبندند). مانند این موارد، و البته این نکته روشن است و بر کسی پوشیده نیست.

چکیده سخن این که این متن بر وجود پسری برای خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ دلالت ندارد، مادامی که بخشی از آن ثابت شده که دروغ است. شاید این دروغ، اشاره غیرمستقیم به سخنی باشد که می گوید: خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ از پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ صاحب پسر شد و این نکته غیر قابل اشکال است، لیکن گفته اند دروغ گو بی حافظه است.

پنج: روایت شده که خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ خواهری به نام «هاله» داشت (۳) که با مردی از طایفه «مخزوم» ازدواج کرد و دختری به نام «هاله» از او به دنیا آورد. سپس با مردی از «بنی تمیم» که «ابوهند» خوانده می شد، ازدواج نمود. از او فرزندی به نام «هند» به دنیا آورد. مرد تمیمی از همسر دیگرش صاحب دو فرزند به نام های «رقیه» و «زینب» بود. پس از مرگ مرد تمیمی و همسرش، هند نزد خاندان پدری اش رفت و هاله، خواهر خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ، همراه دو دختر شوهرش [دختران هووی هاله] باقی ماندند. خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ آنها را

ص: ۴۴۰

۱- نور: ۳۰.

۲- نور: ۳۱.

۳- در کتب انساب نام وی ذکر شده است. به عنوان مثال مراجعه کنید به: زبیری، مصعب بن عبدالله، نسب قریش.

نزد خود برد و هنگامی که با پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ ازدواج کرد، هاله نیز درگذشت و آن دو کودک هم چنان نزد خدیجه عَلِيهَا السَّلَامُ و رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ باقی ماندند.

عرب اعتقاد دارد که «ربیبه» (۱) دختر انسان است. از این رو آن دو دختر (رقیه و زینب) را به پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ نسبت داده اند؛ با وجود این که آنها دختران ابوهند همسر خواهر خدیجه عَلِيهَا السَّلَامُ بودند. شاید این روایات با اختلافی که در نام پدر هند وجود دارد، تأیید شود. برای توضیح بیشتر به منابعی که ذکر کردیم مراجعه فرمایید.

آیا دو همسر عثمان، دختران پیامبرند

اضافه بر آنچه که قبلاً از کتاب «الاستغاثه» نقل کردیم، خاطر نشان می کنیم:

یکم: از اموری که دلالت دارد و همسر عثمان، دختران پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ نبوده اند صرف نظر از نظریات دیگری که مخالف این نظریه است سخن «مقدسی» است. وی از «سعید بن ابی عروه» از «قتاده» آورده است که او گفت: «خدیجه برای رسول الله، عبد مناف را در جاهلیت و چهار دختر و دو پسر را در دوران اسلام به دنیا آورد که عبارت اند از: قاسم که پیامبر به همین مناسبت ابوالقاسم کُنیه گرفت. این کودک تا هنگام راه رفتن زنده بود و بعد از دنیا رفت و عبد الله که در کودکی درگذشت. ام کلثوم، زینب، رقیه و فاطمه.» (۲)

[وقتی تمام دختران پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ پس از مبعث به دنیا آمده اند، چگونه می توان پذیرفت که دو دختر پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ قبل از مبعث نخست با فرزندان ابولهب ازدواج نموده، آن گاه بعد از اسلام به تزویج عثمان درآمده باشند؟]

«قسطلانی» نیز پس از کلامی می گوید: «و گفته شده فرزندی به نام عبدمناف، قبل از مبعث برای پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ متولد شد که بدین ترتیب، دوازده تن شدند و تمام آن ها جز این فرزند در دوران اسلام (بعد از مبعث) به دنیا آمدند» (۳) و بعضی تصریح کرده که قول

ص: ۴۴۱

۱- ابوالقاسم کوفی، علی بن احمد، الاستغاثه، ج ۱، ص ۶۸ - ۶۹؛ رساله ای پیرامون دختران پیامبر ۹، چاپ سنگی در انتهای کتاب مکارم الأخلاق، ص ۶.

۲- مقدسی، مطهر بن طاهر، البدء والتاریخ، ج ۵، ص ۱۶ و ج ۴، ص ۱۳۹.

۳- قسطلانی، احمد بن محمد، المواهب اللدنیه، ج ۱، ص ۱۹۶.

درست این است که رقیه، کوچک تر از همه، حتی از فاطمه عَلَیْهَا السَّلَامُ بوده است. (۱)

با این توضیحات، دیگر چگونه می توان تصدیق کرد که سخن کسی را که می گوید: آن دو نخست در عصر جاهلیت با دو پسر ابولهب ازدواج کرده اند و پس از اسلام از آن دو جدا شدند.

مَقْدَسِی می گوید: «رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، رقیه را به عثمان بن عفان تزویج نمود و رقیه همراه عثمان دوباره به حبشه هجرت کرد. در مهاجرت اول در کشتی، سقط جنین کرد.» (۲)

آری، چگونه می توان این گفته را باور کرد؛ در صورتی که ما می دانیم هجرت اول به حبشه، پنج سال پس از بعثت بود. چطور ممکن است رقیه، پیش از بعثت با فرزند ابولهب ازدواج نموده، سپس از او جدا شده و با عثمان ازدواج کرده است و قبل از هجرت به حبشه، از او حامله شده و در حالی که او بعد از بعثت به دنیا آمده است. این جداً عجیب است!

دوم: برخی روایات می گویند، (۳) ابولهب پس از نزول سوره (تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ؛ (۴) بریده باد هر دو دست ابولهب)، به دو پسرش دستور داد تا رقیه و ام کلثوم را طلاق دهند. با این که آنها می گویند این سوره در زمانی نازل شده که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ و مسلمانان در شعب در محاصره به سر می بردند، (۵) و این حادثه پس از هجرت اول به حبشه اتفاق افتاد.

سوم: روایت شده که خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ برای پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، عبد الله را به دنیا

ص: ۴۴۲

۱- ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، الأصابة فی تمییز الصحابه، ج ۴، ص ۳۰۴، به نقل از الجرجانی؛ الإستیعاب در پاورقی الإصابه، ج ۴، ص ۲۸۲ و ۲۹۹. در ص ۲۸۱ به نقل از زبیر بن بکار می گوید: عبدالله، بعد ام کلثوم و سپس فاطمه ۳، و بعد رقیه همه پس از اسلام متولد شدند. همچنین در: ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، البدایه والنهایه، ج ۲، ص ۲۹۴؛ زبیری، مصعب بن عبدالله، نسب قریش، ص ۲۱.

۲- مقدسی، مطهر بن طاهر، لبدء والتاریخ، ج ۵، ص ۱۷؛ بدارن، عبدالقادر، تهذیب تاریخ دمشق، ج ۱، ص ۲۹۸.

۳- زبیری، مصعب بن عبدالله، نسب قریش، ص ۲۲؛ بدارن، عبدالقادر، تهذیب تاریخ دمشق، ج ۱، ص ۲۹۳ و ۲۹۸؛ ابن اثیر جزری، علی بن محمد، اسد الغابه فی معرفه الصحابه، ج ۵، ص ۴۵۶؛ ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالله، الاستیعاب، (چاپ شده در پاورقی الإصابه)، ج ۴، ص ۲۹۹؛ جلال الدین سیوطی، عبدالرحمان بن کمال، الدر المنثور فی طبقات ربات الخدور، ج ۶، ص ۴۰۹، به نقل از طبرانی.

۴- مسد: ۱.

۵- جلال الدین سیوطی، عبدالرحمان بن کمال، الدر المنثور فی طبقات ربات الخدور، ج ۶، ص ۴۰۸، به نقل از ابی نعیم در الدلائل.

آورد. سپس زایمانش به تأخیر افتاد، و در حالی که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ با مردی صحبت می کرد و عاص بن وائل به او می نگرست. رهگذری در باره پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ از عاص پرسید او کیست؟ عاص گفت: او ابتر (بی فرزند) است. آن گاه خداوند این آیه را نازل فرمود: (إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ؛ (۱) قطعاً دشمن تو بی نسل است). (۲)

ظاهر روایت چنین است که وقتی خدیجه عَلِيهَا السَّلَامُ عبد الله را به دنیا آورد، غیر از او فرزندی به دنیا نیاورده بود، یا اگر به دنیا آورده بود، فوت کرده بود و برای پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فرزندی نبود؛ با این که رقیه پیش از ولادت فاطمه عَلِيهَا السَّلَامُ نزد عثمان بود و بر این اساس، توصیف عاص در مورد پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ به عنوان ابتر نباید درست باشد، تا آیه بدین منظور نازل شود؛ مگر این که گفته شود: عرب به دختران اهمیتی نمی داد، بلکه معیار نزد آنها فقط پسران بودند. از این رو عاص او را ابتر توصیف نموده است.

چهارم: پیش از این آمد که افرادی گفتند: خدیجه عَلِيهَا السَّلَامُ ده یا سه یا پنج سال پیش از بعثت با پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ازدواج کرد؛ حال چطور رقیه و زینب از خدیجه عَلِيهَا السَّلَامُ متولد شده اند و پس از بعثت هم ازدواج کرده اند.

پنجم: دولابی می گوید: عثمان در زمان جاهلیت با رقیه ازدواج کرده است. (۳) این مسئله تأیید و تأکید می کند: رقیه ای که با عثمان ازدواج نموده غیر از رقیه، دختر رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بوده که بعد از بعثت متولد گشته، و کسی که با عثمان ازدواج کرده رقیه پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بوده است، نه دختر وی. عرب، رقیه مرد را دختر او می خواند. همین سخن در باره ام کلثوم نیز مطرح است؛ چون او نیز پس از بعثت به دنیا آمد.

آیا زینب دختر رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ است، یا رقیه او؟

در باره زینب، اطمینان نداریم که او دختر رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ باشد. علاوه بر مطالبی

ص: ۴۴۳

- ۱- . کوثر: ۳.
- ۲- . بدارن، عبدالقادر، تهذیب تاریخ دمشق، ج ۱، ص ۲۹۴؛ جلال الدین سیوطی، عبدالرحمان بن کمال، الدر المنثور فی طبقات ربات الخدور، ج ۶، ص ۴۰۴.
- ۳- . قسطلانی، احمد بن محمد، المواهب اللدنیه، ج ۱، ص ۱۹۷.

که قبلاً پیرامون دو همسر عثمان بیان کردیم، که عیناً در این جا جاری است. اگر ابوالعاص بن ربیع پیش از بعثت با وی ازدواج کرده باشد، موارد ذیل را اضافه می کنیم:

۱. مغلطای در باره خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ چنین گوید: «سپس با شوهر دیگری به نام ابوهاله نباش بن زراره ازدواج کرد و برای او هند، حرث و زینب را به دنیا آورد، و خودش ام هند کنیه گرفت و طاهره خوانده می شد.» (۱) [از این جمله استنباط می شود که زینب دختر پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ نبوده، بلکه دختر خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ است و همان گونه که قبلاً گفتیم چون خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ دوشیزه بود، پس این دختر از فرزندان شوی خواهر خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ بوده است.]

۲. از «عمرو بن دینار» آمده که حسن بن محمد بن علی به او خبر داد که «ابوالعاص ابن الربیع بن عبدالعزی بن عبدالشمس بن عبدمناف» شوهر دختر خدیجه بود که او را دست بسته نزد رسول الله صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ آوردند و بعد زینب، دختر پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ او را آزار کرد. (۲)

این که در ابتدا به «دختر خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ» تعبیر کرده، اشاره دارد که او دختر پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ نبوده؛ هر چند مجدداً وی را دختر پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ می نامد. البته بعید نیست منظور او حق پدری پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ نسبت به زینب به خاطر تربیت وی باشد، و الا چرا در ابتدا زینب را دختر خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ می خواند. بنا بر این نسبت او به خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ در مرحله نخست، قرینه دخترخواندگی وی نسبت به پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ است؛ به خاطر آن که او را تربیت کرد.

عَلَیْهَا السَّلَامُ. محمدحسن آل یاسین در باره زینب می گوید: «در بعضی از منابع آمده، زینب هنگام سی سالگی پیامبر به دنیا آمد (۳) و ابوالعاص بن الربیع، قبل از بعثت با وی ازدواج

ص: ۴۴۴

۱- مغلطای بن قلیچ، اعلاء الدین ابو عبدالله، سیره مغلطای، ص ۱۲.

۲- صنعانی، حافظ عبد الرزاق، المصنف، ج ۵، ص ۲۲۴.

۳- ابن اثیر جزری، علی بن محمد، اسد الغابه فی معرفه الصحابه، ج ۵، ص ۴۶۷؛ نویری، احمد بن عبدالوهاب، نهایه الارب فی فنون الارب، ج ۱۸، ص ۲۱۱؛ ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالله، الاستیعاب، ج ۴، ص ۳۱۱ (چاپ شده در پاورقی الإصابه).

کرد و فرزندان‌ی به نام‌های علی، که در کودکی درگذشت و امامه که هنگام ایمان آوردن مادرش در ابتدای بعثت، او نیز ایمان آورد، برای وی به دنیا آورد. (۱)

این غیر معقول است؛ (۲) زیرا چگونه ممکن است دختری در سن ده سالگی ازدواج کند و صاحب دختری شود و او بزرگ شده و در آغاز بعثت همراه مادرش اسلام آورد؛ در حالی که مادرش هنوز، دهمین سال خود را سپری می‌کند. (۳)

اشکال این محقق متین نمی‌باشد؛ زیرا مقصود از زنی که همراه مادرش اسلام آورد، زینب همراه مادرش خدیجه عَلَیْهَا السَّلَام می‌باشد، نه امامه و زینب، و این مطلب روشن است.

در مورد ام کلثوم، روایات می‌گویند که علی عَلَیْهِ السَّلَام وقتی هجرت کرد، فاطمه‌ها، ام ایمن و گروهی از مؤمنان ضعیف را همراه خود برد، (۴) و ام کلثوم جزو آنها نیست. آیا وی پیش از آن زمان یا پس از آن به تنهایی هجرت کرده است؟ چطور علی عَلَیْهِ السَّلَام وی را همراه خود نمی‌برد تا از او در برابر مکر قریش حمایت کند؟ چطور و چگونه؟

ما نمی‌توانیم مطمئن باشیم که عثمان با دو دختر پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ اَزْدَوَاج کرده است؛ زیرا که احتمال زیاد می‌رود که آنها ریبیه او بوده باشند؛ هم چنین نسبت به زینب، همسر ابوالعاص. بر این اساس، اگر شخصی با دختر خوانده کسی ازدواج کند، صحیح است که گفته شود او داماد وی و خویشاوندش شده است! از این رو، میان آنچه که بیان کردیم با سخن امیرالمؤمنین عَلَیْهِ السَّلَام که به عثمان فرمود: «وَقَدْ نَلْتُ مِنْ صَبْرِهِ مَا لَمْ يَنَالَا» (۵)

ص: ۴۴۵

- ۱- آل یاسین، محمدحسن، النبوه، پاورقی، ص ۶۵.
- ۲- وقتی او در سن سی سالگی پیامبر ۹ به دنیا آمده، پس هنگام بعثت، او ده ساله بوده، و اگر در سال اول بعثت ایمان آورده باشد، چگونه ممکن است در حالی که او ده ساله است، دختر بالغی هم داشته باشد که با همین مادر ده ساله اش ایمان آورد؟ خصوصاً که وی، پیش از این کودک دیگری به دنیا آورده که بعداً مرده است. م.
- ۳- آل یاسین، محمدحسن، النبوه، پاورقی، ص ۶۵.
- ۴- معروف حسنی، هاشم، سیره المصطفی، ص ۲۵۹؛ حلبی، علی بن برهان، السیره الحلبیه، ج ۲، ص ۵۳.
- ۵- ابن ابی الحدید، عزالدین ابو حامد، شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۸۵؛ بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الأشراف، ج ۵، ص ۶۰؛ ابن عبدالربه، احمد بن محمد بن اندلسی، العقد الفرید، ج ۳، ص ۳۷۶؛ شیخ مفید، محمد بن محمد بن نعمان، الجمل النصره فی حرب البصره، ص ۱۰۰، به نقل از المدائنی؛ علامه امینی، عبدالحسین، الغدیر فی الکتاب والسنه، ج ۹، ص ۷۴، به نقل از منابع پیشین و از تاریخ الأمم والملوک، ج ۵، ص ۹۶، از ابن اثیر جزری، علی بن محمد، الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۶۳، از ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، البدایه والنهایه، ج ۷، ص ۱۶۸.

تو از لحاظ دامادی پیامبر به جایی رسیدی که آن دو [ابوبکر و عمر] نرسیدند.» این موضوع باقی می ماند که آیا آن داماد در قبال کسی که با تزویج دختر خوانده اش به او احترام گذاشت، وظیفه اش را انجام داد؟ این بحث دیگری است و فرصتی دیگر می طلبد. اشاره هایی به رفتار عثمان در حق دو همسرش که ریبیه های پیامبر اعظم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ بودند، خواهد آمد.

به هر حال، ما کتاب هایی به نام «بنات النبی أم ربائبه» و «القول الصائب فی اثبات الربائب» نوشته ایم. افرادی که به توضیحات بیشتری تمایل دارند به آنها مراجعه فرمایند.

رقبای علی عَلَيْهِ السَّلَامُ

شاید اصرار دیگران بر این که این ها دختران پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ بوده اند و آن را جزو مطالب مسلم فرض کرده اند، این باشد که می خواهند برای فضائل خارجی (۱) علی عَلَيْهِ السَّلَامُ ایجاد رقیب نمایند. از این رو به عثمان لقب «ذوالنورین» (صاحب دو نور) داده اند؛ با این که می دانند رفتار عثمان با آن دو، آن گونه که اینان می گویند، نبوده است. (وقتی پیرامون وفات آن دو در جلد چهارم کتاب صحبت کنیم، به این نکته اشاره خواهیم نمود.)

در روایت دروغ ازدواج علی عَلَيْهِ السَّلَامُ با دختر ابوجهل دیده می شود که پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ از دامادش ابوالعاص تعریف نموده که این کنایه ای است بر نکوهش علی عَلَيْهِ السَّلَامُ؛ چون در آن روایت، حضرت در صدد عیب جویی و تهدید علی عَلَيْهِ السَّلَامُ بوده است. پیرامون این حدیث جعلی نیز در جلد ششم سخن خواهیم گفت.

خویشاوندی هند بن ابی هاله با امام حسن عَلَيْهِ السَّلَامُ از ناحیه مادر

پیش از این که سخن در این موضوع را کنار بگذاریم و به مطلب دیگری پردازیم، بهتر است

ص: ۴۴۶

۱- فضایل دو گونه هستند: بخشی نفسانی است؛ مثل علم، شجاعت، اخلاق، زیبایی و بخش خارجی؛ همانند شهرت، خوش نامی و انتساب به خانواده محترم. م.

نکاتی را در این باره نگارش کنیم که گفته می شود امام حسن عَلَیْهِ السَّلَامُ فرمود: از دایمی خود هند بن ابی هاله در مورد اوصاف رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ پرسیدم؛ زیرا او شخصی توصیف گری بود و می خواستم چیزی را برایم توصیف کند که نسبت به آن تعلق خاطر پیدا کنم.

او گفت: رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ مردی بزرگ و بزرگوار ... بود. امام حسن عَلَیْهِ السَّلَامُ می گوید: من این سخن را از حسین برای مدت زمانی پنهان کردم. سپس با او در میان گذاشتم و متوجه شدم که او پیش از من آن را دریافت کرده است. او از پدرش در باره ورود و خروج و همنشینی و شکل پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ پرسیده و خلاصه از هر چیزی که مربوط به حضرت بود، سؤال کرد. امام حسین عَلَیْهِ السَّلَامُ گفت، من از پدرم پرسیدم... (۱) می گویم:

اول: سند این حدیث چنین است: جمیع عجمی به نقل از مردی از بنی تمیم، از پسر ابی هاله، همسر خدیجه ام المؤمنین که کنیه اش اباعبد الله به نقل از یکی از پسران ابی هاله، از حسن بن علی... الخ. (۲)

دوم: پیش از این اختلافی که در باره هند واقع است، بیان شد که آیا او از خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ متولد شده؟ آیا او پسر است یا دختر؟ و این که چه کسی پدر او بوده است؟

سوم: امام حسن عَلَیْهِ السَّلَامُ با چشم خویش پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ را دیده بود و چندین سال با ایشان زندگی کرده و با حضرت بیعت نموده بود و در برخی از پیمان هایش گواه بود، و برای مباحله با نجرانی ها با ایشان همراه شد، و ... بنا بر این چرا علاقه مند است که هند، رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ را برایش توصیف کند تا نسبت به آن تعلق خاطر پیدا کند. آیا او جدش را فراموش کرده بود؟ اگر واقعاً فراموش کرده، چرا از پدرش که سخنورترین مردان عرب و داناترین فرد است، نمی پرسد. کسی که پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ او را در دامان خود تربیت کرد و تمام موارد را به طور دقیق در باره آن حضرت می دانست. آیا معقول است که

ص: ۴۴۷

۱- . فاسی، محمد عبدالحی، التراتیب الإداریه، ج ۲، ص ۴۴۸ ۴۴۹ و صفحه های بعد؛ اصفهانی، ابونعیم، دلائل النبوه، ج ۲، ص ۲۸۶.

۲- . فاسی، محمد عبدالحی، التراتیب الإداریه، ج ۲، ص ۴۴۷.

هند بیش از امیرمؤمنان علی عَلَیْهِ السَّلَامُ از احوال پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ آگاه باشد؟

ما اسنادی، حتی جعلی، در اختیار نداریم که اشاره کند هند با رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ زندگی کرده است یا نزدیک ایشان بوده یا در مجالس حضرت حضور داشته و امثال آن. با وجود این که در مورد دیگران که گه گاهی به مجلس پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ می آمدند، بسیار شنیده ایم.

چهارم: ما نمی دانیم چرا امام حسن عَلَیْهِ السَّلَامُ این موضوع را از برادرش پنهان می کند؛ در حالی که ما فکر نمی کنیم که وی در چنین اموری خود را بر برادرش مقدم بردارد؟

پنجم: تمام مطالب گذشته در مقابل این حدیث قرار دارد و سایه ای از شک و تردید بر آن می افکند.

ششم: نمی دانیم ابن ابی هاله که از امام حسن عَلَیْهِ السَّلَامُ روایت می کند، چه کسی است. آیا وی نیز از پسران خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ است؟ اگر پاسخ مثبت است، چرا تاریخ در موردش مطلبی نگفته است؟ اگر او پسر ابوهاله از زنی دیگر غیر از خدیجه عَلَیْهَا السَّلَامُ است، این موضوع را نیز تاریخ بیان نکرده، و کتاب های نسب شناسی به او اشاره ای ندارند و در روایان حدیث و کتب رجال نامی از وی به میان نیامده است.

کتابنامه

۱. ابن ابی الحدید، عزالدین ابو حامد (م ۶۵۶ ق)، شرح نهج البلاغه، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، قاهره: دار احیا الکتب العربیه، ۱۳۷۸ ق.

۲. ابن اثیر جزری، علی بن محمد (م ۶۳۰ ق)، اسد الغابه فی معرفه الصحابه، بیروت: انتشارات دارالفکر، ۱۴۰۹ ق.

۳. الکامل فی التاریخ، بیروت: دار صادر، ۱۳۸۶ ق.

۴. ابن حبان بُستی، محمد بن احمد (م ۳۵۴ ق)، الثقات، حیدر آباد دکن هند، مؤسسه الکتب الثقافیه، ۱۳۹۳ ق.

ابن حبیب بغدادی، ابوجعفر محمد (م ۲۴۵ ق)، الْمُحَبَّر، به کوشش: ایلزه لیشتن اشتتر،

١. حيدرآباد دکن، ١٣٦١ ق / ١٩٤٢ م.

٢. ابن حجر عسقلانى، احمد بن على (م ٨٥٢ ق)، الاصابه فى تميز الصحابه، تحقيق عادل احمد، على محمّد، بيروت: دارالكتب العلميه، ١٤١٥ ق.

٣. ابن حنبل، احمد بن محمّد شيبانى (م ٢٤١ ق)، مسند احمد بن حنبل، بيروت: دار صادر، [بى تا].

٤. ابن سعد واقدى، ابو عبدالله محمّد (م ٢٣٠ ق)، الطبقات الكبرى، بيروت: دار صادر، ١٣٨٦ ق.

٥. ابن شهر آشوب، محمّد بن على مازندراني (م ٥٨٨ ق)، مناقب آل ابى طالب، تحقيق: گروهى از اساتيد نجف اشرف، نجف: المكتبه الحيدريه، ١٣٧٦ ق.

٦. ابن عبد ربه، احمد بن محمّد اندلسى (م ٣٢٨ ق)، العقد الفريد، تحقيق: أحمد الزين و إبراهيم الأبيارى، بيروت: دار الأندلس، ١٤٠٨ ق.

٧. ابن عبد البرّ، يوسف بن عبدالله قرطبى (م ٤٦٣ ق)، الاستيعاب فى معرفه الاصحاب، تحقيق: على محمّد بجاوى، بيروت: دار الجيل، ١٤١٢ ق.

٨. ابن عماد حنبلى، عبدالحى بن عماد، شذرات الذهب فى أخبار من ذهب، بيروت: داراحياء التراث، [بى تا].

٩. ابن قدامه، ابو محمّد عبدالله بن احمد (ت ٦٢٠ ق)، التبيين فى انساب القرشيين، تحقيق: محمّد نايف الدليمى، بيروت: عالم الكتب، ١٤٠٨ ق.

١٠. ابن كثير، اسماعيل بن عمر (م ٧٧٤ ق)، البدايه و النهايه، تحقيق: على شيرى، بيروت: داراحياء التراث العربى، ١٤٠٨ ق.

١١. ابن منظور، محمّد بن مكرم، مختصر تاريخ دمشق لابن عساكر، به كوشش: روحيه نحاس، دمشق، ١٤٠٤ ق / ١٩٨٤ م.

ابن هشام حميرى، ابو محمد عبدالملك (م ٢١٣٨ ق)، السيره النبويه، به

١. كوشش: عمر عبدالسلام تدمري، بيروت، ١٤١٠ ق / ١٩٩٠ م.

٢. ابن واضح يعقوبي، احمد بن ابى يعقوب اسحاق (م ٢٨٤ ق)، تاريخ يعقوبي، ترجمه: محمّد ابراهيم آيتي، تهران: انتشارت علمى و فرهنگى، چاپ ششم، ١٣٧١ ش.

٣. ابوالقاسم كوفى، على بن احمد (م ٣٥٢ ق)، الاستغاثه فى بدع الثلاثه، تهران: مؤسسه الاعلمى، ١٣٧٣ ش.

٤. ابونعيم اصفهاني، احمد بن عبدالله، دلائل النبوه.

٥. اخضر جنابدى، عبدالعزيز بن ابى نصر مبارك (م ٦١١ ق)، معالم العتره الطاهره النبويه، تصحيح: سامى الغزيرى، بيروت، ١٤٠٧ ق.

٦. اربلى، على بن عيسى (م ٦٩٣ ق)، كشف الغمه فى معرفه الاثمه، بيروت: دار الاضواء، ١٤٠٥ ق.

٧. بدران، عبدالقادر (ت ١٣٤٦ ق)، تهذيب تاريخ دمشق الكبير، بيروت: دار احياء التراث العربى، ١٤٠٧ ق.

٨. بلاذرى، احمد بن يحيى (م ٢٧٩ ق)، انساب الاشراف، تحقيق: سهيل زكار، رياض زركلى، بيروت: دارالفكر، ١٤١٧ ق.

٩. جلال الدين سيوطى، عبدالرحمان بن كمال بن محمد خضيرى (م ٩١١ ق)، الدر المنثور فى التفسير المأثور، بيروت: دار الفكر، ١٤١٤ ق.

١٠. حاكم نيشابورى، ابو عبدالله (م ٤٠٥ ق)، المستدرک على الصحيحين، بيروت لبنان: دارالمعرفه، ١٤٠٦ ق.

١١. حضرى، ابو زكريا يحيى بن ابى بكر (ت ٨٩٣ ق)، بهجه المحافل وبغيه الامثال فى تلخيص المعجزات والسير والشمائل، تحقيق: زكريا عمّرات، بيروت: دارالكتب العلميه، ١٤١٧ ق.

١. حلبى، على بن برهان (م ١٠٤٤ ق)، السيره الحلبيه، بيروت: دارالمعرفه، ١٤٠٠ ق.
٢. دحلان، احمد بن زينى، السيره النبويه (فى هامش السيره الحلبيه)، تحقيق: ناجى سويد، بيروت: دار احياء التراث العربى، ١٤١٦ ق.
١. ديار بكرى، حسين بن محمد (معاصر)، تاريخ الخميس فى أحوال أنفس نفيس، بيروت: مؤسسه شعبان.
٣. ذهبى، محمد بن احمد بن عثمان، سير اعلام النبلاء، تحقيق: شعيب ارنؤوط و حسين اسد، بيروت: مؤسسه الرساله، ١٤١٣ ق.
٤. ذهبى، محمد بن احمد بن عثمان، تاريخ الاسلام، تحقيق: عمر عبدالسلام تدمرى، بيروت: دارالكتاب العربى، ١٤١٣ ق.
٥. راوندى، قطب الدين سعيد بن عبدالله (م ٥٧٣ ق)، الخرائج و الجرائح، قم: مؤسسه امام مهدي، ١٤٠٩ ق.
٦. زيرى، مصعب بن عبدالله، نسب قريش، قاهره: چاپ لوى پرووانسال، ١٩٥٣.
٧. زمخشرى، ابوالقاسم محمود بن عمر (م ٥٣٨ ق)، الكشاف، بيروت: دارالمعرفه.
٨. سهيلى، عبدالرحمان بن عبد الله، الروض الانف فى شرح السيره النبويه لابن هشام، قاهره: چاپ عبدالرحمان وكيل، ١٣٨٧ / ١٣٩٠ / ١٩٦٧ / ١٩٧٠، چاپ افسست ١٤١٠ / ١٩٩٠.
٩. شوشترى، محمدتقى تسترى (م ١٤١٥ ق)، قاموس الرجال فى تحقيق رواه الشيعة ومحدثيهم، قم: مؤسسه النشر الإسلامى، ١٤١٠ ق.
١٠. شيخ صدوق، ابوجعفر محمد بن على بن الحسين بن بابويه قمى (م ٣٨١ ق)، من لا يحضره الفقيه، تحقيق: على اكبر غفارى، قم: مؤسسه النشر الإسلامى.

١. شيخ مفيد، محمد بن محمد بن نعمان عكبري بغدادى (م ٤١٣ ق)، الجمل والنصره لسيد العتره فى حرب البصره، تحقيق: سيد على ميرشريفى، قم: المؤتمر العالمى لألفيه الشيخ المفيد، ١٤١٣ ق.
٢. صنعانى، حافظ عبد الرزاق بن همام (م ٢١١ ق)، المصنّف، تحقيق: حبيب الرحمان الأعظمى، بيروت: منشورات المجلس العلمى، ١٣٩٠ ق.
٣. طباطبايى، سيد عبدالعزیز، الغدير فى التراث الإسلامى، قم: نشر الهادى، ١٤١٥ ق.
٤. طبرى، محمد بن جرير (م ٣١٠ ق)، تاريخ طبرى (تاريخ الامم والملوك)، به كوشش: گروهى از علماء، بيروت: اعلمى، ١٤٠٣ ق.
٥. عسكرى، حسن بن عبد الله بن سهل (م ٣٩٥ ق)، الأوائل، بيروت: دار الكتب العلميه، ١٤٠٧ ق.
٦. علامه امينى، عبدالحسين بن احمد (م ١٣٩٠ ق)، الغدير فى الكتاب والسنة والأدب، تهران: دارالكتب الاسلاميه، ١٣٧٢ ق.
٧. علامه طباطبايى، سيد محمد حسين (م ١٤٠٢ ق)، الميزان فى تفسير القرآن، قم: إسماعيليان، ١٣٩٤ ق.
٨. فاسى، محمد عبدالحى كنانى ادريسى حسينى، الترايب الإداريه، بيروت: شركه دار الأرقم.
٩. قسطلانى، احمد بن محمد (ت ٩٢٣ ق)، المواهب اللدنيه بالمنح المحمديه، تحقيق: صالح احمد الشامى، بيروت: المكتب الاسلامى، ١٤١٢ ق.
١٠. كلينى، محمد بن يعقوب، الكافى، تحقيق: على اكبر غفارى، چاپ سوم، تهران: دارالكتب الاسلاميه، ١٣٨٨ ق.

١. مجلسى، محمّدباقر (م ١١١٠ ق)، بحار الأنوار، تحقيق: محمّدباقر بهبودى، بيروت: دار احياء التراث العربى، ١٤٠٣ ق.
٢. معروف حسنى، سيد هاشم (م ١٤٠٤ ق)، سيره المصطفى، قم: كتابخانه بزرگ آيت الله العظمى مرعشى نجفى، ١٩٧٨ م.
٣. مغلطای بن قليج، اعلاء الدين ابو عبدالله (م ٧٦٢ ق)، سيره مغلطای.
٤. مقدسى، مطهر بن طاهر، البدء و التاريخ، قاهره (بور سعيد): مكتبه الثقافه الدينيه.
٥. ملا صالح، محمّد صالح مازندراني (م ١٠٨١ ق)، شرح أصول الكافي، تصحيح: على عاشور، بيروت: دار إحياء التراث العربى، ١٤٢١ ق.
٦. منقرى، نصر بن مزاحم (م ٢١٢ ق)، وقعه صفين، تحقيق: عبدالسلام محمّد هارون، قم: مكتبه آيه الله المرعشى، ١٣٨٢ ق.
٧. نووى، أبو زكريا يحيى بن شرف (م ٦٧٦ ق)، تهذيب الأسماء واللغات، بيروت: دار الفكر، ١٤١٦ ق.
٨. نوبرى، احمد بن عبدالوهاب، نهايه الارب فى فنون الارب، قاهره [١٩٢٣] ١٩٩٠.
٩. هيشمى، نور الدين على بن ابى بكر (م ٨٠٧ ق)، مجمع الزوائد و منبع الفوائد، بيروت: دارالكتب العلميه، ١٤٠٨ ق.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه

اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

